4
434,

11112

~~12→13~~

missing

(433 or 434?) missing

263
39
302

25386

434,

11,12

~~12-13~~

missing

(433 or 434?) missing

263
35
302

25306

25386

263
39
302

طرائق الحقائق

تألیف : محمّد معصوم شیرازی «معصومعلیشاه»

«نایب الصدر»

جلد سوم

بافهرستهای اعلام واماکن وقبائل ونسبها و کتب

با تصحیح

محمّد جعفر محجوب

از انتشارات

کتابخانهٔ سنائی

بسم الله الرحمن الرحیم

قطب العارفین و سید الواصلین بحر المعارف و معدن الکرامات و اللطایف دلیل الطریقه و لسان الحقیقه و رکن الشریعه الامام المبین و منهاج الیقین السید نور الدین **شاه نعمت‌الله** الولی قدس سره الازلی و ترجمهٔ آن حضرت را در ضمن چهار ده مشهد بیان مینماید:

در ذکر نسب جسمانی و روحانی آن جنابست.

مشهد اول اما اتصال جسمانی تا خاتم انبیا و سرور اولیاء براین نهج است: هو شاه نورالدین سید نعمت‌الله بن عبدالله بن محمد بن عبدالله بن کمال‌الدین یحیی بن هاشم بن موسی بن جعفر بن صالح بن محمد بن جعفر بن الحسن بن محمد بن جعفر بن محمد بن اسمعیل بن ابی‌عبدالله جعفر الصادق بن محمد الباقر بن زین‌العابدین بن الحسین سبط الرسول و ابن علی زوج البتول.

و نسب خود را در دیوان برین نمط بسلك نظم کشیده :

نعمت‌اللهم و ز آل رسول — محرم عارفان ربانی
قرة العین میر عبدالله — مرشد وقت و پیر نورانی
پدر او محمد آن سید — که نبودش بهیچ رو ثانی
باز سلطان اولیاء جهان — میر عبدالله است تا دانی
پیر کامل کمال دین یحیی — سید مسند مسلمانی
پدرش هاشم است جد موسی — مادرش شاهزاده سامانی
دیگر آن جعفر خجسته لقا — روح محض و لطیف روحانی
سید صالح است و احمد نام — جمع میبود از پریشانی
پس محمد که نزد همت او — مختصر بود عالم فانی
باز جعفر که بود عالیقدر — کان احسان و بحر عرفانی

پس حسن پس محمد آن سید | روح بخشد گه سخن‌رانی
پادشاه ممالك دانش | جعفر اکبر است خاقانی
میرمحمد که بندگان درش | در جهان‌یافتند سلطانی
شاه سادات سید اسمعیل | آفتاب سپهر سلطانی
ابی‌عبدالله آنکه روح‌امین | گفت اورا که جمله راجانی
باز امام محمد باقر | مخرب کفر و دین را بانی
پدر او علی ابن حسین | آنکه زین‌العباد میخوانی
باز امام بحق‌حسین شهید | نور چشم علی عمرانی
آن وصی‌رسول‌و‌یارخدا | والی ملکت سلیمانی
آنکه باشد درمدینهٔ علم | کوری خارجی و مروانی
بیستم جدمن‌رسولخداست | آشکارست ونیست پنهانی
هست فرزند من خلیل‌الله | باد یارب به بنده ارزانی

و اما اتصال روحانی آن جناب را تا به حضرت رسول صلوات‌الله علیه مشروحاً ذکر نمودبیك طریقه بیست ودو واسطه بیش نبود و بطریق دیگر بیست و چهارواسطه درمیان بود.

توهم ــ مولوی مفتی غلام سرور صاحب لاهوری کتابی در احوال عرفا تألیف نموده نامش‌را «خزینة الاصفیا» نهاده که تاریخ اتمام هم‌هست چنانکه «خزانهٔ خوبی» نیز یك تاریخ است و این بهتر است از تاریخ اول زیراکه «ها» خزینه را باید «تا» حساب‌نمود.

خلاصه در آنجا میگوید شاه نعمت‌الله ولی از عظمای مشایخ قادریه است و نسبت آباء آن جناب بقول صاحب شریف الشرفا بدینصورت به‌حضرت‌غوثیه منتهی میشود:

شاه نعمة‌الله بن سید ابوبکر بن سید شاه نور بن سید لیل ادهم بن سید جعفر بن سید محمدبن سیدمتقی بن سیدصالح بن ابی‌صالح نصر بن سیدعبدالرزاق بن‌غوث.

راقم گوید در آن کتاب فاضل هندی معاصر ما از این‌گونه اشتباه بسیار نموده بلکه اجتهاددرمقابل نص فرموده چنانچه از منظومات شاه ولی سبق ذکر یافت‌عصمناالله تعالی و تمام مشایخ هرسلسله را درهم‌و برهم ذکر کرده و بینهایت کسانی که‌مجهول الحال بوده اند به رشتهٔ یکی از سلاسل بدون دلیل اقحام نموده. کمالا یخفی علی المتتبع البصیر.

مشهددوم در ذکر مولد و میلاد آن جناب تا هنگام وصول بخدمت شیخ عبدالله یافعی.

آباء کرامش در شهر حلب توطن داشته اند و همگی صاحب مقامات عالیه بوده‌اند. پدر عالیقدرش سید عبدالله از آنجا به کیچ و مکران آمد و بعد

از چندی بواسطهٔ مواصلت و مصاهرت با خوانین شبانکارهٔ فارس کوه بنان کرمان توقف فرموده و در روز پنجشنبه بیست و دوم رجب سال هفتصد و سی یا سی و یك در قصبهٔ کوه بنان متولد گردید و فرموده است که دال بر ولادت من ذال منقوطه است و نیز فرموده :

نعمت‌الله نور دین دارد لقب — نور دین از نعمت‌الله میطلب
مدتی هستم مجاور در عجم — گرچه اصلم باشد ازملك عرب
من مجاورحالیا درملك فارس — جد من آسوده در ملك حلب

تحصیل مقدمات علوم نزد شیخ رکن‌الدین شیرازی و علم بلاغت خدمت شیخ‌شمس الدین مکی و علم کلام و حکمت الهی را نزد سید جلال الدین خوارزمی و اصول فقه را نزد قاضی عضدالدین خوانده و فصوص را از حفظ داشته و پس از تکمیل فنون و علوم ظاهره رغبت بصحبت اولیاءالله نموده و هرجائی نشانی می‌یافت بیدرنگ بدان‌جانب می‌شتافت.

مشهد سوم

در مسافرت آنجناب است بطرف مغرب و از آثار غریبهٔ مصر چند شکفت و غار است و از آنجمله مغارهٔ جبل جیوش است بطرف جنوب مصر سنگش سفید و بر سر در مغارهٔ بخط نسخ منقور شده که سید نعمت‌الله ولی در این کهف سه سال چندین اربعین بسر آورد. طول آن‌غار تقریباً صدقدم غایغ‌سوز بابا قبرش در آنجا وخیلی محترم‌است و حضرات بکتاشی مصر باید رئیس آنها در آن غار منزلگاه داشته باشد. آثارغریب وعمارت و دستگاه از خدیو در آنجا بسیار بنا شده دیدنیست. گویند آنوقت که شاه نعمت‌الله در آن کهف بوده بابا حاجی علی و بابا حاجی لطف‌الله نام خادم آن‌غار بوده وبواسطهٔ دیدن بعضی خوارق عادت مریدسید گردیدند مکرر بمکهٔ معظمه ومدینهٔ منوره مشرف گشته آخرالامر بعد از همه ریاضات و ملاقات مشایخ اتمام کارش در خدمت‌شیخ‌عبدالله شد.

در مجمع الفصحا و ریاض‌العارفین مسطور است که در سن بیست و چهار سالگی در حرم خاص الهی بحریم دل نائل گشت و مدت هفت سال بامر شیخ مشغول ریاضت‌بود و بعضی‌اوقات بخدمت شبانی‌مأمورمیشد، همچون‌شبان وادی‌ایمن.

از جناب سید منقول است که میفرموده اوقاتی که مشرف بودم شیخ را زنی بود بدخوی و برای جزئیات خانه با شیخ منازعه میکرد خاصه در هنگام نماز و عبادت شیخ و آن زن را از شیخ طفلی بود کوچك، میآورد و برسجادهٔ شیخ میافکند ومن میرفتم‌از نقد و جنس هرچه میخواست از برای او حاضر مینمودم تاآرام میشد. شیخ بمن‌میفرمود تو این‌طور که‌رفتارمیکنی بیوسته اورا باما جنگ خواهدبود.

در نفحات الانس در ترجمهٔ خواجه محمد پارسا مسطور است که وی قریب بمدینه فوت شد و در جوار عباس عم نبی دفن گردید و چون خبر او در مدینهٔ رسول ببعضی‌از

اکابر عجم یعنی سید نعمت‌الله رسید این عبارت فرمودند که همانجا بازید که از آنجا نازید. راقم گوید مولانا بیش از این در تذکرهٔ نفخات نگفته و با اعتراف به بزرگی سید ترجمهٔ او را نیاورده و همچنین بسیاری از بزرگان را که جلالت قدرشان اظهر من الشمس وابین من الامس می باشد هیچ ذکر ننموده. خلاصه بعد از آنکه تکمیل یافت باذن ارشاد و تلقین عباد مفتخر گردید و برخصت شیخ بوطن مألوف عودت نمود از مکه بمصر آمد سید سلطان حسین اخلاطی با آنجناب صحبت داشت از آنجا نیز به تبریز شتافت و در محلهٔ سراب سید قاسم انوار در صغرسن بخدمت رسید نظر لطف در وی فرمود و با سید صدر الدین موسی صفوی اردبیلی ملاقات نمود و پس از چندی توقف در کوه‌بنان خبر وفات شیخ از مکه رسید از شدت غم و اندوه بطرف خراسان و بزیارت مشهد مقدس رفتند.

مشهد چهارم

درمسافرت ایشان است بطرف بلخ و ماوراءالنهر. دولت شاه ـ سمرقندی آورده است که جناب سید چهل اربعین در کوه صاف برآورد و میگوید کوه صاف در نواحی بلخ است و آن کوهی است مبارک وقدمگاه رجال‌الله واین بیت‌را نسبت بجناب‌سید داده که اشاره بآنمقام‌است

ظاهرم در که‌بنان و باطنم درکوه صاف　　صوفیان صاف را صد مرحبا باید زدن

صاحب تاریخ مرقات‌الادوار گوید که چندی جناب‌سید بشهرسبز بخارا و کوهستان سمرقند توقف و اربعین برآورد و چون سورت سرمای سمرقند بحد افنا رسید امرائی که باسید ارادت داشتند مشوش شده پوستینها پوشیده با آذوقه بکوه مالك راو رفتند برف را بریده خودرا بمغاره رسانیدند. سیدرا دیدند بسلامت و پیراهنی از نمد پوشیده و چنان مستغرق ذکر حق‌است که سردی سرما اثری درگرمی سید ننموده کمال مسرت و مزید ارادت حاصل نموده مراجعت کردند. مخفی نیست که جناب سید با امیرتیمور و میرزا شاهرخ معاصر و معاشر بوده از آنجمله در مجمع الفصحا مسطور است که چون مریدهای سید در حدود توران و خوارزم از طوایف ایلات و دیگران بصد هزار رسید بعضی خدمت صاحب قران مثل امیر کلال بخاری عرضه داشتند که سید صاحب داعیه‌است و شاید خروج نماید لهذا مصلحت آنستکه از این صفحات بیرون رود و امیر تیمور در کمال متانت این سخن را بسید گفت جناب او در نهایت ملاطفت فرمود بهرملك برویم مملکت شما بود و بعد از آنکه حلوای امیر کلال‌را خوردیم میرویم و چنان‌شد که‌فرموده بود. سخن دیگر که معروف است و بعضی نسبت داده‌اند میانهٔ سید و امیرتیمور بوده و بعضی گفته‌اند با شاهرخ میرزا بوده حکایت کی خورود مرد خدا الاحلال. اجمالا آنستکه چون رسم جناب سیدآن بود که از هرجا وهرکس چیزی‌نیاز می‌آوردند قبول‌میفرمود و هرکس دعوت مینمود بغذائی شبهه نمی‌نمود مردمان نظرتنگ عیبجو بسلطان وقت

بنحو مذمت این حال را بگفتند وی از جناب سید سؤال کرد آنجناب فرمود.

ولو کانت الدنیا دماً عبیطاً لایکون قوت المؤمن الاحلالا.

گر بگیرد خون جهان‌را مال مال — کی خورد مرد خدا الا حلال

پادشاه از برای امتحان صدق حال جناب سید خوانسالار خود را گفت از مردم بعنف و ظلم فردا گوسفندی را گرفته طبخ نما و جناب سید را دعوت کن. چنین نمود و در وقت آن طعام را حاضر کردند سلطان و سید مشغول شدند و تناول می نمودند. شاه بسید گفت این غذا که میل میفرمائید حلال است یا حرام؟ جناب سید فرمود بر ما حلال و بر شما حرام است. در این گفتگو بودند که صاحب گوسفند بتظلم آمد و عرض نمود که نذر کرده بودم از پسرم خبر سلامتی برسد گوسفندی برای سید نعمت‌الله نیاز برم. دیروز خبر خوشی رسید و من گوسفندی را که نذر کرده بودم میبردم برای سید ملازمان رسیدند و بردند و آنچه الحاح نمودم مفید نیفتاد.

در تذکرهٔ دولتشاه سمرقندی در زمان سلطنت شاهرخ نوشته و بعضی در زمان سلطنت صاحبقران نوشته‌اند و اما آنچه را که عارف بالله میرمحمد هاشم نظم درآورده ذکر کنیم که از نوادهٔ سید نعمت‌الله است المتخلص بهاشمی و بعد از این ترجمهٔ او بیاید در کتاب مثنوی مظهرالاثار آن حکایت را مابین امیر تیمور و سید چنین فرموده:

شاه ولی سید اهل یقین — قطب جهان نعمت حق نور دین
خسرو معمورهٔ صدق و صفا — تاجور کشور فقر و فنا
بود باصحاب فنا در سلوک — قطع نظر کرده ز میر و ملوک
روزی اوهرچه رسیدی ز غیب — شبهه نکردی که بود شبهه عیب
چون‌صفت شاه به آثار خاص — گشت عیان نزد عوام وخواص
میر تمر خسرو صاحب قران — در طلب شاه شد از امتحان
گفت بخادم که ز وجه حرام — مائده‌یی ساز ز نوع طعام
خادم مطبخ بچراگه دوید — برهٔ مستی ز ضعیفی کشید
در طلب شاه ز ایوان قدر — رفت اشارت بامیران صدر
شه بدر قصر همایون رسید — غلغله برگنبد گردون رسید
چون بملاقات سرافراز گشت — برطرف مسند خود باز گشت
میرتمر گشت بدان مرد حق — از سر اخلاص و صفا هم طبق
هر دو برغبت متوجه شدند — آکل آن برهٔ فربه شدند
گفت امیرش بنما این طعام — رزق حلال است بما یا حرام
گفت ازین قسم که کردی سؤال — برتو حرام آمد وبرما حلال
بود در این قصه که ازگرد راه — شد ز ستم پیر زنی دادخواه
گفت مرا از بره های سره — نیت سید شده بود این بره

بر در دروازه یکی در رسید ‌‌ ‌‌ بره ز دستم بتطاول کشید
میرتمر چونکه شنید این کلام ‌‌ ‌‌ بر سر پا خاست بصدق تمام
پای ز سر کرد وقدم پیش‌ماند ‌‌ ‌‌ در قدم شاه سر خویش ماند
گوش مکن در حق پاکان‌غرض ‌‌ ‌‌ جوهر خالص بشناس از عرض
گر دوجهان غرقه‌شود دروبال ‌‌ ‌‌ روزی عارف نبود جز حلال
کارکنانی که دربن پرده اند ‌‌ ‌‌ روزی ما درخور ماکرده اند
هاشمی از خلق بگردان عنان ‌‌ ‌‌ رخش قناعت ز فلك بگذران
هاشمی ازمزرع جان توشه‌گیر ‌‌ ‌‌ درچله‌خم‌شوچو کمان‌گوشه‌گیر
مرد رهی از کجی اندیشه کن ‌‌ ‌‌ راستی و راست روی پیشه کن
در طی این ورطه قدم تیزکن ‌‌ ‌‌ وز خطر وادیه پرهیز کن
پای برون نه ز مضیق جهات ‌‌ ‌‌ روی بگردان ز همه کاینات
هرکه کند روی طلب سوی او ‌‌ ‌‌ قبلهٔ ذرات شود روی او

مشهد پنجم

در مراجعت از ماوراءالنهر تاعود بکوه بنان کرمان .

چون بعد از آنکه خاطر امیر تیمور از کثرت فدویان جناب‌سید پریشان‌گردید خواهش نمود که از مملکت توران بملکی دیگر توجه نماید وبرحسب وعده‌یی که فرموده بود حلوای امیر کلال‌را میخوریم ومیرویم در همان ایام درویشی از نقشبند بخاراخدمت رسید و حلوایی‌آورد که تمنای فاتحه واخلاص برای روح امیر کلال نموده اند جناب سید بعد از آن روانهٔ مرو شدند. بخانهٔ خواجه زکریای‌باغی فرود آمدند و درهفت فرسخی آنجاطرح‌خانقاه وباغ وعمارتی نموده باتمام رسید و قریهٔ تل حله را خریداری فرموده وقف‌بر خانقاه قرارداد . بمشهد مقدس آمد و يك اربعین بسر آورد پس بهرات رفت‌و درمحلهٔ سید مغفور میرحسینی سادات‌صاحب سؤالات‌گلشن راز و رسائل دیگر بماند و چون میرحسینی وصیت نموده بود که بعد از من سیدی بزرگوار بفلان نشان بهرات آید دختر میرعمادالدین حمزهٔ حسینی راکه‌صبیه زادهٔ من است خواستگار شود البته بدهید که امانت اوست. لهذا رد امانت باهل شد و قران سعدین گردید .

و بعضی نوشته اندکه در آن وقت جناب سید شصت سال از عمر شریفش گذشته بود و این سخن البته درست نباشد زیرا که میلاد سید سال هفتصد و سی و يك است چنانچه‌گفته شد و میلاد شاه خلیل‌الله هفتصد و هفتاد و پنج است چنانچه بیاید و باین‌دو تاریخ معلوم میشود که جناب سید در آنحال تقریباً چهل و چهار سال داشته والله‌اعلم و چون هفت سال از آن ازدواج ووقوف صفحات هرات برآمد میل بوطن مألوف‌فرمود بامنکوحه بکوه بنان عودنمود.

و روز جمعه یازدهم ماه شعبان سال هفتصد وهفتاد و پنج از بطن آن عفیفه‌سید

برهان الدین خلیل‌الله بظهور رسید و در مدح و دعای‌آن فرزند سعادت مندفرموده:

خلیل‌الله من ای نور دیده که مثلت دیدهٔ گردون ندیده
بمانی یادگار نعمت الله بسا روزو بسا سال و بسا ماه

مشهد ششم در حرکت جناب سید بیزد تاتوطن بشهر کرمان و بنای خانقاه ماهان.

جناب سید بعد از هفت سال توقف در کوه بنان بتماشای یزد رغبت‌نمود . بقریهٔ تفت‌مقام کردند خانقاه وعمارتی بنانهاد وطرح آسیابی ریخت وباغی بدورآن عمارت‌باتمام رسانیده وبابرقوه رفته منزل بابا حاجی‌شیرازی نزول فرمود.

گویند در آن اوقات فصل بهار بود ودرخت سیبی بود که شکوفه نکرده بود. سید پرسیدند که عجب است که این درخت شکوفه ندارد عرض کردند که از بسکه اطفال برای چیدن سیب سنك بر آن انداخته‌اند بابا حاجی دعا کرده که این درخت بار ندهد تا از آسیب سنگ درامان باشد به‌سید فرمود ای‌درخت:

هر کجا سیبی است بی‌آسیب نیست .

درخت را دربغل گرفته گفت امسال سیب‌بیاور.

هر که سنگت زند ثمر بخششش .

و همچنین شد. بعدازچندی ازراه بافق بازبکوه بنان رفته ودر بافق بزیارت امام زاده عبدالله رفته و چند درخت خرمابدست خودنشانیده وبعد ازآنکه مثمرشد سالهامردم ازآن تمتع می‌گرفتند وبرای شفای‌امراض فایده‌میداد واز کوه بنان‌مرتبهٔ‌دیگر به‌تفت‌آمد و ناتمامی آن‌بنارا باتمام رسانید و عمارتی که وسط آن باغ بود کاشی کاری کرده وازجمله عباراتی که برآن کاشیها نقش‌بوداین‌است:

لقاء المحبوب شفاءالقلوب .

ودر مراجعت بین راه در موقف چاه قادر قطاع الطریق برقافله ریخته میگرفتند و می‌بستند و قصد سید نیز نمودند. سید از روی غضب نهیب بر آن دزدان داد،دست و پای سارقین ازکار افتاد کاروانیان غلبه کردند و همهٔ آنها را خدمت سید بردند بآنها نصیحت نمود واز روی صدق توبه کردند مرخص فرمود.

جناب سید میل نمودند که بشهر کرمان منزل نمایند چنانچه‌فرموده:

کرمان دل عالم است و ما اهل دلیم.

وشیخ نورالدین ابدال خوارزمی از سلسلهٔ خلوتیان که شعبه‌یی ازمعروفیه هستند و ذکر آنها بجای خودگذشت در شهر متوقف بود. جناب سید درویشی‌را با تحفهٔ‌لایق بملاحظهٔ‌ادب نزدوی‌فرستادتامقصودرا بیان‌نماید . شیخ چون درجهٔ سیدرا بالمکاشفه دانسته بود عرض نمودآمده اند که کرمان را ازتصرف مابگیرند بلی متعلق بخودشان است بعد ازاین واقعه جناب سید از کهبنان بشهر کرمان‌آمده درحوالی بقعهٔ شیخ قطب‌الدین

مقام وخانه ساخته شاه خلیل‌الله وعیال را طلبیده متوقف شدند وممکن‌است که این اشعار در مدح صاحب این بقعه باشد که فرموده :

عاشقم آن قطب دین حیدر — وان یاران قطب دین حیدر
همچومن سیدی‌سزد که بود — یار یاران قطب دین حیدر

بعد از مدتی برای تفرج بسیر آسیای ماهان تشریف برد . پیر زنی سفرهٔ نان و کاسه ماستی بحضور آورد و استدعا نمود درماهان متوقف شود قبول فرمود . خانقاه خیرآباد وباغ خلوت وباغ‌شهدا وحمام بنانهاد وچون باتمام رسید گاهی درماهان وگاهی درکرمان توقف مینمود ودر این غزل چنین فرماید :

خوش‌درد دلی‌دارم درمان بچه‌کار آید — با کفر سر زلفش ایمان بچه‌کار آید
ماهان زخداخواهم باصحبت مه رویان — بی‌صحبت مه رویان ماهان بچه‌کار آید
باسید سرمستان کرمان چو بهشتی‌بود — بی نور حضور او کرمان بچه‌کار آید

واشاره به‌آب‌ماهان نیزفرموده:

آب ماهان که خاك بر سر او — همچو آب زلال کی باشد

مشهد هفتم در آمدن سید است بشیراز. سلطان اسکندر بن‌عمر شیخ میرزا ابن امیر تیمور ایالت مملکت‌فارس داشت ونهایت اخلاص خدمت سیداظهار می‌نمود چنانچه چهارسال‌متوجهات تفت رابسید بخشید. خلاصه از حضورسید مستدعی‌شد که بشیرازآیند که خاکیان‌آن‌ملك را بعالم‌پاك رسانند چنانچه دراین غزل شاه فرموده:

خاطرم میکشد سوی شیراز — مرغ جان میکند روان پرواز
نور سید ز نعمت‌الله جوی — راز محمود باز جو ز ایاز

چون جناب سید بشیراز رسید از راه قلات بر سر تربت سعدی رفته فاتحه‌خواند. در برهان قاطع میگوید که قلات کازران موضعی است از شیراز وشیخ سعدی درآنجا مدفون است انتهی. و دراواخر این دفتر شرح این بقعهٔ متبرك که مذکور گردد وبالجمله چون بدانجا وارد گردید اعیان شهر و علماء مانند میرسید شریف باستقبال آمدند و در نهایت اجلال جناب سید شهر شیراز را بعز قدوم بهجت لزوم رشك مینو فرمود و درهنگام ورود باران رحمت بی پایان الهی نازل بود . سید شریف ازروی طرب ووجد گفت الحمدلله نعمةالله معنا ورحمة‌الله علینا.

باری اکابر و اصاغر آن ملك بحدی اظهار خلوص و عقیدت نمودند و دست ارادت بدامان جناب سید زدند که وصف نتوان نمود وازجمله آنکه روز جمعه بفرمان میرزا اسکندر بن عمر شیخ برای نمازجمعه بنا شدکه درجامع عتیق که ازآثارعمرولیث صفار است جناب سید وسایر علماء اجماع کنند ونمازجمعه گزارند. وقتیکه جناب سید از در بازار بزرگ‌در آمد و سید شریف هم همراه بود یا ازمسجد باستقبال‌آمده بقسمی

ازدحام‌خلق برای دست‌بوس‌سید شده بود که نزدیك بآن رسید که سید شریف پای‌مال گردد . جناب سید دست او را گرفتند بهمراه آورده تا داخل قفصه مسجد شدند میر سید شریف گفت که اگر امروز نعمت الله دست شریف را نگرفتی پایمال وهلاك بود. میگویند که حافظ رازی صدردیوان میرزا اسکندر وازتلامید سید شریف بود وسجادهٔ سلطان‌را وسط وسجادهٔ سیدرا بدست چپ وسجادهٔ میرسیدشریف‌را بدست راست‌انداخته بود. میر سیدشریف بدست خود سجادهٔ سید را بریمین و آن خود را بریسار گسترد و حافظ را گفت تو احوال اولیا را نمیدانی شرط ادب اینست که من نمودم ومخفی‌نماناد که بعضی حافظ رازی را به حافظ شیرازی اشتباه نموده و ترتیب سجاده گستردن را بخواجه حافظ شیرازی نسبت داده‌اند واین البتهٔ صحیح نباشد بواسطهٔ‌آنکه سید شریف تا زمان حیات امیر تیمور حسب الامر در سمرقند بود بعد از آنکه صاحبقران دنیا را بدرود نمود ثانیاً بشیراز آمد و ارتحال امیرتیمور چنانچه مذکور شد درهشتصد وهشت بوده و خواجه حافظ شیرازی هفتصد ونود ودو وفات نموده .

ولسان الغیب خدمت سید اخلاص داشته ودرجواب اشعارسید که فرموده:

ماخاك راه را بنظر کیمیا کنیم — صد درد را بگوشهٔ چشمی‌دوا کنیم

حافظ شیرازی حسن طلب نموده چنین گوید:

آنانکه خاك را بنظر کیمیا کنند — آیا بود که گوشهٔ چشمی بما کنند

وظاهرآنستکه در سفری که خواجه بیزد رفته محض ملاقات سید بوده چنانچه در آن سفر شکایت ازحاکم یزد نموده :

شاه یزدم دید و مدحش گفتم وچیزم نداد .

در اوقات توقف شیراز بعضی گویند در شهر سکونت ننمودند و بر کوهی که در حوالی تنگ الله‌اکبر است و بمزار پهلوان علی شمس مشهور است نزول فرمود و خواص و عوام غالباً آنجا شرفیاب میشده اند و بعد از مدتی که مستعدان آن مملکت رابطریقهٔ مصطفویهٔ مرتضویهٔ رضویه راه‌نمائی فرمود عودبکرمان وماهان نمود.

مشهد هشتم در ذکر سبب ارادت سلطان احمد بهمنی پادشاه خطهٔ دکن هندوستان بجناب سید، و اولامناسب آنستکه شمهٔ از بدو طلوع کوکب بهمنیه درقلم آرد. در تاریخ فرشته ابتدای حال‌سلاطین بهمنیه را چنین نوشته که کانکوی بهمنی شخصی منجم بود دررکاب تغلق شاه وحسن نام مردی بود فقیر و رعیت کانکوروزی کانکوزایجه‌یی دراحوال حسن کشیده استخراج نمود که وی سلطان‌خواهد شد. از وی عهد گرفت که چون بتخت سلطنت قرارگرفتی نام مرا ضمیمهٔ اسم خود نما و دفتر محاسبه را بمن واگذار و چنان شد که زایجه حکم کرده بود وبر همان عهد و میثاق علاء الدین حسن سلطان گردید و کانکو و زیر لهذا همه جا علاءالدین حسن کانکوی بهمنی رقم نمودند واین لقب برای خانوادهٔ آنها

وفات حسن کانکوی بهمنی روزغرهٔ ربیع‌الاول سال هفتصد و پنجاه و نه بوده‌است.

و نیز درآن مواقع نقل نموده که روزی شیخ نظام الدین اولیا در دهلی اطعمهٔ الوان ترتیب نموده صلای عام درداد . چنانچه شاهزاده محمد تغلق نیز بر آن مائده حاضر شد و از خوان نعمت درویشان بهره برداشت و بعد از رفتن سلطان و تفرقهٔ اهل مجلس حسن کانکوی بهمنی بشرف دست بوس آمد پیش از آنکه کسی عرض نماید. شیخ فرمود سلطانی رفت وسلطانی آمد به یکی ازخادمان گفت شخصی ازانجاب بیرون درایستاده اورا حاضرساز.خادم بطلبش رفته ازحقارت ظاهری ولباس کهنه اورا نشناخت بازآمده معروض داشت که کسی ظاهر نمیشود که از او توان گفت.

شیخ فرمود خوب ملاحظه نما. گفت مردی‌مجهول نشسته. شیخ گفت همان‌راطلب نما که بظاهر درویش وبمعنی شاه است و چون بحضور رسید بوی التفات بسیار فرمود نانی که از برای افطار خود در طاقچهٔ حجره گذاشته بود برسر انگشت نهاد و بوی داد و گفت این چتر شاهی شما است که بعد از مدتی دراز و محنت دیرباز در دکن روزی ونصیب تو خواهد شد.

وگویند سلطان علاء الدین حسن که در آن زمان بر تخت پادشاهی مملکت دکن جلوس کرد اول حکمی که برزبان او جاری شد این بودکه پنج من طلا و ده من نقره بمعرفت شیخ برهان الدین که در دولت آباد میبود برای ترویح روح شیخ نظام الدین اولیا بفقرا و مساکین رسانند.

و بعد از وفات علاء الدین حسن چنانچه تاریخش آنفاً ذکر شد پسرش سلطان محمد بهمنی بجای پدر صاحب سریر گردید و آنهم برشیوهٔ پدر با فقرای الهی کمال ارادت داشت وباشیخ زین‌الدین محمد سراج جنیدی گاهی منافره و گاهی اظهار وداد می نمود . احوال‌وی درتاریخ فرشته میباشد.

و سلطان محمود شاه بهمنی بالسان الغیب غایبانه ارادت داشت وذکرش‌شد.

وسلطان فیروزشاه بهمنی در اوایل ارادت بسید محمدگیسو دراز داشت ومناسب است ترجمهٔ وی تحریر شود .

سید محمد گیسودراز ابن سید یوسف حسینی چشتی دهلوی مرید و خلیفهٔ شیخ نصیرالدین محمود مشهور چراغ دهلی است و در سلسلهٔ ادهمیه ذکررشتهٔاوشده.

و در وجه شهرت وی بگیسو دراز در تذکرهٔ خزینة الاصفیا چنین آورده که وقتی تخت روانی که بدوش میکشیدند برای هواخوری چنانچه مرسوم هند است شیخ بنشست. سیدمحمد وبعضی برادران طریق بدوش کشیدند .گیسوان سید چون بلند بود بزیر آن تخت پیچیده شد وبواسطه استغراق در حضور شیخ التفات بدان ننمود بعد از قطع مسافت دورشیخ ملتفت بوی شد واین بیت درحق وی گفت :

هر که مرید سید گیسو دراز شد　　واللهخلاف نیست که‌اوعشق باز شد

واین لقب بوی بماند وپس از وفات شیخ خود ازدهلی بطرف مملکت دکن رفت ودر قصبهٔ گلبرگه متوطن ومتوفی شد در سال هشتصد و بیست و پنج و کلمهٔ مخدوم دین و دنیا تاریخ گردید ولادتش سال هفتصد و بیست و مدت عمرش یکصد و پنج سال بوده.

در ریاض العارفین مسطور است که کتاب اسرارالاسماء از اواست واین بیت را نیز بآنجناب نسبت داده:

از چشمهٔ لاهوتیم هر سو روان بحری ببین　　در قطرهٔ ناسوتیم در هر طرف نهری ببین

مؤلف تاریخ فرشته در ذکر سلطان فیروز شاه بهمنی میگوید در آن سنوات منهیان سعادت نشان در فیروز آباد بسمع سلطان رسانیدند که از جانب دهلی سیدی عالیمقام عرش احترام میرسید محمد گیسو درازبه‌دکن تشریف آورده بحوالی حسن‌آباد گلبرگه‌رسیده‌است.

سلطان فیروز شاه که همواره خواهان مردم عزیز بود از این بشارت شادمان شد و از فیروز آباد بحسن آباد گلبرگه آمد و جمیع امرا و ارکان دولت و اولاد باستقبال فرستاد وباعزاز و اکرام تمام‌بشهر درآورد.

لیکن فیروز شاه حکیم بود و چون سید محمد گیسو دراز را در عالم ظاهری خصوصاً معقولات خالی دید چندان‌توجه ننمود مگر احمد خان خان خانان برخلاف برادر اعتقاد تمام بسید پیدا کرده خانقاهی بجهت او ساخت واکثر اوقات بمجلس شریفش حاضرشده ازسخنان متصوفانهٔ او محظوظ وبهره مند میشد و هرگاه سماع میشد حاضر گشته درویشان خانقاه اورا بانواع احسان مینواخت.

تا آنکه در سنهٔ ۸۱۸ ثمان عشرو ثمان مائه فرزند کلان خود حسن راکه‌شاهزادهٔ عیاش و خفیف العقل برد ولیعهد گردانیده کلاه و کمرشاهانه و چتر و سراپردهٔ سپاه ر فیل و تخت عنایت فرمود و از عظمای درگاه جهت او بیعت گرفته کس نزدسید محمد گیسو دراز فرستاد که‌در حق‌او دعای خیر کرده فاتحه‌بخواند.

سید جواب داد که چون شماشاهی باوداده‌ایدچه‌حاجت بدعاوفاتحهٔفقیراست.

سلطان فیروز شاه دیگر بارکسان فرستاده در این باب الحاح وابرام‌نمود.

سیدگفت از عالم بالا تاج شاهی بعد از تو ببرادرت احمد خان خانان نامزد گشته است کوشش برای دیگری نمودن‌بیفایده‌است.

سلطان از این سخن بسی‌متألم‌شده آثار رنجش ظاهر ساخت و پیغام داد که‌خانقاه تو بقلعه نزدیك است وازدحام‌خلق‌میشودازشهر بیرون‌باید رفت.

سید محمد بی‌علاج گشته با اهل وعیال خود از بلدهٔ حسن‌آباد گلبرگه بیرون‌آمد

و در کنار شهر در جائی که بالفعل مرقد اوست فرو کش کرد و مریدانش هجوم آورده خانه‌بی در کمال تکلف جهت او ترتیب دادند .

و چون بر حسب تقدیر خداوندی و توجهات اولیاء سلطان احمد شاه براورنگ سلطنت دکن متمکن گردید پیوسته جویای مشایخ و درویشان صاحب‌حال بود که معلوم نماید آن بزرگی که در عالم رؤیا قبل از آنکه جلوس بتخت نماید و گرفتار معارضه با برادر خود فیروز شاه و برادر زادهٔ بیعقل بود تاج دوازده ترک بر سر او گذاشت کیست .

و در تاریخ فرشته گوید در آن ایام آوازهٔ ارشاد شاه نعمت‌الله ولی ومقامات و کرامات او عالم گیر شده بود شیخ حبیب‌الله جنیدی را که از مریدان او بود باتفاق میر شمس الدین قمی و جمعی دیگر از اهل دل با تحف و هدایای وافره بکرمان فرستاد تا بوکالت سلطان دست ارادت بدامن آن قطب زمان زده استدعای همت نماید.

شاه نعمت‌الله ولی آن جماعت را اعزاز و اکرام نموده و ملا قطب‌الدین کرمانی را که دانشمندی ژنده‌پوش بود و در سلك مریدان او انتظام داشت روانهٔ دکن گردانید و تاج سبز دوازده ترك در صندوق بملاقطب الدین کرمانی سپرد که امانت سلطان احمد شاه بهمنی است بوی برسان.

و چون ملاقطب الدین بدکن رسید از دور نظر سلطان بروی فتاده بی اختیار فریاد برداشت که این همان درویش است که در خواب در زیر فلان درخت آن‌وقت که با لشکر فیروز شاه جنگ داشتم تاج سبز دوازده ترك بمن داده بود ومن چگونگی را در این مدت بهیچکس نگفته‌ام اگراین قسم تاج مصحوب این مرد باشد تعبیر این‌خواب همان‌خواهد‌بود .

چون ملا قطب‌الدین نزدیك شد و سلام کرد ودعای شاه نعمت‌الله‌را رسانیدو گفت شاه فرموده است از فلان تاریخ تا حال این تاج را برسم امانت نگاه داشته بودم چون امریکه موجب فرستادنش باشد بوقوع نمی‌آمد تا این زمان امانت داری کردم اکنون که شیخ حبیب‌الله جنیدی آمد و تقریبی پیدا شد واجب گشت که‌امانت‌شمارا برسانم.

و ازسلطان احمد شاه منقول است که وقتی که ملاقطب‌الدین سخن بدانجارسانید حالتی عجیب در خود مشاهده کردم که سراپا حیرت شده با خود گفتم که‌اگر این تاج سبز دوازده ترك‌است جای‌شك نخواهدماند.

ملاقطب‌الدین درعالم کشف دریافته گفت ای شاه دغدغه در خاطر راه مده که‌تاج سبز دوازده‌ترك است و من همان کسم که بموجب حکم شاه ولایت‌پناه فلان‌روز درعالم رؤیا آنرا‌بنظر‌شما در آرده‌ام .

پس من بی‌اختیار قوت کرده مولانارا دربغل گرفتم وپهلوی خودجای داده‌صندوق راگشودم وتاج‌را بصفات‌معهوده دیده برسر نهادم.

شاه در هند و شیخ درماهان تاج بخشی چنین کنند شهان

و چون شاه نعمت‌الله ولی در مکتوب بدست خویش اعظم شاهان شهاب‌الدین احمد شاه ولی نوشته بود هر آینه حکم کرد که بالای منابر و فرامین بهمین عبارت نام اورا مذکورسازند .

و در همان سال خواجه عماد الدین سمنانی و سیف الله حسن آبادی را بخدمت شاه نعمةالله ولی فرستاده التماس‌ارسال یکی ازاولادامجاد نمود وبنابرآنکه آنجناب‌را غیر از یك فرزند که شاه خلیل‌الله نام داشت در باغ زندگانی ثمرهٔ دیگر نبود جدائی او را بر خود شاق دانسته پسر زادهٔ خویش میرزا نورالله بن شاه خلیل‌الله را روانهٔ دکن فرمود و چون خبر او به بندر جیول رسید سلطان پالکی خاصه را با سید محمد صدر و میرزا ابوالقاسم جرجانی بدانجانب فرستاد و بعد از آنکه بحوالی دار الخلافه رسید با جمیع شاهزادگان و امرا به پیشواز او رفته قرین اعزاز و اکرام بشهر احمدآباد بدردرآورد . جای ملاقات قریه و مسجد ساخته موسوم به نعمت‌آباد گردانید و میرنورالله را ملك المشایخ خطاب فرموده و برجمیع مشایخ حتی براولاد سید محمد گیسو درازمقدم‌نشانید ودختر نیك‌اخترخویش‌را بوی‌داده بدامادی مقررومعزز گردانید و مکرر هدایای بسیار ازهند برای‌سید میفرستادند .

و آورده‌اند که وقتی سلطان احمد بهمنی بار خانه از اجناس هندوستان ومبلغی نقد برای سیدنعمت‌الله فرستاده بود که مبلغ هفتاد هزار تومان کپکی‌طمغای او بوده .
حاکم کرمان عریضه‌یی بشاهرخ میرزا ابن امیر تیمور بهرات فرستاد که ازجانب پادشاه حکمی صادر شود که طمغای آن از سید گرفته. گوهرشاد آغامیرزا شاهرخ‌را از این خیال نهی بلیغ کرد که زینهار این حکم را ننمائی که در تواریخ دنیا ثبت خواهند کرد که پادشاه هندوستان‌فلان قدر نقدو جنس‌ازهند بکرمان‌نیازسید نعمت‌الله ولی‌فرستاد وپادشاه‌ایران‌از آن‌مال‌فلان‌مبلغ طمغاخواسته وعشور گرفته .

و نیز وقتی از هندوستان مال بسیاری آوردند ومدتی در کنار رودخانهٔ ماهان ریخته بود و چون سید در خلوت عبادت اربعین بجای آورده کسی را یارای عرض‌نبود بعد از فراغت که سید از خلوت بیرون آمد پرسید اینها چیست عرض کردند قیمت اینها خراج اقلیمی است. فرمود سه قسمت نمائیدثلثی برای شاهرخ شاه فرستند که صرف‌عساگر اسلام کنند و یك‌حصه بخلیل‌الله دهندو یکحصه‌را بمخارج ومصارف آستانهٔ ماهان‌مصروف سازند و خود یکذرع کرباس که بروی بار مانده بود برداشته فرمود ماهم عرقی خشك نمائیم .

مشهد نهم در انتقال حضرت سید است از این دار پر ملال بسرای لایزال. چون تقریباً یکصد وسه سال از مراحل زندگانی آن قدوهٔ اهل حال گذشت چنانچه خود بنظم آورده :

قرب صد سال عمر من بگذشت
قصد موری نکرده ام بخدا

و نیز فرمودهٔ او است:

نود و هفت سال عمری خوش
بنده را داد حی باینده

گرچه امسال هست سال قران
تا چه آید ز سال آینده

نعمت الله خدا بما بخشید
ساز ما را نواخت سازنده

و نیز در دیوان آنجناب است:

نعمت‌الله جان بجانان دادورفت
بردر میخانه مست افتاد ورفت

قرب صد سالی غم‌هجران کشید
عاقبت ازوصل شد دلشاد ورفت

کل شیء هالك الا وجهه
خواند بردنیای بی‌بنیاد و رفت

چون ندای ارجعی ازحق شنید
زنده‌دل‌درعشق‌اوجان‌داد ورفت

نعمت الله دوستان یادش کنید
تا‌نپنداری که رفت‌ازیاد ورفت

عارفانه درجهان صدسال‌زیست
نه چوغافل داد جان‌بر‌بادورفت

و نزدیك بوفات خودگویند این‌نظم را انشاء فرموده :

مشهد آل محمد روضهٔ رضوان بود
این‌چنین خوش مشهدی درخطهٔ ماهان بود

نعمت‌الله را زیارت کن که تا یابی مراد
زانکه قبرش قبلهٔ حاجات انس وجان بود

واین رباعی رانیز گفته‌اند

انگشت زنان بر در جانان رفتیم
پیدا بودیم گر چه پنهان رفتیم

گویند که رفت نعمة الله ز جهان
رفتیم ولی بنور ایمان رفتیم

در روز پنجشنبه بیست ودوم رجب سال هشتصد وسی وچهار بفرزندش سیدبرهان الدین خلیل الله فرمود که ما بر جناح حرکتیم ولایت عهد وارشاد عباد باتو است و بجوار رحمت الله فایز گردید و این مطابق است با کلمهٔ عارف باسرار وجود و جنت الفردوس .

وسید معین الدین علی تبریزی ملقب بشاه‌قاسم انوار که در مرثیهٔ آنجناب اشعاری گفته یکفرد اینست :

آن ماه مسافر سفری کرد ز کرمان
الله معك گفت همه جان کریمان

و بابا حاجی نظام‌الدین کیچی که‌ساکن ابرقوه بود رسید و برحسب وصیت بغسل دادن بدن شریف مشغول‌شد. سید شمس الدین ابراهیم بمی از بم رسید نماز گزارد و محفه را سادات و علما و اکابر و اعیان بر دوش نهاده و همین موضع که الحال مرقد اوست دفن‌نمودند.

وددر بستان‌السیاحه مسطوراست‌که بعضی گویند آنحضرت‌را اهل ماهان‌شهید کردند

در وسط گنبد سکوئی که ازاره اش مرمراست مرقد شاه است و در پایین‌با رواقی‌است که متصل به گنبد است صورت دومزار است از نواده های شاه است وضریح چوبی بدور آن است وقبر مرحوم میر علی شاه درهمان جا است و در ذکر معاصرین رحمتعلی شاه ترجمهٔ آن سید بزرگوار می آید.

مشهد دهم

در آثار بقعه و تکایا و موقوفات آن‌آستان است، کسیکه برآن مرقد بناو عمارت کرد سلطان احمد بهمنی پادشاه مملکت دکن است که ازمریدان خالص العقیده‌بوده.

راقم روز جمعه هجدهم صفرالخیرسال هزاروسیصد وشانزده بزیارت‌آستان مشرف میشد از در رواق پیش‌رو، کتیبه‌یی بخط ثلث‌دید که براالواح کاشی بدور در نصب بود واین عبارت منقوش :

حضرت سلطنت پناه حشمت ومعدلت دستگاه رفعت و عظمت و نصفت انتباه شهاب الملك والدنیا والدین احمد شاه ابوالمغازی بانشاء این گنبد حصین‌الارکان و بناء این عمارت گردون رفعت عالی بنیان امر فرمودند ودرزمان فرزند دلبند آنحضرت معرفت پناه سلطان علاءالدولة والدین ابن احمد شاه اتمام یافت تحریراً فی ایام محرم الحرام سنه ۸٤۰ اربعین وثمان مائه من‌الهجرةالنبویة الهلالیة المصطفویة المحمدیه .

اما بنای دار الحفاظ وصحن پیش رو وحسینیه از شاه عباس ماضی صفوی است چنانچه در کتیبهٔ بالای سر در دارالحفاظ بخشتهای کاشی منقوش و منصوب است در عهد شاه عباس صفوی وحکومت بکتاش خان خلف ولیخان افشار دارالحفاظ باتمام‌رسید سنهٔ ثمان و تسعین وتسعمائة·

ومرحوم محمد شاه قاجار طاب ثراه دوتکیه خوب بیادگار برای واردین ساخته‌اند وقرآن مجید وکلام الله حمید بر آن آستانه بسیار وقف نموده اند من جمله بخط ثلث سی پاره ایست که بر ورق اول هریك اسم واقفه آنها است باین عبارت:

بی بی خاتون بنت امیر سید عماد الحق والدین محمد.

این‌جزو با بیست ونه جزو دیگر بر مشهد شاه وقف نموده فی ذی‌الحجة تسع و ثلثین وثمان‌مائه .

و مرحوم محمد اسمعیل خان نوری ملقب بوکیل الملك وخلفش مرتضی قلیخان اوقات حکومت کرمان تعمیر لایق وبناهای خوب نموده ازصحن‌پشت سرو کاروانسرا و آب انبار وحمام وفرش وقالیهای اعلا

وبرای تاریخ این صحن جدید که مشتمل بر دریاچه و عمارت وباغچه است مرحوم حاجی میرزا ابوالحسن نعمت تخلص کلانتر که ازسادات‌عالی‌درجات واز جانب رحمتعلی شاه اذن دستگیری داشت قطعه‌یی گفته‌وبخط نستعلیق که آثار قلم‌اوست نوشته برایوان آن صحن نصب است:

بلند درگه شه نعمت‌الله است که آون
بعهد ناصردین‌شه که خاك درگه‌اوشد
وکیل ملك سماعیل خان نوری کامد
بنانمود این دارالحفاظ وصحن که‌باشد
وکیل‌ملك دوم مرتضی‌قلیخان چون‌شد
تمام کرد بنای پدر چنین که ندیده
نگاشت ازپی‌تاریخ کلك نعمت و گفتا

بطاق اوشده قندیل وارچرخ مدور
چوسیم وزر بسرمهروماه زیور وافسر
بمرز کرمان فرمانروا و والی کشور
شکست شوکت‌طاق‌ورواق گنبداخضر
بمتکای پدر متکی چوسکه که برزر
نظیر او نظر دیده بان نه منظر
نه ماه کسب کند‌نورمهرانورازاین در
(۱۲۸۷)

وبسیار اشعار ازمردم وبرخی ازخود شاه بنحو کتیبه یابر کاغذآویزان نموده‌اند وابن شعر خواجه حافظ از همه بهتر است وبموقع:

گو برو وآستین بخون جگرشوی — هرکه در این آستانه راه ندارد

اما موقوفات منقوله از قبیل کتاب و ظروف و غلیان و اسباب قهوه خانه و آشپزخانه وچراغ و فروش و غیرها معلوم نیست چه شده از قراریکه اهالی آنجاها متفقاً گفتند تمام را آقا سید صالح تملك نموده اما غیر منقوله اسامی آنها ازاین قرار است با وجه اجاره ذکرمی‌نماید دربلوك جوبار صحرای استشار دوقطعه باغ

در لنگر طاق آب کهنومابدز .

درکوك قطعه زمین دو قطعه باغ .

سروستان برحسب مباشری وعمل‌کرد یازده هزار من گندم وجووغیره.

درماهان باغ جنب مزار

ایضاً باغ حسن آباد ، باغ بخشعلی خان ، باغ محمود آباد ، باغ هدایت آباد ، باغ گل کارها چهار قطعه ، طاحونه روزی ، دنگ‌صحرای کهنو، صحرای آقائی ، نصفه فرمین تن از موقوفات شاهنشاه غازی محمدشاه قاجار است .

و چنانچه کسی باشد دل‌سوزد. و مساوی وجه اجارهٔ اینها میشود ولی چون آقا سید صالح ناچار است نصف وجه اجاره‌را با زید و عمرو صرف کند که ما بقی راخود تصاحب نماید باری تعالی حاکمی عادل و کافی بگمارد که بر آنچه نظر واقفین بوده رفتار شود وابن موقوفه‌ازید غصب بیرون‌آید .

ذکر بعضی از سیر شاه نعمةالله ولی

نوشته‌اند که در محضر یاران .و مجلس دوستان چنان موقر می‌نشستند که تکیه بهیچ چیزی نمی فرمودند و دست برخسار و محاسن نمیکشیدند وآب دهان بطرفی یا بر زمین نمی افکندند افراط وتفریط درهیچ امری دیده نشد از ایشان پیراهن کرباس و جبهٔ صوف و گاهی قبا میپوشیدند و دستار کوچکی می بستند و ردا از همه قسم ملبوس بدوش می افکندند و در اوقات سرما کپنك پشمی بر بالای

جامه گرفتی ومیان و کمر بستی ودرمجلس مینوی اولایقولون الاسلاما لغو وبیهوده گفتن کسی را یارا نبود وچون درسخن سفتی چنان فصیح گفتی که گویا کتاب ورساله میخواند وپس ازغروب به خلوت مخصوص عبادت رفتی وتا فرداصبح نیامدی مگر درلیالی مخصوصه واگر میهمانی در شب ازجائی واردشدی ازدرون خانه درباب او سفارش فرستادی وجناب سید بنابر علوهمت و مرتبت هیچکس را ازطالبین رد نفرمودی هر کس را که تمام اولیا رد نمایند من اورا قبول میکنم واین دلیل است بر کمال همت اوومعنی **قل یاعبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لاتقنطوا** همین است .

گویند پیرخیرالدین گیلانی که ازخواص مخلصین بود بعرض رسانید که از بعضی درویشان فتوری در روش شریعت یاقصوری درسلوك طریقت واقع میشود جنابعالی رخصت فرمائید که من تفحص کرده امرونهی بجاآورم . سیدفرمود که رندان نعمة اللهی راداروغه نمیباید .

این حکایت رامرحوم جنت آشیان رضاقلیخان المتخلص به هدایتعلی که ترجمه حالش درمعاصرین بیاید بروزن حدیقهٔ حکیم سنائی بنظم درآورده :

بـگرفتند مـاه تا مـاهی — چون مـریـدان نعمة اللهی
قرب چهل سال دعوت وارشاد — وان مریدان گذشته از تعداد
جز مریدان عامه اش موجـود — خود ده و دو هزار سید بـود
باچنین ازدحام از تر و خشك — بیگمان یار پشك باشد ومشك
گفت با شاه مصلحت بینی — راعی الشرع و داعی الدینی
کاندرین مسلکی که پالوده ست — بیگمان راه جمعی آلوده ست
مرمرا برگمار بر این قـوم — که همی پرسم ازصلوة وزصوم
گر یکی زین طریق اللهی — در عبادات کرده کوتاهـی
رد و مردود و خاکسار کنم — بری از عظم و اعتبار کنم
گفتش آن جامع جمیع طریق — اکمل کاملان علی التحقیق
کـه فقیران نعمة اللهی — گر بطاعت کنند کوتاهـی
درمرض علم طب نمیخواهند — شحنه و محتسب نمیخواهند
این سخن رابنزد اهل کمال — رتبت عالیست در همه حال
سخن آئینهٔ سخنگوی است — این چه آئینه است وآن روی است
روی هر کس که اندر آینه است — بیگمان عین او معاینه است
سرتوحید ازین سخن پیداست — کاهل توحید این سخن بیراست
جویها خود ز سنگها نالند — بحرها سنگها فرو مالند
جوی نالد نه بحرای هشیار — هردم از همنشین ناهموار

راز اوشد دراین‌سخن معلوم رحم الله سنائی مرحوم

و نیزمنقول است که چون‌سید ببعضی تاج‌دوازده ترک که‌علامت اثنی‌عشری است لطف مینموده‌اند واین‌علامت قبول‌سید بوده .

یکی ازآن کسان رابه تهمت کبیره طعنه‌زده بودند ، بطریق‌تعریض‌به سیدعرض کردند که امثال‌این‌مردم لیاقت‌دعوی ارادت شمارا ندارند . جناب‌سیدفرمود لیاقت بندگی خدا وامتی رسول‌مصطفی رادارند مریدی نعمةالله‌فقیررا چرا نشایند .

نی همه زهد مسلم میخرند هیچ در درگاه اوهم میچرند

این حکایت‌را نیزمرحوم هدایت‌علی بوزن حدیقه منظوم‌نموده :

همه پیران عهد چون خفتند از مریدان بسی سخن گفتند
شیخکان در مقام رد و قبول شکوه کردند ز اهل فضل وفضول
که مریدان ما فرید شدند گاه مقبول و گه مرید شدند
اندکی را بسوی خود خواندیم بیشتر را ز کوی خود راندیم
دامن آلوده اند و اهل هوس حفظ این قوم می نیارد کس
میکنند این گروه بد فرجام نیکنامان عهد را بدنام
حال این قوم جمله میدانیم از در خویششان همی رانیم
تا که اهل طریق بد نشوند از قبول فریق رد نشوند
قطب اقطاب نعمة الله شاه گفت بر اعتماد فضل الله
هر مریدی که در ره مقصود مرشدان جمله را بود مردود
فارغ او را ز دام و دانه کنید سوی کوی منش روانه کنید
که من او را که خلق رد کردند گر چه دانم به میل خود کردند
در پذیرم بفقر و مست کنم آنچه شایستهٔ ویست کنم
ما هم آغاز جمله بد بودیم فطرتی ناپسند و رد بودیم
فضل الله مان الهی کرد بندگان را سرای شاهی کرد
زین سخن قدر آن ولی سترك همه فهمند فرس و تازی و ترك
که چو از قرب خویش آگه بود نعمة الله و رحمة الله بود
بود بینا به موجد و موجود سر لاتقنطوش بد مشهود
رحمت حق فراتر از غضب است هر که جز این سرود بی ادب است
پادشاهی به اهل معرفتش بذلها کرده بود این صفتش
آن حسود عنود بی سر و پا چه فضولی کند ز فیض خدا
آن عزازیل باز گرد از کار که رقیبان نه آگه اند از کار

از جلال تو مـا نمیترسیم | ما بجـز از خدا نمیترسیم
دل ما در جمال او محو است | گرچه‌در سکر و گرچه‌در صحواست
لعنت حق برای تست یقین | ز اول اللیل یـا بیوم الـدین
عشق را با رقیب کاری نیست | وین قواعد بهر دیاری نیست
بگـذار ای دل مرا خسـته | من پر گوی را زبان بسته
که گرین نطق بسته باز شود | شکوهٔ کـوتهم دراز شـود

و جناب سید را میل بعمارت و فلاحت و زراعت بالطبع بوده وآن‌جناب را باغات متعدد بوده چه در ماهان و چه دریزد ودر حوالی عبادت خانه باغی وباغبانی داشته کـه گاهگاهی به‌باغ رفته وسیر اطوار نباتی نموده . چنانچه ابوالعتاحیه نیکو گفته :

ورق المغصون اذا نظرت دفاتر | مشحونـة بادلـة التوحید
برگ درختان سبز در نظر هوشیار | هرورقی دفتری‌است‌معرفت‌کردگار

روزی به باغ رفته‌بودند باغبان خودرا دیده‌بودند که میخواهد ازباغ بیرون رود وبعضی میوه‌های باغ را درعلف پنهان کرده بخانهٔ خود برد . جناب سید به باغبان‌فرمود که در میان علفها‌چیست؟ باغبان عرض کرد که‌حقیر میوه بجهت صاحب میبرم ونام دختر باغبان صاحب بود . جناب سید فرمودند که ما ندانسته‌بودیم که باغ ما صاحبی دارد ، البته میوهٔ باغ رابرای صاحب بایدبرد. واین‌حکایت رامرحوم هدایتعلی بر وزن حدیقه نظم نموده :

نعمة الله سیـد شاهـان | باغکی نغز ساخت در ماهان
باغبان میوه هـای آن میبرد | با عیال و بنات خود میخورد
دختری خرد داشت صاحب نام | میل دل سوی دخترش مادام
میوهٔ باغ هر چه نوبر و خوب | بردی از باغ بهر آن محبوب
شاه میدید و دیـده میپوشید | خوش به کتمان راز میکوشید
میوه ها کرده در علف مکنـون | بردی از باغ روز ها بیرون
روزی آمد گذشت از بـر شاه | شه در آن باغبان نمود نگاه
گفتش این چیست میبری بیرون | گفت لختی گیاه خوار و زبون
گفت سید در این علف باری | چیز دیگر جز این علف داری
گفت نو باره‌یی از این بستان | بهر صاحب همی برم پنهـان
شه بخندید و باغبان را گفت | کاگهم کردی از رموز نهفت
ما نبودیم تا کنون آگـاه | زین حقایق که شد عیان ناگاه
که مرا کاخ و بوستانی هست | همچنان باغ و باغبانی هست
باغبـان طبع واهبی دارد | باغ ما نیز صاحبی دارد

زین طمع طبع عامه یافت فراغ — خاصهٔ صاحب است میوهٔ باغ
نکته ها هست در خفی جلی — که شود شهره سیدی به ولی

در بستان السیاحه مسطور است که طریقه آن جناب را خصوصیاتی است که ازسایرسلاسل ممتاز است . راقم دراکثر بلاداسلام گردیده وبه‌صحبت سلاسل‌عامه وخاصه‌رسیده واکابر و اعاظم طرق مختلفه رادیده ، طریقه‌یی که ازتفریط و افراط دور وجامع مراتب شریعت و طریقت ومجاهده وریاضت بوده‌باشد همین‌است و این سلسله بصفات چند مخصوص‌اند و از سایرین ممتاز :

اول آنکه بر سالکان سلسلهٔ علیه بسط غالب است برخلاف بعضی صاحبان سلاسل که درایشان قبض بیشتراست.

اگر تو یار نداری چرا طلب نکنی — وگر بیار رسیدی چرا طرب نکنی

دوم آنکه کسوتی جهت‌سالکان طریقت آن‌حضرت معین‌نیست وجامهٔ مخصوص ندارند که حق‌پرستی وخداجوئی در هرلباس ممکن است .

مرد خداشناس که تقوی طلب کند — خواهی‌سفیدجامه وخواهی سیاه‌باش

وکسوت فقردرحقیقت جامهٔرضا وتسلیم پوشیدن‌است این‌نیز خلاف جمعی‌ازسالکین سلاسل دیگر است ، زیرا که اکثر ایشان برای امتیاز کسوتی خاص و جامهٔ مخصوص مقرر نموده اند .

سوم آنکه درآن سلسله ترك کسب‌وکار کردن وروی دربطالت‌آوردن نمی‌باشد زیرا که هرکس درهرکسب و هنری که دارد میتواند بندگی‌نماید وآفریدگار خودرا عبادت کندو هرکه ترك کسب معیشت نموده طریق عبادت پیش‌گیرد هر آینه شیرازهٔ عالم نظام نپذیرد . باریتعالی انسان رابرای معرفت وعبادت‌آفریده وبه سه چیزمحتاج ومفتقر گردانده‌است.

اول ـ اکل‌وشرب که قوام‌بدن به‌اوست .

دوم ـ لباس وجامه که سترعورت ودفع برودت وحرارت نماید .

سوم ـ مسکن که آرام وآسایش ودفع الم باد وباران وغیره بدوست ، واین سه چیز حاصل نمی‌شود مگراز سه چیز :

اول ـ به‌کسب وکسب مراتب دارد .

دوم ـ سرقت ودزدی ،آن نیز مراتب دارد .

سوم ـ طمع وخواهش ازمردم کردن‌آنهم مراتب دارد.

وبه اتفاق عقلا این دوقسم اخیر مذموم ونزد باریتعالی شوم است ، باقی‌ماند کسب وآن محمود وستوده است . پس انسان را لازم است که بجهت معشت خود کسبی اختیار کند ودر آن ضمن معرفةالله را حاصل نماید وباب بندگی برروی خود گشاید و آیهٔ **رجال لا**

تلهیهم تجارة ولابیع عن ذکرالله دلالت بر مدعا دارد . اگر جذبة من جذبات الحق کسی را برباید واز مشاغل دنیوی بیرون آورد آن را حکمی است علیحده ، بر خلاف بعضی طرق درویشان که اکثر ایشان ترك کسب و کار را لازم میدانند واز مشاغل دنیویه احتراز واجب شمارند و مدار طریقت آن حضرت بذکر دوام وفکر مستدام بودن ودر راه صدق و صفا ومتابعت شریعت مصطفی وائمه هدی نمودن ومخالفت نفس و هوا و مجانبت از بدعت پیمودن است ودر تصفیه قلب وتزکیه نفس وتخلیه روح وتخلیه باطن کوشیدن وبا اخوان صفا واخلاء با وفا صحبت نمودن ودرخدمت خلق کوتاهی ننمودن وخلوت درانجمن داشتن و سالکان آن سلسله درلیالی جمعه بایکدیگر بسر برند وآنچه برسد برسم نیاز صرف نمایند وبذکر ومراقبه ومقالات اولیاء واصفیا شب را صبح نمایند ودرآن طریقه خصوصیات بسیار است که موقوف به ارشاد شیخ است ، انتهی .

راقم گوید بلندی مقام آن حضرت را ازاین بیت که دردیوان حقایق توأمان مسطوراست میتوان استدراك نمود :

هرجا که دکانداری است اومایه زمادار — خود مفلس بازاری سرمایه کجا دارد

در دیوان مولانا جلال الدین رومی این غزل مسطوراست :

داد جاروبی بدستم آن نگار — گفت ازاین دریا برانگیزان غبار
بازآن جاروب رازآتش بسوخت — گفت کز آتش توجاروبی برآر

وجناب سید درمعنی این باهمان بحر وقافیه جواب فرموده :

عقل جاروب است نگار آن پیرکار — باطنت دریا و هستی چون غبار
آتش عشقش چو سوزد عقل را — باز جاروبی ز عشق آید بکار

مشهد دوازدهم ذکر اسامی کتب و رسائل و بعضی سخنان حقیقت بنیان آن جناب ـ دیوان اشعار ازغزلیات وقصاید ومثنویات وقطعات ورباعیات وترجیع وترکیب آنچه الحال نزد راقم موجود است قریب به دوازده هزار بیت میشود و شاه داعی الی الله دیباچه‌یی برآن نوشته وابیات بسیار درمدح حضرت ائمه علیهم السلام دارد .

آورده‌اند که مردی گفت دیوان شاه نعمة‌الله به دستم افتاد و بخاطرم رسید که تفألی ازحقیقت مذهب او بزنم ، چنین کردم چون گشودم این ابیات مناسب آمد :

خواهی که زدوزخ برهانی دل وتن — اثنی عشری شو وگزین مذهب من
دانی سه محمد بود و چهار علی — با جعفر وموسی وحسین ودو حسن

وچون دیوان آن حضرت مشهوراست وضمناً بمناسبتی درترجمهٔ ایشان بعضی ابیات مسطورشد بهمین بیت اکتفا مینماید :

هر که را درد نیست درمان نیست — هر که را کفر نیست ایمان نیست

در خزائن محقق نراقی حاجی ملااحمد علیه‌الرحمه به این نحو مصرع اول رانقل فرموده «کفروایمان قرین یکدگرند» ودر معنی شعرچنین تحقیق نموده بعبارته: بدانکه اگرچه هر که اقرار بوجود واجب وصفات او ونبوت وامامت کند حکم بایمان او میشود و احکام مؤمن براو جاری است اگرچه بتقلید آباء وامهات باشد اما ایمان واقعی نمیباشد مگرآدمی خود ببرهان عقلیه وادله قاطعه کسب کند واین نمیشود مگر اینکه اول خود را ازایمان واعتقاد آبای خود بری‌کند ، عصبیت را دست بردارد وبعد ازآن تأمل کند .

پس مادامیکه آدمی اول دست ازتقلید آباء برندارد و خود را از جمیع اعتقادات خالی نکند طالب دلیل نمیشودوتادلیل‌واقعی نداشته باشد مؤمن‌واقعی نیست. پس‌معنی‌شعراین میشود ایمان‌تقلیدی‌بیسابقه نفی‌اعتقادات معتاده ایمان‌نیست بلکه‌این‌ایمان و کفرباهم‌قرین هستند وهر که کفر ندارد یعنی اول‌کافر نشده ونفی اعتقادات را نکرده یاتشکیك نکرده یا ندانسته که اعتقادبی‌دلیل‌ایمان واقعی‌نیزبهم‌نرسانیده ومیتواند شد نظر باینکه‌اثبات واجب بدلیل‌لم محال است بلکه بدلیل‌ان‌است واکثرادلهٔ‌انیه مبتنی برخلف است که لازم‌آن افتاده است‌که اول فرض عدم واجب‌الوجود بشود بعد ازآن اثبات شود . پس دراین ادله‌کفر و ایمان قرینند و هر که‌کفر نداشته باشد ایمان هم ندارد و میتواند شد که اشاره به کلمهٔ لااله‌الاالله باشدکه هر که اورا نگوید مؤمن نیست والله‌اعلم ، انتهی .

دربستان السیاحه مذکوراست‌که تألیفات آن بزرگوار بسیاراست وازنظم ونثرقرب صدهزار بیت می‌شود .

در ریاض‌العارفین مسطوراست که‌گویند عدد رسائل آنجناب به سیصد رسیده و این فقیر شصت ودورسالهٔ عربی وفارسی‌آن‌حضرت راجمع نموده وحاضراست ودیوان آن جناب مکرر زیارت شده . تبرکاً قلیلی ازآن اشعارثبت میشود . من‌قصائده :

در دو عالم چون یکی دارندهٔ اشیاستی — هر یکی درذات خود یکتای بی همتاستی

جنبش دریا اگرچه موج خوانندش ولی — در حقیقت موج دریا عین آن دریاستی

فی‌المثل‌یك دایره‌این‌شکل‌عالم‌فرض‌کن — حق محیط ونقطه روح ودایره اشیاستی

در مجمع‌الفصحا آورده که جناب سید را قصیده‌ایست‌که بعضی اخبار آینده را در آن درج‌کرده ردیف «می‌بینم» مطلع این است :

قدرت کردگار می‌بینم — حالت روزگار می‌بینم

راقم گوید آنچه از روی دیوان قدیم که در آستانه‌اش بود نقل نمودم پنجاه و شش فرد است واز رسائل آنچه حال تحریر موجود است نزد راقم سی و نه رساله است و اسامی آنها ازاین قرار است :

رسالهٔ اصطلاحات دربیست وهشت باب به‌ترتیب حروف ازدوهزار بیت متجاوزاست .

رسالهٔ قل‌هوالله‌احد تقریباً یکصد وسی بیت کتابت دارد .

رسالهٔ مکاشفات سیصد و کسری بیت کتابت دارد وعناوین مطالبش مکاشفه است .

رسالهٔ تعریفات عنوان هرمطلبی تعریف است سیصد بیت می‌شود .

رسالهٔ آداب خلوت نشستن سی بیت است .

رسالهٔ مراتب عنوان هرمطلبی مرتبة است چهارصد بیت میشود .

رسالهٔ برزخ عنوان مطالبش‌برزخ است سیصد بیت میشود .

رساله حروف مقطعات قرانی .

رسالهٔ دربودن حقیقت انسان مظهراسماء الهی دویست بیت است .

رسالهٔ تحقیقات عنوان هرمطلب تحقیق است پانصد بیت‌کتابت دارد .

رسالهٔ مسماةهاء دویست بیت است .

رسالهٔ ذوق صدبیت میشود .

رسالهٔ شرح سؤال کمیل ازحقیقت یکصد وپنجاه بیت‌است.

رسالهٔ مراتب وجود مشتمل بر سی‌اصل است یکصدوپنجاه بیت میشود .

رسالهٔ عینیه صدبیت است .

رسالهٔ وجود یکصد بیت است .

رسالهٔ نصیحت سیدبرهان‌الدین خلیل‌الله فرزند خود یکصدوپنجاه بیت

رسالهٔ نصیحت‌سید نورالله ولدخلیل‌الله صدبیت.

رسالهٔ نصیحت خلیفه وپادشاه عصر یکصد بیت .

رسالهٔ نسبت خرقه خود ومعنی اعیان دویست بیت .

رساله درمعنی توکل وبعضی تحقیقات یکصد و پنجاه بیت .

رسالهٔ معنی هستی و نیستی و بعضی تحقیقات یکصدوپنجاه بیت .

رسالهٔ بیان نفس ونکات تقریباً چهارصد بیت است .

رسالهٔ نور ومراتب‌آن وبرزخ هریك دویست وپنجاه بیت است .

رساله دربیان حقیقت مثال وخیال مقیده وکیفیت مراتب ومقامات رؤیا و درجات خلق ادراك علوم ومعانی دویست وپنجاه بیت‌می‌شود.

رسالهٔ نکات عناوین‌آن نکته است سیصد وپنجاه بیت می‌شود .

رسالهٔ ذوقیات مشتمل برپنج ذوق است صد بیت است.

رسالهٔ فیوضات مشتمل بردوازده فیض است صدوپنجاه بیت است .

رسالهٔ مجمع الاسرار مشتمل برسیزده سر وخاتمه دویست بیت است .

رسالهٔ مجمع اللطایف پنجاه بیت کتابت دارد.

رسالهٔ سلب اوصاف هزار وچهارصد بیت‌است.

رساله‌فی کلام الحق للمخلق والفرق بین الوحی والالهام والحدیث القدسی دویست بیت میشود

رسالهٔ هدایت عنوان مطالبش هدایت است سیصدبیت است .

رساله معنی الفقر فخری وکادالفقران یکون کفراً شصت بیت می‌شود .

رسالهٔ الهامات عنوان مطالب الهام است چهارصد بیت‌می‌شود .

رسالهٔ سر اسماء غیرمتناهی وحروف‌متناهی چهل بیت‌می‌شود.

رسالهٔ بیان اقطاب دویست‌بیت زیاده است .

رسالهٔ انعام پانصدبیت است وعناوین هرمطلبی انعام است .

رسالهٔ حرف وروح عنوان آن حرف‌است چهارصدبیت می‌شود وبرای تبرك ازهریك رساله‌که حال تحریر موجود است کلمه‌یی آورده می‌شود بهمان ترتیبی که اسامی هریك قلمی گردید .

از رسالهٔ اصطلاحات - بیان اصطلاحات است ، درباب‌که تاگویم ترا دربیست‌و هشت باب:

باب‌الالف - الالف یشاربه الذات الاحدیه‌ای‌الحق من حیث هواول‌الاشیاء فی‌ازل الازال بتحقیق این سخن در رسالهٔ دیگر اشارتی رفته فانظرماذاتری.

به الف خوش اشارتی فرمود شاهد معنیش بما بنمود
این سخن از کمال ما بشنو که ترا این کمال خواهد بود

الاتحاد شهود وجود واحده مطلق است ازحیثیتی‌که مجموع اشیاء موجودند بحق ، «ما بتوقائم چوتوقائم بذات» به‌آن‌معنی‌که همه بحق‌موجودند وبخودمعدوم نه ازحیثیت‌آنکه سوی را وجودیست خاص‌که متحدشود بحق.

حاش‌لله که این چنین گویند تا باین اتحاد آن جویند

رسالهٔ قل‌هوالله احد - بتمام ذکرمی‌نماید هوهولااله‌الاهو. اول مخارج حروف مخرج‌ها است وآن ادخل خلق است بلکه ینبوع نفس ، و مخرج واو ظاهر شفتان آمده هوالاول والاخر والظاهر والباطن وهو بکل شیء علیم . وها اشارتست به هویت و واو از جهات سته .

عارفان چون دم از قدیم زنند های و هو را میان دونیم زنند

هو ندای غائب است و ها اشاره به‌حاضر .

سر هو جوئی چو ما از ها بجو این هویت در همه اشیا بجو

قل‌هوالله احد من‌حیث‌ذاته . الله‌الصمد من‌حیث استنادنا الیه ، لم یلد من‌حیث هویته ولم‌یولد کذلك ولم‌یکن له کفواً احد کذلك.

وقال‌الله تعالیء اله مع‌الله استفهام است بمعنی نفی ای لیس مع‌الله اله لانه واحد و- الوهیت ووحدانیت خاص‌است‌بالله تعالی‌وحده‌لاشریك‌له الله لااله الاهوالذی‌بذاته واحداحد وبصفاته فرد صمد لم یلد ولم یولد ولم یکن‌له‌کفواً احد . والوهیت جامع است بصفات و متوحد بذات.

وقال‌الله تعالی **والهیکم‌اله واحد.** قول لسیدالاکل‌شیء ماخلاالله باطل و قول محقق:

لقد ظهرت فما تخفی علی احد الا علی اکمه لا یعرف القمرا

وقال الله تعالی **لوکان فیهماالهة الاالله لفسدتا .** ازاول دلائل واشهد شواهد است بتفرد ذات به‌الوهیت. وعالم بمثل مکتوبی است بکتابت فعلیه ربانیه ومعنی‌آن‌مرقوم صفات و نعوت‌الهیه ومرجع جمیع ومدلول کل ذات قدیمه و کل الی ذالك الجمال یشیر قل‌هوالله احد احد بالذات و واحد بالصفات العین واحدة والقول مختلف وذاك محوالاهل الذوق ینکشف

جمله یك ذات است اما متصف جمله یك حرف و عبارت مختلف
زو احد تا احد فرقیست ای یار زمن بشنو ولیکن یـاد میدار
احد در ذات خود باشد یگانه ولی واحد زکثرت گردد اظهار

واحدیت‌الله تعالی از حیثیت غناء و ازعالم و اسماء احدیت اطلاق کنند برحق .

و اول مقام جمع و احدیت جمع و واحدیة خوانند . و ثانی مقام جمع الجمع و اکثر احدیت را در احدیت عین استعمال فرمایند و درحضرت احدیت ذاتیه .

اسماء و صفات او نگنجد بگذر زدوئی که دو نگنجد

و وحدت منبع نور است و کثرت منبع ظلمت.

عشق عاشق را بوحدت میکشد عقل عاقل را بکثرت میکشد

هرشیء ازشواهد محسوسه مبصره نتیجه فعل حق است وانموذج صنع وصنعت او در صفحهٔ وجه هراثری ازآثار حکمت وقدرت حق واضح ولایح می‌نماید وآن شیء شاهد است بحق وناطق است بصدق‌که الله تعالی فاعل مختار است وقادر . و وحدت سه‌مرتبه دارد در مرتبه اولی عین احد است و درمرتبهٔ ثانیه عینه من وجه وغیره من وجه و درمرتبهٔ ثالثه متعدد می‌شودباعتبارات چنانکه گویند:

الواحد نصف‌الاثنین وثلث‌الثلثه وربع‌الاربعه والله واحد من‌حیث‌الالوهیه فلااله‌الاهو ونزد اصحاب صوفیه مرتبه‌احدیة ذاتیه ملاحظه وجود است بشرط ان‌لایکون‌معهاشی

کما قال رسول الله کان الله ولم یکن معه شیء الله احد الله الصمد مالاجوف له. یعنی گرد تراب امکان وغبار اغیار حدوث گرد سراپردهٔ کبریای او نمیگردد.

سبحان ربك رب العزة الصمد — عما یدور من الاوهام فی الخلد
هوالذی لم یکن کفو له احد — ذاتاً و وصفاً ولم یولد ولم یلد
بی نیاز است ذات او ز همه — همه اشیا بحضرتش محتاج

والصمد المحتاج الیه من الخواص والعوام و عران یحتاج الی احد فی بدوالخلق والاتمام.

ما باومحتاج و او از ما واز اشیا غنی — بی نیازاست ازصفات آن ذات وازاسما غنی

وصفات الهیه یا حقیقیه است یا اضافیه یا سلبیه قل هوالله احد حقیقیه الله الصمد اضافیه لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفواً احد سلبیه. فافرد ذاته بقول احد. و چگونه متصور باشد که واحد حقیقی را والد بود یا ولد و ولد شبه والد است در حقیقت قال الله تعالی **لیس کمثله شیء.**

از امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام مروی است. من زعم ان الله فی شیء او من شیء اوعلی شیء فقداشرك چگونه در شیء بود والله بکل شیء محیط. یا از شیء بود و هوالاول بلا ابتداء یاقائم برشیء وهو خالق کل شیء والوهیة خاصه اله است تعالی وتقدس.

قال جل جلاله الکبریاء ردائی والعظمة ازاری فمن نازعنی فی واحد منهما قذفته فی النار.

امار بوبیت دار کرامت و رحمت و انعام است وجمله مخلوقات برحمت ربوبیت مرحومند وزلال ربوبیت ازبحر محیط الوهیت درمجاری مربوبات ساری و جاری است و متعطشان سباسب عدم از نهرالحیوة ربوبیت ژیان.

رحمتی خوش نما عطا فرمود — این عطا حضرت خدا فرمود

ذخایر صفات و خزائن نعوت وجواهر زواهر اسرار ربوبیت برسرایر عالم وضمایر بنی آدم نثار کرد وآفتاب وجعلنا الشمس علیه دلیلا درمرآت منورقمراً منیرا بنمود وفرمود فانظروا الی آثار رحمت الله.

یار صاحب نظر بدست آور — حاصل بحر وبر بدست آور
عارفانه درآ درین دریا — صدف پرگهر بدست آور
هست در مصر نیشکر بسیار — شکر از نیشکر بدست آور
گر بشب آفتاب میجویی — ماه دور قمر بدست آور
خبر از بیخبر چه میپرسی — مخبر با خبر بدست آور
اینچنین دلبری که میشنوی — رو به خون جگر بدست آور
یار رندان نعمة الله شو — منصب معتبر بدست آور

عاشقانه زعارفان دریاب   دل بما ده بیابجان دریاب

قال رسول الله (ص) ان من العلم کهیئة المکنون لایعلمها الا العلماء بالله فاذا نطقوا به لم ینکره الا اهل العزة بالله

قال تعالی **وفوق کل ذی علم علیم** چون هر واحدی از مزایای اعیان ثابته از فیض اقدس استعدادی خاص یافته‌اند و نور بقدر قابلیت قابل بود .

اگر جامی ببزم آری زخم جامی بری پرمی   وگر پیمانه‌یی آری بتو پیمانه پیماید

وتجلیات صفاتیه الهیه سبب ظهور اشیاء است و تجلی ذاتیه موجب خفاء موجودات .

چو آفتاب برآید ستاره ننماید

لقوله تعالی **و برزوالله الواحدالقهار قل هو الله احد** و سوره اخلاص خالصه حضرت الهیه است که جامع بیان احدیه وصفات ثبوتیه وسلبیه و اضافیه بود و در روایت است که کفار گفتند یا محمد انسب لنا ربک یعنی بگو که رب تو جوهر است یا عرض ، ولد است یا والد ، شبهت است یا شبیه شیء ازاشیاء فنزلت قل هو الله احد الی آخر سوره و این بیان نیز به حق است ازنسب بفتح بودن و نیز به از نسب بکسر .

از رساله مکاشفات بنقل دومکاشفه اکتفا مینماید :

مکاشفة ــ اسم جامع مشتمل است بر جمیع اسماء الهیه و متجلی است در اسماء بحسب مراتب الهیه وبذات ومرتبه مقدم وجامع به نسبت باغیر او ازاسماء دواعتبار دارد . اعتبار ظهور ذات او درهر واحدی ازاسماء و بدین اعتبار مجموع مظاهر اسماء مظهر این اسم اعظم‌اند واین اشتمال حقیقت واحده است برافراد متنوعه و باعتباری دیگر اشتمال این اسم بر جمیع اسماء بحسب مرتبه الهیه اشتمال کل مجموع است براجزای خود و مجموع حقایق عالم درعلم وعین مظاهر حقیقت انسانند و حقیقت انسانیه مظهر اسم اعظم وقطب رسای است درجمیع اشیاء بسریان الحق .

این نیست حلول حل حال است   زیرا که حلول حق محال است

روایت است از امام (ع) که در مجمعی به‌لسان جمع میفرمود انا نقطه باء بسم‌الله و اناصورة‌الله وانا القلم الاعلی وانا اللوح المحفوظ وانا العرش وانا الکرسی وانا السموات السبع والارض .

عقل اول وزیر آن شاه است   باطناً شمس ظاهراً ماه است

مکاشفة ــ قال رسول‌الله(ص) ان الله تعالی خلق درة بیضا فنظر الیها بنظر الجلال و الهیبة فذابت حیاء فصار نصفها ماء و نصفها ناراً فحصل منهما دخان فخلق السموات و من دخانها والارض من زبدها . واصل آن درهٔ بیضاء جوهرهباست وآن هیولای کل است که قابل مجموع صوراست وهیولاء صناعیه قبول کننده صورت مخصوصه‌است وحصول جوهر هبا ازنفس

رحمانی ونفس رحمانی عبارت است ازظهور هویة الهیه در مظاهر مختلفه . وگداختن آن درهٔ بیضا نزدما کنایت است ازخلع صورت معقوله ، وآب وآتش شدن اشارتست به تلبس بصورت جزویه محسوسه مائیه وناریه .

درّه بیضـا ز بحـر ما طلب　　　آنچنان گوهر دراین دریا طلب

بدلیل حدیث نبوی (ص) معلوم شد که اصل آب وآتش آن دره بیضاست ، امادرظهور آب وآتش هردوضد آنند .

ضد آب است آتش سر کش　　　اصل هر دویکیست بشنو خوش

این لطیفه بـذوق دریـابش　　　که شنیده است عـین آب آتش

مشرب موحد آنست که حق تعالی رادر مزایای اعیان ممکنات مشاهده نماید و اعیان راکان لم یکن درعدم برحال خود بیند واین نهایت غیبت محموده است وبدایت فنا وفنا نهایت سیرالی الله وبقابدایت سیر فی الله .

ابتدا دارد و نهـایت نـی　　　غایتش چون بود چو غایت نی

موجود یکی بیند وباقی معدوم　　　کـردیم اشارتی و باقی معلوم

اما اهل نظر که اعیان را در مرآت وجودحق مطالعه میکنند هرآینه موجودومشهود اعیان یابند وحق را معقول محض .

این مشرب عاقلان ومحجوبان است　　　محجوب مشو که عقل محجوب آنست

اما محقق که تجمع البحرین است و جامع جمعیتین بحق ازخلق محجوب نگردد وبشهود خلق ازحق غائب نشود .

عـین من آئینـه و او آینه　　　هر دو را در یك تجلی دیده‌ام

نعمة الله یافتم در هر وجود　　　با همه عشقی و میلی دیده ام

و تجلیات الهی نامتناهی است وعلم بصور تجلیات لایتناهی فقل رب زدنی علماً کما قال نبینا اللهم ارنا الاشیاء کماهی .

بحری است محیط وماچوماهی　　　بنما ما را بما کماهی

از رسالهٔ تعریفات ـ تعریف نزد علماعلم اتم است ازحال ونزد اصحاب صوفیه حال اتم است ازعلم.

نعم نزد نعمة الله علم کشفی اتم است ازحال وحال اتم ازعلم کسبی وواقع میشود تلبس بحال وبعلم تلبس زایل میگرددوسید علم مامور بطلب ازدیادعلم. کماقال الله تعالی **قل رب زدنی علماً** . و تجلیات الهی نامتناهی است وهرتجلی مستلزم علمی وهر علمی مستلزم ذوقی. برمزید است.

ذوق ما ای دوست　　　ذوق ما دائماً ز حضرت اوست

زاوید ـ در اصطلاح صوفیه زیادات ایمان است بغیب وایقان . ای یقینت زیادبادمادام

بمحمدوآله وسلام .

تعریف ـ العلم ادراك الشیء علی ماهو به . وقیل العلم صفة توجب تمیزا بین المعانی لایحتمل النقیض. وقیل نفس التعلق الی المعلوم. وقیل صفة ذات تعلق وقیل حصول صورة الشیء فی العقل وقیل اعتقادجازم مطابق بموجب . وقیل العلم ضروری . وقیل کل العلوم تصوراتها وتصدیقاتهاضروری . وقیل التصور کله ضروری دون التصدیق . وقیل الکل نظیری و قیل العلم وجود ذهنی . و قیل العلم عدمی اعنی تجرد العالم والمعلوم عن الماده والعالم عند الحکماء عقل والعقل مجرد عن الماده . وقیل العلم هو معرفة الشیء علی ماهو به . وقیل المعرفة الانکشاف عن شیء بعدلیس وقیل العلم یتعلق بالجمله والمعرفة بالتفصیل.

اما نزد اصحاب صوفیه وارباب الهیه علم نوری است مقتبس از مشکوة نبوت.

نصیبی گر ز علم ما بیابی بسی اعلم شوی از فاریابی

نسبت علم کشفی باعلم کسبی نسبت شراب است باسراب .

قال رسول الله العلماء ورثة الانبیاء .

علم وراثت کجا علم درست کجا قول وحکایت ترا ذوق وولایت مرا

علماء رسوم وحکماء فروم مشرفند به تشریف شریف منقولات وبخلعت لطیف معقولات امامحروم اند ازتاج کرامت پادشاهی وکمرسلطنت معرفت اسماء وصفات لایتناهی واز تخلق باخلاق الهی واعلم علماء عالم فرمود علمت علم الاولین والاخرین .

گر علم بتعلیم الهی یابند گنجینه وگنج پادشاهی یابند

طالب علمان علم چنین گرخواهند انعام خدا لایتناهی یابند

تعریف ـ احدیت را مراتب است: احدیت ذات واحدیت اسماء واحدیت صفات و احدیت افعال واحدیت اسم جامع ازحیثیت اسماء الهیه احدیت گفته اند وبمقتضای والله غنی عن العالمین ووقوف بااحدیت مرتبهٔ موحدی است محجوب ازخلق ووقوف باعالم کارشخصی محجوب ازحق واعلی از هردومقام کاملی که درجمیع مظاهر خلقیه حق مشاهده فرماید و کثرت را در وحدت و وحدت را درکثرت مطالعه نماید .

خرمنی در دانهٔ گندم نگر آدمی در جملهٔ مردم نگر

تعریف ـ محو نزد اصحاب صوفیه وارباب الهیه رفع اوصاف وعادات است و ازالهٔ علة ودانسته که خرق عادت عاداتست وثبوت خرق عادت و محو عادت باثبات عادت واثبات امری است مقرر که جمیع عالم برآن باشند .

محو عادت چو عارفان میکن وصف اثبات آنچنان میکن

تعریف ـ ستر غطاء کون است ووقوف بعادات وی نتایج اعمال واسباب حجاب ورفع

این‌حجاب صحیح‌نیست مگر به‌اسباب وستر رحمت‌عامهٔ‌الهیه‌است‌درحق‌عامه، امادرحق‌خاصه.

فانت حجاب القلب عن سر عینه ولولاك لم يطبع عليه ختامه

عالمی با ما در این دریا بود عین ما بر ما حجاب ما بود

محق نزد محقق ظهورعبد است درعالم بطریق خلافت ونیابت . و محق‌المحق ظهور عبداست بطریق سربرسر و محق‌المحق مقابل محق است نه مبالغه ، همچنانکه گویند عدم عدم وبنده عارف بعد ازتحصیل‌معانی وکمالات بعنایات الهی عالم شود بر ظواهر هفتاد و دو ملت وبیست حروف که دراول بیست ونه سورهٔ قرآن نازل شد از الف تانون . آنگهی آن عالم صاحب‌کمال متعین شود بخلافت ونیابت .

اما علم بر باطن این حروف ما لایعلم تأویله‌الاالله وحق تعالی متجلی است در آینهٔ هرفردی از افراد عالم باسمی خاص وبتمام اسماء درمرآت انسان کامل‌که جامع‌کمالات الهیه وکونیه‌است .

مظهر اسم اعظمش خوانند اینچنین است آنچنان دانند

رساله خلوت ـ یا اخی اعزك الله فی الدارین معلوم فرما که خلوت از جمله مستحسنات متصوفه است وخلوت مجموعه‌ایست از چندگونه مخالفت نفس وریاضات تألیف یافته ازتقلیل طعام وقلت منام وقلت کلام وترك مخالطهٔ انام و مداومت ذکر ملك علام و نفی خاطر ودوام مراقبه .

وسالك چون خواهد بخلوت درآید اول غسل‌کامل برآورد وبعد ازغسل قبل ازصبح بخلوت متوجه شود وچون بردر خلوت رسید بگوید رب اذخلنی مدخل صدق و اخرجنی مخرج صدق واجعل‌لی من لدنك سلطاناً نصیراً

وچون برمصلی رودپای راست‌پیش نهد وبگوید اللهم اغفرلی‌ذنوبی وافتح‌لی‌ابواب رحمتك وبعد ازطلوع صبح صادق دورکعت نماز بگذارد وبخشوع وخضوع از سر صدق و اخلاص درحالت جلوس همیشه بوضع تشهد نشیند وبعداز فرایض وسنن بذکر مشغول شود ومشایخ ازجمله اذکار لااله‌الاالله اختیارکرده‌اند .

عارفانه چو ذاکر آگاه خوش بگو لا اله الا الله

وباید‌که موازات میان دل و زبان نگاه دارد ودرطرف نفی جمله محدثات بنظرفنا مطالعه‌کند ودر طرف اثبات وجود قدیم بعین بقا مشاهده نماید و صاحب خلوت باید که جمیع اوقات را به این اوراد موزع دارد تا طریق و ارادت بروی کشف‌گردد و گفته‌اند من‌لاوردله فلاوارد له .

هرآینه چون همت علیه سالك از ضیق التفات بزینت مزخرف دنیائی دون مصون ماند ینابیع حکمت ازدل او منفجر گردد وبه زبانش روان‌گردد .

کما قال رسول الله من اخلص لله اربعین صباحاً ظهرت ینابیع الحکمه من قلبه علی لسانه .

اینچنین خلوتی مبارك باد　　با چنین حضرتی مبارك باد

بحق محمد واله الامجاد

از رساله مراتب ـ مرتبهٔ اسماء الهی لایتناهی است و دول اسمائی که داخلند در مبدعات ازلی ابدیست و دول اسمائی که داخلند درآخرت ابدی و دول اسمائی که داخلند در دنیا نه ازلیست و نه ابدی . واز تناهی بعضی دول اسماء تناهی اسماء و دول دیگر اسماء لازم نیاید .

دولت جاوید خواهی ملك باقی‌راطلب　　ذوق می داری بیا رندانه ساقی راطلب

از تصنیف و تألیفات ربانی حروف علمیه را طلب ابراز کلمات اسمائیه و حقایق کونیه است وماده این تألیف نفس رحمانیست که خزانه جامعه امالکتاب است فافهم .

مرتبهٔ مراتب عالم کبیر مخارج صورت حضرت الهی است و صورت حضرت الهی لایتناهی لاجزم ازنتیجه صورت الهی صور و کلمات لایتناهی است .

دریاب که عارفانه گفتیم　　دریست محققانه سفتیم

درهر نفسی امداد تجلیات حق واصل میشود بعالم ودر تحقیق تجلی واحدیت که بحسب قوابل و استعداد وتعینات که مراتب کلیه‌اند ظاهر میگردد .

در جملهٔ مرتبه برآید　　در مرتبه ها همه نماید

وین طرفه که این همه مراتب　　در وحدت او نمی فزاید

مرتبهٔ وجود مفاض عالم کتاب کبیر است و علم الهیه حقیقت مجرده کلیه و امتیاز علم حق ازغیب مطلق به تعین مرتبه است ازحیثیت قسمتیه وعلم کاشف امور است و غیب مطلق مقدس ازتعیین ومرتبه . لااسم له ولانعت له ولاصفة له الابحسب المظاهر .

یك وجود است و مظاهر بیشمار　　آن یکی را در مظاهر میشمار

وجود حلال مطلق است .

بر قوابل در خزانهٔ جود　　بگشودند و یافتند وجود

وحرام مطلق احاطه است بکنه حق ومشاهده هم چنانکه شهود ذات او بذات او که شناسد ترا چنانکه توئی .

قال رسول الله ان الله غیور ومن غیرته حرم الفواحش ماظهر منهما ومابطن

زغیرت من نمیخواهم که غیری روی تو بیند

مرا خود رشك می‌آید که این گل دیگری چیند

حق اظهر اشیاء بحسب انیت و اخفی بحسب حقیقت

سبحان من اظهر ناسوته سر سنا لاهوته الثاقب
ثم بدا فی خلقه ظاهراً فی صورة الاکل و الشارب

لاجرم بمعرفت حق اسهل معارف باشد واشکل معارف.

آن حقیقت که اول همه اوست مشکل حل وحل مشکل اوست

غنا را مراتب اربعه است ظاهرة و باطنة . اما ظاهره محل حکم او داردنیا ومادهٔ او اطعمهٔ دنیاویه.

اما مرتبهٔ باطنه غنای نفس است و غنای نفسی منقسم است برقسمین و موقوف است به این جهان واین غنای اهل نفوس است که متمکنهاندازتصرف درموجودات باسرار اسماء حروف وتوجهات باطنه وتعلم بکیمیا وتسخیرات و قسمی غیرمقید است به موطنی وحالی چون حال الواثق بالله والمتوکل علی الله که با وجود تمکن ازتصرف تارك تصرفند وقسمی جامع سایر اقسام مذکوره اند ، وهر مرتبه از مراتب فقر در مقابلهٔ مرتبه از مراتب غنا است وجامع صحیح نیست الا انسان کامل را وفقرتام مثمرغنای تام اوست.

و تممتها بالفقر لکن بوصفه غنیت و القیت افتقاری اثره
خوش فقر تمامی فقیری بکمال است لب تشنه نماید بتو وعین زلال است

از رسالهٔ برزخ ـ حمد منعم برمنعم واجبست سرعاً وعقلا .

حمد او واجب است بر من وتو بشنو حمد او خوشی میگو

حق سبحانه عباد را طریقه ارشاد نمود و در اول کتاب فرمود الحمدلله حمد و ثنا مترتبند بر کمال ولا کمال الاالله . لاجرم حمد خاصهٔ حضرت کماقیل .

الشکرمشترك والحمد مخصوص و کلها من کتاب الله منصوص

وحمد یاقولی است یافعلی است یاحالی. اما قولی الحمد هوالثناء باللسان علی الحی بمافیه من فضایل الاختیاری سواء کان فی مقابلة النعمة املا.

حمد او از کتاب او گویم لاجرم حمد او نکو گویم

اما حمد فعلی ایتان است باعمال بدنیه ازعبادات وطاعات وخیرات خالصة لله تعالی وتوجه بحضرت کریم رحیم و حمد حمید مجید بحسب هر عضوی واجب است بلکه بر هر عضوی درحالی از احوال . کما قال النبی (ص) الحمدلله علی کل حال .

اما حمد حالی بحسب روح وقلب است وآن اتصاف بکمالات علمیه و عملیه و تخلق باخلاق الهیه .

حمد او در مقام تفصیلی اینچنین گفته اند تا دانی

اما حمد قولی حق حق را تعالی وتقدس درمقام جمع الهی ازتعریفات ذات قدیمت بصفات کمالیه چنانکه در کتاب کریم نازل شده .

حمد قولی حق چنین باشد سخن عـارفان چنین باشد

اما حمدفعلی حق اظهار کمالات جمالیه وجلالیه ازغیب بشهادت وازباطن بظاهر واز علم بعین درمجالی صفات ومجالی ولایات اسماء .

بهر اسمی جمالی مینماید جمالی بر کمالی مینماید

اما حمد حالی حق تجلی ذات اوست درذات اووآن ظهور نورازلیست لم یزل ولا یزال فهوالحامد والمحمود جمعاً وتفصیلا کما قیل .

لقد کنت دهراً قبل ان یکشف الغطا اخالك انـی ذاکـر لك شاکر

فلما اضـاءاللیل اصبحت شاهداً بانك مذکور و ذکرو ذاکر

وبعد ازحمد ذات حق حمد مناسب اسم جامع است واین حمد ازحامدی کامل مکمل صادرشود که او را مقام خلافت عظمی باشد .

این مرتبه او بما نماید در جام جهان نما نماید

و عالم مرایای حضرت الهیه‌اند تفصیلا و انسان کامل صورت مرتبهٔ الهیه اجمالا و انواراسرارالهیه مفصله‌اند درعالم ومجموعه‌اند درانسان کما قال الشاعر:

کل الجمال غداالوجهك مجمل لکـنه فـی العالمین مفصل

وحدت برزخی است متشبه از احـدیت و واحدیت در احدیت مندرجه واحدیت و واحدیت مندرج درسطوت وحدت ووحدت بحسب ذات بدواعتبار: اول بحسب ذات بانتفاء تعدد نسب واضافات «احدش خوانده‌اند تا دانی» .

وازحیث تعدد ونسب واحد .

وحدت و واحد و احد دریاب در عدد گیر و بی عدد در یاب

اما وحدت باعتباری که حاملهٔ تجلی اول است حقیقت محمدیه گفته‌اند . وواحدیت منقسم است برچهارقسم وجود است وعلم ونوروشهود ، وعلم مظهرمظاهروجود است وظاهر وجود مظهرعلم وهراسمی از اسماء کلی الهی مظهراسمی از اسماء کلی کونی و هراسمی از اسماء کونی کلی مظهراسمی است ازاسماء کلی الهی .

آن یکی رب واین یکی مربوب آن محب است واین دیگرمحبوب

رب مربوب اگر چنین دانی نسخهٔ این و آن فرو خوانی

برزخ - برزخ ثانیه صورت حقیقت محمدیه است واین برزخ کبری است و معبر بقاب قوسین که غایت معراج انبیاء است علیهم السلام واو ادنی اشارت است باتحاد احدیت و واحدیت بواسطهٔ اختفای واسطه یعنی برزخ ثانیه درسطوت تجلی نورذات .

چوآفتاب بر آید ستاره ننماید کدام ذره درآنحال درحساب آید

از رساله حروف مقطعات قرآنی - سورة البقره الم ذلك الكتاب - سورة آل

عمران الم الله لااله‌هو - سورة الاعراف المص کتاب انزل الیك - سورة یونس الرا تلك آیات الکتاب الحکیم - سورة هود الرا کتاب احکمت آیاته - سورة یوسف الرا تلك آیات الکتاب المبین - سورة الرعد المرا تلك آیات الکتاب - سورة ابراهیم الر - سورة الحجر الر تلك آیات الکتاب وقرآن مبین - سورة مریم کهیعص - سورة طه طه ما انزلنا علیك القرآن لتشقی - سورة الشعراء طسم - سورة النمل طس - سورة القصص طسم - سورة العنکبوت الم - سورة الروم الم - سورة لقمان الم - سورة سجده الم - سورة یس یس - سورة ص ص - سورة المؤمن حم - سورة فصلت حم - سورة الشوری حمعسق - سورة الزخرف حم - سورة الدخان حم - سورة الجاثیه حم - سورة الاحقاف حم - سورة ق ق - سورة القلم ن .

معنی حرف با تو خواهم گفت　　　در معنی لطیف خواهم سفت

هفتاد وهفت حروفات مقطعات بر اول بیست و نه سوره قرآن نازل شده شصت و سه تکرار وچهارده غیر تکرار ا ، ل ، م ، ط ، س، ح ، ر، ك ، ه ، ی ، ع ، ص ، ق ، ن .

تکرار الف دوازده ، لام دوازده ، میم پانزده ، طا سه ، سین چهار، حاء شش، راپنج هایك ، یا یك ، عین یك ، صاد دو، قاف یك ، ن یك .

وهر حرفی معنی خاص دارد وعلم بظواهر این هفتاد وهفت حروف خاصه خلیفه است و علم بر بواطن این حروف خاصه حضرت‌الله. کما قال **وما یعلم تأویله الاالله والراسخون فی العلم** خلفاء حقند واین معلمین در اوراق کشف و کتاب کشاف ننوشته‌اند ونخوانده‌اند، بلکه کشف ربانی وتعلیم سبحانی خلیفة‌الله را معلوم باشد .

تا علم حروف را ندانند تمام　　　هرگز نشود خلیفه حق و سلام

قال‌الله تعالی **وکلمة القیها الی مریم و روح منه** . وکلمه در این محل حقیقت روحیه عیسی است از تجلی نفسیه رحمانیه و جبرئیل نزد اصحاب صوفیه روح طبیعة عالم عناصر است وعیسی بوجهی صورت روحانیه جبرئیل ومریم صورت عنصری کبری و جبرئیل بوجهی شبیه است باجسام نه جسم مرکبی است مادی نه جوهر عقلی مجرد ومقام او سدرة المنتهی وسدره مقام برزخ متوسط میان عالم طبیعت عنصریه وعالم طبیعة کلیه. از رساله بودن انسان مظهر اسماء اعیان ممکنات محل ظهور ظل الهی است .

قال‌الله تعالی **الم ترالی ربك مدالظل** .

از نور وجود اوست عالم روشن　　　روشن بنگر که روشن است آن بر من

ولوشاالله لجعله ساکنا .

موجود بجود آن وجودیم　　　بی جود وجود بی وجودیم

ثم جعلنا الشمس علیه دلیلا . و وجود عالم نور الهی است و این نور را شمس گفته‌اند به‌اعتباری که شمس مظهر نور است وسماوات ارواح وارض اشباح بنورالله نور السموات

والارض منورند. این نوردلیل بود براعیان ممکنات .

ذره بی آفتاب ننماید　　سایه بی‌شخص کی پدید آید

وجود اضافی ظل وجود مطلق است ومقید بی‌مطلق نتواند بود ومطلق بی‌مقید اگر چه درتعقل متعقل بود ووجود حقیقی‌حق است وظل حضرت اوست که درذرات کونیه گویند بصورت ظلیه مینماید ونظر باصورعالم ضرب واحداست در کثیر و باعتبارحقیقت ضرب واحد درواحد فافهم ونتیجه ضرب واحد درواحد واحد .

یك وجود و اعتبارش صد هزار　　آن یکی درهریکی‌خوش میشمار

از رساله تحقیقات ـ تحقیق ، تفریق اشیاء به امتیاز اشیاء است و امتیاز اشیاء بخواص اشیاء وخاصه هرشیء احدیت آن شیء است . لاجرم اشیاء بواحد جمع توان کرد وبواسطه متفرق .

کل شیء فیه معنی کل شیء . توحید ندانی ارندانی‌این را. اگرآنچه دریکیست‌عین دو وسه وچهار نبودی چگونه صحیح بودی که عزیزی فرمودی که واحد عین عدد است یا عدد بواحد موجود است .

یك ساقی و صد هزار جام است　　یك شاهد و صد هزار جامه

تحقیق ـ والی ولایت درویشان و متولی خانقاه ایشان باید که به ریاضات کسب خصایل حمیده ورفع رذایل ذمیمه کرده باشد و اتصال اوبصفات رضیه وافعال مرضیه بود بلکه ازاخلاق خلیقه فانی شده وبحکم تخلقوا باخلاق‌الله بصفات حقیه متجلی گشته .

مـن آینهٔ جمال اویـم　　در آینه حسن یار جویم

چون اوست‌لسان من حقیقت　　از وی گویم سخن که گویم

وچنانچه متخلق باخلاق‌آمده ومتحقق بذات‌گردیده واسم سوی‌الله ازلوح ضمیر او مرتفع شده وبتحقیق دانسته که لیس فی‌الوجود الاهو واین مقام را مقام جمع بعدالفرق خوانند وبعد ازافناء ذات وجودی یافته ازجود وجود مطلق به بقاء حق واین بقا را بقای بعد از فنا خوانند ومقام فرق بعدالجمع گویند یعنی وجودی یافته حقانی متعلق بصورت انسانی و درآن مرتبه مسترشدین را بطریق حق ارشاد می‌فرماید .

هر که را شیخ آنچنان باشد　　شرفش بر همه جهان باشد

نعمةالله مرید خدمت اوست　　لاجرم پیر عاشقان باشد

تحقیق ـ هرموجودی را دوجهت است یکی‌ربوبیت ویکی‌عبودیت ومنصورعبودیتش درربوبیت مستهلك گردید وتعین وتشخص‌وتقید صورت جزئیه منصوری ازنظراوغایب گشت وازظاهربباطن‌مشغول‌شد وبباطن‌ازظاهرغافل ماند .

وقال اناالحق وصفت خدای تعالی‌آنستکه لایشغله شأن عن شأن ، وحسین منصور از

جهت عبودیت غافل بود آندم که میفرمود اناالحق و غفلت برالله تعالی روا نیست . لاجرم دعوی منصور رد دعوی منصور کرد ، وکمال بنده آنستکه پیوسته در جمع مشاهد بود و در تفرقه مغایب تا بلسان جمع میفرماید من‌ازانی فقد رأی‌الحق و بلسان تفرقه گوید انا بن امراة تاکل‌القدید فی‌الجاهلیه .

محبوب سلطانی وایازمحمودپوستین خلیقت وخلعت حقیقت داری باید که ذونظرین باشی تا با نصیبت ازطرفین باشی .

باده مینوش و جام را می‌بین　　　خلق را مظهر خدا می بین
نعمةالله را نکـو بشناس　　　دیده بگشا و هردو را می‌بین

از رسالۀ هاء

این رساله نام او کردیم ها　　　از هویت نکته‌یی بشنو ز ما

هاء اول‌مراتب متعلقه تعین اولست که جامع جمیع تعینات بودوخاصیت بآن‌حقیقتی که‌آدم صورت اوست واول‌مراتب‌الهیه مرتبه احدیت جمع است واول‌قوابل فیض‌ذاتی‌الهی درخارج عالم ارواح است واین‌عالم اتم موجودات است بطهارت از کثرت امکانیه وترکیب متلبسه ازوسایط متفرقه ونسبت عالم ارواح به وحدانیت حق اتم است ازغیر.

گربه‌آن عالم خرامی نسبتی یابی تمام　　　ور بصورت بازمانی دورباشی والسلام

از رسالۀذوق ـ ذوق اول‌مبادی تجلی‌است یعنی‌هرتجلی مبدأ داردومبدأآن‌تجلی ذوق تجلی است وتجلی‌الهی که ذوق می‌بخشد یا درصوربود یا درمعانی . اگردرصور باشد معطی‌ذوق خیالی‌است واگردرمعانی باشد یعنی در اسماء الهیه ذوق‌عقلی ترا عطا بخشد و اثرذوق خیالی درنفس وذوق عقلی ترا دعوت کند بریاضات نفسیه و ذوق خیالی بجاهدات بدنیه . اما در تجلی ذاته بذاته فی‌ذاته .

موج وجود حباب و دریا نیست　　　ذوق چبود مذوق اینجا نیست

ازرسالۀ شرح سئوال کمیل ازحضرت ولایت مآب (ع) ماالحقیقة ـ حقیقت در این محل وجودیست واجب که تغییرازو ممکن نباشد ونزد ارباب صوفیه وارباب‌الهیه حقیقةالحقایق ذات حق است که جامع جمیع حقایق است که حضرت جمع ووجودخوانند وحقیقت محمد ذات است با تعین اول یعنی اسم‌اعظم فافهم وحقیقت اسماءالهیه تعینات که مسبب ذاتند وتعینات و صفات و تمیزاسماء بعضی از بعضی به تعینات اسمائیه و حق‌الیقین مشهود حق است حقیقة درمقام عین جمع احدیت .

وکمیل رضی‌الله عنه صاحب دل بود و طالب مقام ولایت و آن مقام فنا است در ذات احدیت واقتضای‌حال‌وسئوال‌بود ازحقیقت. امام فرمود مالک والحقیقه .

هرچند توصاحب‌دلی‌از خدمت ما　　　اما تو کجا و این‌حقیقت ز کجا

از رسالهٔ مراتب وجود ـ اصل نزد اصحاب صوفیه وارباب الهیه وجود من حیث هوهوای لابشرط شیء اعم است از کلی‌وجزئی وخاص وعام ومطلق ومقید وذهنی وخارجی.

مطلق از اطلاق ولا اطلاق هم بی نیاز از وصف جفت و طاق هم

اصل‌ملاحظهٔ حقیقت وجود بشرط ان‌لایکون معه شیء مرتبه واحدیه ومقام‌جمع‌الجمع وحقیقةالحقایق گفته‌اند :

مطلق است ازقیود اسم و صفات نام او نیست ذات و میگو ذات

بلکه ذات ازبرای تفهیم گویند ومطلق بجهت تنزیه.

اصل وجود را موجود نمیگویند و معدوم نمیخوانند اما واجب‌الوجود را موجود میدانند فافهم.

فرقیست دقیق خوب گفتند دریست لطیف نیك سفتند

از رسالهٔ عینیه ـ الف همزه‌یی است ساکن و همزه الفی متحرك و مخرج همزه ینبوع قلب است وگفته‌اند که محال است ابتدابحرفی بی‌همزه وهمزه اول‌حروفات‌ملفوظه است . اما باصطلاح صوفیه حروف اصلیه است وشئون ذاتیه را مفاتیح‌الغیب می‌خوانند و ماهیت بی‌اعتباروجودولوازم حرف‌عینیه می گویند وماهیت بالوازم قبل‌ازاعتباروجود کلمه عینیه و ماهیت با وجود بی‌اعتبار لوازم حرف وجودند و ماهیت باوجود ولوازم کلیه کلمه وجودیه وحرف‌اصلیه‌الهیه عبارتست ازتعقلات‌حق‌اشیاء راازحیث کینونیت‌اشیاء دروحدانیت حق ونظیرآن تصورنفس انسانی است قبل‌ازتعین صورت در ذهن منصور وآن تصویر مفرده است‌یعنی‌خالیه ازترکیب معنویه وحسیه وآن تعقلات حق را مفاتیح اول خوانند ومعبرند بمفاتیح‌الغیب وآن حضرت ارتسام‌است وهمچنانکه‌ترکیب کلمات درنسخه انسانیه‌ازحرفین است‌تا حروفات خمسه متصله ومنفصله حضرات‌کلیه الهیه پنج‌اند .

غیب مطلق حضرتی از حضرتش عالم اعیان بود در خدمتش
هم شهادت عالم دیگر بود عالم او ملك حوش پیکر بود
حضرت دیگر بود غیب مضاف در میان هردو حضرت بی‌خلاف
برزخ‌است‌این‌حضرت‌وباشددرود زین سبب غیب‌مضاف‌است نام او
و جه غیب مطلقش جبروت دان علم معقولات ازین عالم بخوان
با شهادت وجه او باشد مثال چارحضرت گفتم‌ای‌صاحب‌کمال
حضرتی کو جامع این هرچهار باشد از انسان کامل یاد دار
چارحضرت دریکی حضرت نگر تا ببینی پنج حضرت ای پسر

از رسالهٔ وجود

نکته‌یی در وجود خواهم گفت در معنی لطیف خواهم سفت

هر کمالی که ملحق موجودات شود بوجود تواند بود و کمال وجود بوجودو وجود است که در آئینهٔ ماهیات ممکنه یعنی اعیان ثابته که صور اسماء الهیه‌اند درحضرت علمیه تجلی فرموده ودر صورت مرآت درمراتب سته و مجالی خمسه ظاهر گشته وبهرعینی جمال اسمی ازاسماء نموده ووجودمقوم موجودات است درعقل ودرخارج وهوالقیوم بلکه مفنی اشیاءاست درمرتبه احدیت ومبقی اشیاء است درمرتبه واحدیت وصفات متقابله مستهلکه‌اند دروجود وصفات سلبیه اگرچه بوجهی عایدند تا عدم توجهی راجعه‌اند باوجود وسموات غیوب ارواح وارض شهادت اشباح بنوروجود منورند ونزول حق که فرموده‌اند بسماء دنیا تنزل مراتب است ازاحدیت بواحدیت تاهرمستعدی بقدرقابلیت از تجلیات اسماء وصفات مستفید گردد وگفته‌اند الوجود وجدان الحق ذاته بذاته والحق هوالوجودالذی لایابی علیه الباطل .

وقال اصدق کلمة قالها لبیدالاکل شیء ماخلاالله باطل .

رسالهٔ نصیحت فرزند خود سیدبرهان الدین درترجمه وی ذکرمیشود.

رسالهٔ نصیحت سید نورالله نواده خود فرزند سیدخلیل الله همان مواقع آورده میشود.

ازرسالهٔ نصیحت خلیفه وپادشاه زمان نزد انبیاء و اولیاء و حکماء مبین و مبرهن است که خالق عالم جل جلاله واحدی است وحده لاشریك له و حضرت سلطان اصفیا محمد مصطفی (ص) فرمود که السلطان ظل الله فی الارض . اگرسلطان دوباشد دوسایه پیدا شود و متوهم توهم کند که دوسایه ، سایهٔ دوذاتند واین دوئی مؤدی شود به فساد عالم .

کما قال الله تعالی **لوکان فیهما الهة الاالله لفسدتا.**

در دو عالم یکی بود بیشك همه مخلوق وخالق است آن یك

بالهام ربانی وتأیید سبحانی :

نصیحت نامهٔ بس عارفانه نوشتم از برای آن یگانه

خلدالله ملکه و سبحانه واوضح علی العالمین بره واحسانه

پادشاها درهرحال که باشی ازمحول احوال غافل مباش ومیفرما : یا محول الحول و الاحوال حول حالنا الی احسن الحال .

نصیحت ــ کاربزرگ رابه خردنباید فرمود وکارخرد به بزرگ ، وحکما گفته‌اند انزل الناس منازلهم یعنی هرواحدی چنانکه مناسب منصب است نصب باید فرمود .

قال رسول الله (ص) عدل ساعة خیرمن عبادة ستین سنة .

عدل راستی است اما تساوی در عدل شرط نیست بلکه بحسب استحقاق مستحقان را تربیت باید فرمود .

قال رسول الله (ص) الاکلکم راع وکلکم مسئول عن رعیته .

ای شاه رعیتی که حق داد بتو در ذمت تست آن رعایت میکن

از نیك و بد اهل ممالك مپرس تحقیق رعایت ولایت مکن

نصیحت ـ درمرآت ذرات موجودات ممکنه انوارآثاررحمانی مشاهده فرما ودر حروفات کتب خانهٔکاینات تعالی اسماء سبحانی مطالعه نما .

حرف‌حرف‌این کتاب خوش‌میخوان معنی آن چو عارفان میدان

اغتنم حیوة انت فیها هالك ، و دارا انت فیها مالك ، میزانك فیها موضوع ، وکلامك فیها مسموع واذنك واعیه ، ومواعظك داعیه ، وانفاسك باقیه ، واعمالك بالخیرات وافیه.

ضایع نفسی عمر عزیزت نگذار وز عمرگرانمایه مرادی بردار

نصیحت ـ قال رسول‌الله (ص) جالس‌العلماء وصاحب‌الحکماء وخالط‌الکبراء .

نصیحت ـ اختیارعقلاآنست که اختیارازدست ندهند .

قال‌الله تعالی **و شاورهم فی‌الامرفاذا عزمت فتوکل علی‌الله .**

با عقلا وامنا واحبا درکارها مشورت فرما ، چوتردد زایل شود ارادت جازم‌گردد.

توکل بر خدا میکن درین کار که حق باشد ترا دایم نگه دار

ازرسالهٔ نسبت خرقهٔ خود ومعنی اعیان ـ چون بمقتضای الارواح جنودمجنده فماتعارف منهاایتلف وما تناکرمنها اختلف اخوان صفا رایعنی اعیان‌ثابته که صورعلمیه‌اند ومظاهراسماء حضرت الهیه معرفتی والفتی هست وخواهد بود اولا درعلم و ثانیاً درعین و بحکم تخلقوا باخلاق‌الله ای اتصفوا بصفات‌الله . در جهان اشباح از متابعت متبوعی مطبوع چاره نیست تا بواسطه‌آن صاحب کمال تحصیل کمالات که احاطه است برجمیع مراتب‌وجود میسر گردد و در سلسله طریقت با حضرت سرحلقهٔ حقیقت یعنی صاحب شریعت نسبت خود صحیح گرداند لاجرم بجذبهٔ جذبه من جذبات الحق توازی عمل‌الثقلین درویش طالب و طالب درویش الأخ‌فی‌الله سلمه‌الله تشریف فرمود ودست ارادت در دامن ولایت درویشان زد ونسبت خرقه با فقیران صحیح گردانید .

نسبت خرقه‌یی که من دارم بشنو از من که تا شوی آگاه
اینچنین است میدهم شرحش تا بجدم رسد رسول‌الله

خرقهٔ این فقیر نعمة‌الله بن عبدالله بن محمد بن عبدالله‌الحسینی از حضرت با رفعت قطب‌المحققین قدوة‌السالکین حافظ بلادالله ناصر عبادالله شیخ عبدالله یافعی و او از سالك مسالك مکاشفات وعالم عالم مشاهدات شیخ صالح بربری واو ازمرشدکامل مکمل واصل‌شیخ کمال‌الدین کوفی واو ازشهسوارمیدان ریاضت وتاج فرق ولایت شیخ ابوالفتوح‌سعیدصعیدی و او از مجرد جهان تجرید ومفردعالم تفرید شیخ ابی مدین مغربی واواز مقدم اصحاب مقامات وسرور ارباب حالات شیخ ابوالبرکات و او از مجاور کعبه حقیقت و مفتی خانقاه طریقت ومدرس مدرسه شریعت شیخ ابوالفضل بغدادی و او ازمظهرجمال وجلال ذوالجلال

شیخ احمد غزالی واو ازمحقق محق وصدیق مصدق شیخ ابوبکر نساج و اواز شیخ المشایخ شاکر عالم وذاکر دائم شیخ ابوالقاسم واوازحافظ مکتبخانه علم وعلمناه من لدنا علماً شیخ عثمان مغربی واوازشیخ ابوعلی کاتب واوازمظهر الطاف باری شیخ ابوعلی رودباری واو از سیدالطایفه مصرمعنی دمشق دلشادی شیخ مرشد جنید بغدادی واوازسرخیل عارفان ومربی عاشقان شیخ سری سقطی واوازعارف معرفت رموز کنوز کلی شیخ معروف کرخی و اوازرمز کنزالوهیت وصفا حضرت رضا (ع).

کل الجمال غدا لوجهك مجمل — لکنه فی العالمین مفصل

مظهراول اودرعالم انسانی صورت روحیه مجرده است که مطابق صورت عقلیه است ومظهر ثانی صورت قلبیه که مطابق صورت نفس کلیه است، بعد ازآن صورت نفس حیوانیه که مطابق طبیعة کلیه است ومطابق نفس منطبعه فلکیه بعد ازآن دخانیه لطیفه که اطباء آن راروح حیوانی خوانند که مطابقهٔ هیولای کلیه است بعدازآن صورت دمویه که مطابق صورت جسم کلیت بعدازآن صورت اعضائیه که مطابق اجسام عالم کبیر است وبسبب این تنزلات تطابق حاصل شده میان نسختین واین ازتدبیرات الهیه است درمملکت انسانیه.

آنچه درعالم کبیر است مثالش اینجاست — گرچه این عالم صغیر است بنام آن کبیر است

فما ثمه و ما ثمه و عین ثمه ثمه — فمن قدعمه خصه ومن قدخصه عمه

فماعین سوی عین فنورعینه ظلمه — فمن یغفل من هذا یجد فی نفسه غمه

گر بوجود ناظری هر دو یکیست در وجود

ور بصفات مایلی این دگر است و آن دگر

جام می است جسم وجان جام می است جسم وجان

ورتوندانی این سخن تن دگراست وجان دگر

ازرساله توکل - قال عزوجل **ومن یتوکل علی الله فهوحسبه**.

هر کس که توکل بخدا کرد چوما — ایمن بود از دردسر هردو سرا

قال رسول الله (ص) یدخل الجنة من امتی سبعون الفاً بغیرحساب هم الذین لایسترزقون ولاینتظرون و علی ربهم یتوکلون.

درباب توکل صحیحم — بشنو سخن خوش فصیحم

اقول التوکل ترك الاسباب و نسیان الأحباب و اتکال القلب علی الملك الوهاب فی کل الابواب.

مسبب جوچه میجوئی تواسباب — توکل با تو گفتم نیك دریاب

قال ذوالنون التوکل انقطاع الطماع.

قطع طمع ازغیر خدا باید کرد — وآنگاه توکلی چوما باید کرد

قال الجریری التوکل معاینة الاضطرار.

عاجز حقی اگر بینی تمام　　کاملت باشد توکل والسلام

قال شاه الکرمانی التوکل سکون القلب فی الموجود والمفقود.

ساکن شده دل بلطف معبود　　از بود و نبود خود برآسود

قال الجنید التوکل اعتماد القلب علی الله فی جمیع الاحوال.

در همه حال اعتماد بر اوست　　اعتمادی مکن بدشمن و دوست

نکته ـ کشف درلغت حجاب است ودراصطلاح اطلاع برماوراء حجاب ازمعانی غیبیه وامورحقیقیه و کشف معنوی است وصوری صوری آنست که درعالم مثال حاصل شود وازطریق حواس خمسهٔ ظاهره ، یا بطریق مشاهده است چون رؤیت ارواح متجسده وانوارروحانیه، یا بطریق سماع چون سماع رسول کلام ملك علام بواسطه وبلا واسطه ، یا به سبیل استنشاق و آن تنسم نفحات الهیه و تنشق فتوحات ربوبیه .

قال(ع) ان الله فی ایام دهرکم نفحات الافتعرضوا لها.

وقال(ع) انی لاجد نفس الرحمن من قبل الیمن.

یا برسبیل ملابسه وملابسه میان دو نوردوجسد مثالی تواند بود ، یا برطریق ذوق وآن اطلاع است برمعانی غیبیه ومجموع کشفیات صوریه ازتجلیات اسماء الهیه .

خوش حواسی اگر چنین باشد　　کشف یاران ما چنین باشد

قوای نفسانیه مدرکه باطنیه ـ حس مشترك وخیال و واهمه وحافظه ومتخیله.

صحبت این دو پنج در یك تن　　به ز صد گنج هر یکی صد من

حس مشترك ـ ادراك صورجزئیه کند و در این قوه مرتسم می‌شود صور جزئیات محسوسه بحواس خمسهٔ ظاهره ومحل اومقدم بطن اول است ازدماغ دوم .

خیال ـ وخیال محافظت صورجزئیه کند که حس مشترك ادراك آن کرده وخیال بمثل خزینه دارحس مشترك است وباین قوت زید مثلا دیده شد و غایب گشت و باز حاضر آمد شناخته می‌شود .

گر نباشد خیال خازن آن　　که شناسد که این همان یاراست

ومحل آن مؤخر بطن اول است از دماغ سوم .

وهمیه ـ قوتی است که ادراك معانی جزئیه کند چون صداقت زید و عداوت عمرو ومحل اومقدم بطن اخیرچهارم .

حافظة ـ قوتی است که محافظت معانی جزئیه که وهمیه ادراك آن کرده بود می کند ومحل اومؤخربطن اخیراز دماغ ونسبت حافظه با وهمیه نسبت خیال است باحس مشترك و حافظه راذاکره خوانند که مذکر اشیاء است .

این حافظ مذکر گنجینه ایست کامل　　گنجینه ایست کامل این حافظ مذکر

پنجم متخیله قوتیست متصرفه درصورومعانی بترکیب وتفصیل ومحل آن وسط هردو بطن واین قوه اگرعقل استعمال کند متفکره گویند واگر وهم استعمال کند متخیله .

این همه از برای خدمت تو خدمت تو برای خدمت تو

متکلمان برآنند که نفس ناطقه انسانیه ادراك اشیا می‌کند بواسطه قوای نفسانیه و انطباع صور اشیاء درقوی ونزد حکماء نفس ناطقه مدرك کلیات و جزئیات است اما کلیات بذات وجزئیات به‌آلات وبعضی برآنند که نفس‌ناطقه ادراك جزئی بوجه جزئی و ادراك کلی بوجه‌کلی می‌نماید ونزد ابن‌راوندی نفس ناطقه جزء لایتجزی است دردل .

اما نظام برآنست که جزء لطیف است دربدن واما غزالی میگوید که روح لطیفه‌ای است ربانی ومتعلق است بقلب انسانی‌که بآن لطیفه انسانی ممتاز است ازبهائم.

وبعضی گفته‌اند سه‌قوه‌است حیوانیه ونباتیه ونفسانیه. حیوانیه دردل ونباتیه درجگر ونفسانیه دردماغ ونفسانیه را نفس ناطقه حکیمیه خوانند و غضبیه را حیوانیه و نباتیه را شهوانیه وگفته‌اند اخلاط اربعه معتدله وگفته‌اند این هیکل محسوسه و دیگری‌گفته مزاج معتدل نوعی ومیگوید خون معتدل .

هریك بخیال‌خویش‌چیزی‌گفتند رفتند ولی راه نکو کم رفتند

وعلماء و حکما بحقیقت نفس اطلاع نیافتند و حقیقت این لطیفه‌الهیه بعلم‌نظری و فکری دانسته نشود اما اصحاب صوفیه که بعنایت ربانیه عارفند بطریق کشف وعیان .

حال جان ازخدمت جانان شنو من بدل‌گفتم توهم از جان شنو

شاهبازیست بلند پروازکه بدانه معقولات بدام صیاد عقلی در نیاید عارف من عرف نفسه باید تامعرفت فقدعرف ربه او را شاید. این سری است از اسرار الهی. انسان کامل داندکه مخلوق است بصورت ان‌الله خلق‌آدم علی صورته .

بگو جانی کزین مظهر جدا شد کجا رفت او کجا آمد چرا شد
اگر جانی ندارد حال او چیست وگر دارد بگو زینجا کجا شد
نشانی ده از آن دولت سرایش که گویم زین سرا باآن‌سرا شد
ز تو باور ندارم گـر بگوئی هوائی بود و بر باد هوا شد
جوابی خوش بگویم بشنو از جان که جان من بجانان آشنا شد
حبابی بود در دریای وحدت بمعنی هست اگر صورت فنا شد
نمیـرد نعمة‌الله حـاش لله که دل زنده بدرگاه خدا شد

بعضی ازفلاسفه برآنندکه نفس ناطقه انسانی قدیم است اما نزد ارسطو حادث است بحدوث بدن وبعد از مفارقت باقی‌واهل ملل برآنندکه حادث است پیش‌ازبدن لقوله(ع) ان‌الله‌خلق‌الارواح قبل‌الاجساد‌بالفی عام شایدکه سابق باشد بوجود وبتعلق‌حادث بحدوث

بدن وتعلق روح ببدن تعلق عاشق است بمعشوق وسبب این تعلق توقف کمالات نفسانیه‌است ولذات عقلیه ببدن هرآینه هم عاشق باشد وهم معشوق .

صورت و معنی آدم مینگر — عاشق و معشوق با هم مینگر

ونفس ناطقه درمدینهٔانسانیه بمثابت حاکمی است مقید بحکم‌حاکم مطلق وعقل‌وزیر اوست وقوای‌نفسانیه عملیه ومملکت ملك وملك مالك‌الملك وحاکم را درولایت دوتعلق‌بود تعلق تعشق وتعلق‌تصرف. اگرپادشاه اورامعزول گرداندتصرف نتواند اماتعشق باقی‌باشد.

دائماً جان به تن بود مشتاق — همچو داروغه‌یی بملك عراق

از رسالهٔ هستی‌ونیستیـ مخلوقات رانیستی‌صفت ذاتیست وهستی عرضی واکابر واشراف مباهات بذاتیات کنند نه‌بعرضیات کماقال نبینا(ص)الفقرفخری وهستی که شایستگی نیستی ندارد واجب‌الوجود بود لذاته وهستی که نیستی می‌پذیرد بحقیقت‌آن هست نیست .

از رسالهٔ بیان‌نفس‌ونکات ـ هر اسمی ازاسماءالهیه صورتی‌دارد درعلم که حکما ماهیهٔ‌کلیه‌گویند واهل‌الله عین ثابته خوانند وهراسمی صورتی دارد خارجیه مسمی بمظاهر وموجودات عینیه وهراسمی رب‌مظهر خود و مظهر او مربوب او و حقیقهٔ محمدیه صورت اسم جامع‌الهی واز این اسم فیض می‌رسد برجمیع اسماء وحقیقت محمدیه تربیت تمام‌صور عالم میفرماید باسم اعظم که ظاهر است در وی و هو رب الارباب و بمظاهر مربی ظاهر عالم است وبباطن مربی باطن عالم واو را ربوبیت مطلقه است و خاصیت بفاتحة الکتاب و این ربوبیت اورا ازجهت حقیقت بود نه ازجهت بشریت وبتمام اسماء متصرف است درعالم بحسب استعدادات موجودات واین حقیقت دو وجهت دارد الهیت وعبودیت و اوراربوبیت عالم بصفات‌الهیه بود وهو مجمع‌البحرین ومظهرالعالمین .

اومربی وما همه مربوب — مامحبیم‌وحضرتش‌محبوب

نکتة

التجلی ماینکشف‌القلوب من‌انوارالغیوب حقتعالی راتجلیات است ذاتیه و اسمائیه‌و صفاتیه واسماء وصفات را دول‌است که حکم‌وسلطنت اسماء وصفات ظاهرزمان ظهورآن‌دول درآخرت ظاهرشود به‌ارتفاع حجب و ظهور حق بوحدت حقیقت و ظاهر گردد هرشیء به صورت حقیقت خود لاجرم تمیزحق باشد از باطل و محل این تجلی مظهر حقست و مظهر روح فانی شود بوقوع این تجلی و بفناء روح جمیع مظاهر فانی گردند .

قال تعالی **ونفخ‌فی‌الصور فصعق من‌فی‌السموات ومن‌فی‌الارض الامن‌شاء الله** و این‌قوم‌اند که درقیامت کبری‌بتجلی ذاتی‌فانی‌شده‌اند هرآینه هرشیء بحکم کل شیء یرجع الی اصله .

همه بااصل خویش واگردند

وقال عزمن قائلی **ولله میراث السموات والارض کل شیء هالك الاوجهه** و این فناء بزوال تعینات خلقیه بود و فناء وجه عبودیت در وجه ربوبیت همچنانکه محو قطرات در بحر واین رجوع است بحضرت وجود مطلق بارتفاع وجود مقید **لمن الملك الیوم لله الواحد القهار** اشاره بود باظهور مرتبه احدیت وفناء تعینات خلقیه بتجلیات الهیه درمراتب کثرت وزوال تمام تعینات بتجلیات ذاتیه درمرتبهٔ وحدت و از جمله اسماء که مقتضیه این مرتبه اند القهار الواحد الاحد الفرد الصمد الغنی .

وانکار کند عارفی که عالم بوده وغیرواصل وبذوق باین مشهد نرسیده باشد و بعقل ضعیفه عادمه محجوب اعاذنا الله منه واگر دیده صاحب کحل باشد و دلش باطلوع آفتاب عیان منور دائماً اعیان وتعینات عالم مزایله مشاهده نماید بلهم فی لبس من خلق جدید .

از رساله نور – معلوم فرما که اتحاد علم باوجود و نوراز آن جهت است که هرواحدی کاشف نوری است ازشأن نورظهورواظهاراست یعنی اگر نه ضیاء بودی محسوسات مرتبه مدرك ومبصر نگشتندی واگر نه علم باشد حقایق اشیاء مجهول ماندی بی وجود اعیان ممکنات در کتم عدم فرسودی ووجود محض متعلق است درمقابله عدم لاجرم عدم راتعینی باشددرتعقل متعقل لامحاله وعدم راظلمت است ووجود را نورانیة و ممکن الوجود جامع نور و ظلمت لاجرم ممکن الوجود درنفس خود ظلمت ومعدوم وبنوروجود وجود منور کما قال النبی ان الله خلق الخلق فی ظلمة ثم رش علیهم من نوره الحدیث .

وخلق دراین حدیث بمعنی تقدیراست و تقدیرسابق برایجاد ورش نور کنایتست از افاضه وجود برممکنات .

همه روشن بنور او باشد هرچه باشد ز نور او باشد

ظلمت برسه قسم است عدم وجهل وظلمت محسوس وظلمت حقیقی یعنی عدم رؤیت او بهیچوجه ممکن نیست و ظلمت جهل اگرچه به بصر نتوان دید اما آثار قباحت او به بصیرت هویداست اما ظلمت .

چه حاجت است که گوئیم سخت تاریکست شبست وخانه تاریك و راه باریك است

وکمال رؤیت نورموقوف است درمقابلهٔ ظلمت لاجرم تعلق حب حق بایجاد عالم موجب حب کمال رؤیت حق است عین خود را از حیثیت هویت وحدت اجمالا وازحیثیت ظهور در شئون متعدده تفصیلا .

نور و ظلمت بدان طریق بدان جمع و تفصیل این چنین میدان

از رسالهٔ بیان عالم – مثال و خیال وکیفیت رؤیا بدانکه اسباب موجب صحت خیال ورؤیای نوع انسانی چند چیزاست بعضی ازآن مزاجی وبعضی ازآن خارج مزاج اما آنچه مخصوص بمزاج است صحت هیئت دماغ است واعتدال مزاج ووقوف تصورمصوره .

واما آنچه خارج مزاج است بقای حکم مناسبت واتصال وقرب خیال مقید شخص که مقتضی اتحاد است بعالم مثال و آن قلت وسایط است ازتعلقات لذات نفسانی وافکار فاسده و تصورات باطله وتشعب مرام به امورمتفرقه وصدق اقوال واحوال مرضیه .

وازاینجااست که معبرکامل صاحب بصیرت بقوت کشف سری وروحی برمدارج ارواح ومراتب تمثلات عالم مثال واشباح اطلاع یافته باشدچون رؤیای صاحب مزاج مستقیم بشنود بحسب معرفت او بمواقع منام وموطن خیال تشخیص آن رؤیا کند درخیال خودواز طریق مقصد خیال بعالم مثال درآید وآن رؤیای مشخص را بامعانی که متناسب باشددرآن عالم نسبت دهد بلکه اگرمعبرعارف بود بمراتب علویات درعالم مثال توقف نکندوترقی کند بعالم ارواح و ازآنجا بعالم جبروت منتهی شود و درمرآت استعداد حال او نمودار چیست و حقیقت آن درعالم شهادت درکدام وقت پدید آید وبچه صورت ظاهرشود.

وبعد از مطالعه آن سر اگر مصلحت گفتن نباشد هیچ نگوید واگر مصلحت بود از مضمون آن خبر دهد و آن خبر را تعبیر گویند وآن مخبر را معبر خوانند .

هرخللی که در رؤیا واقع شود از عدم مطابقه میان مقصود ومیان صورت ممثله از آثار کدورت باطن وانحراف مزاج وفسادهیئت واختلاف احوال حسی صاحب رویا بودچون کذب دراقوال وسیرت نامرضی وصرف اوقات بامرخسیس چنانکه بقیه آثار صفات حمیده درضمن آن مستهلك گردد والامر بالعکس اذا کان الحال بالعکس وآنکه رسول(ص) فرمود: اصدقکم رؤیا اصدقکم حدیثا اشارتست بدینمعنی .

ازرساله نکات ـ نکتة : شهودرا مراتب است رؤیت ببصرورؤیت به بصیرت ورؤیت ببصروبصیرت باهم چهارم ادراك حقایق مجرده ازصورت حسیه مرتبه عارفیست که بیندوفرماید مارأیت شیئاً الاورأیت الله فیه ومحقق حق رابیند درمرتبهٔ واحدیت کماقال(ص) رأیت ربی بربی. امادرمرتبهٔ احدیت ذاتیه.

رؤیت و رائی ومرئی را چه کار　　　یاد دار از نعمة الله یادگـار

نکتة ـ اعلامرتبه کشفیات معنویه مشاهده اعیان ثابته است درحضرت علمیه الهیه بعد ازمشاهدهٔ عقل اول وسایرعقول مجرده. دیگرلوح محفوظ یعنی نفس کلیه وباقی نفوس مجرده ودیگر کتاب محوواثبات یعنی هیولی کلیه بعدازآن عرش و کرسی وسموات وعناصرومرکبات این مجموع کتب مراتب الهی است .

حرف حرف این کتاب را میخوان　　　لفظ میخوان و معنیش میدان

ازرسالهٔ ذوقیات ـ وحدت ذاتی منشاء واحدیة است ومرآت ازلیه وابدیه که رابطه ظاهره وباطنه و واسطه اولیه و آخریه .

حد فاصل وحدت ذاتی بود　　　برزخ جامع از آن خانیم ما

با نصیب ازهردوجانب برزخ است　　　سر این از کشف میدانیم ما

ذوق وحقیقت محمدیه عین این برزخ جامع وتعین وتجلی ومتضمن شعور کمال ذاتی است اجمالا وشامل اعتبار وجود و علم و نور وباعث تعین شعور به کمال آسمانی تفصیلا و تجلی از حیثیت و احدیت عین تعین مرتبه الوهیت است که شامله ظاهر وجود وجوبی است ومشتمله بظاهرعلم بامکان .

از رساله فیوضات - فیض - هرمظهری از مظاهر ظاهرش از اسم الظاهرحقست و باطنش ازاسم الباطن ومظهر باعتبار واحدیت عین مظهر ومجموع افراد عالم بتفاصیل مظاهر اسماء حقند وباجمال مظهراسم جامع وحقیقت مظهر درحقیقت راجعه باعین مظهر وحقیقت حق تعالی وتقدس غیرمعلوم لاجرم حقیقت هیچ شیء دانسته نشود **قال لاتدرکه الابصار وقال رسول‌الله سبحانك ماعرفناك حق معرفتك** وقال شیخنا .

فلست ادرك من شيء حقيقته　　　و كيف ادركه و انتم فيه

از رساله مجمع الاسرار- سر - نفس بمثل فرزند عقل است بمقتضی الولد سرابیه ادراریکه درپدر بوجه مجمل بود بفرزند مفصل شد وقلم برلوح مطلع است وعقل برنفس.

عقل کلی قلم حضرت اوست　　　لاجرم هر چه نویسند نیکوست

ودانسته که مافی الضمیر کاتب درحالت کتابت بقلم آیدو بواسطه قلم برلوح نوشته شود وعقل کل بمنزله قلم است ونفس لوح همچنان هیولی بمنزله لوح نفس است ونفس بمنزله قلم صور برهیولی نگارنده است　　　زهر دو یکی جسم آرنده است

وکتابتخانه الهیه باشکال متعدده وذوات بسیطه وکلمات مرکبه ظاهر گشته وگفته‌اند اول امراست، دوم عقل، سیم نفس، چهارم هیولی، پنجم طبیعت، ششم جسم، هفتم افلاك، هشتم ارکان، نهم موالید ومکتسب نفس است نباتی وحسی وناطقه وهیولی چهاراست صاعی وطباعی وکلی و هیولی اول یعنی بیصورت وطبیعت پنجست طبایع اربعه وخامسه طبیعت وجسم درمرتبه شش است در شش جهت این مراتب جسم نگرومرتبه افلاك هفت وارکان هشت وموالید نه .

معدنست و نبات و حیوانست　　　آشکارا بود نه پنهان است

و حیات حافظ جسد است و نفس ناطقه نگهدارنده و عقل **حافظ نفس فالله خیر حافظاً** .

ازرسالهٔ مجموع اللطایف - فصل - رسم ووسم دولفتند که سابق‌اند درعلم‌الله تعالی ورسم اثرحق است برعبد وظاهرمیشود بربنده در زمان رجوع بنده بامقام سابق ازحال. وسم نشانهٔ الهیت است بربنده یا دربنده وآن دلالت است که بنده ازاهل وصول وتحقیق است ووسم ورسم برمادلالات اند همچنانکه اسماء حق برحق وکثرت معانی اسمانسبند برذات منسوب به ومعلوم است که عالم درازل مشهود حق بوده باشد زیراکه ازعلم اوباومستلزم علم اوست

بعالم. ووسم ورسم ازجملهٔ عالم ومشهود حق ازلا واختلاف درشهود حق محال لاجرم شاهد این رسم ووسم بود ازلا وابداً .

و وسم ورسم دراصل مجعول بجعل جاعل نیستند امابجعل جاعل ظاهر گردند و لابد است که درهرحالی ومقامی ومشهدی آنرا اثری باشد وآن اثررسم آنحال ومشهد ومقام بود واثرازحیثیت درمؤثررسم خوانند .

اما اثرازحیثیت صدق صاحب حال یا مشهد یا مقام وسم گویند وعین مسمی رسم عین مسمی وسم است ومتغایرآنند بحسب حکم و گفته‌اند که حکم وسم ورسم جاری است ازلا در جناب حق لاجرم عالم بصورت مصورظاهر وصادر گشته ازحق .

نکتهٔ عارفانه میگویم عارف‌ورسم ووسم میجویم

ازرسالهٔ کلام الحق للخلق والفرق بین الوحی والقدسی - و حقیقت رسالت ابلاغ کلام است از متکلم بسامع بعد ازتبلیغ آنرا مقامی وبقائی نبود بلکه تجدد باید کما قال الله تعالی **مایأتیهم من ذکرمن ربهم محدث الااستمعوه .**

ورسالت نعتی است متوسط میانه مرسل‌ومرسل ورسول بشرقبول نفرماید رسالت بشریت را الابواسطه روح قدس امین که نازل‌شودبردل مبارک‌اووگاهی‌روح قدسی‌متمثل‌شودبصورت دحیه یا صورت رجلی دیگروهروحی که بدین صفت نباشدآنرا رسالت بشریت نخوانند .

اما وحی و الهام گویند و جبرئیل استاد و موکل باین مقام است و السلام قال الله تعالی **وتوبوالی‌الله جمیعاً** وتوبه عبارت ازرجوع است تاب وآب و اناب اذا رجع و رجعت عامه‌ازجهت مخالفات بود بموافقات .

قال رسول‌الله التوبة ندم وندامت ازهرچه فوت شد ازطاعت وعبادت .

و توبه نیز نزد فقها رکن‌اعظم است ونزد زهاد توبه ندامتست برآنکه فوت شده از استغفار درعقب هرگناهی. اماتوبه عالم بالله رجوع است بحق ازرجوع اوبخلق اما رجوع عرفا اعوذبک منک وتوبهٔ مشروعه تا دم‌آخرین همدم تست اما توبةالمحققین فلاترفع دنیا ولاآخره فلهاالبدایة والنهایةلها، اکرچه توبه راباب‌الابواب گفته‌انداما **مغفورلیغفرلك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر** فرموده وانی‌استغفرفی کل یوم سبعین مره .

این چنین توبه را نهایت نیست ابتدا گر چه هست غایت نیست
این رساله بتوبه کردم ختم مثل این نسخه در ولایت نیست

مشهد سیزدهم درذکرمعارف مشرفین خدمت سیدوخلفای‌آنجناب منهم‌شاه‌خلیل‌الله درعنوان‌قطب‌الاقطاب وشیخ‌المشایخ‌مفصلاذکرایشان که کلی‌منحصر درفردبودند واعقاب شاه ولی‌همه ازنسل خلیل‌الله‌است مفصلامسطور خواهد گردید .

ومنهم مرشدالدین شیخ ابواسحق البهرانی الشیرازی ازمشاهیرمشایخ است وچون عالم بکتب اربعه سماوی بوده ملقب بشیخ چهار کتاب است ازشیرازقصد خدمت سید کرده بایک دوتن رفیق مجردانه بسوی کرمان و ماهان روان شدند ازخود شیخ مروی است که هریك ازهمراهان غذا وطعامی مخصوص آرزو کردند که بعد ازورود عنایت فرماید آرزوی من شیرو برنج گرم بود چون وارد کعبهٔ مقصود شدیم هر کس هرچه تمنا کرده بود خادم آستانه بیاورد ومرا گفت دراین زاویه آرام گیر. من داخل شدم وازخستگی خواب مرادرربود. ناگاه انتباهی شد چنان دانستم که قطرهٔ باران می بارد چشم گشودم جناب سید را دیدم که بربالای سرمن نشسته آب ازچشمش برویم میبارد، ازجای خود برخاستم وادب کردم فرمود بحالت تجرد و انقطاع خود تأسف خوردم گریستم باری شیر برنج گرم حاضر بود خوردم و مدت یکماه در صحبتش مشرف بودم، بعد مرا حواله بسید قاسم الانوارفرموده واوبخراسان بود من بشیراز آمده مهیای سفرخراسان شدم وبرفتم وهفده سال درخدمت سید قاسم الانوارتوقف داشتم و مجلس وی هرگاه حضارتکلم میکردند غالباً جواب آنها محول بمن می فرمود.

شاه قاسم انوار

ومنهم السید معین الدین علی بن سید نصیرالدین التبریزی الملقب بقاسم الانواردراوقاتی که جناب شاه نعمةالله ولی بامشایخ اردبیل میل ملاقات داشت درسراب تبریزوالدوی فرزند را خدمت جناب سید آورد بشرف دست بوس وخطاب فرزندی مخصوص گردید و باآنکه در صغرسن بود فرمودند بوالدش که قدراین ولد بدان که کمتر کسی بقابلیت واستعداداو دیده میشود وبعد ازآنکه بدرجهٔ کمال رسید گاهی رجوع طالبین را باومحول می فرمود اوقاتی که سیدمعین الدین قاسم الانواردرهرات بود بعضی ازسلسلهٔ نقش بندیه بجهت اختلاف مشرب اورا درنزدمیرزاشاهرخ امیر تیمور متهم کردند بسبب آنکه روزی درجامع هرات سلطان را احمدلر کاردزد وضارب را بمخلصین ومریدان سید قاسم نسبت کردند ودرحبیب السیر گوید که بای سنغر بعرض رسانید که درمجلس سید احمد لررا دیده اند و شاهرخ میرزا عذر سید قاسم را خواسته بسمرقند رفت ومیرزاالغ بیك کمال احترام را ازسید منظورداشت ومعززگردانید وبعد از مدتی بقصبهٔ خرجرو جام رفت درآنجا وفات یافت تاریخ میلاد وممات.

ووجه تسمیه بقاسم الانواروبعضی ازترجمه اودرسلسله صفویه تحریریافته ودیوان اشعار آن جناب ومثنوی انیس العارفین مشهورومعروف است وقاسم تخلص می نماید واین اشعاراز غزلیات اوست.

صمت وجوع وسهروعزلت وذکر بدوام ۔ تا تمامی جهان را بکند کار تمام

وازمشاهیرمریدان اوست امیرمختوم نیشابوری که ازسادات عالیدرجات است واباء وی اصلا ازمدینه رسول(ص) بودند وازجملهٔ اشعاراوست.

آنرا که دراین راه شعوری وشروعیست — درهر نفس ای‌دوست عروجی‌ورجوعیست

درسال هشتصد وسی بعزت شهادت واصل‌شد وقاسم‌الانواردرحق‌اومرثیه گفته وشمه‌یی ترجمهٔ اودرمجالس‌المؤمنین ورياض‌العارفین تحریریافته .

شاه داعی الی‌الله

ومنهم‌فخرالعارفین‌سید نظام‌الدین‌محمودالواعظ الملقب‌بداعی‌الی‌الله ازسادات‌حسینی شیرازی‌است وسلسله نسبش‌بنوزده واسطه منتهی گرددبه‌زید‌بن‌علی‌سیدالساجدین(ع)واجداد اورا درانساب همه داعی لقب بوده ودرمبادی حال در شیرازبخدمت شیخ مرشدالدین ابو-اسحق بهرانی اظهار ازادت مینمود روزی شیخ بوی گفت ای مخدوم زادهٔ نشاهٔ شما غالب است و بتنهائی نمی‌توانم متکفل حالات شما شوم تا این بزرك سفرآخرت اختیار نفرموده خود را بخدمت وی برسان یا بخدمت سید قاسم الانوار.

شاه داعی الی‌الله گوید من درین فرمایش بتردد وتفکردرافتادم چون توجه کردم درواقعه دیدم که مجلسی است ازقبیل چهارطاقی وچشمهٔ صافی روان است و پیری نشسته و بخیه می کشدواین‌پیربایزید بسطامیست ومیگویداین امر بخیه کشیدن اول‌ازسلطان‌ابراهیم ادهم بوده و در دست اوپشم بود وچون نوبت بما رسید ریسمان شد واکنون‌که نوبت بسید نعمةالله رسیده است دردست او ابریشم‌شده است صباح که بخدمت شیخ رفتم وصورت واقعه را معروض داشتم شیخ مرشدالدین فرمودند حواله بکرمان است وخدمت شاه ماهان .

چون این‌بشنیدم اشکالی‌چند درتوجه بود سردی هواوزمستان ودشواری سفربنابرآن که هنوزملتحی‌نبودم .

برادربزرگم شیخ سراج‌الدین یعقوب چون اضطراب وشوق‌من بدید مرافقت نمود به اتفاق اوویکی ازسادات انجوکه شجاع‌الدین عزیزنام داشت و یکدو ملازم عازم بکرمان شدیم وراه ندیده بودیم وقافله نبود ناچارمیرفتیم .

درراه دوسه صورت‌رخ نمودازجمله شبی دربیابان راه گم کردیم وبارانی‌عظیم وصاعقه هولناك درگرفت درآن بیابان سرگردان وحیران بماندیم وهمانجا بارها فرود آوردیم و گردآن بارها نشستیم‌ازحیرت چشمم بخواب رفت دیدم که شخصی‌براسب سواراست چنانکه گویاسراو برابرمی کشید وتازیانه‌یی‌دردست‌دارد ومی‌فرماید که‌این‌ابرها درحکم‌ما کرده‌اند اگرگوئیم ببارببارد واگرگوئیم مبارنبارد وبعدازآن اشاره کردبابرهائی که برسرمابودند که برسرایشان‌مبارید وگویاآنحضرت صاحب ولایت علی‌مرتضی(ع)بودچون بیدارشدیم‌دیدیم که براطراف وحوالی‌ما باران عظیم‌است وبرسرمانیست چنانکه ستاره آشکاراست وبرادرم گفت‌حضرت رسول(ص)رادرخواب‌دیدم‌فرمودباکی‌نیست وصباح که‌روان‌شدیم‌بکاروانی‌رسیدیم

چون ما را دیدند تعجب کردند که شما در بیابانی که پناه نداشت با اینهمه باران چون‌است که‌تر نشده‌اید؟ وایشان درمغاره‌یی بودند وترشده بودند و بهر جمعی که میرسیدیم‌واحوال‌سید را می‌پرسیدیم می‌گفتند مردی است دولتمند ودنیا دارواسباب بسیار پیش اوجمع شده و ما میرفتیم وباین سخنان اعتنائی نداشتیم .

شبی حضرت مقدس را در خواب دیدم برصورت نیکان که می‌فرمودند ما این چنین هستیم هیچ چیز برما نبسته ومحبت هیچ برما ننشسته بعد از آن جوی آب بزرك بود ازآن بجستند ومرا گفتند تونیز بجه ومن نمی‌توانستم جستن کنم .

دیگرآنکه درآن سفردربیشه راه گم کردیم وازصباح تا قریب عصر سرگردان بودیم عصریکه ازآن بیشه خلاص شدیم شخصی دیدیم متوجه و برما سلام کرد ودست بوسی نمود و گفت ازصبح تااین‌وقت‌انتظارشما می کشم گفتیم‌ترا‌ازما چه خبری؟ گفت درخواب‌پیری‌دیدم که محاسنی‌بزرك داشت چنانکه تمام صحرا رابمحاسن‌خود گرفته‌بود واوشیخ کبیر بود بمن گفت‌به‌کنار‌بیشه رو، سید زادهٔ چندمی‌آیندایشان را دریاب. پس‌مارابخانه خودکه‌ازآنجا دوفرسخ بود برده سه روز نگهداری نمود بعد مارابسرراه برده راه‌نمائی‌کرد. دیگرآنکه در راه هریك از ما طعامی خاص تعیین کردیم که وقت ورود بماهان برای ما بیاورند ودر ماهان قبل ازملاقات خادم‌آمد وبرای هرفردی طعامی که درراه طلب‌کرده بودیم بیاورد و ازبرای من پارهٔ جگروزبان‌کله وپارهٔ دل وگردهٔ روغنی و پارهٔ حلوای قندی چنانکه در راه تمنا ونیت‌کرده بودم بیاورد وگفت‌که حضرت سید این را برای شما خاصه فرستاده و من ازآن اشاره بجامعیت فهم‌کردم وچون بمجلس‌آن حضرت رسیدیم برادرم وآن‌سیددست بوسی‌کردند ومن پابوسی‌کردم سرهرا درکنارگرفتند مدتها ومن از هوش رفتم، فرمودند عجب سوخته‌ایست وهم درآن مجلس بیعت کردیم وبقبول خرقه و وصله مستسعد شدیم ودر اشعارخود گفته .

شدم بخطهٔ کرمان و جانم آگه شد که مرشد دل من شاه نعمةالله شد

الحاصل جناب مولانا داعی الی الله واعظ و مذکربود وسی سال برفراز منبرخلق را بحقایق معارف ومواعظ موعظه می‌فرموده وعربیاً وفارسیاً نظماً ونثراً تألیفات وتصنیفات نموده ودرسنهٔ هشتصد وشصت وپنج که ازعمروی‌پنجاه وپنجسال گذشته‌بود بجمع دیوان‌خود رخصت داده قریب پنجاه هزاربیت دیوان‌آنجناب را دیده‌اند ودربعضی اشعارخود شیخ‌ابو-اسحق بهرانی‌شیرازی وسید احمدکبیر را تمجیدکرده. سه دیوان غزلیات دارد موسوم به قدسیات وواردات وصادرات وشش‌مثنوی دارد بدین اسامی‌مثنوی مشاهد، مثنوی‌گنج روان مثنوی‌چهل‌صباح، مثنوی چهارچمن، مثنوی‌چشمهٔ زندگانی، مثنوی عشقنامه وشرحی‌برگلشن رازنوشته موسوم‌بنسایم‌گلشن وشرحی‌هم برمثنوی مولوی جلال‌الدین‌نوشته برحسب‌خواهش

سید ابوالوفاء مرید خود و مزارسیدابوالوفاخارج شهرشیرازدرسمت مغرب واقعست فاصله چندان ندارد بقعهٔ مختصری دارد .

ورسالهٔ خیرالزاد عربیاً وفارسیاً و کتاب محاضرالسیر فی‌احوال خیرالبشر نظماً و نثراًورسالهٔبیان عیان فی‌الحقایق‌ورساله جواهرالکنوزدرشرح رباعیات‌شیخ‌سعیدالدین‌حموی ورسالهٔ نظام وسرانجام مشتمل برده جام رساله ثمرةالحبیب عربی‌است، رسالهٔ قلب و روح عربی است، رسالهٔ مرآةالوجودفارسیست، رساله چهارمطلب، رسالةالفواید فی‌نقل‌العقاید، رساله‌اشارةالثقال، رساله‌ترجمةالاخبارالعلویه، اسوةالکسوه، معرفةالنفس، تلویحات‌الحرمیه، سلوةالقلوب، رسالةالشدد متعلقة بالعد مبتنی بر دوازده فصل در طریقت، مراشدالرموز، لطایف راه روشن کلمات باقیه، رسالهٔ کمیلیه، دیباچه جمال‌وکمال تحریرالوجود المطلق، ترجمه رساله محیی‌الدین ، رسالهٔ لمعه رساله فی‌معنی‌المحبه، تحفةالمشتاق کشف‌المراتب، اصطلاحات، درالبحرفی‌معنی‌بیت‌العطار، رساله‌اوراد تاجنامه شجریه، رساله قلهاتیه، رساله طرازالایاله ، رساله رضائیه.

عمرشریفش زیاده ازپنجاه وهفت بوده وبشصت نرسیده ودرسال هشتصد وشصت وهفت یانه وفات نموده مزارفیض‌آثارش درخارج شهرشیرازبسمت جنوب زیارتگاه اهل نیازاست ومکرربزیارتش رفتم ودرخدمت مرحوم والد عصرهای پنجشنبه ویکدوشب جمعه یاد دارم که درآنجا مجلس نیازی سبزشد باغچهٔ با صفا وبقعهٔ مختصرو چند اطاقی دارند و یکدو سنگ مزاردیگرآنجاست نسبت میدهند که ازاولادآنجنابست وجمعی‌دیگرازصالحین‌درمیانهٔ آن بقعه‌آرمیده‌اند .

حاجی نظام‌الدین

ومنهم السید حاجی نظام‌الدین احمد درآغازطلب با برادرخود سید عمادالدین‌علی بکرمان وماهان مسافرت‌کرده‌اند وهردوازفضلای شیراز بوده‌اند چون بآستانه ماهان وبه قولی بکوه بنان رسیده‌اند خادم گفت که سید می‌فرمایند سحردرمسجد مشرف خواهیم شد وازشدت شوق‌خواب ننموده وسحر بمسجد رفتند ودرتاریکی‌بانتظار بنشستند که بشرالمشائین الی‌المسجد فی‌الظلم باالنورالتام یوم‌القیمه و اتفاقاً ایشانرا خواب در ربود عجباً للمحب کیف ینام .

نزدیك بامدادکه خادم چراغ روشن‌کرد دیدکه جناب سید روی سجاده نشسته و آن دوطالب خفته‌اند و پاها بطرف سیددرازاست خادم قصد نمود که بیدارشان نماید. سید فرمود «بسامراتب خوابی‌که به زبیداری است» ازکجا معلوم‌که خواب عزیزان ازبیداری

نعمة الله افضل نباشد و بعد از آنکه بشرف توبه و تلقین رسیدند امر بخلوت و اربعین فرمودند وچون تکمیل یافتند نظام الدین را رخصت شیراز دادند وعماد الدین را بهندوستان فرستادند.

ازسید نظام الدین احمد منقول است که گفته مرا بعضی اشکالات بود دربعضی مسائل ومکنون خاطر آن بود که روزی مجال شود وعرض نمایم وبدون اظهار وقتی رساله مرموزات خود را بمن مرحمت فرمود که مطالعه کن چون امعان نظر در آن نمودم مشکلات من آسان شد.

وفات وی درسال هشتصد وشصت ودو بوده و آنجناب را شرحی است براربعین حدیث ودرآخرآن سلسله مشایخ خود را چنانچه سبق ذکر یافته درموقع خود تحریر نموده وسید عزالدین اسحق خلف وی خرقه از پدر داشته و سید وجیه الدین اسمعیل نبیره او گوید وقتی که جدم بخدمت شیخ مشرف شده بود پدرم بدنیا آمد وتعیین آن اسم را سید فرموده‌اند.

السید شمس الدین ابراهیم بمی

ومنهم السید شمس الدین ابراهیم البمی ازاعاظم سادات واکابر فضلا بوده پیرمردی معمر وسالخورده وابتدای امرش دست ارادت بشیخ زین الدین علی کلاه داده بود وچون بخدمت سید رسیده او را بحری یافت ودیگران را جوی.

منتهای دستها دست خداست　　بحر بیشك منتهای جویهاست

هم از او گیرند مایه ابرها　　هم بدو باشد نهایت سیل را

همیشه متوقف بم بود وبرای ملاقات سید بماهان می‌آمد نوبتی دو نمد بتحفه برای سید بیاوردند یکی خود پوشید و دیگری بخادم سپرد که نگاه دار که فردا شمس الدین ابراهیم ازبم میرسد وحواله به اوست. علی الصباح رسید ونمد درپوشید وگفت «یکجو نمدم بکل عالم ندهم» تجدید ارادت وبعزدست بوسی ونیابت بم مفتخر گردید.

السید طاهر بن محمد

ومنهم السید الشهید السعید طاهر بن محمد اوایل حال بشیخ زین الدین خوافی رسیده و چون بصحبت جناب سید واصل شد مکرر می‌گفت حضور حضرت مقدسه هرکره که مشرف میشوم نوعی مشاهده تجلی میشود غیر مجلس سابق. راقم گوید. دیده صحیح گوید لاتکرار فی التجلی وقال عزشأنه کل یوم هو فی شأن.

قوام الدین کوهبنانی

ومنهم قوام الدین کوه بنانی از تلامذه سید شریف بود و بخدمت سید اظهار اخلاص

مینموده و آنحضرت خرقهٔ خاصه باو مرحمت فرموده .

ضیاء الدین علی

ومنهم ضیاءالدین علی قاضی کرمان وشارح احادیث نبویست چهل سال مواظب ملازمت سید بوده

تاج الدین

و منهم تاج الدین شریعتمدار کرمان و مشارالیه بالبنان است خود گفته که یکروز از شهر کرمان با مولانا همام الدین حسین قصد ماه ماهان وخدمت شاه شاهان نمودی آخر روز بتعجیل راندیم درراه باران شدید وصاعقه وتیرگی هوا بمرتبه‌یی رسید که امکان حرکت نبود دریکفرسخی ماهان درپای درختی که آنرا چنارکاکلی می‌نامند ماندیم وباندك زمانی درویشی از درویشان آنحضرت آمده گفت که آنجناب از خلوت بدرآمده فرمودند بعضی از دوستان ما در راه مانده‌اند وبدست مبارك این حلوای قند پخته‌اند بانان وچند من جو و یك شمع کافوری فرستاده‌اند . آنشب بماندیم و فردا صبح براه افتاده بمنزل و خدمت آن حضرت رسیدیم .

رکن الدین عبدالله کرمانی

ومنهم مولانا رکن الدین عبدالله الکرمانی فقیه فاضل بوده دربدوحال اظهار ارادت بخواجه عمادالدین علی کرمانی می‌نموده که عارفی معروف وصاحب دیوان و تخلص عماد می‌نمایدودرزمرهٔ معاصرین امام عبدالله یافعی ترجمهٔوی ذکر گردید واومرید شیخ زین الدین عبدالسلام کاموسی بوده و کاموس بر وزن قاموس نام قریه‌یی از قراء اصفهان است و چون رکن الدین درآخرخدمت جناب سید رسید ترقیات بسیار نموده وحکایت کند که روزی در مجلس شریف حضرت شاه مذکورشد که در روایات آمده که درایام رمضان عندالافطار و در لیالی قدروساعات آخرچندین هزار بنده گنه کار راخدای تعالی آزاد می‌فرماید. جناب سید فرمودند ما راضی هستیم که ما را به بندگی قبول فرماید .

عضدالدین

ومنهم عضدالدین ازمعارف قضات بوده ومخلص شاه خود. حکایت کند وقتی ازیم با جمعی قصد خدمت سید نموده بودیم درراه صحبت می‌داشتیم که بعدازورود بحضور سید هریك چه نعمت وطعام تمنی نمائیم هریك طعامی مخصوص خواستیم مگریك تن که اظهارمناعت واستغنا

کرده گفت من چیزی نمیخواهم چون راه طی‌شد وما بمنزل رسیدیم و بخدمت سید رفتیم هنگام شرفیابی خادم هرکس‌هرچه خواسته بودیم آورده درپیش‌نهاد مگردر پیش آنشخص که‌چیزی ننهاد. سید فرمودند که ایشان بطعام درویشان میل ندارند .

نظام‌الدین کیچی مکرانی

ومنهم بابا نظام‌الدین کیچی‌المکرانی ازاکابرولایت کیچ ومکران‌بوده وقتی دشمنی بروی غلبه نموده بوداز‌حاکم کرمان اعانت می‌خواست نمودبا ملازمان خویش روانه کرمان شد وجناب سید درخلوت باربعین‌وطاعت مشغول بودروزیکه‌نظام‌الدین واردکرمان‌میخواست بشود سیدازخلوت بیرون‌آمده بدرویشی‌رجب نام فرمود که جمعی سواران از کیچ‌ومکران می‌آیند ودرمیان‌آنان مردیست‌بفلان صورت وفلان‌لباس‌وسوار‌اسبی‌است بفلان رنگ نزدیک اوبرووسلام مرا باوبرسان وبگونعمة‌الله می‌گوید‌باینجانب گذری‌نمائید وبااوهمراهی کرده اورا بمنزل ما راهنمائی کن. درویش رجب رفته آن‌سواررا بنشانهای مذکور شناخته‌ابلاغ پیغام‌کرد، اونیز‌بلاعذرروانه شد چون بآستانهٔ خلوت قریب شد سیدازخلوت بدرآمده به طریق معانقه اورا محکم دربرگرفت و لختی‌بفشرد ورها کرده بخلوت بازگشت .آن مرد بیخود بیفتاد واو را غشی عارض شده مدتها مدهوش و بی‌خویش افتاده بود چون کسی که درخواب بوده باشد .

روحها بریکدیگر بشتافتند　　　　یکدگررا یار دیرین یافتند

ازآن پس‌که‌بحال‌آمد ملازمان‌را مرخص‌ولباس راتغییرداده متوقف‌آستان شدوتعلیم ذکرخفی یافت و بریاضات وعبادات شرعیه پرداخت و از توجه جناب سید بمقامات عالیهٔ خلافت رسید. غالباً درماهان وابرقوه بسرمیبرد وتابستان باقلید توقف مینمود ودرهمهٔ جا بوحدت وعزلت بسرمیبرده وبامرجناب سید بخدمت سید قاسم‌الانوار نیزرسیده .

وی گفته که وقتی مراچندگاه فترتی دراحوال حاصل شده بود بنوعیکه میل خاطر بهیچ چیزدنیا نداشتم ومتحیرمی‌شدم که‌آیا این‌چه باشد؟آخر بعرض‌حضرت مقدسه رسانیدم فرمودند باکی نیست اسم الهیت را بمظهریت فرا می‌گیرید و بعد ازآن فرمودند تنشیط قوه حیوانیه وتفریح نفس مطمئنه بقواعد شریعت میکن .

وهم‌ازوی منقول‌است که گفته مراوقتی‌عقده وواقعه‌یی بود که شرم میداشتم‌وازخجالت چند روز بخدمت حضرت مخدومی نرفته بودم چون‌بخدمت رسیدم فرمودند توندانسته‌ای که پیر بمثابهٔ دریاست اگر مرید را حدثی یا خبثی پیدا شود تا خود را بآب دریا نرساند پاك نشود .

الحاصل باباحاجی‌نظام‌الدین بسیارمورد نظرآنحضرت بوده وترقیات‌نموده‌وچنانچه

سبق ذکریافت جناب سید وصیت فرموده که مرا بابا حاجی نظام‌الدین غسل بدهد .

الشیخ ابو اسحق

ومنهم الشیخ ابواسحق احمدالمشهور بشیرازی الحلاج المتخلص بسحاق از فضلای عرفا بوده ودرشعر تصرفی تازه نموده وازخوان نعمة‌الله اطعمهٔ بی‌اندازه یافته وبیشتر اشعارخواجه وشیخ وبعضی ازجناب سید را تضمین کرده. وقتی جناب سید این غزل را فرموده بود.

گوهر بحر بیکران مائیم — گاه موجیم و گاه دریائیم
ما بدان آمدیم در گیتی — که خدا را بخلق بنمائیم

بسحاق اطعمه چنین گفته است .

رشتهٔ لاك معرفت مائیم — گه خمیریم و گاه بغرائیم
ما از آن آمدیم در مطبخ — که ز ماهیچه قلیه بنمائیم

چون درشیراز بخدمت سید مشرف شد قبل ازآن این غزل وی بحضور مبارك عرض شده بود باو فرمودند رشتهٔ لاك معرفت شمائید بسحاق گفت چون نمیتوانم ازالله بگویم از نعمة‌الله می گوئیم .

خلاصه شیخ از ارباب وجد وحال است وبا شاه داعی‌الی‌الله مصاحب و معاشر بوده و داعی‌الی‌الله مرثیه درفوت او گفته. مرقدش درتکیه چهل تنان شیراز است ومعروف است هر کس فاتحه بخواند ونیت طعامی کند بوی میرسد. من منظوماته .

من آن نیم که ز حلوا عنان بگردانم — که ترك صحبت شیرین نه کار فرهاد است
حسد چه می بری ای کاسه لیس بر بسحاق — برنج زرد و عسل روزی خدا دادست
کیپا پزان سحر که سر کله واکنند — آیا بود که گوشه چشمی بما کنند
چون از درون خربزه واقف نشد کسی — هر کس حکایتی بتصور چرا کنند
روزه داری و قناعت هوسم بود ولی — چشمکی میزند آن بره بریان که مپرس
کس ببالای مزعفر نکند آش ترش — که‌چنانم من ازآن کرده پشیمان که‌مپرس
حکایت عدس و مجلس خلیل‌الله — ز من مپرس که مداح نعمة‌اللهم
پس ازسی چله برمن کشف‌شداینرازپنهانی — که بورانیست بادنجان و بادنجانست بورانی
کاچی نتوان پخت ازاین تخم که کشتیم — کیپا نتوان دوخت بدین رشته که رشتیم
کنگرچودرآورد سرازجیب زمین گفت — خرما نتوان خورد ازاین‌خار که کشتیم
افسوس برآن دنبه پروارکه بگداخت — در روغن او ما دو سه چنگال نهشتیم
مشنوای‌نان که بجزدنبهٔ مرایاری هست — یا بجز مشتن چنگال مرا کاری هست
چه عجب کنگر اگر همنفس بریان شد — همه دانند که درصحبت گل خاری هست

هر که منعم کند از عشق ترید پاچه — تا بخوردش ندهم برمنش انکاری هست
آنکه دارد هوس کله و کیپا خوردن — صبح خیزی چو نسیم سحرش باید کرد
پختگی دنبه و کشکک‌سبب‌راحت ماست — چون‌چنین‌است‌ازاین پخته‌ترش باید کرد
شاه همه نعمتها سلطان کباب آمد — کز دنبه و نان دارد هم‌تختی وهم‌تاجی
منصور اناالحق زد بسحاق اناالحلوا — آن دعوی حلاجی وین معنی حلاجی
همچو بسحاق کسی کاش خلیل‌الله خورد — نعمة‌الله صفت میر جهان خواهد بود

فخرالدین شیرازی

و منهم فخرالدین شیرازی دربدوحال از مریدان خواجه ظهیرالدین عبدالله امامی اصفهانی نقشبندی بوده بخواجه زاده کرمانی که صاحب جمال بوده تعلقی پیدا کرده راه ملاقات نداشته‌چون‌شنید که شاه نعمةالله ولی‌ازکرمان‌بشیرازآمده قطع کرد که‌خواجه کرمانی وپسرش بخدمت سید خواهندآمد اونیزبهوای دیداریاربخدمت سیدآمده در مجلس نشست دراین‌اثنا حلوائی بمجلس‌بوده قسمت میفرموده‌اند قدری ازآن بخواجه زاده‌داده‌فرمودند بآن درویش بده، درویش چون این کرامت مشاهده‌نمود بیخویش‌گردیده سرارادت برپای سید نهاد وبتاج خاصه مفتخرگردید .

آورده‌اندکه خواجه وقتی ازحضرت سید مسئلت‌نمود که توجهی‌به بنده‌زاده‌فرمائید و نصیحتی نمائید جناب سید گفته‌اندکه نصیحت‌آنکه درویش آشفته را مصاحب خود سازد خواجه قبول‌کرد .

آورده‌اندکه وقتی درویش‌فخرالدین را میل ملاقات‌خواجه عبدالله مذکوربهم‌رسید چون بمجلس وی درآمد خواجه بوی‌گفت برو که ازتوبوی‌گند غیرمی‌آید درویش‌درکمال تشویش بگورستان رفته میگریست. حضرت شاه ازاین حال‌آگاه گردید وقلب منیرکه جام جهان نمای حقیقی‌است شکسته شد. خواجه ظهیرالدین مزبورديگرروز بمجلس جناب سید مشرف گردید وقتی رسید که در حقایق و معارف بیانی میفرمود و خواجه‌که شاگرد سید شریف وعلاءالدین عطارنقشبندی خود را می‌دانست درمیان سخن بطریق‌تتمیم‌گاهی دخلی مینمود ناگاه سرخود را برهنه و برقدم سید نهادآنحضرت عمامه وطاقهٔ خود را برسر او گذاشت واظهارمرحمت فرمود. گویند درآنمورد شاه این بیت راانشا نموده بود.

بی تکلف نعمة‌الله را نگر — وز طریق نقشبندی در گذر

و خواجه بعد ازآن مجلس درویش فخرالدین را خوانده عذرخواهی نموده وگفته ما نیزهمچون تومریدیم واین بیت سنائی‌را خواند .

دست وپائی‌همی زن اندر جوی — چون بدریا رسی ز جوی مگوی

الشیخ نورالدین آذری

و منهم الشیخ نورالدین حمزة بن علی ابن عبدالملك الطوسی البیهقی المتخلص آذری درتذکره دولتشاه سمرقندی مسطوراست که والد شیخ ازجمله سربداران بیهق بوده و نسب اوبمعین صاحب الدعوه احمد بن محمد الزمجی الها شمی المروزی تعمده الله بغفرانه میرسدوپدر شیخ خواجه علی ملك بوقت سربداران دراسفراین صاحب اختیار بوده وشیخ بهنگام جوانی در تحصیل فضیلت وشاعری کوشید وشهرت یافت وهمواره بمدح سلاطین وامرامشغول بودی ودر مدح شاهرخشاه قصیده درطورلغز گفته که مطلعش اینست .

چیست آن آبی که تخم فتنه برمی‌افکند خسرو گردون ز سهم او سپر می‌افکند

ودراین قصیده داد سخنوری داده وپادشاه زمان بتعریف شیخ زبان گشود و وعده به حکم ملك الشعرائی وی فرمود ودر اثناء آن حال نسیم عالم تحقیق بر ریاض خاطرعاطر او وزید وآفتاب جهان‌تاب فعر به روزنهٔ کلبه احزان او پرتو انداخت قدم درکوی فنا نهاد واسم و رسم مجازی‌را برباد داد وبصحبت شیخ محیی‌الدین طوسی غزالی مشرف شده واخذ طریقت نمود وکتب احادیث بخدمت اودید و در خدمت وی عزیمت حج کرد وچون بحلب نزدیك شدند استادش از دار دنیا رحلت نمود و بعد ازآن بخدمت سید نعمة‌الله ولی مشرف گردید ومدتی بسلوك وتکمیل مشغول بود وازآنحضرت اجازه وخرقه یافته وبسیاحت مایل شد و دونوبت پیاده بحج رفت ویکسال دربیت‌الله معتکف بود وکتاب سعی‌الصفا درآنجا بنوشت و آن کتاب مشتمل‌است برمناسك حج وتاریخ کعبه معظمه، بعد ازآن بدیارهند رفت وچندگاه درآنجا بسر برد وبعد ازسالی‌چند بمفاد حب‌الوطن‌من‌الایمان ازهندوستان باسفراین‌آمد و عزلت گزید وارباب ملك وملت طالب صحبت اوبودند وسلطان محمد بایسنقر بوقت‌عزیمت عراق بزیارت شیخ آمد اورابقانون عدل وانصاف نصیحت نمود وشاهزاده را اعتقادی‌عظیم بوی دست داد و فرمود بدرهٔ زرپیش شیخ نیاز آوردند قبول ننمود . دیوان شریف او در اقالیم مشهور گشته ودیگرچند رساله است ازوی نظم ونثرمثل جواهر الاسرار مجموعه‌ایست ازنوادروامثال وشرح ابیات مشکله وکتاب سعی‌الصفا وطغرای همایون وعجائب‌الغرائب و مرقد منور او در قصبهٔ اسفراین است. هشتاد ودوسال عمر یافته ودرشهورسنهٔ ست وستین و ثمانمائه(۸۶۶) وفات نموده واملاك خود را شیخ در حال حیات وقف نموده بربقعه‌ئی که ساخته ودرآنجا مدفون است والیوم برسرروضهٔ شیخ رونق‌درس وروشنائی وفرش مرتب و زوار را بدان لنگرالتجاست و سلاطین وحکام‌احسان بسیار درباره مجاوران مینمایند واز تکالیف مسلم دارند و خواجه اوحدی مستوفی درتاریخ وفات شیخ این قطعه راگفته .

دریغا آذری شیخ زمانه که مصباح‌وجودش گشته‌بی‌ضو

چواو مانند خسرو بود در شعر | از آن تاریخ فوتش گشت خسرو
چراغ دل بمفتاح حیاتش | بانواع حقایق داشت پرتو

انتهی ملخصاً . ودر کتاب تاریخ فرشته شمه‌یی از ترجمهٔ آنجناب مسطور است و بعبارته مذکور میشود .

در ضمن احوال سلطان احمد شاه بهمنی میگوید سالك مسالك طریقت شیخ آذری اسفراینی که در آن اوان ملازم رکاب سلطان احمد شاه بود قصیده درمدح شاه وتعریف شهر وعمارت گفته جایزهٔ لایق وفایق یافت وحسب الحکم سلطان در گفتن بهمن نامه شروع کرده چون بداستان آن شهریار رسید کتاب را بنظر پادشاه در آورده طلب رخصت ولایت نمود پادشاه گفت مرا ازفوت سید محمد گیسودراز کلفتی عظیم روی نموده و وصال تورافع مواد غم والم است مپسند که بفراق تو نیز مبتلا گردم شیخ چون این قسم التفات ازسلطان دید بودن هندوستان را بخود قرارداده فرزندان راازولایت طلب نمود اتفاقاً درآن ایام قصر دارالاماره باتمام رسید وشیخ این دو بیت گفت :

حبذا قصر مشید که ز فرط عظمت | آسمان سده از پایه این درگاهست
آسما نهم نتوان گفت که ترك ادب است | قصر سلطان جهان احمد بهمن شاهست

وملا شرف‌الدین مازندرانی که ازمریدان شاه نعمةالله بود وبخوش نویسی مشهور و معروف زمان آنرا بخط جلی نوشت و سنگ تراشان تلنگی که در تقلید سحر آفرینند در سنگ بزرگ کنده بالای دروازه نشاندند چنانچه روزی چشم شاه برآن افتاده ازشاهزاده علاءالدین پرسید که این شعراز کیست؟ عرض نمود ازنتایج طبع شیخ آذری است.شاه را خوش آمده شهزاده فرصت یافت و بعرض رسانید که شیخ بمقتضای حب‌الوطن من الایمان ارادهٔ ولایت دارد که حضرت اگر رخصت فرمایند نیمه ثواب حج اکبر که کرده‌ام پیشکش مینمایم وشاه ازاین معنی بیش از پیش شکفته گردید درساعت باحضار شیخ فرمان داد وبخزانه‌چی حکم داد که چهل هزار تنکه سفید که هر تنکه یك توله نقره باشد جهت شیخ حاضر سازد و چون چشم شیخ برآن زر افتاد گفت لایحمل عطایا کم الامطایاکم شاه بخندید وگفت بیست هزار تنکه نیز جهت خرج راه وکرایه حاضر گرداند وچون وقت کار رسیده بود در همان مجلس خلعت خاصه و پنج غلام هندی عنایت فرموده رخصت معاودت ولایت ارزانی داشت و شیخ آذری بنا برآنکه حین وداع درحضورشاه عهد کرده بود که مادام‌الحیوة در گفتن بهمن نامه خود را معاف ندارد هرآینه درخراسان تا درقید حیات بود برخی اوقات شریف را بگفتن بهمن نامه صرف مینمود وبعد هرسال آنچه گفته میشد آنرا بدارالخلافه دکن میفرستاد .

القصه بهمن نامه دکنی تا داستان سلطان همایون شاه بهمنی ازشیخ آذری است وبعده ملا نظیری و ملا سامعی و دیگر شعرا تا انقراض دولت بهمنیه هر کدام که توفیق یافته‌اند

داستان وحکایت شاهان دیگر را لاحق نموده‌اند و در سلك نظم کشیده ازملحقات بهمن نامه شیخ آذری نموده‌اند بلکه بعضی بی‌انصافان بعضی از ابیات خطبه را تغییرداده تمام‌آن کتاب را بنام خود ساخته‌اند لیکن ازاختلاف رتبهٔ شعرمیتوان دانست که تمام آن کتاب از یك شاعر نیست .

و چون سخن بدینجا رسید لازم گشت که برخی از احوالات شیخ‌آذری در این کتاب ثبت نماید و آن اینست که او از مشاهیر شعرای زمان خود بوده بحدت فهم وجودت ذکا اشتهار داشت چنانچه وقتی باتفاق شیخ صدرالدین رواس در مشهد مقدس رضویه علی مشرفه‌الاف‌الثناءوالتحیه بدیدن الغ بیك میرزا رفت میرزا اول از شیخ صدرالدین پرسید که شمارواس‌بسین یارواث بثائید؟ او گفت رواس بصادیم. میرزا فرمود که‌شماآنهم‌نبوده‌اید چه که رواص درکلام عرب نیامده بعد ازآن ازشیخ‌آذری پرسید که‌آذری چه نوع تخلص شماست؟ شیخ گفت فقیردرماه‌آذرمتولد شده بنا براین‌آذری‌تخلص کرده است. میرزافرمود شما شاعرپیشه نبوده‌اید‌آن‌آذربضم ذال است نه بفتح. شیخ بدیهه گفت که ذال ماه‌آذرسالها درمقام ذل وخواری گذرانید وپشتش دوتا گشته نزدیك بدان شده بود که ذکرش واقع شود اما درمقام شعور و ادراك‌آمده قائم گشت وپشتش‌راست شد. میرزا ازطبع بلندش خوش‌وقت شده با اوصحبت نیکومیداشت وانعام وافرفرموده مشتاق مصاحبت وی گشت و شیخ در سن کهولت بطریق درویشان نایل شده از اسفراین بحجازرفت وحج اکبر وطواف مرقدمنور خیرالانام دریافته عنان عزیمت بطرف هندوستان تافت و بخدمت سلطان احمد شاه بهمنی رسیده قصاید غراگفت وانعام وافر یافت ملازمت اختیارکرده بخطاب ملك‌الشعرائی رسید چون بعد ازمدتی حب وطن اورا درجوش و خروش‌آورد چنانکه‌گذشت پس از سعی بسیار ازامداد شاهزاده علاءالدین مراجعت بخراسان نمود و درآنوقت این بیت گفت :

من‌ترك هند وجیفه وجیپال گفته‌ام باد وبروت جونه بیك جو نمی‌خرم

و شیخ ازدکن چون‌باسفراین رفت درآن حدودخیرات بسیارکرده ازبقاع‌ورباطات آنچه توانست ساخت وبه‌ادای طاعات وعبادات مشغول شد ودرسنه ست وستین و ثمانمائه به رحمت ایزدی پیوست واین غزل ازوست .

بمجلسی که دراو گنج کبریا بخشند هزار افسر شاهی بیك‌گدا بخشند
دلا بمیکده‌ها روز و شب گدائی کن بود که دردکشان جرعه‌یی بما بخشند
شدیم پیر بعصیان و چشم آن‌داریم که جرم ما بجوانان پارسا بخشند
غلام همت آن عارفان باکرمم که یك صواب نبینندوصدخطابخشند
بکوی میکده ازمفلسی چه غم دارم که ساقیان همه جام‌جهان‌نمابخشند
به نیم ساعت هجر آذری نمی‌ارزد هزارسال‌گرش در جهان بقا بخشند

و نیز در ضمن احوال سلطان علاءالدین پسر سلطان احمد می‌گوید در سنهٔ خمس و خمسین وثمانمائه شیخ آذری که مقتدای سلطان بود ودرایام شاهزادگی الفت بسیار داشت و به‌اوازخراسان عریضهٔ طولانی مشتمل برانواع سخنان مؤثرمرسول داشت وسلطان ازمطالعهٔ آن متأثرگشته‌ازشراب توبه نصوح فرمود ومجدداً جماعتی ازدکنیان راکه بعلت غریبان کشی مقید ومحبوس بودند بسیاست لاکلام بکشت وبدست خود جواب عریضهٔ شیخ‌آذری را نوشته با مبلغی خطیر بخراسان فرستاد وبعد ازآن به نهج پدرهرروز خود بمهمات سلطنت وا رسید .

خلاصه چنانکه شماره مریدان سید متعدداست‌زیراکه بواسطه طول عمروسیاحت در هر بلادزیاده ازحد دست‌ارادت باومی‌دادند، همچنین تعداد معروفین‌وصاحبان اجازه‌ونواب سید متعسراست وسوای کسانی که ترجمهٔ آنها نموده جمعی دیگر هستندکه بذکر اسم آنها اکتفا مینماید .

شیخ نعمان محمودآبادی‌ازفرزندان جناب شیخ تاج‌الدین‌ابراهیم زاهدگیلانی‌قدس سره، شیخ‌عبدالحمید اصفهانی، شیخ‌فخرالدین احمدالمعروف‌بسیدخرمی، امیرناصرالدین بمی، سیدحسین‌کوثری، نظام‌الدین سیداحمد ترمدی، حاجی شیخ‌نظام‌الدین‌معروف بشیخ خوجن، سید علی سبزواری، سید شمس‌الدین‌اقطابی درتبریزمعین بوده، سیدنورالدین‌ایحی سید مجنون‌رومی، شیخ‌محمود مورچه‌گیرمدرس‌هرات، شیخ‌داودمشهدی، سیدمحمدبدخشانی سیدعمادالدین شیرازی‌شمه حال‌وی درترجمهٔ برادرش‌معلوم‌شد، سید محمد حلوائی‌شیرازی سیدعزالدین‌آملی، سیدحجیب شیروانی، شیخ‌محمدشیروانی، شیخ‌قاسم‌شیروانی، درویش‌حسن گیلانی، سیدمحمد ترمدی کابلی، سید تاج‌الدین‌سیستانی، شیخ محمد طبسی، سید قنبرتونی ملاشادی کوه‌صافی، مولاناحاجی‌ابن‌مولانا عبدالله‌سیدی، سیدحبیب‌الله پا برهنه، سیدشمس‌الدین هروی، شیخ کمال‌الدین‌شیرازی، سید جلال‌الدین‌هریونی، مولانا شیخ‌اردبیلی، حاجی‌اختیار تفتی‌یزدی، سید شمس‌الدین‌خاکی کرمانی، مولانا علاءالدین‌محمد قاضی‌کازرونی فارسی، سید بابای‌قلندر، سید منهاج، پیرخیرالدین گیلانی. شیخ‌برهان‌الدین‌خلیل‌الله طاوسی‌پدر جناب سدیدالدین‌نصرالله، باباحاجی محمد صامت، شیخ علی بابا مزارش درسه فرسنگی ماهان‌ورواقی‌دارد جای باصفائی‌است .

مرحوم حاجی میرزا ابوالحسن نعمت علی از خلفاء رحمتعلی شاه در حق او این رباعی گفته :

نعمتعلی آنکه همقدم با ما شد ؛ واندر ره نعمةاللهی پویا شد
کوچك‌شد وپست آمدوفرزندی‌کرد ؛ از فیض نفس شیخ علی بابا شد

مشهد چهاردهم

درذکر بعضی معاصرین آنحضرت از آنجمله امیر تیمور کورکان مذکور شد آنفاً ویکی شاهرخ میرزا ابن امیر تیمور ولادتش روز پنجشنبه چهاردهم ربیع الاخرسال هفتصد و هفتاد ونه بوده و در سال هفتصد ونودونه زمام اختیارخراسان را پدربزرگوارش درقبضهٔ اقتدار او نهاد وبعدازفوت پدر در رمضان هشتصد وهفت باستقلال درمملکت خراسان خطبه وسکه بنامش مزین گشته ودرهشتصد ونه مازندران را مسخر نمود .

درهشتصد ویازده رایت نصرت برتسخیر ماوراءالنهر برافراشت .

درهشتصد و هفده مملکت فارس درحوزهٔ دیوانش قراریافت .

درهشتصد ونوزده ملك کرمان مسلم اوشد .

درهشتصد وبیست وسه فتح آذربایجان واقع شد .

درجمعهٔ بیست سیم ربیع الاخرسال هشتصد وسی درجامع هرات احمد لرکاردی بشاه زد. احمدرا کشتند وسلطان زخمش خوب شد واشاره شد که سبب عذرخواستن سید قاسم الانوار ازهرات ظاهراً این بوده .

خلاصه مملکت خراسان وبلخ وبدخشان وماوراءالنهر وترکستان وزابلستان وسیستان وجرجان ومازندران وعراق وفارس وآذربایجان در تحت تصرف آن خاقان معدلت بنیان قرارگرفت تمام متصرفی اومعمور وآباد گشت ودرممالك محروسه مساجد وخوانق ومدارس ورباطات بنا نهاد واملاك مرغوب برآنها وقف نمود وبعد ازهفتاد ودوسال عمرو چهل وسه سال سلطنت و جهانبانی در ولایت ری روز یکشنبه بیست و پنجم ذی‌الحجه سنه خمسین و ثمانمائه روحش بعالم جاودانی انتقال نمود وجسدش را بهرات نقل کردند مطابق روزاول نوروز وازاین مصراع تاریخش ظاهراست.

ماند تاریخ ز ما در همه عالم شمشیر

وآن پادشاه جمجاه بااصحاب فضل وکمال وارباب وجد وحال نهایت اخلاص داشته وبرسیرهٔ پدر عالی گهر با اهل معرفت کمال محبت مینموده چنانچه با سید قاسم الانوار با آنکه بسلطان گفتند احمد لر از مریدان سید است که زخم زد درکمال احترام قاسم الانوار را عذرخواست .

و سید محمد نوربخش باآنکه چندین بار خروج نمود وملازمان سلطان اورادستگیر کردند راضی بقتل وی نشد اگرچه برادرش را بسیاست رسانید وتفصیل سلسله نوربخشیه در سلاسل معروفیه مذکور شد .

و هم چنین با جناب شاه خلیل‌الله چنانچه در ترجمه او مسطورگردد بسیار الفت و صحبت فرموده .

خواجه محمد پارسا

و دیگر خواجه محمد پارسا ولد محمد بن‌محمود الحافظ البخاری، نسبت وی بعبدالله جعفرطیار رضی‌الله عنه منتهی شود. ازاعاظم اصحاب خواجه بهاءالدین نقشبند است در ماه محرم سال هشتصد و بیست و دو عازم زیارت بیت‌الله گردید بعد ازاتمام مناسك بمرضی‌صعب مبتلا شد و باآنحال متوجه مدینه گردید و روز چهارشنبه بیست و سیم ذی‌الحجه بمدینه رسید و پنجشنبه وفات یافت و در بقیع مدفون شد مصنفاتش فضل‌الخطاب و بعضی کلمه‌فضل خطاب را تاریخ وفاتش یافته.

خواجه بونصر پارسا

ویکی پسروی خواجه ابونصر پارسا وفاتش درسال هشتصد و شصت وپنج بوده‌مدفنش بلخ است و کلمهٔ سر خدا تاریخ شد و چنانچه سبق ذکر یافت در مدینه طیبه خدمت شاه نعمةالله ولی رسیده وصحبت نموده و ترجمهٔ حال پدر و پسرمستوفی در رشحات و نفحات مسطور است.

امیر غیاث‌الدین محمد

و دیگر امیر غیاث‌الدین محمد درباد غیس لنگر اقامت افکنده و باندك زمانی در آن‌وادی‌غیرذی زرع‌قنوات جاری‌نمود وبه یمن‌قدمش‌مصرثانی‌شد وامیرسیدقاسم‌انوارگاهی ازهرات بملاقات او می‌رفته و در لنگرش‌لوازم اتحاد بجای می‌آورده و میرزا شاهرخ در آن لنگر دو روز برسم تبرك توقف نمود وفاتش در سنهٔ هشتصد و بیست وچهار بوده.

مولانا یعقوب چرخی مولانا نظام‌الدین خاموش وخواجه

و دیگر مولانا یعقوب چرخی و مولانا نظام‌الدین خاموش و خواجه حسن عطار ولد خواجه علاءالدین عطار چرخی منسوب است بچرخ که از مضافات غزنیست وی از اصحاب بهاءالدین نقشبند است وفاتش در هشتصد و پنجاه و یك بوده وکلمهٔ یعقوب محبوب خدا تاریخست. نظام‌الدین‌خاموش از اصحاب علاءالدین عطار نقشبنداست وفاتش درسال‌هشتصد وشصت است بنده‌خاص‌حق تاریخ شد. وفات خواجه حسن دراثناء سفرحجاز بشیراز واقع شد در سال هشتصد و بیست وشش اصحابش نعش او را بولایت صغانیان حمل کردند و نزد پدردفن نمودند.

شیخ محیی الدین محمد غزالی

و دیگر شیخ محیی‌الدین محمدالغزالی‌الطوسی چند نوبت بمکه مشرف شده و در کرت اخیر چنانچه درترجمه شیخ‌آذری مذکور شد درحدود حلب درمنتصف رمضان سال هشتصدوسی‌وفات یافت ویکی‌ازفضلادراین‌باب‌گوید.

وفات قطب جهان شیخ‌محیی‌طوسی میانهٔ حلب است و میانهٔ رمضان

(ل=۳۰ـض=۸۰۰)

جلال‌الدین یوسف اوبهی

و دیگر جلال‌الدین یوسف اوبهی در مراصدالاطلاع مذکوراست اوبه بفتح همزه و سکون واو نام قریه‌ایست نزدیك هرات. فضایل صوری‌را ازسعدالدین تفتازانی اخذ نموده و کمال معنوی را از خدمت قاسم‌الانوار دریافت فرموده و در شب شنبه پنجم شعبان سال هشتصد و سی و سه در هرات وفات یافت.

خواجه علاء الدین علی چشتی

دیگر خواجه علاءالدین علی چشتی چون شاهرخ میرزا در سال هشتصد و سیزده و دربیرون‌بلدهٔ هرات درمحاذات‌قلعه اختیارالدین‌مدرسه وخانقاه طرح انداخت‌جلال‌الدین یوسف مذکور را برای‌تدریس وخواجه علاءالدین‌را شیخ خانقاه قرارداد که ظاهراً وباطناً دستگیری‌عباد نمایند.

ومخفی‌نماناد که وی غیرازخواجه علاءالدین بن‌شیخ بدرالدین‌چشتی نبیره گنج‌شکر است که امیرخسرو دهلوی دربن قصیده او را ستوده.

علای دینی ودین شیخ وشیخزاده عصر که شد بمرتبه قائم مقام شیخ فرید

وفاتش در هفتصد و بیست روی نموده و کلمهٔ شمع حق علاءالدین تاریخ شده.

خواجه معزالدین خلیل‌الله

و دیگر خواجه معزالدین خلیل‌الله جامی ولد خواجه جلال‌الدین محمود بلنداست واز اعاظم اولاد شیخ‌الاسلام‌احمدجام‌است. وفاتش در ماه شوال سال هشتصدوسی‌وسه بوده.

باباسودائی

و دیگر بابا سودائی، احوال وی در تذکره دولتشاه سمرقندی مسطور است اصلا از ابیورد است. در اول خاوری تخلص مینموده و بعد ازآنکه اورا جذبه وحال رسیدسودائی تخلص نموده درنزد سلاطین مخصوص شاهرخ میرزا محترم بودوقتی جانی قربان که‌ضابط

ابیورد بود تعدی مینمود قصیده در مدح شاهرخ شاه و تظلم از دست جانی قربان بعرض رسانید ومؤثر شد وازجمله آن قصیده اینست :

نایب دست چپ ارنیست بگوسعدالملك بر دم اسب گره از چه زند تابستان
هست دانا و دلیل همه ملا قاسم خوش دلیلیست اذاکان غرابا بر خوان
پادشاها بکن این قوم مخالف را دور یا بکن کوه کلاب چو فلك را ویران

و در مدح امام المتقین اسدالله الغالب امیرالمؤمنین قصیده گفته ازین قصیده است .

بر لوح سیم صبح بکلك زر آفتاب بنوشته نام احمد و القاب بو تراب
یعنی دو بود اسم ومسمی همان یکی احول دودیدشان ویکی بود در حساب

و درآخر ترجمه وی گوید سخن شعرا در دل سلاطین اثرمی کند اگرچنانچه علماء روزگارما کلمهٔ حق بجاآورند اثرخیرمی‌دهد اما این باب دربن‌روزگارمسدود شده. راقم گوید کاش روزگارما را دیده‌بود. باری وفات‌باباومدفن اودر ده خور که ازمضافات‌ابیورد است در سال هشتصد و پنجاه و سه بوده .

حافظ ابرو

و دیگر حافظ ابرو نام شریفش نورالدین لطف‌الله آنجناب هروی‌المولد است و در همدان نشو ونما نموده و امیر تیمور حرمت از وی نگاه می‌داشته بعد از فوت صاحبقران بمیرزاشاهرخ پیوست. کتاب زبدةالتواریخ بایسنقری از تألیفات‌اوست که مشتمل بروقایع عالم‌وچگونگی‌اوضاع طبقات بنی‌آدم ومعظم وقایع ربع مسکون‌تاشهورسنه هشتصدوبیست و نه درآن کتاب درج است .

چو حافظ سخن را بدانجا رساند سپهرش بساط سخن بر فشاند

تاریخ وفات و موضع انتقال او از دارملال دراین بیت که نوشته میشودمذکوراست.

بسال هشتصد و سی و چهار در شوال وفات حافظ ابرو بشهر زنجان بود

مولانا رکن‌الدین محمد خوافی

دیگر مولانا رکن‌الدین محمد خوافی خواف بالا و خواف پائین یکی نزدیك هرات و دیگری نزدیك مشهد رضوی است سالها در هرات بود و بشیرازآمد و شاه شجاع اکرام او نمود و ازآنجا بحج رفت وبمدینه منوره مشرف و بعد ازآن بخراسان بازگشت وترك معاشرت با ابناء زمان نمود تاآنکه در بیست و هفتم شوال سال هشتصد وسی وچهارانتقال بدارآخرت نمود وآنصورت درظاهر بلده هرات بقریه غوره واقع بود ، وویراخلیفه‌ایست صدرالدین رواس .

در حبیب‌السیر در ضمن معاصرین سلطان ابوسعید گورکان می گوید وی جامع علوم

ظاهری و باطنی بوده دراوایل حال چندین سال در مدینهٔ طیبه اوقات گذرانید و درولایت مصر و شام اربعینات برآورده و چون مراجعت نمود در اسفراین که مولد و منشأش بود ساکن شد و در زمان سلطان مذکور بهرات رحل اقامت انداخت.

وفاتش در دهم ماه رمضان سال هشتصد و هفتاد و یك اتفاق افتاد و سلطان مشایعت جنازه نمود و نماز گزارد و پسرش قطب‌الدین محمد رضا والد خود را بجوبن برده در خانقاهی که ساختهٔ او بود مدفون گردانید و شیخ نورالدین محمد از احفاد اوست و در سال نهصد و بیست و هشت درکابل فوت شده علیه‌الرحمه.

شیخ زین‌الدین ابوبکر خوافی

و دیگرشیخ زین‌الدین ابوبکرخوافی جامع علوم ظاهر و باطن بوده و نسبت وی درطریقت بشیخ نورالدین مصری‌است و وی بشیخ جمال‌الدین یوسف گورانی رسیده و نسبت جمال‌الدین بدوکس است یکی حسام‌الدین شمشیری و یکی نجم‌الدین محمود اصفهانی و هر دو مرید نورالدین عبدالصمد نطنزی بوده‌اند و تفصیل این شجره در سلاسل معروفیه مسطور گردید. وفات زین‌الدین درشب یکشنبه دوم شوال‌سال هشتصد و سی و هشت بوده و مؤلف حبیب‌السیرازپدرخود نقل نموده که گفت جمعی ازخدمت شیخ بهاءالدین عمرالتماس دعا ورفع طاعون نمودند وی گفت اشتداد غضب الهی بمرتبه‌ایست که اگر کسی‌دست وزبان بدعاگشاید فوراً بردست و زبانش‌می‌زند آن‌جماعت بخدمت شیخ زین‌الدین آمدند و همان تفصیل را معروض‌داشتند شیخ دعانمودوفوراً طاعون برزبانش‌آمد وبهمان مرض‌وفات‌یافت.

درنفحات مذکوراست‌اول‌او را درقریهٔ‌بالین دفن کردند وازآنجا بدرویش‌آبادنقل نمودند وازآنجا بعیدگاه هرات وحالا برسرمزار وی عمارات عالی ساختند وچنان معمور است که مردم نماز جمعه درآنجا گزارند.

شیخ بهاءالدین عمر

ودیگرشیخ بهاءالدین عمرخواهرزادهٔ شیخ محمد شاه‌است ومرید وی؛ درحبیب‌السیر مذکوراست‌که شیخ محمدشاه‌ازراه بندر هرموز بمکه میرفت درمنزل منوجان وفات‌یافت. در نفحات مسطور است که از بعضی اکابر استماع دارم که می‌گفت معلوم نیست در سلسلهٔ اصحاب شیخ رکن‌الدین علاءالدوله چون اوئی‌بوده باشد. وقتی در اوایل حال‌باخال‌خود ازنایافت مقصود سخنی می‌گفته خال وی این خوانده است:

اگرنالدکسی‌نالدکه یاری درسفردارد توباری‌ازچه‌مینالی که‌یاری دربغل‌داری

وسعدالدین‌کاشغری فرموده که این بیت را از بهاءالدین عمر برخاطراست‌که بعضی

فقرا را بدوام توجه بر مطلوب ترغیب می کرد.

دلارامی که داری دل در او بند
دگر چشم از همه عالم فرو بند

وفاتش سلخ ربیع الاول سال هشتصدو پنجاه وهفت بوده و برحسب میل میرزا ابوالقاسم بابرشاه درجانب شمال عیدگاه درهرات دفن گردید.

نورالدین محمد

ویرا پسری بود نیکوسیر نامش شیخ نورالدین محمد درصبح جمعهٔ بیست وسیم رمضان سال هشتصد و هفتاد و هشت وفات یافت و درحظیرهٔ والدش بخاك سپردند و مخفی نماناد که بهاءالدین عمر مذکور غیراز حافظ بهاءالدین عمرابردهی است و وی بدو واسطه نیز ازاصحاب علاءالدولهٔ سمنانیست کذا یظهر لمن تصفح نفحات الجامی.

درویش احمد سمرقندی

ودیگر درویش احمد سمرقندی، دررشحات کنیت وی راابوالمیامن ولقبش راجمال الدین و نام پدرش را جلال الدین محمد سمرقندی نوشته و درخزینة الاصفیاء کنیتش راابوالعباس رقم نموده.

در نفحات الانس گوید وی ازمریدان کارکرده وخلفاء شیخ زین الدین خوافی است سخنان صوفیه را نیك بربالای منبر بیان میکرد وفصوص الحکم را درس میگفت ودرعالمی که خدمت ختمی مرتبت رسیده فرموده اند درس فصوص گویدودررشحات مسطوراستدرآخر اجازه نامه یی که شیخ زین الدین خوافی برای او نوشته اینست که کتب هذه الاحرف العبدالفقیر الی اکرم الوافی زین العابدین الخوافی ثبته الله علی قوانین اهل الطریقه و اوصله الی ذروة مقامات الکمل من ارباب الحقیقة تذکرة للولدالاعز السیار احمدالسمرقندی فتح الله علیه ابواب الحقایق وعرفه التمییز بین الدرجات والدقایق فی رجب سنه (۸۲۱) احدی وعشرین و ثمانماة فی بعض نواحی الهرات صینت عن الافات.

و شیخ زین الدین خوافی درمبادی حال بدرویش احمد اهتمام تمام داشت ووی را در مقصورهٔ جامع هرات بواعظی نصب کرده بود و قرب هفته و ده روزدرشهر توقف مینمود ودر مجلس وعظ وی حاضرمیشد و مردم را بوی ترغیب میکرد وبعد از چندگاه ازدرویش رنجیده و او را تکفیرمیکرد و مردم را از صحبتش تنفیروسبب رنجش خواندن اشعارسید قاسم انوار است برسرمنبر باآنکه با سلسلهٔ خواجگان نقشبندیه الفتی داشته و تفصیل این ماجرا دررشحات مسطوراست والعلم عندالله واین اشعار ازاوست :

عشقم که در دو کون مکانم پدید نیست
عنقای مغربم که نشانم پدید نیست

ز ابرو وغمزه هردوجهان صید کرده‌ام — منگر بدان که تیر و کمانم پدید نیست
چون آفتاب در رخ هر ذره ظاهرم — از غایت ظهور عیانم پدید نیست
گویم بهر زبان و بهر گوش بشنوم — وین طرفه‌تر که گوش وزبانم پدید نیست

و سال وفات درویش از این بیت ظاهر است :

بسال رحلت آن شاه والا — بگودرویش احمد قطب حق بین

امیر قوام‌الدین سنجانی خوافی

و امیر قوام‌الدین سنجانی خوافی جمع وخرج قریهٔ سنجان بعهدهٔ وی بوده، جذبهٔ غیبی درآنچه تعلق داشت او را بیرون آورد و بسلوك راه خدا مشغول‌شد، دست خود راوقف مردم کرد، هرکس کتابتی میخواستی‌مینوشت کتاب جنون‌المجانین ازاوست ودرآنجاسخنان غریب درج کرده وبعضی غزلیات مولانا جلال‌الدین رومی را استقبال نموده گفته است که حضرت موسی مراکاسهٔ شربت داد این گویایی من ازآنست وبا شیخ زین‌الدین‌خوافی‌مکاتبت درمیان داشت.از جمله وقتی کتابی بشیخ زین‌الدین نوشت‌در عنوان این بیت گفتهٔ خودثبت کرده بود :

هر که را زین نیست شین بود — غین اگر نیست نور عین بود

شیخ در جواب این ابیات انشاء فرمود :

غین در پیش عین شین بود — زین اگر هست بیم رین بود
شربت وحدت علی‌الاطلاق — گر بود با قوام زین بود
مشرب‌موسوی‌اگرچه علیست — در شهود حبیب غین بود
وادی ایمن قدم خواهی — در عدم سیر فرض عین بود
راندن معرفت حجاب آرد — کشف‌اندرسکوت وحین بود

چون طریق او این بوده که در مجالس سخن گفتی و این معنی را فضیلت میدانسته و شربت موسوی راکرامت لهذا شیخ او را دراین اشعار تنبیه و ارشاد نموده ومولاناشیخی قهستانی در تاریخ وفات و ولادت او گفته است :

امیر تارك سالك قوام ملت و دین — که درطریق طلب مثل‌شاه ادهم‌بود
بسال هفتصد و سی و چهار میلادش — بسلخ روزه و آغاز عید عالم بود
شب مفارقتش برشهورهشتصد وبیست — بر اقتضای قضا پنج شب مقدم بود

میراسلام غزالی از اولاد امام غزالی معروف است در علم حکمت و طب وفن‌شاعری بی‌مانندبوده واین قصیدهٔ حکیم انوری راکه مصرع این است«چون‌مراد خویشتن راملك وی کردم قیاس»

استقبال نموده درمدح میرزا علاءالدوله خوب ازعهده برآمده مطلعش اینست :

شاهد اجلال را بی ملك او نبود لباس   ملك اجلال ازجلال او کندمجدالتماس

شمس‌الدین محمد اسد

و دیگر شمس‌الدین محمد اسد از خدمت زین‌الدین خوافی توبه و تلقین یافته و درعلوم ظاهری بجودت طبع و حدت فهم شهرتی تمام داشته و باشیخ بهاءالدین‌عمر صحبت بسیار نموده و اربعینات بسر برده حتی آنکه جمعی گمان برده‌اند که مرید وی بوده ولی خود اعتراف ننموده و با شیخ سعدالدین کاشغری مراوده مینموده و پاس حرمت یکدیگررا منظور داشته‌اند ووی‌را درمجلس سماع وجدی‌عظیم وحالی‌تمام روی میداده که بمجلسیان سرایت‌میکرد وهمه را وقت خوش میگشت. وفاتش شب جمعه غرهٔ رمضان سال‌هشتصدوشصت وچهاراست و قبروی درکارزگاه هرات پایین قبرشیخ‌الاسلام .

و دیگرخواجه ابوالوفاء خوارزمی سلسلهٔ ارادتش درسلاسل معروفیه مسطور گردیده در سلسلهٔ کبرویه و وفاتش در سال هشتصد و سی وپنج بوده قبرش درخوارزم بزار، ومولانا کمال‌الدین حسین ابن حسن کاشی دست ارادت بوی داده و شرح مثنوی مولانا از نتایج اقلام اوست .

درحبیب‌السیرآورده که ازمجالس‌النفایس امیر نظام‌الدین علی شیرچنان مستفادمیشود که مولانا حسین درایام دولت شاهرخی غزلی در سلك نظم‌کشید که مطلعش اینست :

ای درهمه عالم پنهان توو پیدا تو   هم درد دل عاشق هم اصل مداوا تو

وطایفه‌یی ازاخلاف فقهاء حنفیه معنی بعضی ازابیات‌آن غزل رابحسب ظاهرمخالف مسائل‌فقهی تصورنموده‌آنجناب‌راتکفیر کردند و کیفیت رابعرض شاهرخشاه رسانیده‌خدمت کمال‌الدین‌حسین را جهت پرسش آن قضیه از خوارزم بهرات آوردند اما هر چند سعی نمودند مدعای خویشرا بثبوت نتوانستند رسانید و مولانا حسین اعتراضات اعدا رابروجه صواب جواب‌گفته ازآن‌بلیه خلاص‌گردید وکتاب مقصدالاقصی درترجمهٔ مستقصی از جمله مؤلفات‌کمال‌الدین حسین است وفی‌الواقع‌آن‌کتاب افادت ایاب درغایت فصاحت و بلاغت نوشته‌شده امابعضی حکایات‌آن ازخلل خالی نیست .

و در سال هشتصد و سی ونه‌که سپاه اوزبك بر ولایت خوارزم استیلا یافته بزخم تیغ آن‌طایفه بشهادت واصل‌گردید و قبرش در پایان‌قبرپیرش خواجه ابوالوفاست .

خواجه صائن‌الدین علی ترکه اصفهانی

و دیگر عارف ربانی خواجه صائن‌الدین علی ترکهٔ اصفهانی متحلی بحلیهٔ فضل و

حکمت بوده شرح فصوص الحکم و کتاب مفاحص و رسالهٔ اسرار و شرح قصیدهٔ ابن فارض از مؤلفات اوست واز جمله اشعار اوست :

اگرچه طاعت این شیخکان سالوس است — که جوش وولوله در جان انس وجان انداخت
ولی بکعبه که گر جبرئیل طاعتشان — بمنجنیق تواند بر آسمان انداخت

محقق شوشتری در مجالس گوید وقتی که قاضی یزد بود این بیت گفت :

وضم عینیهما حجة علی العمی — و فتح عینك بالبصیرة یاعلی

و بعضی متعصبان آنجا بیت مذکور را وسیلهٔ مؤاخذه او ساختند و چون منکر شد که این بیت گفتهٔ اوست در تکفیر او مستند بدو عبارت شدند که در رسائل او مسطوراست و شاهرخشاه او را بهرات طلبید وعلماء هرات نوشتند که مضمون این دوعبارت کفراست مگر مولانا رکن الدین داود خوافی صاحب حاشیهٔ شمسیه منطق که درآن باب توقف نمودویکی ازآن دوعبارت اینست فهوالعابد باعتبار تعینه وتقیده بصورةالعبدالذی هوشأن من شئونه الذاتیه وهوالمعبود باعتبار اطلاقه اعلم ان الشهود الاتم الأکمل قضی ان کل مایسمی مرأة ومجلیٌ و مظهراً وعیناً ونحوذلك لیس سوی تعینات صوراحوال الحق علی ما بینهما من التفاوت فی الحکم والحق من حیث هوباطن هویته متجلی فی عین کل فرد فرد ومن احواله المتمیزة التی تعینت وظهرت له .

وفات خواجه صاین در دارالسلطنهٔ هرات در چهارم ذی الحجه از شهور هشتصد و سی اتفاق افتاد .

و عجب آنستکه در ریاض العارفین مسطور است که آنجناب و عمرابن فارض مصری از سلطان حسین اخلاطی مصری تربیت یافته‌اند .

واعجب آنستکه خود مؤلف وفات ابن فارض را درسنهٔ ششصد و سی وشش رقم نموده و تحقیق همانست که سابقاً تحریر یافت در موقع خود که ابن فارض خرقه از شهاب الدین عمر سهروردی داشته و خواجه بسه واسطه بسهروردی میرسد و سلسلهٔ پیر جمالیه باو منتهی می گردد .

سید برهان الدین

ودیگر سید برهان الدین ابن سید محمد بن سید جلال مشهور به مخدوم جهانیان در تاریخ مرآت سکندری که احوال سلاطین گجرات هندوستان را جمع نموده میگوید سلطان احمد شاه گجرات مرید سید برهان الدین بودو این بیت را درحق او گفته :

قطب زمانه ما برهان بس است ما را — برهان او همیشه چون نامش آشکارا

شیخ احمد گنج بخش

ودیگرشیخ احمد کهنومشهور بگنج بخش، نسبت ارادت به بابا اسحاق کهنوی میرساند که در کهنو مدفون است و شیخ احمد در سال هشتصد و چهل و پنج وفات نموده و کهنو قصبه‌ایست از قصبات ناگورهند .

شیخ شرف الدین علی یزدی

و دیگرشیخ شرف‌الدین علی یزدی، درکمالات صوری‌مایهٔ بکمال داشته ودرمقامات معنوی سرمایه از سلطان حسین اخلاطی گرفته و بصحبت شاه ولی ربح عظیم یافته . در فن معما استاد است کتاب کنه‌المرادفی وفق‌الاعداد و حلل‌المطرزفی‌المعماواللغز و شرح قصیده برده ازآنجناب است وتاریخ ظفرنامه را برحسب خواهش‌شاهرخ میرزاتألیف‌نموده تاریخ‌اتمامش‌صنف فی‌شیراز(۸۲۸)ودرسنهٔ هشتصد وسی‌وچهاردرتفت‌یزدوفات‌یافت. مدفنش در خانقاهی‌است‌که مسکنش‌بوده واز اشعار او باین غزل ورباعی اختصار مینماید :

صوفی مباش منکررندان می پرست / کاندرپیاله پرتوی از روی یارهست

شیخ‌است صد هزارتعلق زنیك و بد / پیوسته خلق را پی بدنامی وشکست

وین‌طرفه‌ترکه مردم کوته نظر کنند / آنرا خطاب عاصی‌واینراخداپرست

گه شانه کش طرهٔ لیلی باشی / گه درسرمجنون‌همه سودا باشی

گه آینهٔ جمال یوسف گردی / گه آتش خرمن زلیخا باشی

خواجه شهاب الدین ابوالمکارم

و دیگر خواجه شهاب‌الدین ابوالمکارم ، نسب شریفش به شش واسطه باحمد جامی نامقی اتصال مییابد .

صاحب حبیب‌السیرمیگوید یك شعبهٔ نسب من‌بوی می‌پیوندد. وفاتش درسال هشتصدو چهل و سه بود رحمةالله علیه .

محمد شیرین مغربی

و دیگر مولانا محمد شیرین مشهور بمغربی درآخر ترجمهٔ سلسله طیفوریه ذکری از مغربی شده،سلسلهٔ وی باین ترتیب بسلسلهٔ‌کبرویه ازسلاسل معروفیه منتهی میشود وی مرید شیخ اسمعیل‌سیسی، او مرید نورالدین عبدالرحمن اسفراینی، وی مرید جمال‌الدین جورفانی،وی مریدرضی‌الدین‌علی‌لالا،وی مرید نجم‌الدین کبری. ودرنفحات‌نقل نموده است

که‌در دیارمغرب ازدست یکی ازمشایخ که نسبش بشیخ محیی‌الدین صاحب فصوص‌میرسیده خرقه پوشیده وبا شیخ کمال خجندی معاصرومصاحب بوده واشعارمعارفش مشهورتراز آنست که دراینجا نقل شود.وفاتش در هشتصد ونه بوده و مرقد او محل خلافست که کجاست و سابقاً بیان شد .

سید محمد نوربخش

ودیگر سید محمد نوربخش، شرحی‌درمقدمات کتاب ودرسلسلهٔ نوربخشیه ازسلاسل معروفیه ازآن عالیجناب ذکرشده، تولدش درهفتصد ونود وپنج وفاتش درهشتصد وشصت و نه.از تألیفات اوست شجره درذکر مشایخ واشعار نیکو دارد وازآنجمله است .

شستیم نقش غیر ز الواح کاینات — دیدیم‌عالمی که صفات‌است‌عین ذات
لاهوت‌صرف‌وحدت‌محضست‌وذات‌بحت — محواست در حریم هویت تعینات
قدوسیان عالم علوی برند رشك — بر حال آدمی که شود مظهر صفات
آنکس که متصف بصفات کمال شد — حقا که اوست علت غائی کاینات

خواجه شمس‌الدین کوسوی

و دیگر خواجه شمس‌الدین محمدالکوسوی ازاحفادشیخ‌احمدجامی نامقی‌است جامع علوم ظاهر و باطن بوده در اوراد صبح و شام و ذکر جهر بطریق شیخ زین‌الدین خوافی میرفته و بصحبت‌شیخ بهاءالدین عمر بسیارمیرسیده وگفته است که وقتی‌شیخ‌احمد جام در صورت شهاب‌الدین ابوالمکارم که آنفاً گذشت برمن ظاهر شد مصنفات‌شیخ محیی‌الدین‌را معتقد بود و در مسئلهٔ توحید برمشرب اوسخن میگفت وبرسر منبربقسمی تقریر میکرد که علماء ظاهر را مجال انکار نبود و دراسرار قرآن واحادیث حدت فهم داشت وسعدالدین کاشغری و شمس‌الدین محمد اسد وجلال الدین ابویزید بمجلس وی حاضرمی‌شدند و در سماع وجدی عظیم به‌وی‌روی میداد که اثرش برجالسین ظاهرمیشد و روزشنبه بیست وششم جمادی‌الاولی سال هشتصد و شصت وسه از دارپرملال ارتحال نمود.مزارش درحوالی‌جامع هرات نزدیك مرقد فقیه ابویزید مرغزی وبعضی درتاریخ اوقطعهٔ گفته یك مصراع اینست:

«سال تاریخش بپرس ازچرخ دون» (۸۶۲)

تکمله درکتاب‌انس‌الجلیل فی تاریخ‌القدس والخلیل‌للقاضی مجیرالدین‌ابی‌الیمین عبدالرحمن‌التعلیمی‌المتوفی سنه سبع وعشرین وتسعمائه جمعی‌ازمشایخ مدفون‌بیت‌المقدس ومدینهٔ خلیل را ترجمه نموده و چون غالب‌آنها معاصریا قریب‌العهد با شاه نعمةالله ولی بوده‌لهذا تمام حضرات‌آن‌را بعبارات مؤلف ذکرمینماید هرچند که بعضی‌بیشتراز مائه تقدم

و تأخر داشته‌اند :

ابو محمد عبدالله البطایحی

قال و فی المرتبة من الاولیاء الشیخ القدوه الزاهد العابد ولی الله تعالی ابومحمد عبدالله البطایحی صالح مشهور وللناس فیه اعتقاد وفاته فی یوم الجمعه العاشر من شهر صفر سنه ٣٥٧ سبع وخمسین وثلاثمائه وقبره فی مشهد فی حارة الباشقردی وعلیه من الانس والهیبة والوقار مالایکاد یوصف والدعاء عنده مستجاب وقد جربت ذلك وکان الضریح قبل ذلك تحت السماء فبنی علیه ایوان فی سنه ٨٧٦ اربع و سبعین وثمانمائه و قدرهم کثیر من الناس فی امره فظن انه الشیخ عبدالله البطایحی صاحب السید عبدالقادر الگیلانی ولیس کذلك فان السید عبدالقادر کان مولده فی سنة احدی وسبعین واربعمائه بعد وفات الشیخ عبدالله هذا بمائة و اربع عشرة سنة فظهر من ذلك ان صاحب السید عبدالقادر غیر هذا بلااشکال .

شیخ محمود عدوی

الشیخ محمود العدوی صالح مشهور له کرامات ظهرت وکان موجودا فی سنة ٦٦٨ ثمانه و ستین و ستمائه و قبره فی مشهد بحارة العنابة یقصد للزیاره .

ابو العباس الاشمولی

والشیخ القدوة صاحب الکرامات المشهورة ابوالعباس احمد الاشمولی الشهیر بالقبی صالح مشهور من اولیاء الله تعالی کان موجوداً فی سنة خمس عشرة وثمانمائه وقبره فی مشهد عند سوق الفاکهین وعلیه الوقار والجلالة ومن الاولیاء بارض فلسطین .

ابوالحسن علی بن علیل باللام والمشهور بین الناس علیم بالمیم ابن محمد بن یوسف بن یعقوب وفاته فی یوم السبت لاثنی عشرة خرجت من ربیع الاول سنه ٤٧٤ اربع وسبعین واربعمائه وضریحه بشاطی البحر المالح بساحل ارسوف و علیه مشهد عظیم وبه منارة مرتفعه وفی کل سنة له موسم فی زمن الصیف یقصده الناس من البلاد البعیدة والقریبة و یجتمع خلق لا یحصیهم الاالله وفی عصرنا ولی النظر علیه شیخنا قدوة العباد امام الزهاد شمس الدین ابوالعون محمد الغزی القادری شیخ السادة القادریه .

احمد القاسمی

مدینة الخلیل زاویة القواسمه نسبة الی الشیخ احمد القاسمی الجنیدی فی ذریة ابی القاسم الجنید والشیخ احمد المذکور مدفون فیها و شرف الدین قاسم بن علم الدین سلیمان بن شرف الدین قاسم الحورانی مزیل القدس الشریف کان موجوداً فی سنة ست و ستین و ستمائه

وهوجدبنی قاسم المشهورین بالقواسمة .

جلال الدین محمد الشاشی

الشیخ الاجل الزاهد العابد المجاهد جلال الدین محمد بن احمد بن محمد الشاشی شیخ الزاویة الختنیه بداخل المسجد الاقصی الشریف وقفها علیه الملك صلاح الدین فی سنة سبع و ثمانین و خمسمائه.

شهاب الدین احمد المشتهر بابی الثور

الشیخ شهاب الدین ابو العباس احمد بن جمال الدین عبدالله بن محمد بن عبدالجبار المعروف بالقدسی واشتهر بابی ثور کان من عباد الله الصالحین و سبب تکنیته بابی ثور انه حضر فتح بیت المقدس و کان یرکب ثوراً ویقاتل علیه فی الغزاة فسمی بذلك وقد وقف علیه الملك العزیز ابو الفتح عثمان بن الملك صلاح الدین القریة بالقرب من باب الخلیل احد ابواب مدینة القدس الشریف وهی صغیرة بها دیر من بناء الروم یعرف قدیماً بدیر مارقیبوص و یعرف الان بدیر ابی ثور نسبته الیه و کان الملك العزیز وقفها فی الخامس والعشرین من رجب الفرد سنة ٥٩٤ اربع وتسعین و خمسمائه ولما توفی دفن بالقریة المزبورة وقبره بها ظاهر یزار وله ذریة و هم مقیمون هناك و مما یحکی عنه انه کان مقیماً بالقریة المذکورة و کان اذا قصد ابتیاع شیء من المأکول کتب ورقة بمایریده و وضعها فی رقبة ثوره و یسیره فیحضر الثور الی القدس الی ان یأتی الی حانوت رجل کانه یتقاضی حوائج الشیخ فیقف عنده فیأخذ ذلك الرجل الورقة و یقرؤها و یأخذ للشیخ ما طلبه فیها و یحمله الثور فیرجع الثور الی الشیخ بمکانه .

ابو عبدالله محمد القرشی

الشیخ ابوعبدالله محمد بن ابراهیم بن احمد القرشی الهاشمی صاحب الکرامات الظاهرة کان من الطراز الاول واصله مغربی من الجزیرة الخضراء من بر الاندلس وهی مدینة قباله ستبة قدم الی مصر وانتفع به من صحبه اوشاهده ونقل عنه ان الانسان اذاخاف التخمة من کثرة الاکل وقال عقیب رفع المائده و فراغه من الاکل قال ابوعبدالله القرشی الیوم یوم عید لم یضره ذلك قدم بیت المقدس و اقام به الی ان توفی سادس ذی الحجة سنه ٥٩٩ تسع و تسعین و خمسمائه وله خمس و خمسون سنة ودفن بماملا وقبره ظاهر یزار ومقبرة ماملا بظاهر القدس من جهة المغرب وهی اکبر مقابر البلد و تسمیتها بماملا قیل اصله مامن الله و قیل باب الله ویقال لها زیتون الملة وعند الیهود بیت مملو وعند النصاری بابیلا .

اقول الظاهران ماميلامعرب بابيلاو بكثرة الاستعمال قالوا ماملا . وفي ماملا مقبرة معروفة بقبروجدناوالسبب في ذلك انه مرانسان وهوراكب فقراء عنده قوله تعالى **ووجدواما عملوا حاضراً ولايظلم ربك احداً** فاجاب من القبر بقوله وجدنا وجدنا حتى سمعه ذلك الرجل وهوقبرمشهور عليه احجار كبارولايعرف صاحبه من هووانما يعرف وجدنا .

الشيخ غانم الانصاری و اعقابه

الشيخ غانم بن على بن حسن الانصارى الخزرجى المقدسى مولده بقرية بورين من نابلس سنه ٥٦٢ اثنين و ستين وخمسمائه صحب المشايخ من اهل زمانه واخذ منهم وولاه الملك صلاح الدين المشيخة بالخانقاه الصلاحية المنسوبة اليه بالقدس الشريف و توفى بدمشق فى رجب سنه ٦٣٢ اثنين و ثلاثين و ستمائه ولد صالح ابوعبدالله محمد وآخر اسمه حسن كان له ولد اسمه سيف الدين ابوبكر كان موجوداً فى محرم سنه ٧٣٣ ثلاث وثلاثين وسبعمائه وله ولدان الشيخ شمس الدين محمد والشيخ عبدالرحيم كانا موجودين فى رجب سنه ٧٦٤ اربع وستين و سبعمائه وممن كان فى عصر الشيخ سيف الدين المذكور الشيخ شرف الدين عيسى بن موسى بن الشيخ غانم وله ولد صالح كان شيخاللصوفيه بالخانقاه الصلاحيه بالقدس الشريف وله نظم رائق و توفى سنة سبعين و سبعمائه فيها و من قبيلتهم جماعة من الصالحين منهم برهان الدين ابواسحاق ابراهيم بن الشيخ نجم الدين احمد بن غانم ولد سنه ٨٧٠ ثمانين و سبعمائه و توفى فى شعبان سنة ٨٣٩ تسع و ثلاثين و ثمانمائه وتوفى والده نجم الدين فى سنه ٧٨٩ تسع وثمانين وسبعمائه و اخوه الشيخ شرف الدين غانم كان موجوداً بعد الثلاثين وثمانمائه والشيخ شهاب الدين احمد بن غانم من اقاربه كان موجوداً فى سنه ٨٤١ احدى واربعين و ثمانمائه الشيخ نجم الدين محمد بن الشيخ برهان الدين بن شهاب الدين احمد بن غانم شيخ خانقاه الصلاحيه بالقدس الشريف استقر فيها بعد وفات ابيه وتوجه الى القاهرة فادركه الموت فى مستهل شعبان سنه ٨٦٩ تسع وستين وثمانمائه ومولده سنة ٨١٤ اربع عشر و ثمانمائة الشيخ شمس الدين ابوالبركات محمد بن الشيخ نجم الدين محمد بن غانم الانصارى شيخ الخانقاه الصالحيه بعد وفات ابيه سنه ٨٧٠ سبعين وثمانمائه وتوفى ابوالبركات يوم الاثنين عاشر ذى القعده سنه ٨٧٨ ثمان وسبعين وثمانمائه .

السيد بدرالدين

السيد بدر بن محمد من اولاد سيدنا زين العابدين على بن الحسين كان قطب زمانه وله كلام عال على لسان اهل الحقايق و الكرامات مشهورة توفى سنه ٦٥٠ خمس وستمائه و

دفن بزاويته بوادی النسور بظاهر القدس من جهة المغرب ومسافته من بیت المقدس نحو ثلاث برید وهو مقصود بالزیارة و اما اخوه تاج العارفین .

السید ابوالوفا محمد و ولده عبدالحافظ واعقابه واصحابه

السید ابوالوفا محمد کان له ولد وهو عبدالحافظ ارتحل عن وادی النسور واقام بقریة شفرات ظاهر القدس و فی عصرنا مشهور بشرفات من اجل مصیر السید الیها و سکن هو و اولاده فیها وتوفی السید عبدالحافظ فی سنه ٦٩٦ ست وتسعین وستمائه وله ولد اسمه داود کان من الاولیاء و اصحاب الکرامات توفی سنه ٧٠١ احدی وسبعمائه وله ولد اسمه احمد الملقب بالکبریت الاحمر، کان من اجلاء المشایخ الکاملین المحققین انتهت الیه ریاسته هذا الشان ومن معارف اصحابه اخوه السید شمس المتوفی قبله والشیخ المعارف احمد الصلتی الشهیر ابن الموله و الشیخ العارف ابوالمحاسن یوسف البربراوی نسبة الی قریه بربران بقرب عسقلان وقبره فیها ظاهر و الشیخ الصالح علی المؤمنی وغیره، توفی الکبریت الاحمر سنه ٧٢٣ ثلاث و عشرین و سبعمائه وله خمسة اولاد ذکور و ثلاث اناث احد الذکور السید علی والثانی السید محمد البها وکانا من رجال الوقت وعارفیه وکان لهما خوارق ویأوی الیهما الفقراء ویحضر علی موائد هما الخاص والعام ویقصد برکنهما فی المهمات الجم الغفیر وکان الغالب علی السید علی الصحو والحضور وعلی الشیخ محمد البها الاستغراق والغیبة وتوفی السید البها قبل اخیه وله ولدان فرباهما عمهما وتوفی السید علی سنه ٧٥٧ سبع وخمسین و سبعمائه وله ولد سمی جده تاج العارفین ابوالوفا محمد فاشتری بالقدس داراً وبنا فوقها و هو اول من استوطن القدس الشریف بعد موت ابیه توفی یوم الجمعه السادس عشر من ذی القعدة سنة ثلاث و ثمانمائه ودفن بماملا وهو والد الشیخین الصالحین ابی بکر وعلی ومن اقاربهم الشیخ الکمالی کان من اجلاء الرجال وکان الغالب علیه الجذب وله حالات وتصرفات لاتسعها الافهام توفی وله نیف وخمسون سنة واخبر وفاته بعد ثمانمائه دفن بظاهر القدس .

الشیخ علی البکاء رئیس البکائیه

الشیخ علی البکاء صاحب الزاویة بمدینة سیدنا الخلیل (ع) کان مشهوراً بالصلاح والعباده وسبب بکائه الکثیر انه صحب رجلا کانت له احوال و خرج معه من بغداد فوصلا فی ساعة واحدة الی بلدة بینها وبین بغداد مسیرة سنة فقال له ذلک الرجل انی سأموت فی الوقت الفلانی فاشهدنی فلما کان ذلک الوقت حضر عنده وهو فی السیاق وقد استدار الی الشرق فحوله الشیخ علی فقال له لاتتعب فانی لاأموت الاعلی هذا الوجه وجعل یتکلم بکلام الرهبان حتی مات فحمله الشیخ الی دیر هناک فوجد اهل الدیر فی حزن عظیم فقال ماشانکم قالوا عندنا

شيخ كبير ابن مائة سنة فلما كان اليوم مات على دين الاسلام فقال الشيخ خذواهذا بدله و سلموا المسلم الى الشيخ فوليه و صلى عليه ودفنه وتوفى الشيخ على البكاء فى جمادى الاخرة سنة ٦٧٠ سبعين وستمائه ودفن بزاويته المشهوره وهى بحارة منفصلة عن مدينة سيدنا الخليل و اليه ينسب الطريقة الصوفية البكائيه و من مشايخهم الشيخ شمس الدين محمد بن الشيخ نورالدين على بن محمد بن ابراهيم الجعبرى ولد سنه ٧٥٦ ست وخمسين وسبعمائه وسمع من ابيه وعمه الشيخ عمروغيرهما وكانت عنده الخرقة البكائيه عن عمه و والده وتفرد بروايتها وقصده جماعة لاخذها عنه و ولى مشيخة الزاوية البكائية بعد عمه الشيخ عمر.

الشيخ على العشقى البسطامى

الشيخ على العشقى البسطامى شيخ الفقراء البسطاميه بالقدس الشريف كان من الاولياء المشهورين توفى فى عصر يوم الخميس ثامن عشر صفر سنة احدى و ستين وسبعمائه و دفن بالبسطامية بماملا .

الشيخ عبدالله البسطامى

الشيخ عبدالله بن خليل بن على الاسرابادى البسطامى كان من العارفين له احوال ظاهرة و هو صاحب الزاوية البسطامية بحارة المشارقه توفى بالقدس الشريف سنه ٧٩٤ اربع و تسعين وسبعمائه .

الشيخ عبدالله الهندى كان من الاولياء المشهورين توفى بالقدس ليلة الجمعه سابع عشر ربيع الاخر سنه ٧٧٣ ثلاث وسبعين و سبعمائه ودفن بماملا عند ابى عبدالله القرشى .

الشيخ شمس الدين ابو عبدالله محمد بن احمد بن عثمان بن عمر التركستانى الاصل المعروف بالقيرمى مولده سابع عشر من ذى الحجة سنه ٧٢٠ عشرين وسبعمائه كان احد افراد زمانه عبادة وزهداً وورعاً متصدياً لزيارة الاولياء القادمين من البلاد على القدس و تأتى الملوك الى بابه وله خلوات ومجاهدات وبنى له زاوية الامير ناصر الدين محمد وكان يقيم فى الخلوة اربعين يوماً لايخرج الا للجمعه وتوفى بالقدس الشريف فى نهار الاحد التاسع من صفر سنه ٧٨٨ ثمان و ثمانين وسبعمائه ودفن بزاويته والدعاء عند قبره مستجاب وله ولد اسمه عبدالقادر و لقبه زين الدين كان رجلا صالحا و من الاعيان توفى سنه ٨٤٣ ثلاث واربعين وثمانمائه و دفن عند والده .

ابوبكر الشيبانى

الشيخ ابوبكر بن على بن عبدالله بن محمد الشيبانى الموصلى ثم الدمشقى كان من كبار الاولياء جمع بين علمى الشريعة والحقيقة و رزق العلم والعمل توفى بالقدس الشريف

فی لیلة الاثنین حادی عشر شوال سنه ٧٩٧ سبع و تسعین و سبعمائه و دفن بماملا وله مصنفات فی التصوف و غیره .

الشیخ محمد بن ابی خود

الشیخ محمد بن ابی خود من اولیاء الله تعالی توفی بعد ثمانمائه بالقدس ودفن بماملا.

الشیخ الصامت الهدود

الشیخ الصامت الهدود شیخ الزاویة الادهمیه توفی فی سلخ رجب سنه ٨٠٧ سبع وثمانمائه و دفن بالزاویة المذکوره .

الشیخ دادا بدر الادهمی

الشیخ دادا بدر الادهمی وفاته قبل وفات الشیخ صامت بثلاثین سنه و دفن فی الزاویة المذکوره .

الشیخ محمد اکال الحیات

الشیخ محمد المعروف باکال الحیات و کان ممن تنقلب له الاعیان فیری الخنافس زبیباً والحیة قثاء و نحو ذلک و ظهر له مکاشفات و کرامات توفی فی سنه ٨٣٢ اثنین و ثلاثین و ثمانمائه .

علی بن صدر الدین الصفوی

الشیخ علاء الدین ابوالحسن علی بن الشیخ صدر الدین بن الشیخ صفی الدین اردبیلی شیخ الصوفیة وحکی عنه من الکرامات والمناقب قدم الی دمشق فی سنه ٨٣٠ ثلاثین وثمانمائه قاصد الحج ومعه خلق کثیر من اصحابه واتباعه وجاور بمکه ثم قدم البیت المقدس ویقال انه شریف علوی توفی بالقدس الشریف فی اواخر جمادی الاولی سنه ٨٣٢ اثنین وثلاثین وثمانمائه ودفن بباب الرحمه بلصق سور المسجد الاقصی وکان یوماً مشهورا و بنی اصحابه علی قبره قبة کبیرة وهی مشهورة تقصد للزیارة .

الشیخ شمس الدین محمد المشهور بابن الصایغ

الشیخ شمس الدین محمد بن احمد المشهور بابن الصایغ الصوفی الحنفی من اهل قلمة الدومکان وعنده فضل وعلیه ابهة الصالحین وکان یعرف بخلیفة الاردبیلی نسبة بشیخ الاردبیلی علی المذکور توفی فی شهور سنة ٨٨٥ خمس وثمانین وثمانمائه ودفن بباب الرحمة .

الشيخ تقى الدين

الشيخ تقى الدين ابو بكر بن الشيخ شمس الدين ابى عبدالله محمد بن الشيخ جمال الدين عبدالله الحلبى الطولونى البسطامى ولد يوم الاثنين ثامن ربيع الاول سنه ٧٤٨ ثمان واربعين وسبعمائه كان من اهل العلم والعمل ومن اعيان المشايخ قدم القدس الشريف فى سنة اربع عشر و ولى مشيخة الطولونية فاحياها بالذكر والعباده و تردد اليه اهل الخير و كان حفظه فى غاية الحسن بلغ من العمر فوق خمس وتسعين سنة وتوفى بالقدس الشريف فى التاسع عشر من رمضان سنه ٨٤٣ ثلاث واربعين وثمانمأة و دفن بحوش البسطاميه بماملا و بمزاره مكتوب من نظمه :

رحم الله فقيراً زار قبرى وقرالى
سورة السبع المثانى بخشوع ودعالى

من زار قبرى فليكن عالما
ان الذى لاقيته يلقاه

فيرحم الله امرأ زارنى
و قال لى يرحمك الله

وله نظم غير ذلك و مناقبه كثيرة .

الشيخ محمد فولاد

الشيخ محمد فولاد بن عبدالله اصله من العرب وقدم الى بيت المقدس وحج ستين حجه غالبها ماشياً و كان بوابا بالخانقاه الصلاحيه و كان له هيبة زائدة على الصوفيه بالخانقاه بحث تضرب به الامثال بسطوته عليهم وتوفى بعد رجوعه من الحج فى صفر سنه ٨٤٤ اربع و اربعين وثمانمائه وقد جاوز الثمانين و دفن بماملا .

الشيخ احمد بن فقيه

شيخ الاسلام شهاب الدين ابو العباس احمد بن الفقيه امين الدين حسين الرملى المقدسى ذو الكرامات الظاهره والعلوم والمعارف ولد برمله فى سنة ثلاث او خمس وسبعين و سبعمائه كما كتب بخطه واصله من العرب من كنانه وكان يكنى جماعته بكنى ينتخبها لهم وصارت علما عليهم كابى طاهر وابى مدين وابى طلحه وغير ذلك ثم ترك الافتا واقبل على الله ورحل من رملة الى القدس الشريف اقام بالزاوية الختنيه و صنف كتبا فى فنون العلوم وتوفى بها فى الثانى والعشرين من شعبان سنة اربع واربعين وثمانمائه ودفن الى جانب ابى عبدالله القرشى بماملا و مناقبه كثيرة يطول شرحها.

الشيخ عبدالملك

الشيخ عبدالملك بن الشيخ ابى بكر عبدالله الموصلى الشيبانى احد مشايخ الصوفيه و

كان من اهل العلم وكان له كلمات حكمية ولطايف ظريفه وكثيرا ماينشد :

لاوالذى قدمن بالايمان يبلج فى فوادى ماكان يختم بالاسائة و هو بالاحسان باد

وكان ينشدايضاً :

فان امت بعد بلوغ المنى فذاك من فضل القدير المليك

و ان امت قبل بلوغ المنى فكم لنا تحت الثرى من شريك

توفى يوم الخميس سابع عشر رمضان سنه ٨٤٤ اربع واربعين وثمانمائه ودفن بماملا .

ابوالحسن على الوفائى البدرى

الشيخ علاءالدين ابوالحسن على بن الشيخ تاج الدين ابى الوفا الوفائى البدرى ولد فى حدود سنة تسعين وسبعمائه كان حافظاً لكتاب الله والتصرف بالحال وكثير السياره واكثر تصرفاته كان فى البر بخلاف اخيه ابى بكر وتوفى مورماً فى ثانى عشر شوال سنة ٨٤٤ اربع واربعين وثمانمائه و دفن بماملا .

عمر بن حاتم العجلونى

الشيخ عمر بن حاتم العجلونى العالم العارف بركة الوقت صاحب الكرامات والمجاهدات والمكاشفات خرج من بلدة عجلون وورد مدينة سيدنا الخليل فنزل عند الشيخ عمر المجرد فى زاويته وحفظ كتاب الله و رجع الى عجلون ثم توجه الى حلب واقام بها وكان يحفظ الاحياء والقوت ورسالة القشيرى و عوارف المعارف و يقول لايصير الصوفى صوفيا حتى يحفظ هذه الكتب الاربعه ثم انه جاور بمكة وخرج منها متوجهاً الى المدينة فمات فى بدر سنه ٨٤٥ خمس واربعين وثمانمائه و قد جاوز السبعين .

عبدالله الزرعى الدمشقى

الشيخ العارف عبدالله الزرعى الدمشقى الاصل نزل بيت المقدس وصحب الشيخ محمد القرمى والشيخ ابابكر الموصلى و غيرهما وسمع الحديث وكان ساكتاً قليل الكلام والاختلاط بالناس و كان ينسخ ويأكل من عمل يده و محاسنه كثيرة توفى بالقدس الشريف فى خامس رمضان سنه ٨٤٨ ثمان و اربعين و ثمانمائه ودفن بماملا وقد بلغ ثمانين سنه .

شيخ شمس الدين قادرى

الشيخ شمس الدين محمد بن محمد بن محمد بن محمد بن يحيى بن سعيد بن عبدالله المقدسى القادرى المشهور بجده الاعلى سعيد شيخ القادريه صاحب الذكر والأوراد كان له حلقة عظيمة بالمسجد الاقصى صبيحة كل يوم مولده سنه ۷۸۲ اثنين وثمانين وسبعمائه

وتوفى والده فى حادى عشر شعبان سنه ٨١١ احدى عشر و ثمانمائه وتوفى هو يوم الاربعاء رابع عشر من صفر سنه ٨٥١ احدى و خمسين و ثمانمائه وله ذرية و اقارب شهرتهم اولاد الشيخ سعيد القادرى و كانوا شيوخ زاوية الدركاه .

ابو بكر الحسينى شيخ الوفائيه

السيد الشريف تقى الدين ابوبكر بن الشيخ تاج الدين ابى الوفا محمد بن الشيخ علاء الدين على بن ابى الوفا الحسينى شيخ الوفائية بالقدس الشريف ولد فى ذى القعده سنه ٧٩٩ تسع وتسعين وسبعمائه وانتهت اليه رياسة الفقراء بالقدس الشريف والبس خرقة الوفائية عن والده توفى شهيداً بالبطن فى نهار الجمعة سابع عشر شوال سنه ٨٥٩ تسع و خمسين و ثمانمائه و دفن بماملا الملاصق بزاوية القلندريه من جهة الشرق .

ابو العباس احمد الحسينى الوفائى

الشيخ شهاب الدين ابو العباس احمد بن الشيخ تقى الدين ابى بكر بن ابى الوفا الحسينى شيخ الوفائيه وكان له ذكاء مفرط ينظم الشعر الحسن وكان حسن الشكل طيب النغمة فى الذكر توجه الى بلاد الروم فى شوال سنه ثمانين وثمانمائه واجتمع بالشيخ شهاب الدين الكورانى واركان دولة السلطان وبالغ السلطان فى اكرامه وانتظم له الحال ان توفى بمدينة اسطنبول فى شوال سنه ٨٨٢ اثنين و ثمانين وثمانمائه .

ابو الوفا محمد الحسينى الوفائى

السيد الشريف تاج الدين ابو الوفا محمد بن تقى الدين ابى بكر ابى الوفا الحسينى البدرى شيخ الفقراء الوفائيه وله تصانيف فى التصوف و غيره سكن مصر مدة طويله ثم عاد الى وطنه بالقدس الشريف وقدر انه تزوج بمدينه الرمله وكان يتردد اليها فتوفى بها فى يوم عاشورا و حمل الى القدس فغسل وصلى عليه بالمسجد الاقصى يوم الحادى عشر من المحرم سنه ٨٩١ احدى و تسعين وثمانمائه ؤدفن بماملا عند والده .

عبد القادر النواوى

الشيخ زين الدين عبد القادر بن محمد بن حسن النواوى ولد سنه ٨٠١ احدى وثمانمائه و توجه الى اليمن فى سنه عشر و رجع فى خمس عشر وقد قراء وسمع باليمن وزبيد وتلك البلاد وارض الحجاز وتلا بالسبع وانقطع عن الناس وكان رجلا عالما صوفياً فاضلا تسعى اليه الخواص ويتبركون به ولاهل بيت المقدس فيه اعتقاد توفى خامس عشر من شعبان سنه ٨٧١ احدى و سبعين و ثمانمائه و دفن بماملا وكانت جنازته حافله .

احمد جماره

الشیخ احمد جماره کان مجذوبا وله کرامات ظاهرة واهل بیت المقدس یعتقدون صلاحه حکی عنه اشیاء تدل علی ولایته توفی فی شهر رمضان سنه ثلاث وسبعین وثمانمائه ودفن بماملا.

ابراهیم البدری الوفائی

الشیخ برهان الدین ابراهیم بن الشیخ علی بن ابی الوفاء البدری احد مشایخ الوفائیه نشأ فی خدمت والده و عمه حفظ القرآن والمنهاج والجرجانیه فی النحو وسمع من الفقهاء و اخذ من مشایخ الصوفیة صحبة الشیخ شهاب الدین بن قرا فی طریق السید عبدالقادر الگیلانی و کذلك سید محمد البرمونی وغیرهما توفی فی شهر شوال سنه ۸۷٤ اربع وسبعین و ثمانمائه .

شمس الدین محمد بن عیسی البسطامی

الشیخ شمس الدین محمد بن عیسی البسطامی الشهیر باخی زرع کان رجلا صوفیا من فقراء الصوفیه البسطامیه توفی فی خامس رمضان سنه ۸۷۵ خمس و سبعین و ثمانمائه و دفن بماملا واخوه الشیخ محمد زرع الذی اشتهر به وکان صالحا ووفاته قبل اخیه بنحو عشرین سنه.

شهاب الدین احمد الکردی الحلبی شیخ البسطامیه

الشیخ شهاب الدین احمد بن محمد الکردی الحلبی البسطامیه شیخ البسطامیه کان صوفیا مبارکاً ینسخ الکتب وخطه جید وهو من جملة الفقهاء بالمدرسه والصوفیه بالخانقاه الصلاحیه توفی بالطاعون سنه ۸۸۱ احدی وثمانین وثمانمائه .

عثمان الخطاب المصری

الشیخ عثمان الخطاب المصری کان من اعیان الزاهدین بالقاهره وله زاویة عظیمة بخط البندقیین بالقرب من السوق الذی یباع فیه الرقیق و عنده خلق من المریدین یتلون کتاب الله العزیز وهم عاکفون علی الذکر والاوراد لیلا و نهارو للناس فیه اعتقاد و قد حضر الی القدس الشریف فتوفی به فی شهور سنه اثنین و تسعین و ثمانمائه دفن بماملا وکانت جنازته حافلة حضرها خلق من الاعیان و غیرهم .

شمس الدین محمد المقدسی

الشیخ شمس الدین محمد بن علی بن احمد المقدسی ولد تقریباً سنه ۸۲۵ خمس و عشرین وثمانمائه باالقدس و نشأ بها و صحب العلماء و حفظ کلام الله و صار فقیها بالمدرسة

وصوفياً بالخانقاه الصلاحيه وتوفى فى ذى الحجه سنه ٨٩٤ اربع و تسعين وثمانمائه بالقدس و دفن بباب الرحمة .

جمال الدين عبدالله المراكشى

الشيخ جمال الدين عبدالله بن احمد بن عبدالله المراكشى القادرى شيخ زاوية الشيخ عمر المجرد بمدينة سيدنا الخليل كان رجلا مباركا و عنده فضل توفى فى شوال سنه ٨٩٥ خمس و تسعين و ثمانمائه ودفن بالزاويه عند والده .

شمس الدين محمد الوفائى

الشيخ شمس الدين محمد بن احمد الصوفى الوفائى كان شيخ الطائفة الوفائيه و سافر الى دمشق ثم عاد الى الرمله فتوفى بها يوم الاربعاء ونقل الى القدس الشريف ودفن بماملا يوم الخميس ثامن عشر صفر سنه ٨٩٦ ست و تسعين وثمانمائه وكانت جنازته حافله .

شمس الدين محمد بن مكى

الشيخ شمس الدين محمد بن محمد بن احمد بن مكى نقيب الصخرة الشريفه واحد الفقهاء بالمدرسة الصلاحيه والصوفيه بالخانقاه و توفى فى سلخ ربيع الاخر سنه ٨٩٧ سبع وتسعين و ثمانمائه .

شمس الدين محمد الجعبرى

الشيخ شمس الدين ابو عبدالله محمد بن محمد بن على الجعبرى الخليلى شيخ حرم سيدنا الخليل ولد فى سنه ٨٠٣ ثلاث و ثمانمائه بقرية الحطان حين انجعز الناس من امير تيمور الكوركان و نشأ ببلدة الخليل و لبس خرقة التصوف عن جماعة و اجازله خلق كثير و جمع شيئا فى التصوف و ربما وقعت له كرامات توفى فى السادس والعشرين من شهر رمضان سنه ٨٩٨ ثمان و تسعين و ثمانمائه و صلى عليه بالمقام الخليل و دفن بمقابر الراس .

عبدالكريم المغربى

الشيخ عبدالكريم بن على المغربى الاصل ولد فى حدود سنه ٨٣٠ ثلاثين و ثمانمائه ببلدة الخليل وتلا بالروايات السبع على والده و قرر من الفقهاء الصلاحيه والصوفيه بالخانقاه وكان يؤدى القرآن بحسن صوت وطيب نغمه توفى فى صفر سنة ٨٩٥ خمس وتسعين وثمانمائه و دفن بباب الرحمة .

عبدالله بن الصامت القادری

الشیخ جمال الدین عبدالله بن الصامت القادری کان من اکابر الصالحین اصحاب الکرامات المشهورة توفی لیلة الاربعاء سلخ ربیع الاخر سنه ۸۳۶ ست و ثلاثین وثمانمائه و ولده الشیخ شهاب الدین احمد توفی بعدالاربعین و ثمانمائه و دفن عند والده .

موسی بن شهاب الدین

الشیخ شرف الدین موسی بن الشیخ شهاب الدین احمد بن الشیخ جمال الدین عبدالله و کان الشیخ موسی من اهل الخیر والملازمة علی ذکر الله تعالی خصوصاً فی لیالی الجمعة و کان یذکر الله بالمسجدالاقصی عقیب صلوة الجمعة و علیه الانس والوقار و کان منجمعاً عن الناس لایخالط ابناء الدنیا توفی فی لیلة الاحد وصلی علیه الغد بالمسجدالاقصی سادس عشر من صفر سنه ۸۹۸ ثمان وتسعین و ثمانمائه وشیعه شیخ الاسلام الکمالی وقضاة الشرع والعلماء والخاص والعام و بلغ من العمر نحو ثلاث وسبعین سنه .

شمس الدین محمد الغزی المقدسی

الشیخ الامام العالم العامل المقری المحدث شمس الدین ابوعبدالله محمد بن موسی بن عمران الغزی ثم المقدسی مولده فی سادس عشر شعبان سنة اربع وتسعین و سبعمائه بغزة سمع الحدیث علی الحافظ شمس الدین الجزری واخذ عنه علم القرائت واجازه ولبس منه خرقة التصوف ولبس خرقة القادریه والاحمدیه والرفاعیه والسهروردیه والصحبة ومایجوز له وعنه روایته توفی فی یوم الاحد قبیل العصر الخامس من شهر رمضان سنه ۸۷۳ ثلاث وسبعین وثمانمائه ودفن من الغد بمقبرة ماملا .

عمر المجرد المغربی

الشیخ عمر بن عبد النبی المغربی المصمودی المجرد کان رجلا صالحاً عمر الزاویة المعروفة بزاویة المغاربة بالقدس الشریف وانشأها من ماله ووقفها علی الفقراء والمساکین فی ثالث ربیع الاخر سنه ۸۷۳ ثلاث وسبع مائه وتوفی بالقدس ودفن بما ملا .

عمر المجرد البغدادی

الشیخ ابوحفص عمر بن نجم الدین بن یعقوب البغدادی ثم المقدسی المعروف بالمجرد ولد ببغداد سنه اثنی عشر وسبعمائه وسمع النجاری بدمشق سنه ۷۲۶ واقام ببلد سیدنا الخلیل فی سنه خمس وسبعین و سبعمائه وبنی بها زاویة فی غایة الحسن ولا یدع احداً یقعد عنده

بطالا وكان فى فعل الخير من العجائب لايقصد فى حاجة الاقضاها ويضيف من قصده بما حضر عنده توفى فى ذى القعده اوذى الحجه سنه ۷۹۵ خمس وتسعين وسبعمائه ودفن بزاويته بمدينة الخليل.

عبدالرحمن المكوديسى

الشيخ زين الدين عبدالرحمن المكوديسى كان من اولياءالله وله كرامات ظاهرة توفى بالقدس ودفن بماملا قبل ثمانمائه .

موسى المغربى

الشيخ موسى المغربى كان من ذوى الكرامات توفى ودفن بزاوية الشيخ عمر المجرد بمدينة سيدنا الخليل فى حدود ثمانمائه .

خليفة خلفاء الشاه نعمةالله برهان الدين خليل الله

السيد الكبير والعالم الشهير موضح الطريقة و الشريعة ذوالمواهب السنية والانفاس القدسيه شيخ المشايخ قطب السلسلة العلية العلويه الرضويه برهان الدين خليل الله ابن السيد نعمةالله الولى على آبائه الطاهرين سلام الله الملك العلى .

ولادت با سعادت آنحضرت چنانکه سبق ذکر یافت روز جمعه یازدهم شعبان هفتصد وهفتاد وپنج در کوه بنان کرمان بوده ازبطن عفیفهٔ علویه دختر سید حمزه وصبیه‌زاده‌سید السادات امیر سید حسین حسینی هروی وچنانچه ازتاریخ فرشته مذکور شد اولاد آنجناب منحصر بآن دریتیم وگوهر شاهوار است وپدر بزرگوارش را بوی محبت ذاتی بوده‌چنانچه ازاین ابیات که فرموده ظاهر است .

ای بنور روی‌توروشن دوچشم جان من — ای خلیل‌الله من فرزند من برهان من
شمع بزم‌جان‌من از نوررویت روشن‌است — باد روشن دائماً چشم وچراغ جان‌من
بیرضای من‌نبودی تاکنون درهیچ‌حال — یکنفس هرگز نیاوردی تو بیفرمان‌من

ونیز درنصیحت ومزید تربیت ومعرفت آن گل بوستان سیادت فرموده :

قـرةالعین همدم مـا شو — سعی کن همچو جد وآبا شو
این دوئی وخیال را بگذار — ای یگانه بیا و یکتا شو
صورت و معنی همه دریاب — می‌وجامند همچوجام‌وحباب
در همه آینه یکی بنگر — آن یکی نیز بی‌شکی بنگر
متخلق بخلق او میباش — گنج اخلاق بر همه میپاش
گر تو فانی شوی بقا یابی — خود ازاین بیخودی‌خدایابی

درد دردش بنوش و درمان جو / جان بجانان سپار جانان جو
درهمه‌شیء جمال اسماء بین / با همه اسم یك مسمی بین
گر خیالش بخواب می‌بینی / تو بخوابی حجاب می‌بینی
ماه دیدی در آفتاب نگر / آفتابی به ماهتاب نگر
گفته‌ام من ترا خلیل‌الله / خوش خلیلی اگرشوی آگاه
گر ز باطل تمام وارستی / حق پرستی بحق چوپیوستی
جبر تند وقدر بود ویران / مرکب خودمیانشان میران
تو ز هستی و نیستی بگذر / شاید اینجاکه نیستی بگذر
در ولایت امام کامل جو / عمر داری ز عمر حاصل جو
جام گیتی‌نما بدست آور / دامن اولیاء بدست آور
گر ز اسرار حق‌شدی آگاه / خوش بگو لااله الا الله
تابع دین جد خود میباش / هرچه یابی باین‌وآن‌میپاش
هرکه حق را بعین او بیند / بد نبیند همه نکو بیند
چون مسمی یکیست اسما را / بهویت یکی بود اسماء
در نظر عالمیست چون سایه / سایه بنگر بنور همسایه
صفت وذات و اسم را میدان / سه یکی و یکی بسه میخوان
یك وجوداست‌اگرخبرداری / عین او بین اگر نظر داری
درظهور است مظهر و مظهر / نیك دریاب باطن و ظاهر
نور او را بنور او بنگر / در همه آینه نکو بنگر
ابدا علم از خدا میجو / چون بیابی بطالبان میگو
سخن‌عارفان خوش میخوان / معنیش همچو عارفان میدان
یك حقیقت باسم بسیاراست / یك هویت هزار آثار است
کثرت ووحدت‌اینچنین گفتم / در توحید را نکو سفتم

و نیز رسالهٔ نصیحت نامه بنام‌آنجناب تألیف فرموده وتمام این‌رساله بعباراتها‌آورده میشود که همه فرزندان حضرتش بهره‌مندگردند ومنه‌الاستعانه والتوفیق .

خلیل‌الله من ای نور دیده / که مثلت دیدهٔ گردون ندیده
بمانی یادگار نعمةالله / بسی‌روز وبسی سال وبسی‌ماه
بصدق دل بامیدی که دارم / بخاطر خوش خیالی‌مینگارم
نصیحت نامهٔ بس عارفانه / نوشتم از برای آن یگانه

نصیحت ـ دنیا را چون حکام عادل داروآخرت را چون‌اولیاءکامل‌تاسلطان‌صورت

و معنی باشی .

نسبت هست اگر حسب باشد   حسبت با چنین نسب باشد

با هر کس سخن نکنی از برای غرض دنیا و دنیا را فدای جان کن و جان را فدای غرض باقی درهرحال که باشی ازمحول احوال غافل مباش .

ببازی توخود راببازی مده   توخودرا ببازی مجازی مده

نصیحت ـ ای‌فرزند دلبندارشدك‌الله طفلان‌راپدرباش،جوانان‌را برادر وپیران را فرزند. امیدوارم که ظاهرت جامع کمالات کونیه باشد باطنت حایز مجموع مراتب‌الهیه و برنقطه وسط خط مستقیم محوردایره وجوب و امکان باسم‌العدل مستوی گردی و بقیومیت قیوم مطلق قائم .

نصیحت ـ موحد بتوحیدجامع باش.

همه را جمع کن یکی گردان   اسم جامع زهر یکی بر خوان

تجلیات الهی‌نامتناهی‌است وهرتجلی مستلزم علمی. دائماً‌طالب‌این علم تجلی‌میباش. و بمقتضای تخلقوا با خلاق الله.

متخلق بخلق او میباش   هرچه یابی از ونکو میباش

و بمتابعت سید عالم میگو«رب زدنی علما» .

نصیحت ـ بفرایض قیام فرما تاخداترا بنور فبی یصبر وبی یسمع و بی‌ینطق منور گرداند وبنوافل اتیان نما تا بتشریف شریف کنت سمعه‌الذی‌یسمع‌به و بصره‌الذی یبصربه و لسانه الذی یتکلم به مزین شوی .

مزین بتشریف خاص اله   بمعنی وصورت بود پادشاه

نصیحت ـ بحکم من‌اقبل علی‌الله بکلیته اقبل الله علیه بکلیته و من‌اعرض عن‌الله بکلیته اعرض‌الله عنه بکلیته ومن یکون هکذا وهکذا فالله معه‌کذلك اقبال تمام‌کن تااقبال فرمایند بجمیع اسماء وصفات واعراض مکن تااعراض ننمایند .

نصیحت ـ ارکان خمسه‌اسلامیه را رعایت‌نماودرحضرات خمسه الهیه مسافرت فرما و در مراتب سته و مجلی حقیقت کلیه پرواز کن بمقتضی اللهم وارزقنی منی .

یعنی‌که به‌دین حق چوما باش   فرمانبر حضرت خدا باش
وتابع سنت سنیه حضرت محمد میباش .

نصیحت ـ در وقت جمع ذیل‌عبودیت ازدست مده تاسراز جیب ربوبیت برنیاوری ودر حالت تفرقه ازجمع بکلی غافل‌مشو تا از حق محروم نمانی. حضرت خلیل‌الله که جد ماست بنی اسرائیل را فرمود چنانکه حق تعالی خبرداد و وصی بها ابراهیم نبیه و یعقوب یا بنی‌ان‌الله اصطفی‌لکم‌الدین‌فلاتموتن‌الاوانتم مسلمون ولقمان بافرزند میگفت یا بنی‌لاتشرك

بالله ان الشرك لظلم عظیم .

نصیحت ــ مجردانه از نقوش خیال ولباس مثال مجردشوو درمرآت ذرات موجودات اشعه شمس حقیقت مشاهده فرما و در ضمیر منیر حروفات کتب خانه کاینات معانی اسرار صور اسماء الهیه مطالعه نما .

نور چشم من اینچنین بیند | گل توحید اینچنین چیند

نصیحت ــ مظهر بمظهرظاهراست وبحر بکثرت امواج وحباب وجواهر باعراض متعدده است .

نصیحت ــ مرید معتقد را معمور دار ومرید منکر را معذور و در مزرعه الدنیا مزرعة الاخرة .

تخم نیکی بوقت خود میکار | خرمن هرچه کاشتی بردار

عالم مصنوع صانع علیم حکیم عظیم است و شرف دال بقدر مدلول لاجرم عالم درغایت جمال و کمال وشرف باشد بچشم ما نظر کن ودرمجموع مظاهر ناظر ظهور مظهر باش وهمه را بنظر تعظیم واجلال مشاهده میکن دنیا را رسم عقبی گفته ایم وعقبی را رسم مولی فافهم .

نصیحت ــ بارندتردامن منشین وازصحبت زاهد خشک پرهیز کن ودرمرضیات شرعیه بتجلی الهی اقرار نما ودر غیر مرضیات بشناس وصادقانه انکار میکن .

نصیحت :

این نصیحت بگوش جان بشنو | یك نفس وعظ عارفان بشنو

درحالتی که آتش خشم برافروزد وخون دل بجوش درآید به آب حلم غلیان دم قلب فرو نشان. اگر نشسته یی برخیز وروان شو واگر ایستاده یی بنشین و خموش باش .

نصیحت ــ ظاهرت ازمعاصی طاهر باد و باطنت از وساوس وهواجس معصوم آن دایم دریاب تا دایم بآن باشی. قال رسول الله (ص) اتقوا من فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله .

نصیحت ــ علیك بمراعات السنیه کما تراعی اعمالك فانه من جملة اعمالك ولهذا قیل عد کلامك وعلیك بحسن اخلاقك و اتیان مکارمها اغتنم حیوة انت فیها هالك و دارا انت فیها مالك میزانك فیها موضوع و کلامك فیها مسموع و اذنك واعیة و مواعظك داعیة و انفاسك باقیة واعمالك بالخیرات واقیه فنور بیتك المظلم و اوضح سرك المبهم .

خانهٔ تاریك اگر روشن کنی | خانهٔ خودچون سرای من کنی
گر بیابی یوسف گل پیرهن | کی سخن بامن زپیراهن کنی

قال رسول الله (ص) جالس العلماء وصاحب الحکماء وخالط الکبراء وقال تعالی **واصبر نفسك مع الذین یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه** .

یار نیکان باش تا نیکان تمام | یارتو باشند از جان والسلام

نصیحت – بقاوفنااز قبیل مشابعین اند الفناء عن کذاوالبقاء عن کذا صحیح نیست فناء از حق اصلا پس فناء سالك باشد از سالك کل شیء هالك الاوجهه، وسالك وقتی فانی شود که فانی شود از اکوان و اعیان و تجلیات حق بر نوعین بود نوعی فانی گرداند تورا ازتو و آنرا احکام است و نوعی باقی دارد تورا باتو بااحکام و مادام که دردام تکلیفی طالب این تجلی میباش اگر تکلیف بود حقتعالی وصیت نفرماید الابعد از علم او که وصیت اثری دارد.

وصیتی است بزرگانه گوش کن ازجان — که نزد عاقل کامل به است از دوجهان

نصیحت – هرموجودی که موجد ایجادفرموده مسند باشد درؤجود بحقیقت واجب الوجود لاجرم مجموع مصنوعات ازاین وجه حسن باشد.

فلا تنظر العین الا الیه — ولا یقع الحکم الا علیه

ان لله صـراط المستقیم — ظاهر غیر خفی فی العمیم

فی صغیر و کبیر عینه وجهول باموروعلیم قال رسول الله(ص) اصدق کلمة قالها شاعر قول لبید الا کل شیء ماخلاالله باطل ای ماسوی‌الله معدوم فی نفسه وان کان موجوداً بالله فالکل لله و بالله بل هوالله و صدور همه ازوست و قیام همه باوست بلکه در حقیقت همه اوست. کثرت متخیلات عالم دلیل‌اند بر کثرت اسماء الهیه وهراسمی بمظهری ازصورخیالیه اکوان ظاهر گشته واحدیت ذات دلیل است براحدیت مافی الکون.

انما الکون خیال وهوحق بالحقیقة — والذی یفهم هذا حازاسرارالطریقة

همه عالم خیال می بینم — در خیال آنجمال می بینم

همه عالم چو مظهر حق اند — همه را بر کمال می بینم

والحق عندی وجود لایأتیه الباطل و واجب‌الوجود حق مطلق است وممتنع‌الوجود باطل مطلق و ممکن‌الوجود که بوجود واجب‌الوجود مستندند بحق من وجه ومراد ازکون فی قوله انماالکون خیال عالم همه صورت تواند بود که مجلی تجلیات حقند.

صورت و معنی بهمدیگر نگر — باده را مینوش و در ساغر نگر

وجایز است که عالم باشد باسره که ظل عیب مطلق است بلکه عالم ظل اعیان واعیان ظل حق واگر حق لغیره گویند که درمقابل باطل آید میشاید چه عالم بدلیل ویحق الحق بکلماته حقست « قول ما حق است وزحق میشنو » واگر چه فی خیال رواست که حق بذاته مرادبود و کون کون جامع که باعتبار ظلیت خیال است و باعتبار حقیقت حق که بصورمتخیله معین شده واسم باسم اکوان آمده وهرآینه عارفی که درآینه این معنی را مشاهده فرماید جامع اسرارطریقت وحایز انوار حقیقت بود.

خیالش نقش می بندم بدیده — چنان حسن وچنین دیده که دیده

خیال عارضش بر دیدهٔ ما　　بود نقشی بر آبی خوش کشیده
فلعینها من عینها کحل　　ولوجهنا من و جهها قمر
آفتابی تو و ما سایهٔ تو　　احولست آنکه یکی رابدو دید
روی تو نور هم از روی یافت　　چشم تو سرمه ز چشم تو کشید
به از این گفتهٔ مستانه ما　　در خرابات که گفت و که شنید

اللهم انی اعوذ بوصالك عن فراقك بل اعوذ بك منك وتوجهت الیك وتبرات من غیرك و توکلت علیك واصلی علی خیر انبیائك واصفیائك وهو خلیلك وحبیبك ومظهر کمالاتك وصورة اسمك الاعظم ومتمم العالم والنعین الاقدم وصلی الله علیه واله وسلم «صورتش جام است ومعنی می بنوش»

نصیحت ـ معلول صورت وظاهر علت است وعلت باطن معلول ومعلول من حیث هوهو ممکن الوجود وآن قبول وجوداست چون ایجاد کند معلول راتمثال جمال اوصاف و کمال تجلیات علت در مظهر مطهر ومرآت منور ماهیت معلول بقدر قابلیت واستعداد رونماید.

یك شمع وصد آئینه بنهاده به پیرامن　　هر آئینه وشمعی بنموده ترا روشن

ودر حقیقت نزد اهل علم صحیح و کشف صریح اطلاق علم کنند بروی بقیدی از قیود ناشناخته شود بوصفی که مضاف باشد بحضرتش نسبتی از وحدت با وجود یا مبدءاته تا اقتضاء بایجاد یاصدوراثر یا تعلق علم او به او یا بغیر او، زیرا که این مجموع تعین وتقیدات وتعلق بغیر مسبوق بود بلاتعین وآن منافی اطلاق است وشرط در تصوراطلاق حق تعقل است به تعین سبحانه بمعنی سلبی نه بمعنی اطلاق که ظل او تقیدات است بلکه اطلاق است از وحدت و کثرت وآنحضرت منزه از اطلاق وتقید است.

گرچه ذوق مقیداست خوش است　　ذوق مطلق بود از آن خوشتر
غرق بحریم و در نظر آب است　　چشم ما میشود روان خوشتر

اما نسبت وحدت ومبدأیت وتأثیر و فعل ایجادی بحضرت حق باعتبار تعین صحیح است و اول تعینات متعلقه نسبت علمیه ذاتیه حق باعتبار تمیز این نسبت بامتیاز نسبی غیر حقیقی وبواسطه نسبت علمیه ذاتیه وحدت حق ووجوب وجود حق ومبدئیت حق تعقل توان کرد وعلم حق عین اوست درذات اووعلم بنفس اوسبب علم اوست باشیاء واشیاء عبارتست از تعینات تعقلات کلیه تفصیلیه و ماهیت عبارت از اعیان ثابته است یعنی صوراسماء الهیه ذات است با صفت متعینه و مناسب است در این مقام رساله که برای اندرز سید نورالله بن سید خلیل الله تالیف فرموده تحریر نماید.

یاولدی اعزك الله فی الدارین معلوم باشد که حضرت واجب الوجود از خزانهٔ وجود بینوایان سباسب عدم را بتشریف شریف وجود مشرف فرموده وخلعت لطیف هر فردی از افراد عالم باسمی از اسماء الهیه معلوم گردانیده ودر مرآت منیر موجودات تمثال جمال بر

کمال بوجه احسن نموده وظهورذات مقدسش ذاته بذاته فی ذاته جلا گفته‌اند اما ظهورذاته بذاته فی تعیناته، استجلا .

مظهر ومظهری شده ظاهر　　نظری کن بمظهر ومظهر

این نصیحت بگوش جان بشنو　　دل بمن‌ده بجان وآن بشنو

قال رسول‌الله(ص) ان‌الله کتب الاحسان ان تعبد الله کانك تراه الحدیث، وحقیقت احسان شهودحق است درجمیع مراتب وجود واحسان رامراتب ثلاثه است.

اول ـ احسان لغوی نیکی کردن است با جمیع موجودات .

زنهار دلا مکوش جز در نیکی　　زیراکه زیان نکرد کس بر نیکی

گرزانکه بجای تو کسی نیك کرد　　تو نیکی کن بجای او گر نیکی

دوم ـ عبادت بحضور تام ومشاهده محبوب .

سوم ـ شهودرب العالمین باهر شیء کما قال‌الله تعالی **ومن یسلم وجهه الی الله وهومحسن**

اگر محسن چنین باشی زهی احسان‌که تو داری

زهی احسان که تو داری اگر محسن چنین باشی

قال‌الله تعالی **ولقد آتینالقمان الحکمة ومن یؤتی الحکمة فقداوتی خیراً کثیرا** ونقول الحکمة وضع الشیء فی‌موضعه، او نقول الحکمة ادراك الشیء علی‌ماهوبه والعمل بمقتضاه

عمل و علم جمع گردانی　　گر تو باشی حکیم ربانی

وحکمت منطوقه علوم شریعت وطریقت .

اما علم شریعت بدان وبگو وعلم طریقت معلوم‌کن وبا اهل طریقت بگو.

ومن منح الجهال علماً اضاعه ومن منع المستوجبین فقدظلم اماحکمت مسکوته اسرار حقیقت است که علماء رسوم وعوام از ادراك آن قاصرند .

وحکمت مجهوله آنستکه بر غیر حکیم مطلق پوشیده است یعنی حکمت درآفریدن بعضی وموت اطفال وخلود در نار وشرعاً تصدیق برآن واجب واعتقاد کردن که عدل است .

هرچه آن حاکم حکیم کند　　عدل باشد که آن کریم کند

وحکمت خاصه معرفت حق‌است وعمل‌بآن ومعرفت باطل‌واجتناب ازآن کماقال(ع) اللهم ارناالحق حقا وارزقنا اتباعه وارنا الباطل باطلاوارزقنا اجتنابه .

این دعارا ورد خود سازد مدام　　بر امید استجابت والسلام

نصیحت ـ وظیفه اهل‌اسلام‌امتثال‌است‌بواجبات واجتناب ازمنهیات وتهذیب‌اخلاق وطهارت قلب از کفر ونفاق وشرك وشقاق ونزاهت سراز غیرحق .

رهروان‌ما بدین ره میروند　　عارفانه نیك آگه میروند

نصیحت ـ انسان‌کامل اکمل عباداست ومقام‌اوارفع مراتب ومقامات ومحل‌تجلیات

اسماء وصفات وذات وعندالله اسم او عبدالله .

بندهٔ کامل ار چنین باشی		همه باشند بر تو ار باشی

کذا فی النسخه ولعله کذا .

« همه باشی اگر تو این باشی »

و عبدالرحمن باش برحمت عامه .

بر همه خلق مهربان میباش		راحم خلق آنچنان میباش

و عبدالرحیم مظهر اسم الرحیم است برحمة خاصه.

مؤمنان‌را بلطف خود بنواز		کافران‌را بقهر خود بگداز

نصیحت ــ متمکن‌باش درهمه کاری وتعجیل‌مکن درعقوبات ومؤاخذات وصبرفرما در ریاضات ومجاهدات وباید که تغیر نیابی ازموذیات .

ایوب صبور اینچنین صابر بود		درحال بلا صبر خوشی‌میفرمود

نصیحت ــ یعقوب‌پیغمبر درفراق‌یوسف بنالیدومناجات کردو گفت‌الهی‌فرزندم‌ریحانهٔ دلم‌ازمن بازگرفتی‌بازش بمن‌رسان، تالحظه‌یی‌اورا ببینم‌وببویم. خطاب مستطاب در رسید که نوبتی طعام میخوردی ومشتهی بودی، گرسنهٔ محتاج بردرت‌آمد و اورا ازآن‌طعام محروم گردانیدی ماآنچه ترا اشتها بود ازتو بازگرفتیم. بعدازآن‌توبه کرد وشخصی‌را تعیین کرد تا در حال تناول طعام ندا کردی اسرائیل‌الله یعقوب طعام میخورد هر که ارادت دارد تشریف فرماید .

درویش عزیزی که درآید زدرتو		باید که بخواری نرود اوزبرتو

نصیحت ــ طاهرباش‌از مخالفت حق وطاهر الظاهر از معاصی وطاهرالباطن از وساوس و هواجس و تعلق به اغیار و طاهرالسر یعنی لحظه‌یی از حق غافل مشو و طاهر السر و العلانیه .

صورت و معنی بهم نیکو بدار		ظاهر و باطن‌بآن‌حضرت سپار

قال امیرالمومنین(ع) .

ان الذین شروادنیا باخرة		لم‌یربحوا باتخاذالبیع بل‌خسروا

یاعواکریماً جدیداً باقیاً حسناً		بدارس طامس یابئس ما اتجروا

رها کن فانی و باقی طلب کن		بیا رندانه و ساقی طلب کن

نصیحت ــ اسراف و امساك مذموند وافراط و تفریط مردوده‌خیرالاموراوسطها .

در همه‌کار معتدل میباش		تابع قول اهل دل میباش

هر واحدی ازسلاطین وامرا وعلماء وحکماء وفقراء ومساکین که برسند انزل‌الناس منازلهم چنانکه مناسب منصب اوباشد بخدمت قیام نمائی .

هر یکی را بجای خودمیدار نعمة الله زیاد هم مگذار

یا نورالله انظر الی حقایق الاشیاء تعش عیشة السعداء وکن من الامناء فلا تدع شیئا من الاسرار الا لاهلها بطریق الایماء فان الله اقدر علی کشفها و قدحجبها بنورها الفقیر نعمةالله الحسینی .

وچون روز پنجشنبه بیست ودوم رجب سال هشتصد وسی وچهار روح پرفتوح حضرت سیداز کالبدبدن انتقال بجنات الوصال نمود چنانکه سبق ذکر یافت امرخلافت وارشال بسید برهان الدین خلیل الله تعلق یافت و درآنحال پنجاه ونه سال از مراحل عمرش گذشته بود خواص وعوام برای تجدیدبیعت وتحصیل شرافت واخذ تربیت ازهرديارروی توجه بدرگاه سیادت پناه نهادند .

حاکم کرمان چنانکه رسم زمان است بدربار میرزا شاهرخ شاه عریضه کرد وازقول عامه آنجناب ودولت و ثروت خلیل اللهی شرحی نگاشت وپادشاه رابرآن داشت که باحضار حضرت خلیل بدارالسلطنه هرات فرمان صادرفرماید لاجرم مدتی درآن ولایت متوقف بود و هروقت که بدربار سلطان میرفت با محفه و پالکی تشریف میبرد وباپادشاه بریك مسند جلوس میفرمود .

حاسدین غرض خود را بلباس دولتخواهی هر قدر بحضور شاهی جلوه میدادند شاهرخ شاه التفات نمیفرمود .

روزی امیر فیروز شاه که از امرای بزرك دولت شاهرخی بود در محضر شاه بسید برهان الدین گفت برشماسه اعتراض وارد است :

اول آنکه حضرت سلطان برحسب شرع الوالامراست واحترام ظل اللهی فرض عین، شما هر وقت بحضور می آئید بەمحفه چرا مینشینید؟ اگر پیاده نبایدآمد بر اسب سوار شوید و در حوالی عمارت پیاده گردید بحضور بیائید .

دوم چرا در پهلوی سلطان می نشینید ؟

سوم آنکه چرا خراج املاك کرمان را بحاکم مملکت نمیدهید ؟

شاه خلیل الله جواب داد که سلطان از حضرت صاحبقرآن بزرگتر نخواهند بود و پدر من با محفه نزدش میآمد و وقتی بحضور امیر کبیر طاب مثواه این بیت خواند که:

ملك تو از ختاست تا شیراز ملك من عالمیست بی پایان

ومن ازپدرخود شنیدم که از حضرت رسالت روایت نموده که فرموده است که هرکه خواهد فرزندان من در پیش او بایستند بتحقیق که حرام زاده است و من یقین میدانم که شاهرخ شاه حلال زاده است اگر شما را دغدغه ایست نمیدانم. اماخراج ندادن سبب منازعه یزیدوجدم حسین ابن علی(ع)همین بوده است هرچه شمازمن میطلبید واگذاشتم برووتصرف کن.

چون سخن باینجا رسید شاهرخ شاه بامیر فیروز فرمود ترا باین فضولیها چه‌کار وازسید برهان الدین خلیل الله عذر خواهی نمود .

ودر ایام توقف سید در هرات میرزا بایسنقر پسر شاهرخ شاه در سلك مریدان خاص اظهار ارادت و اخلاص بجناب سید مینمود تا بمقامی که طشت وآفتابه برای او میبرد.

در تاریخ یزد مسطور است که از هدیه‌های پادشاه دکن که بخدمت سید خلیل‌الله فرستاده بود تسبیحی‌صد دانه ازلعل‌ویاقوت وکرسی‌ای که پایه های‌آن از زمردمرصع بوده آن دو را با بعضی تحف‌دیگر بشاهرخ شاه بخشید و شاه بسی‌خوشدل شد و جناب سید به دارالامان کرمان باز گردیدند وپس‌ازچندی‌فرزندخود میرشاه شمس‌الدین‌حسینی‌را بنیابت درماهان وکرمان گذاشت ورجوع آستانهٔ‌ماهان‌را بدوسپرد وبادوپسر دیگر شاه محب‌الدین حبیب‌الله ومیرحبیب‌الدین‌محب‌الله‌قصد هندودکن فرمود چون‌نزدیك‌رسیدند وخبر وصول‌آن حضرت‌بشاه نورالله پسردیگر آنحضرت‌رسید که‌چندین سال‌قبل به‌دکن رفته‌بود وکیفیت‌آن در ترجمهٔ جدش تحریر یافت مسرور ومشعوف شد لیکن بواسطهٔ‌آنکه درآن اوقات هجوم سپاه کفار برای تسخیر دکن گردیده بود اهالی از استقبال ممنوع بودند معدودی از اشراف در خدمت شاه نورالله‌باستقبال برهان‌الدین‌خلیل‌الله‌آمدند وشرح‌حال‌اهالی دکن‌را معروض داشتند .

شاه خلیل الله فیلی طلب‌کرد و محفه بر او بستند درعین‌گیرودار سپاه‌کفر واسلام که‌کار برمسلمانان تنگ‌شده بود بعزم غزوکفار فیل‌را راند، سپاه کفررا حیرتی‌دست داد ازکاربازماندند ودرمیان ایشان جوکئی مرتاض بود هنود را ازمحاربه منع‌کرد وگفت بر این سیدفیل سوارغلبه نخواهید یافت وقوت قلبی که‌ازاومشاهده میشود غالب است برنفوس شما و خود نزدیك محفهٔ سیدآمده معذرت و رخصت خواست وبرفت ومسلمانان از منازعه آسوده شدند واخلاص و ارادتشان افزوده گردید وسالها جناب سید در اعلای لوای ولایت مرتضوی در عموم هندوستان و خصوص دکن میکوشید .

راقم گوید در سال‌هزار ودویست ونود وهشت‌بشهر بیدر که پایتخت‌قدیم مملکت‌دکن بود رفتم برای زیارت‌آستان شاه خلیل‌الله تمام‌اهالی میگویند شاه‌خلیل‌الله‌بت شکن، ظاهراً بهمین جهت واین رباعی از شاه برهان‌الدین خلیل‌الله نقل نموده‌اند .

رباعی

ای دوست قبولم کن وجانم بستان	مستم کن وازهردوجهانم بستان
با هرچه دلم قرار گیرد جز تو	آتش بمن اندر زن وآنم‌بستان

و در تاریخ فرشته درضمن احوال سلطان احمدشاه بهمنی شرحی‌ازآنجناب بعبارته نقل میشود .

چون کاشف اسرار ازلی شاه نعمت‌الله ولی در سنهٔ اربع و ثلثین و ثمانمائه در قریهٔ ماهان ودیعت حیات سپرده بحظایر قدس تشریف فرمود شاه خلیل‌الله نیز مع مخدوم‌زاده‌های دیگر شاه حبیب الله غازی و شاه محب‌الله بدکن تشریف حضور ارزانی فرمود . شاه حبیب الله بدامادی سلطان احمد شاه اختصاص یافت وشاه محب‌الله بدامادی شاهزاده علاءالدین معزز گشت و شاه خلیل‌الله انعام و احسان فراوان یافته دوستکام و مقضی‌المرام روانهٔ وطن مألوف گردید .

و بعضی گویند توفیق رفتن نیافته در خاك دامنگیر دکن دفن شد وعلی ایحال باین وصلت اولاد شاه خلیل‌الله باعلی مراتب دنیوی فایز گشته صاحب‌اعتبار گشتند وشاه حبیب‌الله که درسلك امرا منتظم گردیده بودقصبه بیر اقطاع یافت چنانچه خانقاهی دربیرون آن قصبه‌است باعتقاد بعضی از برادرش شاه محب‌الله ساخته شده و چون در چندین معارك بر افواج کفار تاخته داد غزا و جهاد داده بود از سلطان احمد شاه لقب غازی یافت .

راقم گوید آنچه مؤلف تاریخ فرشته گفت که روانهٔ وطن گردید خلاف قول خود مورخ است .

در احوال نظام شاه بهمنی هنگامیکه سلطان‌محمود خلجی شهراحمدآباد دکن را مسخر کرده ودر فکر روزی حلال بود مولانا شمس‌الدین حق‌گوی کرمانی راکه بر مقبرهٔ شاه خلیل‌الله بود طلبیده گفت از رهگذر سبزی تشویش میکشم وبروی تختها آنمقدار سبزی که مطبخ‌را کفایت کند بهم‌نمیرسد اگر شخصی زمین حلال در تصرف داشته باشدکه درآنجا سبزی کاشته شود مارا رهنمون‌شو تاآنجا رفته از وجه حلال بقیمت اعلی بخرند و بمطبخ واصل سازند .

مولاناشمس‌الدین‌حق‌گوی گفت‌ای‌سلطان سخنی‌مگوی که موجب سخریت‌واستهزا باشد چه که برسرولایت مسلمانان‌آمدن ومنازل‌ومساکن‌ایشانراویران کردن‌واموال‌واسباب‌بتاراج بردن وبجهت سبزی‌وخوردنی وپوشیدنی‌مقید بشرع‌بودن ازعقل‌دوراست وازخداترسی‌بعید.

سلطان محمود خجلی آب در چشم گردانیده گفت حق میگوئی اما جهانگیری بی اینها نمیشود .

ونیز درایام سلطنت علاءالدین شاه پسرسلطان‌احمدشاه بهمنی گوید که شاه‌خلیل‌الله‌ابن شاه نعمت‌الله ولی و میرنورالله بن‌شاه خلیل‌الله برحمت ایزدی واصل شدند وازشاه خلیل‌الله دو پسر ماندند یکی شاه حبیب الله داماد سلطان احمد شاه و دیگری شاه محب‌الله داماد سلطان علاءالدین شاه و شاه حبیب الله باآنکه بزرگتر بود چون جانب سپاه‌گیری او غلبه داشت‌سجاده‌نشینی را ببرادرکوچك شاه محب‌الله رجوع کرده خودبه‌امارت اشتغال‌مینمود.

و نیز گوید چون در سنه هشتصد و شصت و دو سلطان علاءالدین شاه بهمنی تخته را

بر تخت اختیار کرد پسر بزرک او همایونشاه المشهور بظالم در منزل خود بود سیف خان و ملوخان که از امرای معتبر بودند وفات او را مخفی داشته بی توقف برادر کوچکش حسن‌خان‌را بر تخت نشاندند وشاه حبیب‌الله بن‌شاه خلیل‌الله و بعضی دیگر که عمده بودند جلوس اورا ازمغتنمات شگرف دانسته بآن امر همداستان شدند وخلایق بقصد تاراج خانهٔ همایونشاه و قتل او روان‌شدند شور و غوغای عجیب انگیختند و همایونشاه با هشتاد سوار جبه پوش که سکندرخان و برادران او ازآنجمله بودند بیرون‌آمده بجنگ ایستاده و تاراج گران چون شکست یافته به‌حسن‌خان پناه بردند. همایونشاه ازعقب ایشان روان‌شده روی بدربارشاهی نهاد و اتفاقاً در راه فیلبانان و پرده داران و سلحداران و سر نوبتیان و سایر اهل حشم هر که همایونشاه را دید بخدمتش شتافت بنا براین همایونشاه باجمعیت عظیم به‌دیوانخانه آمده برادر کوچك که رعشه بر او مستولی شده از تخت فرود آمده بود بدست‌آورده سیف خان‌را که مایهٔ فساد بود بپای فیل‌بست ودرشهروبازار گردانیده بقتل رسانید وشاه‌حبیب‌الله و دیگر مردم مقید و محبوس گردیدند.

تفصیل فرار شاه حبیب الله از حبس وشهادت وی، تبیین این سخن آنکه شاه حبیب‌الله بواسطه دوستی‌شاهزاده حسن‌خان درزندان همایونشاه محبوس‌بود وچون وی‌بجانب تلکنده لشگر کشید سکندر خان‌را کشته بگرفتن قلاع آنحدود مشغول‌شد. هفت تن ازمریدان شاه حبیب‌الله اتفاق کرده در مقام استخلاص مرشد خویش‌برآمدند و به‌یوسف ترك کچل که غلام سلطان علاءالدین‌شاه بهمنی‌بود و باامانت وصلاح وتقوی اشتهار داشت‌پناه برده‌پرده ازچهرهٔ کاربرداشتند ویوسف‌ترك کچل‌چون نیزازمریدان یك‌جهة آن‌خاندان‌بود بایشان یکدل ویك جهت گشته وبعضی‌از کوتوالان‌ومحافظان‌راباخودیارساخته‌جمله‌دوازده‌سواروپنجاه‌پیاده‌فدائی بهم‌رسیدندوباآنکه درآنوقت‌سه‌هزارپیاده‌بمحافظت دارالخلافه‌قیام‌مینمودندیوسف‌ترك کچل قدم در بادیهٔ توکل نهاده با هواداران فدائی قریب‌شام نزدیك محل پادشاهی که محبس در آنجا بودآمد وچون محافظان اغلب بشغلی رفته‌بودند وقلیلی ازدربانان که درآنجابودند بممانعت پیش‌آمدند. یوسف ترك گفت حکم شاهی بمن رسیده‌است که‌بزندان رفته چشم فلان و فلان مجرم‌را برآورم و در این باب فرمانی بسکه سرخ چنانکه رسم شاهان بهمنیه بود ترتیب داده همراه داشت،فی‌الفور ازبغل برآورده بایشان نمود ایشان سکوت اختیار کردند ویوسف ترك از دروازهٔ اول درآمده چون بدروازهٔ دوم رسید دربانان بمدافعت پیش‌آمدند هرچند فرمان جعلی نمودندآنها قبول نکرده گفتند که‌پروانهٔ کوتوال شهرمیباید یوسف‌ترك سرسردارآنجماعت را بتیغ بیدریغ جداساخته بقلعه درآمد وغریو ازمردم درونی برخاست و یوسف اول بزندانی که مردم اعیانی در آنجا محبوس بودند رفته زنجیر شاه حبیب‌الله را شکست و ازمعاملهٔ اینحال شاهزاده حسن‌خان و یحیی‌خان بن سلطان‌علاء الدین‌وجلال‌خان

بخاری بتضرع و زاری درآمده گفتند که برای خدا زنجیر مارا نیزشکسته همراه خود ببر یوسف ترك کچل قبول این معنی نموده زنجیر ایشان‌را نیزشکست بعد بسایر زندانخانه‌ها که نزدیك دارالاماره بود رفته بزندانیان گفت که هر که میل رفاقت ما دارد زنجیرشکسته بیرون آید و نزدیك دروازهٔ تختگاه خود را بما رساند. پس یوسف ترك شاهزاده حسنخان وسایر اعیان محبوس‌را برداشته نزدیك دروازهٔ تختگاه تایك بهر شب ایستاده زندانیان که عدد ایشان از سادات وفضلا وفقرا واواسط الناس بهفت‌هزار میرسید آنرا فوزی عظیم دانسته موکلان را پشت گردن زنان بیرون میکردند و در کمال ذوق وشوق زنجیر و غل شکسته فوج فوج به‌یوسف‌ترك میپیوستند.

القصه بعضی‌چوب بدست‌آورده وبعضی‌سنگ در دامن کرده مستعد جنگ‌میشدند دراین اثنا کوتوال‌شهر واقف این‌معامله‌شده بجانب‌محلات شاهی‌متوجه شد. زندانیان‌فدویانه سلوك نموده اورا بضرب‌سنگ وچوب‌منهزم گردانیدند ودرآنشب هریك‌بگوشه‌یی رفتند.

اما جلال‌خان بخاری که‌هشتادسال‌عمرداشت و شهزاده یحیی‌خان بن‌سلطان‌علاءالدین شاه در همانشب بدست کوتوال شهر افتاده بخواری وزاری کشته شدند وشهزاده حسنخان و شاه حبیب‌الله بخانهٔ حجامی که خدمتکار شاه حبیب الله‌بود درآمده وشاه حبیب‌الله داعیهٔ آن‌داشت که بگوشه‌یی رفته پای در دامن‌قناعت کشد. شهزاده حسنخان گفت که مردم شهر و سپاه از ظلم و بیداد همایونشاه خواهان اینجانب‌اند وچون باز دولت جناح اقبال گشاید یقین حاصلست که اورا چون‌مرغ بال گسسته ووحش پای‌شکسته بی‌رنج وتعب بدست‌خواهم آورد وامیرحبیب‌الله چون‌همیشه‌از نمد کلاهی‌داشت فسخ‌عزیمت نموده وعهد وپیمان‌باشهزاده استوار ساخته هردو باتفاق ازشهر همراه جمعی ازقلندران بیرون رفتند و لشگرفوج فوج روی بایشان نهاد ویوسف ترك نیز بحسنخان پیوست وبعد شش هفت روزدر باغ کمتهانه که در سه گروهی احمدآباد بیدر است مانده سه هزار سوار و پنجهزار پیاده مستعد و مکمل بتسخیر قلعهٔ ارك بیدر متوجه‌شدند چون دیدند که اینکار بآسانی میسر نخواهد شد ومردم اندرونی برج و باره را محکم گردانیده در مدافعت و ممانعت مبالغه دارند هر آینه از تسخیر آن عاجز شده بجانب قصبهٔ پیررفتند وآنرا بتصرف درآوردند.

در اینصورت یوسف ترك منصب امیر الامرائی و شاه حبیب الله منصب وزارت بجملة الملکی یافته بجمع‌آوری لشگر مشغول دند.

اما همایون شاه بهمنی که تندی مزاج وکج خلقی و قهاری او درمملکت دکن ضرب المثل خاص و عام‌است درمملکت (تلنك) این خبر شنیده بجانب احمد آباد بیدر ایلغار نمود و نخست سه هزار پیاده را که بمحافظت شهر مقرر بودند با نواع سیاست بقتل رسانید و کوتوال‌را درقفس آهنین کرده هرروزیك‌عضواورا میبرید و بخورداومیدادو بشهرمیگردانید

تادر آن قفس فوت شد و پس از آن هشتهزار سوار و پیاده بیشمار بدفع برادر تعیین کرد چنان که درصحرای پیر نزدیك خانقاه جنگ واقع شده بسعی شاه حبیب الله وزیر و جملة الملك فتح نصیب شهزاده حسنخان شد همایونشاه غضب جبلی را بجلوه درآورده جمیع امرا و سلحداران را که دریورش تلنك همراه بودند با خزانه وفیلان جنگی بجانب قصبهٔ پیرروانه ساخت و زن وفرزندان ایشان را بموکل سپرد که مبادا روی گردان شده بشهزاده حسنخان ملحق شوند در ایندفعه شاهزاده حسنخان بعد از جنگ صعب ازمعرکه عنان تافت واثاثه شاهی خود را در باخته عازم بیجانکر گردید وخسته و بدحال باهشتصد سوار بحوالی بچاپور رسید .

سراج خان جنیدی تهانه‌دار آنجا که درآخر نوکر پادشاه شده خواجه معظم خان خطاب یافت در مقام مکر ودغا شده پیغام داد که این ملك تعلق بشما دارد و چون طرفدار این حدود خواجه جهان کاوان در تلنك است واین مملکت خالی است اگر در این دیار مقام فرمایند بنده متعهد میشود که سپاهی ورعیت بچاپور و رای چورومدکل سر بر خط فرمان نهاده مطیع و منقاد شوند .

شاهزاد حسنخان بتجویز شاه حبیب‌الله و یوسف ترك و هفت نفر مخلص قبول این معنی کرده بقلعه بچاپور که دیوار گلی داشت درآمد .

سراج خان جنیدی در لوازم ضیافت واظهار اخلاص تقصیری نا کرده ایشان را غافل ساخت ودروقت شام مع حشم خود ببهانه سلام چراغ بحصار خود درآمده کوشکی را که حضرات درآنجا بود محاصره نموده و روز دیگر چون اراده کرد که آنها را گرفته نزد همایونشاه فرستد شاه حبیب‌الله ترکش پیش نهاده چندان جنگ کرد که شربت شهادت چشید وآنگاه شهزاده حسنخان ویوسف ترك ودیگر مخلصان ومنسوبان ایشان را حتی فراش وسقا وخاکروب را مقید ساخته دارشاهی روانه احمدآباد بیدر گردانید وهمایونشاه بازار سیاست گرم گردانیده ودریای غضب بجوش آورده ودر بازار احمدآباد بیدر دارها وحلقه‌ها نصب کردند وجا بجا فیلان مست وسباع ودرنده ازهمه قسم ایستاده درچندین موضع دیگها وقرابه‌های پر از آب گرم وروغن جوشانیده مهیا ساختند وآنگاه خود بقصر دیوانخانه نشسته اول شهزاده حسن خان را پیش شیر انداخت تا ازهم دریده ازوجود اواثری نگذاشت. آنگاه یوسف ترك کچل و هفت یار موافق اورا گردن زدوزنان وفرزندان بیگناه ایشانرا بزشت ترین صورتی ازخانه‌ها بر کشیده دربارگاهی که مجمع الناس بود بانواع فضایح وشنایع که تصریحش ازحسن ادب دوراست تعذیب کرده وشکنجه‌ها وعقوبتها که از مخترعات او بود درآورد وزن ومرد وصغیر وکبیر را بقتل رسانید .

تاریخ شهادت شاه حبیب الله

وسید طاهر استرآبادی در تاریخ شهادت شاه حبیب‌الله این دو بیت را گفته :

مه شعبان شهادت یافت در هند — حبیب الله غازی طاب مثواه
روان طاهرش تاریخ می‌جست — برآمد روح پاك نعمة الله (۸٦٤)

فیا سبحان‌الله خون ناحق پروانه شمع را مهلت نداد وشهاب خان خواجه سرای که ضابط حرم بود با جمعی از کنیزان حبشیه ساخته ودرشبی که ازمستی شراب بی‌خود افتاده بود و بخواب مرگ رفته یکی از کنیزان چنان‌چوبی برسرش زد که بهمان یك ضرب هلاك شده بمالك دوزخ جان سپرد ومولانا نظیری شاعری که ملك‌الشعرا خطاب یافته بودورفیق مجلس شاه حبیب‌الله وبسعی یوسف ترك ازحبس‌نجات یافته بودچنانچه شرحش گذشت ودر کنجی مخفی شده این دوبیت را در تاریخ او گفته :

همایونشاه مرد و رست عالم — تعالی‌الله زهی‌مرگ همایون
جهان‌پرذوق شدتاریخ فوتش — هم ازذوق جهان‌آرید بیرون

ودر خطاب باونیزاین رباعی فرموده :

ای ظالم ازآه دل شب‌خیز بترس — وزنفس بدشوم شرانگیز بترس
مژگان دم آلوده مظلومان بین — وز خنجر آبدار خونریز بترس

ذکر جمعی از اولاد و اعقاب شاه خلیل الله

وبرحسب وعده که درمشهدسیزدهم عنوان سابق نمودمناسب مقام است ذکری ازاولاد واعقاب شاه خلیل‌الله برهان‌الدین بشود. آن حضرت را چهارپسر بوده که در زمان حیات سید بزرگوارشاه نعمة‌الله ولی‌متولد شده‌اند یکی‌شاه نورالله‌بود که درزمان‌جدخودبهندوستان رفت وسلطان احمد شاه دکنی را بدامادی خویشتن قبول نمود وسالها معزز زیست.

وبعد ازاینکه برهان‌الدین خلیل‌الله بدکن تشریف برد وملاقات پدروپسرروی‌نمود درعهد سلطان علاءالدین‌ابن احمد شاه بروضهٔ رضوان خرامیدند .

وانفاً رساله‌یی که در نصیحت وی جدش‌تألیف فرموده بود مذکورشد وتحقیقاً معلوم راقم نیست که ازاو عقبه‌یی بیادگارماند یانه.

دوم گوهرصدف سیادت میرشمس‌الدین‌است که درهنگام حرکت پدربزرگوارش‌بخطهٔ هندوستان اورا درکرمان نیابت داد چهل سال‌عمرنموده .

وسه پسرازاومانده : میرشاه جلال‌الدین ، میرشاه بدرالدین، میرشاه تقی‌الدین .
ووی را دوپسربوده : میرشاه خلیل‌الله ثانی، میرشاه شمس‌الدین .

فرزند سیم شاه خلیل‌الله برهان‌الدین محب‌الدین حبیب‌الله که شرح حال او گذشت با تاریخ شهادتش و نیز محققاً معلوم راقم نیست که ازاو خلف واولادی بوده یا نه .

فرزند چهارم شاه برهان‌الدین خلیل‌الله حبیب‌الدین محب‌الله که خلیفه و قطب سلسلهٔ علیه است ودرعنوان مخصوص ذکر آن حضرت میشود ولی محض اینکه ازاعقاب شاه ولی آنچه بنظر رسیده ترجمه شوند دراین موقع مسطور گردد .

آن جناب راهفتاد وسه فرزند ذکوروانات بوده وچهل ویکنفر آنها درجوانی وفات نموده‌اند هفده پسرو پانزده دختر بکمال رسیدند وازجمله پسران اوشاهزاده عبدالله وشاهزاده صفی‌الله وشاه ظهیرالدین علی ازملك دکن به یزدآمدند ودربقعهٔ تفت بارشاد عباد مشغول بوده‌اند واولاد این سادات گاهی یزد وتفت وگاهی کرمان وماهان بوده‌اند .

و شاه نعیم‌الدین نعمت‌الله ثانی ابن امیر نظام‌الدین عبدالباقی بن شاه صفی‌الدین بن حبیب‌الدین محب‌الله بن شاه خلیل‌الله بوده .

و بعضی آورده‌اند که میرزا جهانشاه ترکمان آن جناب را به مصاهرت خود اختیار نمود وبعدازقتل میرزا جهانشاه بدست ابوالنصرحسن بیك بایندری وتصرف آذربایجان حسن بیك نعمة‌الله ثانی را به شیرازاحضار کرده که جواهر میرزا جهانشاه راازاودریافت کند.

روزی هنگام نمازباواقتدا کرد دروقت تشهد بیهوش شد بعد بخودآمد سرارادت به پای سید نهاد از آن اندیشه در گذشت سبب پرسیدند گفت حضرت نبوی را بخواب دیدم فرمودما تمام سلطنت این مملکت را بتوواگذاشتیم توبطمع بعضی اززخارف دنیوی بافرزند من عداوت میورزی من ازاین کلام بیهوش شدم. لهذا سید را رخصت داده بیزد و کرمان آمد ودرماهان در گذشت .

راقم گوید این حکایت شاه نورالدین نعمت‌الله ثانی بوده نه شاه نعیم‌الدین نعمت‌الله ثانی وترجمهٔ وی بزودی مذکور گردد ودرتاریخ قطب شاهیه نقل شده که سلطان محمدقلی المشهور ببرارالملك گفته که ما ازاولاد قرایوسفیم ودر سعدآباد همدان آبای ما بسرمیبردند بعد ازغلبهٔ آق قوینلوبرقراقوینلوباعم خود بدکن رفتم در وقت رفتن دریزد بخدمت شاه نعیم‌الدین نعمة‌الله ثانی که قرابتی داشتیم رسیدیم سید فرمود بهندوستان روید که قطری از اقطارهند بتووفاولاد توحواله است چون باحمدآباد بیدررسیدیم سلطان محمود بهمنی مارا نوازش کرده عم مرا مرخص و مرا نگاهداشت تاریخ سلطنت این طایفه در ضمن سلاطین هندوستان مذکور است .

ودر تاریخ حبیب‌السیرترجمهٔ نعیم‌الدین را درمعارف زمان سلاطین آق قوینلو که در زمان شاه اسماعیل صفوی مذکوراست نموده بعباراته نقل‌میشود .

امیرسید نعیم‌الدین نعمة‌الله ثانی سروراولاد امجادپیغمبر آخرالزمانی ومرجع طبقات

انسانی بود وباطن خجسته میانش مهبط انوارولایت وارشاد و خاطرفرخنده مأثرش مظهر آثارهدایت واجتهادذات فایض‌البرکاتش باصناف فضایل وکمالات موصوف و روزگارستوده آثارش باحیاء سنن سنیهٔ آباء بزرگوارش مصروف درگاه کرامت پناهش آرامگاه سلاطین آفاق وآستان ملایك آشیانش ملاذ خواقین با استحقاق .

قطب عالم غوث اعظم آنکه هرروز آفتاب
بوسد از تعظیم خاك روضهٔ جان پرورش
خازن جنت بزلف حور روبد هر صباح
گرد ازرخسار شاهان چون نشیند بردرش

وآن حضرت درسلك اعاظم‌اولاد عظام سید نعمت‌الله ولی که شمه‌یی ازمفاخر ومناقب آن جناب در ضمن وقایع شاهرخ میرزا مسطورگشت انتظام داشت در شهور سنه نهصد در دارالامان کرمان محفوف بانوارمغفرت رحیم رحمان درگذشت .

راقم گوید باید نهصد وپنجاه باشد چنانچه بعد ازوفات پدرش داماد شاه‌طهماسب‌شده و دیگر سید قطب‌الدین میر حاج از فرزند زادگان حضرت شاه ولی است تخلص انسی میفرماید .

و در ریاض‌العارفین مسطوراست که انسی جنابدی سیدی عزلت گزین وسالگی‌خلوت نشین ازفرزند زادگان شاه نعمت‌الله ولی معاصر سلطان حسین بایقرا بوده مولانا جامی و امیرعلی شیر بمنزل اومیرفته‌اند وبعضی اشعارآن جناب درمجالس‌النفایس‌امیرعلی‌شیرضبط وبعضی درآتشکده ثبت است ودربلده هرات وفات یافت وازابیات او است .

باز این دل‌شکسته خیال وصال کرد چیزی خیال کرد که نتوان‌خیال کرد

(وله ایضاً)

آنچنان درمرض عشق‌توبگداخت مرا که مرا هر که ببیند نشناسد که منم

و میر نظام‌الدین عبدالباقی‌ابن شاه صفی‌الدین در عهد سلطنت شاه اسماعیل صفوی مرتبه وکالت وصدارت داشته وخط تعلیق را بسیارخوش مینوشته بنابروفوراعتقادی که امیر نجم‌الدین ثانی را بدان سلسلهٔ علیه بود درحین عزیمت ماوراءالنهرآن جناب را به نیابت خویش تعیین فرمود وپس ازفوت وی میرمز بور در امروکالت مستقل گشته روزبروز کوکب جاه وجلالش‌صفت ارتفاع می‌پذیرفت تاآنکه دراوایل‌رجب نهصد و بیست درجنگ معروف چالدران شهادت یافت وشاه نعیم‌الدین نعمت‌الله ثانی خلف وی داماد شاه طهماسب گردید یعنی همشیرهٔ خود را بعقد وی درآورده واختیاریزد را باوواگذاشته بناهای عالی‌وآثار خیر بسیارگذارده ومیرغیاث‌الدین محمد میرمیران ابن سید نعیم‌الدین نعمة‌الله ثانی‌بوده صبیه او را بحکم شاه طهماسب برای شاهزاده اسماعیل میرزا عقد بستند .

وآن جناب را چهار پسراست : شاه نعمة‌الله ، شاه غیاث‌الدین‌منصور، شاه‌خلیل‌الله ،

شاه سلیمان .

وبامرشاه سلطان محمد صفوی صفیه بیگم را به شاه خلیل‌الله عقد بستند وسلسلهٔ شاه نعمت‌الله ولی وسلسلهٔ صفویه که هردوحسینی بوده‌اند با هم ممزوج مرج‌البحرین یلتقیان .

وفات شاه خلیل‌الله بن غیاث‌الدین‌محمد درسال یکهزار و شانزده بود و میرزا شاه مهدی وشاه ابوالبقا ازاولاد این سلسله بوده‌اند .

ومیرعبدالله‌بن میرمظفردرخط نسخ استاد است وبمشگین قلم مشهور بوده و در شعر وصفی تخلص میکرده. ولادتش درشهردهلی‌ازمملکت هندوستان سنه هزاراست مدت عمرش شصت وسه سال وفاتش ضمناً معلوم گردید مدفنش در بلده اجمیر.

میرمحمد مؤمن متخلص عرشی مؤلف کتاب مناقب و میرصالح کشفی ازفرزندان‌آن جنابند واین ابیات از وصفی نقل کرده‌اند .

مردمان را بچشم وقت نگر	و ز خیال پری و دی بگذر
ناف‌آهو نخست‌خون‌بوده‌است	سنگ بودست ز ابتدا گوهر
کهتران مهتران شوند بعمر	کس‌نزاده است مهترازمادر

نعمت‌اللهیه هاشم شاهی

ودیگرمیرهاشم شاه مشهوربه شاه جهانگیر کنیتش ابوعبدالله خلف میرمحمد مؤمن عرشی مذکور. یکطرف نسبش معلوم شد طرف دیگربقاسم‌الانوارمیرسد درفنون‌فضایل کامل است درشعرتخلص هاشمی مینماید ولادتش درسال هزاروهفتاد وسه بوده ودر دهلی اینقدر درترویج‌دین‌اجداد خود کوشیدتاشربت‌شهادت‌نوشید درسال‌هزارویکصد وپنجاه‌ویك شعبه‌یی ازسلسله علیهٔ نعمت‌اللهیه‌درآن مملکت‌باسم‌اوشهرت‌یافته می گویند هاشم‌شاهی. کتاب مثنوی مظهرالاثار از اوست وحکایت شاه نعمت‌الله ولی با امیرتیموراز مثنوی وی نقل شد .

وصاحب‌آتشکده یکجا در ضمن شعرای بخارا ترجمهٔ اورا نموده وگویدشیخ‌الاسلام بخاراست ویکجا درضمن شعرای کرمان‌آن جناب راآورده ظاهراً دو کس‌فهمیده‌است‌باری اشعارخوب دارد مخصوص مثنوی‌اوبا شوروحالست .

وامین‌احمد رازی مؤلف کتاب هفت‌اقلیم دراقلیم سیم بمختصری‌ترجمه‌امیرعبدالباقی وامیرنعیم‌الدین نعمت‌الله ثانی ومیرمیران را نموده وازسید نورالدین نعمةالله ثانی سخنی نگفته جزاینکه درترجمه مولانا محمد شرفی کلمه دارد و بعبارته نقل میشود .

مولانا شرفی ازاقارب مولانا شرف‌الدین علی مخدوم است وسالها صاحب رتق وفتق سرکار جناب حقایق و معارف‌آگاه شاه نورالدین نعمت‌الله ثانی بوده لوای و کالت ونیابت میافراشت وگاهی بنابرطبع همت برنظم می گماشت .

ونیز در آن کتابست که شاه جهانگیر هاشمی از جانب پدر چهار واسطه به شاه قاسم انوار میرسد و از جانب مادر به شاه نعمت‌الله می‌پیوندد و چون بولایت سند رسید والی آن دیار شاه حسین مقدمش را گرامی داشت و بعد از چند سال مراجعت نمود چون بحوالی کج و مکران رسید جمعی از قطاع الطریق سر راه بروی گرفته رشتهٔ حیاتش را منقطع نمودند و بغیر از مظهر الاثار که در تتبع مخزن الاسرار گفته دیوانی دارد مشتمل بر قصاید و غزلیات و این رباعی از اوست.

معلم عشق، عارف طوطی و مرآت عرفانش — سبق معنی و صورت ابجد لوح بستانش
عجب لوحیست لوح مکتب معمورهٔ عرفان — که عالم عالم معنی است درهر نکته پنهانش

ونیز در آن کتابست که موالی طبیب حاذق و مصاحب شاه نورالدین نعمة‌الله ثانی بوده از اشعار او است .

هر کس که زد بمهر علی همچو صبح دم — از دل هزار شعلهٔ نورش زند علم

در تاریخ فرشته در احوال یوسف عادل شاه می گوید که او معتقد بمرقد شیخ صفی بسیار بوده و در ترویج مذهب اثنی عشر بی اختیار و (جواهره) نام که زنیست از طرف مادر بسلاطین بهمنیه می‌رسد و از طرف پدر بشاه نعمة‌الله ولی در مجلس (ستی) خانم دختر یوسف عادل شاه مهمان بوده در مجمع الفصحا مذکور است (ثابت) هندوستانی نامش میر محمد افضل از اولاد سید نورالدین شاه نعمت‌الله ولی بوده و این بیت اوراست .

بخت بدگر برداز کوی توام سوی بهشت — پرسم از حور که آن سایهٔ دیوار کجاست

و اورا پسری است نامش میر عظیم تخلص ثبات. این بیت اوراست .

دل را نوید آمدن او نمیدهم — ترسم بحال خود نگذارد دگر مرا

خلاصه اولاد و احفاد جسمانی شاه نعمت‌الله ولی الی حال تحریر در هندوستان و کرمان و سایر بلاد ایران منتشر و بسیارند و شجره نامهٔ عدیده دیدم در همین سال هزار و سیصد و شانزده که کرمان بودم بدست سادات نعمت‌اللهی ممهور بمهر مشایخ و اولاد روحانی آن حضرت الی کنون در غالب بلاد بهدایت و ارشاد عباد اشتغال دارند .

السید شاه حبیب الدین محب‌الله

السید السند الجلیل والامام من ذریة الخلیل مطلع الانوار و منبع الاسرار و ذو العلم النافع والعمل الرافع مولانا الاواه شاه حبیب‌الدین محب‌الله بن برهان الدین شاه خلیل‌الله .

سبق ذکر یافت که در خدمت پدر از ماهان بکشور هندوستان آمد و پادشاه دکن سلطان احمد بهمنی نوادهٔ خود را که از صلب شاهزاده علاء‌الدین بود بعقد وی در آورد و بعد از انتقال والد ماجدش از دار پر ملال بسرای بی‌زوال حسب الوصیه در سال هشتصد و شصت رجوع امور طالبین رشاد و هدایت و ارشاد بآن جناب تعلق گرفت خانقاهی در حوالی قصبهٔ بیر از مضافات

احمدآباد بیدر بنانهاد و باآنکه داماد شاه بودجزپوستی ودوازده ترکی تخت وتاج نداشت ودرترویج شریعت مصطفوی وطریقت مرتضوی خودداری ننمود وتخم محبت خاندان را در دلها میکاشت وجزخدمت خلق رجوعی بکاری ازمهمات ملکی نمی‌فرمود وسلطان‌همایون بهمنی باآنهمه ظلم و بیداد که می‌نمود چون ازضمیرمنیرش آگاه بود که خیال‌سروری ندارد وعزت را درعزلت وسلطنت را درفقریافته ابداً ضرری به حضرتش نرسانید .

واگرچنانچه شاه حبیب‌الله غازی نصایح این برادر راکه بحسب سن کوچکتر بود شنیده بود و کلام حکمت فرجام قطب زمان را نیوشیده و از زی خویش خارج نگردیده‌و در امورسلطنتی دخل ننموده بآن مصائب مبتلا نمیشد چنانچه داستانش گذشت .

وهماناکه جدش فرموده بود که فرزند من‌محب‌الدین حبیب‌الله جاه طلب‌است .

خوش فرش‌بوریا و گدائی وخواب امن   کاین‌عیش‌نیست درخوراورنگ خسروی

وعلی‌الجمله‌ولکل‌وجهة هوموليهادرايام جناب‌ولایت‌مآب محب‌الله طریقت‌نعمت‌اللهیه درهندوستان وازآنجا بسایربلاد چندان رواج یافت که مافوق نداشت .

محقق شوشتری درضمن شماره کتب مؤلفهٔ علامه دوانی‌نوشته است که رساله‌درتعریف علم کلام که درکتاب مواقف مذکوراست‌بنام میرمحب‌الله پسرزادهٔ امیرنعمت‌الله ماضی‌تألیف نموده بهندوستان نزد اوفرستاد ودرآن رساله متصدی دفع اعتراضات ملاعلی‌عران طوسی ازشارح‌آن‌کتاب‌که سیدالمحققین است شده .

راقم گوید درمعاصرین جناب صاحب عنوان ترجمه مولانا جلال‌الدین‌محقق دوانی و سیدالمدققین صدرالدین محمد بیاید وبا هم این دو بزرگوار رقابت داشته‌اند چنانچه جناب سید نیزرساله دارند حواشی شریفهٔ شریفیه ودرآنجا متصدی دفع اعتراضات ملاعلی عران ازحواشی‌سیدالمحققین شده‌اند وازآن حضرت‌گاهی شجاعت‌ها بروزمیکرده همچون جدش حیدرکرار .

مؤلف تاریخ فرشته دراحوال نظام شاه بهمنی‌گوید هنگامیکه با راجه (جاجنگر) واوریسیه (اوریا) جنگ داشت شاه محب‌الله‌بن شاه خلیل‌الله‌که بقصد جهاد همراه شده بود بایکصد وشصت سوارمسلح مردانه ازلشکرنظام شاه جداشده‌پیش‌رفت وبرمقدم رای‌اوریسیه (اوریا) که ده هزارپیاده وچهارصد سواربودند تاخت و ازصبح تا وقت استوا داد مردی‌و مردانگی میدادند آخرالامرنسیم فتح ونصرت برپرچم علم غازیان وزیده رای اوریسیه و (اوریا) گریخته بلشکرخویش پیوستند واحترام حضرتش نزدامرا وسلاطین بی‌اندازه‌است

چنانچه فرشته درجلوس محمود شاه بهمنی میگوید شاه محب‌الله و سید حبیب‌الله که افضل واصلح مشایخ‌آن عصربودند فاتحه خیرخوانده تاج بهمنی برسر سلطان محمود شاه گذاشتند وآنگاه دست راست وچپ گرفته برتخت فیروزه نشاندندوشاه محب‌الله بجانب‌راست

بر کرسی نشست وحبیب‌الله طرف دیگر بر کرسی متمکن گشت .

ودریکی‌ازواقعات ایام همین‌شاه گوید‌تا سه روزدرآن بلده آتش قتل‌وغارت‌افروخته بود وهیچکس ازشاه التماس عفو نمیتوانست نمود آخرکاریکی ازفرزندان شاه محب‌الله پیش شاه آمده شفاعت کرد .

ونیزدریکی ازواقعات این شاه گوید وهم برسراین‌مبحث ازاتراك رنجیده‌تایك ماه سلام ازایشان نگرفت وآخربوسیله شاه محب‌الله به پای بوس رسیده معذرت خواستند .

ونیزدریکی ازمغارك این شاه می گوید سلطان محمود شاه از اسب افتاده مجروح گردیده بود، درقصبهٔ (الندپور)فرودآمد ومیرزالطف‌الله ولد شاه محب‌الله باصلاح‌جراحات مشغول شده دروفاداری تقصیری نکرد واین بیت ازآن پادشاه دل آگاهست .

در بحرغم فتادم وامواج بیعدد　　تا چند دست وپا بزنم یاعلی‌مدد

عمرجناب سید محب‌الله هفتاد وهشت سال وکسری بوده وشمه‌یی ازاولاد واحفاد آن ولایت مآب ذکر گردید انفاً وچون خطاب یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربك راضیةً مرضیة رسید فرزند دلبند خود را میر شاه کمال‌الدین عطیه‌الله‌الحسینی بخلافت و تربیت طالبان وسالکان معین فرمود ودیگرمشایخ را از این توصیه اعلام فرمودکه همگی او را منصوب وشیخ‌المشایخ دانند .

وارتحال‌آن قدوه ارباب حال ازاین خاکدان سریع‌الزوال بسوی‌آرامگاه‌اجدادش سال نهصد وچهارده است ودر حظیره پدربزرگوارش دفن نمودند بعهد سلطان محمود شاه بهمنی مدت سلطنت وی سی‌وهفت سال‌و بیست روزبوده وفاتش‌سنه‌اربع وعشرین وتسع مائه.

معاصرین شاه خلیل‌الله و شاه محب‌الله

ذکر بعضی ازمعارف معاصرین سید برهان‌الدین خلیل‌الله وشاه حبیب‌الدین محب‌الله قدس سرهما .

شیخ چندا

السیدجلال‌الدین‌المشهور به‌شیخ‌چندا، مؤلف تاریخ فرشته‌گوید نسب وی به‌امام زین العابدین‌علیه وعلی‌آبائه‌السلام براین نهج‌است: جلال بن‌جهان بن‌خضر بن‌محمد بن احمد بن یحیی بن زید بن حسین بن‌سراج‌الدین بن‌شرف‌الدین بن‌ابوالحسن‌زید بن‌عبدالله بن‌محمد بن عمر بن‌یحیی بن‌حرمین بن‌ابوالحسن‌زید بن‌علی بن‌حسین‌اصغر بن‌زین‌العابدین علیه‌السلام .

یوسف عادل شاه

یوسف عادل شاه که ازسلاطین مملکت دکن ودر ترویج مذهب جعفری بی‌اختیار بود

دست ارادت بوی داده و اول پادشاهی که درهندوستان آشکارا دین حنیف را اعلان نمود او بود، معاصر باشاه اسماعیل صفویست. مزارشیخ چندا درقصبهٔ کرکی ازتوابع دکن است.

و چون یوسف عادل شاه بمرض سوءالقنیه لمز زندان فانی بریاض جاودانی نقل نمود حسب الوصیه درجنب شیخ جلال دفن کردند وتاریخ اوشد «نمانده شهنشاه عادل ۹۱۶»

شاه طاهرمعروف دکنی بزودی ترجمه او بیاید فرماید در زمانی که به بندر کووه رسیدم با سید احمد هروی که مرد کهنسال بود وعمرعزیزرا درمملکت دکن خدمت یوسف عادل شاه صرف کرده ملاقات کردم مردی بودخوش محاوره وخوش منظرواز فنون‌علم‌صاحب وقوف و در روزگاریوسف عادل شاه بمنصب صدارت معززومکرم بوده ومن تا وقتی که در بندرکووه بودم بنقل‌حکایات رنگین‌ولطیفه‌های نمکین‌زنگ‌کلفت واندوه‌ازآینهٔ ضمیرمیزدود شنیدم که میگفت‌یوسف عادل‌شاه تجربهٔ روزگاربسیارداشت وبسخاوت وعلم‌موصوف‌بود وبه شجاعت وعدالت وبانواع حسنات معروف، خط نستعلیق خوب نوشتی‌ودرعلم عروض وقافیه وقوف تمام داشتی و درعلم موسیقی سرآمد روزگاربود طنبوروعود نیکونواختی واهل هر فن را اعزازواکرام نمودی و همواره درمجلس اوشعرقدما خوانده شدی وگاهی خود نیز شعرگفتی واین اشعارازاوست .

تا بار غم عشق کشد قافلهٔ ما — گلهاشکفدهرطرف ازمرحلهٔ ما
باآنکه بجان‌باتونکردیم بخیلی — پیش‌دگران‌بهرچه‌کردی‌گلهٔ ما
تب خاله به‌لب‌آمدوبرباره‌عشقت — رفتیم که شد هادی ره آبلهٔ ما
ما مسئلهٔ فقه ندانیم چو یوسف — آسان‌شده ازعشق‌بتان مسئلهٔ ما

* * *

گر وارسی بدرد دل ناتوان من — کی‌میبرد بمرگ کسان‌رشك جان‌من
درددل‌خودارنکنم‌کارمشکل‌است — ظاهرکه میکندبتودرد نهان من
با آنکه صد رهم‌بجفاآزموده‌یی — تیغی کشیده ز پی امتحان من
ای گل‌رسیده است‌بگوش‌توقصه‌ام — بلبل‌نخواندوقت‌سحرداستان‌من
گویاکه بلبلان‌چمن‌نقل‌کرده‌اند — حرفی زبی‌وفائی گل‌اززبان‌من
یوسف‌بزاری‌دل‌من‌گوش‌کس‌نکرد — کوبحث‌آنکه‌گوش‌کند‌نکته‌دان‌من

رباعی

دوشینه برآستان یار ازسر درد — میمالیدم سرو دودست ورخ زرد
برحلقهٔ در دست زدم گفت چرا — بیهوده بود کوفتن آهن سرد

مولانا طوطی

مولانا طوطی در سلك شعرا انتظام داشته در اوان جوانی درگذشت . تاریخ وفاتش

(خروس۸۶۶) گفته‌اند، تذکره‌دولتشاه وحبیب‌السیر.

سیمی شاعر

سیمی شاعر ، حکایت سه هزاربیت درمحضرجمعی داستان گفتن و نوشتن او در یک شب وروز وهمچنین درمجلس واحد بیست وپنج من خرما خوردن با هسته غریب‌است(دولت شاه، حبیب‌السیر) . (بابا علی خوشمردان) درویش پاکیزه روزگار و لطیف گفتار بود (حبیب‌السیر) .

درویش منصور

درویش منصور بصفت تقوی و پرهیز کاری اتصاف داشته در علم تصوف سند بحافظ علی جامی درست مینموده ودرعروض وصنایع شعری شاگرد مولانا یحیی‌سبیک بوده ودرفن عروض‌دورساله‌تألیف کرده ودرجواب‌قصیده مصنوع‌خواجه‌سلمان قصیده گفته‌مطلعش‌اینست.

بس دویدم در هوای وصل یار　　کس ندیدم آشنای اصل کار

واین رباعی نیزاز منظومات درویش منصور است .

موجود چوذره بخود نتوان کرد　　بسیارحدیث نیک‌وبد نتوان کرد
ایجاد چو بی‌قبول ممکن نبود　　آن راکه‌قبول کرددرد نتوان کرد

شیخ محمد جامی

شیخ محمدجامی برادر نورالدین‌عبدالرحمن جامیست . طبع شعرداشته وقبل‌ازمولانا عبدالرحمن ارتحال نموده و در حق برادراین مرثیه گفته :

من بودم ازجهان وگرامی برادری　　درسلك اهل فضل گرانمایه گوهری
ز آنسان‌برادری که‌دراطوارعلم‌وفضل　　چون او نزاد مادر ایام دیگری

کمال تربتی

کمال تربتی درفن شعرومعما وقوفی‌تمام داشته وبعد ازگذاردن حج وطواف روضهٔ منوره رسول صلی‌الله علیه وآله بقصبهٔ تربت که مولدش بود رسیده وفات نموده.

سید کمال کجکولی

سید کمال کجکولی درفن شاعری مهارتی بکمال داشته و در مرثیهٔ خواجه ابونصر پارسا قصیده درسلك نظم کشیده که چند بیت‌آن ازهرمصراعش تاریخ خواجه مستفادمیشود وچندبیت به تمام تاریخ میشود وچندبیت دیگر آن صنعت می‌شود که ازهر بیتی‌سه‌چهارتاریخ

بیرون میآید ودر معانی آن ابیات خللی واقع نیست و سید کمال دربلخ ساکن بوده و هم درآن ولایت وفات یافت و این مطلع اوراست .

ای روشنی ازنوررخت دیدهٔ جان را   برخاك نشانده قد توسرو روان را

خواجه مؤید دیوانه

خواجه مؤید دیوانه در سلك اولاد عظام واجب الاحترام سلطان ابوسعید ابوالخیر انتظام داشته وبواسطهٔ جنون گاهی مملکت خراسان را به خیال به اصحاب بخش می‌نموده ودر وقتی که سلطان حسین میرزا وسلطان ابوسعید میرزا جنگ داشتند این بیت گفته .

چشم داریم ازآن شمع سعادت پرتو   که جهان را بدهد روشنئی ازسر نو

واین معانی بعرض سلطان‌رسیده بفرمود تا به‌طریق نهانی‌خواجه راشهید گردانیدند .

خواجه ناصرالدین مهنه

خواجه ناصرالدین ابونصر مهنه در سلك اولادآن جنابست و از داروغهٔ مهنه رنج و محنت بسیاردیده وازاشعاراواست . مطلع .

نماند صبر و طاقت آتش غم چون شود تیزم

ازآن چون شعله بنشینم دمی صدبارو برخیزم

خواجه مؤید مهنه

خواجه مؤید مهنه به‌علوم ظاهری وباطنی‌موصوف بوده وازسایراولاد سلطان‌ابوسعید ابوالخیر به مزید فضل و کمال ممتاز، همواره اوقات بموعظه وارشاد عباد مشغول بوده این بیت ازآن جنابست .

از مه روی تو آئینهٔ جان ساخته‌اند   واندرآن‌آینه جان رانگران‌ساخته‌اند

خواجه یوسف برهان

خواجه یوسف برهان در سلك اولاد شیخ الاسلام احمد جام منتظم بوده و در طریق فقروتجردسلوك مینمود. ازفن موسیقی‌وقوفی تمام داشته ودرنظم‌اشعار گاهی‌رغبت‌میفرموده ازمصنفاتش‌ترسلی‌است مشتمل برمنشآت اکابرسلف درمیان مردم مشهور ودرمجالس‌النفایس این شعرازوی مذکور .

رسید موسم شادی و ذوق وعیش وطرب   اگر گدا بمراد دلی رسد چه عجب

مولانا لطفی

مولانا لطفی ازسخنوران روزگار و درنظم اشعارفارسی و ترکی با اقتدار ، در سن نود و نه سالگی این قصیده ردیف آفتاب را درسلك نظم کشیده مطلعش اینست .

ای ز زلف شب مثالت سایه پرورآفتاب شام زلفت را بجای ماه در بر آفتاب

ومولانا لطفی درجوانی نخست بتحصیل علوم قیام نمود بعد ازآن روی سلوك بطریق درویشان درآورد ودرآن روش ثابت قدم میبود تا وقتی که ازاین عالم رحلت نمودودرآخر زندگانی این مطلع را منظوم ساخته بنزد مولانا عبدالرحمن جامی فرستاد که غزلی نماید و دردیوان خویش ثبت کند وچنین نمود .

گر کار دل عاشق با کافر چین افتد به زآنکه ببدخوئی بیمهرچنین افتد

خواجه ناصرالدین نقشبندی

خواجه ناصرالدین عبیدالله نقشبندی ازتمامی مشایخ ترکستان واکابرماوراءالنهر بمزید جاه وجلال و افزونی اتباع واموال ممتاز و مستثنی بوده ودرجوانی ازشیخ یعقوب چرخی ونظام‌الدین خاموشی‌ارشاد یافته بسلوك مشغولی‌نمود باندك زمانی پرتوعنایت‌الهی باطن فرخنده میانش را باشعهٔ فیوضات نامتناهی روشن ساخته عتبهٔ او ملاذ سالکان گشت عموم سلاطین ترکستان وخراسان مخصوص میرزا سلطان ابوسعید ازفرموده اش تخلف‌روا نمیداشتند و پادشاه مذکور درتمشیت امور ملکی و دینی پیوسته با جناب خواجه مشورت میکرد و از غایت نیازمندی‌گاهی پیاده برابراسبش رفته لوازم کمال ارادت‌بجای میآورد.

وفات خواجه درسمرقند درسال هشتصد ونود وشش دست داد ومقرب‌حضرت سلطانی امیرنظام‌الدین علی شیردرتاریخ وفات خواجه عبیدالله این قطعه گفته :

خواجهٔ خواجگان عبیدالله مرشد سالکان راه یقین
شد بخلد برین که در فوتش سال تاریخ گشت حلد برین (۸۹۶)

ازخواجه دوپسرهدایت اثر بیادگارماند یکی خواجه محمد ویکی‌خواجه‌قطب‌الدین یحیی. درنفحات ورشحات شرح حالات وکلمات خواجه عبیدالله بتفصیل مذکوراست .

شمس‌الدین محمد

شمس‌الدین محمد سلسلهٔ نسبش‌بزبدهٔ اولیا سلطان ابویزید بسطامی قدس‌سره‌متصل است. درحبیب‌السیرمسطوراست درسال هشتصد وهشتاد وپنج ازطرف کابل وغزنین ببلخ‌آمد وبملازمت میرزا بایقرا رسید تاریخی ظاهر ساخت که درزمان سنجربن ملك شاه سلجوقی تصنیف‌کرده بودند و درآن کتاب مکتوب‌بود که مرقدشاه اولیاءامیرالمؤمنین‌علیه‌السلام در

قریه خواجه خیران درفلان موضع است. بنا بر آن میرزا بایقرا سادات و علما واعیان‌شهر بلخ را جمع‌آورده بقریهٔ مذکوره که درسه فرسخی شهراست تشریف برد و در آن موضع که درکتاب معین شده بود قبری درمیان گنبدی یافت بفرمود تا حفر نمایند چون اندکی حفرنمودندناگاه لوحی‌ازسنگ سفید پیداشد که برآنجامنقور بود(هذا قبراسدالله‌اخ‌الرسول علی ولی‌الله) لاجرم همه روی نیاز برآن خاك پاك سودند و نذورات بمستحقان رسانیدند و این خبر دراطراف ولایات اشتهاریافت اصحاب امراض مزمنه روی بدان درگاه آوردند و شفا یافتند و مقضی‌المرام باوطان شتافتند. در اندك زمانی ازدحام نفوس وکثرت نقود و اجناس درآن‌مکان بمرتبه‌یی رسید که مزیدی برآن‌متصور نیست. میرزابایقرامراتب‌راخدمت سلطان حسین بایقرا باتفاق قاصدی که سریع‌السیر بود بدارالسلطنه هرات عرض‌نمودخاقان منصوربعد ازاطلاع احرام طواف‌آن قبله آمال وامانی بست پس ازوصول واظهارنیازدرآن قریه بازاری مشتمل‌بردکاکین‌وحمام‌بنانهاد ویکی‌ازانهاربلخ که الحال‌بنهرشاهی‌موسوم‌ست برآن مزارفیض‌آثاروقف نمود و نقابت آستانه را به سید تاج‌الدین حسن اندخودی که از اقرباء سید برکه بود تفویض فرمود ومهم‌شیخی را به شیخ زاده بسطامی، آنگاه‌عطف‌عنان بمقردارالسلطنه نمود وازبرکت ظهورآن مرقد منورقریه خواجه خیران ازکثرت‌عمارت وزراعت وآمد وشد خلایق‌صفت مصرجامع گرفت وازنذورات وموقوفات بمثابه‌یی رسید که شرحش بگفتن و نوشتن درنیاید.

وبعضی ازشیادان چون این حال را دیدند تزویری‌انگیختند ودراطراف هرات هر روزبخواب جملی قبری وامامزاده‌یی‌میساختند ومداخلی‌می‌بردند و هرگاه لنگی‌وکوری برسرمرقد مصنوعی‌آنها می‌آمد ازآن می‌پرسیدندکه مرض توخوب شد یانه؟ اگرمی‌گفت بلی او را برداشته غوغا و فغان باوج‌آسمان میرساندند واگربیچاره به زبان می‌آوردکه علت من برحال خوداست اورا بزیرلگد نرم می‌ساختند که شکاك است ومنافق‌وچون‌بطلان عمل‌آنها نزدخاقان منصور ظاهرشد مولانا کمال‌الدین شیخ حسین‌کاشفی‌بتأدیب‌آنها مأمور و آن غوغا و آشوب موقوف شد وآستان عرش نشان خواجه خیران تاکنون مطاف جمهور خلایق‌نزدیك ودور است. انتهی ملخصاً.

امیر نظام‌الدین علی شیر

امیرنظام‌الدین‌علی‌شیرازامراء سلطان حسین بایقراست. درکمالات صوری و معنوی نیزبکمال بوده، دیباچهٔ نفحات‌الانس مولانا عبدالرحمن‌جامی بنام اومزین‌است ودولتشاه سمرقندی از طبقهٔ معاصرین‌خودترجمهٔ اورانموده وصاحب تاریخ حبیب‌السیر کتاب مکارم الاخلاق را درمحاسن‌آداب وتفصیل اشعار ومؤلفات وتعداد‌آثار وعمارات‌آن‌جناب نوشته.

وفاتش درسال نهصد و شش اتفاق افتاده و کلمهٔ (انوار رحمت ۹۰۶) و حروف (ولایت انتباه ۹۰۶) تاریخ شده.

امیر کمال الدین حسین

امیر کمال الدین حسین بن مولانا شهاب الدین اسماعیل، اصلا آن جناب ازطبس بود ومادرش درسلك بنات سادات عظام نیشابور انتظام داشت وازفنون علوم متداوله وجفر بهره مند ودر تصوف ارجمند ودر نظم شعر گاهی مشغولی داشته. درایام سلطنت یعقوب میرزا ازولایت طبس به آذربایجان شتافته وچند گاهی بصحبت آن پادشاه گذرانید وازآنجا بهرات آمد سلطان حسین میرزا امرشیخی وتولیت موقوفات خواجه عبدالله انصاری بوی تفویض فرمود ودرسال نهصد وچهار که این کلام دال برآنست (صدر قریش ۹۰٤) منصب صدارت ورسیدن مهم ودادخواهی را برای صواب نمایش واگذار نمود.

در حبیب السیر گوید واز مؤلفات او است مجالس العشاق وشرحی برمنازل السائرین خواجه عبدالله انصاری واین بیت ازاشعار آن جنابست.

ازین باغ جهان آرا چه سان آرم قدم بیرون
که باشد روضهٔ خلدش درون باغ ارم بیرون

شمس العین محمد تبادکانی

شمس العین محمد تبادکانی درسلك خلفاء شیخ زین الدین خافی انتظام داشت. قصیده برده را تخمیس و منازل السایرین انصاری را شرح نموده و از اشعار او است چنانکه در مجالس النفایس مسطوراست.

آنها که بجز قامت سروت نگرانند گر راست بگوئی همه کوته نظرانند

درسال هشتصد ونود ویك وفات یافت ودرخیابان هرات مدفون گشت وامیر نظام الدین علیشیر درجانب جنوب مزارفیض آثارش خانقاهی ساخته ودر استرضای خاطرولد رشیدش مولانا حمیدالدین کوشید ودرآن خانقاه قایم مقام والد معارف پناه بود ودر سال نهصد و هفده بوصال پدر رسید.

شمس الدین محمد مروارید

خواجه شمس محمد مروارید درسلك اشراف و اعیان ولایت کرمان انتظام داشت و در زمان سلطنت میرزا جهانشاه ترکمان به هرات آمده و در خدمت میرزا سلطان ابوسعید رایت وزارت برافراشت وعاقبت عافیت طلب شده استغفار نمود وبسلوك طریق فقرقدم نهاد وسلطان حسین میرزا بایقرا منصب شیخی وتولیت موقوفات مزار فیض آثار خواجه عبدالله

انصاری را بوی مفوض نمود ودردهم شهرربیع الاول سال نهصد وچهارارتحال بدار باقی کرد ودر مزار شمس الدین محمد تبادکانی مدفون گردید و اورا پسری نیکواثراست .

دولتشاه سمرقندی درطبقهٔ معاصرین ترجمهٔ وی رانموده نامش خواجه شهاب الدین عبدالله واین غزل جامی راکه مطلعش اینست پیروی کرده .

نوبهاران که دمد شاخ گلی از گل من ‌‌ ‌ ‌ غنچه‌هایش بود آغشته به خون دل من

خواجه شهاب الدین گوید :

آه کز هر که وفا بود امید دل من ‌ ‌ ‌ غیر نومیدی ازاو هیچ نشد حاصل من

و دولتشاه نیز گوید :

دیگری رامکش ازغمزه بزعم دل من ‌ ‌ ‌ هرزمان قصد هلاکم مکن ای قاتل من

سلطان ابراهیم الامینی

امیرصدرالدین سلطان ابراهیم الامینی معانی دیوان حضرت مرتضوی را بنحو رباعیات بفارسی نظم نموده .

شمس الدین محمد روجی

مولانا شمس الدین محمد روجی ، در رشحات مشروحاً ترجمهٔ اوراآورده ومیگوید (روج) قریه ایست به نه فرسنگی هرات از جانب قبله .

و در حبیب السیر مسطوراست دست ارادت به شیخ سعدالدین کاشغری داده، روزشنبهٔ شانزدهم رمضان سال نهصد و چهار وفات یافت وصیت نموده بودکه امیر علی شیر هر کجا صلاح بداندامر بدفن نماید وآن امیر بعدازلوازم غسل و کفن درپهلوی مزارپدرش سعدالدین فرمود دفن نمودند وبعد ازچند روزی بعضی ازمریدان اونیمه شبی آن پیرعزیزرا از قبر بیرون کشیده نزدیك مزارخواجه عبدالله انصاری تختی بسته دفن کردند .

این قطعه را میرزاسلطان ابراهیم امینی درتاریخ آن واقعه منظوم گردانیده وروز و ماه وسال آن حادثه را دریك مصراع به سرحد ظهور رسانیده .

آن پیر که سر عشق او را ‌ ‌ ‌ از عین شهود بود مشهود

شدسوی جنان وگشت تاریخ ‌ ‌ ‌ شنبه که ز صوم شانزده بود

عبدالرزاق سمرقندی

کمال الدین عبدالرزاق ولد جلال الدین اسحق سمرقندی در زمان سلطان سعید در جمادی الاولی سنهٔ هشتصد و شصت وهفت بمنصب شیخی خانقاه میرزا شاهرخ منصوب گشت و در جمادی الاخرسال هشتصد وهشتاد وهفت وفات نمود .

کتاب مطلع السعدین که دروقایع معظمهٔ ربع مسکون اززمان سلطان ابوسعید بهادر تا وقت شهادت میرزا سلطان ابوسعید گورکان مسطوراست ازآثار اقلام آن جنابست .

محمد بن حسام

ابن حسام نامش محمد مشهور بکنیه است درحبیب السیر آورده درنظم قوت بسیارداشت ودر منقبت شاه ولایت و سایرائمه علیهم السلام قصاید غرا دارد و کتاب خاورنامه بر وزن شاه نامه درشجاعت وکرامت حضرت امیر علیه السلام نظم کرده ودر ربیع الاخر سال هشتصد و نود وسه در قصبه خوسف ازمضافات قهستان برحمت حق واصل گردید رحمة الله علیه.

قاضی مسعود قمی

قاضی مسعود قمی از جمله اعیان عراق بوده به هرات رفت و ملازمت و صحبت امیر نظام الدین علیشیررا اختیار نمود . در نظم اشعار ماهراست قصهٔ یوسف و زلیخا و مناظرهٔ شمس و قمرو تیغ و قلم از منظومات او است و این مطلع ازدیوان غزلیاتش نقل شده .

بی توچون درگریه خوابم میبرد　　خواب می بینم که آبم می برد

وفاتش درهرات درمزارپیرسیصد ساله مدفون است .

مولانا عبدالرحمن جامی

مولانا عبدالرحمن جامی لقب اصلی ایشان عمادالدین است ولقب مشهورش نورالدین ولادتش درخرجرد جام وقت عشا بیست و سیم شعبان سال هشتصد وهفده، والدش نظام الدین احمد دشتی و جدش شمس الدین محمد دشتی از محلهٔ دشت دارالسلطنهٔ اصفهان بوده اند برحسب حوادث زمان بدیارجام آمده اند بشغل قضاوت وفتوی اشتغال نموده و نوشتجات و سجلات و قباله جات را رقم دشتی مینموده اند بعد ازآنکه ازولایت جام بیرون آمده جامی رقم کرده .

درصغرسن در خدمت والد خود بهرات آمده در مدرسهٔ نظامیه اقامت گزیده پس از تکمیل عربیه وادبیه به سمرقند رفت و فن هندسه و هیئت و نجوم راکامل نمود و بواسطه فهم ذاتی و قوه حافظه باندك زمانی ازصحبت افاضل عصرمستغنی شد ومولانا علی قوشچی تصدیق بزرگی او را نموده و در تصوف با مشایخ نقشبندیه نسبت درست فرمود ودرنفحات در ترجمهٔ عزیزان انتساب خود را گفته و صاحب رشحات که هم داماد وی بود مشروحاً احوال او را بقلم آورده ومولانا عبدالغفورلاری تلمیذ مولانا در حواشی نفحات نیزترجمهٔ استاد را مرقوم داشته و روز یکشنبهٔ سیزدهم ماه محرم سال هشتصد و نود و هشت سرای فانی را بدرود نمود وفضلا قطعات و رباعیات درتاریخ وی بسیار گفته اند .

کتب مؤلفهٔ مولانا نظماً و نثراً عربیاً و فارسیاً بسیاراست گویند بعدد جامی (٥٤) مصنفات دارد وفوائدالضیائیه درشرح کافیه بنام فرزندش ضیاءالدین یوسف درعلم نحو نزد طلاب معتبر است وحاصل ومحصول آن کتاب محل انظاراست .

ولادت این فرزند درهشتصد وهشتاد ودوبوده درشب چهارشنبهٔ نهم شوال . وفاتش در بیست وپنجم همان ماه درسال نهصد ونوزده .

مولانا هاتفی

درحبیب‌السیرمذکوراست که هاتفی ازاقرباء قریبهٔ مولانا عبدالرحمن جامی است ودر هفت اقلیم مسطور است که خواهرزادهٔ وی بوده ودرنظم مثنویات گوی تفوق از سایرشعراء زمان خود میربود. خمسه راتتبع نموده ودربرابراسکندرنامه شیخ نظامی ظفرنامه تیموری بنظم‌آورده وتا اوایل فتوحات زمان سلطان حسین میرزا بیش توفیق‌اتمام نیافته‌ودرمحرم سال نهصد وبیست وهفت به عالم آخرت شتافته .

مولانا حبیب‌الله معرف درتاریخ وفاتش این قطعه گفته .

از باغ دهر هاتفی خوش کلام رفت — سوی ریاض خلدبصدعیش وصدطرب
تاریخ فوت او طلبیدم ز عقل گفت — از شاعر شهان و شه شاعران طلب

عبدالغفور لاری

رضی‌الدین عبدالغفورازشهرلارفارس‌است. گویندازاولادسعدبن‌عبادة الانصاری‌است‌واز تلامذه مولاناعبدالرحمن جامی. درغالب علوم متداوله یگانه،حواشی برشرح جامی‌ونفحات الانس‌وی معروف است ودرتصوف‌بسلسلهٔ نقشبندیه متصف‌است دررشحات گوید درآخر کتاب فصوص‌الحکم که باستادش مقابله نموده‌اند بخط جامی این عبارت نوشته است :

تمت مقابلة هذاالکتاب بینی وبین صاحبه وهوالاخ‌الفاضل والمولی‌الکامل‌ذوالرأی الصائب والفکرالثاقب رضی‌الملة والدین عبدالغفور استخلصه‌الله سبحانه لنفسه ویکون له عوضاً عن کل شیء فی‌اواسط شهر جمادی‌الاولی‌المنتظمة فی‌سلك شهور سنة ست و تسعین و ثمانمائه و اناالفقیرعبدالرحمن‌الجامی عفی عنه .

وفات مولوی عبدالغفورصباح یکشنبه پنجم شعبان سال نهصد و دوازده. این‌قطعه در تاریخ وفاتش گفته‌اند .

چو شد عبدالغفور آن کامل عصر — به عقبی غرقهٔ دریای غفران
سر آمد روزگار دین و دانش — فرو رفت آفتاب علم و عرفان
چو خواهی روز و ماه وسال فوتش — بگو یکشنبهٔ پنجم ز شعبان

شیخ مودود لاری

شیخ مودود لاری ازخدمت مولوی عبدالغفورا کتساب کمالات علمی نموده و به فیض صحبت شاه نعمة‌الله و شاه قاسم رسیده و در رمضان نهصد و سی و هفت در پانی پت هند وفات یافته .

مولانا حسین علی‌الواعظ الکاشفی

مولانا الحکیم المتاله کمال‌الدین حسین بن علی‌الواعظ‌الکاشفی التخلص والبیهقی السبزواری المولد والهروی‌المسکن والمدفن . کتب مؤلفه آن بزرگوار ازشدت اشتهار حاجت بیان نیست وروضة‌الشهدای اوبحدی شایع که روضه خوانها باومشهور شدند .

و در کتب سیر و تواریخ ورجال علمای حدیث ترجمه آن جناب و اسامی مصنفاتش ضبط وثبت است .

کلمات‌عارفانه اودرجواهرالتفسیرودیگر کتبش بسیارودرتصوف چنانچه خلف‌الصدقش دررشحات گوید به‌نقشبندیه مایل بوده

و درحبیب‌السیرمسطوراست غالب‌ایام‌هفته را هرروزدرمسجد وخانقاهی به‌آوازخوش وصوت دلکش بامر وعظ ونصیحت میپرداخت ودرسنه نهصد وده مهرخاموشی برلب زده‌به عالم‌آخرت منزل‌ساخت،وازجمله اشعارش این مطلع است .

سنبل تاب داده را بر گل نسترن مزن	سبز خطا ز مشك ترغالیه برسمن مزن

ودر این تاریخ که نهصد و بیست ونه است که این اجرا سمت ترتیب می‌یابد فرزند ارجمند مولانا کمال‌الدین حسین مولانا فخرالدین علی‌قایم مقام والد بزرگوارخویش و مجالس‌وعظ رابه احسن وجهی‌می‌پردازد وازمنظومات‌آن‌جناب محمود وایازدرسلك‌تحریر کشیده‌اند بروزن لیلی ومجنون، انتهی .

علی بن الحسین المتخلص صفی

راقم گوید فخرالدین علی بن مولانا حسین‌الکاشفی تخلص صفی می نماید چنانکه‌در این رباعی گوید .

ای مانده ز بحر علم بر ساحل عین	در بحرفراغت است وبرساحل شین
بر دار صفی نظر ز موج کونین	آگاه ز بحر باش بین‌النقین

وکتاب رشحات عین‌الحیوة را درسال نهصد ونه تألیف کرده وکلمه رشحات(۹۰۹) را تاریخ یافته ودرآن کتاب سلسله نقشبندیه را ترجمه نموده وخود مرید خواجه عبیدالله احرار نقشبندی است ودرآن کتاب درترجمه جامی گوید: والد راقم این‌حروف علیه‌الرحمه

ملازمت حضرت مخدوم بسیار می کردند و ازایشان به التفاتی و اشارتی بشغل باطنی این طایفه مشرف شده بودند می گفتند که در ماه ذیحجه سنهٔ ستین و ثمانمائه در مشهد مقدس حضرت امام همام علی الرضا علیه التحیة و السلام درواقعه دیدم که ازروضه قدم بیرون نهادم عزیزی در نظرمن پیداشد نورانی، پیش رفتم سلام کردم جواب دادند و فرمود بااین شهر کی آمده یی؟ گفتم دوسه روزاست. کجامنزل کرده یی؟ گفتم فلان موضع. گفت برواحمال واثقالی که داری بیاور در منزل ما نزول کن که برای توجای نیکومقرر کرده ایم. بنده از روی تواضع گفتم بنده شمارا ملازمت نکرده ام. فرمودند که مراسعدالدین کاشغری می گویندزود باش وخود را بمنزل ما برسان این بگفتند وروان شدند ومن بیدارشدم وچون روز شد از مردم مشهد پرسیدم، آنها سعدالدین مشهدی زاهد را نشان دادند ونه آن بود که درخواب دیده بودم .

ناگاه قافله یی ازهری دررسید وآشنایان بودند استفسارازمشایخ هری نمودم معلوم شد مولانا سعدالدین کاشغری درهری مقتدای خلق بوده ودرهمان ایام از دنیا رحلت فرموده .

بعدازچندگاه که بهری آمدم برسرمزارسعدالدین بملازمت مخدوم یعنی (جامی) رسیدم ودرخلوتی این واقعه را عرض نمودم فرمودند چه تعبیر بخاطررسیده ؟ گفتم چنان بخاطرم آمده که درهرات وفات یابم ومرا برتخت مزارایشان دفن کنند. فرمود چرا تعبیر براین وجه نمیکنی که ایشان را به منزل معنوی خود که عبارت از نسبتی است که ایشان در آن پیموده اند دلالت کرده اند حمل آن واقعه به این نوع کردن بهتر است وچون مخدوم این تعبیر فرمودند من به نیازتمام گفتم که حالا ایشان نقل کرده اند وبجای ایشان شمائیداگر بطریقی اشارت فرمایند غایت بنده نوازی باشد .

مخدوم چنانچه عادت ایشان بود استبعاد نمودند و خود را ازآن معنی دور داشتند لکن درآن اثنا بطریق کنایت بشغلی اشارت فرمودند چون راقم این اوراق رادرماه شعبان سنه اربع وتسعمائه بخدمت خواجه کلان ولد بزرگوار مولانا سعدالدین نسبت مصاهرت واقع شد وبه بندگی قبول کردند خدمت والد گفتند آن واقعه که من پیش ازاین بچهل سال دیده بودم این زمان تعبیر یافت .

و نیز درآخر ترجمهٔ جامی گوید که خدمت خواجه کلان ولد بزرگوار سعدالدین کاشغری دوصبیه داشتند یکی بحباله مخدوم یعنی جامی درآمد ودیگری حوالهٔ راقم شد و دراین معنی گفته شده بود .

دو کوکب شرف از برج سعد ملت و دین
طلوع کرد و بر آمد بسان در و صدف
از آن یکی به ضیا گشت بیت عارف جام
وز این حضیض وبال صفی شد اوج شرف

ونیز درآخر ترجمهٔ شمس‌الدین محمد روجی میگوید که باعث شدند وسعی جمیل به تقدیم‌رسانیدند که راقم این‌حروف را نسبت مصاهرت بخدمت خواجه کلان ولد بزرگوار مولانا سعدالدین دست داد خود در مجلس عقد نیز باتفاق خدمت مولانا استادی رضی‌الدین عبدالغفور حاضر شدند ودرحضورایشان عقد منعقد گشت الی‌آخرماقال .

راقم گوید مقصود ازنقل این عبارات رفع شبهه‌ایست که از برای محقق شوشتری و بعضی معاصرین واقع شده باختلاف . والله یعصمنا .

توضیحش آنکه قاضی دراول مجالس به مناسبت سبزوارحکایتی خودفرموده که مؤلف این کتاب دروقتی که درمشهد مقدس بتحصیل علوم وتکمیل نفس‌شوم اشتغال داشت ازبعضی اعیان‌آن دیارشنیده که چون کمال‌الواعظین مولانا حسین کاشفی بجهت نظم بعض‌از مصالح دنیاداری بدارالسلطنه هرات رفت ومدتی‌بعذاب صحبت میرعلیشیرمشهور گرفتار گردید و بدام همدامادی ملاجامی پای بند شد و مردم سبزوار با اوبدگمان شدند تاآخرحکایت و معلوم شد همدامادجامی پسربوده نه پدر، فخرالدین‌است نه کمال‌الدین .

ودرتذکره ریاض‌العارفین مورخ معاصرمیفرماید کاشفی سبزواری درهرات با مولانا جامی ملاقات کرده ومصاهرت جامی را پذیرفت ومولانا فخرالدین علی از اومتولد شد .

ونیز می‌فرماید صفی سبزواری فخرالدین علی بن مولانا حسین‌الواعظ‌المتخلص به کاشفی پدرش از معارف فضلا است بهرات رفت شرف مصاهرت مولانا جامی را دریافت و فخرالدین علی صبیه زاده مولانا جامی است .

وسید معاصر در روضات‌الجنات ترجمهٔ مولانا حسین راآورده می‌فرماید : و تزوج فی تلك‌الایام بها علی اخت‌المولی عبدالرحمن‌الجامی فاتهم بسببه عند اهل‌بلده .

واگر کسی بگوید منافاتی ندارد که پدر و پسرهردو همداماد با مولانا جامی بوده باشند باین فرض که پسرازعیال دیگرباشد دراین صورت کلام محقق بی‌شبهه است وهمچنین فرض شود که جامی را دوعیال بوده دراین‌صورت جمع همه اقوال میشود. جواب‌این‌جواب ازمطالعهٔ کتاب رشحات ظاهراست وبیش ازاین طول نمی‌دهد .

خواجه احمد جامی

خواجه رضی‌الدین احمد جامی، در حبیب‌السیر آورده که وی در سلك اولاد امجاد احمد جامی نامقی‌است. تولیت اوقاف شیخ‌الاسلامی سال‌ها با ایشان‌بود. درسال نهصد وهشت ازاین جهان درگذشت ولد ارشدش خواجه جلال‌الدین ابوالقاسم قائم مقام پدرشد وگاهی طریق خراباتیان با شاهزادگان می‌پیمود، مادام‌الحیوة آنچه تحصیل می‌نمود صرف آینده و رونده می‌فرمود تاآنکه درسال‌نهصد وبیست به پدرعالیقدراتصال‌یافت ودرهمان سال‌خواجه

ناصرالدین عبدالعزیز جامی که بصفت علم و تقوی آراسته و برسجادهٔ پرهیزکاری نشسته و در طریق ارشاد سالکان تتبع شیخ‌الاسلام زنده پیل احمد جامی نمود روی برضوان کرد .

امیرخواند محمدالحسینی

امیرخواند محمدالحسینی مورخ معروف ومصنف روضة‌الصفا ازاولادعظام امیرخاوند شاه است درحبیب‌السیر درذکرفضلای زمان سلطان حسین میرزا ترجمه مخدوم راآورده ومیگوید راقم حروف نسبت به‌آن حضرت علاقه فرزندی ثابت دارد وبعدازچند سطری می گوید که حضرت ابوی مخدومی را دراواخرایام حیوة میل به انقطاع وانزوا شده ازاختلاط دامن همت برچیده مدت یك سال درگازرگاه روزگارگذرانید واکثر اوقات را بکسب سعادت اخروی وکمالات معنوی مصروف گردانید وبواسطه عرض مرض سوءالقنیه ازآن مقام به شهر مراجعت نموده بربستر ناتوانی افتادند ودردوم ذی قعده درسال ثلث و تسعمائه به ریاض جنان انتقال فرمود درسن شصت وشش سالگی ودر مزار شیخ بهاءالدین عمر دفنش اتفاق افتاد.

غیاث‌الدین مؤلف تاریخ حبیب‌السیر

راقم گوید چون بسیار دراین تذکره ازتاریخ حبیب‌السیر نقل نموده ومؤلف آن نیز ازمعاصرین صاحب عنوان است مناسب دید که دراین موقع ترجمهٔ اورا نماید .

درآخرکتاب حبیب‌السیرکسی که اول دربمبئی به طبع رسانیده احوال مؤلف را از خلاصهٔ چند کتب تاریخ جمع نموده مختصرش آنکه مؤلف کتاب میرزا غیاث‌الدین بن میرزا همام‌الدین نبیرهٔ دختری امیرخواند صاحب روضة‌الصفاست وشیرازی‌الاصل بوده ودرهرات نشو ونما یافته و از جملهٔ منشآت اوست: خلاصة الاخبار و اخبار الاخیار و منتخب تاریخ وصاف ومکارم‌الاخلاق ومآثرالملوك ودستورالوزراء.

اما شروع درتحریرحبیب‌السیر درشهورسنه نهصد وبیست وهفت نموده ودرنهصد وسی جلد سوم آنرا به اتمام رسانید ودراواسط شوال نهصد و سی و سه از دارالسلطنهٔ هرات به جانب قندهارنهضت فرمودودرایام توطن درآن بلده به اتمام جلد اول همت گماشت اماهنوز به اختتام نرسیده درسال نهصد وسی وچهاربه هندوستان رفت و چهارم محرم نهصد وسی و پنج به شهر(اکره)که مقرسلطنت ظهیرالدین محمد بابرشاه بود رسید وازحضورآن پادشاه عنایات یافت وجلد نخستین را دراثناء سفر بنگاله به اتمام رسانید تاآنکه درایام سلطنت نصیرالدین محمد همایون پادشاه که ملازم رکاب بود هنگامیکه موکب همایون در حدود (برهان پور) و(بمندو) نزول اجلال فرمود درسال نهصد وچهل ودو به مرض اسهال ازجهان گذران انتقال فرمود و حسب الوصیه نعش او را به دارالخلافه دهلی نقل نمودند و در

جوارمزارشیخ نظام‌الدین اولیاء وامیرخسرودفن کردند، انتهی.

راقم گوید آنچه از خود مؤلف در عنوان تاریخ و طی آن و ختمش مشهود است ملخصاً می‌نگارد.

دردیباچه کتاب مرقوم داشته‌راقم این‌حروف غیاث‌الدین بن‌همام‌الدین‌الحسینی‌المدعو به‌خواند امیر، وکتب مؤلفه خودراچنانچه مذکورشد تعدادمیفرماید، ونیزمسطورداشته که دراوایل‌نهصد وبیست وهفت بامرصدارت پناه غیاث‌الدین امیرمحمدالحسینی شروع دراین تألیف نمودم بااین ترتیب‌که اخبارانبیا وخلفا وسلاطین را در دوازده عقد منتظم گردانم و هرچهارعقد ازعقود دوازده‌گانه را در درجی درج نمایم.

وچون درج اول درسلك تحریرجلوه‌گرگشت وزیرمعظم وفات یافت و روزگاربساط عیش را درنوشت وخراسان نظامش گسیخت تابعد ازآنکه ابوالمنصور ورمش‌خان به‌حکومت منصوب وخواجه حبیب‌الله به صدارت برقرارگردیدند رونق بازار اهل‌کمال شد وآنچه را نوشته شده بود ازنظرانورش گذرانیده کمال جهد دراتمام‌آن فرمود. درظلال دولت خجسته مآلش بار دیگر خامهٔ فصاحت‌گستر سخن‌گذاری‌آغاز کرد این تألیف بنام نامی‌آن حبیب الهی حبیب‌السیرفی‌اخبارافرادالبشرقرارگرفت.

ودرجزوسوم‌ازجلد سوم دردذکراحوال شیخ زین‌الدین‌ابوبکرخوافی‌گوید ازحضرت مخدومی ابوی مرحومی امیرخواند محمد استماع افتاد الخ.

ونیز در ضمن احوال فضلای زمان سلطان حسین میرزا درترجمهٔ صاحب روضةالصفا گوید راقم حروف نسبت به‌آن حضرت علاقه فرزندی ثابت دارد.

و نیزدرآخرترجمه‌گوید که حضرت ابوی مخدومی الخ.

ودرآخرکتاب‌گوید رفیق توفیق مساعدت نمود دراندك زمانی معظم وقایع انبیاء و ائمه هدی وملوك وسلاطین ومشایخ وحکما وعلما وفضلا را از اول‌آفرینش تا غایت در سلك تحریرکشید ودرتصحیح روایات وتنقیح حکایات بقدرامکان لوازم اهتمام بجای‌آورده این مجموعه را به اتمام رسانید.

وچون این‌نامهٔ نامی برآثارانبیا وملوك محتویست اتمامش در سالی اتفاق افتاد که (آثارالملوك والانبیاء۹۲۰) ازتاریخش‌خبرداد وایضاً لفظ (خبرازجهانیان) وایضاً(اخباره صحیحه)بعدازآن بیتی چند درمدح نصیرالدین همایونشاه‌گفته متضمن تحسین‌کتاب.

مؤلف تاریخ فرشته درمقالهٔ دوم ازجلد اول درذکر سلطنت سلطان نصیرالدین‌محمد همایون شاه‌گوید ودرسنهٔ احدی واربعین وتسعمائه جنت‌آشیانی نزدیك (برهان‌پور) شده‌و آن مملکت را زیروزبرکرده به (مندو)آمد ودرآن اوان مؤلف‌کتاب حبیب‌السیرکه‌ملازم رکاب بودبمرض اسهال ازجهان‌گذران درگذشته برحمت ایزدی پیوست وحسب‌الوصیه نعش

اورا به دهلی برده درجوارشیخ نظام‌الدین اولیا وامیرخسرودفن کردند، انتهی .

بنابرآنچه خود فرموده آن تفاصیل از کجا تصوردارد وجلد نخستین معلوم شد که در چه وقت نوشته نه‌سفر بنگاله، والله‌اعلم.

شیخ صوفی علی

شیخ‌صوفی‌علی،درحبیب‌السیرمذکوراست که وی درسلك‌اعاظم مریدان شیخ‌زین‌الدین خافی انتظام داشت وهمواره اوقات به وظایف طاعات با ساکنان خانقاه مستغرق بود ودر آخرعهد سلطان حسین میرزا از دارفانی انتقال نمود در حظیره که خواجه عطاءالله در سر خیابان ساخته است مدفون گشت .

مولانا بنائی

مولانا بنائی ولد استادمحمد معماردرنظم اشعارمهارت‌کامل ظاهرمی‌نمود ازعلم‌تصوف بهره‌مند ودرموسیقی وقوفی‌تمام‌داشت. هرروزدرشهری وبا امیری درخراسان وماوراءالنهر بسرمی‌برد وآخرالعمردرقرشی منزل گزید، ودرسالی که امیرنجم ثانی‌به امرسلطان حسین میرزا قرشی راگرفته وقتل عام نمود آن بیچاره راکشتند. اشعارخوب دارد ودرتتبع‌اشعار خواجه حافظ شیرازی غزلیات داردودرآنجاحالی‌تخلص‌نموده ودرترجمهٔ شیخ‌محمدلاهیجی شارح گلشن قصیده ملابنائی درمدح شیخ‌آورده میشود .

سلطانعلی مشهدی

سلطانعلی مشهدی درحبیب‌السیرمسطوراست‌که وی به وجاهت صورت ومحاسن سیرت موصوف بود ودرخط نستعلیق خطوط استادان متقدمین رامنسوخ ساخت وهمواره به اشارت امیرعلیشیر به‌کتابت نسخ شریفه می‌پرداخت وگاهی به نظم اشعار نیززبان می گشاد واین مطلع ازآن جنابست .

گل دربهارزان رخ‌گلگون نمونه‌ایست   چون‌اشك‌من که‌ازدل‌پرخون‌نمونه‌ایست

وفاتش درسنه نهصد ونوزده درمشهد مقدس بوده وهمان مکان دفن‌شده، انتهی.

راقم‌گوید سلطان‌الخطاطین مشرب عذب تصوف داشته ورساله‌یی بنام صراط‌الطور به نظم آورده درآداب خط و شمهٔ درآن رساله ازحال‌خود ذکر نموده و در آخر آن منظومه می‌فرماید .

بود هشتاد و چهار عمرعزیز   گشته زایل تمام عقل وتمیز

ونیزمیفرماید .

سال تاریخ نظم این نامه   نهصد و بیست زد رقم خامه

بود ماه نخست اول سال — که به آخر رسید قیل و مقال
شرح آداب خط زبیش وز کم — کردم آخر در این رساله رقم

وازاین منظومه معلوم گردید اختلاف آنچه ازحبیب السیر نقل شد در سال وفات استاد و تحقیق آنست که دردهم ربیع المولود نهصد وبیست وشش وفات نموده و مزارش در مشهد رضوی محاذی پائین پای مبارك نزدیك پنجره پولادیست.

از جملهٔ خوش نویسان نستعلیق آن زمانست.

سلطان محمد نورالله و سلطان محمد خندان

سلطان محمد نورالله و سلطان محمد خندان و مخفی نماناد که واضع خط نستعلیق خواجه میرعلی تبریزیست وخاتم این خط میرداماد. اگرچه بعضی برآنند که میرعلی هروی وسلطانعلی را ترجیح دهند والعلم عند اهله یعنی استادی جناب یزدانی ابن الوصال ادام الله بقاه که کلی منحصر درفرد هستند.

ابو سعید پورانی

شیخ جلال الدین ابوسعید پورانی نبیرهٔ مولانا جلال الدین ابویزید بود وبه تصفیهٔ خاطر عاطر وتزکیهٔ نفس نفیس ممتازجود وسخاوت آن جناب نهایت نداشت و باکمال خوشحالی همت برضیافت صادر ووارد می‌گماشت وسلطان حسین بایقرا نسبت به شیخ طریق ارادت و اعتقاد سلوك می‌کرد وهرسال یك دو نوبت به پوران رفته دربارهٔ وی شرایط انعام و احسان به جای می‌آورد.

اما محمد خان شیبانی خدمت شیخ را مصادره و مؤاخذه نموده چنانچه دیگر در دارالسلطنه هرات نتوانست بود به ولایت قندهارشتافته آنجا ساکن گشت ودرشهورسنهٔ احدی وعشرین وتسعمائه شبی از بام افتاده درگذشت.

شیخ ابوالوجد فارغی و برادرش

شیخ ابوالوجد فارغی ابن شیخ وجیه الدین وخال شیخ نورالدین و برادرش شیخ زین است که از احفاد شیخ زین الدین خافی میباشند. شیخ ابوالوجد درویش فانی مشرب در دارالسلطنه هرات درسجاده زهدوتقوی متمکن بود وازسلطان حسین بایقرا پیوسته به لوازم موائد ملوکانه بهره‌مند وگاهی به نظم اشعارلطافت آثاراشتغال می‌نموده واین مطلع از اوست.

چو تیر خود کشی از سینه‌ام بگذار پیکان را
مرا دل ده که تا مردانه در راهت دهم جان را

شیخ جلال بن خواجه محمد

شیخ جلال بن خواجه محمد بن عبدالملك، چون پدردر سلك اعاظم اهل قلم انتظام داشت درعنفوان جوانی از روش پدراجتناب نموده همت برسلوك طریق اهل تحقیق گماشت ودست ارادت به مولانا شمس‌الدین محمد روجی داده به قدم اخلاص تتبع طریقهٔ نقشبندیه پیش گرفت آنگاه شیخ عمادالدین فضل‌الله ابیوردی هرات آمده شیخ جلال را بجاذبه شوق به جانب خود کشید و به ابیورد برد وهفت سال درصحبت شیخ عماد بود، بعد از آن به وطن مألوف مراجعت نمود ودرمسجدجامع هرات‌هفته یك‌نوبت به وعظ و نصیحت‌خلایق‌میپرداخت وبه سخنان مؤثردرویشانه بسیاری از تشنه لبان را به‌آب حیات هدایت میرسانید .

امیر صدرالدین محمد

امیرصدرالدین‌محمدالحسینی‌الشیرازی‌الدشتکی،درحبیب‌السیرمذکوراست‌که به‌بلدهٔ فاخرهٔ شیرازحفت‌بالاعزاز به نشرعلوم قیام می‌فرمود وآن‌جناب ولد ارشدامیرغیاث‌الدین منصوراست درایام شباب نزد مولانا قوام‌الدین گلباری تحصیل علوم نمود به اندك زمانی‌در تمامی‌فنون متداوله بدرجهٔ کمال ترقی کرده آغاز درس وافاده فرمود دربلده شیراز مدرسه رفیع وسیع‌ساخته هرروزبه‌آن‌بقعه تشریف شریف می‌برده وطلبهٔ علوم‌را از نتایج‌طبع وقاد خود مستفید گردانیده .

ازجمله نتایج‌قلم‌خجسته رقمش‌رسالهٔ تحقیق‌علم‌واثبات واجب وحاشیهٔ شمسیه وحاشیه مطالع وحاشیه تجرید،درمیان طلبه علوم مشهوراست وآن‌جناب راپسری‌ماند درکمال‌فضل و علو مقام امیر غیاث‌الدین منصور ودرمدرسه پدربزرگوار پیوسته به افاده‌قیام‌می‌نماید.

محقق شوشتری درمجالس‌المؤمنین ترجمهٔ سیدالحکما ابوالمعالی صدرالدین محمد وغیاث‌الحکما رابا اسامی‌مؤلفات مشروحاً ذکرنموده ومی‌فرماید که سید صدرالدین‌خدمت پدرخود و پسر عم خودوپسرعمهٔ‌خود بسیاری ازفنون را دیده وبامولانا قوام‌الدین کربالی مباحثات ومناظرات داشته‌اند .

ونیزفرموده هیچکس ازاقران صدرالحکما اورا الزام نداده و علامه دوانی دربحث مجلس خود را حریف میر نمی‌دیده، اما دراکثرتصانیف خودمتوجه دفع سخنان‌میر گردیده و سخن از جانبین به طول انجامید چنانچه در حواشی تجرید و حواشی مطالع ایشان ظاهر می گردد .

غیاث‌الحکما را شرحی‌است بررساله اثبات واجب صدرعالیقدرودرآنجامذکورنموده مولد شریف صدرالحکما صباح‌روزشنبهٔ دوم‌شعبان‌سنهٔ ثمان‌وعشرین‌وثمانمائه بوده‌ودرصباح جمعهٔ دوازدهم‌ماه مبارك‌رمضان سنهٔ ثلث وتسعمائه بردست ظلمه طایفهٔ ترکمان بایندریه که

دراصل سکنهٔ دیاربکر بودند شهید گردید ودرهمان مدرسه در کریاس جنت اساس منزل گزید.

وغیاث الدین منصورمدتی منصب عالی صدارت شاه صفی صفوی را در نهایت استقلال می نمود ودرمرتبهٔ ثانی که جناب مجتهدالزمانی شیخ علی بن عبدالعالی ازعراق عرب متوجه پایهٔ سریرخلافت مسیر گشته باآن صدر فلک قدرمباحثهٔ علمی درمیان آمده به خشونت انجامید شاه حمایت مجتهدالزمانی نموده حضرت میررنجیده بعد از روزی چند از منصب صدارت استعفا نموده به شیرازروان شد و درسنهٔ ثمان واربعین و تسعمائه وفات یافتند و در جوار پدر آسوده گشتند.

وازجملهٔ مصنفات ایشان کتاب مقالات العارفین و کتاب درتصوف واخلاق به‌اسم‌فرزند ارجمند خود میر شرف الدین علی نوشته.

راقم گوید جناب حاجی میرزا سید حسن که ذکرایشان درزمرهٔ معاصرین بیاید از اولاد قدوة العلماء والحکماء میر سیدعلی‌خان واحفاد غیاث الحکماء در تاریخ فارس نامه ناصری شرح احوال اجداد خود رابا مدرسه منصوریه وموقوفاتش مستوفی آورده که مزیدی برآن متصور نیست.

محقق دوانی جلال الدین محمد

المحقق الحقانی جلال الدین محمدبن سعدالدین اسعدالدوانی. قریهٔ دوان ازاعمال کازرون فارس است ومولانا سعدالدین به فصل قضایای شرعیهٔ آنجا اقدام می نموده ودرسلک ارادتمندان سید شاه نعمةالله ولی بوده.

درکتاب اصول الفصول مذکور است که سعدالدین از برکت خدمت سید و آشامیدن آب دهان مبارکش به قصد اولاد، منکوحهٔ اوحامله گردید واتفاقاً درروزولادت فرزند در محضر جناب سید مشرف بود، به وی فرمودند مژده باد شما راکه مهمان رسید ونامش را جلال الدین محمد گذاشتند.

ودر مجالس المؤمنین مذکوراست که درمبادی حال نزد والد خود مطالعهٔ بعضی از مقدمات نموده وبعد ازآن به شیرازآمده خدمت ملامحیی الدین انصاری که ازاولادسعد بن عباده صحابی وافاضل تلامذه سیدالمحققین بود به تحصیل سایرعلوم دینیه و معارف یقینیه اشتغال نمود و چون در آن غربت قدرت بربهای روغن چراغ نداشته گاهی از غایت جد و اجتهاد در برابرچراغی که شب‌ها دردهلیزمسجد عتیق شیراز می افروختند برپا ایستاده مطالعه می نمود.

درحبیب السیرآورده که مولانا بعد ازتحصیل خدمت والدش به شیرازشتافته در درس مولانا محیی الدین کوشکناری وخواجه حسن شاه بقال که هردوازتلامذه محقق شریف ودر

زمان میرزا محمد بایسنقر در شیراز به لوازم درس و افاده قیام می‌نمودند همت بر کسب کمال گذاشت .

و نیز در درس مولانا همام‌الدین کلباری که برطوالع شرحی مفید دارد مطالعه بعضی از متداولات کرده و دراکتساب علم حدیث خدمت شیخ صفی‌الدین ایجی که سیدی دانشمند بود شرایط تلمذ به جای آورده .

القصه به واسطه قابلیت اصلی بلکه محض عنایت لم یزلی هنوز درسن شباب بود که در ایام دولت امیرحسن بیك و یعقوب میرزا ازاقطار امصاراعاظم افاضل بامید کسب علم و دانش متوجه ملازمتش بودند .

و آن جناب چندگاه درایام شباب به صدارت امیر زاده یوسف بن میرزا جهان شاه مشغولی کرده و استعفا نمود و در مدرسهٔ بیگم که آنرا دارالایتام گویند به لوازم درس و افاده قیام نمود و درزمان دولت سلاطین آق قوینلو منصب قضای مملکت فارس من حیث الاستقلال تعلق به آن داشت .

و جناب مولوی در اواسط ایام زندگانی بر شرح تجرید مولانا قوشچی حاشیه در کمال دقت تألیف نمود و آن رساله به نظر شارح رسیده از روی انصاف زبان به تعریف و توصیف گشود .

اما امیرصدرالدین محمد هم درآن اوان بر کتاب مذکور حاشیه نوشته برحاشیهٔ مولوی اعتراضات کرد و آن جناب جهت رد آن سخنان حاشیهٔ دیگر بهتر از پیشتر در قلم آورد و براین قیاس پیوسته میان این دو عالم متبحر مباحثات بوقوع میانجامید و هر کس که والی شیراز می بود به جهت تحقیق دقایق طبع ایشان مجالس ساخته مستفید و بهره‌ور می گردید .

ازجمله تصانیف جناب مولوی رسالهٔ زوراء است که درعلم نگاشته .

راقم حروف ازشیخ مجدالدین محمد کرمانی استماع نموده که مولانا جلال‌الدین در وقتی که به نجف‌اشرف بود درروضهٔ قدس منزلت حضرت‌شاه ولایت روزی برپای ایستاده آن رساله را تصنیف نمود و به‌آن مناسبت مصنف آنرا به زوراء موسوم گردانید و چون زوراء متنی است به غایت مختصرومتین جناب مولوی بعدازچندگاه بجهت حل‌عبارات آن‌شرحی منقح درسلك انشاء کشید .

ودیگرازمؤلفات آن عالم پسندیده صفات شرح هیاکل است که درعلم حکمت اشراق شیخ شهاب‌الدین مقتول تحریر فرموده و همچنین رساله اثبات واجب و اخلاق جلالی که در برابر اخلاق ناصری نوشته و حاشیهٔ شمسیه و حاشیهٔ مطالع وحاشیهٔ انوارشافعیه.

وعمرآن جناب زیاده از هفتاد بوده و بعد ازقتل رستم پادشاه وفات یافت به اندك زمانی وآن‌جناب دوپسرداشت امیرسعدالدین اسعد که حالا درسلك دانشمندان‌شیرازمعدود

است و مولانا عبدالهادی که در زمان حیات پدر وفات یافت، انتهی.

ومحقق شوشتری درمجلس هفتم که ترجمهٔ آن جناب را مشروحاً آورده می‌فرماید از خطبهٔ محاکمات استادالبشر غیاث‌الدین منصور چنان مستفاد میشود که زیاده ازهشتادعمر نموده، وفاتش در روز سه شنبه نهم ربیع‌الاخر ازسال نهصد وهشت دراردوی سلطان ابوالفتح بایندری روی نمود، چون آن موضع به قریه دوان نزدیك بود نعش او را به آنجا برده دفن نمودند و بعد ازآن شروع نموده در تعداد مصنفات محقق دوانی و بآن تمامی درهیچ‌جا ندیدم کسی ذکر کرده باشد وشمه‌یی ازاشعارآن جناب رانیز آورده تخلص دوانی میفرموده.

و آنچه مستفاد و معلوم می‌شود مسافرت بسیار نموده به هرموز وآذربایجان، و از تذکرهٔ ریاض‌العارفین ظاهرمیشود که بهندوستان هم رفته وحکام آن خطه مقدمش راگرامی داشته مبلغ ومقداری نقد وجنس تقدیم مولانا نموده‌اند ودرعود به وطن ما ألوف زیاده درانظار محترم گردید وبه این سبب فرمود.

مرا به تجربه روشن شداین درآخرحال که قدرمرد به علم است وقدرعلم به مال

ولی ظاهراً بعضی رسائل به نام سلاطین هند نوشته ومصحوب تلامیذ خودارسال داشته وبهرهٔ کامل یافته چنانچه محقق شوشتری در شمارهٔ مؤلفات مولانا تصریح نموده.

قاضی کمال‌الدین حسین میبدی

الفاضل المتبحروالمتکلم المتصوف قاضی کمال‌الدین حسین بن معین‌الدین المیبدی الیزدی.

محقق شوشتری در ضمن ترجمه علامه دوانی می‌فرماید که چون صیت فضایل علامه نحریرعالم گیرشد والی عراق وفارس وآذربایجان سلطان یعقوب بایندری ترکمان اورااز شیرازبه دارالسلطنهٔ تبریزطلب نمودوبه الطاف خسروانه نوازش‌فرموده‌اقضی‌القضاتی‌ولایت فارس را باوتفویض فرمود. اتفاقاً روزی در مجلس‌پادشاه مذکور خدمت علامی‌را بامولانا شیخ ابواسحق نیریزی که ازاذکیاء فضلای زمان بود مباحثه علمی واقع شد منتهای موجه متوجه ادله اومیساخت لیکن چون فاضل نیریزی درزبان‌آوری غالب بود و قدم از دایره ادب بیرون نهاده طریق شطاحی پیمود نزدیك به‌آن رسیده بود که خدمت علامی را درهم آورد وناموس دانشمندی اورابه خاك مذلت سپارد لاجرم قاضی میرحسین یزدی که ازافاضل تلامذهٔ خدمت علامی بود ودرصف نعال‌آن مجلس عالی نشسته بود چون حال را بدان منوال دید ازغایت حمیت بی‌طاقت شده گفت که من کمینه تلمیذ خدمت علامیم ملتمس آنکه رعایت ایشان نگاهدارید ومباحثهٔ شیخ ابواسحق رابا من گذارید اگراومرا الزام دارد همگی او را مسلم داریم.

سلطان التماس او را قبول نمود قاضی میرحسین تمهید رعایت آداب مناظره نموده شروع درمباحثه نمودوهرچند شیخ ابواسحق خواست که ازقانون آداب تجاوز کرده ازشاخی به شاخی پروازنماید قاضی راه براو بسته به مساعدت توفیق غالب آمد وبرهمکنان رجحان اوظاهر گشته زبان تحسین گشودند .

قاضی صفی الدین عیسی تبریزی که صدرسلطان بودازمولد قاضی میرحسین استفسار نمود علامه دوانی فرمود که ازبزرگ زاده‌های یزد است وآخرازسلطان استدعای آن نمود که قضاء دارالعبادهٔ یزد وتوابع آنرا باتصدی موقوفات آنجا باوتفویض فرمودند وسیورغال وتشریفات شاهانه شفقت فرموده روانه دارالعبادهٔ یزد گردانیدند .

ودر حبیب‌السیر ترجمه آن جناب را به این عبارت آورده بعد ازعنوان می‌گوید در سلك افاضل علماء عراق بل اعاظم دانشمندان آفاق انتظام داشت و در مملکت یزد به امر قضا منصوب بود وعلم دیانت وامانت می‌افراشت .

ازجملهٔ مؤلفاتش شرح دیوان معجز نشان جناب مقدس امیرالمؤمنین علیه‌الصلوة و والسلام تصنیفی است دانش اثرومطبوع طباع سلیمهٔ دانشوران فضیلت پروروهمچنین آن جناب بر کافیه نحووهدایهٔ حکمت وطوالع وشمسیه شرح وحواشی دقیقه درعقد انشاء انتظام داده و درآن مؤلفات کمال دانش وجودت طبع خود را به منصهٔ عرض نهاده ودرفن معما نیزرساله دارد مفیدهٔ به میزان ذهن اصحاب نظم و نثر سنجیده و در اوایل ایام دولت شاهی سجل حیات قاضی به خاتم القضاء مختوم گشت و به تقدیر ایزد سبحانه روزی چند مؤاخذ بود درگذشت .

ودر ریاض‌العارفین وفاتش را درسال نهصد وده مرقوم نموده وبعضی ازاشعارعارفانه ورباعیاتش را درج فرموده .

راقم گوید در جامع و مدون دیوان حضرت امیر خلافست بعضی گفته‌اند ابوالحسن محمد بن الحسین بن الحسن البیهقی است که مشتهر به قطب‌الدین کیدریست که از جملهٔ تصانیف او نوشته‌اند شرح نهج‌البلاغه وکتاب انوارالعقول و در این کتاب جمع نموده اشعار حضرت را وبعضی برآن رفته‌اند که مدون آن ابی‌الحسن علی بن احمد بن محمد الضخکردنی است ونام آن کتاب را تاج‌الاشعار نهاده .

وعلامه مجلسی درمقدمات بحارچنین می‌فرماید که کتاب دیوان انتسابش به حضرت مشهور است و بسیاری از اشعار مذکورهٔ در آن در سایر کتب مرویست و مشکل است حکم به صحت جمیع آن .

وازمعالم ابن شهرآشوب مستفاد می‌شود که آن تألیف علی بن احمد ادیب نیشابوری است و شیخ نجاشی ازکتب مؤلفه عبدالعزیز بن یحیی جلودی شمرده است کتاب شعرعلی(ع)

بهر تقدیر در آن شرح قبل از آنکه اشعار را ذکر نماید هفت فاتحه عنوان نموده در هر یك بعضی قواعد متصوفه و عقاید مرضیه و رسوم و آداب و جمله‌یی از مسائل ریاضی و حکمت و کلام درج نموده و در فاتحهٔ هفتم شطری از مناقب و معجزات و فضایل حضرت را ذکر کرده.

از آن جمله این حدیث است که ترمدی از رسول خدا صلی‌الله علیه و آله نقل نموده که فرمود رحم‌الله علیاً اللهم ادر الحق معه حیث‌دار و از آن جمله میگوید حروفات نورانیه مقطعه واقعهٔ در اوایل سور قرآنیه بعد از حذف مکررات این کلمه می‌شود: علی صراط حق نمسکه.

ای مصحف آیات الهی رویت — وی سلسلهٔ اهل ولایت مویت
سرچشمهٔ زندگی لب دلجویت — محراب نماز عارفان ابرویت

وهو مبدء سلسلة جمیع الاولیاء الذین قال (ع) فی حقهم صحبوا الدنیا با بدان ارواحها معلقة بالمحل الاعلی الحدیث بتمامه فی نهج البلاغه و این اشعار را در مدح حضرت گوید.

بسکه تابد مهر حیدر هر دم از سیمای من
آسمان را سرفرازی باشد از بالای من

چون سخن گویم ز معراجش که آن دوش نبی است
پای در دامن کشد فکر فلك پیمای من

بهر وصافی او سر تا قدم گشتم زبان
تا نگردد غیر مدحش ظاهر از اجزای من

طبع من تا گشت چون دریا ز فیض مرتضی
ابر گوهربار جوید فیض از دریای من

گر نبودی ذوالفقار قهر او در دست دل
لقمه‌یی کردی مرا این نفس اژدرهای من

خاك راهش در دو چشم من بجای سرمه است
نیك دیدم آفرین بر دیدهٔ بینای من

نی من تنها به مهرش سرفرازی می‌کنم
غیر از این هرگز نه بشنیده است از آبای من

ای صبا در گردنت خاکم ببر سوی نجف
بعد مردن چون فرو ریزد ز هم اعضای من

در آخر شرح به این عبارت ختم نموده: تمام شد این ارقام پریشان به یمن همت درویشان در تاریخی رفیع الشان فیض نشان صفر تسعین و ثمانمائه از هجرت خاتم موافق اسفند سنهٔ ست و اربعمائهٔ جلالی که زمان قران برجیس و کیوان است در عقرب و اجتماع سبعهٔ سیاره

است غیر بهرام درآن برج سعادت انجام امیدآنکه ازغیرمحرم محفوظ و از نظر درویشان محظوظ باشد ودرآخرت واسطهٔ خلاص و نجات ورابطهٔ رفعت درجات شود .

ان النبی محمداً و وصیه — وابنیه و ابنته البتول الطاهرة
اهل العباء و اننی بولائهم — ارجوالسلامة والنجا فی الاخرة
واری محبة من یقول بفضلهم — سبباً یجیر من السبیل الجائرة
ارجوبذاك رضا المهیمن وحده — یوم الوقوف علی ظهور السائرة

شیخ صنع الله

شیخ صنع الله ازاوایل زمان یعقوب میرزا الی یومنا هذا دربلدهٔ فاخرهٔ تبریز برسجادهٔ تقوی وپرهیزکاری متمکن است و نزد اکثرمردم این دیار به تزکیهٔ نفس نفیس وتصفیهٔ خواطر خطیر اشتهار دارد وجمعی کثیر ازدرویشان وگوشه نشینان طریق ارادتش میپویند وازوی طلب ارشاد وتلقین نموده به صحبت شریفش تیمن وتبرك می جویند (حبیب السیر).

سید جعفر نوربخش

سید جعفر ولدافتخاراولاد خیرالبشر سید محمد نوربخش بود وبه لطف طبع وصفاء ضمیراتصاف داشت . در زمان خاقان منصور به دارالسلطنه هرات تشریف آورده منظور نظر اعزاز واحترام آن پادشاه عالی مقام گشت وامراء عظام و صدور گرام به جهت مدد معاش آن جناب هرساله مبلغ پنج هزاردینار کپکی ودویست خروارغله مقررساختند. سید جعفراز غایت علوهمت سر بر آن مبلغ ومقدارفرود نیاورد ودرخشم شده عزیمت عربستان کرد

این مطلع از منظومات آن جناب است .

ترك من دست چو بر خنجر بیداد برد — تشنه را آب زلال خضر از یاد برد

شاه قاسم نوربخش

شاه قاسم نوربخش ولد ارشد هدایت پناه امجد سید محمد نوربخش وبرادر خردتر سید جعفر بود. لوامع انوارشمایل نبوی از ناصیهٔ حالش ظاهرولوایح آثارخصایل مرتضوی از جمال کمالش باهرمرآت ضمیرمنیرش عکس پذیرصورولایت وارشادوفضای خاطرمهرتنویرش مظهرفروغ کرامت واجتهاد، وآن جناب درزمان فرخنده نشان خاقان منصورسلطان حسین میرزا از عراق به خراسان تشریف آورده آن پادشاه عالی شأن در تعظیم و تکریم خدام ذوی الاحترامش مبالغه فرمود و میرزا کیجك دست ارادت دردامن متابعتش زده همواره از باطن سیادت منش اقتباس انوار سعادت می نمود بعد از آنکه میرزا کیجك داعی حق را

لبیك اجابت گفته وفات یافت شاه قاسم بروفق حدیث حب‌الوطن من الایمان به صوب عراق شتافت ودرولایت ری متمکن گشته پرتولطف و احسانش بروجنات ساکنان آن حدود تافت و چون شاه دین پناه لواء کشور گشائی برافراخت آن جناب راکما ینبغی مشمول مراحم بی‌دریغ گردانیده واز سایرسادات عالم و منتسبان دودمان حضرت خاتم به مزید انعام و اکرام مستغنی وممتازساخت وشاه قاسم در کمال فراغ بال اوقات خجسته ساعات می گذرانید تا درشهورسنهٔ سبع وعشرین و تسعمائه ندای یا ایتها النفس المطمئنه را به گوش هوش شنیده متوجه ریاض قدس گردید .

وحالا نبیرهٔ پسری آن‌جناب شاه قوام‌الدین بن‌شاه شمس‌الدین قایم‌مقام جدبزرگوار گشته به احیاء سنن سنیهٔ آباء عظام قیام می‌نماید و به صفت علو همت وسمؤ رتبت موصوف بوده ابواب لطف ومکرمت برروی روزگار کبار وصغارمیگشاید .

شاه بهاءالدین بن شاه قاسم

شاه بهاءالدین فاضلترین اولاد شاه قاسم نوربخش بود و به مزید علم ودانش ازسایر سادات صاحب سعادات‌ممتاز ودرتتبع سنن سنیهٔ‌آباء عظام خویش کوشیده نقش افاده‌وارشاد برصحایف خاطرمی‌گماشت وآن جناب دراواخرایام زندگانی سلطان حسین میرزا ازعراق به دارالسلطنه هرات‌تشریف‌آورده درخانقاه خواجه‌افضل‌الدین محمد کرمانی که دربیرون درب عراق بود نزول اجلال فرمود ومنظور نظرپادشاه شده چندگاه برآسود .

چون‌خاقان منصوروفات یافت وشرارپریشانی درون متوطنان بلادخراسان‌رافروتافت شاه بهاءالدین بصوب عراق وآذربایجان شتافته درسلك ملازمان شاه اسماعیل‌صفوی منتظم گشت وبعد ازدوسه سال که درکمال اقبال ملازمت نمود به حسب اقتضای قضا مؤاخذه شده درگذشت (حبیب‌السیر) .

قاضی درمجلس ششم مجالس‌میفرماید شاه قاسم فیض بخش خلف‌الصدق سید محمدو خلیفهٔ ارجمند اواست مشهوراست که سلطان حسین والی خراسان ازسلطان یعقوب که والی عراق‌بود تمنا نمود که شاه قاسم را رخصت به‌آمدن هرات دهد سمنان راکه ازنفایس‌قصبات خراسان است به سلطان‌یعقوب واگذارد شاید به برکت قدوم‌حضرت میرزا مرضی که اورا طاری شده شفا یابد .

چون‌شاه‌قاسم بصحبت سلطان‌حسین‌میرزارسید وبه‌برکت قدوم‌اومیرزا ازآن مرض خلاص‌گردید او را وبیگم حرم او را ارادتی عظیم به خدمت شاه بهم رسید تا آن که قصبهٔ بیابانك را به سیورغال‌شاه معین‌نمود وهمواره درتعظیم وتکریم اونهایت مبالغه میفرمودند وچون مشایخ وعلماومتصوفه اهل سنت وجماعت مانندشیخ‌الاسلام تفتازانی‌وملاجامی‌مشاهدهٔ

آن امور نمودند عرق حسد وحمیت جاهلیت ایشان بحرکت درآمده از روی عداوت دینی درآن مقام شدند که وسیله انگیزند و آبروی آن جناب را برخاك مذلت بریزند .

بنابراین از خدمت میرزا التماس نمودند که چون خدمت شاه قاسم به این ولایت تشریف آورده‌اند می‌خواهیم که خاص وعام از برکات انفاس قدسیهٔ ایشان مستفیض گردند و روزجمعه سرمنبر رفته موعظه فرمایند وهمگی ازموائد فوائدایشان استفاده نمایند، وغرض ایشان این بود که چون شاه قاسم درعلوم رسمی دستگاه ندارد ودرمجلس وعظ اورامؤاخذه نمایند وسئوالات مشکله درمیان اندازند تا شاید عجزاوظاهرسازند .

وچون سلطان حسین میرزا ازتدبیرایشان بی‌خبربود التماس آن معنی را ازحضرت شاه نمود و شاه نیزقبول فرمود .

القصه چون روزجمعه درآمد وحضرت شاه حسب‌الموعود برمنبرآمد پس از حمد و ثنای الهی و درود حضرت رسالت پناهی وآل ولایت جاهی شروع در بیان فضیلت ذکر لااله‌الاالله نمود .

رئیس‌المعاندین عبدالرحمن جامی فرصت یافته خواست که اشکال مشهورراکه در آن کلمهٔ طیبه واقعست القانماید، لاجرم متوجه جانب شاه شد و گفت که در کلمه لااله‌الاالله بحثی‌دارم میخواهم که برشما عرض نمایم. خدمت شاه را روحانیت حضرت شاه ولایت‌امداد نموده دربدیهه گفت ما درعراق‌می‌شنیدیم که تودر کلمهٔ علی ولی‌الله بحث ونزاع داری‌آخر توهم درکلمهٔ لااله‌الاالله بحث داشته ازاستماع آن کلام لطافت نظام مردم برجامی خندیدند وحضرت میرفاتحه خوانده مجلس وعظ بهمان منتهی ساختند .

الشیخ شمس‌الدین محمد نوربخشی

الشیخ شمس‌الدین محمدبن علی‌الجیلانی اللاهیجی‌النوربخشی، درنظم اشعارتخلص اسیری می‌فرماید، مثنوی مسمی باسرارالشهود دربحررمل مشتمل برتحقیقات وتمثیلات‌از آن جنابست ودیوانی‌داردپنجهزاربیت می‌شودوشرحی‌دارد برگلشن رازنامش‌مفاتیح‌الاعجاز اززبده مریدان سیدمحمد نوربخش است وخلیفه ایشانست وذکرسلسلهٔ خودرا تابه‌معروف درآن شرح فرموده ودرضمن سلاسل‌معروفیه بیان شد ونیزصورت اجازه که ازپیرخودرسیده درآن شرح مذکور است .

ومحقق شوشتری درمجالس میفرماید که بتواتررسیده که حضرت سیدسندصدرالدین شیرازی وعلامه دوانی دربعضی ازمقامات رکاب شیخ را ازروی تعظیم گرفته سوارساخته‌اند وازبعضی ثقات شنیده شدکه هرگاه خدمت علامه دوانی بزیارت جناب شیخ میرفتندچون نعلین شیخ را برآستانه خانه می‌دیدند اول آنها را برداشته به چشم وروی خود میمالیدند

وبعد از آن متوجه سلام شیخ میگردید وبا آن جناب طریقه صحبت میورزیدند .

وقاضی میرحسین یزدی در بعضی از کتابات خود که بخدمت شیخ نوشته تعریف او را براین وجه ادا نموده که حضرت ارشاد پناه، آئینه صفات اله، گوهر درج ولایت، اختر برج هدایت واقف حقایق ناسوت، عارف دقایق لاهوت، صاحب فناء الفناء، ناصب لواء البقا، مسافر مراحل جبروت، مجاور منازل ملکوت.

ودر وقتی که جناب شیخ به اتمام شرح گلشن موفق شد نسخه را نزد ملاجامی به هرات فرستاده ملاجامی این رباعی را درصدر جواب کتاب نوشته بخدمت شیخ ارسال نمود .

ای فقر تو نور بخش ارباب نیاز — خرم ز بهار خاطرت گلشن راز
یك ره نظری بر مس قلبم انداز — شاید که برم ره به حقیقت ز مجاز

وبا آنکه بسیاری ازفضلا مانند قاضی میرحسین یزدی وشاه تاج الدین داعی شرح بر گلشن نوشته اند اما شرح شیخ را ترجیح بر آنها ظاهر است .

و شاه اسماعیل صفوی وقتی که تسخیر ولایت فارس نمود و در شیراز به خانقاه شیخ رفته چون شیخ همواره لباس سیاه می پوشیده شاه سبب پرسید جواب گفته درماتم شاه شهیدان سیاه پوشم وشاید تأویل داشته باشد چنانچه از قصیده ملابنائی ظاهر می شود .

وجناب شیخ بعدازوفات سید محمد نوربخش درشیرازرحل اقامت انداخته وخانقاه عالی موسوم به خانقاه نوریه درآنجا ساخته وخلوت خانه ها درآن ترتیب داده وسلاطین زمان او رقبات نفیسه برآن وقف نموده وتولیت آنرا به جناب شیخ واولاد امجادش مفوض وقبر منورش هم درآن بقعه است .

افسوس که آثاری جز همان مزار شریف باقی نگذارده اند در محله لب آب وصل به دروازه باب السلام. واین بیت را در تاریخ وفات وی گفته اند.

حسب حالش گشت تاریخ وفات — قطب عالم سید ارباب فقر

وبرسنگ سماقی بزرك تاریخ فوت پسرش باین عبارت منقور است (احمد بن محمد اللاهیجی سنة احدی و عشرین وتسعمائه).

وملابنائی که ترجمه اش سبق ذکر یافت این قصیده را درمدح شیخ وآن خانقاه گفته :

ای بی گمان نهاده براعیان داد ودین — هر خشت آستان تو آئینهٔ یقین
بر سمت اقتدار تو اقطاب راهبر — با خیمهٔ جلال تو اوتاد همنشین
غوث زمانه شیخ محمد که ذات او — همچون محمد آمده بهر امان امین
تا دیده ام چو مردم چشمت سیاه پوش — النور فی السواد یقین شد مرا یقین
آن کو محال داشت به شب نور آفتاب — در خلعت سیاه بیا گو ترا ببین
ندهد نشان ز ملك ولایت جز آنکه او — شد در ارادت تو سیه پوش چون نگین

خصمت چو نافه ارچه کند جامه راسفید — کامد سیاه دل ز خطا همچو مشك چین
قصر جهان ز حوزهٔ علم تو با صدا — گوش فلك ز حلقهٔ ذکر تو پر طنین
تصدیق منطق تو بحدی معین است — کز قول او حقایق اشیاست مستبین
نطقت معرفی که بود قول شارحش — قولت قضیه‌یی که بود صدق او یقین
ماه مسافر از سر خوان تو توشه خوار — وزخرمن عطای توخورشید خوشه چین
منکر نشد ز شکر نطق تو کامجوی — تلخست در مزاج جعل طعم انگبین
گردون برای دانه تسبیحت از نجوم — در رشتهٔ شهاب کشد گوهر ثمین
پیش رخ تو سجده بوجهی‌بود که هست — در وی ظهور جبههٔ مجموع عابدین
سلطان توئی که ملکت فقرت میسراست — خاقان‌توئی که ملك توگردیده‌ملك‌دین
روز سفیدچهره ترا چاکر و مطیع — شاه سیاه چرده ترا هندوی کمین
برحاصل دو کون زنی پشت دست را — گاهی که بر سماع بر افشانی آستین
شعر تودر لباس خط آن کس که دید گفت — آب حیات بین که بظلمت شده قرین
شد طرفه‌تر ز خلد برین خانقاه تو — وین طرفه‌تر که خلدبرینست هم براین
رضوان برای روفتن خاك درگهت — جاروب بسته است ز مژگان حور عین
در بوته گداز مریدان که بوده‌اند — در آتش مجاهده ایام اربعین
زر ساختی همی بنظر مس قلبشان — اینك دلیل روشنشان زردی جبین
دین پرورا ز شعر تو یك مصرع آورم — در حسب حال خود من غمدیدهٔ حزین
زین شعر گفتنم نبود این و آن غرض — من رند مطلقم نه مقید به آن و این
خواهم که لاله وار برآیم ازین دیار — زیرا که هست بر جگرم داغ آتشین
کار من اوفتاده به جمعی که ازخری — شعر از شعیرفهم نکردند و دین ز تین
فریاد زین سبع صفتان کز کمال حرص — برمی کنند همچوسگ ازگربه پوستین
ناید به چشمشان بجز از عیب مردمان — یارب که کنده باد ز سر چشم عیب بین
از کاینات هیچ ندانسته غیر خود — وانکه یسار تفرقه ناکرده از یمین
بود از دم فرشته ملالم بملك خویش — اکنون بدیو وددکه اسیرم سزاست این
تحدید فوق تا که کند سطح آسمان — تخفیف ثقل تا شده از مرکز زمین
بادا به اختیار تو موقوف سیر آن — بادا به اقتدار تو قایم ثبات این
چندان شمار سبحهٔ عمرت که روزگار — در رشتهٔ شهور کشد مهرهٔ سنین

اهلی شیرازی

مولانا اهلی‌شیرازی درسلك شعرای کرام‌وفضلای‌عظام‌انتظام‌داشته وفقرومسکنت وقلت

اختلاط او باهل دنیا مشهورتراز آنست که احتیاج به نوشتن داشته باشد و ازاکثرسالکان مسالك سخنوری به وفورمهارت درفن شعرامتیازتمام داشت و درعلم قافیه و عروض و معما کامل بود و در جمیع اصناف شعرمی گفت مثنوی دارد ذوبحرین و ذوقافیتین که عقل در اومتحیراست. قصیدهٔ مصنوع خواجه سلمان را به اسم امیرعلیشیرتتبع نموده وچند صنعت برآن افزوده که امیرعلی شیرانصاف داده که بهتراز سلمان گفته. دیوان غزل اومسلم ارباب نظروچاشنی شعرسعدی درکلام اومضمراست، درکبرسن درشهورسنه اثنی واربعین وتسعمائه درشیرازوفات یافت ومزارش پایان قبرشریف لسان الغیب است.

وملامیرك درتاریخ فوت اواین قطعهٔ لطیفه ادا فرموده.

در میان شعراء فضلا پیر با صدق وصفا بود اهلی
رفت با مهرعلی از عالم پیرو آل عبا بود اهلی
سال فوتش زخردجستم گفت پادشاه شعرا بود اهلی

لسانی شیرازی

لسانی شیرازی علیه‌الرحمة چندی بغداد بود ومدتها درتبریزبماند خاکش سرخاب وفاتش به سال نهصد وچهل، اشعاربسیارگفته ودرست جمع نشده و این رباعی اوراست.

گر بند لسانی گسلد از بندش ور خاك شود وجود حاجتمندش
بالله که ز مشرق دلش سر نزند جز مهر علی و یازده فرزندش

پرتوی

پرتوی از شعرای عشاق است و علامه دوانی در حق وی فرموده:
مارأیت اتم مسکنة منه وعندی من السالکین. درجوارسعدی شیرازی مدفون، ساقی نامه و غزلیات خوب دارد.

مولانا درویش دهکی

مولانا درویش دهکی ازولایت قزوین بوده ودربدایت حال بصنعت خشتمالی مشغولی می‌نمود، جودت نظمش به مرتبه ایست که امیرنظام الدین علی شیردر مجالس النفایس مرقوم قلم لطایف رقم گردانیده که مرا بحال شعرا شعور واقعست از جانب عراق بهتر از اشعار مولانا درویش نظمی نشنیده‌ام. این مطلع ازرشحات کلك بلاغت نظام او است.

خواب دیدم درهواشاهین اوصیدی ربود چون شدم بیدارمرغ دل بجای خود نبود

ونیزگفته است.

مصور اربکشد نقش آن بت چین را تـ ان بصورت اوداد جان شیرین را

الهی‌شیوه‌یی روزی کن این نفس سگ آسا را
که از درهای دونان بهر نان فارغ کند ما را

شمس‌الدین محمد الخفری

مولانا شمس‌الدین‌محمدالخفری، درحبیب‌السیرمذکوراست که وی‌درسلك اعاظم‌علما واتقیاء بلدهٔ فارس انتظام دارد ودراین اوقات دربلده کاشان ساکن بوده بپوسته‌همت عالی نهمت برافاده علوم می‌گمارد و دراوایل این سال یعنی‌سنهٔ ثلثین وتسعمائه دو رساله یکی تفسیرسورهٔ کریمه فاتحةالکتاب و دیگری مشتمل برچهل حدیث صحیح بنام نامی حضرت ممالك پناهی خواجه حبیب‌الله تألیف نموده بدارالسلطنهٔ هرات فرستاد .

و محقق شوشتری در مجالس ترجمهٔ آن جناب نموده می‌فرماید : از اعاظم تلامذه صدرالحکماء میرصدرالدین محمد شیرازی است و جامع اقسام حکمت بحثی و ذوقی .

وازجملهٔ تصانیف اواست رساله اثبات واجب که دربعضی ازمواردآن اشاره بمعرفت نور ذات وعلوصفات حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام نموده وکتاب منتهی‌الادراك درهیئت که آنرا در برابر نهایةالادراك علامه شیرازی نوشته وشرح تذکره مسمی بتکمله و رساله حل مالاینحل وحاشیه براوایل شرح تجرید تاآخر بحث وجود ذهنی وحاشیهٔالهیات شرح تجرید وحاشیه براوایل شرح حکمةالعین مسمی بسوادالعین و رساله درعلم رمل .

ودربستان‌السیاحه درضمن‌ترجمه بلوك خفرمی‌فرماید وحکیم الهی شمس‌الدین‌محمد شاگرد صدرالحکماء صاحب تصانیف کثیره ازآنجا بوده و در حکمت تألیفات خوب نموده وفات وی دراوایل سلطنت شاه اسماعیل صفوی واقع شده .

شاه طاهر دکنی

السیدالجلیل شاه طاهربن رضی‌الدین‌الاسماعیل‌الحسینی‌الاثنی‌عشری. محقق‌شوشتری درمجلس حکماآورده که وی ازاولاد بعضی خلفای علویهٔ اسماعیلیه است که در زمان دعوت حسن صباح وما بعدآن ازمصربه عراق عجم‌آمدند وبه‌خواندیه اشتهاریافتند وبالجمله شاه طاهردراوایل حال متوطن به‌کاشانهٔ‌کاشان بوده و اکثرکتب متداوله حکمت و کلام را از علامه نحریر شمس‌الدین محمد خفری استفاده نموده بواسطه بدنامی نسبتی که به‌خواندیه داشته ورقم حسدی که سید اجل‌میرجمال‌الدین صدراسترآبادی ازاودرلوح خاطرمینگاشت بنابرآن همت بردفع‌آن می‌گماشت ، ازقهرقهرمان ایران خائف شده متوجه دکن شد و درآنجا بواسطهٔ فضل وکمال ترقی تمام‌کرد الی آخرماقال .

وچون مؤلف فرشته مشروحاًاحوال‌آن جناب را ذکرنموده مناسب‌آنست که‌بعباراته آورده شود هرچند که بطول انجامد ولی مشتمل برفواید بسیار است .

درجلد دوم ازمقالهٔ سوم درضمن احوال نظام شاه بحری درتاریخ فرشته مسطوراست شاه طاهرازاولاد سلاطین اسماعیلیه مصروافریقیه است وایشان راعلویه نیز گویند ودرتاریخ حبیب‌السیر مسطوراست که اسماعیلیه در بلدهٔ مغرب و مصر به عزت سلطنت کردند و مدت دولت ایشان بعقیدهٔ مؤلف دویست وشصت وشش سال امتداد یافت واول کسی که ازآن‌طایفه ظهور گرفت و مالك زمام جهانبانی شد ابوالقاسم محمد بن عبدالله‌المهدی و این مهدی‌به قول اکثرواشهرازنسل اسماعیل بن جعفرالصادق علیه‌السلام است .

حمدالله مستوفی در عیون التواریخ اسامی آبای او را بدین موجب نقل نموده : المهدی بن محمد بن الرضا بن‌عبدالله بن‌النقی بن‌قاسم بن احمد الرضی بن جعفرالصادق علیه‌السلام .

اهل سنت و جماعت مغربیان مهدی‌را ازذریت عبدالله سالم‌بصری شمرده‌اند وزمره‌یی ازعراقیان اورا ازاولاد عبدالله‌بن میمون‌القداح اعتقاد کرده‌اند وفرقهٔ اسماعیلیه برآنندکه مهدی‌آخرالزمان عبارت ازمحمدبن عبدالله است واز حضرت خاتم‌الانبیا صلی‌الله علیه وآله روایت کنندکه فرمودعلی رأس‌ثلثمائه تطلع‌الشمس من‌مغربها. گویند لفظ شمس‌دراین‌حدیث کنایه از محمد بن عبدالله است .

ویکی ازاهل شیعه گفته ولادت مهدی مغربی درشهورسنه ستین و مأتین بوده .

وولادت حضرت امام مهدی صاحب‌الزمان عجل‌الله فرجه بقول اثنی عشریه در سرمن رای درثالث‌رمضان درسنهٔ ثمان‌وخمسین ومأتین‌بود وبرتقدیرصحت حدیث‌لفظ شمس‌عبارت از محمدبن‌حسن عسکری(ع) است .

الغرض سیادت علویه مصرباتفاق نسابه ومورخین مشکوك است .

اما چون حضرت رسالت پناه صلی‌الله علیه وآله چنانکه مرقوم خامه تحقیق خواهد گردید در عالم رؤیا به برهان شاه گفته فرزندم شاه طاهر هرآنچه‌گوید به‌آن عمل نما و چنین خواب به مقتضای حدیث صحیح من رانی فقد رانی به اتفاق جمهور علما به شیطانی نمی‌توان حمل نمود یقینی‌که سادات اسماعیلیه صحیح‌النسب خواهند بود و نسبت شاه طاهر به عبدالله مشهوربدین‌موجب است. شاه طاهر بن‌شاه رضی‌الدین بن‌المولی مؤمن شاه‌بن‌مؤمن شاه بن محمد زردوزالملقب به شمس‌تبریزی ابن‌شاه خورشاه بن‌العالم بن‌مولی‌محمد بن‌مولی جلال‌الدین بن حسین جلال‌الدین بن کیا محمدبن مولی حسن‌العالم بن‌المولی علی‌بن‌احمد بن مسطر بن مولی نزاربن مستنصراحمد بن مولی محمد بن علی طاهر بن‌الحاکم بن‌نزار بن‌المعز بن‌اسماعیل‌بن محمدالقاسم بن عبدالله‌المهدی .

ونسبت عبدالله مهدی به امام جعفرصادق بروایت مشهور براین نهج است: عبدالله‌بن الرضابن‌النقی قاسم بن‌الوفی احمدبن‌الرضا محمد بن اسماعیل بن‌جعفرالصادق علیه‌السلام

والله اعلم .

حقیقت حال را خواجه عطاءالملك جوینی در تاریخ جهان گشامی گوید که بعد از خلفاء راشدین درمیان اسلام جماعتی پیدا شدند که به فلاسفه رسیده بودند ودرباطن به قدم عالم و به عدم مواد جسمانی اعتقاد داشتند، ظاهر شریعت را به باطن رسانیده گریزگاهی برای خود پیدا میکردند ، طوایف اهل سنت را انکار می‌نمودند و ایشان آل رسول را نصرت نکردند خاصه آن وقت که یزید واتباع اوچنان ظلم صریح کردند واین سخن درمیان بودتا به روزگارامام جعفرصادق(ع) که اول پسر بزرگ خوداسماعیل را ولیعهدخودساخت وچون اسماعیل شرب خمر نمود اورا معزول کرده امام موسی(ع) را ولایتعهدی داد .

وروایت صحیح آنکه اسماعیل در عهد پدرخود فوت شد .

اما جمعی که ایشان را کیسانیان نامند گوید که اسماعیل بعد از پدر درحیات بود و چون اصل نص اولست که اسماعیل امامست نه موسی کاظم وبعد ازاسماعیل ولداومحمد امام است وعلویه مغرب همه ازنسل اویند ومحمد بن اسماعیل هم درعهد امام جعفرصادق بجانب ری رفت ومحمدآباد ری به وی منسوبست وچون اورا فرزندان بسیارشدند بجانب خراسان و قندهار وسند رفته درآنجا متوطن شدند و اسماعیل از جانب والده نیز حسینی بوده و اسماعیلیان را دوپیشوا بود یکی میمون قداح ودیگری عبدالله میمون .

وعبدالله بکوفه وعراق عرب رفت وپسری همراه اوبودگفت من داعی امامم و ظهور امام نزدیك است وشخصی راابوالقاسم نام به یمن فرستاد تا بدعوت مشغول شود ومردم‌یمن قبول دعوت کردند وشخصی را که ابوعبدالله صوفی میگفتند فرستاد .

وآن شخصی که ازفرزندان میمون قداح بودباآن پسربه مغرب رفت ابوعبدالله‌صوفی استقبال کردواوبخلق مغرب گفت امام منم وبنابرمصلحت می گفت وقت ظهورامام‌نزدیکست وخود را ازفرزندان امام اسماعیل شمرد ومهدی نام کرد ودرایام‌القادربالله عباسی محضری بربطلان نسبت اوبه امام جعفرصادق علیه‌السلام‌نوشتند وبعضی گفتند مهدی بی شك و شبهه از نسل اسماعیل است .

وبنابراین روایت مهدی واولاد اوعلوی خواهند بود و ملاحده بلاد عجم یعنی حسن صباح و اتباع او که از جملهٔ داعیان اسماعیلیه بودند ودر بلاد قهستان والموت حکومت کرده‌اند نیز بهزندقه والحاد منسوبند .

وبعد ازترقیم این روایات که دربعضی حکایات آینده مدخل دارد ومقوی کلام‌ارباب حسد وتهمت است بعرض ارباب کمال می‌رساند، گویند که دراوایل دولت اسماعیلیه یکی از ایشان که به مزید فضل وورع‌اتصاف داشت ودرعلم فقه وتقوی، وحدیث علم مهارت‌میافراشت ترك دنیاکرده به لباس درویشان درآمد وخلایق را به مذهب اثنی عشری دعوت کرده جد

خود اسماعیل را امام ندانست واهل مصرومغرب اعتقاد صادق و ارادت کامل به آن سید پیدا کرده دراندك زمانی عتبهٔ علیه‌اش مرجع طوایف انام گردید وفرزندان اویکی بعدازدیگری سجاده نشین شده در تقویت مذهب شیعه می کوشیدند و بعد ازآنکه دولت اسماعیلیه در سنهٔ سبع وستین وخمسمائه سمت انقراض پذیرفته خطبه بنام خلفای بنی عباسی مزین گردید و توطن سادات علویه که وارث ملك بودند درآن صوب متعسر گردید وهریك بگوشه‌یی شتافتند درآخر یکی ازسادات سجاده نشین درموضع خواندکه ازمضافات قزوین است و در سرحد گیلان واقعست توطن اختیار نمود، اولاد اوسادات خواندیه مشهور گشتند وقریب سیصدسال وکسری مسند ارشاد را به وجود خود مکرم داشته ونزد سلاطین وحکام عصرمعزز ومکرم بوده وچون خلافت و سجاده نشینی به شاه طاهرالحسینی رسید و رتبهٔ او در علوم ظاهری وباطنی وفصاحت بیان وطلاقت لسان وبناهت شأن وسیرت وصورت ازآباء واجداددرگذشت شیعیان مصر و بخارا وسمرقند وقزوین وغیره دست ارادت به دامنش مستحکم ساخته باعث شهرت عظیم شدند.

وشاهنشاه ایران شاه اسماعیل صفوی چون خودش از میامن پیری و مریدی صاحب دستگاه گشته وبه منصب جلیل القدر پادشاهی رسیده بودهرآینه درصددآن شد که سلسلهٔ جمیع مشایخ ممالك محروسه خاصه سلسلهٔ خواندیه را مستأصل سازد.

میرزا شاه حسین اصفهانی که ناظردیوان شاه اسماعیل باشاه طاهرارادت صادق داشت کس نزد وی مرسول داشت وبرحقیقت حال او را مطلع گردانید.

شاه طاهرسلامتی را منحصردرترك درویشی ظاهری دانسته بساط سجاده نشینی‌را در هم پیچیده و در اوایل سنهٔ ست و عشرین و تسعمائه در حوالی سلطانیه به وساطت میرزا شاه حسین و دیگر ارکان دولت مجلس دل‌گشای پادشاهی دریافته در سلك علمای حضور منتظم گردید.

وازآنکه گاه‌گاه شاه بنظرعبرت دراو می‌نگریست شاه طاهربوسیله میرزا شاه حسین منصب تدریس کاشان حاصل گردیده به‌آنجا رفت. قضا را طالب و مریدان هجوم‌آورده مسند تعلیم و تعلم رواج تمام یافت ومریدان نیزازاطراف روی به‌کاشان‌آورده ارباب وکلانتران بلده از روی حسد عریضهٔ سراسر تهمت به شاه نوشتندکه حال اسماعیلیه و داعیان ایشان مانند صباح ازشرح و بیان مستغنی است.

شاه طاهرکه دراین‌عصر مقتدای‌آن جماعت است درترویج‌آن مذهب‌میکوشدوملحدان وچراغکشان‌ومحمودیان‌وزندیقیان براومجتمع گشته شریعت پیغمبررا رواج ورونق‌نمانده و باسلاطین‌اکناف نیزابواب مراسلات ومکاتبات مفتوح دارد.

شاه اسماعیل که بهانه‌طلب‌بود به مجرد اطلاع برمضمون عرایض‌چون ازسلسلهٔ مشایخ

متوهم بود حرف مذهب را بهانه ساخته حکم فرمود پروانهٔ قتل او بنویسند، میرزاشاه‌حسین براین قضیه مطلع شد چون دانست که آن معامله اصلاح پذیر نیست یکی از روندگان جلد راکه محل اعتماد بود بکاشان به تعجیل باد صرصر روانه کرد بزبانی پیغام نمود که اینك پروانه چنین میرسد صلاح درآنست که آن بزرگوار به مجرد آگاهی این‌خبر نقل‌مکان کرده ازقلمرواین پادشاه قهار بیرون رود .

شاه طاهرسراسیمه ومضطرب گشته ازاحمال و اثقال قطع نظرنموده جریده با اهل وعیال به سرعت تمام در اواخرسال مذکور در عین زمستان و غلبهٔ سرمای چله به عزیمت هندوستان‌متوجه بندر (جرون) شد وازاتفاقات حسنه روزی که کشتی‌روانه هندوستان‌می‌شد آنجا رسیده بعد از ادای نمازجمعه نسوم عنایت سبحانی برسفینهٔ مرادشاه طاهروزیده نماز جمعهٔ دیگردربندر (کووه) که ازبنادر هند است دریافت .

گویند قورچیان که فرمان قتل مصحوب ایشان بود به کاشان رسیدند چون خبر فرار شاه طاهر شنیدند توقف نا کرده به سرعت هر چه تمامتر از دنبال سر دفتر اهل کمال شتافتند .

اما چون ارادة الله به‌آن تعلق گرفته بود که شاه طاهرعاقبت محمود بلاد دکن رااز فیض مقدم شریف گلشن ارم سازد وسکنه‌آن دیار ازوی اقتباس معرفت نموده سالك مسالك صلاح وسداد گردند تارسیدن فرستادگان ایران بکناردریای عمان بدوساعت نجومی‌آن‌سید قدسی مآثر به کشتی‌سلامت روانه هند شده‌بود گویند شاه طاهرازبندر(کووه) بشهر بیجاپور رسیده اسماعیل عادلشاه چون بغیرارباب شمشیر بهیچوجه با طایفهٔ دیگرعنایتی نداشت به احوالش نپرداخت قاصدگذاردن حج شده ازآنجا به جانب بندر (جیول) روان گردید تا درسفینهٔ توفیق سوار گشته زیارت مکه معظمه ومدینه رسول‌الله کرده‌ازآنجا به زیارت مشاهد مقدسهٔ امیرالمؤمنین وامام‌حسین ودیگرامامان علیهم‌السلام مشرف گشته چون‌خاطر ازدغدغه مطمئن‌گردد به وطن اصلی مراجعت نماید .

قضا رادراثنای راه وارد قلعهٔ (پرنده) شده مخدوم خواجه جهان دکنی که‌ازامرای سلاطین بهمنیه بود بعد ازایشان به نظام شاه ملتجی شده درآن قلعه می‌بودازقدوم سعادت لزوم خبریافته بانواع تعظیم وتکریم اورا تلقی نمود ومبالغه والحاح التماس توقف‌کرده فرزندان اوبقرائت کتب علمی مشغول گشتند. قضا را درآن مدت برهان نظام شاه‌بخلاف عادت استاد خود مولانا پیرمحمد شیروانی را به رسم رسالت نزد خواجه جهان دکنی به (پرنده) فرستاد واو درآنجا به‌خدمت فیض بخش شاه طاهررسید، ملکی دید بصورت بشر وجهانی به لباس وحدت .

عیسئی گاه دانش آموزی　　　یوسفی وقت مجلس افروزی

وجود آنجناب را دولت شگرف و نعمت غیر مترقب دانسته قریب یکسال بخواندن کتاب مجسطی مشغول شده دردکن غلغله افتاد که پرنده بوجود چنین بزرگواری مزین و منوراست که مثل پیرمحمد استادی بشاگردی او افتخار دارد.

ملاپیرمحمد قریب یکسال تقریبات انگیخته درآنجا ماند وچون باحمدنکر مراجعت کرده بخدمت برهان شاه مشرف گردید آنحضرت پرسید که اینهمه موجب درنگ چه بود؟ جواب داد که این سفر بصحبت دانشمندی که جامع علوم ظاهری و باطنی بود ومثل او در مدت عمر در ایران و توران وهندوستان فاضلی وعالمی ندیده بودم معزز گشتم وهرآینه نعمت عظیمی دانسته بخواندن کتاب مجسطی پرداختم وازمیان نفوس او فیوضات نامتناهی شامل حال این بی بضاعت گردیده بسیاری از مجهولات واسرار منکشف گشت که طایر بلند پرواز فهم انسانی را بمدارج عالیه کنه کمالش راه نیست وعقل نکته دان عقلای زمان از اطوارش آگاهی نی مشرف گشتم و آنرا نورعظیمی دانسته بدرس خواندن مشغول شدم.

رباعیه

در وصف کمـالش عقلا حیرانند بقراط حکیم و بوعلی نادانند
با این همه علم وحکمت وفضل و کمال در مکتب علم او الف بی خوانند

برهان نظام شاه چون همواره بصحبت علما و فضلا رغبت میفرمود خواهان صحبت و مجالست آن قدوهٔ انام شد، در زمان مکتوبی شوق آمیز و محبت انگیز بقلم آورده مصحوب پیرمحمد استاد به پرنده فرستاد خلاصهٔ مضمون آنکه:

چو باد صبح گذر کن سوی حدیقهٔ انس چو سروناز قدم رنجه کن باین گلزار

خواجه جهان چون چاره نداشت بجهت شاه طاهر سامان سفر سرانجام نموده در سنهٔ ثمان وعشرین وتسعمائه بصوب بلدهٔ احمدنکر توجه فرمود. اعیان واشراف آن بلده یک کاوکه عبارت ازچهار گروه باشد باستقبال شتافته باعزاز واکرام وافر بشهر درآوردند.

برهانشاه بعداز ملاقات مشمول عنایات پادشاهانه گردانیده ازجمله مجلسیان حضور ساخته پایهٔ قدرومنزلتش را از سایر مقربان درگاه گذرانید.

تو چون گوهر قیمتی غم مدار که ضایع نگرداندت روزگار
اگر ریزهٔ زر ز دندان گاز بیفتد بشمعش بجویند بـاز

وبعد از فراغ مهمات سلطان بهادرکجراتی زیاده از اول در تعظیم و آداب کوشیده استدعا نمود که درون قلعهٔ احمدنکر که حالامسجدجامع است مجلس درس منعقد سازد. شاه طاهر بموجب گفتهٔ برهان شاه هفته یی دو روزآنجا رفته بدرس گفتن علمای پای تخت مشغول میشد وجمیع علمای پای تخت آنجا حاضر شده مجلس عظیم ترتیب مییافت و برهان شاه که ذوق سخن بسیار داشت اکثراوقات آنجا حاضر شده به دوزانوی ادب می نشست تا درس و

بحث مفروغ نمی‌شد بر نمی‌خاست .

روزی زمان‌مباحثه به‌طول‌انجامیده بعد تفرقهٔ مجلس برهانشاه ازشدت تقاضای بول به‌تعجیل بدرون حرم‌رفت ودایه‌را گفت مرا ذوق شنیدن سخنان‌خوب آن‌مقدارها غالب‌است که اگر از شدت تقاضای بول تکدر بدن و شکم پیدا گردد تا سخن تمام نشود از جای برنخیزم .

الغرض چون مدتی براین‌نوع بگذشت طایفهٔ مهدویه جون پوری راکه از ایشان فریب خورده دختر خود را به‌یکی ازایشان داده بود ازبلده احمدنکر اخراج فرمودومقارن آن حال شاهزاده عبدالقادرکه برادر اعیانی شهزاده‌حسین وکوچکترین پسران‌بود سوء مزاج بهم رسانیده به‌تب محرق گرفتار گشت و برهانشاه که تعلق و محبت بسیار باو داشت مضطرب گشت. قاسم بیك حکیم ودیگرحکمای مسلمان وهندوراجمع کرد وگفت در معالجهٔ این فرزند دلبند که حیاتم‌وابستهٔ‌باو است مساعی‌جمیله مبذول‌دارید واگردانید که‌پاره‌یی ازجگرم‌جهت تداوی درکاراست‌من درآن باب مضایقه‌ندارم پهلویم‌بشکافید وجگرم‌برآورده درعلاج اوصرف نمائیدکه حیات‌او برحیات خودمیگزینم .

قضاراهرچند حکمای درگاه دراصلاح مرض‌میکوشیدند اثری‌برآن‌مترتب نشد وروز بروز زیاده گشته کاربجائی رسیدکه برهان‌شاه ازغایت اضطرار بگفته بهامنه و عجایزنذر وصدقات به بتخانه‌ها فرستاد و از کافر و مسلمان هیچکس نماندکه از او دریوزهٔ دعای خیر نکرد .

شاه‌طاهر که همیشه درفکرترویج‌مذهب‌اثنی‌عشریه بود دراین‌وقت فرصت‌یافته‌معروض داشت که درشفای شهزاده چیزی بخاطررسیده لیك دراظهارآن‌صدهزار خطرمیبینم. برهان نظام‌شاه که درحصول شفای‌فرزند باقصی‌الغایه میکوشید از شنیدن این‌سخن دست در دامن شاه‌طاهر مستحکم ساخته‌گفت آنچه مرکوز خاطر قدسی مآثراست بیان فرما تامن درآن باب حسب‌الامکان جدوجهد بجای‌آورده‌آنچه شرط انصافست بجای‌آورم ونگذارم که‌کسی گزند بذات تورساند. شاه‌طاهر گفت‌ازبیگانه اندیشه ندارم ازآن میترسم که موافق مزاج شهریار نیامده مرامعاتب بلکه‌معاقب‌سازد وازنظر کیمیااثرافتاده بشماتت اعدا مبتلاگردم برهانشاه بیش‌ازپیش مشتاق شنیدن طریق شفای فرزند شده مبالغه وابرام ازحدبرد.

شاه‌طاهرجرأت نموده باراول همین‌قدرگفت‌عهد ونذرکنید که اگرشهزاده‌عبدالقادر امشب شفا یابد مبلغ گرانمایه در راه حضرات ائمه معصومین باولاد ایشان‌که عبارت از سادات باشند واصل سازید .

برهان‌شاه گفت دوازده‌امام کیستند؟ شاه‌طاهر بیان‌نمود اول‌علی‌مرتضی است داماد و ابن‌عم محمد رسول‌الله صلی‌الله‌علیه واله وشوهر حضرت فاطمه‌زهرا وامام‌حسن وامام حسین

فرزندان فاطمهٔ زهرا علیهم السلام است وهمچنین باقی امامان رایك یك بنام وصفت خاطر نشان کرد. برهانشاه گفت من حرف دوازده امام ازوالده خود درایام طفلی شنیده بودم وبعد از آن این سخن بگوش من نرسیده بود مگر الحال که توگفتی، هرگاه ما به بتخانه‌ها زر فرستاده نذرها کرده باشیم چه‌شود که بنام فرزندان مرتضی‌علی وبی‌بی فاطمه لوازم نذر بجا آوریم. شاه‌طاهر چون او را ملایم دید گفت مقصود محض نذر بنام ایشان نیست مدعای من چیزی دیگر است اگر پادشاه عهد کند که آنچه من عرض کنم اگر موافق طبع همایون نباشد آزار جانی نرسانیده مرا وفرزندان مرا رخصت مکه دهند هرآینه مکنون خاطر بر طبق عرض خواهم نهاد.

برهانشاه قبول آن‌معنی نموده لوازم عهد وپیمان بجای‌آورده وبمصحف اقدس وصیغهٔ والله و بالله قسم یاد کرد که بتو آزار جانی نرسانم و نپسندم که دیگری نیز بتو تشویش برساند.

بـدارندهٔ آسمـان و زمین | کزو مایه دارد همان و همین
خدائی کز او هرکه آگاه نیست | خرد را بدان بیخرد راه نیست
که از ما نبینی بجز لطف و مهر | اگر از روش باز ماند سپهر

چون خاطر شاه طاهر ازعهود شهریار از دغدغه بپرداخت زبان بدعای دوام دولتش گشاده گفت امشب شب‌جمعه است‌پادشاه نذر کند که اگر حضرت‌باری به‌برکت قرب‌منزلت حضرت رسول و دوازده امام‌سلام الله علیهم‌اجمعین در همین شب شهزاده عبدالقادر راشفا بخشد خطبهٔ ائمه اثنی عشر خوانده در ترویج مذهب ایشان بکوشد.

برهانشاه که اصلا گمان درشفای فرزند نداشت وازحیوة اومأیوس گشته بود ازشنیدن این سخن خوشوقت گردیده در ساعت بدان نهج که مذکور شد دست بدست شاه طاهر داده عهد و پیمان بجای آورد. شاه طاهر بمنزل خود رفته و شاه در آن‌شب نزدیك پلنك (۱) شاهزاده عبدالقادر نشسته هرچند سعی مینمود که لحاف بربالای وی اندازد که تصرف هوا نشود از حدت حرارت و تلواسه دست وپا زده دور میانداخت.

برهانشاه گفت چنین معلوم میشود که عبدالقادر امشب مهمان‌ماست. لحاف از بالای پلنك بزیر اندازند تا نسیم دنیا بر او وزیده ساعتی خوشحال باشد و تا سحر همچنان نشسته ملول ومحزون بود وسر بر کنار پلنك عبدالقادر نهاده بخواب رفت، درآن اثنا دید که شخصی نورانی از مقابل او میآید ودرهر طرف‌او شش کسند. برهانشاه پیش رفته‌سلام کرد، شخصی گفت این بزرگوار را میشناسی‌حضرت محمد مصطفی است وآنها که دریمین ویسار اویند دوازده امامند. دراین اثنا حضرت رسالت پناه فرموده ای‌برهان خدای‌تعالی

۱ - پلنك بزبان هند تخت خواب را گویند.

به‌برکت علی و فرزندانش عبدالقادر را شفابخشید، باید که ازگفتهٔ فرزندم طاهر تجاوز ننمائی. برهانشاه ازکمال بشاشت وخوشحالی ازخواب برخاست دید که لحاف بالای عبدالقادر است. از والدهٔ عبدالقادر ودایهٔ او که بیدار بودند پرسید چون لحاف را دور کرده بودیم که لحاف بر او پوشانید؟ گفتند ما نپوشانیدیم همین لحظه خود بخود حرکت آمده بالای عبدالقادر پوشیده شد و ازمشاهدهٔ آنحال بر ما نوعی وحشت غالب گشت که قوت حرف زدن نماند.

برهانشاه دست زیر لحاف کرده دید که اثر تب نمانده برخلاف شبهای گذشته بخواب شیرین رفته. پس لوازم شکر الهی بجای آورده هم درآنوقت یکی از خدمتکاران حضوررا بطلب شاه طاهر فرستاد. آنشخص رفته حلقه بدر زد وشاه طاهر که دستار از سرخود برداشته وجبین عجز وشکستگی بدرگاه بی‌نیاز گذاشته شفای عبدالقادر مسئلت مینمود، ازشنیدن آمدن خدمتکار حضور مضطرب گشته که مبادا شاه ازگفتهٔ اوآزرده شده قاصد قتل گردیده باشد، یاعبدالقادر را اجل مقدر رسیده باشدآن نذر رابرخود مبارك ندانسته باشد.

مقارن آنحال یکی دیگر آمده خوف و هراس بیشترشد. خواست که از دیوار عقب خانه فرودآمده فرار نماید که ناگاه هفت هشت دیگر متعاقب بطلب وی آمدند. شاه طاهر رضا بقضا داده لوازم وصیت بجاآورد واهل بیت را وداع کرده بخدمت شهریار شتافت.

چون خبر قدوم او مسموع برهانشاه گردید بخلاف تا دروازه استقبال کرد ودستش گرفته بر بالین عبدالقادر برد و گفت آنچه لوازم مذهب اثنی عشری است تلقین کن تا بآن قیام نمایم. شاه طاهر درآن باب مضایقه کرده گفت اول شهنشاه حقیقت حال را بیان نمایند آنگاه آنچه این خاکسار داند بعرض رساند.

برهانشاه گفت آنقدر صبر ندارم نخست آن مذهب اختیار میکنم بعد از آن آنچه دیده‌ام بیان کنم. شاه طاهر گفت به‌اخلاصی که مرا درخدمت پادشاه است تا برحقیقت اطلاع نیابم محالست که لوازم آن‌مذهب معروض دارم.

برهانشاه قضیه خواب وحکایت بالتمام بازگفت. شاه طاهر بااطمینان خاطر اسامی دوازده امام و مناقب ایشان یك بیك مذکور ساخته گفت ارکان و قواعد این مذهب تولی به‌اهل بیت و تبرای از اعدای ایشانست. برهانشاه درآن‌سحر فیض‌اثر جام سرشار محبت اهل بیت نوشیده بدین بیت مترنم گشت.

چه‌مبارك سحری بودوچه فرخنده شبی   آنشب قدر که این تازه براتم دادند

وشاهزاده حسین وعبدالقادر و والدهٔ ایشان بی‌بی آمنه ودیگران ازذکور واناث و سایر اهل حرم از آن شراب اعتقاد بهره‌ور گشتند و لوای محبت اهل بیت بر افراشتند و چون آفتاب خاور با تیغ وتبر از مشرق هدایت سر برآورد و برهانشاه خواست که خطبهٔ اثنی عشریه خوانده نام خلفای ثلثه ساقط گرداند.

شاه طاهر درآنوقت از عجلت وشتاب‌مانع آمده گفت صلاح دولت درآنستکه‌فی‌الفور این سر را فاش نکنید، بهتر آنکه اول علمای چهار مذهب را جمع کرده بگویند که من طالب مذهب حقم، همگی‌اتفاق‌نموده یکی‌از این چهارمذهب اختیار نمایند تامن‌آن‌مذهب خوش‌کرده از مذاهب دیگراحتراز نمایم. برهانشاه بگفتهٔ شاه طاهر عمل نموده ملا پیر محمد استاد وافضل‌خان ثاینه وملا داود دهلوی ودیگر علمای چهارمذهب که دراحمدنگر مجتمع شده بودند هر روز درون قلعه در عمارتی که مدرس شاه طاهر بود حاضرگشته با یکدیگر بحث مینمودند وهر یك از روی جد و جهد بر حقیت مذهب خود براهین اقامت کرده دلایل دیگران را رد میساختند واکثر اوقات برهانشاه درآن محضر حاضرگشته از آنکه باکثر مسائل علوم آشنا نبود در صدد تمیز نمیشد.

بعد ازآنکه ششماه اوقات ارباب علم بر این منوال گذشت برهانشاه بشاه طاهر گفت که عجب صحبتی مشاهده میشود هرگاه حقیقت یکی ازاین‌مذاهب وترجیح آن بردیگری مشخص‌نشود وهرکدام دعوی بصحت مذهب خود نمایند من چگونه یکی‌از آنها را اختیار نمایم؛ اگر مذهب دیگر باشد بگو تاحق وبطلان او نیز بخاطرآورم.

شاه طاهر گفت که یك مذهب دیگر هست که‌آنرا اثنی عشری‌میگویند، اگر حکم‌شود کتب ایشان را نیز بخاطر آوریم. برهانشاه بدان اشارت‌کرد یکی ازعلمای آن طایفه را که شیخ احمد نجفی میگفتند بعد از تجسس بسیار پیداکردند او با علمای چهار مذهب معارض شده شاه طاهر درتقویت او میکوشید وایشان چون دانستند که‌شاه طاهر شیعه مذهب است همگی اتفاق نموده خصمانه پیش‌آمدند اکثر اوقات ملزم شده از مجلس برمیخاستند و رفته رفته کار بجائی رسید که شاه طاهر همچنین از کتب اهل سنت در میان‌آورده مبحث خلافت آن افضل‌البشراعنی ابابکر صدیق بعد ازحضرت خیرالبشر وحکایت طلبیدن‌دوات وقلم وقرطاس وقصهٔ باغ فدك وامثال ذلك مذکور ساخت.

برهانشاه چون دید جمیع علماء از شاه طاهر ملزم شدند حکایت بیماری عبدالقادر وخواب دیدن پیغمبر صلی‌الله‌علیه وآله و قصه بتفصیل بازگفت. پس اکثر علمای مجلس و مقربان وغلامان هندی وترك وحبشی وامیران ومنصب داران وسلحداران وشاگرد پیشه‌حتی جاروب‌کشان و فراشان وفیلبانان قریب سه هزارکس مذهب اثنی عشری اختیار کردند ونام اصحاب ثلثه از خطبهٔ انداخته‌باسامی حضرت ائمه معصومین علیهم‌السلام اکتفانمودند وچتر سفید بابت سلطان‌بهادرگجراتی رابرنگ‌سبزمبدل ساخته‌درآن مذهب رسوخ‌نمودند.

اما ملا پیرمحمد استاد وبعضی از علماء از مشاهدهٔ آن‌اطوار برآشفته ازمجلس‌بیرون رفتند، وغوغا و شور عظیم در بلدهٔ احمد نکر افتاده بسیاری ازعلمای کبار و منصب داران متعصب وقت شب منزل ملا پیرمحمد رفته گفتند:

ای باد صبا این همه آوردهٔ تست.

این سید که بلای دل و دین است از کجا آوردی چونکه ازعلوم غریبه خبردار است صاحب ما را گمراه کرد وعلمای ما را افسونی خوانده زبان ایشان را بند ساخته اکنون تدبیر چیست؟ بعضی گفتند هجوم آورده شاه طاهر را باید کشت .

ملا پیر محمد گفت تا برهانشاه در قید حیاتست این معنی صورت نخواهد بست ، اولی آنکه برهانشاه را از سلطنت معزول ساخته شاهزاده عبدالقادر را بپادشاهی برداریم آنگاه شاه طاهر را جهت عبرت‌خلایق بسیاست عظیم بقتل رسانیم‌وبعینهٔ قضیهٔ یوسف‌عادلشاه هجوم خلایق بجهت دین بوقوع‌آمده دوازده‌هزار سوار و پیاده همراه‌ملا پیرمحمد محاذی دروازه قلعه نزدیك (کالاچبوتره) حاضرشده بقصدمحاصره صفها آراستند وخانهٔ شاه‌طاهر را با فرزندان او بموکلان سپرده فتنهٔ عظیم برپا ساختند .

برهانشاه برآن حالت واقف گشته بفرمود تا دروازهٔ قلعه مسدود سازند و مردم بر برج و باره برآمده بتوپ دفع اعدا نمایند . چون غوغا ازحد گذشت بشاه طاهر از روی اضطرار گفت عاقبت این امر چون خواهد شد ؟

شاه طاهر که در علم رمل شاگرد ملا شمس الدین خفری بود قرعه انداخته حکم کرد که قلعه‌گشاده سوارشوند که همین‌ساعت‌قرین‌فتح وظفر گشته‌اعدامتفرق خواهندگشت.

برهانشاه بی‌توقف مسلح‌گشته باچهارصدسوار ویکهزار پیاده وپنج فیل مع‌چترسبز وعلم همراه شاه طاهر ازقلعه بیرون‌آمده،شاه‌طاهر آیهٔ سیهزم الجمع برمشت خاك خوانده بجانب اعدا انداخت وجمعی‌ازنواچیان رافرستادند که نزدیك افواج مخالفان رفته به‌آواز بلند گویند که هرکه دولت خواه باشد در ظل چتر و رأیت فلك ساحاضر شود و هرکه حرام خوار است بملا پیر محمدگرویده منتظر قهروسیاست پادشاهی باشد. چون نواچیان بفرموده عمل نمودند درلمحه‌یی‌امرا و سران سپاه‌امان‌خواسته برکاب ظفرانتساب پیوستند وملا پیر محمد با معدودی از سپاه بمنزل خود شتافت .

برهانشاه ملك احمد تبریزی که از مقربان درگاه بود وخواجکی محمود راکه از احفاد میرزا جهانشاه بود با بسیاری از مردم معتبر بر سر ملا پیر محمد نامزد کرد تا او راگرفته آوردند وبرهانشاه حکم بقتل او فرمود .

شاه طاهرحقوق قدیمی اورا منظورداشته شفاعت‌کرد وبرهان‌شاه اگرچه ازسرخون اودرگذشت اما دریکی ازقلاع محبوس ساخت وبعد ازچهارسال به التماس شاه طاهرازآن بند نجات داده مثل سابق برمسند قرب وعزت متمکن ساخت و درجائی‌که برهان شاه آن خواب دیده بودعمارتی عالی بنا نهاده اورا موسوم به بغدادگردانیده ودرموضعی‌که‌مدرسهٔ شاه بود حسین نظام شاه در عهد خود مسجدی ازگچ و سنگ بنا نهاده در اوایل پادشاهی

مرتضی نظام شاه به سرکاری قاضی بیك تهرانی به اتمام رسید .

وجامع این حکایت محمد قاسم فرشته میگوید خواب دیدن برهان شاه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله را به تحقیق شبیه است به خواب غازان خان پادشاه ایران و شیعه شدن او، چه که اتفاق مورخین ایران وتوران ست که غازان شاه بعداز آنکه مسلمان شددومرتبه حضرت رسالت پناه را درخواب دید و درهردومرتبه حضرت امیرالمؤمنین ویعسوب الدین علی بن ابیطالب علیه السلام خدمت آن مسند نشین بارگاه نبوت بوده حضرت خاتم انبیا(ص) تعریف عترت طاهره کرده گفت که میباید نسبت به اهل بیت من طریق اخلاص مسلوك نمائی وپیروی ایشان کرده سادات راگرامی داری. ازاین سبب غازان شاه محبت اهل بیت پیغمبر آخرالزمان درصفحهٔ خاطر مرتسم ساخته اتقیا وسادات کربلا ونجف راگرامی داشته وشیعه مذهبان را مقرب درگاه ساخته به هریك منصب مناسب رجوع فرمود .

ودربعضی ازتواریخ به نظر آمده که غازان خان اکثر اوقات به زبان می‌آورد که منکر اصحاب نیستم وبه بزرگی وفضیلت وبهتری ایشان بیش ازپیش اعتراف دارم اماچون حضرت رسالت پناه در قواعد محبت و اخلاص نسبت به جناب ولایت انتساب و یازده فرزندان او سفارش کرده آنچه ازلوازم اخلاص و خدمت کاریست نسبت به ایشان بیشتر بجا می‌آورم و غازان خان ازکمال محبت که به اهل بیت داشت درحین فوت برادر خود الجایتوسلطان را که به سلطان خدابنده شهرت دارد به محبت اهل بیت وصیت فرمود و آن پادشاه کار از برادر گذرانیده مذهب شیعه اختیار فرمود ونام دوازده امام درخطبه وسکه ثبت نموده نام باقی صحابه را ساقط ساخت .

مؤلف این نسخهٔ گرامی در دریای حیرت غوطه خورده می گوید که اگر مذهب امامیه حق است احوال دیگر مذاهب چون خواهدبود؟ و اگرمذهب دیگران حقست سفارش آن حضرت در ترویج آن مذهب چه معنی دارد؟ (اللهم افتح بیننا و بین قومنا بالحق و انت خیرالفاتحین) .

امید که عزیزان معامله فهم کارآگاه چون دراینجا رسند مانند باد صرصر نگذرند و دراین مقام امعان نظر فرموده زمام التفات وتوجه ازدست ندهند که محل تأمل وتفکر است وآنچه به نزد این درویش دلریش به ثبوت پیوسته که خواب برهان شاه وغازان خان همه هیچ وپوچ بود چه مردم رفضه برای ترویج وترغیب مذهب خود بالعکس به قلم می‌آورند والعلم عند علام الغیوب .

القصه برهان شاه چون در ترویج آن مذهب بود وظایف اهل سنت را کشیده به شیعه مذهبان داد وچهاردیواری ازگچ وسنگ درمقابل قلعهٔ احمدنگر مدرسه بلند ساخته آن را لنگر دوازده امام نام نهاد وقصبهٔ چوپنور وسنور واسیاپور وچندین قریهٔ دیگر وقف آن کرده

هرروزوقت چاشت آش پخته به مؤمنان میداد وشاه طاهرهمگی همت بررفعت خانه نظام‌شاه گماشته درصدد آن شد که محبان خاندان رسالت راازاطراف واکناف درآن دولتخانه جمع آورده پس ازخزانه پادشاهی زرها به عراق و خراسان وفارس وکجرات وآکره فرستاده طالب قدوم مردم اهل تشیع گردید ودراندك زمان خلاصه اقالیم سبعه مثل اسماعیل صفوی به رفاقت خواجه معین صاعدی که مدتها در شیرازحکومت کرده بود به کجرات آمده و در آن حدود می‌بود، دوازده هزارهون (۱) از برهان شاه گرفته بجهت خرج راه آن جناب به احمدآباد کجرات فرستاده شاه حسن انجورا به احمد نکرآورد وملاقات برهان شاه‌داده از مجلسیان حضورگردانید .

وهمچنین شاه جعفربرادرشاه طاهروملاشاه محمد نیشابوری وملاعلی کل‌رستم‌آبادی وملا رستم جرجانی وملاعلی مازندرانی وایوب ابوالبرکة وملا عزیزالله گیلانی وملا محمد امامی استرآبادی ودیگرافاضل واکابرمتوجه دکن شده احمدنکررا گلستان‌ارم گردانیدند وسید حسن مدنی که ازاتقیای مدینه بودبه شرف دامادی آن پادشاه نیك اعتقادمشرف گشته اقطاع لایق یافت ودیگرمبلغ خطیربه کربلا ونجف فرستاده وزوار روضات و مستحقین آن حدود را دریافت .

وازاینکه دراحمدنکرجهال آن مذهب وتبرائیان زبان به طعن ولعن خلفاء راشدین دراز کردند، سلطان‌محمود کجراتی‌ومیران‌مبارك شاه فاروقی وابراهیم عادلشاه‌وعمادالملك قراردادند که لشکر کشیده مملکت احمدنکررا درمیان یکدیگرقسمت نمایند وبرهان شاه برلشکرکشی آن جماعت آگاهی‌یافته، راستی خان نام غریبی به رسم‌رسالت نزدهمایون‌پادشاه فرستاده عرضه داشت مشتمل براظهاراخلاص والتماس لشکرکشی به جانب کجرات مرسول گردانید، چون‌مبحث شیرشاه درمیان‌آمد اثری برآن مترتب نگشت، راستی‌خان مراجعت نموده وبرهان شاه سلطان‌کجرات وبرهان پوررا به ارسال تحف وتواضعات رسمی ازخود ساخته‌آنقدرسپاهیان غریب تیرانداز راکه ابراهیم عادل شاه رخصت کرده بود نوکرگرفته واقطاع خوب داده به استظهارایشان به جانب بیجا پورلشکرکشید وبعد ازتحریك تیغ و سنان برهان‌شاه غالب‌آمده صد فیل وچندین توپخانه عادلشاهی متصرف شده سالماً وغانماً به احمدنکرمراجعت نمود به این‌فتح بلندآوازه گشت ودرمدت چهارسال سه جنگ دیگر که تفصیل‌آن بنظر مؤلف نرسیده میان آن دو پادشاه واقع‌گشت هرکرت غلبه از جانب برهانشاه بود ودرسنهٔ تسع واربعین‌وتسعمائه چون‌میان ابراهیم عادلشاه واسدخان‌بلکوانی که از امرای کلان آن دولتخانه بود رنجش وکدورت درمیان آمد برهانشاه باتفاق امیر

۱ـ هون به ضم‌اول زریست رایج درملك دکن(برهان قاطع)

برید متوجه پنجاپور شده آوازه انداخت که اسدخان بجهت یگانگی در مذهب مرا طلبیده است که قلعه بلکوان را تسلیم نماید.

وچون این سخن راه بجائی داشت ابراهیم عادلشاه متوهم گشته از قلعهٔ پنجاپور بر نیامد و برهانشاه چون بحوالی شولاپور رسید پنج تپه بابت زین خان را قابض گشته بخواجه جهان داد و قدم پیشتر نهاده بجانب تلکوان توجه فرمود وولایت مرچ وکلهرویان و باس را تاخته و سوخته اثر معموری نگذاشت و اسدخان از آوازه تهمت موافقت برهانشاه تیر تدبیر بر هدف مراد دیده متوجه پنجاپور گشت. عادلشاه آن خبر شنیده چون تاب مقاومت نداشت از آب بیوره عبور کرده بحسن آباد کلبر که رفت.

برهانشاه پنجاپور رسیده چند روز آنرا قبل کرد چون دانست که فایده عاید نخواهد شد بقصد تعاقب بجانب حسن آباد روان شد واسد خان چنانچه در جای خود نوشته شده بوسیله عمادالملك که بمدد پنجاپوریان آمده بود برهانشاه بمقابله و مقاتله صلاح ندیده با امیر برید بطرف ولایت خود روان شد و ایشان تا احمدنکر تعاقب ازدست نداده اکثر ممالك را خراب ساختند.

برهانشاه وامیر برید درآنجا مجال توقف نیافته بدولت آباد رفتند، قضا را امیر برید درآنجا باجل مقدر از این جهان فانی درگذشت. نظامشاه (۱) مضطرب گشته بگفتهٔ شاه طاهر وقاسم بیك ومخدوم خواجه جهان صلح کرده پنج تپه را که درآن یورش متصرف شده بود به عادلشاه بازگذاشت ودر سنه خمسین و تسعمائه چون سلطان قلی قطب شاه متصدی ولایت تلنك گردیده برهانشاه بجهت تقویت و تهنیت جلوس شاه طاهر را بدان حدود فرستاد وجمشید قطب شاه بیهانه شکار ماهی به تالابی که درسر راه احمد نکر است و آز کلکنده تا آنجا شانزده کروه است شتافته درآنجا بملاقات شاه طاهر مستسعد گردید و طریقهٔ پیری و مریدی را منظور داشته آن جناب را بکلکنده برد ودرآن مدت برهانشاه بجهت انتقام نقض عهد نموده، رامراج وقطب شاه را بتسخیر حواشی ممالك عادل شاهیه تحریض نمود وبعد ازآنکه شاه طاهر ازکلکنده مراجعت نمود خود نیز بجانب شولاپور مراجعت فرمود

عادلشاه سیلاب لشگر از چهارطرف متوجه خود دیده پنج تپه را به نظامشاه داد و رامراج را بهرنوع بود راضی ساخته هر دورا برگردانید.

و در آن سنوات فرمانده ایران شاه اسماعیل صفوی چون شنید که برهانشاه محبت اهل بیت را اختیار کرده هرآینه آقا سلمان طهرانی المشهور بمهتر جمال را که چراغچی باشی مقرب بود جهت مبارکباد مذهب باحمد نکر فرستاده ویك غلام ترك شاه علی نام و يك عدد الماس بزرگ قیمتی بابت همایون پادشاه و یك قطعه زمرد که نام مستعصم خلیفه

---

۱ – مراد برهانشاه است.

عباسی براو منقوش بود ودیگر تحف و هدایای نفایس ایران که تعداد آن موجب تطویل است جهت برهانشاه مرسول گردانیده ویك انگشتر عقیق که سالها درانگشت داشت و کلمهٔ التوفیق من الله نقش وی بود برای شاه طاهر فرستاد .

مهتر جمال به احمد نکر رسیده چون التفات نامه شاهنشاه ایران و اشیاء مذکوره به برهانشاه رسید آن حضرت در ابتدا نسبت باو وظایف تجلیل و تکریم بجای آورده و در آخر چون در مجلسها همزبانی نموده خاطر ارباب جاه را برهم میزد و بشاه طاهر نیز بی ادبانه پیش آمده سخنان وحشت آمیز میگفت هرآینه برهانشاه ویرا کمتر درمجلس خود راه داده درمقابل چنان تحف وهدیهٔ شاه ایران چیزی نفرستاده، بنابرآن شاه طاهر مضطر گشته پسر خودشاه حیدر راکه بمزیدفضل وکمال موصوف بود باتبرکات وتنسوقات هند از جانب خویش نزد دارای عجم فرستادو درآن زودی برهان نظام باستظهار رامراج بقصد تسخیر قلعه کلبرکه روان شد و نزدیك قصبه آذرجان که از مضافات کلبرکه است با افواج عادلشاه مقابل گشته کارزاری واقع شدکه سپهردوار باچندین دیده مثل آن ندیده

دو ابر از دو سو در خروش آمدند	دو دریای آتش بجوش آمدند
سم باد پایان پولاد نعل	بخون دلیران زمین کرد لعل
درخشیدن تیغ آئینه تاب	زده خنده بر چشمهٔ آفتاب

نخست افواج یمین ویسار عادل شاهی شکسته وبدحال شده روی بوادی فرار نهادند.

درآخر چون عادلشاه باچهار هزارکس درکمین بوده برآمده برنظام شاه که لشکرش بغارت مشغول بود تاخت هرآینه نظام شاهیه انهزام یافته چتروعلم وفیل وتوپخانه باخته راه احمدنکر پیش گرفتند.

برهان شاه، شاه طاهررا نزدعلی برید فرستاده بموافقت خود دلالت نمود. علی برید بخلاف پدر جانب عادل شاه را از دست نداده ایل نشد وخان جهان عم علی برید که طبع موزون داشت وخیره وشوخ وخوش طبع و حنفی مذهب بود در یکی از مجالس پرسید که سرکین بخارا طاهراست یا نجس؟ آن جناب گفت تفصیل این مسئله بخاطر نیست انشاءالله چون به احمد نکر بروم از روی کتاب بخاطرآورده معلوم شما خواهم نمود.

خان جهان وحضار مجلس اگرچه فهمیدند که آنچه شاه طاهر گفت محض تهدیداست اما تغافل کرده بسخنان دیگرمشغول شدند .

وقصهٔ سرکین بخارا چنین است که در آن بلد در موسم بارندگی گل و لای بسیار میشود بنابرآن در یکی از ازمنهٔ سابق علما اتفاق نموده گفتند که اگر ما این گل راکه سرکین وقاذورات حیوانات داخل است نجس دانیم حرج لازم خواهدآمد، پس اولی آنست که از کثرت بلوی حکم بطهارت گل بخارا نمائیم. گفتند طین بخارا طاهر و از این حکم

بالضروره لازم میآید که سرکین حیوانات که در بخارا مترددند طاهر دانند .

و خان جهان این روایت شنیده حرف بی‌ادبانه گفته، امابخاطر این مؤلف چنین میرسد که چون بخارا که دارالاسلام ومعدن علوم دینی است درآن‌شهر رافضی وخارجی‌را دخلی نیست ومقام جمیع بزرگان اهل یقین است بدین سبب رافضیان این شهرت از راه عداوت و دشمنی میدهند .

القصه بعدازآنکه‌آن‌جناب باحمد نکرمراجعت فرمود وبرهان‌شاه بی‌ادبیهای‌مردم بیدر شنید بقصد انتقام‌وتأدیب سازسفروبراق لشکر کرده بقصد تسخیر قلاع‌علی‌برید متوجه گشت نخست قلعهٔ اوسه را قبل‌کرده کار بر مردم اندرونی تنگ ساخت . علی برید قلعهٔ کلیانرا پیشکش ابراهیم عادلشاه کرده طلب استمداد نمود .

چون عادل شاه بعزم اعانت از پنجاپور حرکت نمود علی برید باو پیوسته هر دو باتفاق متوجه اوشدند. نظام‌شاه ایشان را استقبال نموده دریک‌گروهی اوسه باایشان‌مصاف داده هردو را از معرکه‌گریزانیده باز باحاطه قلعه مشغول گشت و در زمان یسیر بقول و امان آنرا مفتوح ساخته بطرف قلعهٔ اودکیر روان‌شد وآنرا نیز مسخرگردانیده فتح‌قلعهٔ قندهار وجههٔ همت فرمود ودر وقت محاصره‌آن ابراهیم عادل‌شاه و علی برید یکبار دیگر خود را دریافته بمحاربه نظام شاه قیام نمودند وهمان صحبت سابق مشاهده کرده بسیاری ازاسب وفیل ایشان بتصرف‌احمد نکریان درآمد ودرهمان سال‌که خمس وخمسین‌وتسعمائه باشد چون برهان شاه قلعهٔ قندهار را نیزگشوده باحمد نکر مراجعت نمود .

مقربان ابراهیم عادلشاه بوی پیغام دادندکه مردم از قهاری و بدخوئی این پادشاه بجان رسیده میخواهند عبدالله بن اسماعیل عادل شاه‌که در بندر (کووه) میباشد بپادشاهی بردارند و این معنی بدون توجه و التفات آن حضرت میسر نخواهد شد .

برهان شاه باتفاق جمشید قطب شاه متوجه ولایت عادل شاه شد. بحسب اتفاق درآن اوان اسدخان در قلعه تلکوان بیمارگردیده و برهان شاه اصل مقصود را تعویق انداخته در فکرآن شدکه‌آن قلعه را بهرحیله‌یی‌که باشد متصرف شود چنانچه درجای‌خود مرقوم گردید. اسدخان در همان زودی فوت شده قلعه را ابراهیم عادل‌شاه قابض‌گشت .

برهانشاه برگشته باحمد نکرآمد ودرهمان چند روزمزاج وهاج شاه‌طاهرمنحرف گشته در سال ست وخمسین وتسعمائه طائر روحش بآشیان جنان پروازنمود.اکابر واصاغر بلده اندوهگین گشته قالب مطهرش را بخاك سپردند، بعد از چندگاه استخوانهای او را بکربلای معلی نقل‌کرده درون‌گنبد حضرت‌امام حسین علیه‌السلام بفاصلهٔ یك ذراع و نیم از مرقد مقدس سلطان الشهدا مدفون ساختند .

اولاد شاه طاهر

از شاه طاهر سه دختر و چهار پسر ماند. اسامی پسران که درخاطر بود نوشته شد: شاه حیدر، شاه رفیع الدین حسین، شاه ابوالحسن، ابوطالب، از آن جمله شاه حیدر فرزند عراق است و باقی از دکن و شاه حیدر در حین وفات پدر چون در ایران در خدمت شاه طهماسب بود بعدازمراجعت حسب الوصیه صاحب سجاده گشته مقتدای ارباب ارادت گردید.

در این وقت خامهٔ اعجاز اسلوب در تحریر این حکایت است که شاه طاهر قدس سره بعفت و ورع و تقوی و دین داری و مروت و سخاوت و علم و تواضع اتصاف داشت و وجیه وخوش محاوره بود. چه در ایران و هندوستان پیوسته بسرانجام اموراهل اسلام قیام نموده نقش خیرخواهی بر صفحه ضمیر صغیر و کبیر نگاشت زبان گوهر افشانش مفسر حقایق مصحف آسمانی و بیان هدایت نشانش مبین دقایق کتب سبحانی، باطن خجسته میانش مظهر آثار ولایت وارشاد وخاطر فرخنده مآثرش مهبط انوار هدایت وارشاد با بسیاری از مشایخ کبار واهل دل صحبت داشته بود ودر علم تفسیروحدیث وفقه واصول وریاضی وسایر حکمیات ورمل و جفر بی‌شبه و نظیر بود ودر نظم و نثر مهارت تمام داشت.

دیوان قصاید و کتاب انشای او در جمیع بلاد خصوص هندوستان سایر و دایر است و برخی از اشعار آن جناب جهت میمنت وتزئین کتاب درج نموده امید که ارباب تاریخ عیب نفرمایند.

از تصنیفات او شرح باب حادی عشراست درعلم کلام وشرح جعفریه درفقه امامیه و حاشیهٔ تفسیر بیضاوی‌وحاشیه شرح‌اشارات ومحاکمات ومجسطی‌وشفا ومطول‌وگلشن‌رازوشرح تحفهٔ‌شاهی‌ورسالهٔ پالکی که دریکی‌ازسفرها دراثناء راه درپالکی نشسته تصنیف کرده است.

گویند وقتیکه شاه طاهر بطریق رسالت به‌احمد آباد بیدر رفت همگی طالب علمان بزیارت وی رفته بسعادت ملاقات مشرف گشتند مگر یکی از علمای دکن که خود را اعلم علمای‌عصر میدانست‌از کمال‌غرور بمنزل وی نرفت. بعدازچندگاه طرح‌ضیافت‌افکنده خواست که شاه طاهررا بمنزل خویش آورد، پس یکی را در طلب وی فرستاده این سطر نوشت: قال‌النبی صلی‌الله علیه واله الا جابة‌سنة‌مؤکدة. شاه طاهر در تحت‌آن نوشت‌کزیارة القادم فاذا تعارضا تساقطا. آن فاضل هندی ازاین جواب قیاس‌دانشمندی‌وی کرده بدیدن وی‌رفت وخود را قطره‌یی دید درجنب بحر زخار خجل گشته دستش ببوسید ومعذرت خواست.

شاه جعفر برادر شاه طاهر

شاه جعفر برادر شاه طاهر همواره در ملازمت برهان نظام شاه بود و از معتمدان

حضور مندرج ، وشاه حیدر بن شاه طاهر که بایران رفته بود درزمان سلطنت سلطان‌حسین بن برهان شاه مراجعت نمود. حسین نظام شاه جمعی‌را مع پالکی باستقبال او فرستاده به اعزاز واکرام فراوان باحمدنکرآوردند قصبهٔ‌ندااراج ودیگر اقطاع شاه طاهررا بوی‌داده از مجلسیان حضور گردانید وشاه‌ابوالحسن بن‌شاه طاهردرعهد سلطنت مرتضی نظام شاه‌بن حسین نظام شاه با سلاطین عادل شاهیه مراوده داشته چنانچه منصب میرجمله عادلشاه بود وقتی برسالت از طرف عادلشاه خدمت مرتضی نظام شاه آمد پیغام داد که اخلاص واعتقاد این دولت خواه موروثیست و محتاج ببینه وگواه نیست اگر حکم شود این مخلص‌ازوفور خیراندیشی به بساط بوسی مشرف گردیده‌آنچه صلاح دولت باشد معروض دارد ازذره‌پروری غریب وعجیب نخواهدبود. نظام شاه جواب داد که شاه‌ابوالحسن پیرزادهٔ ماست اگراینجا تشریف بیاورند از صلاح او تجاوز نخواهیم نمود.

شیخ قطب بن محیی

العارف الودود قطب بن محیی بن محمود، جامع علم ظاهر و باطن بوده آنچه از مکاتیب او دیده شد که بهرکس‌مرقوم داشته وجواب نوشته ده‌هزار بیت متجاوز بود که کسی جمع نموده.

درکتابی که به عمادالدین محمد نوشته درمعنی‌حدیث بدءالاسلام غریباًوسیعودغریباً می‌گوید واگر بعد از نهصد سال غریب نشده هرگز غریب نخواهد شد. چنین می‌نماید تا سال نهصد بوده وبعد ازآن درچه سنه‌وفات کرده ندیده‌ام جائی نوشته باشند بلکه درهیچ تذکره ترجمهٔ او نیست وازکتابی که به سلطان زمان نوشته و ظاهراً شاه اسماعیل صفوی باشد معلوم می‌شود در حوالی جهرم فارس توطن داشته.

وبعضی ازمکاتیب او در این اوراق نوشته میشودکه فی‌الجمله مذاق‌او معلوم گردد:

من‌الفقیر الی‌الله قطب‌بن محیی الی الحضرة العلیة الصفویة حفت بالانوار الالهیةوالبرکات القدسیة امراء عظام جهرم در قطر فارس فقرا وضعفا راکهفی بودند.

هرکس از صادر و وارد که بر ایشان بگذشتی او را خدمت کردندی و هرکس که نوائب روزگار اورا از پرگار بینداختی اورا باتفاق مدد کردندی وباکارآوردندی. طالب علمان غریب که بشیرازآمدندی‌چون ایشان را اعوازی روی‌نمودی‌پیش ایشان‌رفتندی‌قریب وبعید را از ایشان نواله همه‌ساله بودی‌نوائب روزگار که چون‌بردیگری دست یافتی‌ایشان او را دست‌گیری کردندی برایشان دست یافت مطلع این معنی از آنجاکه سرمایهٔ ایشان رقبهٔ چند است که ازپدران بایشان رسیده سابقاًچند نفس‌معدود بودند وآن رقبات دررقبهٔ تصرف ایشان اکنون چند نسل بر نسل فرود آمده‌اند عدد افزوده عدد همان یاکمتر از

آن ودر این سنوات آفت ملخ وچند گونه دیگر نقصان علاوه آن آمد قرض برسرقرض از قرار تضعیف بیوت شطرنج باندك حرکتی نمو غریب می کند دربرانداختن اقوام دستی تمام دارد والله المستعان دست برایشان یافت اگرمرحمت پادشاهانه بمقتضی کماتدین تدان آنچه ایشان میکردند اکنون بایشان کنند ونگذارند که این دودمان کریم که بی تکلف غره فارس که غره ممالك حضرت پادشاه دین پناهست ومصداق لوکان الدین معلقا بالثریا لناله رجال من فارس اندازهم بزیر ند وروی بهر سوی نهند معامله یی باشد که ازمرحمت واحسان چنان پادشاه دل آگاه جز چنان معامله نشود. این ضعیف اکنون چند سالست که همسایگی باقطر جهرم دارم واطلاع برکنه احوال ایشان حاصل کرده ام حال ایشان چنان یافته ام که اگر عنایت ومرحمت پادشاهانه حامل ایشان نمیشود کار ایشان ازدست میرود الاما رحم ربی. حال چندکس از اعیان ایشان برای استیلای قروض وبازماندگی ازقیام بامر عیال آهنگ اغتراب دارند وباقیان که بغیرت روز می گذرانند وخود را ازمیان نمی اندازند اگر ازمهب الطاف ربانی که روزنه آن عنایت حضرت پادشاهی ظل اللهی است نسیم اقبالی بر ایشان نمی وزد که کار ایشانرا با ساز و ساز ایشان را با کار آورد، عنقریب ایشان را نیز همان راه پیش می باید گرفت. به تازه چنین خبر رسید که رقم مطالبتی بر ایشان شده اول مراتب عنایات پادشاهانه رفع آنست وافزون برآنچه مرحمت پادشاه دل آگاه اقتضاء آن کند مبلغ این اخلاصیه ولبی فی الله و عونی الی الله الامیر افضل الملة والـدین محمد ایده الله که در میان ایشان وسبط و شریف وبعلم و فضل وذکاء یغنی المشاهدة من التعریف است جهت عرض حال اقبال صفت روی بآن استان کرم که وجهه وجوه امم است نهاد امید که عنایت خسروانه ومرحمت پادشاهانه شامل حال گردد ودرعنگاهی بدولت دستبوس رسد که کف کریم حضرت پادشاهی که مستمد ازفیض بسط الهیست بحرصفت بامواج الطاف متلاطم باشد بمصداق ان لربکم فی ایام دهر کم نفحات الافتعرضوا لها آمده ازشبکات آن فوایح افضال و احسان وزد ان ربی لطیف لما یشاء انه هوالحکیم العلیم سبحان ربك رب العزة عما یصفون وسلام علی المرسلین والحمدلله رب العالمین (من عبدالله قطب بن محیی الی الاخوان الالهیین التائبین کثرهم الله و بارك علیهم اجمعین)

شروط خروج ازز مرهٔ خاسرین بنص کلام رب العالمین ایمان وعمل صالح وتواصی بحق وصبر پس مجرد این که شخص در خود ایمان آورد وعمل شایسته کند کافی نیست تاآن زمان که غمخواری دیگر برادران مؤمن کند وایشان را نیز بر همانچه خود برآنست از ایمان وعمل صالح دارد وگمان نبرد که اگر ارشاد ایشان نکند وایشان را بطریق سلامت راه نمودی ننماید او خود سالم ماند برای آنکه بنی آدم همه به هم باز بسته اند همچون اعضاء جسد واحد واثر از بعضی به بعضی بالضروره واصل است چنانچه اگرعضوی دردناك باشدمزاج سایر اعضاء بدان سبب متغیر گردد واز اعتدال بیرون رود وتمام اندام راتب گیرد.

رسول الله صلی الله علیه وآله دراین باب مثلی زده قال (ص) مثل المداهن فی حدود الله والواقع فیها مثل قوم سهموا سفینة فصار بعضهم فی اسفلها وصار بعضهم فی اعلاها فتاذوا به فاخذفاساً فجعل ینقرفی اسفل السفینة فاتوه فقالوا مالك قال تاذیتم بی ولابدلی من الماء فان اخذوا علی یدیه انجوه ونجوا انفسهم وان ترکوه اهلکوه واهلکوا انفسهم.

یعنی مثل کسی که مساهله کند در اقامه حدود خدای عزوجل ومرتکب معصیت را ازآن منع نکند ومثل مرتکب معصیت مثل جماعتی است که بشرکت در کشتی نشینند بعضی را جای در طبقهٔ زیرین کشتی باشد وبعضی را جای در طبقهٔ بالائین گذارند وایشان رادر این تضرر وتأذی باشد آنکس راکه در طبقه زیرین است بخاطرافتد وتبری بردارد در زیر کشتی خواهد که سوراخی کند برای آنکه آب خود ازآنجا بردارد و بر اهل طبقهٔ بالائین نبایدش گذشت که موجب تضرر ایشان است اگر اهل طبقهٔ بالائین او را باز نگذارند که چنین کند خود زنده مانند واو زنده ماند واگر بازگذارند تا کشتی سوراخ کند آب در آید وکشتی پرآب گردد واعلی واسفل همه غرق شوند

اکنون در مقام تطبیق مثل اهل طبقهٔ بالائین اهل علمند واهل طبقهٔ زیرین اهل جهل واین که احتیاج طبقهٔ زیرین به آن ثابت است دانش است که حیوة دل بآن است اگر اهل جهل مزاحم اهل علم شوند به تعلم به مقتضی فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون اگرچه دراین تضرر وتأذی اهل علم باشد که وقت خود به گفت وشنید به ایشان صرفشان باید کرد وتعلیم وارشاد ایشان وتعدیل وتقویم زیغ ایشان علماً وعملا .

اما این اولی است بحال فریقین که اگر اهل علم برای تن آسائی خود اهل جهل را بخود بازگذارند تا از همان جاکه خود دانند اندیشها کنند وآراء وعقاید بهوی وظن خود مقرر دارند ومدارکار خود برآن نهند وتسکین عطش قلب خود به آن کنند زود باشد که آراء باطله وعقاید زایغه و روشهای نا مستقیم در ارض انتشار یابد و کار جهان برآن بگردد و آن گاه اهل جهل به آن هلاك شوند چنانچه ظاهر است واهل علم نیز هلاك شوند بدو سبب:

یکی آن که چون جهل غالب شود عالم فروگیرد عالم را ازعلم خود بلغزاند وجاهل سازد همچون رودخانه که چون سنگین شود فیل را بلغزاند .

دوم آن که عالم بعلم خودکار نتواند کرد وکمال نفس در مجموع علم و عمل است و رونق ونمو علم به عمل است کار اوخام وابتر بماند وبغایت خود نرسد همچون درودگری که میخ و چوب نیابد هرگز دری نسازد و تخته نتراشد که از او تا آن کس که درودگری نداند فرقی نباشد، پس وظیفهٔ اخوان الهیین که رغبت تجدید معالم دین واحیاء سنن سالفین دارند آنست که دست از تواصی بحق وصبر ندارند بآن مقدار که توانند وصحایف تعلیم و تعلم منشور دارند ومجالس اجتماع اخوان را از مذاکرهٔ علم نافع و موعظهٔ حسنه خالی نگذارند بشرط محافظت برطریقهٔ سلف وآن اجتماع است خالی ازجدال ومراء ومحافظت

است بر وقار وتودد و یوم الخمیس و یوم الاثنین را مزید اختصاصی باین معنی است فی سنة السلف الصالحین .

و اگر درآن دوروز یکی از اخوان بر سبیل تعیین متصدی اقامه شعار تعلیم شودو همچون یکی بتعین متصدی اقامه سنت تعلم و باقیان برای استماع حاضر شوند رجاءللانتفاع بسیار پسندیده باشد وموجب نزول رحمت باشد براهل ارض و کفاره تقصیر دیگران .

کما قال علی علیه السلام .

لولا الذین لهم ورد یقوموننا و اخرون لهم سرد یصوموننا

لدکدکت ارضکم من تحتکم سحراً لانکم قوم سوء ما تطیعونا

وگمان نبرند که ورود قیام منحصر است درقیام للصلوة ایستادگی بنشرعلم وموعظه صالحه اجل و افضل عباداتست .

اما اهل روزگار برای مداخله نیات فاسده خود آن را از موضع و موضوع خود بگردانیده‌اند و خشوع و وقار از آن نبرده‌اند و تعلیم و تعلم را امری ساخته‌اند شبیه به کشتی گیری که جماعتی در میدان به آن ایستادگی نمایند ومعرکه برای آن گیرند ووعظ را از قبیل قصه خوانی میدان ساخته اند این جماعت راهزنان راه خدایند و قطاع طریق هدی‌اند **(کمثل الحمار یحمل اسفاراً)** برای امثال ایشان نازل شده .

جماعت اخوان الهیین وفقهم الله لاحیاء سنن السالفین بطمس این بدعت واحیاء آنچه سنت است ایستادگی نمایند وروش تعلیم وتعلمی به میان آورند که هم درس باشد وهم موعظه چنانچه طریقهٔ ماضین است رحمهم الله محفوف بوقار وسکینه وانصاف وحلم ورزانت بعید از هوا ونفسانیت وغضب وترك ادب واگر چنین کنند آن افضل طاعات واجل عبادات باشد باید که چون این مجلس کثیرالخیر انتظام یابد اخوان درحضور در آن تقصیر ننمایند و بی‌عذری صحیح از آن تخلف نکنند برای آن که معلوم نیست که کلمه‌یی که خدای عزوجل نجات شخص به‌آن متعلق ساخته کدام است ودر کدام وقت خواهد شنید .

از مسلمة بن عبدالملك منقول است که گفت بامدادی بخانهٔ عمر بن عبدالعزیز رفتم در اندرونی که بعدازفجرا نجا تنها می‌بود کنیزکی آمد وطبقی خرما آورد قدری از آن خرما برداشت وگفت ای مسلمه اگر مردی این بخورد وآبی برسرآن بیاشامد او را بس باشد؟ گفتم نمیدانم. پس پاره‌یی ازآن بیشتر برداشت گفت این‌چه؟ گفتم بلی‌این‌کافی‌باشد وکمتر از این نیز چنانچه اگر این بخورد تا شب باك ندارد که هیچ طعام دیگر نچشد . گفت پس برای چه آدمی بدوزخ رود ، یعنی آدمی‌که کفی خرما وآبی او را روزی‌کافی است برای‌چه درمداخل دنیاکه مقتضی‌است باستحقاق دخول‌ناردر رود وبحال‌خود نباشد. مسلمه گفت هیچ وعظ چنان در من‌کارگر نیامد که این غرض که آدمی نمی داند که کدام سخن‌در

او درخواهد گرفت. مسلمه بسیار مواعظ عمرو غیر عمر شنیده بود اما هیچیك در او چنان درنگرفته بود که این یکی.

ازابناء ثروت بر واعظی بگذشت که‌می گفت عجبت من ضعیف یعصی قویاً . این سخن در او اثر کرد و ترك دنیا بکرد و به زهد وریاضت مشغول شد تا یکی از اولیاء حق شد شاید او بسیار کلمات موعظه وحکمت شنیده باشد اما نجات وبیداری او را خدای عزوجل در این کلمه بسته بود .

باعبدالله بن المبارك گفتند تا کی درطلب حدیث وعلمی؟ گفت شاید آن سخن که رستگاری من در آن است هنوز نشنیده باشم و عالم و غیر عالم همه باید که در مجلس علم و وعظ حاضر شوند .

عمر بن عبدالعزیز با وفور علم وجلالت شأن بعد از نماز در مجلس واعظ عامه نشستی وچون اودست به دعا برداشتی. غیرعالم برای تعلم نشیند وعالم برای تذکر.

وانسب وقتی که اخوان این اجتماع درآن کنند بعدازاداء فریضهٔ پیشین است برای آن که اول روز وقت به اشتغال بمهمات است شاید بحضور دل نتوانند نشست وازکارها باز مانند و بعد از پسین چون موصول است بشام که وقت احیا و تلاوت است اگر در آن وقت مشغول شوند ازپسین تاخفتن علی‌الاتصال اشتغال به ذکرلازم می‌آید بی‌فرجه ومظنه ملالت وسامت شاید باشد .

اگر ولیم مولانا شمس‌الدین محمد وامیر مرشدالدین عبدالسلام متصدی تعلیم‌وتعلم شوند ودیگران استماع نمایند پسندیده می‌آید واگر مقرؤ تفسیر قاضی باشد نیکو باشد وباید که مخلوط به احادیث و حکایت صالحین گذرد و مقرون تحقیقات و تدقیقات علمیه چنانچه باشد ازوعظ ودرس وسایر اهل علم از اخوان مطالعه فرمایندوسخنی که بخاطرشان افتد القاکنند به چند شرط :

اول آن که چند کس بیك بارسخن‌نگویند بعضی که سخن گویند دیگران گوش کنند وتا سخن یکی تمام نشود دیگری سخن نگوید .

دوم آن که بوقار گویند وتاسخن‌از پیش‌رود پیش روندبعد از آن که درکلام‌مزیدی روی ننماید و به تکرار واصرار بازگردد بس‌کنند .

سوم آن که غضب بخود راه ندهند ولین العریکه باشند و چون ظاهر شود که خطا کرده‌اند فی‌الحال اعتراف کنند وباك ندارند. یسهل الله علی اخواننا الملکات الفاضلة و الخصال الجمیلة الکاملة وجعلهم من الکاملین وکنهم فی‌عباده المخلصین الصالحین والحمدلله رب‌العالمین (ربنا افتح بیننا وبین قومنا بالحق وانت خیرالفاتحین) .

فصلی رسید از معمورهٔ جهرم صینت عن‌التصرم مضمونش آنکه کسی گفته که مرا چند

سؤال است اگر فلان جواب گفت من مرید میشوم والا من خود مرید نیستم (جواب) فلان داعیهٔ شیخی ندارد و کس‌را به مریدی نمیخواهد اما جواب سئوال‌ها گفته خواهد شد که در آن شاید بعضی را نفع باشد .

سؤال اول ـ عادت درویشان اینست که به رکوه وعصا به مکه میروند واو با اسب وغلام ونوکر رفت وچندین ترکش بند وقوطی با خود برد ؟

جواب ـ این کلی نیست بعضی درویشان برای آن که مصلحت حال خود را در اینطور دیده‌اند للعلاج چنین کرده‌اند، طور مطلق آنست که رسول‌الله صلی‌الله علیه وآله سلوك فرموده‌اند ورسول‌الله راکباً حج فرموده‌اند با جمع کثیر، وامام نواوی تصریح کرده که حج راکب افضل است ازحج ماشی ومقصود ازاستصحاب جماعت و ترکش بندی ایشان تجمل و تعظیم نبوده اکثر آن همراهان ازاین قبیلند که مقصود بوده که ایشان نیزحج بگذارند ودر اکثر راه ما وجماعت خود تنها رفته‌ایم برای آنکه تقید به قافله مفوت حج بوده وبی‌سلاح ممکن نبوده ورسول‌الله صل‌الله علیه وآله تا آیهٔ والله یعصمك من الناس فرود نیامده بود شب جماعت مسلح پیرامون خیمهٔ آن حضرت پاس میداشتند و هر کس که قافلهٔ حج دیده باشد و وضع بیابان داند که هیچ قربت آنجا ازحمل سلاح بهتر نیست وبه آن سبب دزدان قصد قافله نمی کنند و میترسند ونیز به اسباب ازقافله دوری میافتد مثل احتطاب وغیره و بی‌سلاح میسر نیست و امر حقست عزوجل که خذوا حذرکم ومفسر آن حذر را به تیرو کمان تفسیر کرده‌اند ومقصود ازاستصحاب شربت علاج مرضی بوده که درراه عطار نمیباشد و بحمدالله به آن صرف شده نه بتلذذ صرف شده قل من حرم زینة‌الله التی اخرج لعباده والطیبات من الرزق .

سئوال دوم ـ آنکه امیر محب‌الملة والدین شیخ محمد چندین قرض داشت چه معنی داشت او را به مکه بردن ؟

جواب ـ اگر مقصود اینست که قرض ایشان موجب استغراق اموال ایشان است چنانچه حج برایشان فرض نیست خلاف واقع است واگر مقصود این است که قبل از اداء دین گذاردن حج حرامست این نیزخلاف واقع است واینکه ضعیف ایشان را باخود بردم همه خلاف واقع است، ایشان خود میل کردند وبرمن واضح بود که ایشان را آمدن روانیست منع معروف نکردم .

سئوال سوم ـ غلام امیر فاضل‌الدین محمد استعانت به محکمهٔ احتساب فرموده بود که اورا باز فرستند و بی‌قید ممکن نبود وبی‌ضرب منقاد تقید نمیشد وایضاً چندین نوبت نوکر احتساب ازپی اورفته بود تمرد کرده ودشنام داده چنانچه تعزیرات کثیره بروی جمع شده بود و ازروی استحسان بسبب طول استبداد تکبری در او پیدا شده بود که مهلك او بود به سبب ضرب پاره ازکله او بیرون رفت وبا خود آمد پس صلاح حال اودر این بود.(۱)

۱ ـ درسئوال سوم وجواب آن ظاهراً چیزی ازعبارت ترك شده جواب وسئوال درهم گردیده است

سؤال چهارم ـ آنکه درویشان را اندك سرمایه کافیست چرا عمارت به تکلف میکنند و چه معنی دارد که از آنجا مینویسد که چنین بسازند وچنین ؟

جواب ـ قال رسول الله صل الله علیه وآله انما الاعمال بالنیات وانما لکل امرء ما نوی دستگاه واسباب سلیمان ویوسف مانع از نبوت نبود واین مقدار خانه قادح در ایمان ما نیست وما را زیاده از این دعوی نیست که مؤمنی از امت محمدیم عمارت چهل منار باعظمت آن بنا سلیمان فرموده ودر قرآن مجید آمده که **یعلمون له مایشاء من محاریب وتماثیل وجفان کالجواب وقدور راسیات اعملوا آل داود شکراً** اگر کسی قدر نعمت شناسد وبه آن در خدا طاغی نشود وجود نعمت چه باك .

سئوال پنجم ـ آنکه اگر او ولی است یا قطب بایستی که اموال قبول نکردی با آن که بسیار دارد وبه آن التفات ننمودی .

جواب ـ این ضعیف را دعاوی مذکوره نیست فسقط السئوال هذا ومرا گمان آنست که مصرفی که من صرف مال درآن میکنم ونیتی که مراست درصرف مال احسن و از کی است ولا از کی نفسی .

وچون مرا به حسب اجتهاد این گمان افتاده که اگر قبول نکنم خودرا مقصر میدانم وازخدای عزوجل ترسانم وخدای این ازمن میداند ودیگر صلاح ایشانست ساعی باشم وانما الاعمال بالنیات .

ودیگر حدیث عمر که درصحیح بخاریست مانع می‌شود از رد.

عن ابن عمر قال سمعت عن عمر کان رسول الله (ص) یعطینی العطا فاقول اعطه من هو افقر الیه منی فقال اذاجائك من هذا المال شیء وانت غیر مترف ولاسائل فخذ، ومالافلایتبعه نفسك .

اگرشما راگمان افتد که این سخن راکه من میگویم و این بواعث که خود را باز مینمایم تکلفی است خدا میداند که حقست وتکلف نیست و کفی بالله شهیداً .

سئوال ششم ـ آنکه او گفته ایمان مقلد صحیح نیست واین خلاف حدیث وفقه و سخن پیغمبراست واین جمله را برطرف کرده .

جواب ـ شیخ ابوالحسن الشعری که امام اهل سنت است مذهب او اینست که ایمان مقلد صحیح نیست باآنکه این ضعیف نگفته‌ام مگرآنکه ازمقلدان کسی خواسته باشم که اورا انشراح صدر نباشد .

کما قال الله تعالی **قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا ولکن قولوا اسلمنا ولما یدخل الایمان فی قلوبکم** و آن آنکس است که درقبول نیکان چون ازوی پرسند که ماتقول فی هذا الرجل گوید سمعت الناس یقولون شیئاً فقلت مثل مقالتهم .

سئوال هفتم ـ ارشاد ولایت بی‌مرشد نمی‌شود او بامن بگوید که مرشد او کیست تا

من تابع شوم .

جواب ـ این سخن باضافه باجمهور واکثرین راست است، اما به اضافه بااحادوافراد درست نیست، احاد میباشند که ایشان را به مرشدی ظاهری احتیاج نیست و وصول ظاهر شریعت به‌ایشان ازطریق علم باقیام باطن نبوت به حفظ وتربیت ایشان ازطریق وجود کافیست ایشان را واین ضعیف نه دعوی ولایت دارم ونه قطبیت ونه نیزداعیهٔ تابعیت کسی راوالسلام علی من اتبع الهدی .

مثل ما مثل اصحاب کهف است. جماعتی برادران یکدل متفق بودند باطورمردم بسر نمی‌توانستند برد ازایشان کناره کردند که قوم ایشان شرك جلی داشتند قوم ما شرك خفی دارند که التفات بماسوی‌الله است. وقدقال رسول الله صل‌الله‌علیه وآله تعس لعن عبدالدینار و عبدالدرهم. خدای عزوجل قصهٔ ایشان را درقرآن آورد تا ما راآسوده باشد قال‌الله تعالی **نحن نقص علیك نباهم بالحق انهم فتیة آمنوا بربهم وزدناهم هدی و ربطنا علی قلوبهم اذا قاموا فقالوا ربنا رب السموات والارض لن ندعوامن‌دونه الهاً لقد قلنا اذا شططاً .**

اکنون ما نیز جماعتی برادرانیم که با یکدیگرپیمان بسته‌ایم به دوستی دوستان خدا و دشمنی دشمنان او و احیاء سنت رسول‌الله مبلغ العلم والطاقة ومی‌خواهیم که از مردمان گوشه گیریم وبه عبادت خدای عزوجل‌مشغول‌شویم تاآن روز که بمیریم کارباکارکس نداریم مردمان را نیز بایدکار باکارما نباشد والسلام علی اهل‌الاسلام .

شاه عارف درویش

درمقالهٔ دهم تاریخ فرشته درذکرسلطنت علی شاه میگوید شاه عارف درویش که خود را ازاولاد شاه طهماسب صفوی پادشاه ایران میگرفت وشیعه بود درلباس فقروارباب‌تصوف بود ازلاهوروازپیش حسینقلیخان ترکمان حاکم پنجاب برآمده به‌کشمیررسید، والی کشمیر علی‌شاه که شیعه مذهب بود مقدم‌آن بزرگواررا گرامی دانسته اظهارارادت و اعتقاد نمود وبه‌التماس‌تمام دخترخودرا به عقداو درآورده اورا مهدی‌آخرالزمان‌اعتقاد کرد وعلی‌چك ونورچك و ابراهیم چك والدغازی شاه که همه رافضی بودند اعتقادبسیار به‌اوبهم رسانیدند واو را سجده میکردند و درآخرلایق هراموردانسته قراردادند که اورا به‌شاهی بردارند .

وچون این به سمع علی شاه رسید از او رنجیده در مقام آزار شد وشاه عارف که به کیمیاگری وتسخیرجن‌مشهور بوداین‌مضمون‌رامعلوم کرده آوازه درانداخت که‌اینجا نمیباشم ودرعرض یکروزبه لاهوریا به ولایت دیگرخواهم رفت، بعده پنهان شده تامردم‌اعتماد کنند که غیبت نموده‌است. اماپس‌ازسه روزمعلوم‌شد که دواشرفی‌داده درکشتی نشسته وبه‌بارموله

رسیده بر کوه‌درآمد وعلی‌شاه کسان فرستاده اورااز آنجاآورده به موکلان سپرد .

چون مرتبهٔ دوم گریخت از کوه مهتر سلیمان گرفته باز آوردند. این مرتبه علی‌شاه هزاراشرفی مهردخترخود راگرفته طلاق حاصل کردوخواجه سرای اورانیزازاوجداساخته نگاه داشت واورا به تبت رخصت کرد وعلی رای والی تبت که دم ازمحبت اولادعلی میزد به استقبال‌ایشان شتافته قدوم اورا موهبتی‌بزرگ شمرده درتعظیم وتبجیل‌آن‌بزرگ دقیقه‌یی فروگذاشت ننموده درخواست توطن‌ایشان رادرآن‌مملکت نموده به‌التماس‌تمام دخترعزیز شریف‌خویش‌رابه عقدازدواج‌ایشان‌درآورده پس‌ازچندی که‌درآن‌سرزمین‌رحل‌اقامت‌انداخت بنا براستدعای حضرت‌جلال‌الدین‌اکبرپادشاه‌ارادهٔ هندوستان‌نمودچون به‌دارالخلافهٔ‌آکره رسیدند بدار بقا رحلت فرمودند .

میرزا ابوالقاسم فندرسکی

فندرسك نام قریه‌ایست ازاعمال استرآبادجامع معقول ومنقول بوده ومجالس‌بافقرا و اهل حال ، و در وصل پنجم نقلی که صاحب دبستان‌المذاهب از ایشان نموده مذکور شد معاصر با شاه عباس ماضی است مزارش در تخت فولاد اصفهان یزار و یتبرك و این غزل خواجه حافظ که : « روضهٔ خلد برین خلوت درویشانست » بخط میرعماد به دور بقعهٔ او منقوش است

در کتاب‌اصول‌الفصول‌ازوی‌حکایت‌نموده که‌فرموده وقتی‌درمسافرت هندوستان‌درکنار دریا بخدمت بزرگی‌رسیدم مراگفت سیمای مسلمانی داری. گفتم‌آری. گفت قدری ازقرآن بخوان. بعضی‌آیات خواندم مرا منع نمود وخود خواندن‌گرفت چون‌تلاوت کرد **یا ارض ابلعی‌مائك** دیدم فوراً آب دریا خشك و ماهیان نمایان شدند . من‌متحیر فروماندم پس خواند **و یاسماء اقلعی وغیض الماء** باز دریا مثل اول گردید . هفت سال در زاویهٔ اومعتکف بودم روزی با خود اندیشیدم که اگر در این هفت سال‌جائی نشسته بودم بدن‌من اکسیرشده بود فی‌الحال‌آن بزرگ ازاندرون‌آوازداد که تمنای‌توهمین‌بودبدن تو کیمیاباشد پس ازآن‌کارما به جائی رسید که هرچه میخواستم بنوشم یا بپوشم یا بخورم همه طلا مینمود بخود درماندم واستغاثه کردم فرمود چنین باشد که میخواهی به حالت اولیه عودکردم واز این خیالات بی‌حاصل گذشتم .

ازمؤلفات اواست رسالهٔ صناعیه وحاشیه برجوك بشست و این قصیدهٔ میرمعروفست .

چرخ با این اختران نغز و خوش و زیباستی
صورتی در زیر دارد هرچه بر بالاستی

چهل ویك بیت میشود وشرحی‌آقا محمد صالح خلخالی برآن نوشته برقواعدحکمت

وعرفان واین قصیده میردراستقبال قصیدهٔ حکیم ناصر بن خسرو علویست :

چیست این خیمه که گوئی پر گهر دریاستی
یا هزاران شمع در پنگانی(۱) از میناستی

و نیز قصیده از شاه نعمت‌الله ولی است :

در دوعالم چون یکی دارندهٔ اشیاستی
هریکی درذات خود یکتای بی‌همتاستی

جنبش دریااگرچه موج‌خوانندش ولی
درحقیقت موج دریا عین این دریاستی

وحکیم قاآنی شیرازی نیز قصیده براین بحر وقافیه داردمطلع اینست :

حمد بی‌حد را سزد ذاتی که بی همتاستی

السید محمداللحصوی النوربخشی

السید شمس‌الحق والدین محمد بن عبدالله‌اللحصوی‌النوربخشی دربلدهٔ نائین‌درمصلی مدفونست والحال تکیه ومزارحاجی عبدالوهاب معروفست ومزار سید در فضای‌آنجاست و برلوح‌آن نوشته است وفاتش روزپنجشنبه هفتم ذی حجه سال نهصد وسه واین‌مصرع تاریخ او است (طایرجنات باد ارواح او .)

الشیخ احمدالفاروقی

الشیخ احمدالفاروقی قدس سره‌العزیزمجدد الف ثانی درطریقهٔ نقشبندیه امام است کتاب مکتوبات‌احمدیه ازاوست ومشایخ مجددیه به وی‌میرسید. ولادت وی درنهصدوهفتاد ویك بوده وفاتش درسال هزار وسی وپنج روزسه شنبه سلخ صفر.

امین احمد رازی

امین احمد رازی مؤلف تذکرهٔ هفت اقلیم است ودرآن‌کتاب درضمن مملکت ری و طهران مینویسد خواجه میرزا احمد برادرخواجه محمد شریف و پدر صاحب تألیف و در دیباچه‌گوید که تاریخ این مؤلف ازاین رباعی ظاهراست .

این نسخه‌که هست همچو فردوس نکو
تا مو نشوی در او نبشکافی مو

گر از تو کسی سؤال تاریخ کند
تصنیف امین احمد رازی گو

خلاصه درعهد شاه طهماسب صفوی عم اومحمد شریف و والد او میرزا احمد مصدر کارهای بزرگ بوده‌اند واطلاع خود اوبرسیروتواریخ وانشا ازآن تألیف معلوم‌است وآن کتاب برترتیب‌هفت اقلیم‌داده شده درهراقلیمی‌شهرهای معروف‌آنراعنوان نموده ودرضمن علما وعرفا وامراء وشعراءآن‌بلد راباختصارترجمه فرموده‌الحق‌زحمت‌کشیده درمدت شش سال ولی افسوس‌که بسیاری ازافسانه‌ها را درآن‌کتاب درج نموده که از اعتبارش‌کاسته .

---

۱ ـ بروزن سندان‌هرپیاله وکاسه راگویند عموماً. معرب‌آن فنجان باشد (برهان)

میرشاه کمال‌الدین عطیة‌الله

العالم‌الربانی والمحقق‌الصمدانی قدوة‌السالکین وکعبة‌الواصلین میرشاه کمال‌الدین عطیة‌الله‌الحسینی‌ابن میرشاه حبیب‌الدین محب‌الله بن میرشاه برهان‌الدین خلیل‌الله بن‌السید شاه نورالدین نعمة‌الله ولی .

چون پدربزرگوارش ازمراحل عمرش هفتاد وهشت سال گذشت و هنگام رحیل رسید برحسب اشاره غیبی رجوع امرطریقت وهدایت و ارشاد عباد را به وی وصیت فرمود .

وچون اورا نیزاجل موعود رسید بعد ازخود میرشاه برهان‌الدین خلیل‌الله ثانی بن میرشاه تقی‌الدین بن میرشاه شمس‌الدین محمد بن برهان‌الدین خلیل‌الله بن‌السیدنعمت‌الله ولی را بخلافت نصب نمود .

و بعد از او میر شاه شمس‌الدین محمد فرزند خلیل‌الله ثانی بر سریر ولایت قائم مقام گردید .

وبعد ازاومیرشاه حبیب‌الدین محب‌الله ثانی منصوب شدند و آن جناب را بعضی میر شاه محب‌الدین حبیب‌الله ثانی نیز گفته‌اند .

وبعد ازاومیرشاه شمس‌الدین‌محمد ثانی خلیفة‌الخلفاء شدند .

وبعد از اومیر کمال‌الدین عطیة‌الله ثانی.

وبعد ازاومیرشاه شمس‌الدین محمد ثالث .

وبعد ازاو میرمحمودالدکنی .

وبعد ازاو شیخ شمس‌الدین‌الدکنی .

وبعد ازاوقطب‌المشایخ‌المتأخرین سید رضا علی شاه‌الدکنی مروج طریقت مرتضوی بوده و ازشاه نعمة‌الله ولی تا وی یازده نفرواسطه بوده‌اند وبه امرآن جناب سید معصوم‌علی شاه دکنی به ایران‌آمد .

ومرحوم میرزاعلی‌الملقب به ثابت علی. اسامی‌مشایخ سلسله علیه را ازپیرخود مست علیشاه تابحضرت امام علیه‌السلام منظوم نموده ودربستان السیاحه نقل فرموده بعضی ازآن اشعار چون مناسب مقام است ذکرمینماید .

پیران نور علی شاه فرید — هست معصوم علی شاه شهید
پیر وی آمد علی شاه رضا — مصطفـی المجتبـی المرتضی
پیر وی آن صاحب تمکین بود — ماه اوج فخر شمس‌الدین بود
پیر شاه شمس دین محمود بود — کادم آسا خلق بردندش سجود
پیر محمود آن شه فرد ودود — شاه شمس‌الدین ثالث آنکه بود

هم محمد نام و هم احمد نژاد — پیر وی، سلطان کمال‌الدین راد
آن عطیه‌الله ثانـی که بود — مخزن اسرار سبحان ودود
شاه شمس‌الدین ثانی پیر اوست — مغز عرفان را برآورده زپوست
هست پیر شمس دین پاکزاد — شه حبیب‌الدین محب‌الله راد
میرشمس‌الدین محمدپیر اوست — در طریقت رهنما و میر اوست
پیر شمس‌الدیـن فخر کاملین — شه خلیل‌الله بود برهان دین
پیر برهان کز همه ره آگهست — شه کمال‌الدین عطیة‌الله است
پیر کمال‌الدین که دانی شه بود — شه حبیب‌الدین محب‌الله بود
پیر وی برهان خلیل‌الله بود — کش در این ره نعمة‌الله ره نمود
از جناب نعمة الله ولی — تا به شمس‌الدین ثالث منجلی
جمله‌اند از آل شاه خافقین — شهسوار دشت جانبازی حسین

و نیز یکی ازافاضل این سلسله علیه از جناب سید معصوم علی‌شاه تا سید نورالدین نعمت‌الله به ترتیب اسامی‌منظوم نموده وذکرمینماید.

پیر معصوم است شاه دین علی — که رضا دارد لقب از اکملی
پیر او آن شیخ شمس‌الدین بود — آفتاب برج علیین بود
پیرشمس‌الدین بود محمود حق — که ز محمودان همه برده سبق
باز شمس‌الدین ثالث رهبرش — پس کمال‌الدین محمد سرورش
شمس دین ثانی آن سالار دین — پس‌محب‌الدین‌حبیب حق گزین
بازشمس‌الحق شمس‌الدین لقب — که محمد نام دارد در نسب
آن خلیل‌الله که شد برهان دین — پس کمال‌الدین شد واهل یقین
هم حبیب‌الله اول آن کبیر — پور پـور نعمة‌الله شهیر
باز آن پیر کبیر راه بین — که خلیل‌الله بد و برهان دین
آن خلیل‌الله که ظل نور او — هم خلیفه او بد و هم پور او
پیر وی شه نعمة‌الله ولـی — نور دین فرزند شیر حق علی
این همه سادات پاك کاملند — که حسینی نسبت و صافی دلند
جمله از اولاد نورالدین پیر — که به سید نعمة‌الله شد شهیر
سلسلهٔ ما شیعهٔ اثنی عشر — پاك ونور افزا وصافی‌چون قمر
از علی فیض و سعادت یافته — در ره حب علی بشتافته
تا ز دیگر شعبه ها یابد تمیز — در میان شیعیان باشد عزیز
هر یکی را در طریقت هر ولی — داده نامی کرده منسوب علی

وچنانچه درذکر سلاسل معروفیه اشاره نمود در کتاب بحرالمعارف ومراحل السالکین واسطه بین شاه نعمةالله ولی تا سید محمود دکنی از میان ترك شده .

رجبعلی تبریزی

ذکر بعضی ازمعاصرین این سادات ازحکما و عرفا و شامخین قدوةالمحققین مولانا رجبعلی تبریزی اصفهانی است. حکیمی ماهر و عارفی نادر بوده و شاه عباس ثانی صفوی تعظیم وتکریم‌وی بسیار فرموده وامرای‌آن پادشاه بنحوارادت بزیارتش میرفتندوتألیفات مفیده از وی دیده شده در معارف و حکمت و کلام مثل‌رسالهٔ کلید بهشت در تحقیق معانی اسماء اللهوقول به اشتراك لفظی آنهاواین‌مسئله معرکه‌آرا است درنزد ارباب معرفت‌وکلام.

قاضی سعید قمی

ودیگر مولانا قاضی‌سعید محمدبن محمدالقمی، عمدهٔ تحصیلاتش خدمت فیض‌وفیاض بوده است ومنصب قضاوت قم از شاه عباس ثانی بوی مفوض .

و از ریاض‌العلما منقول است‌که وی بسیار میل بتصوف داشته مانند برادر و استاد خویش صاحب مؤلفات محققانه است. کتاب شرح‌توحید صدوق‌درمجلدات و کتاب‌اربعینات ودرآن جمع نموده چهل رساله‌که از هریك چهل باب منفتح است‌از ابواب معارف ورموز تحقیقات حکما وقدما ومتأخرین .

وفات آن‌جناب به‌قم در حدود هزار وصد بوده واو را فرزند فاضلی است ملقب به مولانا صدرالدین، درقم‌تدریس‌می‌نموده چندی بعدقضاوت آذربایجان به‌وی مفوض گردید.

میرزاحسن قمی

ودیگر مولاناالمحقق میرزاحسن قمی‌صاحب رسالهٔ شمع‌الیقین ولد مولانا عبدالرزاق لاهیجی مصنف شوارق .

شیخ خضر

ودیگر عارف‌کامل مکمل‌شیخ خضر معاصرشاه عباس صفوی‌است وآن سلطان را به وی ارادت تمام‌بوده ودرعنوان‌مکاتیب که شاه‌عباس به‌شیخ مرقوم داشته‌باین کلام افتتاح‌نموده: بموقف عرض حضرت مخدومی قبله‌گاهی مدظله العالی میرساند .

علی بن زین گیلانی

ودیگر علی‌بن‌زین گیلانی مؤلف‌کتاب رواق الاخلاق و کلمهٔ (رواق الاخلاق۱۰۷۰)

تاریخ تألیف است .

عبدالرحیم دماوندی

ودیگر مولانا عبدالرحیم بن یوسف الدماوندی است . از اکابر مشایخ سلسلهٔ نوربخشیه ومؤلف کتاب مفتاح اسرار الحسینی و عدد این حروف تاریخ اتمام کتاب گردیده هزار و یك صد وشصت واین کتاب مشتمل بر سی وهفت مفتاح است .

میرزا عبدالحسین کازرونی

میرزا عبدالحسین کازرونی الاصل شیرازی المسکن المتخلص (ناظر) نسبت ارادت به وی درست نموده واین رباعی از ناظر است .

یك چند چو ممسکان فشردم ره حلق | یك چند چو مفسلان زدم وصله به دلق
نگشود ز کار دل به اینها گرهی | بستم کمری تنگ پی خدمت حلق

و نیز بعضی رسالات نیکو دارد و شیخ محمد اسماعیل بن شیخ عبدالغنی شیرازی از مریدان ناظر است .

سلطان العلماء حسین الحسینی

دیگر سلطان العلماء و خلیفة السلطان علاءالدولة والدنیا والدین حسین الحسینی الاملی الاصفهانی از اولاد امیر قوام الدین معروف به میربزرگ والی مازندران است واز طرف مادر از سادات شهرستانی است وخود داماد شاه عباس ماضی صفوی بود ودراکتساب علوم شاگرد مولانا البهائی و والد ماجد خود سید رفیع الدین محمد. در اندك زمانی در فنون علم عقلی ونقلی گوی سبقت از فضلای معاصرین ربود ودرامعان نظر ودقایق فهم خبر عجیب الفطرة وغریب الفکره بوده همانا تعلیقاتش بر کتب معقول ، منقول که امروز متداول بین اعلام واقوالش درمصنفات اصحاب آزمایش افهام است شاهدی است صادق واز آن جمله حواشی برشرح لمعه واصول معالم ومختلف علامه وشرح مختصر عضدی وزبده بهائی و بعضی ابواب فقه وحاشیه قدیم مولا جلال برشرح قوشجی وحاشیهٔ الهیات فخری .

و نیز از مؤلفات آن سید عالی جناب است کتاب توضیح الاخلاق مختصر اخلاق ناصری ورساله درآداب حج واجوبه مسائل .

ومدت پنج سال وزارت عباس شاه ماضی ودو سال وزارت شاه صفی ثانی صفوی بــه وی راجع بود در یکی از جنگهای سلطان صفی سخنی خلیفهٔ سلطان گفت که برطبع شاه گران آمد، اورا عزل نمود وتمام پسرهای او را که از صبیهٔ شاه عباس ماضی بود میل کشید و

روانه قم گردانید و بعد از چندی احضار به اصفهانش فرمود و زمانی توقف نمود و برای زیارت مدینهٔ طیبه وحج اسلام رخصت حجاز یافت ودرآن اثناشاه صفی وفات یافت وچون عود به وطن مألوف نمود شاه عباس ثانی مقدم خلیفه سلطان را گرامی داشت وشغل‌وزارت برأی رزین وی گذاشت وچون شش سال وهشت ماه گذشت وقتی که در موکب شاهی‌از فتح قندهار به‌بلده‌اشرف وارد گردید اجل‌موعودش رسید مرغ روحش به‌آشیانهٔ قدس پروازنمود کالبدش را به نجف اشرف حمل نمودند وقبره الی‌الان‌بها معروف ویزاروکان ذلک فی‌حدود سنة اربع وستین و الف .

ومیرزا صائب‌شاعر قصیده دررثاء او گفته وسادات خلیفهٔ سلطانی‌بآن جناب منسوبند وجد امی راقم بآن جناب نسبتش متصل‌است .

در امل‌الامل‌ترجمهٔ‌آن جناب به‌این‌عبارت‌مسطوراست:الحسین‌المشهور بخلیفة سلطان الحسینی‌عالم‌محقق‌مدقق‌عظیم‌الشأن، جلیل‌القدر، صدرالعلماءله‌کتب منهاحاشیة شرح‌اللمعة وحاشیة المعالم‌ورسائل شتی وحواش‌کثیرة من‌المعاصرین وقد ذکره صاحب السلافة و اثنی علیه وذکر انه توفی سنة ست وستین بعد الالف .

ونیز ترجمهٔ آن جناب در ریاض‌العلماء وروضات الجنات مذکور است ودرریاض‌ـ العارفین به مختصری آن جناب را ذکر نموده و علامه خوانساری آقا حسین را از تلامذه وی شمرده واز اشعار ورباعیات او این رباعی درآن کتاب مندرج است .

حسن تو فزون است به‌گردت گردم | یا درد توکش به خون دل پروردم
بی دردی باشد ار بگویم حسنت | بی انصافی است‌گر بگویم دردم

میرزا محمدعلی صائب

چون نامی ازصائب ذکرشد ومعاصر با منظورین وطالب اهل یقین‌بوده مناسب دیده ترجمهٔ وی باختصارآورده شود .

میرزا محمدعلی صائب تخلص اصلش‌از تبریزبوده به حکم‌شاه عباس ماضی اجدادش درمحلهٔ عباس آباد اصفهان ساکن شدند وی درخدمت شاه عباس ثانی وشاه سلیمان محترم میزیسته وسفر هندوستان نموده وبه خدمت ارباب حال مشرف و تهذیب اخلاق و تحصیل آداب‌کرده ودیوانش قریب صد هزار بیت است واین فرد از او است .

مرا به‌روزقیامت غمی‌که‌هست این‌است | که روی مردم عالم دو باره باید دید

شیخ محمد علی مؤذن خراسانی

الشیخ مؤذن الخراسانی الاصفهانی، اسم شریفش محمد علی‌از اماجد عرفا ومشایخ سلسلهٔ ذهبیه است ودر وصل معروفی ذکر سلسلهٔ او شده و از شیخ حاتم راوندی خراسانی

مجاز بوده وخلیفهٔ وی سید نجیب الدین رضا است که ترجمه اش بیاید .

ودر ریاض العارفین مذکور است که او معاصر باشاه‌عباس صفوی ورسالهٔ تحفة‌العباسیه را بنام او نوشته تصانیف ومدایح ائمهٔ اطهار بسیار دارد واز او است .

چو یار گفت یحبونه بما ز ازل — وجود یافت دوعالم ز پرتو دل‌ما

و این دو بیت از اشعاریکه در منازل شهر دل گفته آورده می‌شود .

چون که از دست نفس وارستند — همه احرام طوف دل بستند

قلم این جا رسید و واله ماند — هم زبان هم بیان‌شد این‌جا کند

درویش مجید طالقانی

درویش مجید طالقانی درکسوت درویشان از قزوین به اصفهان آمد کسب کمال نمود و خط شکسته را چنان درست نوشت که قلم نسخ برنوشتجات استادان این فن کشید . در همان شهرسال هزارونهصدوهشتاد وپنج ازسرای سپنج درگذشت. اشعار خوب دارد وتخلص مجید می‌نماید. از او است.

ظلم است که بیرون‌کنیم ازقفس اکنون — کز جور توام ریخته شدبال وپراینجا

دور از تو مجید آرزوی خلد ندارد — کانجاکه توئی از همه جا خوبتر آنجا

مولانا محمد صادق اردستانی

عارف ربانی مولانا محمد صادق اردستانی. درد‌بستان السیاحه در ترجمهٔ اردبیل و سبب انقراض دولت صفویه مذکور است که وی وحید زمان وفرید دوران بود و شاه سلطان حسین بعد ازاذیت و آزار بسیارحکم براخراج آن زبدهٔ اخیار نمود وطفل صغیرآن جناب در اثنای راه از شدت برودت هوا تلف شد .

خلاصه درحدود سنه هزار وصد وسی و چهار از جور روزگار راحت شد مزارش در تخت فولاد اصفهان ملاذ ارباب حاجات است .

گویند در سنه مذکوره که محمود بن میرویس غلجائی از جماعت افغان که اصفهان را غارت وپایتخت خودنمود ملا زعفرانی‌مراد وی‌بوده مکرر می گفت که چرا وی را این همه آزار کردید وماهر وقت قصد آمدن ایران می‌نمودیم در عالم واقعه شیری مانع بود و شبی دیدم که آن شیر از اصفهان بیرون رفت ودیگر مانعی نیست فوراً سوار شدیم و آمدیم تحقیق نمودیم همان شب بودکه مولانا را ازشهر بیرون بردند .

ملامحمدصادق روشن

ملا صادق روشن تخلص که در مجمع‌الفصحا ترجمهٔ او را نموده از اولا او است.

راقم گوید : مرحوم میرزا محمد صادق اسم طریقتش روشن‌علی و با فقیرش محبتی زیاده بود در شعر تخلص روشن می‌نمود و در اواخر سال هزار و سیصد و پنج وفات یافت جنازه‌اش را ازطهران بعتبات ائمهٔ عراق بردند وار جهت اشتهارجد خود به پلوی می‌گفت هر کس‌در سر مزار او قصد هرنحو پلوی نماید باوهمان شب روزی می‌نمایند. دیوان‌اشعار روشن طبع شده ویك فرد آن آورده می‌شود .

طی طریق عشق به نیروی کام نیست — این‌راه را هرآن که بکنجی نشست رفت

میرزا احمد نبیرهٔ سلطان‌العلماء

احمد میرزا نبیرهٔ سلطان العلماء والد ماجدش سید مرتضی به منصب صدارت و شرف مصاهرت شاه سلطان حسین سعید شهید سرافراز بوده .

نواب احمد میرزا بهمداماد ی خالوی بزرگوار خود شاه طهماسب ثانی مفتخر بوده سیدی بزرگ همت وصدری رفیع مرتبت است ، در شرب صهبای یاقوتی و اخضر زمردی وافیون مقلد صفویه بوده است گویند در آخر تارك شده .

خلاصه در شاعری یدی باسط داشته تخلص نیازی می‌فرموده وفاتش از این بیت معلوم است .

چون شمار سال تاریخش زآذر خواستم — زد رقم مونس، بوداحمد به احمد در بهشت
(۱۱۸۸)

حاجی محمد قادری

شیخ حاجی محمد قادری المشهور بنوشاه گنج بخش از خلفای شاه سلیمان قادری ومقتدای طریقهٔ نوشاهیه قادریه است و شیخ محمد حیات تذکره نوشاهیه را تألیف نموده احوالات این طایفه در آنجا مشروح است وفات نوشاه سال یك هزار ویك صد و سه بوده در عهد سلطنت اورنگ زیب عالم‌گیر هندی .

حضرت نوشاه شاه با کمال — زیر فرمان یافت چون ملك جنان
رحلتش گو «هادی حق گنج بخش» — نیز «مهدی گنج بخش دو جهان»

نصیرالدین محمد ثانی

نصیرالدین محمدالثانی الاصبهانی،وحیدعصره وفرید دهره، جامع‌المعقول‌والمنقول، سالهادرشیرازباعرفای وقت خود مسالك پیموده ومرجع افاضل بوده ودرطب جالینوس عهد ودرحکمت تألیفات نموده و درسال هزار ویك صد ونود ویك به عهدکریم خان همان جا وفات یافته .

ومرحوم صباحی در تاریخش گفته (آه از مرگ نصیر ثانی آه)
و صاحب طبع موزون است واین چند شعر نمی از آن یم وقطری از آن بحر است .

من مثنویاته

شبی با نو جوانی گفت پیری — کهن دردی کشی صافی ضمیری
ترشحهای ابر از هر کناری — بود چندان که بنشاند غباری
به پیران کهن غم سازگار است — تو شادی کن تورا با غم چه کار است
فلك را عادت دیرینه این است — که با آزادگان دایم بکین است
به جان می‌پرورد بی‌حاصلی را — کزو دل بشکند صاحب دلی را

من رباعیاته

آئینهٔ دوست روی نیکوست ببین — عکسی که در این آئینه زان روست ببین
چشمی بگشا عکس چه و آینه چیست — عکس اوست ببین آینه هم اوست ببین

قطب دوازدهم سید علی رضاشاه دکنی

قطب المشایخ المتأخرین ومجددالطریقة فی المائة الثانیه عشرة سید رضا علی شاه الدکنی، درمملکت هندوستان به ولایت حیدرآباد دکن متوطن بود ویك صد وبیست سال متجاوز عمر نموده شصت سال به استقلال بر سجادهٔ ارشاد نشسته و جمعی کثیر در خدمت حضرتش تربیت شده به درجات عالیه رسیده تکمیل شده به ارشاد عباد مأموریت داشته .

اسامی بعضی بدین‌موجب است: سرعلی شاه، محمود علی شاه، حیدر علی شاه ، اسد علی شاه، احمد علی شاه، عنایت علی شاه، شاه طاهر دکنی، سید معصوم علی شاه .

کرامات ومقامات آن‌جناب بسیاراست ونظام علی‌خان حکمران دکن که سیصد هزار لشگر سواره و پیاده داشته و مدت چهل وچهار سال سلطنت نموده و وزیر او که ملقب به ارسطوجاه بوده نهایت‌اخلاص وارادت به آن‌حضرت داشته‌اند بدون اذن ورخصت به خانقاه وی داخل نشده‌اند .

و بهرام جنگ که یکی ازامراء آن مملکت‌بود بجهت اختلاف مشرب کینهٔ آن جناب را در دل داشته منتظر فرصت و وقت می بود تا آن که وفات سلطان و وزیر رسیده باهزار سوار به عزم قتل شاه وتخریب خانقاه از شهر روانه میشود چون به نزدیك میرسند جناب شاه علی رضا به تنهائی از جایگاه بیرون میروند و یك تنه با آن گروه مقابل می‌شود و بر آنها به آواز بلندکلمهٔ جبرئیلیه می‌خواند وبهرام جنگ با همراهان بدون اختیار همان کلمه راگفته مراجعت نمودند وجناب سید به خانقاه برگشتند .

واین دو بیت مثنوی مولانا مناسب است .

واحد کالالف کبود این ولی
بلکه صدقرن است آن عبدالعلی

هر که ترسید ازحق وتقوی گزید
ترسد ازوی جن وانس وهر که دید

شاه طاهر دکنی

از مشایخ مذکور کسانی که به ایران مأمور شدند یکی سید معصوم علی شاه که در عنوان جداگانه ترجمه ایشان بیاید، ودیگر شاه طاهر بعداز زیارت استان امام رضاعلیه‌السلام بیزدآمد ودرخانهٔ سید تاجری منزل گزید. آن تاجررا پسری بود محمد نام، خوش فطرت ونیکوسیرت. روزی شاه طاهر بعنوان وعظ سخنی می گفت ودر نصیحت می‌سفت ازجمله مستمعین آن سید ومحمد پسرش بودند و رشته کلام درمعایب شهوت ومذمت هوای نفس کشید آن نو جوان پاکایمان خلوتی جسته آلت رجولیت خود راقطع نموده بعضی از کسان پسر خبر شدند وپدر را مطلع نمودند به اتفاق شاه طاهر به بالین او رفتند او رادرخون خود غلطان دیدند، در معالجه‌اش کوشیدند تا از مردن برست وشفا یافت ودست از دامان شاه طاهر برنداشت، پدر نیز اورا در راه خدا واگذاشت وچون به عتبات عالیات رسیدند شاه طاهررا اجل رسید وبه سید محمد وصیت کرد که برای تکمیل باید به مملکت دکن رفته وبه خدمت شاه علی‌رضا مشرف شوی. بعدازوفات وغسل وکفن‌ودفن او به مملکت هندوستان رفت ومدت‌هفت سال درخدمت شاه بماند ورخصت یافته بشیراز متوطن گردید. معروف است به آقای خواجه وبا سید معصوم علی‌شاه و نورعلی‌شاه بسیار صحبت نموده وتااواخرزندیه در حیات بوده است.

در ریاض‌العارفین ترجمهٔ سید رضا علی شاه را آورده وبعباراته ذکر می‌نماید.

از اماجد سادات رفیع‌الدرجات واز اکابر اولیای کثیرالبرکات بوده نسبت طریقت و ارادت آن جناب به شیخ شمس‌الدین دکنی ار مشایخ سلسله نعمت اللهیه درست کرده معبدش در حوالی‌شهر بوده هفته‌یی یکبار به شهرتوجه نموده درمنبرومسجد باظهار فضایل ائمه اطهار علیهم‌السلام می‌پرداخته عرض کرامت بسیار ازوی نقل کرده‌اند.

وجناب سید معصوم علی شاه دکنی از خلفای او است که به ایران آمده و ترویج طریقهٔ نعمةاللهی کرده. گویند در واقعه ازامام ثامن ضامن‌مأمور شده که اورا روانه‌ایران نماید و بنا بر اظهار تشیع در طریقهٔ ایشان هر کسی را نامی که مشتمل برنام علی باشد جایز است.

بالجمله جناب سید ازاعاظم عرفای متأخرین است ویکصدوچهل سال‌عمریافته، بعضی از معاصرین به خدمت او رسیده‌اند وبزرگواری او را فهمیده‌اند واین رباعی از اواست.

قاصد تو و مقصد تو و مقصود توئی
شاهد تو و مشهد تو و مشهود توئی

بردیدهٔ دل نیست کسی جز تو عیان   عابد تو و معبد تو ومعبود توئی

ترجمهٔ مملکت دکن ومزار شاه علی رضا

دکن بر وزن وطن به معنی جنوب است وچون آن مملکت در جنوب هندواقع است به این اسم خوانده شده وگویند دکن بن هند بن‌حام بن نوح آباد نموده بنام خویش‌نام نهاده .

راقم گوید وفات جناب سید رضا علی شاه در هزار ودویست وچهارده روی‌نموده .

وحقیر چهارم ماه ذی‌الحجة الحرام هزار ودویست ونود و هفت تابیست وهشتم ماه صفر نود وهشت درمملکت دکن بسیاحت‌مشغول بود و شرح‌آن در احوال خویشتن‌نوشته‌آید بعونه و توفیقه وآنچه مناسب حال‌است ذکرمزار کثیرالانوار شاه محمود وشیخ شمس‌الدین وسید علی‌رضا شاه است.

چون از دروازه مغربی‌شهرحیدرآباد دکن‌بیرون روندبه فاصلهٔ دوثلث فرسخ کوهی است و بر آن عمارت با شکوهی معروف به درگاه شاه محمود نزهتگاه خوبی و جایگاه مرغوبی است مشتمل‌برچندین حیاط، بهاربند وجلوخان واندرون وبیرون وچله خانه و مرتبهٔ اعلی‌که خانقاه ومزارشریف‌آنجا است ونظر انداز به سمت‌مشرق‌است. دراطرافش حجرات‌است ومقدم برآنها طاق ورواقی‌است. مرقد شاه میر محمود شمس‌الدین دروسط گنبداست ودرحجرهٔ دور فضا مزارشاه علی‌رضا و حجرهٔ دیگربعضی‌ازابناء ونواده‌های‌آن جناب مدفون هستند ودر زیرآن‌فضا بمنزلهٔ سرداب شگفت ومغارها است که خوف وهراس برای‌آدمی بهم میرسد وبعضی مرتاضین بریاضات شاقه در آنجاها اشتغال می‌نمایند ودر دامنه‌کوه دریاچه وتالابی است که بواسطه سده‌آب باران و برسات جمع شده وساکنین و عابرین شرب می نمایند معروف است به‌تالاب میرعالم .

ودرویشی بلبل شاه نام اشعار بسیار بدیوار وطاق‌آن‌عمارت گفته ونوشته در مدایح ائمهٔ اثنی عشر وتمجید اقطاب سلسله علیه .

افسوس که آن مقام منیع ومکان رفیع روی به انهدام نهاده.

و سجاده صاحب احمد علی که به سه واسطه نسبش به شاه علی رضا میرسد و متولی موقوفات آن درگاه ملایك جایگاه است بواسطه مخارج بسیار ومتعلقات بی‌شمار ازاجاره ومداخل املاك صرف مرمت و تعمیر آن آستان نیاکان نمیتوان نماید و از حقیقت طریقت بی‌خبرمانده ازاثرپدران بسجاده صاحبی‌وبتخت پوستی‌قناعت نموده در اوقات شبانه‌روزی در دهلیز آستانه جلوس وبرای پذیرائی واردین مأنوس است .

حقیر مدتی درآن درگاه محمودی‌بادرویشی که اظهار مودت به فقیرمی‌نمود متوقف

مشرف بود از تمام گروه انبوه مردم می‌شد هنود و مسلمان و غیرهما در ایام عرس و ولیمه که هر سال میلاد شاه است چند روز متصل به هم از شهر تا آنجا مثل راسته بازار نذورات می‌آورند و بعضی از طایفهٔ هجره(۱) و کسبی دیدم که نذر کرده بودند که در آنجا برای خدا بزنند و بدهند و عنایت حسین خان کوتوال که یکی از امراء بود با فقیر عنایت داشت و برای حفظ نفوس در این چند روز آنجا بود و عجب حالی مشاهده شد. طوایف مختلفه و مذاهب متضاده جمع شده بود کسی با کسی کاری نداشت و هر کس با هم مشرب خود بود اصلا از دیگری سئوال نمی‌نمود که فلان مرتکب فلان کبیره است یا بهمان رافضی است و تکنف ننمود یا قاضی حنفی با مرشد جعفری مودت نمود.

نظامی گوید :

هر ذره که هست اگر غبار است　　در پردهٔ مملکت به کار است

در راه تو هر که با وجود است　　مشغول پرستش و سجود است

سر رشتهٔ راز آفرینش　　دیدن نتوان به چشم بینش

این رشته قضا نه آنچنان تافت　　کورا سر رشته‌بی توان یافت

میر عبدالحمید معصوم علی شاه

السیدالشهید والغریب‌الوحید ذوالمقامات‌العالیة والکرامات‌المتعالیة میرعبدالحمید الملقب به معصوم علی شاه حیدرآبادی الدکنی المکی‌المدنی الحسینی قدس روحه.

معصوم‌علی‌است‌شاه‌درویش　　سلطان همه سپاه درویش

آن جناب مولدش حیدر آباد دکن و نیاکانش صاحبان دولت و ثروت بوده‌اند بعد از تحصیل کمال صوری و تکمیل احوال معنوی اشتغال نمود و باصحاب جد وحال وارباب معرفت منوال روی آورد ترک جاه و جلال وملك ومال کرد و در طلب صاحب دولتی همی گشت وآخرالامر به خدمت شاه علی‌رضا تسلیم شد وبه حضرتش تعلیم یافت، پس از سالها که سر بر آستانه‌اش سود وقلبش از سوای دوست‌متخلی وروحش بلقای او متحلی و سرش به حقایق متجلی نمود برحسب حکمت بالغهٔ یزدانی و رحمت واسعهٔ سبحانی پیر روشن ضمیر به دست خویش او را لبس خرقه نمود و به ارشاد عباد مأمور گردانید.

جناب صفوت نشانی گوید که سلطان الست به قلب رحمت پرست اشاره چنین فرموده کـه شاه علی رضا علیه‌الرحمه خرقه بسید مظلوم علی معصوم بخشود و بعد از آن کسی را ارشاد نکرد وتعیین شیخ دیگر نفرمود.

وچون مخصوص کشور ایران اززمان انقراض دولت صفویه واستیلای افغان واستملای

۱ ــ هجره مخنث را گویند

افشاروا ختلال الوار تعریف اصحاب طریقت وتوصیف ارباب حقیقت سیما طریقهٔ علیه علویه رضویه نعمةاللهیه گوشزد خلق نمیگشت لهذا بحکم بلغ ان سفیرالهی ابتدا از ملک دکن سال هزارویکصد ونود بدون هراس باعیال ازبحرعمان بفارس آمد.

پیشهاش اندر ظهورودربطون | اهد قومی انهـم لایعلمون

جماعتی از طالبان طریقت و پیروان شریعت از روی حقیقت مبایعت و متابعت او گزیدند.

ازجمله فیض‌علیشاه ونورعلیشاه پدر وپسر بودند بعد از تکمیل‌آن دو بزرگوار را صاحب اجازت گردانید و امورکلی وجزئی طریقت رضویه را حوالت به جناب نورعلی‌شاه ساخت وکاروبارطالبان وسالکان اهل ایران‌را برذمهٔ همت جناب شاه انداخت.

وعلی‌الجمله قصهٔ اوراد واذکار وقلت طعام وگفتار و سلسلهٔ مودت و اخوت در نظر هرزه گردان خراباتی وشکم پروران مناجاتی افسانهٔ عجیب و مخمصهٔ غریب جلوه کرد و بازار رد وقبول وقطع ووصول گرم شد.

گاه ولی گفتی‌هست این چنان | گاه عدو گفتی هست آن چنین
او ز همه فارغ آزاد و خوش | چون گل‌وچون‌سوسن‌وچون‌یاسمین
خشم نبوده‌ست براعداش هیچ | چشم ندیده‌ست برابروش چین

درتاریخی تألیف فضلای متأخرین دیده‌ام که نوشته اززمان دولت شاه سلطان حسین صفوی تاآخرخوانین زندیه فضلا وعلماءایران درانظاربی‌اعتباربودند زیرا که دولت‌سال‌ها باطایفهٔ افاغنه وافشاریه‌که دراصل فرعی ازتراکمه‌اند و الواریه‌که شعبه‌یی ازایلات فیلی است برقراربود.

واین‌طوایف را بااهل‌علم وفضل ومعرفت راهی‌ورابطه‌یی‌نبوده واهالی‌آن ازمنه درتیه غفلت ونادانی سرگشته می گردیدند.

قریب هفتاد سال‌ازفضل و کمال‌وذوق وحال کسیرا بهره‌یی‌نبود وارباب دانش وبینش درزاویهٔ خمول بسرمیبردند وبعد ازتشریف فرمائی سید سخنان طریقت و حقیقت در میان آمد، مردم‌را وحشت و حیرت فروگرفت چنانکه پنداشتی بانگ مسلمانی و دیار فرنگ است اصطلاحاتی تازه شنیدند واوضاعی طرفه دیدند.

بعضی که بصورت علما درآمده بودند رونق بازار خودرا درکساد این طایفه‌یافتند وآزاراین‌فرقه را سرمایهٔ خود ساختند وحکام وسلاطین را درطرد ومنع این‌گروه باخویش متفق نمودند که اینانرا سرخروج است وبرسریرشاهی عروج، نبینی که خود را شاه‌خوانند ومریدان‌را خدام دانند وسنتشان بیعت و سیرتشان بدعت و سلاطین عوام طبع الوار سخنان مختلفه ارباب غرض و اصحاب مرض را باورکرده بدست و زبان به بـد رفتاری و زشت

گفتاری پرداختند.

نخست کریم‌خان وکیل جناب سید غریب واحباب اورا پس از توقف دوسه سال در شیرازایشان را ازآن بلد اخراج کرد روانه اصفهان شدند، دراین وقت فیض علی شاه و نورعلی شاه ومشتاق علی‌شاه ونظرعلی شاه ودرویش حسین علی درخدمت آن جناب بودند.

این کار ازشخص کریم خان محبوب نبود ومبارك نیامد. شش‌ماه بیش نکشید که روز سیزدهم شهرصفرسال هزارویك‌صد ونود وسه کریم‌خان وکیل سفر به‌سرای باقی کرد چنان که گفته‌اند:

کریم‌خان چوازاین دار بیمدار گذشت | سه ازنود نود ازصد صد ازهزار گذشت

وازاختلاف امرا سه روزنعش اوبرزمین مانده بود، بعدازآن که جمعی‌از زندیه کشته شدند به سعی زکی‌خان زند ابوالفتح‌خان خلف ارشد وکیل حکمران شد و زکی‌خان نیز کشته شد و علی‌مرادخان در اصفهان به داعیهٔ سلطنت جلوس نموده و ازگوشهٔ هر مملکت هرج ومرج درایران ظاهر گشت.

قاجاریه که به مقدمات سلطنت اسبق و به لوازم مملکت الیق بودند در طبرستان و استرآباد و عراق به متابعت خان جلالت نشان آقا محمد خان سعید شهید ابن محمد حسنخان قاجارافتخار جستند وبه‌دفع علی مرادخان وتسخیرعراق وفارس کمر همت بستند.

وقتی که علی مرادخان از اصفهان فرار می‌کرد بعضی درویشان کوچه گرد جلالی بوق ونفیرنواختند واظهارشادی کردند. علی‌مرادخان کینهٔ عموم‌درویشان را در دل نهفت و چون دوباره در اصفهان کروفری یافت اهل سعایت بنابرعادت یادآور شدند و خاطرنشان کردند که این طایفه نیز مانند سلسلهٔ سادات صفویه در بدوکار به اظهار سیادت و قانون ارادت حرکت کرده وبعد ازاجتماع مریدان نام شاهی که اکنون اسم است رسم خواهدشد وبعضی امرا درحالت سرمستی تقریرات جهلاء درصورت متلبس به لباس‌علما را مزیدنمود واورا برآن داشتند که قصد ایذاء وآزارسید مظلوم معصوم واحباب اونماید.

رستم‌خان داروغهٔ اصفهان واصلانخان امیرآخور که هردو برادر واز منسوبان مقرب علی‌مرادخان بودند مأمورشدند که ایشانرا ازتکیهٔ فیض در نهایت اهانت و خواری بیرون کرده اصحاب واحباب ایشان‌را اذیت وآزاررسانند.

تکیهٔ فیض از فیض علی‌شاه پدرنورعلی‌شاه و در ترجمهٔ وی تفصیلش بیاید وبالجمله جمعی شبه ناس بآن تکیهٔ فیض اساس ریخته طاس وکاس و لباس و پلاس را غارت کردند و جناب سید ونورعلی‌شاه وحاج محمد حسین که معروف ومنسوب به زین‌الدین‌رحمة‌الله علیه است دست بسته به‌خانهٔ داروغه برده وحاج محمد حسین که ازاجلهٔ علما بود رهاکردند و آن دوتن را با بعضی مخلصین دیگربا هزارمشقت وآزار از شهر اصفهان بیرون کردند و

ایشان راه کاشان‌را پیش گرفته به‌عزم خراسان‌میرفتند چون به منزل (مورچه خورت) که نه فرسخی اصفهان است رسیدند برای رفع خستگی وشکستگی بکنار نهروسایهٔ درختی قرار گرفتند، هنوزرنج‌وگرد راه‌نرفته ونگرفته سیدرامراقبه‌یی‌دست‌داد وساعتی‌بجیب تفکرفرو رفت چون سر بر آورد فرمود ای‌برادران مرا خبردادندکه هنوز نایره شرارت داروغه و امیرآحورتسکین نیافته وبعضی‌ازاعضای مارا قطع خواهندنمود ومن بقضای حضرت دوست راضی‌وصابرم، هرکه‌خواهد تازوداست دراین باغات متواری‌گردد. آنانراکه بیش از این استعداد نبود گریختند ونورعلی‌شاه به‌زبان عجزونیازگفت (به‌کجا دگرگریزم من ازآن گریزگاهم)

دراین اثنا دوفراش غضب رسیدکه یکی‌گوش حقایق نیوش سیدو نوررابریده‌برای رستم واصلان‌برد ودیگری‌آنان‌را ازکاشان‌گذرانده بطهران رساند ومراجعت نماید، چنین نمودند واز مضمون این ابیات غافل بودند.

آنراکه جای نیست همه شهر جای اوست	درویش هرکجا که شب‌آید سرای اوست
مرد خدا به مشرق و مغرب غریب نیست	هرجاکـه میرود همه ملك خدای اوست
بی خانمان‌کـه هیچ ندارد بجز خدای	اورا مخوان‌گدای‌که سلطان‌گدای اوست
کـوتاه دیده‌گان همه راحت طلب‌کنند	عارف بلاکـه راحت او در بلای او ست
هر آدمی که کشتهٔ شمشیر عشق شد	گوغم مخورکه ملك‌ابد خون بهای اوست

علی‌الجمله چون بندگان کشورگشا وسلطان‌ملك ستان‌آقا محمدخان قاجاردراوقات توقف شیراز وحبس نظر بودن به امرکریم خان بتوسط حاجی ملا جعفر شوشتری با سید سری وسری داشت و به این طایفه حسن‌ظنی، ازحال‌سیدمظلوم وهمراهانش باخبرگردید همگی را مورد اکرام و انعام ساخته مخارج عرض راه اقدس و بـارگیر تا مشهد مقدس عنایت فرمود.

دوکشتی متساوی اساس را در بحر	یکی رساند به ساحل دگربه طوفان داد

جناب سید وهمراهان فاتحه خیرخوانده ودعای شاه‌گفته به مشهد رسیدند ودراین سفرجناب نورعلی وحسین علی‌ومشتاق علی ونظرعلی‌وصفا علی وشوق علی درخدمت‌بودند.

پس‌از زیارت وفوز بآستان بوسی روانهٔ هرات شدند. شاهزاده فیروزالدین افغان و محمدکاظم خان شاملو واحمد خان تیموری وجمعی اکابردرسلسلهٔ ارادت درآمدند وبعداز چندی‌که طالبان ومستعدان‌آن ملك را براه راست و صراط مستقیم ولایت رسانید مخلصین عراق وفارس‌را رخصت داده ازآن جمله‌بودند: نورعلی ، حسین‌علی، مشتاق‌علی، رونق‌علی وسید مظهرعلی، وخود عزم سفرزابل وکابل وهندوستان کرد ودراین‌سفر رضا علی هراتی و عین علی هراتی ودرویش حسین‌علی وحیدرعلی درخدمت بودند و بعد ازسیاحت‌آن بلاد به

ایران آمده درعتبات عالیات ساکن گشتند .

اما علی‌مراد خان ورستم واصلان چند روزی کروفری نموده با چهل هزار کس از اصفهان بیرون آمد بعزم تسخیر مازندران واسترآباد، شیخ ویس ولد ارشد خود را سردار و مقدمة الجیش نموده بمازندران آمد اعاظم آنجا به وی بپوستند و آقا محمد خان را در استرآباد محصورداشتند. بواسطهٔ اسباب جزئی که درتواریخ نوشته‌اند ودرحقیقت اقبال و تأیید الهی بوده سپاه زند دراسترآباد ازیکدیگرپاشیده شکسته و مجروح بعضی‌زنده بدر رفتند وعلی مراد خان قصد رجعت باصفهان کرد .

جعفرخان زند که ازجانب اوحکومت خمسه داشت ازتمامی سپاه علی مرادخان خبر یافت به قصد تسخیر اصفهان برخاست. علی‌مراد خان از کثرت‌ادمان به خمردرراه مریض شد ودر منزل مورچه خورت بمرد وباقرخان خراسکانی‌سپاه شکستهٔ اورا راه ندادوجعفر-خان درنهایت اطمینان وبدون مانع به اصفهان‌رفته برسریر حکمرانی تکیه کرد، اموال علی‌مردان خان را تصاحب و جمعی از خواص او را سر بریدکه ازآن جمله رستم خان و اصلان‌بود ودرزیرهمان درخت وکنارنهرمورچه خورت، وویس‌خان پسرعلی مردان‌خان را ازحلیهٔ بصر عاری و جمعی اعیان را در خاک متواری ساخت وبطریق تعمیه در تاریخ این واقعه گفته‌اند :

نوشت کلك صباحی ز قصر سلطانی — علیمراد برون‌شد نشست جعفرخان
تاریخ جهان که قصهٔ خرد وکلان — ثبت‌است درآن چه‌شیرمردان‌چه‌یلان
درهر ورقش بخوان که فی عام کذا — قدمات فلان بن فلان بن فلان (۱۱۹۹)

دربستان السیاحه مسطوراست که جناب سید درنجف اشرف توقف نمود بعد از مدتی به کربلای معلی آمده ساکن گشت ودرآن مقام شریف جناب نورعلی وردونق علی ومجذوب علی ورضا علی وعون علی وحیدرعلی درخدمت بودند .

چون تمادی ایام از مجاورت آن حضرت بگذشت دیگر باره عازم زیارت آستان علی‌الرضا علیه‌التحیة‌والثنا گشت‌وچون به شهر کرمانشاهان رسیدآقا محمدعلی بن‌آقامحمد باقرمجتهد بهبهانی‌آن جناب راگرفته محبوس گردانید .

بعد از چندگاه بنیروی حاجی ابراهیم خان شیرازی وزیر شهریار ایران و بامداد مصطفی‌قلی‌خان زنگنه حاکم آن دیاردرخفیه‌آن بحرعرفان را در رود قراسوغرق‌نمود.

گویند سبب هلاك حاجی ابراهیم خان واولاد و اخوان او و عزل مصطفی قلی خان همین بود واین واقعهٔ هایله درسنهٔ هزارودویست ودوازده روی داد .

فقیر گوید ازجمعی معتبران کرمانشاهان و غیره استماع نمود و بعضی از ایشان که ملازم‌آقا محمد علی بودند بیان مینمودند که‌آن جناب را در باغ عرش بسرین شهیدکرده

درهمان جا که اکنون عمارت است مدفون کردند ودر این باب اصرار داشتند و می گفتند که دفن اودرمقام مذکور شبهه نیست .

سن شریف آن جناب ازشصت سال متجاوز بود و به کرات خدمت آن منبع کرامات رسیده بود. شخصی سبزچهره ازمتاع ملاحت با بهره بود، کسوت درویشان پوشیدی وموی سر نتراشیدی وضعیف اندام واندك قصیرالقامه وطویل الفکره وقلیل الکلام بود و به جهان و زخارف آن هرگز التفات نمی فرمود وهرگزمال دنیا ذخیره نمینمود وآن چه فتوحات شدی همه به فقرا ودرویشان قسمت کردی وخود نیززیاده ازیك قسمت قبول نکردی وخویشتن را یکی ازایشان شمردی، انتهی.

دراصول الفصول مذکور است که سید معصوم علیشاه در هزار و دویست و دوازده از کربلا بکرمانشاهان آمد اورا گرفته محبوس کردند وبعد از مشاوره مصلحت دین و دولت خود را درهلاك اودانستند واذیت وآزارسید را رواداشتند، جوالی نیمه اش سنگ و درنیمهٔ دیگرسید راگذاشته وسرجوال را بسته شب به دوش حمال داده بردند و به رود موسوم به قراسو که لفظ ترکی است وبه فارسی یعنی آب سیاه انداختند وروحش بروضهٔ رضوان خرامید رحمةالله علیه وعلی آبائه واجداده :

کی بمیرد هرکه را با اوست دل	دل بدو ده دوست دارد دوست دل
گر بشوق او دلت شد مبتلا	مرگ هرگز بر توکی باشد روا

راقم گوید آنچه از رسالهٔ خیرات که از قاتل آن جناب است و بزودی نقل ازآن نماید ظاهر گردد که شهادت آن جناب در سال هزار و دویست و یازده بود و کلمهٔ تاریخ تاریخ شد .

مرحوم آقا محمد علی اصفهانی بهبهانی کرمانشاهانی ابن آقا محمد باقر المجدد للاصول فی المائة الثالث عشراز جمله علما و فضلا و کتاب مقامع الفضل آن جناب گواه بر فضل اواست .

شیخ ابوعلی در منتهی المقال در ترجمهٔ علامهٔ مجدد استاد خود ترجمهٔ خلف الصدق وی را نموده، ومؤلف روضات الجنات نیزدرعنوان مخصوص آن جناب رامعرفی فرموده چیزی که موجب رنجش قلوب شده این افعال و تألیف رسالهٔ خیرات و همانا معصوم که نبوده وبرحسب اجتهاد خطا نموده، ای کاش این رساله را ننوشته واین رازسربمهررا فاش ننموده وابواب بحث وایراد برخود نگشوده وبا غرضی خودرا ثابت نفرموده بود .

اجمالی ازآن رساله آن است که به عین عبارت نقل مینماید واستدعا از مطالعه کنندگان آن است که خورده نگیرند زیرا که کلام مجتهد است وبرگوینده اگر بحثی است برناقل چه حرجی است .

در ترجمه سید معصوم علی شاه قول قادح و مادح را ذکر مینماید و العلم عندالله .

قاصر محمدعلی بن محمد باقر اصفهانی شهیر بهبهانی به بعضی از اعاظم اخلاء ایمانی و اقاخم سادات امراء اصدقاء روحانی به اضافهٔ بعضی از فقرات و ملحقات و منظمات و نظر باین که هر فقره از این رساله عجالة ترویجیست از برای روح کثیر الفتوح مخربین دین مبین تسمیهٔ آن را به خیراتیه مناسب نمود وازظرائف آنکه عدد جمل خیرات با تاریخ تحریرش موافق بود. ولو اختیر کما یختار النأخیر للتاریخ لامکن ان یومی الی خمسة تواریخ.

شایق لقاء مسرت اقتضا بعد از طی مراحل دعا و ثناء مشهود رأی موالات انتما میدارد که دراین اوقات تعلیقه یی بخط ملازمان ازجانب بندگان جلیل الشأن آصف جاهی زیدا جلاله العالی درخصوص مردود درگاه خالق عباد ملقب به معبود صید معصوم علی بصاد به بندگان بیگلربیگی دام اقباله رسیده که داعی نیزمطالعهٔ آن نموده تحیرغریب و تفکرعجیب بجهت داعی احباب بهم رسیده که باوجود کمال سعی واهتمام ملازمان سامی درترویج شریعت نبویه وطریقهٔ قویمهٔ مصطفویه که شیوهٔ رضیهٔ آباء کرام واجداد ذوی العز والاحترام علی الدوام بوده چرا بایست که در اعانت معاندین دین قویم و راهزنان طریق مستقیم مدخلیت داشته باشند نهایت آنچه به خاطر فاتر داعی رسید این است که معلوم بندگان آصف جاهی و ملازمان سامی الی الان نشده که این شخصیت کیست وطریقه وعقیده اش چیست؟ بعضی ازمریدین این مرد امر را ملتبس ومشتبه نموده اند اگرچه تفصیل حکایات این شقی و اتباع او و مذمت ایشان که در اخبار وآثار ورود یافته درامثال این مراسلات متعسر بل متعذر است لیکن به مضمون مالایدرك کله لایترك کله عمل شده ازهزار یکی واز بسیار اندکی تحریر می شود تا طالبان حقیقت را موجب تبصره وتذکره گردد .

خلاصهٔ حال این خسران مال و سرحلقهٔ اهل ضلال آنکه ایمن مردود همان معبود است که در عهد علی مرادخان بنای افساد واضلال عباد در دارالسلطنه اصفهان نهاد و به فتوای علمای آنجا علیمراد خان او را و نورعلی ملعون را با قبح وجهی ازآنجا اخراج نموده وگوشهای ایشان راهم بریده که موجب وباعث فساد در بلاد وعباد نشوند، معهذا متنبه نشدند وبه کرمان رفتند وآن مفاسد که مقروع اسماع خواص وعوام شده ازایشان و اتباع ایشان به ظهور رسیده تااین که بحمدالله امرایشان نیزدرآنجا فاسدشده مشتاق علی نام را هم درآنجا به درك فرستادند و ازآنجا نیز متفرق شدند وبعد ازآن به تدریج ودفعات بطرف عتبات وبغداد که ازبلاد مخالفین بوده ایشان با موافقین میل نمودند ودرآن اماکن مجتمع شدند وازآنجا که علماء شیعه را درآن بلاد بسط یدی نبوده فرصت را غنیمت شمردند ودرنهایت خاطرجمعی به اغوا واضلال مردم ازسکنه ومجاورین وزوار ومترددین مشغول شدندوجمعی کثیر وجمی غفیر از مسلمین ضعفاء العقول راگمراه نمودند .

وچون بعضی از مریدین خلص ایشان به تقریب معاشرت تامه بر کمال فساد عقیده‌و کساد طریقهٔ ایشان مطلع شده در مقام اخلال امرضلال مال ایشان برآمده بحمدالله موفق شده وایشان را بدستیاری اهل آن ولا نیز ازآنجاها اخراج نموده ونورعلی بطرف‌سایر بلاد روم آواره شده واین مردود به تکلیف و تحریك بعضی از مریدین روانه شده که در ولایت عجم به اتباع خود ملحق گردد وچون علانیه وارد این ولا شده وارادهاش بود که‌باز بنای اغوا و اضلال را در بلاد عجم گذارده اساسی از نو برپا کند وداعی نیز مخبر شده و قبل از این درزمان حکومت جنت مکان‌حاجی علی خان سواد فرمان بندگان ارفع‌اقدس والااز همدان به آن مرحوم‌رسیده که رونق‌علی مرید نورعلی اگر از آنجاها بگذرد البته اوراگرفته محبوساً روانهٔ تهران نمائید ورونق علی خفیة ازآنجا گذشته وکسی ازرفتن‌او مطلع نشده بود وحال اینکه این مرد علانیه وارد اینجا شده وهمه‌کس مطلع بر ورود او شده داعی اوراگرفته دراینجا نگاه داشته وگزارش را به عالیجاه والا جایگاه نوشته وبه صحابت عالیشان‌میرزا ارسال داشته‌که به پایه سریرسلطنت عرض‌نموده بهرنحوامروفرمان که در باره این مردود مقرر شود از آن‌قرار معمول گردد،زیراکه این مطب را قابل آن ندانسته‌که به بندگان آصف جاهی اظهار نماید، وحال معلوم‌شدکه‌قبل ازرسیدن‌عالیشان میرزا تعلیقه نوشته شده بود وخدا مطلع است که دراین‌مقدمه نه بندگان بیگلر بیگی ونه احدی‌ازاهل این ولایت دخلی ورجوعی داشته بلکه داعی به تقریب امور مذکوره این‌امر را مرتکب شده بجهت اینکه ارتکاب امثال این اموروظیفهٔ اهل‌شرع وعلما است نه‌دیگران واستشهادی دربارهٔ فسادعقیده این طایفه وخصوص این مردود از علما شده که به نظرشریف میرسد ملاحظه بفرمایند واین مردود را در مدرسی حاضر نموده ودر میان مردم و حضور جمع کثیر از علما وعوام از او تحقیق مسائل ضروریه اصول دین و نماز و روزه را نموده چیزیکه بحسب ظاهرقولش سر وصورتی داشته باشد ندانست که بگوید اگرچه معلوم است مطلقا عملاً و قملاً بجا نمی‌آورد.

ازآن جمله از اوسئوال نمودیم که رکن نماز چند است؟ جواب گفت که هفده است ودرغسل جنابت گفت سر را میشویم تابه ناف وبعد ازآن از ناف‌تا پائین، وبواسطهٔمعتبره معلوم شد که بنگ وچرس راحلال‌ومنی وخون راپاك میداند ومریدان‌را امر به سجدهٔخود می‌نماید وهمچنین بعضی از احکام مثل وضو وغیره نمیداند واینها ازجملهٔ ادله عدم‌اعتناء ایشان است به شرع مبین در فروع دین چه جای اصول دین وازاصول عقاید ایشان‌تساوی کفراست بااسلام وحلال‌باحرام ومیگویند الصوفی‌لامذهب‌له، یعنی‌صوفی‌هیچ مذهبی ندارد وبه‌این‌معنی‌که هیچ مذهب را بدنمیدانند بلکه با اهل هرمذهبی محبت می‌نماید وشاید نظر ایشان به ظاهرقول حق تعالی‌باشد‌که **لکم دینکم ولی دین** وحال‌آنکه این آیه منسوخ

است به اوامر جهاد و آیه **اقتلوا المشرکین** به علاوه اجماع مسلمین بلکه ضرورت دین و ادله وجوب قتل مرتدین. و آنچه این جاهلان گمان برده‌اند که عارفان و واصلان بخدا از عبادت مستغنی‌اند و چون ترك تعلقات دنیا نموده قرب بمبدأ ایشان را حاصل بلکه به اعتقاد باطل خود همه اوشده‌اند بعبادت حاجت ندارند و به آن مکلف نیستند. این اعتقاد محض ضلالت و گمراهی است چه اگر کسی را از ارباب وصول وعرفان استغنای از آن حاصل میبود در معرض تکلیف نمی‌بود جناب رسالتمآب می‌بودند که خداشناسی‌همه بدایمان اوتمام است وحال آنکه متحمل مشقت عبادت آنقدر میشد که در پشت پای مبارك ایشان آثار ورم به ظهور رسید و در این باب آیهٔ شریفهٔ **طه ما انزلنا علیك القرآن لتشقی** نازل گردید وجناب ولایتمآب که بزعمشان منتهی به جناب رب‌الارباب است وصراط مستقیمش می‌دانند به صحت پیوسته که در هر شبی هزار رکعت نماز ادا می‌نمود حتی آنکه در لیلة الهریر آنرا ترك نفرمود.

و همچنین هریك از اعاظم اولیاء و افاخم اصفیاء معظم اوقات خود را صرف نماز و سایر عبادات وطاعات می کرده‌اندچنانکه ازسیر در سیر واخبار و کتب حدیث وآثارمعلوم می‌گردد اگر آنها را حمل براراده تفهیم وتعلیم امت کنند.

چنانکه ازمکالمهٔ سقراط حکیم باحضرت موسی‌کلیم مفهوم می‌شود وباید این‌ملاعین نظر به آیهٔ شریفهٔ **ولکم فی رسول الله اسوة حسنة وان کنتم تحبون الله فاتبعونی** نیز اقتدا ومتابعت حضرت نمایند.

وایضاً هرچیز را مظهر جمال خدا میدانند مانند انبیا واوصیا و اولیا و امردان و گلرخان یا مظهر جلال خدا می‌دانند مانند کفار وفجار از قبیل فرعون وهامان وابوجهل وعبدالرحمن واهرمن‌صورتان وشیطان‌سیرتان‌وازاین‌جا است که مولوی رومی درمثنوی گفته:

چونکه بیرنگی اسیر رنگ شد • موسئی با موسئی در جنگ شد

واز زبان حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در مخاطبهٔ ابن ملجم لعین چنین بافته و گفته:

غـم مخور فردا شفیع تـو منم • مـالك روحـم نـه مملوك تـنم
هیچ بغضی نیست در جانم ز تو • زآنکه این را من نمیدانم ز تو

ونیز گفته:

سوی کل خود رو ای جزء خدا.

بامزخرفات بسیار دیگر، ونیز بعد از مقالات بسیار شروع درقدح سلسلهٔ معصوم‌علی شاه فرموده از معروف کرخی تا به سید رضا علی شاه می‌رسد به‌این عبارت با رکاکت وشاه علی رضای خراسانی که معصوم علی شاه نسبت به او خرثانی است چندی قبل از این بعداز آنکه ‹دربیت الخلا کشف از برای اوحاصل شد بدرك واصل شده‌اند.

اما معصوم علی مردود مطرود ملقب به معبود که عابد شیطان ومعبود خران است پس بدی حال او مانند خسران مال او بر بسیاری از کسانی که اورا دیده و با اوصحبت داشته‌اند پوشیده نمانده ونخواهد ماند، وسیادتش چنانکه بعضی توهم نموده‌اند وبه‌آن اوراستوده‌اند معلوم نیست هرچند که مرتبه‌سیادتش نسبت به مرتبه معبودیت چیزی نیست وظاهر آنست که لقبش صید بصاد است چنانکه تلقب به این متعارف الوار واکراد است .

وهمچنین تلقب بمیر وامیر ومیرزا اختصاص به سادات ندارد چنانکه ظاهراست وبر فرض تقدیر صحت سیادتش ظهورشقاوتش موجب اذیت واهانت ومانع احترام واعانتش می‌شود چنانکه **ان الله تعالی قال لنوح انه لیس من اهلك** .

ونیز صورت استشهادی مسطور است با جواب های آن ومحض نمونه وخلاصه اکتفا می‌نماید به نقل صورت سئوال ویك جواب احمده علی نواله مصلیاً علی احمده وصحبه واله التابعین لفعله وقاله .

استشهاد واستعلام می‌شود از فضلا وعلما وحجاج وزوار وتجار ومترددین دارالسلام بغداد حفت بالخیر والسداد وعتبات عالیات وغیرها من البلاد که هر کس از ایشان را علم واطلاع برفساد اعتقاد وکفر والحاد ظلمت پناه نورعلی شاه وضلالت دستگاه معصوم‌علی‌شاه ملقب به معبود ومرده‌فدوه‌این دومردود را عموماً یا خصوصاً خواهد بود از انکار ضروری دین و اقرار بمایراغم انوف‌المسلمین علماً یا عملاً مجیث یوجب کفرهم ویستوجب قتلهم وتعزیرهم اسم سامی ونام نامی خود را درصفحه این صحیفه وحواشی این‌نمیقه وثیقه قلمی فرماید که عندالحاجه حجت گردد والسلام خیر ختام .

حقیرعلم به فساد عقیده ایشان تفصیلا واجمالا ندارد ولکن‌علم اجمالی قطعی که‌قابل شك وشبهه نباشدداردکه این طایفه‌که مستشهد علیه رئیس‌ایشان است اعتنا به احکام شرعیه فرعیه ندارند ودر امورات فروع بسیار بی مبالات وبیباك می‌باشند وزیاده براین برفقیر عبدالصمد همدانی بسرحد علم نرسیده والله یعلم .

ونیز بعد ازآن استشهادصورت بعضی ازمکاتیب مریدان سید معصوم‌علی‌شاه که‌به‌بعضی نوشته‌اند نقل‌نموده وازآنها یکی‌دراینجا نقل می‌نماید بعین‌عبارت خیراتیه: صورت‌مکتوب منکوس اسلوب شقی‌موسوم به تقی کرمانی مرید مشتاق علی چارتاری طنبوری مریدنورعلی مرید معصوم‌علی که درهمه برعکس نهند نام زنگی‌کافور که بظلمت پناه نورعلی‌شاه درسال تحریر همین رساله نوشته است .

عرضه میدارد که این عریضه به تاریخ لیلة الثلثاء چهارم ربیع‌المولود از محل شهر بابك دربنده‌خانه‌درمحل حضورفرزندی‌صدقعلی‌وبرادران‌درویش‌صدقعلی ومیرزاابوالحسن معروض خاك پای عالی‌اعلی‌می گردد که نمی‌دانم ازکدام دردبنالم ازدردفراق وغم‌مهاجرت

یا کاشف غم المغمومین یا ازعناد ولجاج مخالفین یا مهلك الجبابرة والفراعنة یا ازضعف وفتور موافقین السلام علیك یا معین الضعفاء یا از درد ضعف قلب و وحشت دل این ضعیف یا نور المستوحشین فی الظلم .

احوال این ضعیف آنکه تخمیناً پنج ماه میشود که خانه نشین وضعف بدن بروجهی است که نماز ایستاده اغلب اوقات صعوبت دارد وضعف قلب به حدی است که از استماع چیزی که فی الجمله ناخوشی درآن باشد منشأ تکان خوردن دل و مشرف شدن برغش میشود تا به حدی که اغلب اوقات قدرت بر ذکر کردن ندارم یا من به ذکرك تطمئن القلوب یا منزل السکینة فی قلوب المؤمنین اغثنی وفرج عنی وارحم ضعفی بقوتك وتدارك جهلی بنورهدایتك واحفظنی بلطفك فی کنف عنایتك .

هرچند فکر کردم که به نوعی دل را تسکین دهم رمزی بخاطر نرسید بالاخره از کرم شما تسکین دل خود را درآن دیدم که به همت شما دیوان غزلیاتی بشود ومقاطع باسم سامی ونام نامی آنکه نامش را نمیتوانم برقلم جاری کرد که نامش مایهٔ حیات است ونه برقلم می توانم جاری نکرد که مخرب اساس طاقت و ثبات است اعنی حضرت فیاض علی الاطلاق شهید راه خدا علی مشتاق قدس سره مزین گردانم وشروع به این امر قریب یك ماه است که اتفاق افتاده امیدوارم که به برکت نفس مولانا عنقریب دیوان کریم حضرت مشتاقی صفت اختتام یابد .

وچون درحین تحریر عریضه به حرف صاد رسیده بود این غزل عرض میشود وچون از زبان آن حضرت است هرچه عرض از مقام آن حضرت قدس سره کنم سطری عرض نکرده باشم وهی هذه .

خاص حقیم وزحق ما به هدایت مخصوص   و ز لب شاه ولایت به ولایت منصوص
صدق ما گشته محقق به براهین وحجج   حق ما گشته مصدق باسانید ونصوص
زاهدا جنس عوامی و تو کالانعامی   لب فرو بند ز اسرار کرامات خصوص
با پلنگ که عزت چه ستیزد روباه   با نهنگ یم قدرت چه سکالد دعموص
عارفان بر نمط اوسط حق رهبر خلق   رهزنان ازدوطرف مفتی وزاهد چو لصوص
که به طغیان یکی منهج اقوم مفرط   که ز خسران دیگر مسلك اعدل منقوص
طالبا پا بکش از صحبت اصحاب ریا   راغبا سر مکش از خدمت ارباب خلوص
هم جموع و الوف کفرید واحد   هم کهوف و صفوف کبناء مرصوص
نص اشتاق الی قربك فی المشتاقین   ساخت مشتاق علی را به ولایت منصوص

ونیز بعد ازنقل این مکاتیب صورت بعضی رقیمه که درجواب مراسلات مؤلف خیراتیه برخی از رجال دولت آقامحمدخان قهرمان ایران نوشته اند ذکر نموده وبه ذکر یکی ازآنها

اکتفا می‌نماید بعین عبارت .

صورت مراسلهٔ ملاطفت شامله بندگان سعادت توأمان اعتمادالدولة العلیةالخاقانیة بعد از رسیدن رسالهٔ خیراتیه به مطالعهٔ ساطعهٔ امنآ الدولة البهیة السلطانیة ..

بعرض مقدس عالی میرساند که رقیمهٔ کریمهٔالنفات شمیمه و نمیقهٔ انیقهٔمؤالفت ضمیمه در اسعد اوان واشرف زمان کالوحی‌المنزل من‌السماء عزوصول وشرف نزول ارزانی داشته از حصول صحت وجود مسعود نهایت انبساط رخ نمود .

رسالهٔ موسومه بخیراتیه که فرستاده بودید زیارت نموده از مضامین سعادت تضمینش استحضارکلی حاصل و از فقرات هدایت آیاتش مورد اطلاع کامل گردیده در هرباب آنچه ملازمان صلاح دانسته‌اند: صلاح ما همه‌آنست‌کان تراست صلاح .

وشرحی که قبل از این نوشته شده کیفیت‌آنرا رافع زبانی به خدمت با رفعت عرض خواهد نمود. چون حامل‌رسیله به سبیل استعجال‌روانه صوب‌حضور وشرفیاب حضورسعادت دستور می‌شدفرصت نبوده زیاده براین مصدع نشدطریقه انیقهٔ‌محبت ودوستان نوازی‌مقتضی آنست‌که الی اوان دریافت فیض‌خدمت محبت نگار احوال شریفه بوده مهمات ومرجوعات را اعلان دارند که فیصل پذیر است .

ونیز بعد ازآن درآمدن نورعلی‌شاه ببلدهٔ ذهاب‌عباراتی رکیك نوشته که حقیقت‌نقل آنها سزاوار نیست وچیزی که بتوان از آنها محض اطلاع برکمال اقادر این اوراق آورد این است‌که بعین عبارت مؤلف خیراتیه است .

و از غرایب آنکه مکتوب مسلوب الاسلوبش‌که ظناً به خط خودش وجزماً بنظرش رسیده متضمن اغلاط املائیه بعلاوه ترهات انشائیه است .

ازجمله اغلاط آنکه در چندین جا‌بلده‌ذهاب‌را برای‌بدله ذال‌نوشته بحدی‌که‌محتمل برحمل سهو نگشته وهمچنین تلاطم را بمثناة فوقیه قبل ازمیم ومتابعت را بطای مؤلفه بعد ازمیم وسبت را بصاد بدل ازسین الی غیرذلك .

وبعضی اشعار ازنورعلی برالسنهٔ مریدان‌جاری‌است وبشهاب ثاقب ابکار افکار مناقب آن اشعار را به مثالب مبدل ساخته ازجمله :

شد از نور علی روشن چراغ جسم و جان ما
بـه ذکر چارده معصوم گویا شد زبان مـا

ردش این است :

الهی آتش‌قهرعلی افتد به جان تو
بذکرسیزده‌مأثوم‌گویا شد زبان تو

ایضاً از اشعار نکبت شعارشان این است :

ما ابرگهرباریم هی‌هی جبلی‌قم قم
ما قلزم زخاریم هی‌هی جبلی‌قم قم

ردش این است :

تو ابرشرر باری هی‌هی دغلی کم کم　　　توخرسك‌مداری‌هی‌هی دغلی کم کم

واز جملهٔ اشعارالحادداثارایشان این‌است که‌منسوب‌است‌به سیدشاه‌علی رضای‌خراسانی از جملهٔ شجرهٔ مذکوره وشاید سیادتش مانند سید معصوم علی صادی باشد و محتمل است که هر دو سید بکسرسین به معنی کرگ باشند چنانکه ظاهرحال خسران مال ایشان است که کرگانند درلباس میشان واز بابت لغز بزبان عربی بخاطرقاطر قاصر رسیده که چون هریك از ایشان وارد می‌شود بردیگری مناسب بود که بگویند: شاه رسید.

روز وشب در وجد وحالم یللی　　　محو آن زلف و جمالم یللی

نیست جز سودای عشقش درسرم　　　فارغ از فکر و خیالم یللی

قطع کردم ساحل بحر وجود　　　غرقه در بحر وصالم یللی

تا شدم هم صحبت دردی کشان　　　صافتر ز آب زلالم یللی

جز رضای حق ندارم مطلبی　　　طالب صاحب کمالم یللی

ردش این است :

روز وشب در قیل وقالی یللی　　　محو هر زلف و جمالی یللی

و رد دیگرش این‌است :

بس که در پیش تو افتادم برو　　　پینه کرده هر دو دستم یللی

راقم گوید هر که رسالهٔ خیراتیه را دیده قطع حاصل می‌نماید که مرحوم آقا محمد علی درآن تألیف خود را قدح نموده ودر مقدمات کتاب اشاره شد و در معاصرین مرحوم والد بیاید که مرحوم‌آقا محمود خلف الصدق آقامحمد علی از اجله مخلصین سید معصوم علی‌شاه و نورعلی‌ومحققین این‌طایفه‌است و بواسطه‌ظلم و بیدادی که‌ازپدرخود دیدندخانواده آقا محمدعلی مروج طریقت مرتضوی شدند ودور نیست که سبب‌آمدن سید معصوم علی شاه به کرمانشاهان محض ارشاد آقا زادگان بوده است.

گاهی به کشته گشتن و گاهی به کشتن‌است　　　ترویج دین به هرچه زمان‌اقتضا کند

ذکر نامه‌یی که حضرت سید بیکی‌ازخلفای خود نوشته بعضی گویند خطاب به جناب نورعلی شاه است :

بسم‌الله الرحمن الرحیم نورچشم راحت‌جان بلکه ازجان خوشتر سلمه الله تعالی‌خیر ما اعتصم المرء بحباله کلمة العجز فالقصور بباله عن‌معرفة‌الله و کماله والصلوة والسلام‌علی محمدالمصطفی وآله .

وبعد این‌تذکره‌ای است بل‌تبصره عقلای‌وقت‌را از این مجنون‌الهی که در بیمارستان آفرینش محبوس حجرهٔ گیتی است که درسلاسل ارکان‌کشیده چون آسمان در دوار و چون

آفتاب درچرخ وچون باد شیفته بلکه از بحر شیفته‌تر وچون ابر مسلسل بلکه ازآب مسلسل‌تر هرروز ازدردگهی آهی نوش با تعب وهر بامدادش از تلخ وترش زمان شربتی با تب و هر دمش ازدوال تقدیر زخمی مرسوم، اگر در اثنای عبارت عبرتی رود محققان معذوردارند که بردیوانه‌قلم نرود. دوش برلب دجله‌این تحیت تحریرمی‌افتاد، دیده‌ازسطح دجله‌عذوبت به قرض می‌گرفت ونفس بعاریت می‌ستد وعذوبت‌ازنفس بدو طرف میرفت بعضی بزبان‌میآمد عبارت می‌شد وبعضی بدل میرفت معانی میگشت، دل آنرا برلب دجله میکرد، قلم بر صفحه بیاض مینمود دیده بزبان مردمك‌بادجله می‌گفت یا نهرالله‌گوهرگداخته یا اشك‌کواکب سیاری یا فلك دوار ؟

دجله گفت مگوی نه اشك کوکبم نه فلك بلکه‌معصوم علی‌ام ازبحرمکارم صاحب‌اجل بل کفی‌ازجوی‌کف حضرت خواجه، حباب واراول دایربودم مگرتدویر محکم نیفتادخطی مستطیل شدم. دیده گفت نه موصل مکه ثانی‌است وحضرت خواجه‌کعبه، قاعده چنان است که کعبه باردهد اینجامکه بی‌بارچراست‌بلکه موصل‌آسمان است وحرم صاحب گلشن‌آفتاب درب‌آسمان برمساکین‌گشاده دارد اینجا بسته چون‌است، بلکه موصل‌بهشت است‌کس‌نگفته که دربهشت باج ستانند اینجا پس ازآیندگان چرا باج بگیرند ؟

دجله‌گفت‌نیك می‌گوئی‌اما اینجادقیقه است، حضرت خواجه‌گنج فضایل‌است وموصل گنج‌خانه ومن که دجله‌ام اژدهای‌آن گنجم. نیك بنگر به اژدها مانم. اگرتنگ باری‌باشد جای آن هست وبا این‌همه‌که چون جواهر گنج بی‌استقصا می‌برند .

دراین‌معنی‌محاوره ومجادله میان دیده ودجله میرفت ومژگان ودجله اشك‌حسرت بر اوراق وخبات می‌ریختند سینه آتش خانه می‌بود و نفس خمیر مایه حرقت با طبع همه پراکندگیهاجمع وباخاطر همه‌کسره‌ها ضم. دل از این زخمه‌گردون مرده، جان از این بهشت چشمه روان افسرده، حجرهٔگوش ازجلا جل نامه‌آوران صدف بی‌نصیب ولعبت چشم ازلعبت بازی روندگان آسمان بی‌اثر، قالب محتضر براین‌نطع شطرنج که‌کره خاك است از نظاره بازی این سیاه وسفید دورنگ‌که صبح و شام است عاجز .

ازآن شطرنج نیمی نصیب تن یعنی رنج وازآن سیاه نیمی حاصل دل‌یعنی آه، نی‌نی غلطم‌نطع خاك چیست وسیاه وسفید وصبح وشام‌کدام است؟ آشنایان را بادست بیگانه‌چکار ومردان را با بازیچهٔکودکان چه شمار؟ چرخی که به چرخ پیره زنان ماند چه زهرهٔآن دارد که زهرهٔ مردان‌آب کند. صبح‌وشام‌که بدوریسمان‌سیاه وسفید ماندکی‌یارای‌آن‌داردکه یاران موافق را متفرق‌گرداند .

شکایت برجائی نیست مگر از مستی. می‌گویم بلی مستم که دوش در مجلس سلطان ازدست شحنه جام‌گرفته‌ام ودردار الملك مقامم داده‌اند واز خزانه خلعتم فرموده‌اند. چه

می‌گویم چه می‌شنوی. سلطان به‌حقیقت مولی‌است وشحنه‌به طریقت مصطفی، دارالملك بشرط کعبه، خزانه بحق قرآن یعنی‌دل سلطان که ملك السموات والارض نقش سکه او است. قهرمانی که یفعل‌الله ما یشاء سرهنگ آستانه اواست آن شحنه که لااله الاالله اژدهای بیرق او است ندای محمد رسول‌الله صدای کوس دولت او است آن دارالملکی که من دخله کان آمناً کلید دروازهٔ او است نه آن سلطانی که ازقلت سپاه ضعف پذیرد وازکثرت‌غوغا هزیمت گیرد، نه‌آن‌شحنه که شال‌عزت دربرش نهند، نه‌آن دارالملك که بصدمت زلزال‌رخنه پذیرد، نه آن خزانه که دست نقب زن بدو راه یابد. مگرناظم این‌تحفه به شاه عجم وقت خدمت این دریافت وبه خلعت این شحنه رسیده حاضر این دارالملك گشت در این خزانه راه دادند چندانکه طاقت داشت برداشت.

واز این خزانه چندان جواهر گرفت که مستغنی گشته پادشاهی یافت واقلیم وحدت به کف آورد کوس قناعت فرو کوفت وخیمهٔ فراغت برزد، از حرص وآز بندگان گرد کرد و ازعلم‌وعمل‌خواجگان به‌دست راست ودست چپ‌برداشت برسریرخرسندی نشست وتاج‌آزادی بر سر نهاد و آواز در داد بدان خدائی که دور زمان پدید آورد که دور دور من است و زمان زمان من. العاقل یکفیه الاشاره والسلام.

نظر بخواهش دده حیدر و آن حضرات که ازآن فرزند نموده‌اند خواهش آنهارا به عمل‌آورده هرکس سر ازحکم شما بپیچد سر نداشته باشد باید تدارك سفر ایران را بکنید ازجای خود برخاسته به امور مشغول شوید از این‌جانب مرخص روانه شوید، خود صاحب کارید وامورات از خود آن فرزند می‌باشد، بهرامر ازما مرخص‌هستید تأکید اکیددادند وده‌هزار قروش ازبابت نذور روانه نمایند مکررآنکه به مریدان هم بنویسید تحریراً فی سلخ شهرمحرم الحرام سنه ۱۲۰۱.

ذکرسی و یك کلمه ازکلمات حقایق آیات جناب سید

کلمهٔ ۱ - رهانیدن مرغ لاهوتی که محبوس قفس ناسوتی‌است میسر نگردد بی‌تأثیر جذبه که باز بستهٔ به متابعت مصطفی است فعلیك باتباعه.

کلمهٔ ۲ - سالك آنست که رو براه حق آورد و کتاب عزوجل را بدست چپ گیرد و سنت رسول را بدست راست ومیان این دو روشنائی راه راه طی کند.

کلمهٔ ۳ - انسان سه جزو است دل وزبان و جوارح. دل از بهر توحیداست، زبان ازبرای‌شهادت جوارح‌ازبرای عبادت.

کلمهٔ ٤ - حق‌سبحانه وتعالی‌اکرم‌الاکرمین‌ومعنی‌اکرم‌الاکرمین‌آن‌بود که وقتی گناه کسی را عفوکرده باشد دیگری را بدان‌گناه عذاب نکند که این گناهی است که ازآن‌بنده عفوکرده‌ایم.

کلمهٔ ۵ ـ سالك را ازچهار چیز چاره نباشد: علمی که رایض وی بود تا اورا راست وملایم سازد، وذکری که مونس وی بود تادرتنهایی وحشت نگیرد، وفکری که مرکب وی بود تا از همراهان باز نماند، وورعی که باز دارندهٔ وی باشد تا بهر ناشایسته ننگرد.

کلمهٔ ٦ ـ سالك باید چهار موت برخود فرض کند تابمرتبهٔ فقررسد: موت ابیض که گرسنگی است، وموت اسود که صبر کردن بر ایذای مردم است ، و موت احمر که مخالفت نفس است، وموت اخضر که از پوشش نو وکهنه قناعت کردن است .

کلمهٔ ۷ ـ پیرکامل آن است که متابعت رسول را لازم دانسته باشد و مریدکامل آنکه درآینهٔ حال پیرو جمال مراد انوار الهی را بیند .

کلمهٔ ۸ ـ علامت مرید قبول یافته آن است که به مردم بیگانه صحبت نتواندواگر به صحبت بیگانه افتد چنان بودکه مرغی درقفس واسیری در زندان .

کلمهٔ ۹ ـ ملامتی نه آن بودکه بی‌حرمتی شریعت کندکه او راملامت کنند ملامتی آن است که درکار حق سبحانه وتعالی ازخلق باك ندارد.

کلمهٔ ۱۰ ـ زهد آن است که از دنیا اعراض کنی و به قسمت رضا دهی و سخن جز به مقدار کردار نگوئی. زهد نه به عدم تجمل ومال است بل فراغت دل ازمادون‌ذوالجلال فقیردنیادوست را باکمال‌فاقه‌زاهدنخوانند وحضرت سلیمان‌را باآن دستگاه‌زاهد خوانند.

کلمهٔ ۱۱ ـ فقیر آن است که خاموشی‌او بفکر باشد وسخن گرفتن او به ذکروبهترین قولها ذکراست وبهترین فعلها نماز وخوبترین خصلتها حلم .

کلمهٔ ۱۲ ـ راحت دنیا در سه‌چیز است: ذکر سبحان وتلاوت قرآن وزیارت‌اخوان .

کلمهٔ ۱۳ ـ هرسخن که از ذکر خالی است لغو است وهر خاموشی که از فکرخالی باشد سهو است و هر نظر که از عبرت خالی است لهو است .

کلمهٔ ۱٤ ـ درویشی آن است که به چیز کسان طمع نکنی وچون بتوآرند منع‌نکنی‌و چون گرد آمدجمع نکنی .

کلمهٔ ۱۵ ـ درویشی آن است که به ضرورت اکتفا کند وطالب زیاده نباشدکه رضای به‌رزق‌اندك او را ازحرص پاك کند .

کلمهٔ ۱٦ ـ تجرید آن است که دل خود را مجردکنی ازغفلت ونفس خودرا از هوا وزبان خودرا ازلغو.

کلمهٔ ۱۷ ـ سعادت خلاصی است ازخود بیاد حق سبحانه وتعالی وشقارت در ماندن بخود وازحق تعالی بازماندن .

کلمهٔ ۱۸ ـ بدبخت کسی‌است که او راعلم دهند و عمل ندهند یا توفیق عمل دهند و اخلاص ندهند .

کلمهٔ ۱۹ - غیبت ازخود وحضور با حق بقدر مرتبهٔ عشق و محبت است و هرکه را عشق ومحبت بیشتر غیبت از خود وحضور باحق بیشتر.

کلمهٔ ۲۰ - حق سبحانه وتعالی چون خواهد بعضی از دوستان خود را درتحت‌قباب عزت ازنظراغیار محجوب‌گرداند ظاهر ایشان را لباس اغنیا پوشد تا اهل ظاهر ایشانرا از جملهٔ راغبان دنیا پندارند وجمال حال ایشان از چشم نامحرمان پوشیده ماند.

کلمهٔ ۲۱ - به‌دوست صالح آمیز وازدوست طالح بگریز که دوست طالح بصفات ذمیمه دلالت کند و دوست صالح بصفات حمیده.

کلمهٔ ۲۲ - اگر ابواب فتوحات دنیا بر توگشاده شود ایمن مباش که از راه راست منحرف شدی واگردرهای بینوائی مفتوح گردد دل خوش‌دارکه درطریق اولیا قدم‌نهادی.

کلمهٔ ۲۳ - چون ترا ازحوادث دنیا محنتی پیش‌آید باید توبه‌کنی وبحق‌بازگردی که هرکه به تأدیب دنیا راه صواب نگیرد بتعذیب عقبی گرفتارآید.

کلمهٔ ۲۴ - تا دل ازمحبت دنیاپاك‌نسازی محل مودت مولی نگردد که تخم درزمین کاشته نکارند ونقش برکاغذ نوشته ننگارند.

کلمهٔ ۲۵ - راحت دنیا چون روشنی برق بی ثبات است و نعمتش چون تاریکی ابر بی‌بقا. نه بفواید انعامش الفت بایدگرفت ونه ازشداید الامش اندوه بایدکشید.

کلمهٔ ۲۶ - مثل انسان در دنیا چو سواری است‌که در وقت تابستان در سایهٔ درختی نزول کند بعد ازساعتی بگذارد وبگذرد.

کلمهٔ ۲۷ - عجب‌ازکسانیکه میدانندآخرت به ازدنیاست ودین را بدنیامیفروشند و یقین دانندکه حق‌سبحانه وتعالی ضامن‌رزق‌بنده است واعتماد بکسب وکاری کنندومیگویند از مرگ چاره نیست وغافل وایمن میزیند.

کلمهٔ ۲۸ - درویش بایدکه گرفتاران دنیا را سرزنش نکند وبا ایشان به رحمت و شفقت باشدودرحق ایشان دعای خیر کندتاحق سبحانه خلاصی دهدایشان راازآنچه‌درآنند.

کلمهٔ ۲۹ - اگرخواهی که مردم را پندکنی اول نفس خود را پندکن اگردرقید تسلیم درآید پند دیگران کن واگرنه ازخدا شرم کن.

کلمهٔ ۳۰ - اگرتمام دنیا را لقمه‌سازی ودر دهن درویش نهی اسراف نباشدواسراف آن‌است که ذره‌یی بی رضای حق صرف کنی.

کلمهٔ ۳۱ - مردم سه گروهند: اولیا که باطن‌ایشان بهتراست از ظاهرایشان، وحکما که ظاهر وباطن ایشان برابراست، وجهال که ظاهرایشان‌بهتراست ازباطن ایشان.

ذکر اعیان مشرفین خدمت سیدمعصوم علی شاه

میرزا عبدالحسین فیض علی شاه

قدوة السالکین میرزا عبدالحسین بن ملا محمد علی طبسی الملقب به فیض علی‌شاه، آباء گرامش اهل قریه رقه تون طبس بوده‌اند وازعلماء آن دیار، پدرش امام جمعهٔ طبس بوده وبعضی گویند مولد فیض‌علی اصفهان است وتحقیق آنست که از برای تعلیم علوم مصطلحه به اصفهان آمد وهمانجا متوطن ومتأهل شده وپس از تکمیل آنها درتحصیل فنون اعداد ورمل وجفر سعی نموده، چون ازآنها هم عقده‌یی نگشود درطلب ارباب معرفت بسیاحت افتاد بفارس آمده متوقف گردید بافرزند ارجمند خود ودر آنروزگار جناب سید معصوم علی‌شاه ازهند به شیراز آمد .

تشنگان گر آب جویند از جهان — آب هم جوید بعالم تشنگان
تشنه مینالد که کو آب گوار — آب هم نالد که کو آن آبخوار
هر که عاشق دیدیش معشوق‌دان — کوبه نسبت هست هم این وهم‌آن

چون صحبت جناب سید رادریافت بمقصد ومقصود رسید وچنانکه طریقهٔ انیقهٔ سلسلهٔ نعمة اللهی‌است بتوبه وتلقین‌ارشادش نمود و درتهذیب اخلاق وآداب ریاضات شرعیه کوشید واز مرتبهٔ ارادت بمقام خلافت فایض وبه فیض‌علی ملقب گردید .

ودر بستان السیاحه مسطور است که جلیل‌القدر وعظیم‌الشأن بوده ودر تربیت‌مریدان وتکمیل ناقصان یدبیضا نموده .

چنانچه مولانا مظفر علی شاه درديوان مشتاقیه فرماید :

باطن فیض علی منبع فیض ملکوت — فیض بخشنده مستان شراب جبار

وچون جناب فیض علی شاه با سید باصفهان‌آمد حاکم آنجا علی مرادخان زند مقدم اورا درابتدا غنیمت دانسته تکیهٔ فیض را بنام اوبرپا نمود وبرای فقراء ساکن‌آن روزمره قرارداد و خواهش نمود که پرده و علمی از اشکال عددی برای نصرت بر اعادی به وی مرحمت شود .

طولی نکشید که کریمخان هم وفات یافت وعلی مراد خان دم استقلال زد وبآن علم نصرت وکاویانی بر اقران غلبه کرد و غالب متصرفات کریمخان را حکمران شده غرور پادشاهی او را از یاد الهی ساهی نمود وبلهو ولعب وعیش و طرب صبح بشام وشب به روز می‌آورد وهرقدر جناب فیض علی‌شاه اورا به نصایح مشفقانه منع می‌فرمود اصرار وادمانش برشرب مسکرات وشنیدن مزامیر وديدن اقمار بیشترمی‌بود آخرالامر رنجش خاطرطرفین حاصل شد بمتارکه کشید، معاندین که‌درپی فرصت بکمین‌نشسته بودندمجال یافته درازدیاد

مایهٔ نقار روز بروز کوشیدند ودرآن اوقات وفات فیض‌علی شاه در رسید ودر حدود سال هزارویکصد ونود ونه (۱۱۹۹) ارتحال نموده ودرقبرستان تخت فولاد اصفهان در همان تکیهٔ فیض مدفون گردید وتا بحال قبر آن بزرگوار مشهور و زیارتگاه عرفای نزدیك و دور است .

بعد ازآنکه این‌قضیه روی‌داد مزید قوت‌معترضان شد وبه تفصیلی که سبق ذکر یافت فرزند وی میرزا محمدعلی ملقب به نورعلی ومرشدش سید معصوم علی وجمعی از مخلصین او را از اصفهان بیرون کردند .

میرزا محمد مشتاق علی‌شاه

زبدة‌الکاملین وعمدة‌الواصلین القتیل فی‌سبیل‌الله میرزا محمدالتربتی الخراسانی ابن میرزا مهدی اصفهانی الملقب به مشتاق علی ومختار السلسلة النعمة اللهی .

مختار مطلق آمده مشتاق از علی　　بگشای چشم دل بنگر اختیار حسن

وچنانچه مرحوم میرزا محمدحسین رونق علی شاه درکتاب منظومه مسمی بغرایب که این نیز تاریخ اتمام آنست ومن‌البدو الی الختم در وصف حال‌مشتاق است فرموده :

اصلش از تربت حیدری‌وموادش شهراصفهان ونامش محمد ولقبش مشتاق علی. اوایل حال ازعشاق مجاز و در آخر بتوسط جناب نورعلی و فیض علی درسلوك راه حقیقت طاق گردید چنانکه درآخر کتاب غرایب گوید :

در راه بدید ژنـده پـوشی　　بی هوش وشی تمام هـوشی
فـرمود مـنت دلیل راهـم　　یـك چند قدم زنیم بـا هـم
خوش‌خوش رفتند گرم‌صحبت　　کردند بـه تیغ کـوه اقامت
پس گفت اگـر مطیع مائی　　زین کـوه بسر فرود آئـی
بشنید چو این سخن محمد　　گفتا صلوات بـر محـمد
خودرا از کوه سرنگون کرد　　پیرش گفتا زهـی جوانمـرد
نگذاشت که پرت‌گردد اما　　دادش بمقام خـویش مـأوا
زآنجای به هادیش رسانید　　جـام فـیاضیش چـشانـید
زانجام چوفیض‌یاب گردید　　خود ساقی ودرد وناب گردید
مشتاقـانه بـراه بشتافت　　مشتاقعلی بجان لقب یافت
شد بخشی جام فیض‌در دهر　　بردند ز فیض او بسی بهر
دیگر بفکرت گرفت خامه　　تـا بنویسد خـتامه نـامه
از مولد او و مـوطن او　　از مـقتل او و مـدفن او

از تربت حیدریه خاکش / وز نور هدایه جان پاکش
مولود در اصفهان وجودش / که نشو ونما بآن شدش خوش
هادیش بره چو رهنما شد / مهدی سوی مشهد رضا شد
زانجا آمد بسوی کرمان / کانجاست مزار شاه ماهان
از روضهٔ شاه نعمة الله / چون یافت شرف بشوق دلخواه
پس عازم راه کربلا شد / در ره به بلیه مبتلا شد
در نقل مکان بلاش رو کرد / سوی مقتل قضاش آورد
در مسجد ادا فریضتین کرد / پس رو بسوی تصدق آورد
نقدی که بجیب بودش ایثار / بنمود به راه حی غفار
بیرون چوز باب مسجد آمد / عامه کردند راه او سد
کردند هجوم جمله یکبار / گفتند جهاد ماست اینکار
لب تشنه غریب وزاروتنها / کشتند بچوب وسنگ او را
در بیست وهفت ماه روزه / گردید فدای شاه روزه
عصر آنروز گشت عیدش / کردند چو تشنه لب شهیدش
کانشب بسحر نخورده بود آب / سریست در این قضیه دریاب
گویند که او مریدها داشت / حاشا کلا کرا کجا داشت
جعفر نامی رفیق بودش / در صدق و صفا شفیق بودش
لب بسته زگفت بیش و ازکم / میدانستند خلقش ابکم
آنهم آندم نبود حاضر / حاضر چو نگشت گشت ناظر
افتاده میان خاك و خونش / طغیان بنمود از آن جنونش
برداشت بشیون آن و فاخو / بگذاشت سرش به‌روی زانو
آن نیز بسنگ وچوب مقتول / گشت و برفیق گشت موصول
مدفون کردند هردو تن‌را / در مقبره‌یی که هست آنجا
عالی نسبی ز نسل احمد / والی حسبی بجاه امجد
مشهور به‌میرزا حسینخان / معمور ز دفن اوست آن‌خان
موصول برحمت خدا باد / در خلد بقرب مصطفی باد

حاصل جناب مشتاق چون به فیض صحبت نورعلیشاه رسیدبه هدایت وولایت‌وی توبه وتلقین ازخدمت فیضعلی یافت وبه‌شرف ملازمت سیدمعصومعلی مشرف گردیدودرسفر وحضر رفیق رنج وراحت می‌بودند ودراواخرحال بولایت کرمان متوقف و درآستانهٔ شاه درماهان معتکف گردید .

احباب واصحاب فیض خدمتش را مغتنم دانسته روز بروز رونق حال ومزید کمال مریدین گوشزد ارباب غرض واصحاب مرض گردید خاصه ازوقتیکه عالم متقی میرزا محمد تقی مظفر علی ومیرزا محمد حسین رونقعلی وسید محمد صادق برادر سید ابوالحسن خان حکمران کرمان در زمرهٔ مخلصین وحوزهٔ مشتاقین درآمدند، در اذیت وآزار این طایفه جمعی همداستان و پیغام واعلام بعلمای اعلام هرولایت میرسانیدند ودر دشمنی وتهمت وافترا خود داری روا نمیداشتند .

وچون اوضاع بلاد ایران نیزغالباً بجهت داعیهٔ بقایای زندیه مختل گشته لطفعلیخان پسر جعفرخان زند هرروز با جماعتی از گوشه وکنار ولایتی را بتاخت می‌پرداخت وحاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله شیرازی بحفظ شیراز و استیصال زندیه اشتغال داشت و قهرمان ایران آقا محمدخان قاجار درطهران دراندیشهٔ اهلاك واتمام کار لطفعلیخان بود وشهر کرمان درگوشه‌یی ازمملکت واقع وسید ابوالحسن خان که پدر شاه خلیل‌الله وجد آقا خان محلاتی است درحفظ شهر وسد ثغور از عبور ومرور لطفعلی خان فرومانده با اهالی شهرورعایای بلوك درنهایت مداهنه سلوك می‌نمود ودرآن ایام شهرالله الاعظم‌رسید بررونق بازار هنگامه‌گیران و ریاکاران افزود و مذمت اهل معرفت بیش از پیش شهرت گرفت و زینت مجالس واعظان غیرمتعظ گردید هرروزه برای قبولی روزه درقتل اولیای حق عوام راترغیب می‌نمودند تاآنکه درروز مذکور وماه رمضان سال هزار ودویست وشش مشتاق وجعفرعلی را بدرجهٔ شهادت رسانیدند. گویند این امررابحکم ملاعبدالله اطاعت نموده‌اند وزمانی نکشید که‌خون ناحق پروانه خرمن‌عمراهالی شهر کرمان رابآتش قهرمان ایران بسوخت ودر روز جمعه بیست ونهم ربیع‌الاول سال هزار ودویست وهفت شهرراتسخیرنمودند وبقتل عام اهالی‌حکم فرمود وتفصیل این اجمال در تواریخ مسطوراست‌ودر خاتمهٔ حال‌ملا عبدالله واعظ کرمان نوشته‌اند که خود را ازوطن دور ومهجور ومتعلقین بیچاره‌اش اناثاً وذکوراً اسیرترکمان شده بسرحد توران بردند .

درکتاب جنات‌الوصال مرحوم نورعلیشاه این‌حکایت را بنظم آورده چند بیتی‌ازآن این است :

زاولیای حق یکی فرزانه‌یی	از می اسرار حق مستانه‌یی
در شریعت مصطفایش پیشوا	در طریقت مرتضایش رهنما
سینه‌اش گنجینهٔ اسرار فیض	دیده‌اش آئینهٔ دیدار فیض
بسکه مشتاق رخ عشاق بود	نزد عشاقش لقب مشتاق بود
بود اندر راه فقر خویشتن	بر طریق نعمةالله کامزن
چون بهرحالی مرا آن یار بود	ازدل و جان محرم اسرار بود

روزوشب بودیم خوش بایکدیگر　　که جلیس خانه گاهی در سفر
گرچه می‌بودم منش اندر سبیل　　بر طریق سالکان حق دلیل
لیك می‌بودیم با هم همقدم　　در مسالك راه پیما بیش و کم
مقتدای مرشدان راه ما　　بد چو سید نعمةالله شاه ما
وان گرامی پادشاه شه نشان　　بود در ماهان کرمانش مکان
جذبهٔ شوقش ز شهر اصفهان　　برد سوی خویش ما را کش کشان
چون طواف مرقدش دریافتیم　　فیضها زان بیحد ومر یافتیم
خواستیم آنجا یگه منزل کنیم　　عزلتی دربقعه‌اش حاصل کنیم
تا مگر مانیم اندر استان　　از شر و شور خلایق در امان
چون نداده درسکون‌ودر قرار　　دور دوران هیچکس را اختیار
یعنی از سلاك و اصحاب طریق　　بعضی از یاران واصحاب شفیق
جمع گردیدند در آن سرزمین　　مدتی گشتند با هم همنشین
رشتهٔ صحبت چو محکم بسته‌شد　　تار الفت در میان پیوسته شد
شرط وعهدی نزد ما بگذاشتند　　فکر وذکری در عوض برداشتند
بود ماهان او ز کرمان قریه‌یی　　می‌شدآنجا هردم افزون‌فرقه‌یی
نرم نرمك سوی کرمان آمدیم　　می‌پرست وباده خواهان آمدیم
چونکه درآن‌شهرمان مأوای‌شد　　شهریان را شورشی برپای شد
واعظی بودش در آن کشور مقام　　اهل ظاهر را درآن کشور امام
جوش زد درسینه‌اش دیگ حسد　　بر ضمیرش راه دانش کرد سد
بانگ زدهرسوی بایاران خویش　　کی گروه مؤمنان خوب کیش
اهل باطن رخنه دردین کرده‌اند　　در بدع تجدید آئین کرده‌اند
چون‌ضرورت‌هست‌دردین‌اجتهاد　　قلع ایشان باید از تیغ جهاد
چون بلا نوبت زن مشتاق شد　　در ولایت از حریفان طاق شد
واعظ بی‌دین غدار شقی　　کان بظاهرداشت خودرا متقی
سوی‌مسجدرفت‌با اصحاب‌خویش　　جمعکرداز‌هرطرف‌احباب‌خویش
گفت اینك هست وقت اجتهاد　　تیغ می باید کشیدن در جهاد
قتل این درویش و یارانش کنید　　تیغ بر کف سنگ بارانش کنید
چون بنا حق کشت‌آن مشتاق را　　نغمه ساز پردهٔ عشاق را
بود جعفر نام آنجا صادقی　　بر جمال دوست محو عاشقی
چون‌بخون غلطان تن‌مشتاق‌دید　　رفت از خویش وبدامانش کشید

خون او را هم بناحق ریختند
چون دو خون با یکدیگر آمیختند

واعظ بیدین چوشد دنیاپرست
عاقبت از سکر دنیا گشت مست

ریخت خون بیگناهان را بخاك
ساخت جان خویش با جمعی هلاك

بحر قهاری حق آمد بجوش
موج زد برجمله طوفان خروش

پادشاه عهد را کرمانیان
باز پیچیدند از فرمان عنان

پادشه گردید از ایشان خشمناك
جمله را فرمود در یکدم هلاك

کرد یکسر خانها زیر و زبر
ذره‌یی نگذاشت از کرمان اثر

وعظ رفت و واعظ از منبر فتاد
مجلس وعظش بمحشر در فتاد

ماند از یك وعظ بیجا کردنش
طوق لعنت تا ابد در گردنش

راقم گوید اوقاتیکه کرمان بود چهارم ماه صفرالخیر سال هزاروسیصد وشانزده‌علی الصباح مع‌الفلاح بعزم زیارت اهل قبورمخصوصاً زیارت مشتاقعلی ومجاوربن‌آن بقعهٔولی حرکت نمود ، از دروازه مشرقی شهر باید بیرون روند نام آن دروازهٔ مسجد است به واسطهٔ قرب به‌آن جامع که ازبناهای سلاطین آل مظفر است ولی مندرس شده هنوز قدری کاشیهای خوب آن باقی است واین همان مسجدیست که واقعهٔ مشتاقعلی و ملا عبدالله واعظ را نشان میدهد والحق مسجد غریب ومهمان کش است .

خلاصه چند قدمی که ازدروازه بیرون رفت قبرستان نمایانست، درابتدای آن گنبدو صحنی‌وتکیهٔ عالیست مشتمل‌برحجرات واصل بنای آن تکیه ازمرحوم میرزاسیدحسین خان است، حکومت کرمان داشته‌ومقبره‌اش‌درهمانجاست برسنگ‌مزاروی‌تاریخ‌وفاتش‌چنین‌نوشته‌اند دهم ذی‌القعده سال هزارودویست ودو.

دریکی‌از حجره‌ها قبر مرحوم مشتاقست، برلوحهٔ آن‌اشعاری از میرزا محمد باقر متخلص (سمندر) منقوراست. این‌یك بیت که مشتمل‌برتاریخ شهادت اواست نقل‌شد:

کرد تاریخش رقم کلك سمندر
قطرهٔ‌پویا‌سوی‌بحر بیکران‌شد (۱۲۰۶)

ومزار درویش‌جعفرعلی که با مشتاق شهید شده درپهلوی اوست. ودیگر مزار میرزا باقر ساعت ساز است که ازمخلصین اوست و اشعاری برلوحهٔ آن منقور است و این بیت که تاریخ است نقل نمود :

سمندر رقم کرد تاریخ او
مخلد بگلزارجاوید شد(۱۲۶۳)

ودیگرمرحوم‌حاجی‌میرزا ابوالحسن کلانتر یست که ترجمهٔ وی درذکرخلفای‌مرحوم والد بیاید ودرحجره‌یی که‌مقدم آنست وازآنجاداخل‌مزارمشتاق می‌شود یکی‌مزاررونقعلی است که ترجمهٔ وی بیاید وازجمله اشعاری که ازمیرزا مفتون برسنگ مزارمنقور شده این بیت تاریخ است :

گفت با دیدهٔ گریان مفتون بیرنورعلی‌شدرونق(۱۲۳۵)

وقبرمیرزا نظام که مرید وخلیفهٔ میرزا رونق است بجنب او است و سال فوتش از این بیت که برلوح‌اواست ظاهرمیشود :

یکی مصرع از بهر تاریخ گفت بجان ازعلی‌دیده احمدنظام (۱۲٤۱)

ودرحجرهٔ دیگرمزار مرحوم حاجی‌ملارضای همدانی ملقب به‌کوثر علی‌است،ضریح مختصرچوبی وگنبد رفیع منیع دارد واین بنا از حسین خان حسام‌الملك همدانی است‌و ترجمهٔ هریك بجای خود مذکور خواهد شد ولی افسوس که این تکیه‌گاه مشتاقیه بواسطهٔ اینکه‌کسی رسیدکی ننموده بیرونق‌مانده وآبش رابرده‌اند وموقوفاتش را تملك‌نموده‌اند.

ومرحوم‌میرزا محمد تقی‌مظفرعلی بعدازشهادت مشتاقعلی دیوان غزلیاتی دارندوبه اسم مشتاق تخلص نموده وبزرگواری او از مطالعه‌آن‌ظاهراست .

همچنین در جامع‌البحار فضایل مشتاق را ببعضی مناسبات ذکر فرموده وبا این‌که اکتساب علوم ظاهری‌ننموده‌بوده درتحقیقات معارف اشراقی‌وبیانات مقامات معنوی بقسمی تقریرداشته‌که علما وحکما محوآن گردیده‌اندومرحوم‌میرزا محمدتقی‌ربوده‌وشیفته‌وفریفته او گردید.

تنبیه .

مشهورچنان است‌که جناب مشتاق را (تار) وحدت بوده وگاهی‌مشتاقان عالم‌وحدت را به مضراب اوتاد ازکثرات میرهانیده وبعضی‌به توجیه وانکاربرآمده‌اند .

ازمرحوم میرزا مهدی مشهدی خلف‌الصدق میرزا هدایت‌الله‌الحسینی نقل نموده‌اندکه دروقت زیارت مشهد مقدس ازمیرزای مشتاق کیفیت‌آنرا پرسیدم‌گفت اوقاتی‌که درملازمت کریمخان بودم اشتغال داشتم پس‌تارك شدم، پس از چندی ناخوشی دماغ پیدا کردم اطبا گفتند ازترك این عادت است وباید مشغول باشی‌که الضرورات تبیح‌المحظورات. در شبانه روزیك دوبارتارمی‌زنم بدون حضور اغیارمحض رضای خالق‌جبار.

ولی شیخ یوسف استرآبادی‌که ازاجله مشایخ وعارف شامخ است دراین معنی کلامی فرموده به عباراته‌آورده می‌شود :

بسم‌الله‌العلی‌العظیم الحمدلله والصلوة علی‌نبیه وولیه وآلهما واولیائهما (وبعد) فیقول الفقیرالی‌الله والفانی‌فیه والباقی‌به یوسف الاسترآبادی انی‌قدتأملت فی‌لیلة فی‌افعال‌الکاملین واعمال‌المکملین وقلت من‌جعل موثقاً عندالخلق وصارمعتبراً عندهم ولو عنده عشرة اومائة اوالفاوازیدلایصح ان یبقی بعده مئه سنة باطلة یعمل‌بها من‌یثق‌به ویعتمد علیه والالم‌یکن کاملا بل ضالا مضلا مبتدعاً ثم وقع فی‌خاطری مااشتهرفیما بین بعض من عاصرنا ویجعلونه دلیلا علی‌جوازارتکاب المعاصی والاثام سمعت من بعضهم مشافهة و هی حکایة تارالوحدة و

یقولون ان المشتاق الکرمانی قدس سره کان مشتغلا به بعد کماله واکماله کقبله ویشتغل به حیث شاء ومتی شاء وانی شاء علی خلاف ماحکی عنه هنا من انه وقت دون وقت وقد تعجبت کل العجب وتحیرت تمام التحیر فطال عجبی وتفکری وتحیری. فتمثل لی سراً قدس سره بشراً سویاً ودون القطب وسلم علی وسلمت علیه. ثم قال قدس سره هذه الحکایة افتراء محض و کذب صرف اسندوه علی فأکدوه بالقسم وقال انی کنت مشتغلا به قبل تشرفی بالفقر و بعد وصولی بحضور الکاملین وبعد تشرفی بالفقر مافعلته قط ولومرة وقلت ماتقول فیما ینسبونه الیک من سؤال المیرزا مهدی المشهدی قدس سره عنك وجوابك معه فذکرت الحکایة فقال قدس سره هذا افتراء محض وانه ماسئلنی هذا السؤال وانا ما اجبته هذا الجواب وکلاهما کذب فقبلت منه قدس سره ماقال ثم قال لاتنضجر عنا فان الانضجار منك یضرنا فغاب قدس عنی سره فجئت من الغیبة الی الحضور فسررت کل المسرة بسبب رفع تحیری ورفع شبهتی و رفع سوء ظنی و غیرها من المصالح والمفاسد والحمدلله کما هو اهله ومستحقه، انتهی.

راقم گوید درکتاب غرایب مرحوم رونق علی احوالات جناب مشتاق را من الولادة والبدایة الی الشهادة والنهایة نظم نموده است وازآن جمله است که درسن طفولیت والدش میرزا مهدی به رحمت حق واصل شد وازبرادران ناملایمات بی‌پایان دید وچندی به کتاب رفت و اوقاتی درتحصیل موسیقی گذرانید واکتساب شعربافی را هم برای امرمعاش نمودو بتجویز اطبا به ورزشکاری رفت ودراندك زمانی درفنون کشتی گیری وپهلوانی برآمد اززورمندان گردید ودرانواع موسیقی وصوت شهرهٔ آفاق شد وحاکم اصفهان واعیان آن ملك بی‌حضور اوانجمن نمی‌نمودند وجمعی شیفته وفریفتهٔ کمالات اوبودند وبحدی خوش‌لحن وخوش‌پنجه بودکه صاحبان این فن به استادیش مقدم شمردند وتلامیذ بسیارازخوبان شهر به وسائط و وسائل ذکوراً واناثاً ربودهٔ اوبودند وبعضی حاسدین چندین مرتبه باوسرمه خورانیدند و ازبرکت نوحه سرائی حضرت خامس آل‌عبا علیه آلاف التحیة والثناء شفا یافت.

وعلی الجمله شوری غریب وحالی عجیب داشته وپاك دامنی او مسلم دوست و دشمن واعجب آنستکه چون یکمرتبه ازقنطرهٔ مجاز به‌حقیقت رسید وجذبهٔ حق اورا ربودو ترك ماسوی بگفت وبذکروفکروتکمیل نفس افتاده بود همگی کمر به قتل او بستند ورسید به‌او آنچه رسید.

خلاصه آن جناب راگویند مانند شمس تبریزی و شاه قاسم است درمتأخرین و ذلك تقدیرالعزیزالعلیم وفضله الکریم یؤتیه من یشاء کرامات وخارق عادات آن جناب بیشتر از آنست که تحریر گردد، همینقدرکافیست که مثل نورعلی شاه ورونق‌علی‌شاه ومظفرعلی شاه و دیگرارباب معرفت وعلم تصدیق بزرگی اوکرده‌اند.

تو چه دانی کمال مشتاقی　　که لسان علیش وصافست

درویش حسین علی اصفهانی

درویش حسین علی اصفهانی، اصل وی از قریه کورتان اصفهان است چون در کابلستان متوقف گردید اورا کابلی گویند.

درجوانی صورتی دلکش وآوازی خوش داشته و با مشتاق هم‌آهنگ اصفهان و عشاق وازخدمت عارفان بالله سید معصوم علی ونورعلی و نظرعلی وعین‌علی‌وحسین علی تربیت یافته وازاصفهان الی‌خراسان یاره‌وافق آنان بوده وتیمورشاه بن‌احمد خان افغان ازحضورجناب سید معصوم علی استدعا نمود که رخصت فرماید که آن عارف بالله به‌کابل آمده درآن ملك لنگراقامت اندازد وبه تربیت سالکان وطالبان پردازد.

جناب سید تمنای آن امیرروشن ضمیررا اجابت فرموده اورا رخصت داده بدان‌دیار نهضت‌نمود ومدت بیست ودوسال در کشور کابل مرفه‌الحال بزیست واعیان واشراف افاغنه صحبتش‌را غنیمت شمرده ودست ارادت به وی دادند ودرمدت عمر تأهل‌اختیار ننمودوعاقبت درسال هزارودویست وشانزده درپیشاور به عالم باقی ارتحال نمود.

دربستان‌السیاحه جناب شیروانی‌میفرماید وی‌پیرصحبت فقیراست، مدت چهارسال در خدمت اوبودم باآنکه امی بود درمقامات توحید وتجرید و معارف کمتر کسی به‌آن جناب برابری مینمود اگربه خدمتش نرسیدمی مطلب این طایفه را نفهمیدمی وپیوسته در ترقی صوری ومعنوی راقم اهتمام تمام می‌نمود.

روزی فقیرخدمت‌آن جناب عرض‌نمودم که درذکرچه می‌فرمائیدومعنی ذکرراچگونه می‌نمائید؟درجواب فرمود شیخ‌ماقدس‌سره گفته که صاحب قاموس گوید که لفظ ذکر بربیست وجه‌آمده الی‌آخرماقال.

درویش عباس علی سیرجانی

زبدةالسالکین درویش عباسعلی ازاهل زیدآباد سیرجان کرمان است واصلا ازطایفهٔ علم جناحی که ازجماعت عرب بوده‌اند و دربدوحال دبیرمحمد حسین خان سیستانی‌بوده‌و اعتباری تمام داشته وبه خدمت نورعلی شاه رسیده وبکسوت فقرمتلبس گشته و از دولت وثروت درگذشته وبه سیاحت بلادگردیده وبه صحبت جمعی ازمشایخ عصرخود رسیده و در واقعهٔ مشتاق علی چند زخم خورده وچون اجلش‌نرسیده بود جان به سلامت در برده و در کردستان سکونت نمود.

امان‌الله خان والی‌آن دیارصحبت اورا مغتنم شمرد ودراخلاص وارادت کوتاهی ننمود درآخرعمربه عراق عرب رفت ودر حدود هزار و دویست وبیست واندی وفات یافته.

ودربستان‌السیاحه مسطوراست که‌آن بزرگواررا اولاد نیکواطواریادگاراست همگی

طالب اهل حال و پسندیده خصال، ارشد آنها درویش نیاز علی است .

رضا علی شاه هراتی

زین السالکین رضا علی‌شاه هراتی، اسمش رضا وصفتش صدق و صفا، حالش فقر وفنا توبه وتلقین ازخدمت نورعلی‌شاه یافته، درحضور معصوم علی شاه سالها ملازم بوده درسفر کابل وهندوستان وعتبات دررکاب خدمت نموده وازجناب سید مرحمت وعنایت‌ها یافته وروی ازمعاشرت ابناء دنیا بکلی برتافته وجزیاد حق کاری نداشته ودرسال هزارودویست ویازده درکاظمین به رحمت الهی واصل ودر رواق مطهردفنش نموده‌اند .

ومرحوم آقا محمد علی کرمانشاهانی اشتباه نموده مراد را به مرید، یعنی جناب شاه علی‌رضای دکنی را به رضا علی‌شاه هراتی وبعضی‌سخنان که لایق ذکر نیست درطعن وی گفته و سابقاً در ترجمهٔ جناب سید اشاره رفت و در کتاب اصول الفصول این دو بیت را به وی منسوب نموده .

سر و سردار جهانم تنناها یاهو فارغ از کون ومکانم تنناها یاهو
تنناتن تننا شیوهٔ جان بازانست جان بشکرانه فشانم تنناها یاهو

عین علی شاه هروی

عین السالکین مولانا محمد علی الملقب به عین علی شاه الهروی ، درفضایل صوری و کمالات معنوی صاحب بصروبصیرت بوده وتلقین ذکر ازجناب نورعلی‌شاه یافته وازنظرعارفان الهی سید معصوم علی‌شاه وحسین علی شاه به درجهٔ بلند وخلافت ارجمند رسیده .

ودربستان السیاحه مسطوراست که رضا علی وعین علی هردورا مانندی کمتر بوده لیکن عین علی درفضایل وکمالات صوری مقدم ورضا علی درمراتب فقروفنا اقدم ودرحدود سال هزارودویست وبیست درهمان دیارازعالم ناپایدار به‌دارالقرارخرامید ودرآن کتاب بعضی ازتحقیقات وی مذکور است .

ناصر علی شاه اصفهانی

عمدة المجذوبین میرزا محمدالاصفهانی الملقب ناصر علی مشهور به گل‌کار، درابتدای حال ازملازمین کریمخان زند بود ناگاه جذبة الحق اورا رسید وخدمت نورعلی‌شاه به‌فقر مشرف گردید وبرحال جذبه بود بیشتر ازسلوك وسخنان عجیب وامورات غریب بسیارازوی نقل شده وازمناجات اواست: الهی به هربلائی که درویشان را مبتلاخواهی کرد به من‌عطا کن تا ایشان ترا آسوده خاطریاد کنند .

بعد ازفوتش حسین علی‌شاه براو نمازخواند ودرجوارفیض علی‌شاه درتخت‌فولاداصفهان

مدفون گردید.

در ریاض العارفین مذکوراست که درتمام عمر بعد ازآن حال جزشلواری لباس قبول ننموده واغلب اوقات دربیرون شهرستان بسرمیبرده و این بیت ازاوست :

خراباتی که رندان را مقام‌است بروصوفی که‌خامان‌را حرامست

ودربستان‌السیاحه بعضی ازکرامات اومسطوراست.ازآن‌جمله مباهلهٔ وی باافضل‌شاه هندی و هلاك وی .

ودراصول الفصول مذکوراست که سیدافضل‌را دعوی علم طب وعلوم غریبه میبود نمیدانم چگونه شد که با ناصرعلی ملاقات ومقالات اورا روی دادتاکاربه مباهله کشید بالاخره‌سید افضل وفات یافت واین قضیه درسنهٔ هزارویکصد و نود و هفت روی نموده وسید رضا پسرش در تاریخ فوت پدرقطعه‌یی گفته که تاریخ اینست:

آه‌آه از میرافضل‌آه‌آه .

سید رضا فانی

سید رضا اشعارش به سیاق ارباب عرفان بوده فانی تخلص مینموده و سلسله نسبش‌به بیست واسطه به ابراهیم بن موسی‌الکاظم علیه‌السلام میرسید ومؤلف اشعاراورا جمع وترتیب نموده. درسنه هزارودویست وبیست ودوبه جوار رحمت الهی‌پیوسته. انتهی ملخصاً.

ودر ریاض‌العارفین مذکوراست که فانی اصفهانی‌اسمش‌آقا سید رضا خلف‌الصدق میر فاضل هندوستانی از صحبت اهل دنیا رسته و با اصحاب حال پیوسته وگاهی غزل ومثنوی موزون میفرموده. فقیراشعاراورا مرتب ومدون‌نموده دیباچه بردیوان‌اونگاشته واین رباعی از اوست :

آن کس‌که ز اسرار ازل آگاهست غایب ز خوداست و حاضردرگاهست
در هر چه نظر کند خدا را بیند ایـن معنی لااله‌الاالله است

مولانا محمد علی نورعلی شاه

قدوةالمرشدین و العارف بالله رب‌العالمین و خلیفةالخلفاءالمتأخرین مولانا محمد علی‌بن میرزا عبدالحسین‌بن محمد علی رقی‌الطبسی‌الاصفهانی‌الملقب نورعلی شاه طاب‌ثراه

رایت‌الله و نور گشت دگر آشکار رونق دیگر گرفت عالم بی‌اعتبار
وجه الهی نگر نور فشان در بلاد افسرشاهی نگرسایه فکن در دیار
حاضرمستوربین غائب مشهود بین نور علی نوربین لولم تمسسه نار
جلوهٔ طوری نگرسر ظهوری نگر وجه حضوری نگرپرده گشاازعذار
عاشق‌محبوب‌بین طالب‌مطلوب‌بین سالك‌مجذوب‌بین‌پرده‌درو‌پرده‌دار

عدل ومروت نگر حکم وفتوت نگر — علم نبوت نگر همت مردان کار
معرکه سخت بین شاه نکوبخت بین — برز برتخت بین ظل خدا را قرار
سر بدایت نگر رمز نهایت نگر — نور ولایت نگر شاه عظیم الوقار
مطرب مرتاض بین ساقی فیاض بین — صورت مقراض بین در کف او ذوالفقار
آیت کبری نگر نعمت عظمی نگر — حضرت اعلی نگر قدرت پروردگار
ازلب نطاق ما نطق علی نکته سنج — از رخ مشتاق ما نور علی آشکار

سابقاً مذکورشد که جناب میرزا عبدالحسین ملقب فیض علی‌شاه که اصلش از قریه رقه تون وطبس بوده توطن به اصفهان گزیده ومتأهل گردیده فرزندی سعادتمند ایزدفیاض بوی عنایت فرموده تانام نامی والد ماجد خود را که ملامحمد علی وامام جمعهٔ تون‌وطبس بوده بروی نهاده نام شریفش میرزا محمد علی فرموده وبعد ازفیض یابی به سعادت‌ارادت سید مظلوم سید معصوم علی‌شاه که تفصیلش مذکورگردید فرزند ارجمند راپس ازسن بلوغ واکمال فنون وعلوم به شرف حضور سیدمشرف ساخت ودرمقام طریقت والد وولد، برادر و همقدم یکدیگرشدند .

والد ومولود گشته در طریق — یکدیگررا هم برادرهم رفیق

وجناب نورعلی‌شاه دررساله اصول وفروع تفصیل سیرخود وتشرف به‌خدمت سید ووصول مقامات را درضمن حکایت مرموزه بیان فرموده ودرسفروحضر مراقب خدمت‌سید ومواظب حضرت وی می‌بودودررنج وراحت مشارکت داشته .

خلاصه ظاهراً وباطناً وقلباً وقالباً حضوراً وغیاباً آنی وزمانی از حضور جناب سید غایب نبوده وبدرجهٔ کمال ومقام تکمیل رسید واورا خلیفة‌الخلفاء والمرشدین فرمودو بلقب نورعلی‌شاه ملقب نمود .

وچون ازشیرازبه اصفهان وخراسان وهرات به اتفاق بودندوجناب سیدخیال‌سیاحت کابلستان وهندوستان داشتند نورعلی‌شاه را به ایران فرستادند بااصحاب، چنانچه درترجمه سید مذکورشد ودراصفهان مدتی بود وبا مشتاق علی جمعی به کرمان رفتند و بعداز واقعهٔ مشتاق به شیرازآمدند وازلطف علی‌خان زند ناملایمات دیدند و از آنجا به عتبات عالیات مجاور شد .

حاصل آنکه جناب نورعلی شاه ازاظهارارشاد ودعوت عباد مسامحه نکردند و چون صیت بزرگواری او دربلاد انتشارواشتهاریافت جمعی ارباب غرض ازدرانکاردرآمدند ودر نزد سلاطین اورا بداعیهٔ سلطنت وجمع مریدان وارباب بیعت متهم کردند ودرنزد علما و صلحا به عدم‌حفظ شریعت بدنام ساختند **یریدون ان یطفؤانورالله بافواههم** نورمهر درابرمخفی نگردید وبوی مشک درپرده نافه پنهان نماند **والله‌متم نوره ولو کره الکافرون.**

درهرشهر واقلیم که میرسید هنگامه می‌شد .

حسن تو هرجا که کوس عشق فرو کوفت　　بانگ برآمد که غارت دل و دین است

و به هرطرف که میرفت مردم بی‌اختیار بدورش و براثرش می گردیدند و می‌رفتند بسیاراز اوقات به نحو قصیده سرائی قدم می‌زد و می‌خواند، از ازدحام مردم راه عبور مسدود می‌شد وقتی درحال استغراق این غزل خود که مطلعش اینست :

باز آمدم موسی صفت ظاهر ید بیضا کنم
فرعون وقومش سربسر مستغرق دریا کنم

مخالف ومؤالف محواو بودند. مدت پنج سال درعراق عرب مجاور ودرحلقهٔ ارادتش بسیاری درآمدند و چون در حال غلبه وجد بعضی ازغزلیات می‌فرمود وگوشزد مخالفان گردید قیل وقال ودمدمه وهمهمه درمیان متشبهین به علم ازعرب وعجم افتاد. مانند این غزل که دوفردش اینست :

من در تاج خسروان آن لؤلؤ لالاستم　　در قعر بحر بیکران آن گوهر یکتاستم
که نار و گه نور آمدم گه مست ومخمور آمدم　　بردار منصور آمدم هم لا وهم الا ستم

ومانند این غزل :

ما ابر گهر باریم هی هی جبلی قم قم　　ما قلزم زخاریم هی هی جبلی قم قم
گر نور خدا جوئی بیهوده چه می‌پوئی　　ما مشرق انواریم هی هی جبلی قم قم

واین ترجیع :

در کعبه و سومنات مائیم　　عالم صفتند و ذات مائیم

مخصوص بعضی ساکنین آن دیار که مقدس بودند متوحش گردیدند وازدرانکاروتفسیق بل تکفیر که برهان بیحردانست درآمدند، علی‌الجمله جمعی ازعلما ومحققین که ارباب یقین بودند درنهانی دست ارادت به وی دادند وبعد ازاین ذکر ایشان بیاید وبسیاری آشکارا محضری درطعن وردش نوشته و خدمت جناب حجةالاسلام آقا سید مهدی طباطبائی ملقب بحرالعلوم طاب ثراه که شرح فضایلش در کتب رجال مسطور واقوالش درفقه مستشهد ومذکور ومرائی آن حضرت مشهور است فرستادند که آن بزرگوار را در این کار و انکار شریك خود نمایند.

سید بحرالعلوم درجواب فرمود که اگرمرا درمسائل دینیه مقلد دانسته‌اید ازمن چه امضای حکم خود می‌طلبید؟ واگرمرا مجتهد می‌دانید تا برمن چیزی معلوم نشود حکمی نتوانم نمود، من درنجفم وشما در کربلا واین شخصی که نام می برید ندیده‌ام ونمی‌شناسم و معرفتی به کفروایمانش ندارم عما قریب به عزم زیارت مخصوصه به کربلا خواهم آمد وتحقیق امر اوخواهم کرد.

چون این جواب صواب به کربلا رسید منکرین ساکت ومنتظر بودند تا هنگام زیارت

مخصوصه رسید وحسب الوعده جناب سید وارد شدند ودر ایام توقف به فکر تحقیق امر افتادند آخر الامر جناب بحر العلوم به عالمی امین که به هردوطرف راه داشت وظاهراً مرحوم ملا عبدالصمد همدانی باشد فرمود که می‌خواهم این مردرا که جمعی تکفیر میکنند ومستعد هلاکت اوهستند دریك مجلس ببینم و از او عقاید اورا جویا شوم و خواهش دارم که او را دعوت نمائی درخانه خودشبی به طریق اختفا و من نیز در ظلمت لیل به تنهائی به آنجا آمده او را ملاقات نمایم.

آن مرد عالم امین حقیقت حال را براستی خدمت نورعلی شاه عرض کرد. فرمودند مضایقه ندارم وشبی رامعین کردند وجناب سید بحر العلوم رعایت احتیاط فرموده دستورالعملی به شخص مضیف دادند که جلوس قریب بیکدیگر نباشد، قلیان جداگانه وغذا در مجموعه و ظرف علیحده واگر قلیان سید را بکشد بیرون برده تطهیر نمایند.

الحاصل بعد ازملاقات جناب سید خطاب فرمودند که آقا درویش این چه همهمه است که درمیان مسلمانان انداخته‌ای ؟ درجواب گفت که من آقا درویش نیستم نام من نور علی شاه است.

سید فرمود شاهی شما از کجا رسیده ؟ جواب گفت ازجهت سلطنت وغلبه وقدرت بر نفس خود وسایر نفوس. سید فرمود برسایر نفوس از کجا؟ مضیف می گوید تصرفی به ظهوررسید و تغییری پیدا وتحیری حاصل گردید که ازوصف آن قاصراست وجناب سید به من فرمودند قدری دربیرون باشید که مرا سخنی است. بیرون خانه رفته بنشستم تاوقتی که مراخواندند وقلیان دیگر که آوردم سید بزرگوار بدست خود بایشان دادندودریك ظرف غذاخوردندو آن شب چنین گذشت وجناب سید شبی دیگرخواهش ملاقات کرد. به نورعلی شاه گفتم، فرمود ما را کاری نیست واگر ایشان راکاری است نزدیك بیایند.

لهذا بعضی شبها که کوچه خلوت می‌شد جناب سید ومن عبا برسر کشیده به منزل شاه میرفتیم، ولی چون اهالی کربلا به توقف نورعلی شاه راضی نبودند به سعی جناب سید بحر العلوم وآقا میرسید علی صاحب ریاض، نورعلی شاه به قصد زیارت مکهٔ معظمه ازسلیمانیه به جانب موصل مسافرت و مهاجرت جسته بدان ملك وارد شدند.

وبعضی نوشته‌اند که قریب پنج سال که نورعلی شاه توقف درعتبات نمود دوبار او را سم دادند وقضا نرسیده بود وآخر الامر درولایت موصل سنه هزارودویست ودوازده موافق کلمهٔ غریب بجنت عدن منزل گزید و درجوار مرقد حضرت یونس مدفون گردید و آن جناب را تصانیف مفیده ورسالات عدیده به روزگاریادگارمانده است. واسامی جمله ازاین قراراست: رسالهٔ جامع الاسرار بطرز گلستان، رسالهٔ اصول وفروع، تفسیرسوره مبارکه بقره منظوماً، منظومه خطبة البیان یکصد وپنجاه و دوبیت است، کبری درمنطق منظوماً، دیوان غزلیات و

قصاید، مثنوی موسوم به جنات‌الوصال، ومنظومات مسمی به روضة‌الشهداء دراحوال‌حضرت خامس آل عبا وعمدة‌الفضلا حاجی‌علی‌اکبر ملقب‌نواب متخلص بسمل کتابی درترجمه‌احوال شعرای معاصر خود تألیف نموده نامش تذکره دلگشا نهاده ازآن جمله درآن کتاب‌صاحب عنوان را ذکرفرموده وبعبارته نقل می‌نماید :

نورعلی،چون صوفیان صوف پوش بعضی از بزرگان خودرا به لقب شاهی خوانند به نورعلی شاه اشتهاریافته، اصلش مردم اصفهان خلد بنیان‌است،درایام کودکی دردولت کریم خان زند به اتفاق پدرش فیض‌علی شاه به شیراز آمده وآنجا مأوای گرفته و مرجع ارباب دول گشته. پدروپسرهردوازمریدان معصوم علی‌شاه نام دکنی هندی، بعد از وفات پدربسط بساط ارشاد بنیاد وبمرتبه‌ای‌رسید که شهرهٔ آفاق گردید. مریدانش درهرمقام صاحب اسم و نام شدند وخلفابه اطراف‌تعیین‌نموده خلاصه اینکه مشهورروی زمین شده هرچندی‌به شهری مسکن وحصار ارشاد را مأمن‌ساخته مردم‌آن مرز وبوم برگردش هجوم وبه حدی می‌رسید که ازحکام به اندیشهٔ فساد در امور ملکی‌حکم به‌اخراجش‌صادر می‌گردید ازآنجا بیرون رفته به‌کشور دیگرآشیان می‌بست و درآنجا نیزهمان داستان عیان می‌گشت. زهاد را طعن ولعنش ورد زبان وواعظان برمنابربه توبیخ وتکفیرش رطب‌اللسان وهمانا لعن وطعن‌ایشان موجب ازدیاد میل مردم وباعث افزونی اشتهار گشته تخم محبتش‌درمزرع قلوب کشته‌میشد الانسان حریص علی‌مامنع. بعد ازاستقرای اکثرولایات ایران وانتشاراسم ورسمش دربلدان آن سامان قراربرآن دادکه چندی درعراق عرب باراقامت افکند.

عراق وفارس گرفتنی‌به شعرخوش‌حافظ　　　بیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است

بارسفربه جانب عتبات عالیات بست ودرآنجا نیزبسیاری ازعوام وجمعی‌ازخواص را به خود مایل ودرآن اماکن شریفه روزگاری زیست وبرحسب استدعای علماء اعلام‌وفقهای عظام‌بعضی‌ازخلفای‌اوکه درممالك ایران‌بودند فرمان‌خاقان صاحبقران فتحعلی‌شاه به‌سیاست واخراج ایشان ازبلدان صادرگردید وبه والی عراق فرمان مطاع به اخراج مشارالیه از آن اماکن شریفه شرف صدور یافت. پس‌ازآنجا به موصل وکرکوك رفته در آنجا چندی زیست که دست فراش اجل‌بساط حیاتش درنوردید، رخت بسرایی‌که از اقامت به‌آن چاره نیست‌کشید. خلاصه اینکه درمرحلهٔ مقصود چندان‌بذل‌جهد نمودکه خود مؤسس اساس‌آمد ومنابمانش‌مسمی به نورعلی‌شاهی‌گشتند. مردی بود بسیارخوب روی، مشکین‌موی ودانشمند ونیك خوی باهرکسی چنان رفتارنمودی‌که به یك مجلس دلش‌ازکف ربودی. ازعلوم‌رسمی با بهرهٔ وافی وازقواعد شعروشاعری به طرزصوفیه با نصیبی‌کافی، ودر زمانی که ازکرمان اخراج و در دولت مرحوم لطفعلی خان زندبه شیراز آمد فقیر را بسن صبا درك ملاقاتش در خدمت والد ماجد مکرر اتفاق افتاد و طباع مردم نه چندان به ملاقاتش مایل بودکه

شرح توان نمود.

درآن اوان تفسیر کلام‌الله مجید را به نظم می‌آورد بقدردوهزاربیت ازآن گفته بود که بعضی ازآن مسموع شد دیوان اشعارش به نظرنرسیده واگرکسی داشته باشدازبیم‌تهمت تصوف پنهان دارد این دوشعرازاونوشته شد.

آنچنان صید ضعیفم که گرافتم در دام | عرق شرم من از جبههٔ صیاد چکد
ر بس برخیزم و افتم به راهش | نه مستم میتوان گفتن نه هشیار

به‌انتها رسید کلام صاحب‌تذکره دلگشا.

دربستان‌السیاحه مسطوراست که‌آن‌جناب راجزیکدختر نبود ومثنوی‌جنات‌الوصال در خاطر داشتند که هشت جلد بعدد ابواب جنات ترتیب داده باشد وچون مقدرنبود دوجلد آنرا تمام وقدری ازجلد سیم به نظم‌آورده که بجنات عدن انتقال یافت، ورونق علی‌شاه که ازخلفای‌آن جناب بود دوجلد زیاده برآن افزود ونظام علی‌شاه که ازخلفای مجذوب‌علی شاه بود یك جلد دیگربرآن افزود.

ودراصول‌الفصول مذکوراست که همشیرهٔ رونق علی‌شاه درحبالهٔ نکاح نورعلی‌شاه بود وآن مخدره را نیزطبعی موزون بوده و حیاتی‌تخلص می‌نموده.

ودرریاض‌العارفین مرقوم است که نورعلی شاه مدتی درعتبات عالیات سقایت میکرد بدان نیزراضی نشدند ونگذاشتند، لاجرم به بغداد رفت احمد پاشاحاکم بغداداورا اکرام واحترام نمود. مثنوی‌جنات‌الوصال درآنجا منظوم فرمود.

راقم‌گوید در دیوان آن جناب قصیده در مدح احمد پاشا می‌باشد و بعضی ابیاتش این است:

سمی احمد مرسل امیریست | که امرش‌محکم ورایش‌صوابست
مقامش چون‌کسی را دست نبود | مقیم جنت آباد زهاب است

و در بستان‌السیاحه در ذکر قصبهٔ زهاب بذال معجمه نوشته‌اند و می‌گویند جناب قدوة‌العارفین نورعلی شاه چندگاه درآن قصبه سکونت داشت و جمعی به دایرهٔ‌آن حضرت درآمدند، ونیزقصیده‌ایست که ازجروح شکایت نموده واز ممدوح برای سفرعتبات فتوحی خواسته بعضی ازآن ذکرمیشود:

شب که زین بارگاه فرخ فر | خیمه بر کند خسرو خاور
من بی خانمان و بی سامان | گشته حیران و بی کس ومضطر
مسکنی نه بشهر و نه در کوه | مأمنی نه به بحر و نه در بر
آشنایان تمام بیگانه | دوستان جمله دشمنی گستر
مردم روزگارم از هر سوی | در خلا و ملا ملامت گر

مفتیان بی‌گنه پی قتلم — جمله فتوی نویس بر محضر
واعظان بی سبب به تکفیرم — خطبه خوان در مساجد و منبر
سرکشان مساحت دنیا — زده دامان کشتنم به کمر
گه به صدر مخالفم خوانند — گاه رانند بی جهت از در
گه به زندانیان سپارندم — گاه بیرون کنندم از کشور
گه ببرند پاره‌ای ز تنم — گه بدوزند خرقه‌ای در بر
گه ببندند آب بر رویم — گه فروزند بر تنم اخگر
یك طرف کندهٔ عیال به پا — یك طرف جوش فتنه‌ام بر سر

سید ابوالمعالی سرخ علی‌شاه

و چنانچه معلوم گردید اولاد آن حضرت منحصر به یك صبیه بود نامش طوطی خانم و سید سند ابوالمعالی محمد سعیدالحسینی ملقب به سرخ علی شاه که ارادت به شاه داشته و درجهٔ خلافت یافته به دامادی آن جناب مفتخر گردیده.

وقتی که خاقان مغفور برای مصلحت ملکی همراهی با جمعی اهل ظاهر می‌نمود و به اذیت خلفای شاه و نفی آنان مجبور بود به سید ابوالمعالی فرمود که لعن نما نورعلی‌شاه را تا ازکج بحث مردمان درامان باشی ومارا زحمت ندهند. آنجناب گفت نورعلی شاه مرکب ازسه کلمه است کدام یك رامیفرمائید؟ وبالاخره وی رانزد محقق قمی صاحب قوانین‌الاصول فرستاد تا چه فرماید. آن جناب ازفضل‌ودانش ونیکی اطواراخلاق آن سید مطلع گردید و به خاقان شرحی نوشت ومع‌الجمله ازآن مخدره سید را اولاد ذکورسه نوربود: حاجی سید تقی، آقا سید رضا، آقاسید محمد ویك صبیه زبیده خاتون وچون درسال هزار و دویست و هفتاد واندی طوطی خانم وفات یافت جنازهٔ او را سید محمد پسرش به عتبات حمل نمود و الحال بعضی ازنواده‌های وی درقید حیات هستند ومزارسرخ علی‌شاه درهمدان قبلی ابوعلی سینا است.

لطیفهٔ نوریة دیدن‌اشیاء موقوف‌است بصحت باصره وعدم‌قرب وبعد مفرط، چنانکه ناظم گفته:

چهار چیز بود شرط انعکاس صور — برای ناظر مرآت در بردانا
یکی‌تقابل و ثانی صفاسیم ظلمت — چهارمین‌عدم‌قرب وبعدحین‌لقا

معهذا رؤیت حاصل نمیشود مگر بواسطه نورآفتاب وقمروسراج وامثال‌آن، همچنین موقوف است رؤیت قلب ملکوت اشیاء را به‌صحت بصیرت وترتیب مناسبت. معهذا فائز نشود مگر بنورومراتب نور به‌حسب مراتب سالك دراطوارسبعه قلبیه هفت‌است چنانکه درجای خود

سرور معنون است ومقصود حقیقی ازسلوك حصول معرفت ووصول به مقام نورانیت است چنانچه سرور اولیا میفرماید کامل نمیشود ایمان مؤمن مگر آنکه بشناسد مرا به نورانیت پس هر که شناخت مرا به نورانیت او مؤمن ممتحن است که قلب اورا خدا امتحان فرموده از برای ایمان و گشوده است سینهٔ اورا برای اسلام وگردیده است شناسا بدین خود درحالتی که بینا است و کسی که کوتاهی نموده ازاین مقام پس اوشاك ومرتاب است .

ودر کتاب حجت ازکافی روایت ابی خالدکابلی نص در ثبوت مدعی است و بعضی از آن حدیث این است والله یا ابا خالد لنورالامام فی قلوب المؤمنین انور من الشمس المضیئة بالنهار وفی الاقبال والکفعمی من دعاالحسین علیه السلام یوم العرفة انت الذی اشرقت الانوار فی قلوب اولیائك حتی عرفوك. ومراد ازنور دراین مقام نه نورحسی جسمانی است مانند نور شمس وقمروامثال آن بلکه نورعقلانی روحانی مجردی است .

نورعلی را نمود مطلع انوارخویش
مهرسپهروجود خواست نماید طلوع

ومراد ازمعرفت نورانیت امام علیه السلام مقام ولایت کلیه اوست و فرمودان معرفتی بالنورانیة معرفةالله ومعرفةالله معرفتی وهوالدین الخالص. واین است مراد ازحضورمصطلحه صوفیه، و تفصیل این اجمال درمقدمات این کتاب سبق ذکر یافت واین غزل ازصاحب عنوان مناسب این مقام است .

کرد شهنشاه عشق درحرم دل ظهور — قد ز میان برفراشت رایت الله نور
موسی جان میشتافت در طلب جذوهٔ — کرد تجلی زغیب بارقهٔ نخل طور
شرح وبیان قاصر است درصفت اشتیاق — انك انت الخبیر تعلم مافی الصدور
ای ز تومشتاق را وی ز توعشاق را — دیده بساط نشاط سینه سرای سرور
ای بشئون صفات ای زتقاضای ذات — با همه نزدیکتراز همه پیوسته دور
حسن تودرهرزمان جلوهٔ دیگر کند — افکند اندرجهان فتنه وغوغا وشور
هر که دراین ره شتافت باقدم نیستی — هستی جاوید یافت ازتوببزم حضور
آنکه وصال تودید جام وصال او کشید — بادهٔ جنت نخواست ازکف غلمان وحور
نور علی راهبر تا نشود در نظر — زین ره خوف وخطر کس ننماید عبور

تنبیه

چنانچه معلوم شد ارتحال سید مظلوم ونورعلی شاه به سرای بی زوال قبل ازمرحوم قطب المشایخ شاه علی رضای دکنی بوده لهذا دراین اوراق بعد ازشاه علی رضا، حسین علی شاه را قطب سلسله علیه ذکرمینماید وسره مکشوف عند اهله .

میرزا محمد حسین رونق علی شاه

العارف الربانی میرزا محمد حسین الکرمانی الملقب رونقعلی طاب ثراه خلف الصدق میرزا محمدکاظم. اصل آن جناب از ولایت بم ودر کرمان نشوونما نموده و بعد از تحصیل تکمیل علوم رسمی هادی توفیق او را رفیق شد و درطلب تحقیق برآمد و آخرالامر دست ارادت به جناب نورعلیشاه داد وبه طریقهٔ علویهٔ رضویه سالك مسالك ایقان و ناهج مناهج عرفان گردید وبه کمال رسید واز وی خلعت خلافت یافت ودرتکمیل ناقصان مأمورش فرمود ومثل نظام علی ومظفر علی شاه ازدامن تربیت اوبه مقامات معنوی رسیده‌اند، و معطر علی نسبت طریقت به وی درست نموده و چون مرحوم آقا محمدخان قهرمان ایران به‌دار باقی ارتحال نمود و خاقان مغفور فتحعلی شاه حکومت کرمان را به ابراهیم خان ابن عم‌خود مرحمت فرمودند به ملاحظه بی‌میلی‌خان معزی الیه باین طایفه بمیرزای رونق بسی‌اذیت و آزاررسانید تاآنکه درسال هزارودویست وسی‌ازجهان‌پررنج به‌دارنعیم ارتحال نمود درتکیهٔ مشتاقیه وبقرب مزارمشتاق بیرون‌شهر کرمان مدفون گردید و برسنگ مزارش قطعه‌یی که این‌مصرع‌تاریخست‌منقوره‌برنورعلی‌شدرونق ۱۲۳۰ه.

ودرریاض‌العارفین وبستان‌السیاحه وفات‌آن مخزن اسرار سبحانی را سال هزار و دویست و بیست وپنج نوشته‌اند و در بستان‌السیاحه میفرماید که فقیربه خدمت آن جناب مکررریسیده و ازصحبت وی بهره‌ورگردیده ودرعتبات عالیات ودارالسلام بغداد و فقیر را بملازمت و ارادت خددت شاه دلالت کرده ونیزدر شیراز چندگاه باهم بودیم،الحق صاحب مقامات عالیه بود .

نظم‌ونثرآن بزرگوارقریب سی‌هزاربیت درصفحه روزگاریادگاراست. منجمله کتاب مسمی بغرائب منظوم دراحوال جناب مشتاق علی وتحقیقات دیگردارد ودر تاریخ اتمامش کلمهٔ غرائبست چنانچه درآخر گوید :

چون در تاریخ فکر کردم ازغیب چنین به‌گوش خوردم
بس‌گشته درآن بیان غرائب باشد تاریخ آن غرائب (۱۳۱۳)

ودیوان اشعارقریب پنجهزاربیت میباشد ودوجلد از جنات‌الوصال متمم مثنوی نور علی شاه ودیگررساله مرآت‌المحققین نظماً ونثراً ترتیب داده مشتمل بربعضی سئوالات از شیطان وجواب اوواصول دین‌ومعارف یقین وازدیوان‌آنجناب بذکردوبیت ازمطلع ومقطع این غزل اکتفا مینماید .

درمظهروجود عیان نیست جزتو کس برمنظر شهود جمال تو است و بس
یا من هوالاله ولا رب الی سواه ارحم لرونق و تقبله ملتمس

علی رضا الکرمانی

السالك السبحانی علی رضا الکرمانی موطنش قلعهٔ عسکر در بردسیر که از بلوکات کرمان است بوده ازطایفهٔ ذوالعلاء ازمریدان جناب رونق علیشاه است.

درریاض العارفین بعنوان علی کرمانی ترجمه وبعضی از رباعیات وی مسطور است.

ودربستان السیاحه مذکور است بردسیر مقابل گرمسیر بلوکی است درکرمان محتوی است بردوقطعه یکی درکوهستان واقع هوایش در غایت برودت و درتابستان دلگشا، قلعهٔ عسکر که یکی ازضیاع آنجا است مقام طایفهٔ ذوالعلاست. بزرگ ایشان علی رضا بیك نام و شخصی عالیمقام است ولقبش رضا علی ودربر واحسان به امتیاز،سیاحت بعضی بلاد نموده و طریق صحبت اکثرمشایخ زمان پیموده آخرالامردرخدمت عارف بالله رونق علیشاه مشرف شده، وقطعهٔ دیگر دردشت واقع کوهسارآن نزدیك واز قرای آنجا هجین بکسرها و جیم مع الیاء وسکون نون رئیس آن قریه ارباب حسین ودرویشان را مایهٔ سرور و ارباب جمع رب ورب بمعنی پرورش دهنده وتربیت کننده باشد وچون صفات حسنه درخدمتش بکمال رسیده ازعالم غیب به ارباب ملقب گردیده ودرطریقت ارباب علی نام دارد ومیرزا اسدالله خواهرزاده اوجوانی است به فضایل انسانی آراسته ولقب وی اسدعلی وجرأت و شجاعتش ازنامش منجلی،امید بخدای کریم آنست که آن عزیزرا برای خاطررهی محفوظ واعدایش را مخذول گرداند. انتهی ملخصاً .

میرزا قاسم ازاحفاد علی رضا کرمانی

راقم گوید اوقاتی که کرمان را سیاحت مینمود روز دوشنبه چهاردهم سال هزار و سیصد وشانزده درمحضراحباب وانجمن اصحاب محبت و ولا یکی معرفی نمود که میرزاقاسم نوادهٔ علی رضا بیك هستم و برای تجدید عهد بخدمت رسیده زمانی باحقیرصحبت نمود.جوانی است باکمال وپیرواصحاب وجدوحال وطبع شعری دارد وهمچون جد رباعیات خوب دارد و بعضی ذکرمیشود :

سلطان به کله افسر شاهی مفتون
زاهد به کمال پارسائی مرهون
ما خواسته‌ایم فقر و بدنامی را
کل حزب بمالدیهم فرحون

من خود بغم تومبتلا خواهم کرد
آفاق پرازمهر ووفاخواهم کرد
یا سیل فنا ز جا کند بنیادم
یا جای دراقلیم بقاخواهم کرد

ای خسرو ملك لافتی ادرکنی
سلطان سریر هل اتی ادرکنی

درچنگل گرگ نفس بس خار وضعیف　　درمانده‌ام ای شیرخدا ادرکنی

میرزا محمد تقی مظفر علی شاه کرمانی

فخر المحققین وقدوة العارفین میرزا محمدتقی بن میرزا محمدکاظم الکرمانی ملقب به‌مظفرعلی‌شاه طاب ثراه، آباء واجداد آن بزرگوار در کرمان به‌شغل طبابت اشتغال می‌نمودند ودر کمال عزت درمهد حرمت آسوده ومرجع خاص وعام می‌بودند، ومولانا دربدایت حال به تحصیل فضل وکمال اشتغال نمود و درعلوم عقلیه ازطبیعی و ریاضی و از فنون نقلیه از اصول وفروع حظی وافر یافت و ازجملهٔ مدرسان ذوفنون گردید و همه روز جمعی ازطلبهٔ علوم درمجلس افادتش حاضرمیشدند و هنگام مباحثه حقایق بر اشراقیین و رواقیین پهلو میزدند. عرفای زمان او را درحکمت ومعرفت نظیر شیخ صدرالدین قونیوی وجلال الدین رومی میدانند ولهذا اورا درالقاب حکیم ایمانی ومولوی کرمانی نوشته‌اند.

دراصول الفصول مسطوراست که یکی ازمجتهدین زمان ما که در فن اصول فقه مسلم وبراقران مقدم میبود درنصیحت فرزند ومنع از مصاحبت عرفا می‌گفت میرزا محمد تقی کرمانی باهمه علم ودانائی که همچومن صدنفر شاگرد او نمی‌شوند درویش امی بی‌سوادی اورا فریب‌داد وازمیان علما بیرون‌برد، ومنظورش مشتاقعلی بود که میرزامحمدتقی‌را ربود الفضل ماشهدت به الاعداء . وعلی‌الجمله چون مولانا از علوم ظاهری باطنی ندیـد طالب صاحبان معنی گردید ودرهمان دیار ربودهٔ مشتاق علی شده به‌خدمت نورعلی‌شاه رسید و از رونق علی تلقین یافت وازتربیت وصحبت مشتاق علی بکمال سلوك اهتمام تمام بجای آورد ودرجه قصوی یافت. به دستگیری طالبان رشاد مأمور گردید وچون درسال هزار و دویست وشش مشتاق علی به سعادت شهادت واصل شد و تفصیلش مذکور گـردید و هم درآن تاریخ قهرمان ایران آقا محمد خان قاجاربرای تسخیر کرمان لشکر کشید و فرمان به‌قتل‌وغارت اهالی شهرداد.

علی‌خان قراچورلو که ازاکابرملازمان سلطان ونهایت ارادت واخلاص خدمت مظفر علی‌شاه داشت آن جناب ومتعلقانش را از شهر بیرون برد از قتل و غارت برهانید. خلاصه جناب میرزا محمد تقی بعد ازقتل مشتاق در همان سال که مذکور شد به انشاء غزلیات و قصاید وقطعات وترجیعات و رباعیات دیوان مشتاقیه مشغول شدند و در یازدهم ذی‌العقده همان سال به خط میرزا رحیم الحسینی که از فرزندان طریقت آن جناب بود صورت اتمام یافت، چنانچه مولوی رومی بعدازشهادت شمس‌الدین دیوان قصاید وغزلیات بنام وی رقم نموده، مولوی کرمانی نیز بعد از شهادت مشتاق دیوان مشتاقیه را به‌اسم اوفرموده وسابقاً صورت رقعه‌یی که جناب مظفرعلی به نورعلی‌شاه نوشته و یك دوغزل ازآن دیوان را مندرج گردانیده بود ومرحوم آقا محمدعلی کرمانشاهی آن را بدست آورده سبق ذکر یافت وگویا

شهرت ورواج آن اشعار را موجب کساد بازارتنگ مایگان بود واثبات مظلوم بودن محبین خاندان، لهذا به‌اصرارجناب آقا محمدعلی برداالله مضجعه خاقان مغفورآن طبیب الهی‌را از کرمان به طهران احضارفرمود، باآنکه حقیقت حال وصدق مقال مظفرعلی شاه درمحضر سلطانی واضح گردید واغراض وعداوت دیوان سیرت انسان صورت درحضرت سپهر بسطت خاقانی محقق شد چون ابتدای دولت بود وحاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله را در تخوم مملکت دستی و میل اوآن بود که برخواهش آقامحمد علی‌مظفرعلی‌را نزد او به کرمانشاهان بفرستند. رأی جهان‌آرای‌جهانبانی‌طوعاً اوکرهاً برآن قراریافت که مؤمن متقی را روانه آن صوب فرماید و چون به آنجا رسید جناب آقا محمد علی در خانه خود آنجناب را میهمان نمود، و درآن اوقات جناب‌آقا محمود خلف‌الصدق میزبان مرض شدیدی داشت و مظفرعلی‌شاه به‌احسن وجه ایشان‌را معالجه کرد ومزید اخلاص وارادت وی گردید و به‌آن واسطه جمعی‌سرآدست ارادت به‌دامان وی زدند وبالجمله‌چون براین‌امراطلاع بهمرسانیدند آن عارف ربانی را مسموم نموده درسال هزارودویست وپانزده ازاین جهان گذران‌بسرای جاودان ارتحال نمود.

کاین سیه‌کاسه درآخر بکشدمهمان‌را
برواز خانهٔ گردون بدر ونان‌مطلب

مرقدش درخارج درب شرقی کرمانشاهان‌است. مؤلفات محققانه‌آن جناب یکی‌تفسیر سورهٔ مبارکه سبع‌المثانی است که منظوم و مشتمل بـر تحقیقات است و رساله موسومه به مجمع‌البحار نثراً درتفسیرهمان سوره است، ورساله موسومه بکبریت احمر مشتمل بر اوراد واذکارموقته وغیرموقته واسرارآنها بطریقی که درطریقت علیه نعمة‌اللهیه مأثوراست بطریق رمزواشاره واین‌رساله رابرحسب استدعای میرزامحمد صادق بـرادر میرزا ابوالحسنخان حاکم کرمان که ازمخلصین وی بوده مرقوم فرموده والحق باکمال اختصار دارای‌بسیاری از مطالب واسرار است.

ودیگردیوان مشتاقیه است که اشعاربلند ومطالب ارجمند دارد.

ودیگر مختصری درطبابت بنام افیونیه دارد بعضی‌فقراتش‌اینست: الافیون ماالافیون وما ادریك ماالافیون دواء للجنون افلاتعقلون وضیاء للعیون افلاتبصرون فلااقسم برب ـ المشارق‌والمغارب انا خلقناه کالطین اللازب فلاتکونوا من‌فقدانه مهمومین ان‌الله‌هوالرزاق ذوالقوة المتین واذا وجدتموه فشقواحباته الکبری ان‌الله فالق الحب والنوی فلاتکونوافی شربه مکثرین ولاتطیعوا امرالمسرفین الی آخرما قال.

میرزا عبدالعلی ومیرزا کاظم

وآنجناب را برادری‌است نامش‌میرزا عبدالعلی، درفن طب‌جالینوس وقت خودبوده

وفرزندی است نام شریفش میرزا کاظم ، بقراط عصرخویش‌است ودرطریقت لقبش ظفرعلی.
دربستان‌السیاحه ترجمه وی مذکوراست .
ودرریاض‌العارفین احوال آنجناب مسطور ومی‌فرماید درکرمان‌صحبتش اتفاق افتاد وابواب مخالطت گشاد درهنگامی که فقیردرآن شهرمریض بود درعلاج نهایت دقت فرمود والحق حکیم مسیحا دم‌جناب میرزا عبدالعلی طبیب و آن جناب کمال اهتمام نمودند تا رفع مرض فرمودند. قصاید خوب وغزلیات مرغوب دارد وازاوست :

کسی که ساغرچون آفتابش‌ازکف دوست ... سحر طلوع کند طالعش همایون است
به این امید که سیلم به‌کوی دوست‌برد ... زآب چشم کنارم چورود جیحون‌است

میرزا صادق صدقی کرمانی

سالك سبیل رحمانی میرزا صادق تخلص صدقی کرمانی که در همهٔ فنون‌کامل و بر همگنان‌فائق، درریاض‌العارفین‌است که وی محمودة الخصایل‌ومحسود اهل‌آفاق ودرطریقت طاق وبه خدمت مظفرعلی شاه مشرف گردیده وازآن جناب بلقب صدق علی‌شاه مفتخر است واین بیت ازاوست :

گر ازپیمانهٔ ما باده دادی جمله‌راساقی ... زعقل‌وهوش‌درعالم‌نماندی ذره‌بی‌باقی

معطر علی شاه کرمانی

زبدةالسالکین آقامحمدمهدی‌بن خواجه شفیع‌الکرمانی الشبستری الملقب معطرعلی دربستان‌السیاحه و ریاض‌العارفین ترجمه‌آن جناب مذکور است و نسبتش را بمولانا شیخ محمود شبستری صاحب‌گلشن رازداده‌اندوازخانواده علم وفضل بوده و به‌شغل وعمل‌دیوانی مشغولی مینموده حالت وی‌یکمرتبه تغییریافت وتوفیق هادی‌وی‌شد ازنوکری دیوان‌استعفا داد وبه روش نیاکان‌طالب علم شد وساکن‌مدرسه گردید وخدمت علماء تلمذ نمودومخصوص درحکمت الهی وفصوص شاگرد میرزا محمد تقی مظفر علی بود و چون مشتاق به‌کرمان آمد وجمعی‌ربودهٔ اوشدند منجمله وی‌بود، دست ارادت به دامان نورعلی‌شاه زد وازرونق‌علی تربیت وتلقین یافت وبکمال رسید وازجناب نورعلی‌شاه به اجازهٔ ارشاد طالبین ولقب معطرعلی‌مفتخر گردید وچون خاقان‌مغفور مظفرعلی‌ومعطرعلی‌را بدارالخلافه احضارفرمود مدتی‌درطهران‌توقف‌نمودوبه‌همدان‌رفت‌وزمانی‌ممتدآن‌جا بود ودرجیحون‌آباداز‌بلوك‌همدان امیر روشن ضمیر حاج محمد خان ابن حاج عبدالله خان دست ارادت بوی داد و درسلوك طریقهٔ حقه بمدارج عالیه رسید وترجمهٔ خان در ضمن احوالات حضرت مجذوب علی شاه بیاید. خلاصه‌آنجنابان‌را ثانیاً ازدربارشاهی‌امربه‌آمدن به‌طهران‌صادر گردید وبنا برسعایت

اهل فساد بامرسلطانی آن جناب‌را چوب زدند .

ودربستان‌السیاحه مرقوم است که فرج‌الله‌خان نسقچی باشی چندان چوب و تبرزین به‌آن سرحلقهٔ اهل یقین زدکه بعد ازشش یا هفت روزجهان فانی‌را بدرود نمودواین واقعه درسنه هزار ودویست و هفده بود ومزار فیض‌آثارآن جناب در طهران به جنب امام زاده ناصرالدین کـه معروف به سید نصرالدین است واقع است ومکرر زیارت شده و قبرشیخ چغندرلرهم پهلوی اوست .

ودرریاض‌العارفین این رباعی را ازمعطرعلی شاه نقل نموده :

زنهار دلا بـه دهر مایل نشوی و ز حق نشوی نفور و باطل نشوی
درعالم بی‌وفا که‌خواب‌است وخیال یك لحظه ز ذکر دوست غافل نشوی

السیدابراهیم التونی مظهرعلی شاه

السیدالجلیل سمی الخلیل الملقب مظهر علی اصلا ازبلدهٔ تـون بوده و در اصفهان تحصیل علوم نموده و بخدمت نورعلی شاه رسیده و غالب اوقات با وی مصاحب و اوقات توقفشاه درعتبات عالیات مراقب ومواظب حضورمینوظهوربوده. درکتاب اصول‌الفصول نقل نموده ازرساله مرحوم حاج محمد خان همدانی‌که از امرای زمان خاقانی است‌که جناب سید درمیان تکیه وقهوه‌خانه ازانظارغایب گردید.

ودرریاض‌العارفین مسطوراست که کس‌را ازبقا وفنای اواطلاعی نیست واهالی سلسله گویند بمرتبه اوتاد و یکی ازرجال گردیده واین بیت اوراست :

قطره بودم غرقهٔ دریا شدم وندر اوچون قطره ناپیداشدم

آقامحمد علی انیس علی

آقا محمدعلی‌بن خواجه شفیع الکرمانی الملقب انیس علی برادر اعیانی معطرعلی وازجملهٔ ربوده‌گان مشتاق علی و در ارادت واخلاص به وی بی‌اختیار. ازکرامات مشتاق بسیار بەطریقه مشاهده نقل‌نموده ودرویشان‌را ازجان ودل خدمت می‌فرموده .

دربستان‌السیاحه مذکوراست که قریب‌هفتاد وپنج سال‌عمر کرددرسال هزارودویست وچهل وهفت وفات نمود ودرمزارمشتاقیه مدفون‌است وپنج گوهرنیکواثر اورا باقی است: آقاعلی‌اکبر، آقانظرعلی،آقامحمد،آقا احمدآقا، اسمعیل. همگی‌اهل‌حال وارباب‌کمال انتهی. وازبعضی مسموع شدکه‌آقا محمد خلف‌آقا محمد علی اجازه ازجناب رحمتعلی‌شاه داشته ودرسال هزارودویست وهفتاد ویك وفات یافته درجوارپدرمدفون است .

میرزا محمد رحیم نائینی نظرعلی

میرزا محمد رحیم نائینی ملقب نظرعلی از معارف مریدان نور علی شاه در ریاض‌العارفین مسطور است که درآغاز شباب برای تحصیل علوم متداوله به اصفهان آمد وذوفنون شد ودرفکر تزکیه وتصفیهٔ نفس افتاد طالب ارباب معرفت‌واصحاب حال گردید وعاقبت به حضور نورعلی شاه‌رسید وبه مطلوب نایل ودرسلوك راه‌حق وطریق فقرا کامل شد وگاهی شعری می‌گفته و تخلص در اشعار صحبت و در بعضی منظومات نظر تخلص مینموده و این مثنویات را دروقت تشرف باستان ملایك پاسبان رضوی انشا نموده بعضی ازآن‌اینست :

طوس حریم حرم کبریاست — مدفن پاك شه پاكان رضاست
کعبه اگر خانه آب وگل است — طوس رضا کعبهٔ جان و دل است
کعبه بود سجده‌گه خاکیان — طوس بود قبلهٔ افلاکیان
مهبط انوار الهی است طوس — جلوه‌گه حضرت‌شاهی‌است طوس
آینهٔ سینهٔ سیناست طوس — خوابگه بضعهٔ موسی است طوس
قبهٔ آن سر زده از ساق عرش — سدهٔ آن قبله بود طاق عرش

ودر بستان‌السیاحه درلغت نائین‌ذکرآن‌جناب رانموده ومیفرماید: میرزا عبدالرحیم لقب‌گرامیش نظرعلی شاه ازخلفای جناب نورعلی شاه صاحب کمالات صوری و معنوی اهل آن دیار بوده وهمانجا وفات نموده درسنه هزار ودویست وچهل هجری .

مولانا عبدالصمد همدانی

العالم‌الربانی والعارف الصمدانی‌مولانافخرالدین‌عبدالصمد همدانی درمراتب طاعت وعبادت وریاضت مرتبه‌عالی‌داشته وازمراسم زهدوتقوی وپرهیز کاری دقیقه‌یی‌فرو نمیگذاشته قریب چهل سال درعتبهٔ خامس آل‌عبا مجاور بوده و تحصیل علوم نموده و در فقه و اصول تلمیذ علامه طباطبائی امیرسیدعلی است وبالاخره از فحول‌علماء مجتهدین گردید وچون‌از طریق ظنون به یقین نرسید اگرچه گفته‌اند که ظینةالطریق لاینافی قطعیةالحکم الاانه فی الفروغ لافی‌الاصول لاجرم درطلب ارباب یقین‌گردید وزهرملامت چشید .

هرکه تماشای روی‌چون‌قمرت کرد — سینه سپر کرد پیش تیر ملامت

دربستان‌السیاحه مذکوراست که درهمان دیار بدلالت مجذوب‌علی‌شاه خدمت نورعلی شاه و سید معصوم علی‌شاه رسید وبه امرآن دوبزرگوار ازخدمت حسینعلی‌شاه بشرف ذکر خفی و فکرمشرف گردید وجمعی ازاین طایفه را در همان مقام شریف ملاقات‌نموده‌مانند سید ابراهیم مظهرعلی تونی ورونقعلی شاه وازیمن توجه‌آن‌بزرگان بمقامات عالیه‌مشرف

گشت. مدت هشت سال درخدمت آنان به تکمیل باطن کوشید تاآنکه درماه ذی‌الحجه سال هزارودویست وشانزده ازتیغ جور وهابیان شربت شهادت نوشید.

قبل ازوقوع این حادثه مکرر فرمودی که عماً قریب این محاسن سفید را بخون خود سرخ خواهد دید. درحین شهادت عمرشریفش ازشصت سال متجاوز بوده.

راقم آن‌جناب را دیده وبخدمتش رسیده وبا والد فقیر طریق مودت ومحبت می‌پیمود کتب مفیده درفقه و اصول وعلم طریقت از آن بزرگوار در صفحه روزگار یادگار است منجمله کتاب بحرالمعارف درعلم طریقت ازبرای اهل سلوك بسیار نافع است، انتهی.

ودرریاض‌السیاحه قریب به این مضمون نیزدرترجمهٔ آن‌جناب مسطور است ودرآخر میفرماید ازخلفای حسین علی شاه گردید ودرتبلیغ طریق‌وارشاد وهدایت‌عباد مساعی‌جمیله به ظهور میرسانید، انتهی.

ودر ریاض العارفین ذکر آن‌جناب را بعنوان صمد همدانی و هوقطب العلماء مولانا شیخ عبدالصمد آورده ودرآنجاست که عاقبت‌الامر خدمت نورعلی شاه‌اصفهانی‌رسید وارادت اوراگزید، هم به اجازه اوخدمت حاج محمدحسین اصفهانی شتافت ودرصحبت وی‌تربیت یافت. دیگرباره بکربلای معلی رفته ساکن‌شد وبحرالمعارف تصنیف فرمود این‌یك‌بیت از او است :

زکعبه عاقبة‌الامرسوی دیر شدم | هزارشکر که من‌عاقبت‌بخیرشدم

ودر کتاب جام‌جم نواب‌اسعداشرف‌والاحاج فرهاد میرزامعتمدالدوله العلیةطاب‌ثراه بمناسبت شهرکربلا ذکری از وی نموده بعبارته آورده می‌شود :

شهرکربلا را درسال هزار و دویست و شانزده هجری روزغدیر که بغدیر (۱۲۱۶) تاریخ اواست طایفهٔ ضاله وهابی قتل عام‌کردند که اثاثه و اوضاع بقعه شریفه را به غارت بردند واز چوب‌صندوق مطهر، سعود نامسعود در همان رواق گردون طاق قهوه پخته تناول نمودند وآخوند ملا عبدالصمد همدانی‌که از اجله علماء بود بدرجه شهادت رسید.

راقم گویدآنچه دراوایل کتاب بحرالمعارف خود میفرماید در اتصال به سلسلهٔ علیه بلاواسطه ازسید شاه علی رضای دکنی اخذطریقت نموده ودروصل ششم این‌کتاب اشاره‌در این باب نموده وبعضی‌کرامات آن‌جناب درترجمهٔ مخلص‌اوحاج میرزا عباس خان‌معروف به حاجی میرزاآقاسی وزیر ارسطو ضمیر نقل می‌نماید انشاءالله.

وچون‌کتاب مستطاب بحرالمعارف در نزد اشراف ومعارف معروف‌تر ازآن‌است‌که دراین اوراق چیزی از آن ذکرشود صورت‌کتابی‌که بیکی از مخلصین خود مرقوم فرموده قلمی‌می‌گردد: دربعضی اخبار مأثوراست‌که مرغ روح چهل هزار سال پیشتر ازگرفتاری به قفس تن‌درجوار حضرت‌باری درپرواز ودرگلستان‌قرب ووصال دوست دمساز وهمرازبود

تو آن نوری که پیش از صحبت خاک　　ولایـت داشتی بـر بـام افـلاک

چون تمنای مراتب بالاتر داشتند حق تعالی ایشان را قید دام اجسام فرمود که بـه تقریب تعلق با بدان تحصیل آن مقام والاشان نمایند.

ما به‌فلک بوده‌ایم یار ملک بوده‌ایم　　باز همانجا رویم منزل ما کبریاست

مازفلک برتریم ازفلک افزون تریم　　بازهما نجارویم جمله که آن شهرماست

وگرنه من از کجا حبس از کجا مال که را دزدیده‌ام.

گردولت وبخت یار بودی مارا　　در منزل خود قرار بودی ما را

گرچشم بد زمانه بر مـا نزدی　　در شهر کسان چه‌کار بودی ما را

وحدیث حب الوطن من الایمان و کن فی الدنیا کانك غریب اشاره به آن است موافق حکمت کامله هر نفسی را چندروزسرمایه عمر عطا فرمود که بعد ازرنج از نشأهٔ فانیه بدار باقیهٔ اخرت رود والاخرة خیروابقی **یاایتهاالنفس المطمئنة ارجعی الی ربك راضیة مرضیه**

در هر نفس که میرود ازعمر گوهریست　　کان را خراج وملك دو عالم بود بها

مپسند کاین خزینه دهی رایگان بباد　　وانکه روی بخاك تهی دست و بینوا

رجال لاتلهیهم تجارة ولابیع عن ذکرالله کذب من زعم انه یحبنی فاذا جبه اللیل نام عنی الیس کل محب یحب خلوة حبیبه.

شب خیزی واشك ریزی عین سعادت است صدهزار حیف که وطن اصلی رافراموش ودل به جیفهٔ کثیفهٔ دنیا بسته با غفلت هم آغوش شوی.

بـا سرشتت چها که همراه است　　خنك آنکس که ازخودآگاه است

گوهری درمیان این سنگ است　　یوسفی در نشیب این چاه است

جناب اقدس الهی بطریق لطف میفرماید یا معرضا عنابم تعرض و یا ملتفتا عنا الی من اعرضت ما آثرت علیك شیئاوانت تؤثر علی لکل شئی ان فارقته عوض ولیس لله ان فارقته عوض

یك چشم زدن غافل ازآن ماه نباشید　　شاید که نگاهی کند آگاه نباشید

الیس الله بکاف عبده.

منگر بهرگدائی که تو خاص از آن مائی　　مفروش خویش ارزان که توبس گران بهائی

مولانا محمد نصیر دارابی

الفاضل الکامل مولانا محمد نصیر ازداراب جرد فارس و مردمان معرفت اساس است. دربستان السیاحه مسطوراست که دربدوحال جهت تحصیل کمال عزیمت اصفهان فرموده ودرآن دیار خدمت افاضل روزگار مشغول تحصیل مراتب حکمت گردیده و در عراقین با بسیاری علماء عصر وعرفاء زمان صحبت داشته آخرالامر به خدمت حسینعلی شاه و صحبت

نورعلی شاه و سید معصومعلی شاه و رونقعلی مشرف و ازفیض حضورآن بزرگواران به درجهٔ وصول فایز و بوطن مألوف مراجعت نمود. فقیر مکرر درعتبات عالیات و دارالملك طهران وداراب آن جناب را ملاقات کرده بود واز ملاقات ایشان فیضها بردی، الحق شخصی بزرگوار بود گویا درحدودسنه هزار ودویست وبیست وشش درهمان دیار برحمت پروردگار واصل گشت .

ذکر بعضی از معارف معاصرین شاه سید علی رضا وسید معصوم علی شاه ونورعلی شاه

آقامحمد بیدآبادی مازندرانی

العالم العقلانی والحکیم الایمانی آقامحمد بن محمدرفیع الجیلانی چون آن‌جناب در محله بیدآباداصفهان مدرس ومسکن داشت به آقای بیدآبادی معروف است درعلوم عقلی ادراك صحبت مولانا اسمعیل خواجوئی نموده ودر اخبار و حدیث تلمذ ازخدمت میرزا محمدتقی الماسی که ازاحفادسمی خود مجلسی اول است فرموده و درمراتب عرفان با عرفای زمان طریق سلوك پیموده وعلی الجمله مربی جمعی ازطلاب گردید ودرمعارف حقه تصنیفات فرمود وبر کتب محققین درحکمت و کلام تعلیقات نوشت وجمعی ازعلماء اعلام ازدامن تربیت اوبر خاسته اند مانند سید اجل میرزا ابوالقاسم حسینی اصفهانی مدرس مدرسه شاه ومولی محراب عارف جیلانی ومولی علی نوری ومولانا حاجی محمدابراهیم کرباسی رحمة الله علیه وغیراین بزرگان .

وحاجی درمجالس ومنابر ضرب المثل مینموده زهدوتقوای آن جناب را وآقا وصی پدرحاجی بوده ودرتربیت وی سعی بلیغ نموده وازجمله کسانی که درصناعت کیمیاماهر بوده آن‌جناب را می گویند ونیز ازجملهٔ قائلین به وجوب نماز جمعه درحال غیبت یکی اوست وچون اقامه امام درنماز جمعه درکمتر ازفرسخ روانیست و درشهر اقامه نماز جمعه میشد وایتمام بغیر صلاح نمیدانست هرروزجمعه را میرفتند بلوك ماربین در قریه رنان که تا شهر اصفهان یك فرسخ شرعی بیشتر است نماز جمعه مینموده .

و مرحوم میرزا محمد نیشابوری محدث معروف صاحب کتاب رجال ترجمهٔ او را آورده بعبارته نقل مینماید: محمد بن محمد رفیع المازندرانی اصلاالاصفهانی البیدآبادی مسکنا کان حکیماً عارفاً ثقة محدثا استاد عصره فی المعقول عاصرناه ولم نلقه توفی باصفهان فی دولة علیمردان‌خان و دفن به مقبرة تخت فولاد زرنا قبره هناك ، انتهی.

ودر روضات الجنات مذکور است که وفات آن‌جناب درسال هزار و یکصد و نود و هفت بوده ودرتکیه محقق خوانساری آقا حسین مدفون نزدیك مزار پدربزرگوارش عالم فاضل محمد رفیع .

راقم گوید درذکر سلسله ذهبیه اغتشاشیه مذکور شد که دربعضی کرسی نامه‌ها انتساب آقای بیدآبادی را درتصوف بسید قطب‌الدین نیریزی شیرازی داده‌اند واز بیدآبادی بسید صدرالدین دزفولی رشته کشیده وبزودی ترجمهٔ سید قطب و صدرالدین الدزفولی بیاید.

حاجی عبدالوهاب نائینی

العارف الکامل البهاج الحاج عبدالوهاب بن الحاج عبدالقیوم المعروف المنسوب به نائین. قال فی المراصد نائین بعدالالف همزة فی صورة الیاء ثم یاء خالصة ونون هی التی قبلها قیل هی من اعمال فارس ثم من کورة اصطخر لانها بین اصفهان وفارس.

ودر بستان السیاحه مسطور است نائین قصبه‌ایست دل‌نشین ازقصبات اصفهان ومحلی است مسرت توأمان درزمین هموار واقع وجوانب آن واسع است وقرب دوهزار خانه در اوست و قرای معموره مضافات اوست. آبش خوب و هوایش مرغوب، آن قصبه درراه یزد وکاشان اتفاق افتاده واکثر مشتهیاتش مهیا وآماده است. از اصفهان چهار مرحله دور و فواکه سردسیرش موفور، مردمش خالی از شرارت نباشند چنانکه یکی از اهل آن دیار گفته اهل نائین کلهم ملاعین، حتی کمترین ارباب فضل وکمال درآنجا بوده‌اند وجمعی ازاهل وجد و حال ازآنجا ظهور نموده‌اند منجمله حاجی عبدالوهاب مرشد حاجی محمد حسن تبریزی الاصل ومیرزا ابوالقاسم شیرازی فی زماننا ازآنجا بوده درویشی بی‌خویش وعارفی حقیقت‌اندیش بود، انتهی.

راقم گوید درسلسلهٔ نوربخشیه ازسلاسل معروفیه ذکرشجرهٔ ارادت‌وی‌شد واجمالش این بود که ازسید قاسم فیض‌بخش خلف الصدق سید محمد نوربخش رشته کشیده تامتصل میشود بشیخ محمد مؤمن سدیری سبزواری وازوی بسه نفرخلافت رسیده یکی شیخ بزرگوار شیخنا البهائی العاملی ودیگرمولانا محسن کاشانی ودیگرجناب میرمحمدتقی شاهی واز وی بحاج عبدالوهاب نائینی و از وی به دو نفر خلافت رسیده یکی به حاج محمد حسن تبریزی الاصل نائینی المسکن و المدفن و یکی به حاج میرزا ابوالقاسم شیرازی معروف بسکوت و تفصیل حالات این دو بزرگوار در ترجمه معاصرین حسینعلی شاه طاب ثراه مذکور گردد.

وموافق این شجره چنین است که ایشان ازسلسله نوربخشیه باشند ولی آنچه ازبعضی مخلصین مفلسین آنان مسموع میشود ایشان را به اویسیان منسوب میدارند وازبعضی معتبرین شنیدم که میفرمود حاج عبدالوهاب خدمت نورعلیشاه مشرف بوده وعلی الجمله وفات آنجناب درقصبه نائین بسال هزار ودویست ودوازده روی نموده واین مصراع تاریخ شد:

«هـو الوهاب ذوالعزة هـو الحق و لایفنی»

ودرمصلی قریب بمزارسید شمس‌الحق والدین محمد بن عبدالله اللحصوی النوربخشی

که سبق ذکر یافت دفن شد ودرایام حیات غالب اوقات در همان مکان توقف مینمودند و مزار سید را گرامی میداشتند وتفصیل عمارت بقعه وباغ وجریان آب کاریز وبعضی بنیان آنجادر احوال حاج محمدحسن مذکور میشود .

وراقم را مکرر توفیق زیارت آستان آن بزرگواران رفیق شده شرحش درموقع خود تحریر گردد بعونه تعالی. ومرحوم حاجی عبدالوهاب رایك پسر نیك اختر بوده نامش آقامحمد درزمان حیات پدر رخت بسرای آخرت برد وازوی سه دختر و دوپسر باقی ماند ودر زیرسایه جد تربیت شدند یکی از آن صبایارا بعقد ازدواج حاج محمد حسن درآورد واعقاب دختری ایشان از نسل وی بحمدالله تااکنون باقی است وهمگی باذوق وازمشرب عرفان بی بهره نیستند وهم چنین ازیکی پسران که نامش آقاابوطالب است نعم الخلفی ماند بنام جد غریبش آقامحمد واز نسل خوش اصل وی اولاد ذکور بااستعداد امروز میرزا نصرالله خان مشیرالدوله وزیر امور خارجه درزمرهٔ رجال بزرگ این دولت ثبت است وازنیاکان خود در وی اثری باقی است درویش دوست وخوش نیت ونیکو فطرت است ازباری تعالی امید چنان است که بیشتر از این توفیق خدمت خلق روزیش نماید و مخدوم زادگانش در دامن تربیتش ازولاء اولیاء حق شادکام باشند .

قطب الدین سید محمد شیرازی ذهبی

السید السند قطب الدین محمد الحسینی النیریزی الشیرازی، نسب آنجناب به بیست وسه واسطه بحضرت سیدسجاد (ع) منتهی میشود واجدادش درقصبه نیریزمن اعمال فارس توطن داشته و بعدازاستکمال علوم مرسوم درطلب اهل یقین پی سپر بوده تاآنکه دربقعهٔ شاه داعی الله بیرون شهرشیراز خدمت شیخ علی نقی اصطهباناتی طی مقامات سلوك کرده بمصاهرت وخلافت مخصوص گردید .

راقم گوید درسلسلهٔ ذهبیه ذکر شد که شیخ علی نقی خلیفه سید نجیب الدین رضای تبریزی اصفهانی بوده و سید رضا مردی بزرگوار است و کتاب مثنوی سبع المثانی ازاوست. نجیب الدین رادر ریاض العارفین بعنوان زرگر اصفهانی آورده وترجمه نموده، وفاتش درسال هزار ویکصد وهشتاد وپنج نوشته ومخفی نیست که غیرازرزگر اصفهانی است که نامش محمدحسن است. وفات وی رادرمجمع الفصحا سال هزار ودویست وهفتاد نوشته است. خلاصه نجیب الدین راتعریف همین بس است که مرحوم مظفرعلی شاه درکتاب مثنوی بحرالاسرار او را ستوده است وبعضی ازآن ابیات تیمناً آورده می‌شود .

صبح یوم السبت شوال الکریم — عارض مشتاق سلطان عظیم
طلعتی فرخنده چون ماه تمام — چشم جان راجلوه گرشددرمنام

قصه سبع المثانی مثنوی / از کـلام شه نـجیب معنوی
شه نجیب‌الدین رضاشاه ولی / مرشد راه رضا سلطان علی
اندرآن عالی محل مذکور شد / حضرت مشتاق زان مسرورشد
مدح و وصف‌آن کتاب مستطاب / گشت جاری زان شه‌مالک‌رقاب
اشتیاق استمـاع آن کـلام / ساخت ظاهر آن شه عالیمقام
عبد مشتاقی مظفر شخص درد / در حضورآن شهنشه عرض کرد
کاذن اگرباشد ز شاه مستطاب / عرضه دارم فصل‌فصل وباب‌باب
اذن‌ورخصت‌یافت‌زآنحضرت‌صدور / که بخوان‌سبع‌المثانی درحضور

و استاد سید نجیب الدین رضا شیخ محمد علی مؤذن اصفهانی است که ترجمهٔ وی مذکور شد ومرحوم حاجی میرزاابوالقاسم شیرازی شریفی معروف بمیرزابابا که خودرادر زمرهٔ مشایخ ذهبیه شمرده درآخر کتاب مسمی بشرایط الطریقه فرماید که سیدقطب‌الدین بعداز پی‌سپر کردن اغلب بلادایران وتوقف درهرجا خاصه نجف اشرف جمعی کثیراز آن حضرت فیض وبهره‌ورآمده درآن‌ارض اقدس فتوحات‌مکیه‌درس میفرموده وبعداز تحقیقات بسیار عبارت‌کتاب را باتحقیقات مطابق میفرموده و جناب رضوان جایگاه آقا سید مهدی طباطبائی بحرالعلوم ومولی محراب‌گیلانی وآقا شیخ جعفرمجتهد نجفی از فیض تدریس وتذکیروطریقت‌آنجناب فیض‌یاب‌شده بکمال‌انسانیت فایض‌گردیدند وخواندگاررومو‌ظیفه وتیول‌در بصره وبغداد بجهت ایشان‌قرارداده.

پس‌ازآن، طبع مبارك آنجناب از معاشرت باعامه خلق منزجرگشته رجوع بوطن اصلی خودنمودند وباعث‌تربیت جناب علیین آشیان‌آقامحمد هاشم شیرازی شدند وبعد از اتمام سلوك ایشان صبیه‌خودرا بایشان تزویج فرموده بعدحرکت‌ببوشهر نموده بجزیره‌مشهور بخارك دروسط دریای عمان در کوه‌مقبره‌حضرت محمدحنفیه تشریف برده اعتکاف‌فرمودند و چندین وقت درآن‌کوه و غارباهل وعیال متوکلا علی‌الله توقف نموده رقیمه بجناب‌آقا محمدهاشم مرقوم فرموده کاصحاب‌الکهف و الرقیم پناه به جبلی‌آورده‌ایم وبیاد خداوند بسر می‌بریم.

و دروقت توقف‌در احساجناب شیخ‌احمد احسائی تربیت درخدمت‌آن حضرت‌حاصل کرده بکمال علم‌وعمل رسیدند.

راقم گوید بسیار غریبست‌که تحقیقات جناب سید با عبارات فتوحات مکی مطابقه داشته وجناب شیخ احمدقدس‌سره‌ازدامن‌تربیت وی‌برخاسته‌اند معذلك مرحوم‌شیخ درانکار محیی‌الدین وتکفیراوبلکه تمام‌طبقات صوفیه وحکما در رسائل خود بی‌اختیار است واز نام صاحب فصوص‌الحکم به‌ممیت‌الدین ومحدث‌کاشانی به‌مسیئی تعبیرمینماید وهم چنین آقاسید

مهدی طباطبائی درحق شیخ وشیخی علی رؤس‌الاشهاد لعن وطعن میگفته. قال فی روضات‌الجنات فی ذیل ترجمهٔ مولانا الشیخ محمد تقی الرازی الاصفهانی الایوان کیفی المحشی اصول‌المعالم وکان هذاالشیخ المعظم یعنی‌صاحب الفصول کثیرالطعن والتشنیع علی طایفةالشیخیة المنتسبین الی‌الشیخ احمد البحرانی متجاهراً باللعن علیهم والتبری عن عقائدهم الفاسدة علی رؤس الاشهاد کماکانت هذه شیمة سیدناالمهدی ابن الامیرسید علی‌الحائری‌الطباطبائی ایضاً انتهی .

ودر کتاب ریاض العارفین مسطور است که خلف الصدق آنجناب میرزاسید علی‌خلیفه وی‌باعلماء یهودمناظره فرموده وزیاده ازصد نفر بهٔدین‌حقه درآورد وغرض‌جناب سید قطب ازمشایخ عظام سلسله ذهبیه‌است درسنهٔ هزار ویکصد وهفتاد وسه رحلت نموده.

رساله فصل‌الخطاب، رساله‌شمس الحکمه وکنزالحکمة وانوار الولایة و نورالهدایة ورساله وقصیده عشقیه ومثنوی موسوم بنورالولایة و مثنوی موسوم بمنهج التحریر و رسالهٔ افاضه روحیه ازآثار اوست .

راقم گوید باوصف آنکه نسبت جناب سید را بحکمت داده‌اند این اشعار آن جناب برخلاف اصطلاح‌است .

زعموا الوجود مشککا سبحانه — عن اشتراك وضیعها و شریفها
فی الاشتراکین التزام ضلالة — قدضاع فی نهج‌الهدی تفضیعها

ودر دیباچه‌یی که فاضل‌معاصر برای کتاب قوائم‌الانوار والد ماجد خود نوشته‌ترجمه چنین نموده که یعنی‌آنکه اشتراك لفظی و معنوی عندالتحقیق خالی‌ازضلالت نیست‌چراکه ذات غیب‌غیب حق‌تعالی بمشی‌عرفانی مفهوم نداردور ذهن‌تاچه رسدکه مشترك باشد و درك مابه الاشتراك بین‌الحق والخلق‌شودومورد این‌احکام‌امکانیه گردد زیراکه منقطع‌الاشارات ووراء اللبس ومنقطع الوجدانی ومسکوت عنه‌است .

چنانکه جناب شیخ‌محیی‌الدین‌عربی درفتوحات فرموده فلوجمع‌بین‌الواجب بذاته و بین‌الممکن وجه‌لجاز علی‌الواجب ماجازعلی الممکن من‌ذلك الوجه من‌الدثوروالافتقارو هذافی حق الواجب محال‌فاثبات وجه جامع بین الواجب و الممکن محال، انتهی کلامه.

عجیبتر شداین‌شرح ومعلوم‌شدکه برهیچ اصطلاحی سخن نفرموده والمعنی فی بطن الشاعر، واعجب آن‌است که درخاتمه کتاب‌قوائم می گوید ای‌فرزند ارجمند عزیز باید بدانی که حقیقت صراط المستقیم الهی درسلسله بدو و نزول ذات غیب‌الغیوب بسوی عالم ظهور وخلق الی آخر، باید پرسید ذات غیب حق که مفهوم ندارد نزول ذات یعنی‌چه .

ونیزدرآن کتاب این عبارت رابه سید قطب‌نسبت داده‌اند که درحق حضرت‌میرداماد گفته انتصارالمولاناالرومی‌هذه‌الابیات المزخرفات‌قالها بعض‌الفیلسوفین‌المنکرین‌للحکماء

الالهیین والفقراء الکبراءالعارفین والعلماءالربانیین.

ای که گفتی پای چوبین شد دلیل
ور نه بودی فخر رازی بی بدیل

پای برهان آهنین خواهی براه
از صراط المستقیم ما بخواه

پای استدلال خواهی آهنین
نحن ثبتناه فی الافق المبین

کردم از ابریز خالص ده قبس
تا که شد عقل مضاعف مقتبس

عقل و روح و جان به هم بگداختم
تا کتاب ده قبس پرداختم

وانی لما رأیت هذه الابیات ولقد کتبها خلف کتابه المسمی بالقبسات هیج الله غیرتی فی تلک المزخرفات فقلت فی جوابه .

کمترین بی نشانان قطب الدین
خادم قدوسیان عارفین

از زبان عارفان گوید جواب
در بیانی همچو نور آفتاب

روح مولانا ترا گوید جواب
درزبان من به این فصل الخطاب

گرچه سنیهای استدلال عقل
مولوی در مثنوی کرده‌ست نقل

لیك مقصودش نبوده عقل کل
زانکه او هادی است در کل سبل

سید صدرالدین دزفولی ذهبی

زبدةالعارفین سیدصدرالدین بن سیدمحمد دزفولی، دربستان السیاحه مذکوراست سیدی عالیقدر ومنشرح الصدر، جامع علوم ظاهری وباطنی و کمالات صوری ومعنوی بود، در علم سلوك نظماً ونثراً تألیف نموده ومدتها طریق عزلت وخلوت وریاضت پیموده وسفرعراقین و فارس وخراسان فرموده .آن جناب ازمریدان آقا محمد بیدآبادی بود وایشان ازمریدان جناب سید قطب الدین شیرازی، گویادرحدود سنه هزارودویست‌وچهل واندی درهمان دیار به رحمت الهی واصل گشت. ازجمله کتب آن جناب قاصم الجبارین و مصباح الطریقه دیده شده است بسیارمفید است .

آقا محمد هاشم شیرازی ذهبی

قدوة العارفین آقامحمدهاشم بن میرزا محمد اسمعیل شیرازی، درعنفوان جوانی به شغل نویسندگی واستیفای خوانین زندیه روزگار میگذرانید ودر اواسط حال استعفانموده ویك مرتبه ترك دنیاگفت وروی به‌آخرت‌آورد وسر ارادت برپای سید قطب الدین مذکور نهاد وبطریقهٔ ذهبیه به درجات عالیه رسید وبه دامادی سید مفتخر گردید واذن ارشادیافت وعلی‌الجمله مردی مرتاض و عارفی ممتاز بوده و قریب نود سال از سن شریف آن مرجع ارباب نیازگذشت که مرغ روح پرفتوحش ازقفس خاك به عالم افلاك طیران نمودوکالبدش درحافظیه به جوارمزارخواجه شمس‌الدین محمد دفن گردید درسال هزار ویکصدو نودونه

و از آنجناب مثنوی موسوم به ولایت نامه ورسالهٔ مناهل التحقیق و بعضی غزلیات و رباعیات مشهور است واز اوست :

برچهرهٔ مرآت تو تاهست غبار
کی‌عکس بگیرد اندرآن‌جای قرار
آئینهٔ دل ز زنگ اغیار بشوی
تا جلوه کند درآن‌جمال رخ یار

ومن غزلیاته :

ای‌دوستان ای‌دوستان رفتم زخود من‌بارها
تا آنکه دیدم یار را درکسوت اغیارها
وحدت‌چوآمد درنظر کثرت‌شدازپیش بصر
بتها شکستم سر بسر وارستم از زنارها

من مثنویاته :

چون بتابد بر دل آن نور خدا
رنگ باطلها شود از وی جدا
شبهه و شك نیست در ذات قدیم
که بود محتاج اثبات ای‌حکیم

آقا محمد نیاز

وآقا محمد رضای نیاز تخلص بادوهمشیره از احلاف او بودند ونیاز درسال هزارو دویست وسی وچهار وفات نمود وترجمهٔ وی درتذکره دلگشا ورياض‌العارفين مسطور است ودرآن‌کتاب درضمن عنوان شاه کوثر هندوستانی گوید که آقا محمد هاشم شیرازی‌قبل از دریافت خدمت سید قطب‌الدین به خدمت شاه کوثر هندی رسیده و ملتمس ذکری‌گردیده وبعد از ارادت به جناب سید نیزگاهی بدان مشغول میشده وکوثر شاه خود را از مشایخ سلسلهٔ شطاریه طیفوریه میدانسته .

سید احمد الحسینی الاصفهانی هاتف

سید احمدالحسینی الاصفهانی المتخلص هاتف، درفنون حکمت مسلم باجناب‌آذر و صباحی‌عهدی محکم‌بستند وبنای‌توطن درکاشان داده مکرم زیستند. درسال یکهزارویکصد ونود وهشت دربلده قم وفات یافت .

به آئین دعا گفتا صباحی بهرتاریخش
که‌یارب منزل‌هاتف به‌گلزارجنان‌بادا

وترجیع بند مشهور وی دلیل‌کمالات معنوی اوست.

حسینعلی شاه اصفهانی

جامع المعقول والمنقول حاوی الفروع و الاصول قدوة المحققين و قطب العارفين الواصلين‌الحاج‌محمدحسین‌الموصوف به شیخ زین‌الدین والملقب حسین‌علی‌شاه طاب ثراه در اصول الفصول اصل آن‌جناب را ازشهرتبریز ودر بستان اصل او را از خوانسار

نوشته‌اند وآباء واجدادش همه فضلا وعلما بوده‌اند ویکی ازآنها شیخ زین‌الدین نام داشته ودرشهر اصفهان مسکن گزیده .

یکی از معاصرین که جغرافیای اصفهان را نوشته درآن کتاب گوید شیخ زین‌الدین مرحوم دو جنبه داشته جامع‌شریعت وطریقت هردو بوده، خانواده عدیده ومردمان بزرگ در این سلسله پیدا شده .

اولاد آن‌مرحوم هم دو رشته شده رشتهٔ پسری اول ایشان آقا محمد شیخ‌زین‌الدین است که ازفحول علماء ورئیس‌فقهاء اوایل‌عهد خاقان بوده. رشتهٔ دختری اول آنها مرحوم حاج‌محمدحسین‌شیخ زین‌الدین‌است که درفقاهت ارشد شاگردان‌آقامحمد خالوی‌خود بوده و درسایرعلوم وحالات‌افضل، دراواخرهمدم وهمقدم‌مرحوم‌نورعلی‌شاه وسر به سیدمعصومعلی شاه دکنی سپرد وولایت عهدگرفت وملقب به‌حسین علی شاه گردید. کمالات وکرامات از آن مرحوم زیاد بظهور رسیده وهنوز از رشتهٔ آن سلسله در اصفهان و دیگربلاد زیاد است انتهی خلاصة .

آنجناب به تحصیل علوم متداوله مشغول گردیده وچون رخساره مطلوب‌ازاکتساب علوم رسمیه نقاب نگشود در طلب علم حقیقی برآمده و طالب صحبت اهل حال و عرفای معاصرین درهرگوشه وکنار می پیموده دردش ازآنها دوا وکامش رواگردیده تاقائدتوفیق آن‌لب‌تشنه رحیق‌تحقیق‌را به سرچشمهٔ سعادت‌ابدی وسلسبیل‌سرمدی‌راهنماگردیده به‌خدمت سید سند معصومعلی‌شاه رسید به‌نوال‌زلال **ویسقون‌فیهاکاساکان‌مزاجهازنجبیلا وان الابراریشربون من کاس کان مزاجهاکافوراً**واصل وکام دل حاصل نمود **وفی‌ذلك فلیتنافس المتنافسون**سالها درخدمت آن‌بزرگوار به ریاضات وتصفیه وتجلیه گذرانیده ودرسفر هرات وارض اقدس‌مرافقت وموافقت نموده وهیچ‌پروائی ازملازمت خویش‌وبیگانه نداشته ولیکن جناب سیادت مآب به اوفرموده که شمارا جهت تمکین وشرافت درمنزل ما که تکیه‌گاه فقراست تمکن درست نیست، رفته در حجره‌یی ازمدارس شهر اصفهان منزل کنید وبطریق علمای‌بلد هرصباح به درس ومباحثه با علماء مشغول‌باشید ودر اوقات‌صلوة مفروضه به‌مسجد رفته به جماعت نمازگذارده موعظه نمائید وهنگام شوق مارا نیزملاقات کنید وآنجناب چنین رفتار می‌نموده ودرشهر اصفهان مدتها به همین طریقه رعایت ظاهر می‌فرموده .

و ازآن بزرگوار حکایت کنندکه فرموده من به‌مرتبه‌یی متوجه ذکرقلبی ومراقبه بودم‌که درمدت هفت سال‌کمتر از اوقات از آن کار غافل میشدم وکسی را به من‌گمان درویشی وفقر نمیرفت وهرکس ازسبب معاشرت ومسافرت پرسش میکرد جواب داده که در نزد بعضی‌پاره‌یی‌ادعیه واجازات اسما واوراد سراغ کرده بودم چندی‌مصاحبت کرده ایشان

را راضی نموده آن علوم را فراگرفتم واز ایشان هم بدی ندیدم .

گویند نهایت رعایت ظاهر و باطن را چنان می‌نموده که ظاهر پرستان ابداً او را مستحضر اسرار باطن نمیدانستند وباطن بینان ازاهل‌ظاهرش‌نمی‌شمردند. درویشان صوری راکه مایهٔ بد نامی بزرگانند نزد خود راه نمیداد و در التفات به‌روی لاابالیان نامقید نمی‌گشاد وبه طرزی خوب وطوری مرغوب بیان حقایق ومعانی به طالبان در مجلس وعظ میکرد که اهل صورت ابداً پی‌نمیبردند ومعنی دانان مستغنی شده بودند .

جمع صورت باچنان معنی‌ژرف می‌نیاید جز ز سلطانی شگرف

در بستان السیاحه مسطور است که در سنه هزار و دویست و دوازده عارف بالله نورعلیشاه درقصبهٔ زهاب از مضافات کردستان جمعی ازاکابر سلسله علیه را احضار فرموده‌در حضور بزرگان طریقت آنجناب را خلیفة الخلفاء نمود و زمام امر درویشان راباوتفویض فرمود و همان سال درموصل نورعلیشاه بسرای باقی خرامید .

وجناب حسینعلی شاه به وطن مألوف تشریف‌آورده‌به نشرشریعت غرا وطریقت‌بیضاء سعی بلیغ می‌نمودند .

دراصول‌الفصول مذکوراست با اینکه ارادت‌کیشان چنانکه رسم وقانون ایشان‌است از نقود واجناس مال خویش غالب اوقات به‌اسم نیاز چیزها به خدمت آنجناب میفرستادند رد ومنع وطمع وجمع درآن‌اصلا نبودقبول می‌نمودند وبفقرای مستحق میرسانیدند از اول عمرتاباًخر به منافع دودستگاه شعربافی موروثی قناعت داشتند و دردیناری از وجوهات مرسولهٔ مذکوره تصرف نمی‌کردند .

مادری پیر ومنکوحهٔ بدخوی داشتند وبه تکفل آنها میپرداختند و به جنگ وصلح میساختند و الحق ریاضتی است بزرگ با زوجه بدخوی بسربردن و غالب مشایخ به این محن ممتحن بوده‌اند وهستند، چنانچه شیخ‌ابوالحسن خرقانی‌قصه‌اش مشهور وحکایت‌شیخ عبدالله یافعی در احوال سید نعمة‌الله ولی‌قدس اسرارهم مسطور گردید .

وقتی راقم درخدمت بزرگی حاضر بود وبطریق صحبت ونصیحت میفرمود در قرآن مجید مکر شیطان را ضعیف فرموده **ان کیدالشیطان کان ضعیفاً** ومکر نسوان را عظیم یاد نموده **ان کیدکن عظیم** سرش آنکه‌آن عدوخارجی‌است واینان دشمنان داخلی‌اند .

الحاصل جناب حسینعلی شاه از منکوحهٔ خود در زحمت بود که همه روز با مادر پیر آنجناب منازعه می‌نمود چند نفراز دوستان محرم وقتی خدمت شیخ عرض نمودند که این زن را مطلقه فرمائید تاآسوده شوید :

کاین چنین‌زن‌راچراآن‌شیخ‌دین دارد اندر خانه یار و همنشین

ضد را بـا ضـد ایناس از کجا . با امام الناس نسناس از کجا

فرمودند که کسی بعد ازمن با او نخواهد ساخت میترسم اگر بی‌شوهر بماند تـاب نیاورده درمعصیت افتد ومن مؤاخذ شوم، بهترآنست که با اوبسازم وازبلایش صبرنمایم .

زن بد در سرای مرد نکو هم‌دراین‌عالم است دوزخ او

اخراجات‌آن زن و والده راحساب‌کرده نقدی میدادند و خود در مدرسه به‌نان و ماستی میگذرانید واگر میهمانی میرسید به محبین ومخلصین می‌سپردند که میهمانی کنند.

بعد ازآن در مشکل انکارزن برگشادآن خوش سراینده دهن

کان تحمل از هوای نفس نیست آن‌خیال نفس‌تست‌اینجا مایست

گرنه صبرم میکشیدی بار زن کی‌کشیدی شیر نر پیکار من

با این سلوك ورفتار بازهم‌آسوده نبودند. جناب ملاعلی نوری ساکن‌اصفهان که در حکمت برامثال واقران برتری داشتند شاگردان فاضل وی مانند ملا محمد علی نوری که بعضی حواشی برشوراق الالهام دارند وشیخ زاهد گیلانی‌ثانی‌ومانند ایشان ازمعارف خدمت حسینعلی‌شاه بملازمت خدمت ومواظبت طاعت میآمدند وبه قلیان دادن مجلسیان مفاخرت مینمودند وزبان حال ایشان بدین مقال گویا بود :

چند چند از حکمت یونانیان حکمت ایمانیان را هم بخوان

دل منـورکن بـه انوار جلی چند باشی کاسه لیس بـو علی

واین و قایع اسباب دل شکستگی جناب ملاعلی نوری‌گردیده برخلاف حکمت بـه تحریك اجلاف و مردمان بی‌انصاف ترتیب مقدمات داده هیولای وهم را بصورت نوعیه وهمیه خود جلوه داد واز قیاسات عقیم به خیال انتاج لجاج افتاد صغرای شکل‌اول‌رابسور سالبه‌کلیه محصور داشت وکبری را جزئیه لهذا عکس مستوی نقیض شد .

مسئله‌یی از جناب میرزای قمی رحمة الله علیه سئوال نمودند که حضرات معتقدندبه تصویر شخص مرشد هنگام عبادات ومن‌مقلد شمایم ورسالهٔ شمارا دربغل میگذارم الی‌آخر السئوال والجواب .

درکتاب جواب و سئوال مرحوم میرزا قدس روحه سئوال ملاعلی نوری و جوابش مذکور است خلاصه جناب حکیم نوبرکه خود را از الباب میدانست بجماعتی از ارباب قشور و اصحاب مرائی وشرور نامه‌ها نوشت فتوی به قتل اوذادند .

حاجی محمد حسین خان مروی که بعد ازخواریهای بخارا در ایران عزیز گردیده بود و خود را مروج متفقهه میدانست متعهد شد حاجی محمد حسین را درکمال خواری بیاورند وبه دست خوداو را بکشد که‌کار ثوابی کرده باشد. بحضور خاقان مغفور فتحعلی‌شاه معروض داشت که این فرقه را داعیه سلطنت است وکثرت مریدین برای اخذ بیعت،و علما قتل این طایفه را جایز بلکه لازم شمرده‌اند چنانکه درکرمان وکرمانشاهان این حکم

جاری شد .

خاقان مغفور چون این تأکیدات وتهدیدات ازفخرالدوله مروزی شنیدند محصلان غلاظ وشداد مأمور فرمودند که به محض ورود حاجی محمد حسین راگرفته درزنجیروغل کشیده به طهران بیاورندوبه خان مروزی سپارند .

تا چه کند قـوت بـازوی او | تـا چـه قدر بـاشد نیروی او

مأمورین چون به اصفهان رسیدند وبخانهٔ‌آنجناب ریختند او راگرفتند وبه زنجیر وغل درآوردند وبا آنهمه دوستان صوری ومعنوی ازعلما وامراکه در آن شهرداشت نه از کسی توسل جست ونه به احدی ترسل نمود .

کانبیا رنج خسان بس دیده‌اند | از چنین ماران بسی پیچیده‌اند

ما نداریم از رضای حق گله | عـار نـاید شیـررا از سلسله

نمیدانم از جائی به پادشاه خبری رسید یا دل او را اثری عارض که ارباب الدول ملهمون، درثانی حکم فرمود که با وی بی‌ادبی ننمایند وبه شرط رضامندی و ارادهٔ خاطر آنجناب به‌حضوراحضارشوند. لهذابرحسب میل خود روانه طهران گردیدند، چون بحضور خاقان رفتند وباذن جلوس نمودند خاقان مغفور اظهار محبت کرده فرمود شما به صورت عالمی خوش سیرت ظاهرالصلاح مینمائی چرا این قدر بدنام ومتهم شده‌بی ودرسلک‌جمعی متهمان منسلك میدارند؟

جواب دادکه ایشان را اهل دعا وصاحب اجازه در اوراد و ادعیه دانستم معاشرت کردم وازایشان‌اجازهٔ بعضی‌ادعیه واورادگرفتم‌خلافی‌هم که منکران گویند ازایشان ندیدم و انکارایشان نکردم ارباب غرض مرا متهم کردند .

شاه فرمود بمسجد بروید ونمازکنید وموعظه نمائید تا مخالف خود ندانند وگویند

این شعرسعدی را درآن‌مجلس‌شاه خواند:

مردمان عیب کنندم که چرا دل بتو دادم | بایداول بتو گفتن که چنین‌خوب‌چرائی

وآن جناب را رخصت معاودت دادند وبولایت خود مراجعت نمودند .

ودرکتاب اصول‌الفصول مذکوراست‌که جناب حکیم نوری درزمان بی رونقی‌کارخود رنجیده ازاصفهان به شیرازآمد وبرای مصلحت حال خود ودفع انکار فقها وحکما به میرزا ابوالقاسم درویش‌که مردی ساکت وصامت و با حـال بود بنای قیل و قال گذاشت.میرزا ابوالقاسم درقبال همه اقوال اوفرموده بود حکیم خرهم نوبراست و این‌کلام شهرتی تمام یافت وذکرمرحوم میرزا درمعاصرین حسینعلی شاه طاب ثراه مسطور میگردد .

ونیزدرآن‌کتاب است‌که‌آن جناب بعزم مکه معظمه ازاصفهان به فارس‌آمده درشیراز جمعی ازعلما و فضلا به خدمتش رسیدند از آن جمله مولانا نصیرالدین داراب‌جردی و آق

محمد تقی ودرحجاز ومصر نیز بسیاری بشرف صحبتش مشرف گشتند وازآن جمله محمدعلی پاشا والی مصر بوده است و پاشای مذکور بصحبت فقرا وعرفا بسیارراغب بوده ودربدو حال طریقهٔ بکتاشیه داشته وهمیشه میگفته آنچه بمن رسیده از دولت وهمت درویشان است و با وجود سلطنت بزرگ وقتی معین کرده بود که بافقرا واصحاب حال صحبت می‌داشت ونهایت رعایت به رعیت وضعفا میکرد .

آنکه زر میشود ازپرتو آن قلب سیاه کیمیائیست که درصحبت درویشان است

ودر بستان السیاحه تفصیل آوردن آن جناب را ازاصفهان به طهران به امرخاقان بعد ازعود ازسفرحجازمرقوم فرموده. ذکر بعضی تصرفات وخوارق عادات آن جناب .

حکایت

مردی مردم کش وعیاروسارق وطرار بصفاهان رفته بود ودرعالم هوای وهوس و شرارت نفس باکسی اورا عداوتی محکم ومبرم حاصل شده بود تاکار بدانجا کشید که برخود مخمر کرده که شب هنگام به خانه عدورفته او را مقتول کند. گذارش بمدرسهٔ علی قلی آقا افتاد که جناب حاجی درآنجا نمازوموعظه میفرمود. وی نیز با جمع حضار درآمده بگوشه‌یی فرو نشسته به مواعظ گوش استماع داشته ولی آن خیال درضمیرش مرتسم بود. جناب حاجی روبسوئی داشت وبه نصایح ومواعظ اشتغال میفرمود ناگاه روی فراسوی وی کرده فرمودکه اگر تو برای حمل باری یا بنای کاری یکنفرعمله یا حمال بگیری که به خانه تو آمده آن کار را انجام دهد ودرعرض راه کسی پیدا شده آن حمال را ازدست تو بخواهد بگیرد وبرای کار خود ببرد با آنکه زرخرید و بندهٔ تو نیست ومیتوانی بجای اودیگری را مأجور کرده به خانه بری بدادن اوراضی نخواهی شد ومعارضه وجنگ خواهی کرد واورا نخواهی داد. خالق خلایق هرکسی را برای کاری وحمل باری خلق کرده اگر کسی بفکر افناء وهلاك وقتل کسی افتد وبخواهد شب هنگام اورا بکشد اگر اوخواب وبیخبر است خالق اودانا وبینا است وازخون اونخواهد گذشت، کشنده را خواهند کشت. آن شخص خود بمن گفت که پس ازشنیدن این خطاب من متنبه شده ازسر آن اندیشه درگذشتم وطریق ارادت اوپذیرفتم وبه دست اوتوبه کرده تلقین یافتم.

بندگان خاص علام الغیوب در جهان جان جواسیس القلوب
در درون دل در آید چون خیال پیش او مکشوف باشد سر حال
بر ضمیر شیخ زد اندیشه‌اش شیخ چون شیر است و دلها بیشه‌اش

قال النبی (ص) اتقوا من فراسة المؤمن فانه ینظر بنورالله .

شیخ چون ینظر به نورالله بود از نهایت وزنخست آگه بود

حکایت

جناب میرزا نصرالله اردبیلی که ازاعاظم واکابرعلما وعرفا بوده ولقب صدرالممالك

داشته وعماً قریب شرح حالش مرقوم خواهد شد ازاخلاص کیشان خاص جناب قطب المشایخ بوده نقل نموده که درایام توقف دراصفهان روزی آن جناب توجه فرموده به منزل من آمدند بعد ازاندك توقف صدای کوفتن در بلند شد خیال کردم مبادا کسی نامناسب درآید. جناب حاجی فرمود بیگانه نخواهد بود حاجی محمد جعفر ما است آمده که ازقلب ماهیت سئوالی کندوچنین بود. جناب حاجی محمد جعفردرآمده سلام کرده بایستادواز صدق و کذب مسئلهٔ قلب مس بطلاو نقره سئوال کرد. جناب حاجی پول سیاه دردست گرفته فرمودنداین چه‌چیزاست؟ حاج محمد جعفر گفت مس‌است. قدری مس‌رامس کرده بایشان نمودند که حال چه‌چیزاست؟ نظاره کرده گفتند سیم است، پس باردیگرانگشت به‌آن مالیده فرمودند ببین چه چیزاست؟ گفتند ازطلاست. پس بصورت اول مس کردند وجناب حاجی همدانی غش کردند تا مدتی‌در حالت بیخودی افتاده بودند وبعد بحال آمدند واین عمل را برای مزید علم حاجی‌همدانی فرمودند والا از این گونه کرامت‌ها را قابل اظهار نمیدانست چنانکه بزرگان در این باب گفته‌اند :

حیض الرجال باشداین کشف‌واین کرامات
ازکشف وازکرامات بیهوده چند لافی

به مرتبهٔ ملاحظه صورت ومعنی منظورنظرمعرفت اثر آنجناب بوده که چون بعضی مبتدیان درحین مشغولی به ذکر دیده برهم مینهاده‌اند آنرا هم منع فرمودند که به‌کسی معلوم نگردد که این اشخاص از اهل طریقت و صاحب ذکرند و خود نیز مانند یکی از اواسط الناس رفتار میفرمودند.

یکی ازاکابرخوانین که دراین طریقه درآمده بود دراصفهان به خدمت آنجناب رفته درلب نهری برفرشی نشسته بودند، آقاعبدالله نام کالدانی(۱) که درلباس باغبانی‌بود ولی درطریقت این سلسله صاحب مقام بلند بود میشناختند ناگاه در رسید. خان مذکور بالباس محتشمانه برخاسته قدمی چندآقا عبدالله رااستقبال ومصافحه کرده او را خواست بر مسند برخود مقدم بنشاند. آنجناب به‌آقا عبدالله فرمودند برسرخاك بنشین اونیز درکمال ادب نشسته‌آنجناب با خان گفتند که باید حفظ مراتب ظاهررا بیش ازباطن منظور داشت زیرا که ظاهربرباطن مقدم است وعدالت درجمع هردوطرف به حال خود.

زره گرمنحرف گردی جحیم‌است
میانه چون صراط مستقیم است

حکایت

وقتی بیکی ازاصحاب خود نوشته بودند که به حضرات رفقای خود بگوکه چنانکه حق‌تعالی را درنظردارید جناب رسول را نیزباید وبدوچشم رندانه راه بروید. بزرگی‌آن خط را دید وگفت رندانه راه بروید یعنی :

---

۱ ـ کالدان‌محله‌ایست دراصفهان و منبارجبان معروف درآن محله است.

ای دل طریق رندی از محتسب بیاموز — مست است ودرحق او کس این گمان ندارد

ذکر بعضی فقرات از کتاب رد پادری آن جناب .

وازجمله واقعات ملتی که در این سنوات به ظهور آمده حادثه و فتنهٔ حکیم هنری مارتن پادری نصرانی در مقام انکار نبوت حضرت ختمی مرتبت و اعتراض بر آیات قرآن مجید برآمده ایرادات باردهٔ غیروارده در رساله جمع کرده رخنه دربنیان سدسدید اسلام وشرع خیرالانام افکندن پیشه واندیشه نموده بود. درشهر اصفهان به مناقشه ومعارضه باعلمای اعلام وحکمای اسلام درآمده جناب کهف الشریعة والطریقة قطب الکاملین حاجی اصفهانی به او فرمودند که توعیسوی ومن محمدی، بیا من وتو درآتش رویم هرکه نسوخت مذهب او برحق است .

جواب داد که تدهین به روغن زیتون وامثال آن که مایه عدم تصرف آتش شود ممکن است، باید بعلم مرا مجاب کردنه بعمل، درصورتیکه من معجزه را سحرمیدانم وبوجود بعضی علوم غریبه قایلم، درآتش رفتن مایه ایمان من نخواهد شد، سخن عقل پسند بی‌تقلید باعث تصدیق من خواهد بود .

آنجناب نیزمباحث او را عنوان کرده یك بیك جواب مرقوم فرمودند و آن کتابی شده مبسوط و بیکدیگرمربوط .

راقم گوید جمله ازمباحث پادری وجواب اودرکتاب اصول الفصول مسطور والحق به وضع خوش وعبارات واضح ودلکش جواب او را فرموده‌اند وسایر اجوبه‌که جمعی ازعلما مانند عارف ربانی حاجی ملارضای همدانی ملقب به کوثرعلی شاه که عما قریب ذکرایشان خواهدآمد ومانند علامه نراقی قدس روحهما هریك کتابی مشروح در رد پادری نوشته‌اند مصدرهمه کتاب حاجی اصفهانی است وچون آن مطالب مربوط بیکدیگراست لهذانقل شمه‌یی ازآن چندان فایده نبخشد ولی‌منباب اطلاع برطرز وطورآن کتاب یك بحث وجواب اورا دراین اوراق ذکرمینماید .

قول پادری دیگر اختلافاتی که دراوست یعنی در احکام قرآن که علاجش به ناسخ و منسوخ نموده‌اند مجملا پرواضح است که هرگاه کسی اول ببیند کتابی راکه اینهمه اختلافات دراوست یقین میکند که ازجانب خدا نیست هرچنددرشریعت بشری جایز است این اختلاف به سبب عدم علم به مستقبل آن ولیکن درشریعت خدائی به سبب علم او به ماضی ومستقبل اینها جایز نیست چنانچه در تورية وانجیل ناسخ و منسوخ یافت نمی‌شود و انجیل ناسخ تورية نیست بلکه تکمیل او کرده‌است وغرض ازایراد این اقوال اینست که اگرکسی یقین درپیغمبری کسی داشته باشد هرگاه یکی ازاین اعمال واقوال دراو ببیند اورا تأویل خواهد نمود لیکن کسی خارج از دین باشد وتمامی این اقوال وافعال را در یك شخص ملاحظه

کند یقین کند که صاحب این صفات پیغمبر نبوده است واگر برفرض محال امر غریبی هم از جانب خدا نخواهد بود.

جواب - فساد ایرادات سابق معلوم شد که از قصور بینش بود. اما ناسخ ومنسوخ پس بدانکه در افعال طبیعی واحکام تدوینی ناسخ ومنسوخ بسیاراست اگر ابناء روزگار بدیده اعتبار نظر نمایند مثلا جنین را درشکم مادرآشامیدن خون حیض مباح بلکه بحکم تکوینی واجب است واگر مخالفت نماید خداوند عالم استیصال براو فرستد واوراهلاك فرماید و چون جنین مزبور ازتنگنای شکم به فضای عالم انتقال نمود حکم حلیت ووجوب خوردن خون مزبورمنسوخ میگردد وحکم حرمت که ناسخ آن است صادرمیگردد وشیرمادر براوحلال میشود وچون ازاوآن رضاع درگذشت شیر مزبورفضله غیرما کول اللحم است حکم حلیت شیر نیز منسوخ وحرمت ناسخ آن واگرچه حکم شیر نسبت بطفل حکم تکلیفی نیست نهایت نسبت به والدین حکم تکلیفی میباشد که درزمانی واجب است که طفل راشیردهند ودرزمان دیگر حرام است.

وهمچنین طعام وشرابی که غذای ایشان است درزمان صحت حلال وگاهی که ازجوع در شرف هلاکت است واجب وچون اوان مرض در رسد غذاهای زمان صحت برآن حرام گردد وحلیت سابقه منسوخ و حرمت لاحقه ناسخ آن گردیده.

ندانم ازچه رهگذر پادری که این همه ناسخ ومنسوخ درخود دید چگونه نواسخ ذاتی خود که تغییرات جسمانی ونفسانی بود مشاهده نموده و چگونه نواسخ دین خود را انکار نموده وناسخ ومنسوخ قرآن رانقص وعلامت اینکه ازجانب خدا نیست قرار داده آیاممکن است که تکالیف طبیعیه و تکوینیه از جانب غیرخدا باشد پس گوئیم که شکی نیست که در اوایل دین جدید که مردم تن به تکالیف آن درنداده حکمت مقتضی آنستکه تکالیف را بـه تدریج برمردم بخوانند بلکه بعضی رابه درجه اسهل وآسان قرار دهند که طبایع را الفتی بهم رسد پس بعد ازآنکه صعوبت ومشقت آن از نظرمکلف برداشته شد وکار براوسهل وآسان شد تکلیف دیگر فرستند تا تکلیف آسان که قلیل النفع بوده نسخ فرماید وتکلیف دیگر کهانفع است مقرر دارند.

وهمچنین گاه باشد که دربدو امر تکلیف مشکلی فرمایندو بعد ازآنکه اطاعت وانقیاد عباد برخلق ظاهرشد آن مشکل را نسخ فرموده آسانی بجای آن گذارند مانند تکلیف ابراهیم علی نبینا و بذبح اسمعیل فرزند دلبند خود پس کمر امتثال را برمیان جان بسته تمامی مقدمات ذبح را بعمل آورده بقوت نبوت کارد بر گلوی نوردیده خود میمالید ومیکشید کارد نمیبرید چون خلیل درغضب شد کارد به زبان آمده گفت که رب جلیل منع از بریدن میفرماید و عبد خلیل امر به بریدن مینماید وپدر وفرزند هردو درمقام تسلیم نزد خداوند علیم بوده تن به کشته شدن و کشتن درداده.

جبرئیل امین نازل وفدا برای اسمعیل آورد وحکم وجوب ذبح اسمعیل منسوخ شد ووجوب ذبح فدا ناسخ آن گردید .

پس چون تمکین آن دو بزرگوار برعباد ظاهرشد خداوند عالم آن حکم را نسخ فرمود فواید بیشمار ومصالح ازبرای آن دوبزرگوار وتمامی اهل بینش واعتبار در هر عصری از اعصار ازمشاهده این نسخ و ناسخ ومنسوخ حاصل شده وهمچنین است اختلاف ادیان درمسائل فرعیه زیراکه اصول یعنی توحید و نبوت مطلقه و امامت ومعاد در جمیع ادیان متفق علیه است واختلافی در آن نیست زیراکه این اصول باختلاف زمان مختلف نمی‌شود و اختلاف نمی‌پذیرد .

واما فرع چون بواسطهٔ تاب وتوان مکلفین واختلاف زمان ومقارنات آن قابل تغییر است وحکمت الهی مقتضی آنست که تکلیف کمتر ازطاقت عباد باشد وتکلیف مالایطاق ازخدا قبیح است لهذا ناسخ ومنسوخ درهمه ادیان بوده است .

واینکه پادری انکارنسخ درادیان سابقه نموده وآن رامنقصت قرآن دانسته مدفوع بقصه ابراهیم(ع) و وقوع امثال آنست .

واینکه گفته است که انجیل ناسخ تورية نیست حرفیست بسیار بی‌معنی، زیراکه اگر درهمه احکام تورية بود پس عناد وانکار یهود باعیسی ونصاری چراست ونیز ادعای نبوت عیسی از شما بیجا است زیرا که دراین صورت عیسی عالمی است که توضیح احکام تورية را می‌نماید وپیغمبر موسی است وعیسی مبین ومفسر احکام توریةاست ومبلغ دین موسی خواهد بود پس این قول باطل است و انجیل فی‌الجمله ناسخ تورية، واگرشنیده است که انجیل مؤید تورية است جمیع کتب حقه الهیه مؤید ومکمل یکدیگرند وقرآن نیز مصدق ومبین انجیل وتورية وزبور وصحف ابراهیم وآدم است واین غیرمعنی ناسخية و منسوخية است این جهت اتحادکتب الهیه است پس معلوم شد نسخ درجمیع کتب و ادیان ثابت است و الادین لاحق مشروع نمی‌گردید همانا لفظ ناسخ ومنسوخ درکتب نصاری مذکورنباشد که پادری تحاشی ازآن دارد وهرچند رفع حکم سابق یعنی امری درزمانی واجب بوده بعد خدا آن وجوب را بردارد یا مباح بوده حرام گرداند بسیار است .

گفته‌است پادری غرض‌ازایراد این‌اقوال الی‌آخر بدان که قبایحی که شمرده مجموع بنظر عیب جوئی‌توقبیح بود، قبح نفس‌الامری در هیچیك نبود بلکه تمامی‌آنها صفت حسن بودند پس‌انکار صاحب‌این صفات محض لجاج وعناد خواهد بود وچون دراول رساله بیان نمودیم که شکر منعم عقلا واجب است وبایدلایق بحال مشکور باشد وحال‌مشکور درلیاقت شکر برعباد مشکوك بوده برخدا واجب بودکه پیغمبری فرستد و معرفت او موقوف بر آنکه معجزه به او عنایت فرماید که صادق ازکاذب ممتازگردد تاعباد راقدرت برتصدیق

وتکذیب بوده مثاب ومعاقب بتوانند شد .

پس بعد ازآنکه پیغمبری اتیان به معجزه نموده عباد ازاتیان عاجزآمدند واجب است که تصدیق نمایند وجایز نیست که هرکسی به عقل ناقص خود چیزی را عیب قرار دهدو انکارآن پیغمبر یا معجزه آن نماید والا دین عیسی ازانکار یهود سالم نمانده است. بلی واجبست که معجزه را جواب گوید یعنی اتیان به مثل آن نماید تا باطل شود ومذکور شد که قرآن معجزهٔ باقیه است اگرجن وانس اعانت نمایند وخواهند که اتیان بمثل آن نمایند نخواهند آورد مثل او را، واین سخن حرفی است که برمنکرین دین اسلام ثابت نمی‌شود تاکمر به اتیا نبندند و عجز خود و جمیع اهل مذهب را مشاهده ننمایند یقین حاصل نمی‌شود اگرچه مصنف رااحتیاج به معجزه نیست زیراکه هوشمندان انبیارا به صفات شناخته اند وهمینکه دیده شد هزار سال وکسری است که قرآن پیدا شده است که اگر جن و انس جمع شوند که مثل این قرآن بیاورند نخواهندآورد ودر این مدت دشمنان اسلام خونها خوردند وجانها دادند و فرزندان ایشان اسیر شدند و همه اهل لسان وفصاحت بودند و نیاوردند یقین میشود که آنچه درقرآن مذکور است از حداست واینان بمثل محال است.

پس آنچه پادری گفته است که اگر برفرض محال امر غریبهم ازاوصادرشود ازجانب خدا نخواهد بود نامربوط است، زیراکه اگر مردم عاجزآیند از اتیان به آن غریب وآن مدعی کاذب باشد برخدا واجبست که امرغریب اورا باطل نماید وعباد راهدایت فرماید و الا اعانت ظالم و تأیید کاذب واغراء به باطل فرموده است و اینها قبیح و برخدا محال است، انتهی .

وگویا مرحوم حاجی محمد کریم خان اطلاعی بر این رساله وکتاب مفتاح النبوة حاجی محمد رضای همدانی وسیف الامه علامة نراقی قدس سرهم نداشته‌اند که همه‌سخنان پادری را به عبارات شافیه‌کافیه وکتب سماویة جواب داده لهذاآن مرحوم درکتاب‌ارشاد العوام درخصوص احتیاج برکن رابع وعدم‌کفایت فقها درحفظ دین میفرماید یك پادری فرنگی ازاهل ایران مسائلی پرسید ویکنفر باوجود ادعاهای ایشان نتوانست جواب‌آنرا بدهد وبه‌قسم وآیه جواب‌ازآن میدادند واینك‌پادری درکتاب نوشته‌است وچاپ‌کرده در اطراف عرب وعجم فرستاده است و روی هرکتاب مبلغی معین تا یك باجغلوگذارده و به مردم طماع ایران قسمت‌کرده است وبطمع کتاب مفت بخوانند. وگرفتند وخواندند واز اعزه واشراف وغیرهم شبهه دردلشان شد ودر اسلام متزلزل شدند چرایك‌نفرجواب شافی کافی ازآن نگفت تاآنکه‌چون به‌کرمان رسید حقیرکتاب مبسوطی در ردآن نوشته وجمیع اقوال اورا به‌آیات تورية وزبور وانجیل‌وکتب انبیا ردکرده‌ام بطوری‌که عقولشان‌حیران می‌ماند و یك کلمه ازکتاب وسنت خودمان در آن نیاورده‌ام و جمیعاً از مسلمات وکتب

خود ایشان استدلال کرده‌ام اگر اینها ازفقه واصول میشود بگویند.

ومذاهب ملاحده صوفیه درنهایت قوت ایران‌را فراگرفته بودکه اکثر مردمان صاحب شعور به دین ایشان رفته بودند تا ما آمدیم وبنیاد صوفیه را خراب کردیم و خدا رؤسای ایشان را منقرض کرد واساس درشرف انعدام است وهمچنین بنای حکمت محیی‌الدین‌ابن عربی الی آخر.

ونعم ماقاله لسان‌الغیب:

دولتی‌راکه نباشدغم ازآسیب زوال / بی‌تکلف بشنو دولت درویشان است
خسروان قبله حاجات‌جهانند ولی / ازازل تابه‌ابدفرصت درویشان‌است

الحاصل جناب قطب‌المشایخ هم ازبدو موافقت سفرهرات درارشاد و تربیت طالبان مأذون وبه اشاره جناب سیدمعصومعلی شاه بخط جناب‌نورعلی‌شاه اجازت نامه داشت. چون سید عزیمت مراجعت بدکن فرمود با نورعلی شاه‌وحاجی وداع وایشانرا مأموربه‌مراجعت ازهرات فرمود وخود از راه کابلستان و قندهار عزیمت حیدرآباد دکن وشرفیابی خدمت جناب شاه علیرضای ولی نموده وچون‌از راه باطن وظاهر معلوم و مکشوف براوگردیدکه مراجعت او ازایران به هندوستان مقدر نگردیده بایدبه‌ایران بازآید وبه‌حکم‌آنکه حکیم الهی‌سنائی غزنوی گفته:

منه ازکوی عشق بیرون پی / سر همانجابنه‌که خوردی می

بهربقه تقدیرسرنهاد ودر راه ارادت پیرسرداد. وجناب شیخ عطار رحمه‌الله‌فرماید:

هرکه او سر دهد زهی سرمست / هرکه او سر برد زهی طرار

و چنانچه‌گذشت جناب سید را درکرمانشاهان بسنت شیخ مجدالدین بغدادی که غرقه جیحون شده بود در ورود قراسومستغرق گردید وکلی‌وجزئی امورات طریقت نعمة‌اللهی به جناب نورعلی‌شاه متعلق‌بودودر تاریخ مذکور نیز درقصبه زهاب نورعلیشاه‌حسین علی شاه را خلیفةالخلفا فرمود ودر موصل برحمت حق واصل‌گردید.

چون چند سالی از این حوادث‌گذشت جناب سید سند حضرت قطب‌الزمانی‌رضاعلی شاه نیز در حیدر آباد دکن بعد از مدت یکصد و چهل سال کم یا بیش مدت عمربجنت عدن ارتحال نمود. سلسلهٔ علیه نعمةاللهی بوجود مسعود جناب حاجی اصفهانی افتخار و ریاست صوری ومعنوی‌آن‌بوی‌انحصاریافت بلامشارك ومساهم ومعارض ومزاحم‌مشایخ عهدرا پناهی وغوثی وملجأ وملاذی نماند.

غیر از آن قطب زمان دیده ور / کز بیانش کوه‌گشتی خیره سر

تمام مشایخ سلسله علیه وجود مسعود آن بزرگوار را غنیمتی بزرگ شمرده بحلقه اطاعتش‌سرنهادند وچون زمان‌وداع ودیعه حیات نزدیك رسید به مفادبیت لبید:

و ما المال و الا هلون الاودیعة ولابـد یوما ان تـرد الودایع

جناب حسینعلی شاه به قصد زیارت امام والامقام حضرت حسین ابن علی علیهما السلام از اصفهان عزم عتبات عالیات عرش درجات نموده جناب حاجی محمد جعفر همدانی را ازمحال کمره عراق بمقصد احضار فرموده پس ازحصول وصول که اول بیماری حضرتش بود قریب هفته یی به پرستاری وخدمتگزاری او پرداخت وچنانکه رسم اولیاء واصفیا بوده باشد وصایای خودرا ازقبیل نمازوغسل وکفن ودفن باو فرموده معلوم شد که ازغایت کمال ونهایت اعتدال نه اورا دیناری وام ونه دیناری ارث است .

دربستان السیاحه مذکوراست که بعد ازعوداز طهران چندسال دیگر دراصفهان تشریف داشت وبیشتر از پیشتر به ترویج شریعت و طریقت همت گماشت ، آخرالامر به اشارت غیبی درسنهٔ هزار ودویست وسی وسه (۱۲۳۳) هجری قطع علایق ازوطن ظاهر فرموده بمسکن باطن عزیمت نموده درکربلای معلی مسکن گزید و جمعی از عظماء سلسله علیه را حاضر گردانید ودرحضور کبرای طریقت عارف ربانی مجذوبعلی شاه همدانی راخلیفة الخلفاساخت ودرشب چهارشنبه یازدهم شهر محرم الحرام دراول سنه هزارودویست وسی وچهار (۱۲۳٤) در حین خواندن نماز مغرب داعی حق را اجابت کرده عند ملیك مقتدر منزل نمود و در خارج باب النجف هنگام بیرون آمدن ازطرف یسار مسافت دویست و هفتاد وچهارگام از دروازه دورمدفون گردید، رحمة الله علیه .

راقم گوید چون از شهر کربلا از دروازه مسمی به باب النجف بیرون روند مسجدی است معروف به مسجد مرحوم حاجی سیدکاظم رشتی ودریکی اززوایای آنجا قبرمبارك وی یزار ویتبرك وظاهرآن مسجد را بعد بنا نموده اند ودرآن بقعهٔ مبارکه بسیارفقیررافیوضات الهی روزی گردیده .

ذکر بعضی از اعیان مشرفین خدمت حسینعلی شاه

حاج محمدابراهیم مطلوبعلی خوی

مولانا حاج محمدابراهیم خوی ملقب به مطلوبعلی، آنجناب درمدینه اصفهان وکربلای معلی تحصیل حکمت وعلم شریعت نموده و شیخ الاسلام شهر خوی گردید و در سنه هزار و دویست وبیست و دو ازجانب دولت ایران به امرخاقان به تهنیت جلوس مصطفی خان سلطان عثمانی به روم رفته وبازآمده وسفرحجاز وشام ویثرب نموده .

دربستان السیاحه مذکور است وی از خلفای قدوة المرشدین و زبدة العارفین جناب حسینعلی شاه طاب ثراه بود ودرترغیب مریدان و تحریض طالبان وترویج عارفان در آن دیار مانند آن بزرگوار نبود الحق برفقرای آذربایجان حق عظیم دارد. گویند آنجناب را درشهر تبریزهرزهر دادند وهم درآنجا فی حدود سنه هزار ودویست وسی واند وفات یافت .

راقم گوید آنجناب را فرزندی بنام آقا فتح‌الله و همشیره زاده‌ایست آقا محمدتقی و در احوال جناب مستعلیشاه ترجمهٔ آن بیاید

شیخ زاهد گیلانی

مولانا شیخ زاهد ثانی گیلانی محقق کامل و عارف واصل بوده و این بیت حضرت شاه نعمةالله ولی مناسب مقام است :

زاهدی دیده‌ایم گیلانی — سخت مست وخراب این عجب‌است

وسلسله نسبش به شیخ زاهد اول میرسد که درسلسله صفویه سبق ذکر یافت واین شیخ دربدایت حال درسلك تلامذه جناب ملاعلی نوری مازندرانی منتظم بوده وبعد از اکمال حکمت رواق بتکمیل‌مراتب اشراق‌پرداخت وآخرالامر به‌خدمت جناب‌حسین‌علی‌شاه مشرف گردید وازبرکات وی به‌درجات عالیه رسید .

ودربستان‌السیاحه مسطوراست که بعدازچند سال بهدایت خلق مأمور شده از خلفای آن حضرت گردید .

ودرریاض‌العارفین است که‌آن جناب درهنگامی که عازم زیارت بیت‌الله بوددرکاظمین وفات نمود فی‌سنه الف ومأتین واثنی‌وعشرین واین رباعی ازاوست:

عمری به در مدرسه‌ها بنشستیم — با اهل ریا وکبر و کین پیوستیم

از یك نظر عاشق رندی آخر — هم از خود و هم زغیرخودوارستیم

درکتاب جغرافیای‌اصفهان است ازمیرزاحسین تحویلدارکه سلسله مشایخ بیدآبادی ازاولاد شیخ زاهدگیلانی است وهمیشه قاضی ولایت ازاین سلسله بوده و هست .

میرزا ابوالقاسم ایروانی

کهف‌السالکین میرزا ابوالقاسم ایروانی ازفضلا وانجاب و درحکمت و فقاهت قدوهٔ اولوالالباب ازخلفاء جناب حسینعلی شاه بوده ودرسنهٔ هزارودویست وسی وفات یافت.

دراصول‌الفصول است که فرزندان‌آن مرحوم حاجی میرزا عبدالکریم درتبریزمرجع خواص وعوام است وبرمرقد جناب غوث‌العارفین مجذوب علی‌شاه همدانی که درسید حمزه تبریزواقع شده عمارتی وتکیه عالی بنانهاده .

عباس علی بنابی تبریزی

جناب ملاعباس علی بنابی بتقدیم الباء الموحدة المضموم علی النون وبعدالالف باء ایضاًمن نواحی‌تبریزازبزرگان وتربیت شدگان‌جناب ملاعبدالصمد همدانی است وازخدمت حسینعلی شاه اجازه یافته سفر عراقین و زیارت بیت‌الله نموده وآخرالامر در مراغه تبریز

وفات نمود و هم درآن جا مزاراوست وقطب السلاطین محمد شاه غازی بقعه او را مرمت و تعمیر فرمود .

استاد غفار نجار

استاد غفار نجار که دراوایل حال به کسب نجاری اشتغال داشت انتساب خود را در طریقت به‌وی درست مینمود .

راقم گوید با استاد مذکور در طهران مکرر صحبت کرده اگرچه سواد ظاهر هیچ نداشت ولی درمطالب عرفان مخصوص درشرح اشعار گلشن رازبیانی خوش داشت ودرحدود سال هزاروسیصد وشش درطهران وفات یافت .

وقتی ازشاه سیاه حکایت نمود که به‌یکی ازطلاب حکمت برخورد وپرسید چه مسئله میخوانی ؟ گفت جبر وتفویض. شاه سیاه فرمود در اول هر که جبر گبر و در آخر هر که نه جبر گبر .

میرزا محمد افشار

میرزا محمد شریف افشاراز نجبای طایفه مذکوره در مبادی شباب بتحصیل کمالات متداوله فیض یاب وطالب راه حقیقت شده به‌سعادت ارادت حسین‌علی شاه مستسعد گردید وبه سلوك وعبادت پرداخت مقامات عالیه حاصل کرد .

میرزا محمد علی دارابی بهار

میرزا محمد علی دارابی بهارتخلص، ابن مرحوم میرزا اسحاق در نهایت حسن خلق وسلامت ذات و نیکی صفات باخلق رفتار می‌نموده و بحکم وراثت به جای پدر به منصب شیخ‌الاسلامی داراب جرد و رتق وفتق وفیصل قضایا به طریقه صحیحه شرعیه‌اشتغال داشته.

جناب حاجی‌علی‌اکبر نواب‌درتذکرة الشعرا بنام دلگشا که معاصرین را جمع‌نموده احوال آقا میرزامحمدعلی بهارراعنوان‌دارد ازآن جمله‌است که بعد ازفوت پدربدارالخلافه رفت وقصیده‌درحضرت خاقانی‌مدیحه عرض‌نمود بفرمان شیخ‌الاسلامی وصله‌وجایزه سرافراز شد وبه جناب معتمدالدوله نشاط امر بترقیم صدوریافته چندروزی عمداً یا نسیاناً مسامحه درتحریرش می‌فرمود آخرالامرروزی به‌طریق مطایبه به‌جناب معتمدالدوله عرض نمود در حیرتم که تأمل درتحریرفرمان چیست شیخ‌الاسلامی را دو چیز شرط است یکی عدم سواد و دیگری عدم تدین واین دوامرعدمی بروجه اکمل‌درمن موجود است جناب نشاط وحاضرین را نشاط روی داد فوراً به تحریرفرمانش امررفت .

درریاض العارفین‌است که اخلاص وارادت به‌خدمت حاج محمدحسین شیخ زین‌الدین

اصفهانی دارد و بر تحصیل مطالب ذوقی و بر تکمیل معارف قلبی همت می‌گمارد و این چند بیت ازاوست :

خوش بودی آتش غم او گر نمی‌زدی — سیل سرشك هر نفس آبی برآتشم
دانم که عشق او کشدم این عجب که باز — دل می کشد به الفت آن شوخ دلکشم
خال به کنج لب یکی طره مشك فام دو — وای بحال مرغ دل دانه یکی ودام دو
جزرخ ماه طلعتان زیر کمند گیسوان — کس نشنیده درجهان صبح یکی وشام دو

سکینه بیگم عفت تخلص شیرازیه

سکینه بیگم عفت تخلص صبیه میرزا عبدالله ازسادات نسابه شیراز از عارفات آن عهد است وازعهده این غزل به خوبی برآمده :

ساقی ماه رو به کف ساغر لعل فام دو — ازکف ولعل او ستان بوسه یکی وجام دو
حال من ونگار من جسم دواست وجان یکی — هست فسانهٔ عجب شخص یکی ونام دو
زلف توبهرمرغ دل دام فکنده از دوسو — آه که مشکل آمده صید یکی و دام دو
محتسب است وشیخ ومن صحبت عشق درمیان — ازچه دهم جوابشان پخته یکی وخام دو

و لها :

آموخت زسنبل شکن آن زلف پریشان — یا زلف ازآن زلف پریشان شکن آموخت
آموختم از مرغ چمن ناله و افغان — یا مرغ چمن ناله وافغان زمن آموخت

وفای قمی هم خواسته کاری بکند اما چیزی نیست :

عارض چون مهش یکی طرهٔ مشك فام دو — وای به تیره روزیم صبح یکی وشام دو

مولانا محمد شهید هدایت علی کوه بنانی کرمانی

العارف بالله والقتیل فی سبیل الله مولانا محمد الملقب هدایت علی مولد شریفش کوه بنان بتقدیم باء موحد بر نون من اعمال کرمان بوده ونشوونما درشهر کرمان کرده ودرخدمت فضلای عصر تکمیل عربیت وادبیت وتفسیر وفقه وکلام فرموده وسفرعراقین وخراسان پیموده وبالاخره ازدست عارف ربانی مولانا عبدالصمد همدانی جام معرفت نوشیده وازبرکات انفاس قدسی اساس حضرت حسین علیشاه بدرجهٔ ولایت رسیده خرقهٔ ارشاد پوشیده در دیار کرمان در ترویج شریعت مصطفوی وطریقت مرتضوی بسیار کوشیده درزهد وتقوی وعبادت وپرهیزکاری مسلم مؤالف و مخالف گردیده گاهی به ارض اقدس طوس مشرف شدی و بعضی اوقات به عتبات عالیات روان ومستسعد گردیدی وچون حاکم کرمان حاج ابراهیم خان ظهیرالدوله ابن عم خاقان با قاطبه نیکان بد بود وبهیچ بهانه نتوانست آن جناب را اذیت وآزار نماید پیغام داد که شما را مردی عالم و فاضلی کامل وزاهدی متقی میدانم امـا چکنم کـه اگر پیغمبر

آخرالزمان‌ع‌م بگوید بمن که فرقهٔ صوفیه مردمان نیك نهاد وصاف‌اعتقاد هستند بر آن‌حضرت اعتراض خواهم‌نمود وانکارسخن پیغمبر، لهذا چون‌شما معتقدبولایت هستید باید ازولایت ما بیرون روید. خلاصه بعد از ایذاء وآزاربسیارآن جناب را بیرون نمود و مکرر فرمود به دوستان که من دراین سفر کشته خواهم‌شد وخون من به‌گردن خان است وهرکس خواست همراه من بیاید ازمال وجان خود باید بگذرد. آقاسیدمحمدصالح وجناب منیر علی شاه و بعضی دیگردرخدمت اوروانه ارض اقدس شدند طوعاً اوکرها و چون هنگامه طایفه بلوچ قوتی داشت مخصوص درراه معروف لوت که‌غارت‌ها نمودند وازکشته پشته‌ها بودسیم‌امنزل موسوم چهل پایه یا چهل زینه که‌آبادی‌آن جا همان چاهی است که چهل پله دارد تا بآب نیم تلخ برسند بین دوکوه وازدربند که برجی برای مستحفظین ساخته شده چون‌آمـدند برای چهل زینه بلوچ ریخته قافله را قتل وغارت نمودندجزآقاسیدمحمد صالح ومنیرعلی ومیرزا یوسف کسی بسلامت‌نماند وآنهم باین‌جهت شد که چون مولانارا شهید نمودند بادی سخت وزیدن گرفت وهوا تیره وتارشد بعدازآنکه‌آنان را جزو مقتولین فهمیده بلوچ کوچ نمود وهوا صاف گردید جسد پاك اورا به‌دوش کشیده به‌وطن اصلی که کوه بنان‌ونزدیك‌تر بود بردند بعد ازتجهیزبه جای مناسب دفن نمودند و این واقعه روز یکشنبه نیمه شعبان سال هزارودویست وسی وهشت یاسی‌ونه وقوع‌یافت واین‌مصرع تاریخ گردید: درره حق‌شد شهیدآه محمد(۱۲۳۹).

راقم ازآنجاگذشته بقعهٔ مختصر دارند وازآن جناب اولاد ذکوری به ظهور نرسید ولیکن‌هفت بنات صالحات عارفات بماندکه اسامی وشمه‌ای ازحالات هریك بترتیب نوشته میشود: صبیه بزرگ مرحوم شهید نامش زینب‌بیگم بعد ازشهادت پدر به عقدآقاسید محمد صالح درآمد وترجمه وی‌واولادی که ازبطن این مخدره اورا بود بعد ازاین مذکورگردد صبیه دوم مرحوم شهید سکینه بیگم به حباله نکاح میرزا یوسف‌کرمانی اخگرتخلص‌درآمد درریاض‌العارفین است که وی ازسلسله میرزا سید حسین خان که حکومت‌آن خطه را داشته بودخلاصهٔ اخلاص وارادت بجناب مولانا محمد داشته ودرسفرمذکور که بقتل رسیده همراه بوده اوصاحب طبعان پسندیده وخداوندان اخلاق حمیده است این رباعی از اوست :

مردان سوی عالم حقیقت راندند — نامردان در بهانـه جوئی ماندند
یك نکته به‌گویمت گر از من شنوی — آن‌برد به‌دوست ره که‌اوراخواندند

ازبطن‌آن مخدره دختروپسری به‌ظهوررسیدآن صبیه عیال مرحوم میرزا عیسی‌وزیر طهران‌گردید، علویه‌ایست مقدسه و عارفه‌ایست محترمه به زیارت بیت‌الله الحرام و مدینه طیبه ومشاهد مشرفه ائمهٔ انام مشرف‌گشته وبا برادر خویش حاجی میرزا سید هدایت کـه عارفی‌است سالك ومتهجدی است ناسك متوطن طهران است، صبیهٔ سیم شهید حاجیه فاطمه

بیگم به عقد ازدواج حاجی میرزا حسن طبیب کرمانی درآمد مشارالیه از اولاد ملا نفیس شارح نفیسی و اسباب است و ازبطن آن مخدره دو اولاد ذکور به ظهور رسید یکی میرزا ابوتراب است که در مذهب شیخیهٔ زکیه از اساتید و ساکن پونهٔ اصفهان است و دیگری مقرب‌الخاقان میرزا علی‌اکبرخان ناظم‌الاطباء است که پزشکی است مسیحادم وآدمی است ستوده شیم دردارالخلافه طهران متوطن وازآثار خیریه او مدرسه شرف‌است وکتابی در فن طب‌جدیدازوی طبع‌ونشرشده است، صبیه کوچك مرحوم شهید حوا بیگم عارفه‌ایست که گوئی این بیت متنبی در وصف اوگفته :

ولاالتأنیث لاسم‌الشمس‌عیب ولاالتذکیر فخرللهلال

مرحوم میرزا کاظم بروجردی وزیرکرمان‌آن عفیفه را به عقد مزاوجت در آورد و مرحوم میرزاکاظم خلف‌الصدق میرزا محمد بروجردیست که در زمره وزرای خاقان مغفور است ومرحوم میرزا ابوالقاسم قائم مقام درقصیده میمیه اورا ستوده است و این بیت ازآن جمله است :

گوهرکان بروجرد محمدکه بنام ازهمه عالم امکانش برترگیریم

وفات‌آن مخدره درسال هزارودویست ونود روی‌نمود ویادگاریکه ازآن عارفه باقی است قدوه ارباب معارف وکمال سمی‌جد ابی‌وامی‌آقای آمیرزا محمد خان است که عمری در تحصیل معقول و منقول صرف نموده اشتغال به منصب لشکر نویسی دارد و بدارالخلافه متوطن‌است، سه صبیه دیگرمرحوم شهید شوهراختیارننموده تاسر بتیرهٔ تراب نهاده‌اند.

حاج رجب علی الشهیر به نیلی

حاج رجب‌علی اصل‌وی ازهرات است به اصفهان‌آمده وشغل وی تجارت نیل بوده و لهذا معروف به نیلی شده. خود مدعی‌بودکه ازخدمت حسین‌علی‌شاه تکمیل‌شده وسرمایه‌را درخدمت فقرا صرف‌نموده، خلاصه عمری به‌دراز‌ایافت ازنود متجاوز ومسکن‌را مشهدرضوی قرارداد وجمعی بحلقه ارادتش درآمدند وهم درآنجا وفات‌یافت وددرواق مرحوم شیخنا۔ البهائی‌مدفون‌درشاه نشین طرف دست‌چپ برازاره‌بی‌ازسنگ‌این کلمات‌منقوراست: راقداین مرقد شریف وضجیع این مضجع منیف قدوةالعارفین وزبدةالسالکین کاشف‌الاسرار والیقین و حاوی اسرار الحقایق والدین الکامل فی معرفةالله والهادی الی صراط‌الله اشرف الحاج والمعتمرین المستغرق فی‌انوارِرب‌العالمین حاجی رجب‌علی نیلی‌البسه‌الله تعالی حلل‌النور واسکنه دارالسرورفی ذی‌الحجه سال هزارودویست وهشتاد وچهار.

مولانا آخوند ملا ولی‌الله مازندرانی الهمدانی

مولانا جناب ملاولی‌الله همدانی درمآثرالاثار مرحوم محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه ترجمه وی‌را چنین می‌نویسد: عالمی عامل وعارفی کامل بود مابین معقول ومنقول‌جمع کرد وظاهروباطن‌را برآراسته‌محل اعتقادات وارادات اهل سیروسلوك گردیده‌بود مؤلف دو کرت بفیض صحبتش درهمدان فائزشده است ودرثانیه ازصورت منامیکه درآن اوقات دیده بودم برسبیل مکاشفه اخبارفرمود رضوان‌الله علیه، انتهی.

دراصول‌الفصول مسطوراست مولانا ملاولی‌الله‌طبرستانی ازعلمای عهدبوده ودراصفهان تحصیل‌نموده آخرالامردست ارادت بدامن‌کثیر السعادت جناب حسینعلی شاه زده به‌مراتب عالیه سلوك دررسید وعمری طولانی‌یافت‌اکنون سال هجری بریك هزارودویست و هشتاد و هفت رسیده زیاده‌ازهشتادسال عمردارد ودرهمدان ایام به‌عبادت میگذارد، انتهی.

راقم گوید باآن که ازمشایخ مجازبوده وعموماً بربزرگواری‌آنجناب تصدیق دارند تلقین‌ذکر بکسی نفرمود مگرگاهی به‌خواندن‌دعوات مخصوصه، ودرسال‌هزارودویست وهشتاد وهشت برحمت ایزدی واصل گردید. مزارفیض آثارش درهمدان یزارویتبرك.

حاج میرزا صفامازندرانی قنبرعلی‌شاه

خیرالحاج فخرالسالکین‌میرزاصفا، لقبش‌قنبرعلی، مولدش‌مازندران، میلادش به سال هزارودویست ودوازده.

دراصول‌الفصول مذکوراست‌که وی ازخان‌زاده‌های مازندران بوده وبه تحصیل علوم رغبت فرمود عاقبت بارادت جناب حسین‌علی‌شاه فایزشده به‌سیاحت بلاد رغبت نمود به‌ملك روم وشام ومصروحبش وافریقیه سفرگزیده کراراً ومراراً به‌زیارت مکه ومدینه وعتبات و ارض اقدس شرفیاب شده اکنون درصفحات رومست.

ودرمآثروالاثار به‌این عبارت ترجمه‌آن‌جناب را ذکرنموده: حاجی میرزاصفاعالمی عامل وعارفی‌کامل ومتصوفی فاضل وسالکی واصل خواص این عهد ازمردم ایران و ممالك عثمانیه ومصروافریقیه به نظرارادت دروی میدیدند، دائرهٔ سیاحتش اکثرممالك این‌روی کرهٔ ارض را فراگرفته.

راقم گوید درسال هزارودویست ونودویك به‌طهران بود ونهم ماه‌مبارك رمضان‌وفات یافت ازشخص ثقه‌ای شنیدم که گفت دروقت نزع این بیت خواند:

یکدم ای جان‌گرامی به‌توکاراست مرا یارمی‌آید وهنگام نثاراست مرا

همان سنه جهان فانی‌را به‌درودنمود. مدت عمرشریفش‌هفتاد ونه سال بوده وبه‌طریق

تجرید وتفرید سلوك فرمود واحدی را تلقین وتوبه ننمود ومرحوم حاج میرزا حسین‌خان مشیرالدوله صدراعظم در قبلی کـوه طبرك ری که چشمه علی ازپای‌آن می جوشد مزاری مشتمل بربقعه وصحن ومتعلقات برای‌آن پیرکبیربساخت وآن مکان شریف به‌صفائیه مشهور ومعروف است .

قلندر شاه بابا

قلندرشاه بابا لنگروقبرش قریه ونك بروزن نمك به مسافت دوفرسخ شمال طهران واقع مرحوم میرزا یوسف مستوفی‌الممالك وصدراعظم که‌آن اساس را بانی است می فرمود بابا سربرآستانه ارادت حسین علی شاه نهاده تاریخ وفاتش چنانکه برسنگ مزارش‌منقور ازاین ابیات ظاهر است :

چون شنید این ندا ز عالم قدس　　مـژدهٔ حور و منظر دل خواه
هفت و هفتاد از هزار و دویست　　رفته در نیمهٔ جمادی مـاه
مرغ روحش فرو شکست قفس　　کـرد پرواز در بهشت اله

ومزارسید مددعلی‌شاه هندی معروف به سید درجه مجاورقبربابا است ونیز برسنگ آن اشعاری منقور واین بیت تاریخ اوست :

تاریخ سال فوتش بنوشت کلك نیر　　جا کرده کنج‌جنت سید مدد علی شاه

ومرحوم مستوفی الممالك نیزدرباغ ونك حسب‌الوصیة در قبله قلندرشاه بابا غنوده عمارتی برمزارش ساخته‌اند وبرلوحش اشعاری نوشته منقوروازآن جمله است :

بشاخسارجنان‌درهزارو‌یصدو‌ـه　　پرید طایر روحش ز آستانهٔ‌تن

ملاحسن آرندی

مولانامحمدحسن آرندی به‌الف کشیده وفتح راء مهمله وسکون نون‌ودال مهمله ویاء نسبت، نام‌قریه‌ایست ازمضافات نائین .

دراصول الفصول مذکوراست که‌آن جناب درجوانی به‌خدمت جناب حاج محمدحسن نائینی رسیده وبه صوابدید اوبه خدمت حضرت حسین علی‌شاه اصفهان‌آمد و به شرف توبه وتلقین مشرف ودرمدرسه نیم‌آورد به‌تصفیه وتزکیهٔ ظاهروباطن و کسب علوم صوری‌ومعنوی مشغول بود نهایت تجرید وتفرید داشت ودراواخرعمرمستسقی گردید وفوت‌شد درسنه‌هزار ودویست وهفتاد دودرمقبره بابارکن درتخت پولاد مدفون گردید.

راقم گوید‌آن جناب مردی بود ازاوتاددرعلوم دین یگانه و در عالم توحید مردانه شصت‌سال دریکی‌ازحجرات فوقانی مدرسه نیم‌آورد اصفهان مجردانه بسربرد بضاعت او و

اثاث حجره‌اش مصداق فرمودهٔ مولانای رومی بود :

دستار و سر و جبهٔ من جمله بهم ... قیمت کردند هرسه را یك درهم
نشنیدستی نـام مـرا در عالم ... من هیچکسم زهیچ هم چیزی کم

درمدت عمر درازتحفه ونیاز ازاحدی قبول ننمود راه گذرانش منحصر بودکه سالی ده بیست‌روزوقت حصادبدهات حوالی شهرخوشه چینی می‌فرمود روزی یك‌من ونیم به‌سنگ شاه جودستگیرش میشد وتمام سال بهمان‌اکتفامی کرد شبانه روزی دوسه سیرآنرا باسنگ وچوب نیم‌کوب وباآب ونمك دردیزی گلی می‌پخت ومی‌خورد همیشه متشکر ومتذکر، در زمستان وتابستان زیراندازنداشت و درپلاس کهنه عادت داشت، خواب به چشمش نمی‌رفت الاقلیل، خودرا دائم باآب سرد شست وشومی‌نمود ودیردیرچرك نمی‌شد وزود زودازحجره بیرون نمیرفت، شب ها چراغ دلش روشن ومنزلش تاریك، یك ورق کتاب نداشت ودرهمه علوم‌استاد خاصه درحکمت الهی وانواع علوم ریاضی، طلاب علوم مختلفه دسته‌دسته پیوسته بمدرسش حاضرواستفاده مینمودند فیضش بمردم بسیار رسید و مادام حیات ناخوشی به او نرسید الامرض موت.

اگردل از غم دنیا جدا توانی کرد ... نشاط و عیش به باغ بقا توانی کرد
اگر به‌آب ریاضت برآوری غسلی ... همه‌کدورت دل را صفا توانی کرد
بدین‌صفت که تو دربند جامه ونانی ... چگونه‌روی‌دل اندرخدا توانی کرد

میرزا نصرالله خان صدرالممالك اردبیلی نصرتعلی

قدوة العلماء وزبدةالامراء وعمدةالعرفامیرزا نصرالله صدرالممالك المقلب‌نصرتعلی الاردبیلی نورالله مضجعه ازاکابر علما وافاضل عرفا ، جامع علوم ظاهری وباطنی و حاوی فضایل صبوری ومعنوی بوده

دربستان‌السیاحه ترجمه‌آن جناب به‌این عبارت مسطور است: عارفی‌است که درقمار خانهٔ پاك‌بازی درداول خودرا درباخته وسالکی‌است که درمصطبه دهر پادزهروتریاق وبا اهل‌آفاق چون‌شکروشیردرساخته هم زمره ملوك را وزیروهم اهل‌سلوك را دستگیر، دیدارش نوربخش دیده امرا وفروغ افزای بصیرت فقرا، باهمه یار واز همه‌کنار با همه پیوسته واز همه‌کس گسسته محفلش دلگشا ومجلسش روح‌افزا است .

سفرعراق وفارس وکرمان وآذربایجان وخراسان نموده وبه‌صحبت بسیاری‌ازعلمای عصروعرفای وقت رسیده وتحصیل کمالات وفضایل در مدینه اصفهان فرموده و منظور نظر مشایخ عظام گردیده وبه خدمت العارف بالله حسینعلیشاه طیب‌الله ثراه شتافته توبه وتلقین وارشاد ازآن جناب یافته چون منکرین‌اهل‌یقین‌آنجناب را درآن دیارایذا وآزارنمودند

وابواب طعن وتشنیع برروی روزگاران بزرگوار گشودند و مقارن آن حال نایب السلطنه عباس میرزا آن جناب را بجهت تعلیم امیر زاده معظم و فرزند مکرم محمد میرزا به تبریز تکلیف نمود وآن بزرگوار بنابراضطرار ومصلحت کاراین امررا قبول فرمود و چندگاه به تکمیل حال وتحصیل کمال وتصفیه باطن وتزکیه نفس امیرزاده مشغول بود.

چون امیرزاده معظم به‌تکریم ولیعهدی مکرم گردید وکارکنان قضا وقدربه وزارت ولیعهدآن جناب را مقرر گردانیده اکنون بدان شغل خطیر اشتغال دارد و اوقات شریفه خودرا به ترفیه حال فقرا وضعفا می‌گذراند .

وچون الشیخ الکامل الواصل مجذوب علی‌شاه قدس سره العزیزپیرومرشد فقیردرشهر تبریزبه رحمت باری تعالی واصل‌شد به‌موجب وصیت‌آن حضرت جناب میرزا به تغسیل و تکفین وتدفین‌آن سرحلقه اهل یقین قیام‌نمود وبدین موهبت عظمی وعطیه کبری‌بین‌العرفاء والفقراء مفتخروممتاز گشت .

ودرتذکره مجمع‌الفصحا به عنوان نصرت اردبیلی ترجمه‌آن جناب مذکور است و ازآن‌جمله می‌فرماید چندی به‌معلمی نواب شاه زاده محمد میرزا ابن نائب‌السلطنه عباس شاه اختصاص یافت ودرهنگام ولیعهدی‌آن حضرت درخدمت بود چون خطبهٔ سلطنت به نام نامیش زینت گرفت وبرتخت خاقان صاحبقران جلوس فرمود میرزا را کـه حقوق خدمت وشایستگی رفعت وحشمت داشت به‌وزارت وصدارت تکلیفی فرمود ازآنجاکه ذوق فقروعلم مانع بود قبول ننمود لهذا لقب صدارت ممالك وتربیت علماوفقرابراومقررشد وکاروزارت کبری به‌جناب حاج میرزاآقاسی ایروانی مفوض گشت الحاصل در مدت‌چهارده سال جناب صدرالممالك درکمال جلال متصدی اموروظایف خلق‌بودودراین باب مساعی جمیله به‌ظهور آورد بااین که ظاهراً باالباس‌وحشمت صدورحرکت کردی شبهابه‌عبادت وطاعت وبی‌خوابی وذکروفکر اشتغال داشتی .

چون قطب‌السلاطین محمدشاه درگذشت ومیرزا تقی خان فراهانی صدراعظم اتابك معظم گشت اورا روانه عراق‌عرب کرد ودرششم‌محرم‌سنه هزارودویست وهفتادویك(۱۲۷۱) درآن ولایت درگذشت خدمتش را مثنوی پرتحقیقی است وگاهی غزلی می‌فرموده این‌چند بیت ازآنها است :

باز ای دل سودائی دیگرچه به‌سرداری ... سر در سر سودا کن گر نور بصرداری

گویند کـه سودا را زنجیر کند چاره ... آوخ که تو بیچاره سودای دگرداری

با خصم قوی پیکررفته به مصاف اندر ... نه پنجهٔ زور آور نه تیغ و سپر داری

شمشیر ولا درکش اسپر ز بلا بـرکش ... عالم همه دشمن شو برجمله ظفر داری

جانی‌که بشر دارد از غیب خبر دارد ... بشرآلك یا بشری گرجان بشر داری

ای کهنه گدا نصرت شاهی بچه روخواهی
نی لشگرو نی کشور نه تاج و کمر داری

در پردهٔ آب و گل اشکال عجائب بین
ور پرده نشین خواهی روحضرت صاحب بین

دل مشرق و تن مغرب خورشید رخ صاحب
در مشرق و در مغرب هم شارق و غارب بین

اطوار الهی را در مشت گلی بنگر
انوار مشارق را طالع ز مغارب بین

منظور همی جوئی در دیدهٔ ناظر جوی
مطلوب همی خواهی در سینهٔ طالب بین

ازپرده عقل ای جان بیرون چوروی دانی
این جان چه بود جانان این دل چه بود دلبر

بردار نقاب از رخ در ده قدحی دیگر
یکباره خلاصم کن از جنت و از کوثر

دریای الهی بین آن کشتی شاهی بین
دریا که بود احمد کشتی که بود حیدر

دامن زجهان درزن رودامن صاحب گیر
صاحب که بود رهرو صاحب که بود رهبر

حیدر چو کند نصرت نصرت چه غم ازدشمن
با دوستی حیدر دشمن چه بود دیگر

آقا میرزا هادی خلف صدرالممالک

آقای آقا میرزا هادی که عارف آگاهی است خلف الصدق جناب ارشاد پناهی می بود راقم را مکرر در محافل دوستان طهران صحبت وی دست داد و در حدود سال هزار و سیصد و شش وفات نموده در بلده طیبه قم هفتاد متجاوز از سنین عمرش رفته بود .

آقا محمد رحیم ارومی

آقا محمد رحیم آقا که از اجلهٔ اشراف افشار ارومیه و نائب الصدر آنجا بود اظهار ارادت خدمت صدرالممالک مینمود و دعوی خلافت و نیابت از آن صدر عالیقدر میفرمود و در ارشاد طالبین و خدمت فقرا کوتاهی روا نمیداشت دیوان غزلیات و اشعار معارف شعار دارند حال تحریر چیزی حاضر نیست تقریباً درسال هزار و دویست و هشتاد و پنج وداع سرای سپنج نمود .

حاجی میرزا محمد آقا و حاجی میرزا محمدعلی

نعم الخلف آنجناب حاجی میرزا محمد آقا و آقا میرزا محمدعلی ازسالکان عصرو خاندان فقرند و مخصوص حاج میرزا محمدعلی نائب الصدر درخط شکسته و نستعلیق یدی طولانی دارد و چون نیاکان پاك در را بروی خویش و بیگانه گشوده و درخدمت خلق پیروی پدر نموده .

آقا غلامرضا قاجار معروف به هم اوغلی

آقا غلامرضا قاجار از اخیار، دست ارادت به مرحوم صدرالممالک داده بود سالها با

حقیر مراوده داشت ودرخدمت یاران بقدر مقدور کوتاهی نداشت‌وچون با والده جناب‌علی رضاخان‌عضدالملك رئیس سلسلهٔ‌جلیله‌بنی عم بود درمیان عوام‌وخواص معروف بودبه‌عم‌اوغلی بسیار اززیارت مشایخ مرزوق وازحکایات آنها برای مستمعین‌مایه سرورمیگردید وبالاخره درماه صفر سال هزار وسیصد وده درقریه قرقان ازحومهٔ طهران بمرض وبا درگذشت ودر آن حوالی امانت نهادند که بعد ازآسایش مردم جنازه‌اش را درسفح کوه طبرك طهران که معروف‌به‌کوه بی‌بی شهربانواست دفن نمایند ازهفتاد عمرش گذشته‌بود وصدمات فوق‌المادة والطاقة بوی بسیار رسید .

ازآنجمله دوپسر او تکی مرشد اصغر بسن چهل بعد از صدمات بسیار وفات یافت ازاو دوپسر باقی است ، یك پسر دیگر عم اوغلی بسن بیست سالگی رخت بربست وپدر در فوت این دوگوهر نهایت صبروشکیبائی نمود رحمةالله علیه‌وعلیهما. ازقراری که معلوم‌شد درابن‌بابویه بجوارمرحوم حاجی آخوند محلاتی مدفون گردید بعد ازآنکه‌سالیانی‌امانت بود در قرقان .

ذکر بعضی ازمعاصرین حسینعلی‌شاه‌قدس‌سره که‌درزمره ارباب معارف‌بوده‌اند

مولانا محمد اسماعیل ازغدی

العالم الفاضل الجلیل‌مولانا محمد اسمعیل‌مولدش قریه ازغد بالف مفتوحه و سکون زاوفتح غین معجمتین ودال مهمله ازقرای شاهاندز ازمضافات مشهد مقدس رضوی بوده و ازجوانی‌طالب علوم صوری‌ومعنوی شده وبجناب سرعالم شاه‌هندی وسید قطب‌الدین نیریزی شیرازی رسیده وبا آقا هاشم خلیفه سید وآقا محمدکازرونی نایب آقا هاشم صحبت نموده وبالاخره بعدازریاضات ووصول‌به درجات‌مرجع‌سالکین‌سلسله‌ذهبیه گردید وگاهی‌مثنویات ورباعیات منظوم می‌فرموده‌و تخلص وجدی می‌نموده چنانکه در مجمع الفصحا به عنوان وجدی خراسانی مسطور لیکن درریاض‌العارفین بعنوان‌کامل خراسانی مذکور است .

حاجی محمدزمان‌خان جلایر کلاتی خراسانی ساقی تخلص

جناب‌محمد زمانخان‌جلایر کلاتی‌خراسانی‌ساقی‌تخلص نسبت‌ارادت به‌وی‌درست‌نموده سلسله خوانین جلایر ازآنجناب اتراکند وبعضی ازایشان در بغداد وایران وآذربایجان شهریاری نموده‌اند وهنوز ازاین‌طایفه درکلات معروف حکومت دارند ومهمان دوست و غریب پرور وشاید دراحوال راقم هنگام سیاحت کلات‌ذکریکی ازآنها گفته‌آید خلاصه‌حاج معظم بعد از اسفار بسیار وملاقات اخیار وابرار در دارالخلافه طهران توقف نموده .

مؤلفات دارد نفحات غیبیه ودیگر درج‌اللالی و برج المعالی سفینه‌ایست از حالات و

مقالات ارباب طریقت ودیگر دیوان منقبت حضرت خیرالبشروائمه اثنی‌عشر ومثنوی‌الهی‌نامه، ساقی‌نامه، مراثی، تراجیع.

در مجمع‌الفصحا مذکوراست که‌بعد ازآنکه هشتاد وشش سال ازمراحل‌عمرش گذشت شش ساعت ازشب دوشنبه بیست ویکم شهررجب سنه هزارودویست وهشتاد وشش دعوت حق را اجابت نمود.

حاجی محمد حسین نائینی کوزه کنانی

العارف الکامل الحاج محمد حسن ابن‌الحاج رجبعلی ولادتش در قصبه‌کوزه کنان تبریز اتفاق افتاده وپدرش درسلك تجار اخیار بوده وبواسطه‌گردش ایام با اهل وعیال به هرات آمد وازآنجا مجرد به یزد چون بازار تجارتش درآن‌ملك رواج گرفت اهل وعیال راطلبید وصاحب خانه ولانه وضیاع وعقارگردیدوسرمایه همی بسیار میشد تاآنکه سودارا به بازاردیگر گذاشت. اولاد ذکور سه نفربودندکه وارث اموال‌وحارث مزارع آمال‌شدند: حاج محمدعلی، حاج مهدی، حاج محمد حسن.

ابتدای حال آنجناب به نحو اجمال‌آنکه در ایام جوانی‌به محبت نوجوانی‌تاجری، مبتلا ورازش برملاگردید وبااین‌همه‌ازوصال‌محبوب‌محجوب، زبان حالش‌بدین‌مقال‌گویا:

«در کوی تو معروفم واز وصل تو محروم»

چون به زور وزر عقده‌اش نگشود متوسل به دامان‌زاری وطالب‌مدعیان علم‌احضاری شد. یکی از دوستان الهی‌بوی رسید وگفت اگر بخواهی ترا براهی نشان دهم که وصول به مطلوب است البته‌قبول نمودگفت به قریه ممشادکه تا شهریزد دو فرسخ مسافت بیش‌نیست میروی ودر زاویه‌ای‌به آداب خلوت جلوس وچهل صباح آیه‌مخصوصه را بخوان وغیر ازیك تن‌که برای حاجت درکار است احدی مطلع نباشد.

حسب‌الامر بدان دستورالعمل اقدام نمود روز سی ونه شخصی که مراقب خدمت بود آمد وعرض نمودکه جوانی بدان نام ونشان بر اسبی سواراست واذن شرفیابی میخواهداز استماع این کلام‌حال استغناء تمام درخودمشاهده می‌نماید ومی‌فرماید بگوئید بدون‌درنگ برود شهرونماندکه مجاز به حقیقت رسید وعشق او ما را بجای دیگر کشید چون‌اربعین به پایان‌آمد روانه ارض اقدس رضوی‌شد وشش‌سال به سقائی امور می‌گذرانید وآنچه‌زیاده ازخرج خود هرروزحاصل شده بود با دیگر سقایان می‌داد ودیناری اندوخته نمی‌نمود.

تاآنکه علی مشتاق به وی‌فرمود درعالم رؤیا باید بروی نائین وخدمت حاجی‌عبد-الوهاب وآن‌گنجینه اسرار الهی‌را آشکار نمائی. جانانه ومردانه‌کمرخدمت اوبست وشش ماه تمام بجاروب کشی دردولت سرا مفتخربود تا بکلی‌گرد و غبار غیریت که عمده حجاب

ابواب سلوك است به مژگان رفته وبا عبرات چشم آب پاشی نموده داخل شهرعلم وقبول گردید درآن اوقات جناب میرزا ابوالقاسم شیرازی معروف به سکوت بار یافته هردورفیق طریق شدند وبه امرجناب مرشد هردو روانه مکه معظمه ومدینه منوره گردیدند وقایع بین راه که روی نموده دفتری جدا باید .

بالجمله چون بیکی از احیای عرب‌میرسند میرزابجمال دختر کی‌مفتون نه پای‌رفتن ونه توانای نهفتن .

ای که گوئی مرا حجاب نماند غلطی کرده‌ای حجاب آنست

روزها در اندیشه خیال محال و شبها در سودای وصال تا آنکه معلوم گردید که این ابتلاء وامتحان است به عجزونیاز واعتراف بذنب عون لشکرهای شیخ رسید و از آن گرداب نجات حاصل وبه کعبه واصل بعد از ادای مناسك وزیارت آستان‌وحی‌تنزیل‌عود به‌نائین نمودند. جناب‌حاج میرزا ابوالقاسم‌را به وطن‌خودمأمورمی‌فرمایدوحاج‌محمدحسن رابه مصاهرت‌مفتخرمی‌نمایند یعنی صبیه پسرمرحوم خودآقا محمد رابعقد وی‌بستندوسبق ذکریافت این‌تفصیل. خلاصه حاجی درخدمت مرشد دایم‌الحضور بود تاآنکه پیرخرقه‌تهی نمود وترجمه‌وتاریخ‌آنجناب سبق ذکریافت در همین مکان بخواست خویش مدفون‌گردید حاجی به یزد رفت آنچه سهم اوازارث پدر نزدآن دوبرادر بود دریافت ومراجعت‌به‌نائین ومخارج‌گزافی نمودتاآنکه‌آب برآن مکان معلی جاری‌گشت وطرح دوسه‌باغ انداخت و آنچه داشت صرف مزار پیر نمود وتا زمان حیات ازمردم آن سرزمین بسیارصدمات‌کشید تا اجل وی رسید درجلو مزار پیرش دفن نموده‌اند وکان وقوع ذلك فی‌حدود سنه الف و مأتین وخمسین .

وحکایت شاه غازی قطب السلاطین و مسئلهٔ شمشیر حکایتی است معروف و چون بر اورنگ شهریاری جلوس فرمود تعمیری لایق نمود و از بعضی حکام اضافات ابنیه‌گردید و به امرمرحوم نواب والاسلطان اویس میرزا معتمدالدوله آب انبار بسیار خوب و یك دو اطاق محکم مرغوب ساخته شده .

راقم‌گوید ماه ربیع‌الاول سال هزار وسیصد وشانزده درآن مکان منیع منزل نمودو ازآستان دوستان خدا بهره‌مندگردید ولی افسوس با آنکه معدن سنگ مرمر یزد نزدیك است هنوز برمزار حاجی عبدالوهاب وحاج محمد حسن‌لوحه‌ای‌که نام وتاریخ منقورباشد نصب ننموده‌اند وازخشت آثار هردو مزار نمایان است .

حاجی علی گیلانی معروف به بی‌دندان

جناب حاجی علی معروف به بیدندان مزارش در آن تکیه است‌گویند وی از اهل

رودسر گیلان و با جناب حاجی سید محمد باقر شفتی رشتی اصفهانی فرسی رهان بودند و جناب سیدحجة‌الاسلام گردیدوحاجی علی حجةالایمان حاجی‌محمدحسن مکرر گفته‌همچون او درویش مجردی وقلندرموحدی درروزگار کمتر دیده شده بی‌زاد وراحله اکثر ممالك ایران وافغان وهندوستان وممالك عثمانی را سیر نموده وعاقبت‌الامر به نائین دربرج بقعه متبرکه حاجی معتکف ودرهمان بقعه مدفون. در بیدندانی آنجناب وجوهی گفته‌اند یکی آنکه طریق اویسیان‌است که دندان معین‌راقلع نمایند اقتدا، به‌اویس و لکم اسوة برسوله اقول ذلك یحتاج الی‌التأویل و بعید عن سواءالسبیل والشاربین من تسنیم و سلسبیل .

حاجی آقا حسین نائینی

و جناب معارف نصاب حاجی آقا حسین ابن آقا محمد اسماعیل بن مرحوم حاجی محمدحسن با اهل‌وعیال‌در آن‌تکیه متکی‌نهایت مهربانی نمودند . این‌حاجی مسافرت‌ملك عثمانی بسیارنموده بیروت ومصر وشامات سالها توقف فرموده مردمان خوب را دیده ودر تبریز به آقاعلی آقا برادر زادهٔ مرحوم حاجی میرزا آقاسی وزیرایران سر سپرده، پنج برادرندار،شد ایشان جناب حاجی محمد علی معروف به پیرزاده ساکن طهران‌درترجمه معاصرین گفته‌آید.

وازآثاریکه دربیرون شهر نائین یزار ویتبرك علی ابن ابراهیم بن موسی بن جعفر علیهم‌السلام است :

این گنبد ورواق که‌ازعرش برتراست — خودبارگاه‌زاده‌موسی‌بن جعفراست

درمشرق مصلی واقع است وتکیه وگنبد حاجی درمغرب مصلی و در داخل شهر در بازار حیاط مختصری واطاق مخروبه است وبرسردر آن این بیت است :

که شیخ مغربی از عارفین است — مقام و مدفنش‌نائین زمین است

بیش ازین معلوم نشد که کدام مغربی است وچه سالی بوده والله‌اعلم .

ودراحوال شاه حبیب عجمی‌مذکور شد که‌آثاری هم ازایشان‌درآن شهر است‌ومسجد بابا عبدالله که تاریخ اتمامش غره محرم سبعمائه بوده وخود دریکی‌از زوایا مدفون‌است.

میرزا مرتضی محجوب

میرزا مرتضی خلف‌الصدق میرزا عبدالله ترشیزی است تخلص محجوب می‌نماید بعد ازتکمیل کمالات و تحصیل علوم سیاحت بسیار نموده واشخاص عزیز را دیده وآخرالامربه خدمت حاجی محمد حسن نائینی رسیده ارادت گزیده، درگفتن‌اقسام شعر باقدرت‌است و یك رباعی ازو دراین اوراق آورده میشود :

محجوب تنم ز بارغم شدچوهلال　　یکروز دلم نگشت فارغ ز ملال
روزی وشبی بودمرا عمرودریغ　　بگذشت شبم بخواب وروزم بخیال

محمدباقر استرآبادی محوی تخلص

کهف الحاج مولانا محمد باقرالاسترآبادی درتحصیل علوم عقلی و نقلی کوشیده و کسوت زهد وصلاح پوشیده ودرطلب ارباب معرفت سفرها نموده ورنجها برده و ریاضات کشیده وعاقبت به ارادت حاج محمد حسن نشأهٔ جذب چشیده طی مقامات کرده وبشیراز آمده وهم آنجا مسکن ومدفن اوشد. گاهی اشعار ذوقیاتی میفرموده تخلص‌محوی‌مینموده از اوست :

که عرش خدا گوئی که سوی سما پوئی　　آنها که تومی‌جوئی برروی زمین‌باشد
گر باده خرابت کرد هم باده کند آباد　　این خانه‌خرابان را تعمیر چنین باشد
با هم نفس ناجنس یکدم نتوان بودن　　بشکن سروپایش راگرروح امین‌باشد
درمذهب می‌خواران هستی نکنی رستی　　چون نیست‌شوی‌محوی‌هستی‌همه‌این‌باشد

حاجی میرزا ابوالقاسم شیرازی معروف به‌سکوت

الناطق الصامت والشارق الشامت فخر السالکین و صدرالعارفین العالم الباسم مولانا الحاج میرزا ابوالقاسم الحسینی الشیرازی نورالله مضجعه :

مفخر الدهر ابوالقاسم من　　لم یقم فی الدهـر الاللعبور
طـاف بیت‌الله والبیت لـه　　قد یطوف بسنین و شهور

عم اکرم والد راقم حاج محمدحسین درکتاب وصف‌الحال که یکی از پنج کتاب آن حضرت است آن جناب را اینچنین ستوده بعبارته نقل می نماید :

درنعت شاهی که ماه تاماهی برعلوشأن بی‌نشان ورفعت مکانش که فراترازلامکان‌است گواهی جلوه‌گر ازذات خجسته صفاتش هرچه پنهان در حقیقت اقطاب و هویدا از صفات کثیرالبرکاتش هرچه پیدا ازطریقت اطیاب رایش متخلق به‌اخلاق حق ورویش منور به‌نور هستی مطلق سیدالاقطاب و قدوة الاطیاب مولانا و مولی ذوی الالباب الذی هوللکفرة خیر قاصم مولانا ابوالقاسم قدارتحل عن‌دارالغرورالی دارالسرور قبل ارتحاله و انتقل من مقام اهل‌القبورالی اعلی‌القصورقبل انتقاله :

قطب اقطاب دهـر ابـوالقاسم　　آن ز خود فانی و به حق قائم
مظـهـر نـور ایـزد متعال　　کالکن از نعت او زبان مقال
هستی از او نه او ز هستی زاد　　مستی از وی نه او ز مستی شاد

کسب نور از رخش نموده قمر　　جذب فیض از کفش نموده‌سحر
سایه‌اش نور بخش اختر و ماه　　مایه‌اش بـر تـراز سفید و سیاه

خلاصه‌آن جناب ازسادات عالیدرجات وازطرف مادربه سلسله مشایخ‌ائمةشیرازمینو-طرازمتصل است وبعد ازتحصیل وتکمیل علوم مرسوم در تحقیق معارف و تهذیب اخلاق ، سیرانفس وآفاق نمود ودراصفهان حضرت نورعلی ومشتاق را دیدار ورجوع به نائین شد و سبق ذکریافت چون عود به‌شیراز کرد وگرفتارملامت گشت درجواب جهال خموشی‌را بهتر مقال دانست معروف شد به سکوت .

قال علیه‌السلام لسان‌العاقل وراء قلبه وقلب‌الاحمق وراء لسانه .

مردمان هوشمند وبخردان دانشمند درحوزه جمعش دایره‌وارحلقه بستندوپروانه‌وار بدور شمعش ازجان‌گذشتند مرحوم حاج محمد حسین و میرزا کوچك وصال و بسیاری از امراء ورجال فارس ازآن جمله بودند اما کوته نظران بی‌بصیرت وعامی مشربان بی‌حقیقت همهمه می‌کردند ووحشی صفتان بعلاقه جنسیت به‌گرد خود هرروز سقیفه برپا می‌نمودند که این طایفه واجب‌النفی ورئیسشان لازم‌القتل است .

وبرای هراس نواب حسین‌علی میرزا فرمان فرمای فارس جمعی را به نحو قلاوزی دربازارها ومعابروبرخی را برسرمنابربرآن داشتند که به آواز بم وزیر بگویند دین مرد صوفی بسوزد کوفی بمیرد .

ازعم امجدوالد یعنی حاج آقا محمد منورعلی‌شاه راقم مکرراستماع نموداین‌حکایت می‌فرمود که چون آشوب ودمدمه فرمان‌فرما را بی‌اساس گردانید به اصحاب قیاس تجویز نمود که بهرچه رأی بدهند مجری است، چون اتفاق برآن نموده بودند کـه از هرمحل دسته بندی ویك مرتبه به‌خانه میرزا ریخته اورا بکشند وخانه‌را خراب نمایند .

جمعی ازخوانین قشقائی که سربرآستانه ارادت‌داده بودند وبسیاری ازشجعان‌قبایل دیگرچون ازاین کیفیت مطلع گردیدند اسلحه و یراق جنگ بستند و برهگذرآنها نشسته مرحوم میرزا خبردار گـردید رؤس‌آنها را امر به احضار فرمود چون مشرف گشتند گفت اگررضایت‌خاطرمرا می‌خواهید ومرضات‌الله‌می‌جوئید تکلیف‌آنست که تماماً بروند به‌آرام‌گاه خویش واحدی درمنزل من ودرمعبرمردم نماند ما را باکسی جنگی نیست نگهداری بهتر ازخالق‌قادرنه، البته بروید ونمانید چنین نمودند که جزانقیاد امرمولی نمی‌نمودند.

جناب حاج محمدحسین‌ومیرزای وصال عرض‌نمودندآثاروصول اجامرواوباش‌نزدیك است می‌فرمائید دررا به‌بندند وخاکریز نمایند. فرمود اگر شما هم ازجان خود می‌ترسید بروید ونزدمن نمانید. گفتند جان ما وجود حضرت تست چون جمعیت رسیدآن قدری که فضاء خانه‌گنجایش داشت ورود کردند وبعضی ازسرداران فساد درزاویه‌یی که جناب‌میرزا

ویك دودوست نشسته بودند داخل‌شدند هیبت وهیمنه آن‌جناب چنان فراگرفته بود که‌احدی یارای سخن گفتن را ننمودبعد ازلمحه‌یی که قرار گرفتند ومیرزا احوال پرسی از واردین فرمودآن وقت گفتند ماآمده‌ایم ازبرای کشتن شما واین‌هم یرلیغ فرمان‌فرما. میرزا گفت هرگاه حکم برقتل است گردن نهادیم. گفتند آنچه شنیده‌ایم غیر ازآنست کـه دیده‌ایم لهذا بعضی شبهات که بود رفع‌شد اما یك‌دوسؤال اگررخصت دهند عرض نمائیم.

یکی آن که کتاب تاریخ و خواندن شاهنامه درمحضرشریف چه مناسب است که توهم خروج و خیال عروج است و دیگر راه دادن اشخاصی که متجاهر به فسق میباشند شائبه دیگر است .

فرمود در خواندن تواریخ فواید بسیار است یکی‌آنکه غیبت‌کسی در مجلس من نمی‌شود و دیگر که سیر گذشتگان عبرت بازماندگان است‌اما بار دادن‌کسی که به ظن شما فاسق‌فاجراست ازخودتان انصاف می‌خواهم شماکه برای قتل من‌آمدید دربروی شما نبستم چگونه‌کسی که به‌دوستی من میآید ردش نمایم ودرنگشایم :

بغیرهستی حق هیچ روی ننماید ... تراکه دیده‌دل روشن ومصفاشد

حالت همگی تغییریافت زمین ادب بوسیده روانه شدند وچون‌کسانی که در بیرون در حیاط وبیرون‌کوچه نشسته بودند رؤسا را ساکت وصامت دیدند متفرق شدند.

وازسخنان‌آن جناب است: راحت‌نفس‌در دوچیزاست نمیدانم و نمی خواهم. چنان در نمیدانم مستغرقم‌که نمی‌خواهم را فراموش دارم .

وچون هنگام رحیل به‌سوی حضرت جلیل وفراغت ازقال وقیل نزدیك رسید جناب حاج محمدحسین را خلیفه‌نمود وخرقه تهی فرمود و در بقعهٔ متبرک که سید احمدبن موسی علیه‌السلام مدفون شد .

سال بـالجنة عـن‌دار الغرور ... الـذی عاش کاصحاب القبور
والوصال قال فـی تـاریخه ... قدسقیه‌ربه‌شرب‌الطهور(۱۲۳۹)
رفتی‌زجهان‌ای‌توجهان‌بین‌همه را ... وی‌ساخته‌حق‌شناسی‌آئین همه‌را
غم‌دیده وصال سال‌تاریخ تو گفت ... بربست‌فلك دیده حق‌بین‌همه را

اگرچه تاریخ اول ودوم یکسال تفاوت دارد ولی اول را شاهدی است کـه دیگر تاریخ است هوالذی لایموت

منعم شیرازی

میرزا محمدابراهیم شیرازی منعم‌تخلص پدرش محمدعلی بیك زین‌دارنواب‌حسین‌علی میرزا بود. ازجوانی به‌تحصیل‌پرداخت خطی پسندیده وطبعی گزیده یافت ودست ارادت به

مرحوم سکوت داده و پای عزت بر پکران فلك نهاده راقم به خدمتش مکرر رسیده‌آدم بی‌آزاربود باحالت پیری یکدیمین ازاجرت کتابت روزگار می گذرانید نستعلیق را خوش می‌نوشت وشعررا خوب می‌گفت از اوست :

هر کجا پای نهم پای براه تو نهم
هرطرف روی کنم روی به‌سوی‌تو کنم

درحدود سنه هزاروسیصد سرای فانی‌را بدرود نمود و مخفی نماناد که این غیراز منعم شیرازی دیگر است که در مجمع الفصحا ترجمه‌اش مذکور است و به صفات بد اورا ستوده .

صابر شیرازی

آقا محمد مهدی شیرازی صابر تخلص اظهارارادت به مرحوم سکوت می‌نمود مردی گوشه‌نشین بود گاهی برای امرمعاش به‌تعلیم وتدریس معدودی ازبنات وبنین اعاظم اشتغال داشت مکررصحبتش دست‌داد ازصاحبان طبع است دیوانی دارد ازاوست :

آن که‌دل برده زمن آفت‌جان‌خواهدشد
آفت جان‌من‌آن جان جهان خواهد شد

شاه اورنگ ولایت‌علی آن مظهر کل
که بمدحش‌دل‌وجان‌هردوزبان‌خواهدشد

دست کوته مکن از ذیل ولایش صابر
جزازآن‌راه کسی کی به‌جنان‌خواهدشد

وفاتش درسال هزارودویست وهشتاد واندی بوده .

میرزا محمد حسین فراهانی وفا

میرزا محمدحسین‌الحسینی الفراهانی برادرمیرزاعیسی قائم‌مقام بزرگ دربدوحال ازمسقط‌الرأس بدارالعلم شیرازآمده اکتساب کمالات درآن بلده فاخره نموده ودرخدمت صادق‌خان زند برادرکریم خان که چندی لوای‌سلطنت برافراخت وزیرودررتق وفتق‌امور مشیر بود وبعد ازآن درخدمت خسرو قاجارآقا محمدخان معزز ومکرم و به پاکی طینت مشهورتا هنگامی که دردارالعلم شیرازبه منصب وزارت وصاحب اختیاری درامور جزوی و کلی سرافرازبود مشکلات ارباب دانش به دستیاری رأفتش بسی‌آسان فیصل یافتی و هرجا حاجتمندی بود بدرگه اوشتافتی و هرشب ارباب هنر و اصحاب حال‌آن‌کشور درمحفلش حاضروصاحبان طبع غزلی که گفته بودند به‌الحان داودی خواندندی و مغنیان سیم عذار و یوسفان بیضا رخسارابیات استادان را به‌نوایی‌جان فزاسرودندی وگوی دلهارا به‌چوگان زلف دل آویزونغمات طرب‌انگیزربودندی واکثرشعرا بصلات وجایزات‌بخشایش درخورد هریك فرموده وروزها را دادخواهی‌دادخواهان می‌فرمود وهرستم رسیده‌بحرجفارا به‌ساحل آسودگی می‌رسانید ودرفن شاعری صاحب دیوان است وتخلص وفا می‌نماید وازاوست:

ای‌نام همایونت سر دفتر دیـوانها　　طغرای دل آویزت تاج سرعنوان‌ها

وفـا مباد ز افتادگان فراموشت　　دوروزاگر فلکت بهرامتحان برداشت

وعاقبت‌الامر درقزوین وفات یافت وتاریخ زندیه ازمؤلفات اوست.

شیخ عبدالعالی همایون

الشیخ عبدالعالی تخلصش همایون ازاحفاد جناب محقق ثانی صاحب جامع‌المقاصد شیخ علی عبدالعالی کرکی است حریفی خوش خو و ظریفی نادره گوبوده و درفن موسیقی ربطی‌کامل ودرمحافل رندان لاابالی بربطی بنوا وشوری ازعراق‌به حجازافکندی وبه‌شرب مدام وشغل حرام ولوعی داشت چندانکه عبدالله‌خان امین‌الدوله خلف‌الصدق حاجی محمد حسینخان نظام‌الدوله اصفهانی دراصلاح‌کاروسامان روزگارش همت گماشت به جائی نرسید وآخرالامردرسنه هزارودویست وبیست و نه به وخامت مصیبت گرفتار شده دربستر خواب مقتول گشت من‌خرج عن زیه فدمه‌هدر. صاحب دیوان است ازاوست:

ماه صیام است ووقت ترك مدام‌است　　ترك مدام از برای ماه صیام است

هر طرفـی واعظی چو میر شکاری　　دام فکنده به قید صید عوام است

گرنه قیامت به چشم باده گساران　　از چه یکی ساعتش برابرعام‌است

میرزا جواد

میرزا جواد اصلش ازچهارمحال اصفهان و در جوانی بدارالامان کرمان رفته و در آنجا متوطن گشته گوشه نشین ومسکنت گزین گردید وهمانجا در سنه هزار و دویست وسی وسه عالم فانی را بدرود نمود صاحب دیوان است وتخلص باسم مینماید ازو است :

شدیاریاردیگران بادیگران یاریش بین　　باعاشقان‌شدسرگران‌عاشق نگهداریش بین

درطرف‌باغ‌وبوستان‌می‌میکشدبااین‌وآن　　ازمن همی‌داردنهان مستی‌وهشیاریش بین

درمجمع‌الفصحا مسطوراست‌که وی ازراتبه خواران ابراهیم‌خان ظهیرالدوله حاکم کرمان بوده .

شیخ خالد کرد نقشبندی مجددی

شیخ خالد کرداز‌ولایت سلیمانیه وشهرزور وسالهادربغداد می‌نشست ازفضلای مشایخ نقشبندیه است از ولایات بعیده به طلب اومی‌آمدند و در محفلش پیوسته امیران بدریوزهٔ همت مجمع می ساختند بطاعت و عبادت معروف و بجود و سخاوت موصوف بود. بالاخره پاشای بغداد ازوی خائف‌شد شیخ به‌روم مسافرت‌کرد طبعی خوش و غزلهای دلکش داشته

از اوست :

طبیبان جمله ام ازچاره واماندندومن آخر | بدردی یافتم درمان دل دیوانه خودرا

در کتاب خزینةالاصفیا به‌عنوان خالد مجددی طریق ارادت وی و بدایت و نهایتش مسطوراست ازآن جمله گوید درشهر زور به مرض طاعون وفات یافت بقول صحیح در سال یك‌هزارودویست وچهل‌ودوهجری بوده وپنج خلیفه به‌تعاقب یکدیگرمعین نمود وچهارتن بهمان مرض به‌وی ملحق گردیدند وشیخ عبدالکریم پنجم ایشان بماند .

میرغضنفر علی آزاد تخلص کشمیری نقشبندی

میرغضنفرعلی وبه قولی میرغلامرسول ولی مشهور نامش محمد علی وتخلص آزاد از اهل کشمیراست ومناسب آنست که تمام یك اسم باشد کماهوداُب الهندیین بهرتقدیر درحسن خلق چون بتان کشمیر ودرعلم وهنرخاصه ریاضی وطبیعی معلم کشوربه سیاحت ایران آمد ومدتها درشیراز بماند بسیاری‌اززیارت مشایخ‌فیض‌برد به‌عراق‌رفته وبه شیخ کامل‌خالد کرد سر سپرد و عاقبت به تویسرکان قرار گرفت و متأهل شد و صاحب اولاد ، وندای ارجعی شنید وهمان‌جا دفن خاك گردید اشعاربسیارازهرسیاق ومثنویات متعدده ودیوان غزل‌دارد ازاوست :

نمی خواهم که در چشمم نشینی | که اینجاهم میان مردمان است

پروبالم نشکستست‌ولیکن نگذاشت | عشق صیادتوانایی پروازبه من

باباچماقلو بارفروشی مازندرانی

باباچماقلوازشهر بارفروش مازندران است‌گویند پیوسته چماق بردوش و درمجلس زاهدان ومصطبه می‌فروشان می‌گشت وگاهی دیوانه‌وار برنی سوارمی گردیده وبدان‌نام در میان خاص وعام مشهور است .

درمجمع‌الفصحا این دوبیت را بدونسبت داده :

مردم چشم مرا از هجر خویش | دست و پا بستی در آب انداختی
آشیانی دیدم از هم ریخته | یادم آمد از سرای خویشتن

ودرتذکره دلگشا این بیت را ازوی‌آورده :

دل تنگ‌ودست تنگ‌وجهان تنگ‌وکارتنگ | از چارسو گرفته مرا روزگار تنگ

ناطق اصفهانی

ناطق اصفهانی اسمش میرزاصادق اصل‌اوازاتراك وازطرف مادرازمدینه طیبه و خود

ازاهالی اصفهان ومدتی درمملکت خوزستان وآذربایجان بسیاحت مشغول بوده ودرخدمت بعضی ازاهل حال به کمال رسیده او را در فن تاریخ گویی و عددجویی قدرتی عجیب بوده مکررقصیده دراتمام بنایی با امردیگری گفته که هرمصراعی تاریخ بوده .

ازآن جمله قصیده‌در اتمام ایوان معصومهٔقم گفته شصت و دوبیت که یکصد وبیست و چهارمصراع‌است هرمصراعی‌تاریخیست چنانچه شصت‌ودوبیت ویکصد وبیست وچهارمصراع نیز هریك تاریخ است وکتابی دراین فن نوشته و درسنه هزار ودویست وسی وپنج رحلت نموده چون غالب درسیاحت بوده اشعارش کم بدست‌آید ازآن قصیده است :

این قبه گلبنی است به زیوربرآمده
یا پاك گوهری است پرازذیورآمده

روی جهان ز درگه او یافت آبـرو
پشت فلك بـه سجدهٔ او چنبرآمده

فوج ملك ز شوق دمادم گشوده پـر
وزعرش بر زمین پی یکدیگر آمده

گفتم ز جود شاه به عالم قصیده‌یی
کزآن دهان فکرپر از شکر آمده

(۱۲۱۸)

لطفعلی‌خان خراسانی

مولانا لطفعلی خاکی تخلص والدش ازاهل بروجرد بوده اماآنجناب درارض اقدس رضوی متولدگردیده بعد ازتحصیل علوم رسمیه درپی تکمیل انسانیت کوشیده صفحهٔخراسان وکابل را سیاحت نمود وپیشاور رفت وبه خدمت مسکین شاه پیشاوری رسید و نزد عالمشاه هندی طریق مسکنت و ریاضت پیمودآنگاه به جانب عراقین و فارس شتافته سعادت خدمت سید قطب‌الدین نیریزی شیرازی وآقامحمد هاشم دریافت. فرزندی خدا به وی داد نامش محمد هاشم نهاد غالب اوقات صائم ومشغول به ذکردائم بود .

در اواخر حال به خدمت جناب حاجی میرزا ابوالقاسم سکوت سابق‌الذکر ارادت بهمرسانید وبه‌فیض صحبت جناب حاجی محمدحسین‌عم والد ماجد میرسید، خلاصه عالمی عابد وفقیری زاهد وسیاحی وارسته بوده ودرسنه هزارودویست وسی‌وچهار (۱۲۳۴) وفات یافت درحافظیه شیرازمدفون است گاهی اشعارومثنویات می‌فرموده این‌رباعی اوراست :

ای داور دانا به ضمیر که ومه
بر زخم دلم ز مرحمت مرهم نه

یا همت عالی مـرا باز ستان
یا در خور همتم تـوانایی ده

از مثنوی مختصری که در نصیحت واندرزملاهاشم پسر خود فرموده سه چهار فردی آورده می‌شود :

الا ای‌جان‌ودل‌را قرة‌العین
بیا تا بازگـویم راز کونین

بودگنج دوعالم درسه گوهر
کز اینها میشودکامت میسر

یکی درجوع‌دایم دومین‌جود سیم‌درذکر حق آن‌اصل‌مقصود

صفی‌القدر نقشبندی مجدد الف‌الثانی

مولانا صفی‌الدین المشهور به صفی‌القدربن عزیزالقدربن محمدعیسی بن سیف‌الدین ابن شیخ محمد معصوم‌بن شیخ احمدالفاروقی النقشبندی مجددالالف الثانی جامع کمالات صوری ومعنوی بوده تارك دنیا و منقطع از اهلش می زیسته و قبول هدیه و فتوحی ننموده وفاتش روزپنجشنبه بیست وپنجم‌شعبان سال‌یکهزارودویست وسی‌وشش درلکهور واقع ودر همان‌جا مدفون است .

سیدعبدالله غلام علی قادری دهلوی

سید عبدالله المشهور به غلامعلی دهلوی نسبت ظاهری بسر حلقه اولیاء مـی رساند چنانکه باطناً نیزبه توسط‌سلسله قادریه نسبت باطنی را درست مینماید مریدشاه ناصرالدین قادری است .

از سخنان اوست‌که مردمان چهار قسمند: نامردانند و مردانند وجوان مردانند و فردانند. طالب دنیا نامرد وطالب عقبی مرد ومولی‌جوان‌مرد وطالب مولی‌فرد .

وگفتهٔ اوست: بوقت قبض روح خاصان الهی فرشته را دخلی‌نیست .

درکوی تو عاشقان چنان جان بدهند کانجا ملك‌الموت نگنجد هـرگز

به‌تاریخ‌بیست ودوم ماه‌صفرسنه یکهزار ودویست وچهل وفات‌یافت.

شاه ابوسعیدبن‌صفی‌القدر

وخواجه شاه ابوسعید پسرصفی‌القدرمذکورخلیفه وی این رباعی راگفت :

چون جناب شاه عبدالله قیوم زمـان زین‌جهان‌فرمودرحلت‌سوی‌جنات‌الکریم

سال‌او‌باحال‌اوجستم چوای رأفت زدل گفت فی روح و ریحان و جنات النعیم

علامه نراقی

العلامةالنراقی مولانا محمدمهدی طاب‌ثراه از افاضل حکماء مجتهدین متأخرین است. احوالات‌آنجناب وکتب مصنفه حضرتش در رجال علماء مشروح است .

میرزامحمدعلی اصفهانی

میرزا محمد علی ابن میرزا مظفرالاصفهانی محقق کامل بوده در حکمیات خصوص الهیات ید باسطی داشته ودرزهد و عبادت سلمان عهد خویش است .

ملا محراب جیلانی

مولانا محراب جیلانی درزهد وانزوا واعراض ازما سوی وحید عصرخود بوده و در مرتبه فضیلت خصوص درمرتبه علوم معارف یگانه زمان است و مرحوم حاجی محمد جعفر همدانی مجذوب علی‌شاه درفصل دوم‌مرآت می‌فرماید این ضعیف در خدمت این سه‌نفر که علامه نراقی ومیرزا محمدعلی وملامحراب باشند عمری به‌تحصیل علوم حکمیه طبیعیه‌الهیه و کتب ذوقیه گذرانیدم و از خرمن ایشان به خوشه‌یی بهره‌یاب گردیدم الحمدالله والمنة عظم‌الله اجورهم .

ملا محسن

راقم گوید مرحوم ملامحسن ابن ملا کرمعلی اصلا ازطایفه بغایری واز قریه شماور ازمضافات بام وصفی‌آباد سبزواراست درپانزده فرسنگی شمال غربی آنجا می‌باشد ازطرف مادرنواده مرحوم ملامحراب است دراصفهان مدت‌زمانی متوقف وسالها اسیر ترکمان بود تا خلاص گردید، ازمعارف انسانی نصیبی‌وافرداشت وبواسطه مرحوم‌آقا صابرعلی به‌مرحوم رحمتعلی شاه باین سلسله علیه اتصال یافته در اواخر عمر درطهران متوطن بود و قریب هشتادسال ازمراحل عمرش گذشته که درشب چهارشنبه چهاردهم شهررجب سال هزاروسیصد وپنج از سرای پررنج به عالم باقی خرامید و در صحن امام زاده حمزه بجوار امام زاده عبدالعظیم دفن شد، رحمةالله علیه .

بنحوی درمراتب وداد وشرایط برادری باحقیر سلوك مینمود که درتحریر نگنجد خلف‌الصدقش میرزا عبدالرزاق خان سرتیپ که ازفنون هندسه وجغرافی ربط کامل دارد و ازاستادان این فن است به‌ملاحظه الحب یتوارث دردوستی باحقیر بی‌اختیاراست والده و خالهٔ اودرزمرهٔ عارفات این عهداست ودرمجاهدات وریاضات رابعهٔ عصر .

میرزا معصوم خاوری

میرزا معصوم خاوری تخلص از مسالك سلوك واقف و از خدمت عرفـاء عصر ادراك معارف نموده سلسله نسبش به مولانا شمس‌الدین تبریزی میرسد اصلش از کوزه کنان‌تبریز وچندی درکاشان‌به‌شغل تجارت‌می گذرانیده ودرآنجامتأهل‌ومتوطن گردیده بنابراستطاعت بمکه معظمه مشرف شد و کتاب مثنوی مسمی بتحفة‌الحرمین برشته‌نظم کشیده بعدازمراجعت به‌خاقان مغفورتحفه نمود ببحرمثنوی قران سعدین امیرخسرودهلوی‌است از جمله اشعار اوست قصیده‌یی که سه فردش‌این‌است :

ز بدو حال ز مردم طمع بریدستم — که صعوه‌را نکند طعمه همت شاهین

بندی خزفم رغبتی نه زانکه مرا — خزینه پر گهراست وخزانه دار امین
بقرص سفرهٔ خودقانعم‌ز گندم وجو — بصیدبازوی خود راضیم‌زغث وثمین

من غزلیاته :

امشب که خاوری بفسانه‌است‌میل‌یار — درداکه بیخودی شده مهر زبان ما

وعجب آنکه چنانچه درنام با این گمنام مشارك است درتسمیه کتاب سفرنامه مکه‌نیز موافق وامتیازبنظم ونثر است .

و مخفی نماناد که‌کتاب تحفة‌الحرمین خاوری غیر از فتوح الحرمین محیی است هرچند که بر وزن مثنوی مذکور است و فتوح تقریباً هـزار و پانصد بیت میشود از آن کتاب است :

ای همه‌کس را بدرت التجا — کعبهٔ دل را ز تو نور وصفا

در وجه تسمیه کتاب گوید :

چون بفتوح‌دل‌وجان شد سبب — کرد فتوح الحرمینش لقب

ودرخاتمه کتاب گوید :

من که شدم در پـی این گفتگو — تـا دهـدم معنی پـاکیزه رو
محیی ازین هردوطلب‌کام خویش — کام دل خویش وسرانجام‌خویش
گـرم شد ازنظم تـوبازار حج — ختم بنظم تـو شد اسرار حج
از کـرم و مـرحمت ذوالمنن — شکر باتمام رسید این سخن
صل علی روضة خیرالانام — خاتمهٔ نسخه براین شد تمام

پیرمرادبیك مشفق

پیرمرادبیك مشفق تخلص اصلا کرمانشاهانی از طایفهٔ زنگنه و زندیه است شرحی بردیوان لسان‌الغیب وبعضی ابیات‌خاقانی‌نوشته درسال هزارودویست وسی‌وهفت وفات‌یافت این بیت جرعه‌یی از سبوی اوست :

عشق بازی بود از روزازل پیشهٔ ما — خوشتراست ازهمه‌اندیشه‌اندیشهٔ ما

آقا محمد جعفر مطبوع

آقا محمد جعفرمطبوع تخلص ازاهل شیرازواخلاق ستوده‌اش همچون تخلصش‌بوده دراواخرازمجالست مردمان رمیده ودر زاویه انزوا خزیده و صحبت درویشان را به جان خریده ودرسنه هزارودویست وسی‌وهفت رخت ازسرای فانی کشیده ودر قبرستان درب سلم با یاران خاموش‌آرمیده گلی ازبوستان‌وساغری ازملستان اوست :

غیرخون دیده ودل نیست در پیمانه‌ام — با وجودآنکه دایـم ساکن میخانـه‌ام

هردو ازیك شعله‌میسوزیم دربزم‌وصال / اینقدرفرق است کوشمعست‌ومن‌پروانه‌ام
گوی چوگان تو غیر ازسرعشاق مباد / که سربوالهوسان لایق چوگان‌تونیست
چه طبیبی توکه با اینکه مسیحا نفسی / هیچ‌جا قصه بـهبودی بیمار تـو نیست

وقطعه‌یی‌درتاریخ عمارت فرمان‌فرما حسین‌علی میرزا گفته‌که هرمصراعش تاریخست چنانکه‌گفته است :

سال این نیکو بنامطبوع درهر مصرعی / بنده ازحکم خداوند زمین کردم بیان
کردبنیان‌یکی‌ایوان که‌هر کس‌دید گفت / وه خداوند زمین بنیاد کـرده‌آسمان

(۱۲۳۱)

میرزا رضا منصور

میرزا رضا تخلص منصورازاعیان اصفهان وطبیب مسیحانفس از تلامیذ میرزا نصیر که سبق ذکر یافته چندی درکرمان ویزد بسر برده هماره با اصحاب فقر و مسکنت انیس ودرسرپرستی بیماران بیخانمان جلیس وازشیوهٔ عجب و تکبردور و بادرویشان خاك نشین چنان نشستی‌که با ارباب عزوتمکین بیکسان، غریب را هم طبیب بود وهم‌پرستار ازکثرت تجویز شراب به بیماران میرزا رضای شرابی معروف شده وفاتش در سال هزار و دویست وسی‌وهشت روی‌داده، درسخن‌سرابی‌صاحب‌دیوان‌است واین‌چند‌بیت‌جرعه‌یی‌ازسبوو قطره‌یی اززلال اوست :

ز لاله دامن کهسار تودهٔ شنگرف / ز سبزه ساحت گلزار سودهٔ زنگار
ز ابر غالیه پـرور نواحی بستان / ز باد لخلخه آور حوالی گـلزار
یکی‌چوروی پریزادگان سیمین‌تن / یکی‌چوموی‌سمن‌پیکران شیرین‌کار

سلطان العارفین الحاج محمد جعفر مجذوبعلی شاه الهمدانی قدس سره

سلطان‌العارفین برهان الواصلین قطب‌السالکین غوث الکاملین منبع‌الانوار مطلع - الاسرارالمحقق‌الصمدانی الحاج محمدجعفربن الحاج صفرخان ابن‌الحاج عبدالله خان‌بن الحاج محمد جعفر خان الهمدانی الکبودرآهنگی البیوك آبادی الملقب مجذوب علی - شاه طاب ثراه .

آنکه مثلش مادرگیتی نزاد / پیرگردون مثل او نارد بیاد

آباء واعمام واجدادآنجناب ازامراء عظام وسرخیل‌طایفه ایل‌گرام قراگوزلوبوده

و بعضی حکومت قلمرو را داشته‌اند و مرحوم حاج عبدالله خان درزمـان کریم خان زند حکومت همدان وقلمرو می‌نموده ودر کمال عدل واحسان رفتار وحسن سلوك بازیردستان می‌فرموده .

وبعد ازوفات وی ابناء‌گرام که هریك امیر پاك ضمیر بودند نعم‌الخلف گردیدند :

یکی حاجی میناخان درزمان دولت آقا محمدخان محل مشورت آن قهرمان بوده واعتبار تمام داشته .

دیگر نصرالله خان چندی وزارت فارس وسرداری کرمان نمود دررسوم لشکرکشی و سپهداری قادر وتوانا وازعلم سیر وتواریخ باخبر ودانا بوده ودرجود وسخا قرین معن و حاتم وبا دانشمندان همواره انیس وبا ارباب حال جلیس وبا همه مشاغل گاهی بنظم‌اشعار مایل و این رباعی ار او ثبت میشود .

گیرم که فلك بمهر مایل گردد	کام دلم‌از وصل توحاصـل گردد
این‌دل که شدازفراق توقطرهٔ‌خون	مشکل که دگرباره‌مرا دل گردد

ودیگرحاجی فضل‌الله بیك بزرگ‌ایل وریش سفید قبیله بوده درغریب نوازی ومهمان پروری تقدم برامثال واقران نموده .

ودیگرحاجی‌محمد خان، اشاره ازوی دراحوال معطرعلی شاه نمود وترجمهٔ او در ضمن‌گزارشات صاحب عنوان بیاید .

ودیگر حاج صفرخان‌والدآن‌سردفترارباب ایقان باوجودرفعت جاه ووسعت دستگاه اوقات فرخنده‌ساعات رابعبادت وطاعت میگذرانیده وبه‌زیارت مشاهد مشرفه کراراً مشرف شده وآخرالامر درکربلای معلی وفات یافت و در رواق مطهر مدفون شد .

ودر ریاض‌العارفین مسطور است که حاج صفر خان ازملازمت نفور وبمداومت‌صحبت اهل علم مسرور. ازخواص تلامذهٔ‌سید محقق سیدابراهیم رضوی‌قمی‌الاصل‌بوده وجناب‌حاجی محمد جعفر ازده سالگی تاهجده سالگی درشهر همدان تحصیل علوم ادبیه نمود بعد ازآن باصفهان رفت مدت پنج سال عمررا مصروف علوم کلام وریاضی وحکمت‌طبیعی والهی نمود واز آنجا به‌کاشان‌آمده و چهار سال خدمت محقق نراقی مولانا محمد مهدی تکمیل فقه واصول فرمود .

ودرکتاب مرآت‌الحق تصنیف آنجناب در فصل دوم میفرماید واین ضعیف درخدمت میرزا محمدعلی میرزا مظفر اصفهانی ومولانا محراب جیلانی ومولانا محمد مهدی نراقی عمری به تحصیل علوم‌گذرانیدم ودرهمان فصل فرماید دراوقات تحصیل علوم شرعیه فرعیه درخدمت مولانا المحقق المدقق میرزا ابوالقاسم قمی صحبتی مستوفی از مراتب فضیلت و دقت وزهد و ورع محقق اردبیلی مذکور شد .

حقیرعرض نمود که ایشان قائل بوحدت وجود است درحاشیه الهیات تجریدفرمود که حاشیه را دراوقات تحصیل که نجف اشرف توقف داشتم دیده‌ام فردا همراه خود بیاور فردا که بخدمت ایشان رسیدم وملاحظه آن کتاب نمودند تعجب فرمودند .

خلاصه آنکه آن‌جناب درفنون‌علوم مخصوص حکمت و کلام و تفسیر وحدیث واصول‌فقه به درجه قصوی نایل واز اساتید اجازه نامه‌ها حاصل‌نمودولی ازشدت تقوی وپرهیزکاری جز به عبادت حضرت باری وتدریس مشغله نداشت و چون از طریق ظنون افتتاح ابواب معارف بنحو یقین روی ننمود درطلب ارباب عرفان و اصحاب ایقان بر آمد پای همت در وادی جستجو نهاد با جمعی ازاین طایفه درعراقین‌وخراسان اتفاق صحبت افتاد وبااکثر محققین قوم معاشرت ومجالست فرمود .

آخرالامر دراصفهان بخدمت قطب المتألهین العارف بالله حسینعلی شاه طاب ثراه رسید وبشرف ذکروفکر وبیعت نبویه عامه وعلویه خاصه فائز و از یمن همت و توجه آن حضرت باعلی مرتبه عارفان بالله مستفیض گردید ودراندك زمانی درعلم وعمل وسیروسلوك کامل وبصحبت جناب سید معصومعلی شاه ونورعلی‌شاه فاضل و مکمل شد چنانچه‌در اجازه‌ نامه مفصله که مرحوم نورعلی‌شاه برای ایشان مرقوم فرموده باین عبارت مسطور است :

وبالجمله دراین اوان‌میمنت‌اقتران که‌عالیجناب‌قدسی‌القاب‌فضایل و کمالات‌اکتساب عمدةالسالکین وزبدةالواصلین فرزندی آقا محمد جعفربن حاجی صفرخان که مدتی‌است مدید وعهدیست بعید که‌به ارشادحضرت‌ولایت شان‌تجردنشان سلالةالعارفین فرزندارجمند حسینعلی‌شاه شرف هدایت یافته درزمرهٔ ارباب سلوك ودرهرباب وظایف فقر تفرد و تجرد مسلوك داشته درعتبات عالیات عرش درجات وارد حضور ومنظور نظر حقانیت منظور شده چندین‌اربعین را بملازمت ومواظبت ومداومت ذکردوام وفکرتمام قیام واقدام نموده‌مورد امتحانات لازمه طریقه حقه خیرالانام گردید .

درجمیع اطوار واخلاق او را بمیزان تحقیق سنجیده آثار اکمال و تکمیل ازناصیه احوال‌او بمنصهٔ ظهور رسیده الحق‌بنا برنص **موتواقبل‌ان‌تموتوا** اورا ازجمیع رذایل‌دنیه نفسانیه مرده دیده وباخلاق ملکوتیه زنده یافته حسبةلله ترخص اورا بارشاد سایر عباد بر خود لازم ومجاهده اورا دراجرای طریقه حقه و لویه متحتم دانسته به تاریخ بیست و دوم شهر محرم‌الحرام سنه هزار ودویست وهفت درارض اقدس کربلای معلی مشارالیه را عارج معارج عزوعلا وبه‌تفویض شغل ارشاد موقع امتحان وابتلای‌حضرت‌مولانموده بین‌السالکین به خطاب مستطاب شاهی مخاطب ودر زمرهٔ‌العارفینش به لقب ارجمند مجذوب علی ملقب گردانید که بعنایة الله تعالی گم گشتگان بیدای ناپیدای‌طلب را حسبةلله راهنمایی بصراط المستقیم طریقه حقه ولویه نموده و باجازه‌اذکار خفیه قلبیه و افکار علویه ملکوتیه ابواب

تجلیات وطرق افاضات را برچهره قلوب عشاق حضرت مولی گشوده دارد الی آخر .

ودر درسال هزار ودویست ویازده بمکهٔ معظمه ومدینه منوره مشرف شدند وچنانکه سبق ذکر یافت دراوایل سال هزار ودویست وسی وچهار جناب حسینعلی شاه درکربلای معلی ایشانرا خلیفة الخلفا گردانیدو پس ازفوت آنجناب بوطن مألوف عود نمودند وچون بزرگواری ومقامات بلند جناب مجذوبعلی شاه برطالبان راه حق روشن وآشکارا شدمستعدان پاك طینت پروانه وار به گردآن شمع محفل ابرار جمع گردیدند از شاهزادگان خاقان نژاد محمد رضا میرزا حکمران گیلان نیز بحلقه ارباب سعادت وارادت درآمدبتوبه وتلقین ومراقبه ومرابطه اشتغال جسته بحسن خلق وطیب لهجه وجودت طبع مشهورشد. صاحب ذوقان از هرصنف ملازمت را درآن درگاه اهم واجمل دانسته در گیلان گردآمدند ومقارن این حال درالسنه وافواه انتشار یافت که یکی ازاولاد صاحب قران که بطریقت فقرای نعمة اللهی معتقد است وارث سلطنت خواهد بود .

وسابقاً ارباب غرض نیز گوشزد خاقان کرده بودند که این طایفه داعیه خروج دارند «گل بودو به سبزه نیز آراسته شد» بحکم الملك عقیم قهرمان ایران بعنوان سفر شکار عزیمت طارم وازآنجا عطف عنان به قریه لوشان فرمود، نواب محمد رضا میرزا واکابر و اعاظم ملازمان درگاه اورا ازگیلان احضار شاهزاده رامعزول وبعض اجزاء اورا تأدیب ومخذول نمود وبدین قدر نیزاکتفا نشده فاضل خان گروسی صاحب تذکره انجمن خاقان که بااین طایفه بقید اعراض واغراض مشهور بود مأمور شده به همدان رفته ازجناب مجذوبعلیشاه وخواص ایشان دوهزار تومان درخواست نمود ازخانه ولانه هرچه بود مبلغ جریمه را بوی رسانیدند واین وقایع دراواخر سال مذکور وقوع یافت .

وعمدة الامراء وزبدة الفقراء حاج محمدخان عم آنجناب را رساله ایست که درمطالب عرفانیه نگاشته وغالب آنرا بنظر ایشان رسانیده بعضی ازعبارات رساله که مناسب مقام است آورده میشود .

وفات جناب مجذوبعلی شاه

درسال شصت وسیم ازعمر ایشان مکرر فرموده بودند سال وفات من خواهد بود. قصد سفر وزیارت معصومهٔ قم نمودند وبمن فرمودند که چون آخرعمر منست اگردررحلت من حاضر باشید بهتر است وچنان شد وبعد ازرمضان درخدمت ایشان روانه تبریزشدیم .

درعرض راه کمال استغراق درطاعت وعبادت داشتند چون به تبریزرسیدیم معلوم شد که درتبریز مرض موسوم به وبا بروز کرده وکمال شدت دارد. احباب مشتاقانه شرفیاب شدند وپس از یکبار دیدار بی‌خبر و اظهار متفرق گردیدند حتی حاجی ملا محمد رضای

همدانی بی‌وداع واطلاع ازتبریز فرار وبقریهٔ موسومهٔ با حمقیه قرارگرفت .

دوست نباشد بحقیقت که او دوست فراموش کنـد در بـلا

ودرخدمت آنجناب بغیر ازجناب میرزا نصرالله صدرالممالك‌اردبیلی کسی باقی‌نمانند وشب وروز درخدمت وحضور می‌بود وشبی قبل ازبیماری بمن فرمودندکه شب گذشته‌هیچ نخوابیدم وتا صبح با جناب میرزا نصرالله صحبت می‌داشتم . بعد از آن آثاروبا درمزاج وهاجش ظاهر شد وخود به همراهان فرمودکه بیماری ومرض من وبا است ورحلت خواهم کرد پارچه‌یی که درصندوق‌نهاده‌ام کفن نمائید ودرمقبره سید حمزه مدفون نمائید وجناب میرزا نصرالله برمن نمازگذارد ودیگر وصیتی ندارم .

چون روز شد بخدمت آمده طبیب آوردم در دست حرکت نبض نبوده است مشغول بودند. اگر سئوالی‌می‌شد درکمال هوش‌جواب می‌فرمود وپرسیدند بهٔظهرچقدرمانده؟ بعد از ساعتی بقوت برخاسته نشستند بحیرت نگاهی‌کرده تسلیم نمودند .

نپنداری که جان را رایگان داد رخ شـاه ولایت دیـد و جان داد

روز پنجشنبه بیست ودوم شهر ذیقعدةالحرام سال هزار ودویست وسی‌وهشت حسب‌الوصیة رفتار نمودند .

ودر بستان‌السیاحه وفات آنحضرت را در ذی‌القعده سی ونه نوشته‌اند ونیز درآخر آن رساله مسطور است‌که درسال سی وهفت اجزای این رساله را بنظر آنجناب رسانیدم فرمود درخاتمه احوال نواب وخلفای جناب سید معصومعلی شاه و نورعلی شاه الی‌یوم‌التحریر بنویس ونسخه متعددکن یکی بحاجی زین‌العابدین بده وتتمه رابه‌هرکس صلاح دانی برسان .

و سابقاً مذکور داشت‌که مرحوم حاجی میرزا عبدالکریم خلف الصدق آقا میرزا ابوالقاسم ایروانی برمرقد آنحضرت عمارتی و تکیهٔ عالی بنانهاد والی الان قبره یزار ویتبرك .

اولاد جناب مجذوبعلی‌شاه

ودر بستان‌السیاحه مذکور است‌که آنحضرت پنج پسر نیك‌اختر وسه دخترپاکیزه‌گوهر در صفحه روزگار یادگارگذاشت اسامی ابنای آنجناب براین موجب است : آقـا عبدالجواد، آقا محمد ابراهیم، آقا عبدالحمید، میرزا علینقی، میرزالطف الله .

وبمصداق ولدالولی نصف الولی منت خدایراکه همگی ولی زاده و از افعال رذیله آزاده‌اند واکبر وارشد ایشان آقا عبدالجواد بغایت صاف اعتقاد ونیکو نهاد است سلمه‌الله وابقاه، انتهی .

راقم گوید مرحوم حاجی میرزاعلی نقی فاضلی متقی بود ودرحدود سال هزارودویست و هشتاد و نه در طهران وفات یافت و درامام زاده عبدالعظیم مدفون گردید بین الحرمین.

وحاجی میرزا لطف‌الله درهمدان درحدود سال هزاروسیصد وشش ارتحال نمود، پیری صادق بود .

مصنفات جناب مجذوبعلی شاه

از مصنفات جناب مجذوبعلی‌شاه آنچه مشهور است ومکررديده شده یکی مراحل‌السالکین‌است فارسی مشتمل بر بیست وچهارفصل درآداب‌سلوك سالك الی‌الله، ودیگرمرآت‌الحق فارسی مشتمل برپانزده فصل است و در اوایل آن کتاب می‌فرماید الحال که تاریخ هجری یکهزار ودویست و سی وشش شده دوستی از این ضعیف خواهشمند شد باکمال اصرار که مختصری فایده‌مند درتحقیق‌تصوف تحریر نماید باطل‌را ازهم‌جدا نماید، ودیگر شرحی عربی براین‌دعا نوشته‌اند که‌اللهم‌نور ظاهری بطاعتك و باطنی بمحبتك وقلبی بمعرفتك وروحی بمشاهدتك وسری باستقلال اتصال حضرتك یاذاالجلال والاکرام. دراول آن رساله بعداز خطبه می‌فرماید و بعد فیقول‌العبدالعاصی الجانی محمد جعفر بن الحاج صفرخان الهمدانی ان هذه نبذه من المعارف و الاسرار التی اشرب الیها مجملة فی شرح ما ورد عنهم علیهم‌السلام المشتمل استدعاء ارتقاء النفس من النزول الی العروج والحضیض الی الاوج، واین‌شرح دعا بطبع‌رسیده .

در ریاض‌العارفین ازیکی رسائل‌آنجناب نقل‌نموده که‌در آن رساله فرموده که‌حواشی بر کتاب کفایةالمقصد ومدارك الاحکام و کفایه نوشته‌ام و این ابیات را به آنجناب نسبت داده است :

من نگویم خدمت زاهد گزین یا می فروش
هر که حالت خوش کند درخدمتش چالاك باش

***

ز خاموشی بریدم من زبان هرزه گویان را
دو لب بر هم نهادم کار شمشیر دو دم کردم

***

در عشق موی دوست بـه مانـند مـو شدم
وز یاد او چنان شدم آخر که او شدم

دربستان‌السیاحه مسطور است که آنجناب درعلم شریعت وطریقت ومعرفت کتب‌مفیده و ورسائل متعدده تألیف نموده و زیاده از صدهزار بیت در آن سه علم تصنیف فرموده

است منجمله تعلیقات که بر اکثر کتب کفایة المقصود ومدارك الاحکام وشرح لمعه دمشقیه نوشته وشرح بر زیارت جامعه ورساله عقاید ورساله دیگر درعلم سلوك مسمی بمراحل السالکین و رساله دیگر که بانجام نرسیده وبا سمی موسوم نگردید فقیر آنرا مرآت الحق نام نهاد .

ذکر اعیان مشرفین خدمت مجذوبعلی‌شاه قدس سره

میر محمد صادق صدقعلی‌شاه محلاتی

جناب حاج زین‌العابدین شیروانی مستعلی شاه و جناب حاج میرزا زین‌العابدین شیرازی رحمتعلی‌شاه درعنوان جداگانه مذکور خواهند گردید. میر محمد صادق ازسادات اسماعیلیه ولقبش صدقعلی جد مادری مرحوم آقا خان محلاتی و پدرعزتعلی است که ترجمه‌اش مذکور گردد .

از خدمت مظفرعلی شاه تلقین یافته در سال هزار و دویست وسی بجوار رحمت حق واصل، مدفنش درقم است و صبیه‌اش والده مرحوم آقاخان ملقبه بسرکاره از عارفات عهد خویش بوده ودرسخاوت وعطا مشهور روزگار است ومدرسه سرکاره درکربلای معلی برای فقرای سادات وایتام آنان یکی‌از خیرات اوست .

میر محمد علی عزتعلیشاه محلاتی

عارف معارف یقین وعارج معارج دین مبین عزت‌علی شاه، دربستان‌السیاحه مسطور است که اسم شریفش محمدعلی بن صدقعلی شاه است آنجناب خال حسن علی شاه یعنی آقا خان محلاتی ابن شاه خلیل‌الله وباحسنعلی شاه عموزاده ومرید العارف بالله حسینعلی‌شاه و برادرطریق حضرت مجذوبعلی شاه است .

آری آنچنان پدری و این چنین مرشدی وچنان برادری وچنین فرزندی نیك‌لایق افتاده طرفه بزرگی کوچك نواز واز قید این و آن آزاد است بحسن خلق و کرامت نفس ولطافت طبع موصوف وبصدق وصفا وفقر وفنا و جلالت قدرمعروف است. آن بزرگوار از خلفای سلسله نعمة‌اللهیه می‌باشد وجناب قطب‌العرفا مجذوبعلی شاه اذن ارشادش فرموده وبهدایت عبادش رخصت نموده‌است: آن بزرگوار درترویج شریعت غزاوطریقت بیضااهتمام دارد ودر مراسم رواج فقروفناسعی بلیغ بجا می‌آورد ودرطریقت‌علیه غایت تعصب وصلابت دارد وبا فقرا ودرویشان طریق کمال اتحاد ویگانی می‌سپارد .

راقم‌را باآن بزرگوار نهایت مودت و محبت است و ایشان را با فقیر غایت خلت و صداقت است ایام بسیار وروزگار بیشمار مهمان آن بزرگوار بوده ودر استرضای خاطرفقیر چندان سعی ومبالغه نموده که مزیدی برآن تصور نتوان کرد وزیاده برآن درعرصه خیال

نتوان آورد امسال بقصد مناسك حج بيت‌الله الحرام وزيارت خيرالانام عزيمت نمود اميداز كرم‌صاحب كرم چنان است كه عنقريب بخير وسلامت مراجعت نموده بديدارش اخوان صفا مسرور گردند، انتهى.

وفات آنجناب در سال هزارودويست وچهل واندى در محلات واقع گرديده وهمانجا مدفون است .

قدوة المتألهين واسوة المحققين مولانا محمد رضا ابن مولانامحمدامين الهمدانى

حاجى ملا رضاى همدانى كوثر على شاه

در بستان‌السياحه مذكور است كه آنجناب از فضلاى زمان واعلم علماى دوران بود ودر فضايل انسانى وكمالات نفسانى براكثرعلماى عصر تفوق مى‌نمود ولقب گراميش كوثر على بود واز بدوصباوت در ظل عاطفت والد مرشدنا تربيت يافته درخدمت شيخنا بتحصيل علوم عقلى ونقلى شتافته و از توجه دلالت شيخنا قدس سره ازجناب العارف بالله حسينعلى شاه تلقين شده و بصحبت اكثر مشايخ رسيده وبه حج بيت الله الحرام و زيارت خيرالانام وائمه بقيع موفق گرديده، سفر عراقين وآذربايجان وخراسان‌كرده وازعلماى عصر سنگ وطعن خورده وخانه‌آن بزرگوار را بتاراج بردند وبعد ازآن‌خراب كردندوچنان‌مستأصل نمودند كه درآن بلده نتوانست مسكن گرفت آخرالامر ناچار به دارالسلطنه تبريز رفت و چند سال باكمال عزت واحترام درآن ديار زندگانى نمود .

مدفن كوثرعلى شاه

نايب‌السلطنه وقائم مقام وبعضى اركان دولت نسبت به آنجناب غايت اكرام واعزاز مى‌نمودند وطريق مودت وارادت‌به احسن وجه مى‌نمودند. چون‌نائب‌السلطنه بعزم تسخير صوب كرمان توجه كردآن بزرگوار درموكب همايون‌بدان صوب تشريف آورد هم در آن سال كه سنه هزار ودويست وچهل وهفت هجرى‌بود درماه جمادى‌الاولى از دارفانى بسراى جاودانى انتقال نمود ودر مزار فيض مدار مشتاقيه مدفون‌گشت .

مصنفات كوثرعلى شاه

از آن بزرگوار تأليفات بسياورسائل بى‌شماردرروزگار يادگار است منجمله‌تفسير فارسى موسوم است به در النظيم كه لطايف بسيار درآن‌كتاب درج نموده وبرخلاف طريقه مفسرين آن‌كتاب را تأليف فرموده واحكام وقصص واستعاذه وادعيه و توحيد هريـك را جداگانه ترتيب داده واقوال حكما وعرفا را درآن آورده است .

دیگر رساله‌یی در رد شبهات مارتین نصرانی و اثبات نبوت پیغمبر آخرالزمان بغایت خوب نوشته‌اند و مثنوی و غزلیات نیز دارد .

در ریاض‌العارفین مسطور است که آنجناب از بدو طفولیت با حضرت فخرالواصلین حاج محمد جعفر همدانی همدرس و همروش بوده و بمرافقت آنجناب تحصیل نموده هم باتفاق به زیارت مکه معظمه فایز شدند .

در اصول الفصول نقل نموده که مفتی همدان با آنجناب بنزاع و خلاف بر خاسته عوام را به‌هدم و غارت خانه وی تحریص کرد، لهذا به تبریز رفته شاهزاده نائب‌السلطنه عباس میرزا وقائم مقام صحبت آنجناب‌را مغتنم شمردند وخواهش تصنیف تفسیر درالنظیم نمودند و در سنه مذکوره بحکم نائب السلطنه باتفاق به‌کرمان رفته در آنجا وفات یافت و در عهد جهانداری قطب‌السلاطین محمد شاه ثانی عمارتی عالی برمرقد ومزار آنجناب بنیاد نهادند .

راقم گوید اجازه نامه‌یی که‌حضرت‌نورعلی شاه بجناب مجذوبعلی شاه درتاریخ بیست و دوم محرم هزار ودویست وهفت مرحمت نموده و صورتش بتمام در آخر کتاب مراحل ـ السالکین مرقوم وشمه‌یی‌از آن سبق‌ذکر یافت آنچه مناسب‌مقام‌است دراین موقع ذکرمیشود بعبارته قدس سره :

تا دراین اوان‌که نوبت ارشاد به مقتضای‌کمال استعداد بفرزندارجمند نیک‌سیر آقا محمد جعفر ملقب به مجذوبعلی شاه رسیده نظر بمتابعت‌آن سنت سنیه‌لازم بود که یکی‌دیگر از فرزندان وحدانیت توأمان راکه ظاهراً وباطناً با مشارالیه سمت مناسبت وقوت‌مرافقت داشته باشد بمعاضدت او تعیین نموده در سلسله ارشاد او دلیل راه وبحسب‌ظاهر وباطن‌در ارشاد اصحاب راه واجرای احکام الله با او متفق وهمراه نمائیم .

لهذا عالی‌جناب مقدس‌القاب فضایل وکمالات‌اکتساب جامع‌العقول والمنقول‌حاوی الفروع والاصول قدوة‌المحققین وخلاصة‌العارفین فرزندارجمند آقا رضاراکه اونیزعهدی است که به‌ارشاد حضرت ولایت‌شان‌تجرد نشان سلالة‌العارفین وزبدة‌الواصلین فرزندارجمند کامکار رفیع مقدار حسینعلی شاه بشرف ذکرواجازه فکررسیده‌وبآب یاری دهقان‌مواظبت ذکرمدام وبمراقبت‌فکر تمام‌گلهای تجلیات‌گوناگون صدق ویقین‌درساحت خاطرمخالصت مظاهرش دمیده الحق مستعد ظهور انوار ولایت وقابل بروز آثار کرامت است بعالیجناب سابق‌الالقاب مشارالیه معاضد ومتفق وهمراه نموده بالاتفاق مأموربه‌ارشاد ارباب استحقاق گردانیدیم‌که عالیجناب آقا رضای مشارالیه باطناً مشغول دلالت و راهبـری و عالیجناب مجذوب علی‌شاه مذکور ظاهراً درکار هدایت و راهنمایی، وهرکس از ارباب استحقاق را که عالیجناب مذکور طالب راه خدا و مشتاق لقای حضرت مولا داند دلالت بطریقه حقه

مرتضویه نموده بشرف حضور حضرت ارشاد پناهی مجذوبعلی شاهش‌مشرف دارد، الی آخر.

ازاشعارآنجناب مثنویاتیست بقرب هشت هزاربیت ودیوان‌غزلیات ورباعیات، وکوثر تخلص می‌فرماید .

ونواب والا عضدالدوله دام اقباله‌ابن مغفور خاقان درتاریخ عضدی می‌فرمایدبیگم خانم ملقبه بجانباجی از سایر بنین وبنات خاقان بزرگتر بود ومرحوم خاقان اورا بسیار دوست میداشت در سفروحضر ازپدر دورنمی‌شد، همیشه طرف صحبت بود، در بذل وبخشش بی‌نظیر وسبك عرفان داشت .

وازمریدان مرحوم حاجی ملا رضای همدانی بود هرساله مبلغی خطیر بطریق نیاز بتوسط ایازخان وسایر نوکرهای معروف خود از نقد و جنس وغیره بجهت حاجی مرحوم ارسال همدان می‌نمود .

من غزلیاته :

صدگونه بلاراضیم آید بسر دل — یکمرتبه دل دار درآید ز در دل
کوثربه بصیرت‌بنگر نور خدا را — دانی چه‌بودچشم بصیرت‌بصر دل

***

مقیمان حرم را باده در جام — من بیچاره در میخانه بد نام
منم دردی کش سجاده بردوش — دل از کف دادهٔ برگشته ایام
دلم رفت ازپی دلدار کوثر — نه دل آمد نه دلدار و نه پیغام

من رباعیاته :

ممکن نبود ز قید هستی رستن — وز خلق بریدن و بحق پیوستن
الا به ارادت حقیقی با دوست — دل بستن وازبند علایق جستن

میرزا علی نقی فرزند کوثر علی شاه

و آنجناب را فرزند ارجمند سعادتمند بوده آقا میرزا علی نقی اهل فضل و دانش ملقب‌جنت علی. مزارکثیرالانوارش درهمدان درجوار بابا طاهر عریان .

درتاریخ عضدی درترجمهٔ زبیده خانم دختر خاقان مغفور میگوید از جمله خیرات او همه ساله مبلغی برای متولی وقاری وروشنایی بقعهٔ بابا طاهرکه مدفن حاجی‌میرزاعلی نقی مرشدشان نیز در آنجا میباشد مقرر است وشرح حالات این عارفه در احوال حاجی شیروانی بیاید .

وفات آنجناب قریب بظهر روزپنجشنبه بیست ودوم شهررجب سال یکهزارودویست ونود وشش بوده وآن بزرگوار بیادگار نعم‌الخلف، و امروز وجود محترمش زیب وزینت

منابر ومجالس. جناب حاج میرزا محمد رضا الواعظ الهمدانی سمی جده و درسخن‌حق‌پسندلسانی غریب و در مواعظ نطقی‌عجیب‌دارد واقف طهران‌میباشدوآنجناب راولدی‌صالح است و در در معانی سفتن همچون پدر عالیقدر، واگر کسی در وقت نطاقی معاینه نباشد نمیتواند تمیزدهدکه پسراست یا پدر ادام‌الله توفیقهما ومتعنا وجمیع‌المؤمنین بطول بقائهما.

وجناب معارف‌آداب آقامحمد تقی متقی دام توفیقه ساکن‌درطهران ابن‌الحاج‌عبدالکریم تبریزی طاب ثراه را با ایشان نسبت مصاهرت در میان بود و سلسله ارادت را به جنتعلی محکم می‌نماید مکرر صحبت ایشان دست داده مدعی خلافت از جناب میرزا علی نقی جنتعلی هستند ودرستی ومراتب ادراکات ایشان از این اشعار ابکارکه در نظم‌سلسله خود منظوم نموده‌اند دریافت توان نمود :

خواست یك تن‌ازمن این راه رشاد ... تا نمایم راه رسمی اتحاد
نام من‌باشد تقی لقب ورا صمدعلی ... نام پیر من تقی لقب ورا جنتعلی
نام پیر او بود کوثر علی ... آن رضای مقتدای هر ولی
پیر او باشد جناب زین‌الدین ... آن حسینعلی شاه نورالعارفین

وبهمین‌ترتیب تا به معروف کرخی‌علیه‌الرحمه میرسانند ودراواخرمی‌فرماید:

نیست‌کارمن بجز ابلاغ حق ... ختم شد والله اعلم ماخلق
نیست‌کاراین‌صمد اندرجهان ... جزولای‌حضرت صاحب‌زمان

ولادت‌آن جناب درشب جمعه بیست وهشتم شهررجب سال‌هزارودویست وشصت وهشت بوده و درسال هزار و دویست و نود و یك بخدمت جنتعلی مشرف گردیده خلاصه بعضی را خدمتش ارادت است و دیوان غزلی دارند و رساله موسومه به مشکوة الحقیقة، واین‌اشعار ازآن دیوان است :

الا ای‌دل بیا در کوی لیلا ... ببین درکوه دل سینه چوسینا
مرا ازچشم جنت‌دار روزی ... که‌دیدم روی اوباجمله اعضاء
صمدخاموش شولب را بهم نه ... مکن اصرار دل دیگر هویدا

ایضاً :

برویت ای شه‌خوبان‌بگونقاب چراست ... میان عاشق ومعشوق این‌حجاب‌چراست

میرزا مسلم ارومی نصرت علی

قدوة السالکین وزبدةالمتعبدین میرزا مسلم ارومی علیه‌الرحمه ملقب نصرةعلی‌شاه دربستان‌السیاحه می‌فرماید: اعبدعباد روزگار وازهد زهاد اکثر دیار است بزیور کمالات نفسانی‌آراسته و به حلیه فضایل انسانی پیراسته، ناهج مناهج شریعت عزا و عارج

معارج طریقت بیضا است. ازخلفای قطب العارفین وقدوة الواصلین الشیخ الربانی مجذوب علیشاه همدانی میباشدوچندین سال علی الاتصال درخدمت آنحضرت بوده برخدمات پسندیده و ریاضات حمیده قیام و اقدام نموده و همگی مطبوع طبع و مقبول مزاج شریف آنجناب گردیده و بناء علی هذا ملقب بنصرتعلیشاه فرموده و بتشریف خلافت مشرف گردانیده و بهدایت اهالی آن دیار مأمورنمود اکنون درهمان دیار به ارشاد عباد اشتغال دارد، انتهی.

راقم گوید ظاهراً آن جناب ازمریدان حسینعلیشاه وخلفای مجذوب علی شاه بوده چنانچه بخط بعضی مشایخ دیدم نوشته است به این عبارت انعامی که جناب حسین‌علی‌شاه به میرزا مسلم‌داده ازجهت وسعت رزق وسایرمهمات کلیة بعد ازنمازعشا هفتاد مرتبه وبعداز سایرفرایض هرقدر بخوانند مختارند تا بعد ازبرآمدن حاجت العزیز القادرالقوی ذوالقوة المتین المقتدرالجبار المتکبر الشدید القاهر وفات آن جناب درحدود سنه هزار ودویست وشصت بوده . درتبریزومزارش درسید حمزه درجوارمرحوم مجذوبعلی‌شاه‌است .

نظام علی شاه کرمانی

عارف معارف دین وسالك مسالك یقین مولانا احمدبن الحاج عبدالواحد الکرمانی الملقب نظامعلی‌شاه، دربستان السیاحه مذکوراست که از خاندان فضل وکمال و ازکبرای اصحاب وجد وحال بوده در بدایت عمربه تحصیل علوم ظاهـری اشتغال داشته و درریعان جوانی قدم درراه سلوك گذاشته وبخدمت جناب رونق‌علی‌شاه رسیده و در صحبت آنجناب به ریاضت ومجاهده مشغول گردید وآن جناب کمال لطف ومحبت نسبت به‌آن عزیزداشت .

وچون آن جناب لوای عزیمت به‌صوب آخرت افراشت بواسطه فقیر بصحبت قطب العارفین حضرت مجذوب‌علیشاه مشرف گشت وپایهٔ قدرومنزلتش درخدمت آنحضرت ازاکثرسالکین درگذشت وآن جناب را اجازت واذن هدایت عباد فرمود اگرچه قبل‌ازآن ازجناب رونق علی‌شاه نیز مأذون بود ودرفقروفنا وصدق‌وصفا وحیدزمان و در تشویق مریدان و ترغیب طالبان فرید جهان بود وهنگامیکه فقیردرشیرازبود به‌صحبت داعی میل کرد وبرای‌ملاقات فقیر بشیرازتشریف آورد وباردیگردرقصبه قومشه آنجنابرا فقیردعوت کردوآن بزرگوارقبول کرده با چندنفرفقرا داعی را مفتخرفرمود وبعدازچندگاه بایکدیگرخدمت مجذوبعلیشاه مشرف شدیم وبصحبت آن حضرت سرفرازگشتیم وفقیرنیز بجهت ملاقات آن‌بزرگوار بدیار کرمان رفته چندگاه درصحبت آن جناب بود الحق صحبت لازم‌السعادتش روح‌افزا ومحفل محبت مسرتش بغایت دلگشای بود وهمواره درسرانجام امورفقرا وضعفا سعی بلیغ مینمود ودرترفیه حال درویشان وتفریغ احوال ایشان اهتمام تمام می‌فرمود .

ابراهیم‌خان ستمکارحاکم کرمان نسبت به‌آن بزرگوارایذا وآزار بسیاررسانید وبعد

ازلوازم اعانت واذیت آن بی‌مروت اخراج بلدش گردانید، چندسال درغایت اختلال احوال اوقات گذرانید تاآنکه ابراهیم‌خان درطهران بدارالجزا خرامید، بکرمان تشریف آورد وچندگاه دیگردرعالم فانی زندگانی کرد آخرالامردرسنه هزارودویست و چهل ودو داعی حق را اجابت فرمود ودرمزارفیض آثارمشتاق علی شاه بیاسود.

طبع گرامیش موزون بود و به گفتن مثنوی رغبت می نمود تاآنکه دوجلد مثنوی جنات‌الوصال را به‌انجام رسانید.

دراصول‌الفصول مذکوراست که مؤلف مکرر به‌فیض حضورش مستفیض گردیده با منش توجهی خاص بود ومرا بخدمتش اخلاص، صحبتش عزیز ومغتنم، بسیارخوش شمایل‌ونیکو-خصایل، درنظرداشت که برمثنوی‌جنات‌الوصال که مرحوم نورعلی‌شاه ورونق‌علی‌شاه به‌انجام رسانیده‌اند بیفزاید وتابه‌هشت بهشت برسد.

و در ریاض‌العارفین است که والدآن جناب حاجی عبدالواحد از علمای ربانی بود بعدازآنکه درفرزند خود حالات عالیه دید در طریقه نعمةاللهی مرید پسر گردید و از مثنویات آنجناب، است:

گر شدیم از پیروان اولیا — در مصیبت ها و رنج و ابتلا
این نه جای شکوه باشد نه گله — بل بود اقوم طریق عادله
این مقام شکر جود پادشا است — پیروی کردن بمردان خداست
ناشنیده کس در این دیر سپنج — که بدندی اولیا بی درد و رنج
هر که‌قربش بیش‌افزونش بلااست — مؤمنان‌را این نشانی از ولاست
ما چو کا هستیم و مهرش کهربا — جمله ما مجذوب‌و اوجذاب ما
در حقیقت در تو میباشد عدو — هر که باما دشمن استای نورهو

راقم گوید چنانکه ازبستان‌السیاحه ذکرشد وفات آنجناب را درچهل ودو مسطور و در ریاض‌العارفین‌چهل مذکور،ولی‌آنچه برلوحه مزار فیض‌آثار اومنقور است ودراحوال مشتاق سبق ذکر یافت این است:

یکی مصرع از بهر تاریخ گفت — بجان ازعلی‌دیده احمدنظام (۱۲۴۶)

میرزا الله ویردی رازی منور

میرزا الله ویردی رازی شاهزاده عبدالعظیمی تخلص منور، در ریاض العارفین‌است که وی ازجمله مریدان واخلاص کیشان حضرت قطب العارفین حاج محمد جعفر همدانی بود و مدتها نیز خدمت حاج محمد رضای همدانی را نموده از یمن همت ایشان از سالکان مسلك طریقت وناهجان‌منهج حقیقت گردید. فقیر اورا ملاقات نمود، گرم روی با حال و

فقیریست ستوده خصال گاهی شعری می‌گفته این رباعی ازوست :

مهر ازلی در دل بی‌کینه ماست ... منزلگه اسرار نهان سینه ماست
ماگرچه خرابیم ز ما در مگذر ... کان گنج خفی درون گنجینه ماست

راقم گوید درآخررساله حاج محمدخان عم حضرت مجذوب‌علی‌شاه مذکور است که وی اجازه بعضی اوراد وادعیه داشته است ازجناب مجذوب علی شاه .

ایازخان طالشی

عمدةالامراء والسالکین ایاز خان ابن ابراهیم بیك از اعاظم طایفهٔ طالش و خوانین نیك‌منش‌است. درریاض‌العارفین است وی ازبدو سن با فقراء وعرفای معاصرانش انس‌داشت وهمت بردریافت صحبت اهل حال می‌گماشت وبه خدمت جناب قطب‌العارفین حاج‌محمد-جعفر مجذوب علی شاه ارادت و اخلاص ورزید ظاهراً از خوانین صاحب جاه و باطناً از سالکان این راه، سرش پرشور ودلش پرنور، گاهی‌شعری می‌فرموده این‌چندبیت جرعه‌یی‌از سبوی اوست :

نبود عجب اگردل بیخود کشد فغان‌را ... با بار هجر جانان‌کو طاقت‌آسمان را
بی‌نام و بی نشان شو تازو نشان بیابی ... کس بانشان نیابد آن یار بی‌نشان را

***

چون نکـو دیدم بغیر از آن نگـار ... در دو عالـم هیچ مـوجـودی نبود
خود دل آمـد آن نگار ده دلـه ... خود ز بیدلهـا دل آن دلبر ربـود

آقامیرزا ابراهیم شیرازی منظور

مولانا آقا محمد ابراهیم منظورتخلص شیرازی درریاض‌العارفین است که وی صفاتش پسندیده بود واخلاقش حمیده موطنش شیراز و بین‌الاماثل ممتاز. بحکم استعداد و قابلیت فطرت سلطان زمان خاقان‌صاحب قران‌اورا ازندمای خلوت‌محسوب فرمود ودرسفروحضر ومخصوص درهنگام غنودن خسروی حکایات چند ازرموزحمزه بطوری خوش وطرزی‌دلکش با اشعارمناسب‌آمیخته برآن تکلم می‌کرد تا باعث‌آرام وخواب شهریاری می‌گردید.

درآن اوقات به‌خدمت جناب عارف صمدانی مجذوب علیشاه همدانی رسید و ارادت گزید وبه دلالت حاج محمدرضای همدانی‌درراه سلوك شتافت ودرسنه‌هزارودویست وپنجاه و چهار وفات یافت وگاهی به سخن منظوم طبع بلندش راغب می شده و این چند بیت پیمانه‌ایست ازخمخانه‌وی:

به صد هزارفنون‌دل گرفتم‌ازکف ماهی ... ربود سرو قد دیگر از کفم به نگاهی

ز ناوك مژه کردی هزار رخنه بجانم کجا رواست بیك تن ستم کنند سپاهی

***

زاهدارسجده به‌آن کوی کنم عیب مکن کزحرم عشق به بتخانه کشد صنعان‌را

***

خوش‌دل ز نعمت دوجهان برفشاند دست یکباره هر که بر در پیر مغان گذشت

***

وقت آن رند لاابالی خوش که بجز دوست نیستش هوسی
نیست هرگز برهنه پایان را غمی از شحنه بیمی از عسسی

***

یا رب به کمند عشق پابستم کن از دامن غیر خود تهی دستم کن
یکباره ز اندیشهٔ عقلم برهان وز بادهٔ صاف عشق سرمستم کن

حاجی عبدالرسول قزوینی نازش‌علی

الحاج عبد الرسول الاشتهاردی ، اشتهاردبکسرهمزه و سکون شین معجمه وتاء دونقطه فوقانی مکسوره وهاوالف وراودال مهملتین ساکنتین قصبه ایست ازمضافات قزوین بفاصله یازده فرسخ بسمت جنوب .

دربستان السیاحه ترجمه وی مشروح است وازآن جمله درسنه هزار ودویست وبیست درکشمیر از لباس جندی بیرون آمد و به‌کسوت جنیدی ملبس شده و در طریقت نازش علی ملقب گردیده وازطریق پیشاوروکابل وقندهاروهرات وارض اقدس به‌طهران وبه وطن مألوف وازآنجا بهمدان رفته وبخدمت جناب ولایت مآب مجذوب علیشاه مشرف گشته وبقرب نه سال سفراً وحضراً درخدمت شیروانی بوده وپس اززیارت مکه معظمه باذن حاجی باشتهارد رفته تأهل اختیارنموده وعاقبت درهمان دیار به‌سال هزارودویست و سی وفات یافته .

سخنان خوب ازوی درآن کتاب مسطور است کلمه لااله الاهو اشارت است به وحدت حقیقی و اسم اعظم ذاتی است و هر اسم که بعدد اوباشد اسم اعظم صفتی است مثل علی که کمالات جمالیه وجلالیه دراومنجلی است وهرچیزی که بعدد وی‌باشد اسم اعظم فعلی‌است خواه بی‌واسطه مثل نمك که صورت هیچ یك از ممکنات بی‌وجود او مطبوع نیست و ماده اکسیراعظم وحجرمکرم است .

ازروی حساب‌چون نمك نام‌علی‌است زانروی قسم خورند مردم به نمك

وخواه بواسطه‌چنانچه نمك‌ملح است وملح بعدد حکیم است انه فی‌ام‌الکتاب‌لدینالعلی حکیم، پس درعلی اسم اعظم ذاتی وصفتی وفعلی‌هرسه جمع است .

شیخ محمد هندی وحدت

الشیخ محمدالهندی المتخلص وحدت ، درریاض‌العارفین مذکور است اصل وی از کلکته بنگاله‌ووالدش ازقضات آنشهر وازعلوم ظاهریه با بهره، عالمی عارف وحکیمی‌واقف بوده در ریعان شباب ازآن کشور مسافرت گزید وبعضی ازولایات را دید درایران بخدمت جمعی از عرفای‌عظام وعلمای‌کرام رسید، درشیراز حاجی‌میرزا ابوالقاسم سکوت را دیده درهمدان بخدمت مجذوبعلی شاه مشرف گشته .

درشاعری مضامین نیکو بنظم می‌آورد . سالکی عالی همت و معرفت اندیش وگاهی بدام محبت اهل جمال صید می‌بود رفیقی صادق وحکیمی حاذق صاحب طبع لطیف و اشعار خوب دارد وبالاخره ازشیراز بزیارت عتبات عالیات رفته و اکنون در بغداد بسر می‌برد چون اشعارش حاضر نبود بدین چند بیت اختصار نمود:

هرسوی ره عشق توصد قافله دارد — هر قافله از دوری منزل گله دارد
آزاد شد ازکشمکش فکردو عالم — هر دل که‌ز زلف توبپا سلسله دارد

***

زاهد ار پاك دامنی خواهی — خرقه را در خم شراب انداز
سر عشق ای حکیم گر طلبی — دفتر حکمتت در آب انداز

***

ایکه خود را نشناسی‌وخدا میگوئی — جان درویش کجائی زکجا میگوئی
آنکه‌دیده‌است‌رخ‌یار بخود حیران‌است — من بحیرت که تو نادیده چها میگوئی

راقم گوید وحدت را مثنویاتی‌است به‌بحرفرهاد وشیرین وحشی قریب سه هزار بیت می‌شود داستان صنعان و دختر نصرانی را بنظم در آورده چند فردی از ابتدا و انتها آورده می‌شود :

الهی‌گرچه حسنت عالم آراست — دل ما در حجاب حب دنیاست
لقب‌چون وحدتم کردی درآغاز — در توحید کن بر روی من باز
کلامم راکه هست آیات توحید — زلال چشمه سار کوی تجرید
بطبع اهل معنی کن گوارا — صفا بخش آنچنان زآلودگیها
که از دلها غبار رشك شوید — ره انکار وحدت کس نپوید

ودر خاتمه‌گوید :

سحر گاهی خمار آلوده مستی — چو چشم گلعذاران می پرستی
به می ازصحبت پیر خرابات — زدل شسته سواد زرق و طامات

نگشتی هرگز از مستی عنان‌تاب
برنگ موج اسیر عالم آب
چو نرگس ساغر پیمانه در دست
زخواب نیستی برخاسته سرمست
همیشه مردم چشم از تمنا
چو داغ لاله‌اش برجام صهبا
ز فیض نشئهٔ صهبای غم کاه
ز راز نشأتین گردیده آگاه
خرابات مغان پیوسته جایش
شراب کهنه پیر و رهنمایش
شده دل پرزعشق و سرپراز شور
ز منزل جانب میخانه مخمور
قضارا مدرسی بود اندر آن راه
کزو بایست بگذشتن به‌اکراه
بلی در راه خلد عشرت آیین
گذشتن باید از دوزخ نخستین
فقیهی بود آنجا میر و سالار
زهر چیزی بغیر از حق خبردار
نگردیده نصیب او در عالم
بغیر از صورت از میراث آدم
قضا را داشت زاهد با مریدان
حدیث ماجرای شیخ صنعان
که عطاران بسودای جنون طاق
بترك عقل و دین مشهور آفاق
نکرده امتیاز کعبه از دیر
چنین فرموده اندر منطق‌الطیر
که صنعان بعد یکصدسال تقوی
ز دین برگشت از سودای ترسا
صلیب افکنده مصحف‌سوخت ناچار
ز سودای صنم بر بست زنار
ز بعد ارتداد کفر انجام
قبول توبه‌اش آمد زحق کام
ندانست آن ز اقلیم خرد دور
که‌هست این‌درطریق‌شرع‌مهجور
می آشام سبوی عشق ناگاه
چو شد از گفتگوی زاهد آگاه
بپاسخ گفت کی ازدوست مهجور
بطاعات ریا گردیده مغرور
تورا با عاشق شیدا چه بازار
که دارد آشنا با آشنا کار
تو ای موج سراب دشت امکان
زطوفان، دیده پرس‌احوال‌طوفان
تمام این گفتگوی زاهدان است
که‌مطلبشان فریب مردمان است
اگرچه‌آنکه ازانصاف خالیست
خموشی‌درجوابش‌وحدت‌اولیست

محمد خان قاجار

عمدة‌الامراء والعرفاء محمد خان ابن محمد قلیخان قاجاردرحرف قاف ازبستان‌السیاحه ترجمه وی مذکور است. پدرش در خدمت قهرمان ایران آقا محمد خان منصب سرکشیکچی باشی گری‌داشته واز اویماق قوانلو وازطایفه شهریار بوده‌خلاصه‌محمدخان‌در بدو زندگانی وعین شباب طالب راه یقین گردید.

دربستان‌السیاحه می‌فرماید: وبواسطهٔ فقیر بخدمت حضرت‌مجذوبعلی‌شاه‌رسید‌باوجود

عدم میل خاقان بدرویشان و کثرت اعداء وقلت احباء ایشان ودیدن زیان فراوان وشنیدن شماتت دشمنان هرگز ضمیر صفوت تخمیر آن امیر کدورت نیافت سفر عراق وفارس وخوزستان وخراسان وآذربایجان پیموده وباعلماء وعرفاء وحکماء عصر صحبت نموده ودر بعضی سفرها باهم بودیم وبا یکدیگر طریق خوش دلی پیمودیم .

اکنون که سنه هزار ودویست وچهل وهفت است درطهران تشریف دارد اوقات فرخنده آیات خود را بعد ازادای فریضه درترفیه احوال دوستان میگذراند، انتهی ملخصاً .

ذکر بعضی از معارف معاصرین جناب مجذوبعلیشاه

میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله نشاط

قدوة السادات ومنبع السعادات منشی الممالك معتمدالدوله المتخلص نشاط المسمی به میرزا عبدالوهاب علیه الرحمه. اجداد آنجناب ازسادات رفیع الدرجات موسوی وازاطباء عیسوی نفس شیراز بوده‌اند .

دردولت سلاطین صفویه باصفهان برای استعلاج احضار شده وتولد حضرتش دراصفهان است ودرفنون معقول ومنقول وادبیه بحری بوده بی انتها ودر بخشش وعطا کف کریمش چون نام شریفش بامسمی، ودرترقیم خطوط بتخصیص نستعلیق وشکسته دست استادان را بپشت بسته . همواره محفلش مجمع عرفا ومجلسش انجمن شعرا وفضلا بود وچون از جذبه شوق وعشق برسر پنجه عقل قوت یافت یکسره کتب خانه علوم ظاهری را دربربست ودل بمعارف وتحصیل حقایق نهاد. عوام وخواص سنان لسان وتیغ شماتت وطعن بروی کشیدند آخرالامر شرح حال او بدارالخلافه سمرشد نظر به وفور کمال وکثرت قابلیت واستعداد از دربار خاقان فتحعلی شاه بپایه سریر اعلا احضار طهران گردید چنانچه درین قصیده گوید :

سوی طهران خویش‌را از اصفهان آورده‌ام یا که ازگلخن مکان درگلستان آورده‌ام
یا که‌گویی از بلای زاهدان جان برده‌ام نیم جانی بر در پیر مغان آورده‌ام

ودر پیشگاه حضورش اورا بمرتبهٔ رفیعه معتمدالدوله ومنشی‌الممالکی سربلند نمود ودرسلك وزرای ارجمند منسلکش فرمود وباغایت عظمت وجلال فقرا و درویشان راهمنشین بود واز خرمن نوالش مسکینان تهی‌دست خوشه چین، ازفرط کرم وبذل درم وقتی پشیزی و چیزی نداشت .

ازمشایخ خود استماع افتاد کـه خاقان به بعضی مقرر داشته بودکه فرو مـایگان را بمنزل وی راه ندهند ودست سائلان را ازدامن جودش کوتاه دارند. آن بزرگوار گاهی از بام خانه باعطاء جبه وفرش فقراء را خشنود مینمود واین شعر مناسب آن حال است :

بزمین بـرد فـرو خجلت محتاجانم بی‌زری کرد بمن آنچه به‌قارون زرکرد

مکرر قوت صبح وشام ازرهگذر دهن و وام میگذشت وخاقان قروض اوراکه ازالوف متجاوز بود ادا می‌نمود. باری وجودش کبریت احمر وماننددش کمتر مادر گیتی‌اش گذاشته ودرسال هزار ودویست وچهل وچهار بجنت عدن انتقال نمود.

ومنصف قاجار درتاریخ آنجناب گفته: ازقلب جهان نشاط رفته.

ولالی منشآت ومکاتیب وخطب واشعار خود راجمع نموده و مسمی بگنجینه فرموده‌و حقیقت اسمی است بارسم برخی ازکلمات واشعار معرفت آثار آنجناب تیمناً آورده میشود.

دردرج دوم گنجینه میفرماید: نکتهٔ طریقه پادشاه درمقابل شمس حقیقت‌مرآتی است مصفی که انوار فیوضات الهی درآن تجلی نماید وازآن براعیان ما سوی منعکس‌آیدولی انعکاس فیض بی‌مواجهه صورت نبندد ومرا نفوس مرنفس اقدس را عبارت ازخلوص‌ارادت است واین معنی باصابهٔ تجربه روشن وثابت زیراکه هرکه از سعادت این محاذات گذشت سهم بلا را هدف گشت وهرکه در مقابل این آفتاب نشست بدری بی‌کلف:

ودرمعنی شعرحکیم سنائی که فرموده:

عارفان در دمی دو عید کنند　　　عنکبوتـان مگس قـدید کنند

چنین‌فرماید مقصود ازعید بانصراف‌اعم بسوی‌اشرف عید اضحی‌است ومراد ازدوعید بمناسبت قدید دوقربانی که عبارت ازنیست‌کردن عارف است خود را ونیست‌کردن نیستی خودراکه درعرف عرفا فناء ازفنا عبارت‌ازآنست ومراد ازعنکبوت خودبینان ظاهر پرست وازمگس نفسی که دراوتار حواس وقوی گرفتار هوس وهواست.

وحاصل معنی بیت اینکه عارفان که دردمی دوعید کنند ازحضور جمال وجلال‌مطلق نیستند هردم ازشهود سطوات جلالی ازخود نیست شوند وازظهور انوار جمالی از بیخودی خود، واین‌نیستی عین هستی است وخودپرستی که زمانی جدا ازشهوات حیوانی نیست نفس انسانی را در دام هوا مهمل وضایع گذارد وخود را بدین مقام راضی وقانع دارد. دربیان اشتمال بدن برنفس نفس دربدن مانند شمعی است در فانوس که‌نخست برآن پرتوشمع‌تابد وازآن بر مجلس، جمع‌اکنون سترنوراست واگر نورازآن بازگیرند خود نیز مستور او را در باطن‌نیزقوا واعضاباشد اشرف واقوی‌ازظاهرولی‌اسباب‌ظاهر آثار باطن را مانع‌است و نفس‌بدن‌راتابع چشم‌جسم‌حجاب‌چشم‌جان‌وگوش تن‌پنبه‌گوش‌روان‌لب منطق‌روح را بندیست ودست بربازوی دل کمندی پادر قدم عقل سنگست و نام برشخص معنی ننگ باطن را قوتی بایست تا اسباب ظاهررا مقهور تواند واز مقصد ومقصود دور نماند.

ودرسخن وعظ گفتن لسانی‌چون سنائی دارد چنانکه ازاستقبال ازاو دراین‌دوقصیده معلوم توان نمود:

هوابادوهوس‌باران طمع‌خاک وخطرخضرا　　　دراین‌گلشن‌زهی‌نادان‌که بنددد‌ل‌گشایدپا

چوره برسیل بگشادی چه ویرانی‌چه آبادی چودل برمرگ بنهادی چه برخاراچه بردیبا
چوازقیدهوا رستی‌چه سلطانی چه درویشی چودل بادوست‌پیوستی‌چه جابلقاچه جابلسا

***

طلع الصبح فاضت الانوار یکی ازخفتگان نشد بیدار
پندگیرید چند از این غفلت شرم دارید تا کی این پندار
از بس آزادگان سروخرام پای خجلت بگل در این گلزار
ای بسا زیرگان پرمایه دست حسرت بسر درین بازار

وآن سید وسند وا قطعه ومثنوی است در تاریخ عمارت سلطانیه که هرمصراع آن‌یك تاریخ است بعضی ازآن اینست :

شهنشاه دریا دل و ابر کف ابر طبع او چه گهر چه خزف
که‌باروسیان جنگی‌آهنگ‌داشت باین‌ره‌هم‌آهنگ‌آن‌جنگ داشت
(۱۲۱۹)

میرزاعبدالکریم مفتون‌نواده معتمدالدوله نشاط

آن مرحوم را نواده‌ایست میرزا عبدالکریم نام ومفتون تخلص. میگفت نام پدرم‌نیز میرزا عبدالکریم است ودر هزار و دویست و پنجاه وفات نموده خلاصه میرزای مفتون را شصت وشش سال‌عمراست ودوهمشیره‌است یکی‌زوجه‌نواب سیف‌الله میرزاودیگرعیال‌احمدخان سرتیپ کرمانی این غزل مفتون راست .

گر گرفتند از کف ما باده و پیمانه را سهل باشد چون‌نمی‌بندند درمیخانه را
دربیابان‌مانده‌سرگردان‌زشوق کعبه‌خلق خانه می‌جویندوماجستیم‌صاحب‌خانه‌را
درخم زلف‌توکردم این‌دل‌محزون‌به‌بند چاره زنجیر است‌آری مردم دیوانه را
بسکه بودم شاد از شوق اسیری درقفس گم‌نمودم در جهان مفتون ره‌کاشانه را

میرزا عیسی قائم مقام اول مشهور به میرزا بزرگ

قائم مقام اول نام شریفش میرزاعیسی ملقب میرزابزرگ ازاجله سادات حسینی‌است اصلش ازفراهان واسلافش بشیرازآمده متوطن شدندوخود معزی‌الیه درشیرازمتولدگردیده ودرآن دیارجنت‌آثارنشوونما یافته وتحصیل‌کمالات نموده وبعد ازفوت عم ماجدش میرزا محمدحسین متخلص وفاکه ترجمه‌اش سبق ذکریافت درخدمت خاقان مغفورمشغول‌تحریر وترسیل میبود. نظر به استعداد ذاتی روزبروزترقی واعتباری تمام‌یافت تاآنکه به وزارت شاهزاده اعظم عباس میرزا نایب‌السلطنه سرافرازودرخدمت وی به‌انتظام‌مملکت‌آذربایجان

ودفاع لشکرروسیه مأموروامورآن کشور ارتدابیررأی صواب‌دیدش انتظام تمام‌یافت.

خلاصه کمالات صوریه آنجناب بسیاراست‌چنانچه خط‌شکسته را درست‌نوشتی‌ومنشآتش را سرمشق گرفتندی ودرمراتب معنویه ره سپرا براراست چنانچه درورود جناب‌مجذوب‌علی‌شاه و کوثرعلی شاه بخطه تبریزنهایت اخلاص اظهارداشت ومقدم ایشان‌را مغتنم شمرد واوراکتابی است دراثبات نبوة خاصة واشعاری به‌آن جناب منسوب است واز آنجمله‌است درتاریخ عمارت‌آئینه فرموده :

شهنشاه جهان فتحعلی شه خسرو گیتی	که چون اودیدهٔ گیتی نبیندداوردیگر
زقدر اوزمین بگرفت‌قدروقیمتی ازنو	زجاه اوجهان بفزودزیب وزیور دیگر
یکی‌فرخنده کاخ‌افراخت کزعالی‌بنای‌آن	فرازنه‌فلك را شد فزون‌زان‌اختردیگر
بدان‌چون‌اندرآید کی‌بود تاریخ‌سال‌وی	ز هرآئینه‌یی‌پیدا شوداسکندر دیگر

چون عددیکی را بمصراع‌ثانی‌افزایند هزارودویست‌وچهارده میشود .

خلاصه درسال هزارودویست وسی‌وهشت رخت ازجهان فانی بربست .

میرزا معصوم محیط ابن قائم مقام

آنجناب را ابناءکرام کـه همگی دارای اوصاف اشراف و مجموعه‌کمالات بوده‌اند بوده است منجمله میرزا معصوم محیط تخلص،درعلوم عربیت ماهر وآثارفضل ودانش او از کلمات وی ظاهراست ودربدایت جوانی درسال هزار ودویست وسی وپنج بدرود زندگانی نموده واین اشعاراوراست :

ای طره یارآفت دلهای پریشان	از چیست که دایم چومنی بیسروسامان
مفتون که‌یی‌ای‌همه‌دلهابتومفتون	پیچان زچه‌یی‌ای همه جانهازتو پیجان

حاجی میرزا موسی خان ابن قائم مقام

ازآنجمله‌است حاجی میرزا موسی‌خان، بزرگوارمردی بوده. درتاریخ عضدی است که شمس بانوخانم را خاقان مغفوربحاجی میرزا موسی‌خان پسرمیرزا بزرگ قائم مقام داده وده هزارتومان تدارك حضرت خاقان ازخودشان به‌این دختردادند وچیزی‌ازحاجی میرزاموسی‌خان نخواستند درخانوادهٔ قائم‌مقامی اورا شاهزاده سادات می‌گفتند. وقتی‌که این عروس را میبردند جقه‌یی که پنج قطعه زمرد برآن منصوب بود ومهـر مبارك حضرت سیدالساجدین درمیانش، بدست خودشان برسرشمس‌بانوخانم زدند وفرمودند این مهرمهر انواردرخانواده اجداد قائم مقام بوده و بعد بخزانه آمده اکنون کـه ترا باین خانواده بزرگ سیادت دادم مهررا نیزببر که درهمان دودمان بماند، و مدتهاآن مهر مبارك نزد

همشیره میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام زوجهٔ ملك قاسم میرزا بود البته هنوز درخانواده قائم - مقامیها می‌باشد .

و مرحوم حاجی میرزا موسی خان مدتها در آستانه مقدسه رضویه بتولیت عظمی مفتخر بود و الحق احیای املاك موقوفات نمود و آنچه را که بعضی تصاحب نموده مسترد داشت .

میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام ثانی

ازآنجمله است جامع محاسن بیان ومعانی بیت‌العتیق دانش وبینش را بانی میرزا ابوالقاسم قائم مقام ثانی، بعدازپدرخجسته‌اختر درحضرت فلك رفعت نائب‌السلطنه منصب قائم مقام را بالارث والاستحقاق نائل گردید و امور مملکت آذربایجان را بانتظام‌آورد و اهالی‌آن کشوررا مشیرومشاروبا جماعت روس به‌حسن تدبیرسازگار ونعم‌ماقیل:

اذا مات منهم سید قام سید وذاك من‌القوم الذین هم هم

بزرگی‌بوده بزرگ منش‌وفرشته‌یی‌آدمی روش‌برانشاء نظم‌ونثرتازی ودری‌بامهارتی تمام ودرایجاد مضامین بدیعش قدرتی لاکلام، ازعلوم عقلی ونقلی بانصیبی‌کافی‌وازقوانین ادبیه‌اش بهرهٔ وافی و در بازار هنرمندی دکان متاع گرانبهای دانشوری‌گشوده تصنیفات فصیحش‌رافصحا بجان طالب و تألیفات بلیغش را بشوق تمام راغب و با کمال حشمت وجاه اکثربصحبت گوشه‌نشینان مایل ودست جوادش برمسکینان پیوسته شامل.

وچنان معروف است که‌آنمرحوم درتحریررسیله صنعتی غریب وعجیب داشته‌چنانکه نامه‌را ازنهایت شروع‌نموده‌کلمه بکلمه بطریق قهقرا ببدایت میرسانیده و ابداً در ترکیب کلمات ونظم سطوروبیان مطالب باآنچه ازآغازبانجام مکتوب شود صاحبان هوش را تفرقه ممکن نبودی .

وبعدازآنکه نائب‌السلطنه برحمت سلطان بی‌زوال واصل شد امورات شاهنشاه مبرور نیزمتعلق بوی‌بود. وچون خاقان‌مغفور دراصفهان تخت سلطنت را تحت الارض‌قرارداد در رکاب شاهی ازآذربایجان وارد دارالخلافه‌گردید وچندی به‌استقلال وزارت بلکه‌صدرات ایران بکف اقتدارمعظم‌له بوده‌طولی‌نکشید که طبع‌مبارك قطب‌السلاطین رنجیده وامورات رنگی دیگر گرفت ودرسنه هزارودویست وپنجاه‌ویك روانش بعالم باقی روانه‌گردید .

وآنجناب را اشعار خوب است و تخلص ثنائی مینماید واین‌چند بیت خوشه‌یی ازآن خرمن است :

تا بـا سر زلفین تو داریـم سر و کار ما را چه سرو کار بکار دو جهان است

درکیش من ایمانی اگر هست بعالم در کفر سر زلف چو زنجیر بتان است

گر واعظ مسجد بجز این گوید مشنو — آن احمق بیچاره چه‌داند حیوان است
گر مذهب اسلام همین است که اوراست — حق بـر طرف مغبچهٔ دیر مغان است
آن‌خون دل‌خم خورداین خون‌دل خلق — باور نتوان کرد که این بهتراز آن‌است

***

دلی‌دیوانه‌دارم‌واندرآن‌دردی‌نهان‌دارم — که گر پنهان کنم یا آشکارا بیم جان‌دارم
مرا تبریز تبخیز ولب‌ازشکوه لبریزاست — چه آذرها بجان از ملك آذر بایجان دارم

***

دلا تا کی‌شکست‌از دست هر پیمان‌شکن بینی — بر آ ازسینه کاینجا جمله را بیت‌الحزن بینی
برو بیرون‌ازاین‌خانه ببرازخویش‌وبیگانه — کزین دیوان دیوانه گزند جان‌وتن بینی
مگر از خیل خدام ولیعهد زمانی تو — که جرم‌دیگران‌رازین‌ضعیف‌ممتحن بینی

ومرحوم میرزا مهدی حسینی فراهانی عشرت تخلص ملقب ملك‌الکتاب ازبنی‌اعمام قائم‌مقام سعیدشهیداست. روزی یکهزاربیت بخط خوش،کرر نگاشته و باین سبب از دربار خاقانی بدان‌لقب مفتخر گردید و این غزل موجی ازآن بحراست :

در میان من و معشوق نهان‌رازی هست — که نیازی ز من وگاه ازو نازی هست
بال بشکسته و پربسته وتن خسته وباز — درگمانی که مـرا قوت پروازی هست

شیخ عابد کازرونی متخلص عارف

جناب شیخ عابد کازرونی متخلص عارف مولدش قصبه کازرون فارس و در دارالعلم شیرازمتوطن ونشوونما یافته وتحصیل علوم ومعارف نموده اسمش با تخلصش لازم و ملزوم بوده وخط شکسته رادرست مینوشته ودرخدمت ارباب‌حال قدم صدق می‌پیموده. از سخنان موزون اوست :

گفته بودی که‌کشم تیغ وکشم عارف را — ترسم از یـاد رود وعـدهٔ بیداد تـرا

***

از دل عـارف غمگین مرو ای‌غم بیرون — که‌ترادردوجهان‌خوشتر ازاین‌منزل نیست

رباعی

رفتم بر یار و لحظه‌یی بنشستم — داد ازپی عهد دست خود بردستم
من بوسی‌ازوخواستم‌اوجان‌به‌بها — این دادم وآن گرفتم ازغم رستم

میرزا محمد علی آشتیانی مایل

عمدةالوزرا وقدوةالفصحا دفترمعانی وبیان را بانی میرزامحمدعلی‌ابن میرزاکاظم آشتیانی، خانواده ایشان بقدمت دودمان معروف وباستیفای‌ممالك ایران موصوف .

وچون آنجناب بفضل و کمال گوی سبقت از اقران و امثال ربود و دراصابت رأی و بیان و متانت بنان وحدت ذهن کسی باوی برابری نداشت شهریـار قدردان عباس میرزا طاب‌ثراه وی را به پیشکاری فرزند نامدارخود محمد شاه غازی منصوب فرمود وعمری در پیشگاه شاهی کارگزار و به‌انتظام مهام درگاه کیوان جایگاه به نیکوتر وجهی پرداخت و قبل ازجلوس پادشاه رخت ازسرای فانی بر بست و برحمت ایزدی پیوست .

وچون تختگاه کیان بقدوم قطب السلاطین زیب و زیورگرفت منصب جلیل استیفای کل ممالك ایران را بمیرزا حسن مستوفی الممالك برادر کوچکتروی تفویض فـرمود چنانچه این منصب بعد ازوی بفرزندش میرزا یوسف صدراعظم رسید واما امروزبفرزند وی حسن بن یوسف‌بن حسن بن محمدکاظم است .

وعلی‌الجمله مرحوم میرزا محمدعلی باهمه فضایل صوری و جاه و جلال دنیوی در خدمت ارباب معرفت بتحصیل معارف اخـروی اشتغال داشته و مخصوص از حضور حضرت مجذوبعلی‌شاه بهره‌مند گردید وچنانچه درنثرسرورخطبا بود درسخن‌نظم و موزون‌سردفتر فصحا و تخلص مایل میفرماید و قصاید بسیاردرمدایح خاقان‌مغفورو نائب‌السلطنه‌عباس‌شاه ومحمد شاه دارد وبرای تیمن‌وتبرك چندفردی ازقصیده‌یی که درمدح‌حضرات ائمه طاهرین وامیرالمؤمنین (ع) عرض داشت نموده‌آورده میشود :

همه جمال بزرگـی همه جلال وجود — همه سپهر محامـد همـه جهان هنر
اسیرطاعت وفرمانشان‌چه‌فوق‌وچه‌تحت — ذلیل منت‌واحسانشان چه‌خشك وچه‌تر
تفی ز هیبتشان نـار حفرهٔ دوزخ — نمی ز رحمتشان آب چشمهٔ کـوثـر
بداغ طاعتشان چاراصل و پنج حواس — بمهر بیمتشان نـه سپهر و هفت اختر
همه بدیدم آن روضه ها کـه در مینو — همه بدیدم آن قبه ها کـه بر اختر
همه بنکهت و نزهت ز باغ رضوان به — همه برفعت و رتبت ز کاخ گردون بر
جهان امـکان را نـور ذات او مبدأ — صفات یزدان را ذات پاك او مظهر
فکند تاب سنانش ز دهر بیخ خلاف — کشیدآب حسامش بـه چرخ شاخ ظفر
برید و برد ز میدان کین سر مرحب — گـرفت وکند به نیروی دین در خیبر
شکوه قدرش آن‌عالمی کـه بی مبدأ — محیط علمش آن لجه‌یی کـه بـی معبر
ز تـاب هیبت او دود خیزد از دریـا — بیاد نعمت او آب زایـد از آذر

مظهر الانوار و مفسر الاسرار دلیل السالکین و امـام العارفین الحاج زین العابدین ابن اسکندر الشروانی الشماخی الملقب مستعلی‌شاه والمتخلص تمکین قدس سره‌الامین

در شریعت پیشوای اهل دین — درطریقت مرجع اهل یقین

آنکه از جام وفا مست علی است | در گشاد کارها دست علی است

ترجمه آنجناب چنانچه در حرف شین از بستان‌السیاحه فرماید بمناسبت شماخی بعبارته ذکر مینماید:

مخفی نماند که تفصیل احوال راقم در کتاب حدایق‌السیاحه مسطور و در ریاض السیاحه مذکوراست و در این مقام بطریق اجمال گفته میشود بدانکه فقیر در نیمه شعبان‌المعظم در سنه هزار وصد ونود وچهار (۱۱۹۴) در آن دیار از بیدای عدم به‌فضای وجود قدم نهاد و ازعالم راحت وسرور بدارغم وغرور افتاد وچون به امر سبحانی از مراحل زندگانی پنج مرحله طی‌نمود بروفق تقدیر والد حقیر بامتعلقان بصوب عراق عرب عزیمت فرمود ودر عتبه حسین بن علی علیه‌السلام مجاورت اختیار کرد و باقی عمر گرامی را در همان دیار فیض‌آثار برآورد .

فقیرمدت دوازده سال درخدمت والد وسایرعلما بتحصیل علوم رسمیه مشغول گردید وچون سنین عمر به هفده رسید کشش غیبی گریبان گیر شده چندگاه بریاضت و مجاهده و تقوی عمر گذرانیده آخرالامر بخاطر آمد که ترك تقلید آباء و اجداد نموده راه حق را بطرین تحقیق پیموده واز روی دانش و بینش بندگی نماید و مانند عوام کالانعام مثل گاو عصاری چشم بسته راه بیهوده نپیماید .

لهذا بعزم راسخ ورأی ثابت کمر همت برمیان بسته درمقام تحقیق و تفتیش برآمده در همان دیار بخدمت جمعی از اخیار رسید وبعضی ازعلما ومجتهدین را دید وبمعاشرت ومجالست ایشان موفق گردید مثل آقا محمد باقر بهبهانی ومیر سید علی اصفهانی ومیرزا مهدی شهرستانی ومولانا عبدالصمد همدانی وسید مهدی نجفی و شیخ جعفر و حاجی میرزا محمد اخباری وشیخ موسی بحرینی وازعرفا سید معصومعلی شاه دکنی‌ونورعلیشاه اصفهانی وحسن مست هندی ورضاعلی‌شاه هروی ورونق علیشاه کرمانی رحمةالله علیهم‌اجمعین. فقیر را از یمن صحبت آن بزرگواران معلوم شد که و رای علوم ظاهری علوم باطنی نیز هست از این اندیشه انقلاب احوال بهم رسید وکار این ضعیف بسرحد پریشانی کشید وعزم‌جزم نمود که بخدمت اهل تحقیق‌هردیاربرسد وحقیقت‌احوال طوایف امم بداند، لاجرم به دار ـ السلام بغدادآمد وبعد عازم عراق عجم شد اکثر بلاد آن دیار را دیده وبه صحبت علما و عرفای آنجا رسیده آنگاه به دارالمرز گیلان وارد واز قلت یاران وکثرت باران تر آمده برآمد وچندگاه در بلاد شروان ومغان وطالش وآذربایجان سیاحت‌کرده لوازم مجالست ومعاشرت باهرجماعت بعمل آورد. درسنه هزار ودویست ویازده بکشور خراسان آمد بعد از زیارت سلطان الاصفیا ومشایخ عظام بملك هرات رفته چندی توقف نمود آنگاه عزیمت ولایت زابل وکابل کرده چندگاه درآن دیار برآورده بعد ازآن‌بکشور هندوستان عازم‌شده

بملك پنجاب و بنگاله و کجرات و دکن در آمده آنگاه بکشتی نشسته و بسیاری از جزایر هندوستان وسودان دیده وعجایب روزگار وغرایب بحار مشاهده گردیده واز تلاطم امواج دریاها وتراکم افواج راجها زحمت کشیده آخرالامر بولایت سند آمده وازراه ملتان وجبال به کشمیر رسیده چندگاه در آن دیار توقف نمود، بعد ازسیر وسیاحت آن دیار ازراه مظفر- آباد وکابل بولایت طخارستان وتوران وجبال بدخشان افتاده وازآنجا به خراسان آمده از راه عراق به فارس وارد شده آنگاه ازراه داراب جرد و هرمز به عمان و حضرموت و بنادر یمن وبرحبش بجده رسیده وازآنجا بصوب روانه گردید. بعد ازمناسك حج وعمره به مدینه منوره آمده بزیارت حضرت خیرالانام وائمهٔ بقیع مشرف گشت، بعدازآن از راه دریا به کشور مصر آمده وشام وروم وارمنیه صغری و کبری ودیار بکروجزایر بحراخضروروملی وآناطولی را سیاحت کرده ازراه آذربایجان به طهران رسیده وچندگاه لنگراقامت آنجا انداخت وبعد لوای سیاحت بصوب همدان افراخت واز همدان به اصفهان واز آنجابفارس واز آنجا به کرمان آمد، بعد ازچندگاه به شیراز وازآنجابه دارالسلام بغداد رفت.

الحاصل اکنون که سنه هزار ودویست وچهل وهفت هجری است مدت سی وهفت سال می‌شود که دراکثر اقالیم‌سبعه گردیده وزحمات بسیار ومشقات بی‌شمار کشیده و طوایف امم وقبایل بنی‌آدم زیاده ازچند وچون دیده وبه اولیای هرمذهب وعرفای هرملت وعلمای هر فرقه وحکمای هرزمره وعظمای هرطایفه و عقلای هر کشور مجالست نمود و در هرطریقی صاحب تحقیقی ودر هردینی صاحب یقینی ودر هرمکانی صاحب امانی ودر هرخانقاهی‌دل- آگاهی ودرهراقلیمی‌حکیمی ودرهردیاری شهریاری‌بود طریق‌مصاحبت بوی پیمود وابواب معاشرت برروی هرعاقل وجاهل گشودهر کسی‌رابچیزی مفتون وهرشخصی رابخیالی‌مرهون دید عالم بعلم خود دربند، حکیم بحکمت خود خورسند، عاقل بگفتار خود مغرور وجاهل بکردارخود مسرور، عابد بعبادت‌پابست وزاهد از زهد خود سرمست، سلطان‌بسلطنت‌خود در ناز وگدا بمسکنت خود دمساز. هریکی بهوائی دل داده و درپی تمنائی‌افتاده. جهان را دیدم سرائی بود و نمودی بی‌وجود، نه عزتش را اعتباری و نه ذلتش را مداری در شهدش زهری مضمرودر لطفش‌قهری مستترلاجرم ازاین‌گیرودار رسته ورشته تعلقات‌گسسته بمضمون مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من‌رکب فیها بخی در سفینه محبت اهل بیت نشسته وبحکم **واعتصموا بحبل‌الله المتین** حبل مودت خاندان رسول راگرفته منت‌امیزدرا که شریعت نبوی وطریقت علوی ومذهب جعفری دارم و نقش‌اخلاص سلسله علیه نعمة‌اللهیه برلوح جان و دل مینگارم.

سلطان‌العرفا وبرهان‌الاتقیا فخرالواصلین وزین‌العارفین‌الواصل بالله‌حضرت‌مجذوب- علی‌شاه طاب‌ثراه رامریدم وبندگی‌آن حضرت وملازمت‌آن درگاه را به خواجگی عالم و

سلطانی بنی آدم برگزیدم مدتهای مدید وعهدهای بسیار بعید درخدمت آنحضرت بودم و بقدر استعداد خویش ازصحبت آن ملجأ توانگر ودرویش اقتباس فیض نمودم و بالاخره به امر آنحضرت بملك فارس آمده درآن دیار رحل اقامت انداختم وبا اذیت وآزار اهل آن دیار وجور روزگارلابد وناچار درساختم.

وباشاره آنجناب بل بحکم ایزدوهاب درسنه هزار و دویست وسی وپنج هجری تأهل اختیار کردم ودرتاریخ لفظ مرغوب (۱۲٤۲) حضرت واهب العطایا قرة العین و ثمرة الفؤاد جلال الدین محمد را باین فقیرعطا فرمود بوجود اوشاهد مسرت وخرمی ازمکمن غیب چهره گشودامید صادق ورجاء واثق است که دیرگاه بماند ومخلص درویشان ومعتقدایشان گردد.

و اگر کسی خواهد که زیاده براین براحوال راقم اطلاع یابد باید این کتاب را بسیارخواند وبنظردقت ودیدهٔ انصاف براین دفترمشاهده نماید.

درسخن پنهان‌شدم مانندبودربرگ گل هر که دارد میل‌دیدن درسخن بیندمرا

بزرگان گفته‌اند که کلام صفت متکلم است و در اخبار آمده که الانسان مخبوتحت لسانه، انتهی.

راقم گوید بستان‌السیاحه بعنوان اسامی ولایات بترتیب‌حروف تهجی‌است و بمناسبت هرشهری ذکراشخاص‌ومطالبی‌فرموده ودیباچه‌کتاب را بنام‌نامی قطب‌السلاطین محمدشاه ـ غازی قرارداده ودرآخرآن کتاب فرماید قد حصل الفراغ من‌تألیف هذاالکتاب بعون‌الملك الوهاب المسمی ببستان السیاحه فی‌بلدة شیرازفی‌سبع وعشرین من شهررجب المرجب بان تطابق انمامه بلفظ مرغوب اعنی سنة ثمان و اربعین و مأتین بعدالالف من الهجرة النبویة المصطفویة علیه الف الف صلوات وتحیة .

ودرحرف قاف ترجمه حضرت مجذوبعلیشاه را ذکرنموده ومیفرمایدمدتهادرخدمت آنجناب وازنظر کیمیا اثرآنحضرت اقتباس فیض‌نموده باین بی‌بضاعت کمال شفقت داشت و درلوازم تربیت وتکمیل فقیرهیچگونه فرونمیگذاشت وپیوسته مراقب‌حال و مترقب احوال فقیر بود و برانقطاع تمام وذکر دوام و فکر مدام ارشاد و دلالت مینمود و از صحبت عوام ومجالست حکام نهی‌میفرمود. چنانچه نوبتی‌تعلیقه بجهت سرافرازی فقیرارسال‌فرموده ودر آن اشارت نموده که وقت رحلت نزدیك‌است ومن مأمورگشته‌ام که هرروزاین دعارا بخوانم اللهم انا نسئلك‌الراحة عندالموت والعفو عندالحساب .

وچون درعبارت دعا نظرنمودم ازمضمون‌آن بغایت مضطرب‌شدم ودر همان چندروز قصد زیارت آنحضرت کردم و چون بشرف حضورآنجناب مشرف گشتم بعد ازاظهار الطاف بسیارفرمودکه اجل من‌نزدیك شده بعدازمن باید متوجه‌فقراشوی‌ومراقب‌احوال درویشان باشی ومحبت خودرا درباره دوستان مبذول‌داری و درتربیت طالبان و سالکان همت‌گماری

بقدر یسر و امکان باید سعی و اهتمام در استکمال مستعدین نمودن و آنچه از جهت خود خواهانند از دوستان مضایقه ننمایند و همواره مسترشدین و مستعدین را بوظایف طاعات و اذکار سرگرم دارند و به رعایت آداب شریعت مقدسه ترغیب نمایند و مهمل و معطل نگذارند تا آنکه بعون‌الله المتعال صاحب ومالك ملکه حضور شوند و اگر کسی استعجال نماید بوالهوس است طالب نیست زیرا که مردم درطلب دنیای دنیه چه رنجها که نمیکشند و طلب حق جل وعلا احق از آن است باید که عدم استقامت طالبان موجب افسردگی شما نشود چه اکثر اهل این زمان همین حال را دارند طالب صادق کم است .

وفرموده‌اند که اگر از هزاریکی بمنزل برسد مارا قبول است و باید درفکر این و آن نباشیم ومترصد خدمت واطاعات باشیم بحول‌الله و قوته .

و دراین مدت مدید که درسلك اهل فقر بعنایةالله المستعان منسلك شده‌اید بطریق فراغت وآزادی گذران نمودید حال دیگر آزادی‌را بکنار گذارید ودر کمال اهتمام متوجه طالبین باشید، هر کس را طالب دیدید باوفیض برسانید بآن آداب وارکان که بشما رسیده و ملاحظه فرموده‌اید تلقین ذکرخفی قلبی و فکررا فرمائید و باید بعون‌الله المتعال چراغ روشن‌شده را محافظت نموده وکمال سعی درزیادتی روشنی‌نمود اگرچه مردان خدا کردند ومیکنند لیکن مخلصان هم بقدر امکان باید سعی در بیرون‌آمدن از عهده تکلیف نمایند تا شرمسار ومنفعل نزد اولیای خدا نباشند .

خلاصه همین است که باید کوتاهی بطلاب ننمود و بحبل‌الله المتین‌متوسل‌ساخت، انتهی کلامه اعلی الله مقامه .

فقیرعرض نمود که مرا دراین عالم بجزحضرت شما تعلقی نیست و بغیر از جناب شما پیوندی ندارد واگرازروی کرم وازراه عنایت‌همت فرمائید وتوجه نمائید که درخدمت شما بعالمی دیگرشتابم وبمضمون المرء یحشرمع من‌احب درآنجا نیزلقای ملازمان را دریابم زهی سعادت عظمی وزهی موهبت کبری .

درجواب فرمود که تودراین عالم مدتی خواهی بود ومن این عالم را بدرود خواهم نمود سخن همان است که گفته شد باید که مرافراموش نکنی .

فقیررا ازاستماع این کلام صدق انجام‌رقت تمام دست‌داد وبرفقیرگریه بسیاری روی نهاد ومکررفرمود که سفرآذربایجان برمن روی‌خواهدنمود و بعد ازآنکه فقیر را اذن و رخصت مراجعت داد بعدازچندی سفرآذربایجان اتفاق‌افتاد ودرسنه هزارودویست وسی‌ونه بدارالملك تبریز تشریف بردند الی‌آخر .

و مرحوم امیرالشعرا رضاقلیخان هدایت علی قدس روحه در تذکره مجمع‌الفصحا وریاض‌العارفین ترجمه‌آنجناب را بعنوان تمکین شروانی نموده ودراین اوراق بعباراتی

که در کتاب اصول‌الفصول مسطور فرموده مذکور مینماید: فقیر مؤلف از بدایت شباب مدت سی‌سال در شیراز متوطن بود و با علما و فضلا و امرا و فقهای شهر مانند جناب اوحدالموحدین حاج میرزا ابوالقاسم صامت‌شیرازی رحمه‌الله و خلیفه او حاج محمدحسین ابن‌الحاج محمد حسن‌المجتهد و بعضی مشایخ سلسله نوربخشیه و اکابر طبقه‌ذهبیه و نعمة‌اللهیه نوریه‌مصاحبت ومعاشرت داشت و با عرفای زمان مخالصت ومخالطت میورزید و درخدمت جناب‌مستعلی‌شاه مراودت گزید بآن احوال واخلاق پسندیده کمتر کسی دیده که در مأکول و ملبوس به‌اقل مایقنع قناعت و باوجود فقر در نهایت سخاوت ومناعت باشد و درمجلس او رسم ترجیح امیر بر فقیر وعزیز بر ذلیل نبود، باکه و مه متواضع بود ومهربان و گشاده‌روی وخوش‌زبان. مانند برخی ازاهالی علم با عمل محفل ودرگاه سلاطین و وزرا را نشناختی و بملاقات و مماشات اهل دنیا نپرداختی، هرچه داشتی بی‌تفاوت برسفره فقرا وامرا گذاشتی غالباً روی بجانب قبله نشستی و در برروی مسکینان نبستی سحرها قبل ازطلوع فجر بیدار و تاگاه ظهور خورشید بنماز و اوراد واذکار مشغولی داشت همه روزه بعد از تعقیبات مأثوره تلاوت قرآن مجید کردی، پس‌ازفراغت روی بصحبت اصحاب آوردی و درشهور رجب و شعبان و رمضان همه ساله صائم باتقلیل طعام وتکثیر ذکر دائم ودرسخن نظم ونثر قادر واشعار خوب اومصدر طبعش صادر. وقتی بسببی ازدیدارش محرومی روی‌نموده بود گاه ملاقات بدیهة بمن فرمود که:

ای هدایت چون‌هدایت ازعلی است از علی رخ تافتن از احولی است

وسبب این لقب اینکه شبی درواقعه دیده شد که درحضور آنجنابم و حرف اسمی و نقش خاتمی در میان است و مرا بقبول آن اسم باخاتم تأکید می‌نمایند. چون روز دیگر شرفیاب شدم فرمودند درشب بخواب دیدم که بتو می‌گویم تخلص خود را تبدیل کن به‌اسم هدایت واصرار میکنم در این باب مثل کسی که ازکسی بزرگ به این امر مأمور باشد و می‌گویم **الاسماء تنزل‌من‌السماء**.

چون‌صدق‌رؤیای‌صالحه‌طرفین‌ثابت‌شدو به‌هدایت‌ملقب ومتخلص‌شدم بعدهامثنوی‌هدایت نامه رامنظوم کردم وقتی نیزدر ایام نگارش کتاب ریاض‌السیاحه مؤلف حضور داشت که‌شرح حال سلطان ابراهیم ادهم را می‌نگاشت حسب‌الامر آنجناب یکی از کرامات ابراهیم را به وزن مثنوی منظوم کردم ومرقوم داشتند .

باری‌تصرفات دراحوال مخلصین درعین‌قدرت می‌فرمودند وجناب‌حاج زین‌العابدین رحمتعلی‌شاه ابن‌الحاج محمد حسن‌معصوم‌ابن‌الحاج‌محمد حسن‌المجتهد که درحسن اخلاق وصفای‌قلب بی‌نظیر بود و به‌اشارهٔ آنجناب به خدمت حضرت مجذوبعلی‌شاه شتافت علمای‌زمان خاصه جناب‌حاجی‌مجتهد را از این واقعه خوش‌نیامده چنانکه نبیره‌خود را از این عقیدت وارادت منع کرد سودی نبخشید بلکه‌مزید اخلاصش گردید‌مردم‌دو کوی ازطرفین‌غبارسعایت

وفتنه برانگیختند وطرح منازعه ریختند ومرد یزدی که ازعلماء ومعلم آنجناب بود بیشتر از همگنان به تبلیغ سخنان دروغ وآتش افروزیهای بی فروغ این هنگامه را گرم ومفسدان را بی شرم می نمود تاچنانکه رسم علمای زمان است کار به تکفیرانجامیده به حکمران فارس نواب حسین علی میرزا فرمانفرما شرحی عرض کردند که این مرد ازاهل این ولانت نیست حکم شود که به ولایت خود رود والا ماکه علما ومجتهدین وائمه این شهریم ازاین شهر بیرون خواهیم شد حاکم نیز محکوم حکم محکم علما شده عذرآنجناب را خواسته مسافرت ومهاجرت گزیده بعتبات عالیات وارض اقدس مشهد مقدس مشرف گشته درخراسان نواب مستطاب عباس میرزا نائب السلطنه به انتظام ولایات اشتغال داشت نواب شاهزاده آزاده بزرگوار محمد میرزا خلف انجب واکبر حضرت نائب السلطنه بواسطه تقدس ذات وطهارت صفات وصفای قلب وپاکی ذیل به دیدار جناب سیاح شروانی میل فرموده اظهار التفات وطلب اذکار واورادفرموده طریقه نعمة اللهیه پسندیده واز سایرسلاسل برگزیده .

بالجمله چون خاقان صاحبقران درسال هزار ودویست وچهل ونه دراصفهان رحلت یافت درآن وقت جناب حاجی شروانی درمحلات عراق بودند شاهزاده بی نفاق محمد رضا میرزا بنزد اوکه به استعلام تکلیف کار آمده بود رسید، فرمودند که بهتبریزرفته ملازم رکاب نصرت مآب ظل الله محمد شاه باش واوحسب الامر روانه تبریزشد ونیز جناب حاجی زین ـ العابدین شیرازی رحمتعلی شاه بسرعت روانه تبریز شدند به تعزیت وتهنیت پادشاه پرداخته ودر رکاب همایونی بهطهران آمدند ومقارن ورود ظل اللهی بتختگاه سلطنت حاجی شروانی نیز رسیده .

پس ازجلوس حضرت قطب السلاطین محمد شاه شبی در خدمت پادشاه بر فراز تخت مرمر با بعضی از اکابر سلسله علیه منجمله جناب میرزا مسلم آذربایجانی و جناب میرزا نصرالله خان اردبیلی مجلس حضور وعبادت که اظهارعجز واطاعت و بمجلس نیاز موسوم و معروف است برپای شد وبحضور قلب وظهور ذکر ودعای خیر و بقای دولت گذشت پس از چندی توقف معزز ومکرم به فارس آمد وسکونت گزید خانه وخانقاه وباغچه بنانهاده و قریه کشن که خارج شهرشیراز واقع وسالی یکهزار تومان عمل دیوانی آن می بود وبهتیول داشته، وبه مرحوم حاجی میرزاکوچك زین العابدین رحمتعلیشاه برحسب اراده همایونی منصب نبیل نایب الصدری دادند ووظایف کل علما وسادات فارس را به ایشان محول فرمودند وهمه علما برخلاف سابق تملقات ازجناب نائب الصدر می نمودند .

خلاصه مرحوم شروانی کتاب بستان السیاحه وحدایق السیاحه وریاض السیاحه به تغییر وترتیب به طریق تذکره وتاریخ نگاشته وکتاب ریاض السیاحه دردو مجلد تخمیناً پنجاه هزار بیت ومجلد اول آن سال هزار ودویست وسی وهفت درقومشه اصفهان باتمام رسیده و

دیباچه آن بنام شاهزاده محمد رضا میرزا متخلص افسر ابن خاقان مغفور نوشته‌اند واینك هردومجلد حاضراست ودرآن کتاب معلومات ومفهومات خود را بطریق سؤال وجواب و حکایت ازقول دیگران اظهار کرده وآن مطالب را بنام مردی خارج به میان آورده .

وآنجناب صاحب طبع موزون وسلیقه مستقیمه بوده وتمکین تخلص می‌فرموده و در طریقت مستعلیشاه ملقب بوده واین رباعی دراو گفته شده :

شد کشف بر آنکه بنده پست علی ـ کاحکام دو عالم همه دردست‌علی‌است
چون‌مستعلی شدن نه‌آسان‌کاری است ـ پس مست کسی باش که‌اومستعلی‌است

وآنجناب اگرچه مکرر به‌مکه معظمه ومدینه مکرمه شرفیاب شده بودند در اواخر عمرزیارت دیگرتمنی کرده روانه شدند وبعد ازمراجعت در عرض راه داعی حق را لبیك اجابت گفتند وازعالم ناسوت سیاح ممالك ملکوت وجبروت گردیدند وکان ذلك فی‌شهور سنه هزارودویست وپنجاه وسه.

حالیا دل دامنم برتافتست ـ بوی پیراهان یـوسف یافتست
کز برای حـق صحبت سالها ـ بازگو حالی از آن خوشحالها
خواندچون‌این یك‌دو بیت‌مثنوی ـ در مدیح شمس دین از مولوی
گفتمش ای‌دل مرا خامش گذار ـ مرمرا با شمس تبریزی چه کار
فتنه وآشوب وخونریزی‌مجوی ـ پیش من ازشمس تبریزی مگوی
ترك‌تبریزی‌زگیتی چون گذشت ـ ترك شروانی‌فروزان شمس گشت
شمس شروانی که شمس اول‌است ـ بلکه خود ازشمس اول‌اکملست
ترك مامست است واوهشیار بود ـ ترك مانقطه‌است واوپرگار بود
ای غلط ازشمس شمس‌ماجداست ـ مشرق اشراق شمس ما خداست
بلکه لا شرقی و لاغربیست او ـ شرق وغربی می‌نخواهد نور هو
مشرق او سینهٔ مجذوب ماست ـ سینهٔ مجذوب ما عرش خداست
مست ماکوتاکشد جام صبوح ـ قفل‌دل را بخشد از رمزی‌فتوح
ترك مست مست مست ماکجاست ـ رند رند می‌پرست ما کجاست
مست جـام اولیا باشد ولـی ـ خاصه مستی کو بـود مست علی
باز دیوانـه شدم از شور عشق ـ شد دل مسکین من مقهور عشق
نغمه سنجم‌گـاه نـظم مثنوی ـ هم حسام‌الدینم و هم مولـوی
ای ضیاءالحق حسام‌الدین من ـ باز خوان این نکتهٔ شیرین من
باز خوان ای مولوی معنوی ـ تالی آن مثنوی ایـن مثنوی
صورتت گرفته اینك در نقاب ـ معنیت تابد به دل چون آفتاب

صورت رحمتعلی شاه ولی گشته از آیینه دل منجلی
ای علی رحمت ای پیر هدی ای هدایت گشته از تو رهنما

راقم گوید : عم‌امجدم حاج محمد تقی‌ابن‌الحاج معصوم نورالله مضجعهما می‌فرمود که درآن سال برای زیارت حج بیت‌الله با جناب حاج زین‌العابدین شروانی وعیال‌ایشان دریك کشتی نشسته بودیم وازاهل کشتی بعضی خیال اذیت آنجناب نموده بودند مانع شدم ونزدیك بجده چون رسیدیم وفات نمودند، اموال اورا به یغمابردند ولی‌عیال راباجنازه سالماً بجده رسانیدم و درقبرستان امنا حوا دفن وبعد از اداء مناسك حج وزیارت مدینه عیال را عود به شیراز دادیم.

اولاد مستعلی شاه

آنجناب را دوفرزند ارجمند است یکی جلال‌الدین محمد چنانکه خود دربستان‌السیاحه فرموده، سال میلادش مطابق کلمهٔ مرغوب است، ویکی حسام‌الدین علی که دوسال کوچکتر ند ودر وقت ارتحال پدر یکی پنج ساله ودیگری سه ساله بود، و مرحوم والدم درمدت حیات بسیاردرتربیت آنان کوشید ومحبت بی‌اندازه به ایشان داشت و بحمدالله از توجه اولیا ونظر حضرت رحمت درکمالات صوری ومراتب معانی به مقامی نایل گشتند و در سفر اخیر که به‌کرمان تشریف بردند آن دوگوهر پاك درخدمت بودند.

ومیرزاجلال‌الدین محمدچندی دردشتی متوطن وباخوانین‌آن‌سرزمین نسبت‌مصاهرت بهم رسانید وبرای دوستی‌آنها صدمات کشید تا آنکه درحدود سنه هزار ودویست ونود از رنج این خاکدان فراغت‌یافت وروانش بعالم پاك شتافت رحمة‌الله علیه. بسیار باصدق‌وصفا ومحبت و وفا بود وخلفی از او نماند ، اما حسام‌الدین علی بحمدالله امروز زیب و زینت ورونق تکیه وخانقاه مرحوم مستعلی شاه هستند واز بزرگان ملت ملقب به غضنفر علی و اجازه تلقین بعضی ادعیه واوراد دارند واز دولت قاهره به صدرالعرفا ملقب‌است درحسن سلوك ومعاشرت با احباب کامل ، ودرصوم رجب وشعبان واداى فرایض یومیه دراول وقت وخواندن‌ادعیه واذکارمواظبت دارند .

سفری به هند رفته‌اند وبعراقین ومشهد مقدس مشرف شده‌اند مکرردرشیراز وطهران بخدمتش صحبت دست داده منت خدایراکه کثیرالاولاد هستند ذکوراً و اناثاً همگی با فضل وهنر وملکه عصمت، اللهم احفظهم جمیعاً .

حاجی محمدعلی برادر مستعلی شاه

جناب مستعلی شاه را برادری بنام حاج محمد علی بوده چنانچه در بستان‌السیاحه

درحرف الف بمناسبت حاج عبدالرسول اشتهاردی ذکری‌ازاوفرموده، کتابی به نام‌شرافة‌ـ الانسان تألیف نموده الحق خوب‌کتابی است .

وچنانکه درمجمع‌الفصحا وریاض‌العارفین‌است به عنوان تمکین‌گاهی حضرت‌مستعلی رباعیات وغزلیات می‌فرموده‌اند و این چند بیت خوشه‌ایست از آن خرمن وگلی است از آن گلشن .

من غزلیاته :

آنکه در دور جهان در طلبش گردیدم — از ازل همره من بود چو نیکو دیدم
شمس‌چون جلوه کندذره‌شود سرگردان — منم آن ذره که سرگشتهٔ آن خورشیدم
نیستم معتقد تقوی خود در ره دوست — لیك بر لطف ازل هست بسی امیدم

***

هرچند که چون صورت دیوار خموشم — از یادکسی هست درون پر ز خروشم
از تهمت وطعنم چو از این شهربرانی — زاهد زتو این خانه که من‌خانه‌بدوشم

***

بسی دیار بگشتم بسی مکان دیدم — ز ذره ذره بسویت رهی نهان دیدم
جهان‌تمام‌چواسم وجهانیان چون جسم — جهانیان همه جسم وترا چوجان دیدم
عجایبات جهان دیده‌ام بسی لیکن — زخود عجیب‌تری کی دراین جهان‌دیدم

***

اندر پی انسان همه آفاق بگشتم — بسیار بدیدم من و بسیار ندیدم
تمکین بکه‌گویم غم دل راکه بگیتی — جز یار ندیدم من و آن یار ندیدم

***

جهانبانامکن‌اظهارشوکت‌باجهان‌بینان — که نزدماجهان بینی‌نکوتر‌ازجهانبانی

***

مرا اگر ز سفر هیچ حاصلی نبود — همین نه بس‌که نیم پای بند در جایی

***

گفتم که‌جهان‌وهمه‌اوضاع جهان‌چیست — پیر خردم‌گفت که خوابی و خیالی
زاهدبمن از ترك محبت جدلت چیست — برخیز که ما را به‌کسی نیست جدالی
بس راه سپردیم وکمال همه‌کس را — دیدیم و بجز عشق ندیدیم کمالی

من رباعیاته :

در فقر بدیده‌ایم ما شاهی را — واندر غم عشق راه آگاهی را
هر سلسله و طریقه دیدیم ولی — جستیم طریق نعمةاللهی را

***

تمکین دیدی که جمله دیدی وگذشت — رفتی و رساندی و رسیدی وگذشت
غمناك مشو که زاهدت کافـر خواند — پندار که این نیز شنیدی وگذشت

***

قومی به‌ولای ماجهان‌داده وجاه — يك قوم ز انکار فغان کرده وآه
مـا آینهٔ روی سفیدیم و سیاه — درآینه‌هر کسی بخودکرده نگاه

***

تمکین تو بصورت ار چه ازشروانی — در جان بنگر که از جهان جانـی
هرکس بتصور ز تـوگوید سخنی — اینها سخن است کاچه دانی آنی

ودرحرف قاف بستان‌السیاحه به مناسبت ترجمه‌قاجارذکر خاقان مغفوررانموده‌اند ودرآخر می‌فرماید فقیرگوید که درسنه هزار ودویست وسی‌هجری آن شهریار دوبار راقم‌را احضار نمود وبعد از تقریربعضی‌کلمات‌آن‌شهریارفرمود درمملکت ما طوایف‌امم درمهدامن وامان آسوده و دربستر راحت وفراغت غنوده‌اند مگر درویشان وفرقه صوفیان، تو ازمقام درویشی بیرون آی ودرمنزل مرحمت وظل حمایت ما بیاسای وچون ما را با صوفیان‌صفابی وازدرویشان طلب دعایی نیست لهذاکافه برایا وعامه رعایا دشمن درویشان وعدوصوفیانندو برتو اذیت خواهند نمود .

الحق‌آنچنان شدکه آنشهریارفرموده بود. چون فقیر را حالت مصاحبت‌اهل دنیا و مجالست ملوك نبود لاجرم شاهد فرمان در آینه حال فقیر صورت ننمود لیس علی‌الخراب خراج ولاتحتاج الشمس الی السراج، اما معنی‌الناس‌علی‌دین ملوکهم مشاهده شدوحقیقت المرعلیء دین خلیله جلوه گرآمد .

حکایت خاقان مغفور وارادتش بدرویش ودعای درویشان در حق وی

راقم‌گوید آنچه نواب والا عضدالدوله درتاریخ عضدی در تعریف خاقان والدماجد خود نوشته مناسب مقام‌است‌بعبارته‌آورده‌می‌شود: بعد ازآنکه آقامحمدشاه وبرادرش‌حسین قلی خان از استرآباد آواره و بگرو رفتند بشیراز روزگار والده خاقان و خاقان منتهای پریشانی حاصل کرده به حدیکه روزی طبع مبارکش بقانون اهل دارالمرز بشکار جنگل مایل بود تفنگ نداشتند دل شکسته خدمت والده خودشان رفته اظهارمطلب نمودند چون در بساط چیزی نبود دستمال ابریشمی بزرگی که قدما بـر سر می‌پیچیدند و سرقجری میناميدند ده‌تومان‌زیاده‌قیمت داشت به پسرنامور خود داده که ازقیمت‌آن تفنگ‌خریداری فرمود .

از خاقان مغفور شنیده شده که اول شکار من سـه قرقاول بود در حالیکه باکمال

خوشوقتی مراجعت ازشکار کرده بمنزل میرفتم سه نفردرویش دیدم که بر کنار آتش نشسته‌اند بخیال خود گذرانیدم که این نخستین شکار را نیاز فقرا کنم. پس از آنکه آن قرقاولها رادر خدمت آنها گذاردم بصورت من نگاه کرده گفتند جوان باین شمایل وادب وصورت نیکو از چه مکان و کدام دودمانی؟ گفتم پسرزاده محمد حسنخان قاجارم روزگار غدار با ما این گونه رفتار نمود .

هرسه نفر یکبار دو دست به دعا برداشته گفتند خداوند آب رفته شما را بجوی باز آرد وبخت بلند وتاج وتخت نصیب تو باد ، یکی‌ازآن صیدها راقبول ودو تای دیگررا به خودم رد نمودند .

خاقان مغفورباطناً به بزرگان سلسله عرفا ارادت کامل داشت ونیز قریب به‌آنموضع گوید شاهزاده محمدعلی میرزا ازطفولیت حاضرجواب بودوقتی خاقان‌مغفور ملاطفت‌فرموده یك کلاه درویشی بدست خودشان برسردولتشاه گذاشته فرموده بودنداین کلاه برسرتوخیلی خوب می‌آید درجواب عرض کرده بود بعد درویشی اگرهیچ نباشد شاهی‌است، با این حال غریب است که ازدرویشان تمنای دعا نداشته باشند .

تحقیق و تبین

در زمان دولت خاقان صاحبقران درالسنه و افواه ارباب راز واصحاب نیاز افتاده بود که این سلطنت پس ازخاقان به پادشاهی محمد نام‌منتقل خواهد شد ونیزمذکورمیشد که آن پادشاه درویش مشرب واز سلسله نعمةاللهیه خواهد بود بنابراین خاقان مغفور را التفاتی با این طایفه نبود بجای اعانت اهانت می‌نمودند و چنان تصور می‌فرمودند که این قوم به انقراض این دولت قائل ومایل می‌باشند .

وبعضی تجار از ارباب رمل وجفرریاضین ومرتاضین استعلام واستفسار می‌نمودند که بعد ازخاقان دولت بحضرت نائب السلطنه متعلق میگردد یا به‌نواب‌شاهزاده اکبرمحمد- علی میرزا متخلص بدولتشاه میرسد ؟

هریك سخنی می‌گفته‌اند ازآنجمله شیخ عبدالله‌ابن مبارك فرموده بود که عمر هردو پادشاهزاده ازخاقان کمترخواهد بود ومحمد نامی به پادشاهی خواهد رسید .

وجناب‌سیدصدرالدین‌دزفولی که ترجمه‌اش‌سبق‌ذکر یافت نیزچنین خبری‌داده‌بودومیرزا آقای گرمرودی سرابی‌آذربایجانی گفت درسفری که نواب اشرف والا نایب‌السلطنه‌به یزدو کرمان ازخاقان‌مأمور بودندحضرت‌شاهزاده محمدمیرزا و بنی اعمامش‌پسران ظل‌السلطان ازراه نایین روانه‌بودند درآنجا با جناب حاج محمدحسن‌نایینی گفت که این شاهزاده‌شاه خواهد شد ولی‌بسبب قتل وهلاك‌سیدی بیگناه ازپادشاهی خودلذتی نخواهد برد وچنین شد .

حکایت محمدخان تربتی قرایی واسب اقبال

خلاصه پادشاه شدن محمد نامی بعدازخاقان مغفورچندان معروف ومشهور شده بود که محمدخان قرایی که حاکم تربت عیسی‌خان وحیدریه بود می پنداشت که اوخواهد بود واسبی که خانه‌زاد اوبود باین‌ملاحظه اقبال نام نهاده وازغرایب واقعات اینکه محمدخان مذکور بمنجمی گفته بود که این کره در فلان وقت و ساعت متولد شده در زایچه طالع آن نظری کن ومرا خبری ده، بعد ازامعان نظرحکم کرده کـه محمد نامی سوار این‌اسب واز دروازه دولت وارد طهران و پادشاه میشود.

وچون بعدازآنکه محمد خان بدست حضرت نائب‌السلطنه گرفتار شدآن اسب اقبال نام بتصرف درآمد وبعدازرحلت نائب‌السلطنه محمدمیرزا نیابت سلطنت یافت وبعدازرحلت خاقان‌مغفور روز ورود بطهران که ازدروازه دولت بدرون‌میآمد اتفاقاً برهمان‌اسب اقبال نام‌محمدخان سوار بود. قل اللهم مالك‌الملك.

ذکر بعضی ازمعارف مشرفین حضور آن‌قدوه ارباب یقین وبعضی‌ازمعاصرین

سید محمد علی منیرعلی‌شاه سیرجانی

فخرالعاشقین وزبدة‌العارفین‌سیدمحمدعلی‌بن‌سیدمحمدحسین‌بن‌سیدعبدالقادرالقادری السیرجانی‌الکرمانی الملقب منیرعلیشاه طاب‌ثراه.

سادات قادری درکرمان خانوادهٔ جلیل‌اند دربستان‌السیاحه مذکوراست‌که‌آنجناب فضایل مآب دربدو حال منکردرویشان وعقیده ایشان بود ولی چون از روی غرض نفسانی وهواجس شیطانی نبود درمقام مجاهده وطلب یقین‌افتاد حقیقت احوال اینطایفه رادریافت ازسر صدق و صفا ارادت به رونقعلی‌شاه بهمرسانید وسالها درخدمت وی بطریق ریاضت و ذکرمدام و فکر تمام مشغول بود ومدتها با هدایتعلی شاه‌کوه بنانی صحبت نمود و درسنهٔ هزارودویست وچهل وپنج هجری از جانب راقم یعنی مستعلی شاه مأذون و مجازگشت که طالبان طریق هدی‌را هدایت‌نماید وسالکان سلسله علیه‌را تربیت فرماید.

راقم‌گوید بزرگوارمردی بوده وبعد ازفوت حاجی شروانی ازمرحوم رحمتعلی شاه نیابت صفحات‌کرمان باومتعلق‌گردید ولوای فقر را بنیکویی برافراشت تاآنکه در حدود سنه هزار ودویست وشصت و دوبعالم باقی انتقال یافت. مزارکثیرالانوارش درماهان پایان پای‌شاه نعمت‌الله ولی‌است.

عارفه بی‌بی‌زینب والده سید نعمت‌الله

و آنجناب را زوجه مکرمه عارفه بودنام شریفش بی‌بی زینب نوادهٔ شاه حسین‌خان کروبی‌وسیدمرحوم‌را ازبطن‌این‌مخدره ابناء کرامی‌است: آقاسیدنعمت‌الله، آقاسیدهدایت‌الله،

آقا سید اسداللّه ومکرر صحبتشان دست داد رحمة اللّه علیهم، واعقاب آنان درسیرجان بسیارند وعارفه بی بی زینب ازصالحات عصرخود بود ومرحوم قطب السلاطین محمد شاه را با وی اعتقاد تمام بود چنانچه ازاین دستخط وملفوفه که بآن مخدره صادرفرموده و بعبارته آورده میشود معلوم توان نمود :

علیاجناب بلقیس آداب والده سید نعمت اللّه بداند کـه عریضه آن علیاجناب خدارت وطهارت مآب دربهترین وقتی ازاوقات وخوشترین ساعتی ازساعات ازپیشگاه حضورمهر- ظهورپادشاهی گذشت ازمسطورات ومعروضات ومشروحات آن من الابتداء الی الانتهاء خاطر خطیر همایون را استحضاروآگاهی حاصل آمد. پیراهنی کـه بدست خود و تعلیم عالم‌رؤیا دوخته وانگهی باآن همه‌زحمت تمام کرده برسم هدیه‌ونیاز فرستاده بودید رسید ازنظرانور گذشت به میمنت ومبارکی وسلامت وتن‌درستی موقع قبول یافت و در محل خاص بضبط آن حکم کردیم کمال دقت واهتمام درحفظ آن بعمل آمد بسیار بسیارمرغوب ومرهوب ضمیر منیر ملوکانه گردید. اکثر اوقات بل‌علی‌الدوام پیرایهٔ بدن مبارك خواهد شد امیدواریم نتایج کلیه انشاءاللّه تعالی بباری، اسداللّه الغالب حاصل‌شود بایدآن‌علیاجناب همیشه اوقات حالات و وقوع اتفاقات را عرض‌کنند و بدرجهٔ انجاح مقرون دانند حرر فـی یوم الاثنین الثالث والعشرین من جمادی‌الاخره سنه هزارودویست وپنجاه‌وپنج .

وفات‌آن مکرمه درسال هزار ودویست‌وهفتاد ونه بوده و جنازه‌اش‌را از سیرجان به کربلا نقل نمودند .

قال فی‌المراصد السیرجان بالکسرثم‌السکون ثم راء وجیم وآخره نون مدینة بین کرمان وفارس قیل هی مصراقلیم کرمان واکبرالقصبات واکثرها علماء و فهماً و احسنها رسما هواؤها صحیح وماؤها معتدل ومیاهها من قناة تدورفی‌البلد وتدخل فی‌دورهم .

سیدمحمد صالح کرمانی

عالم معالم‌دین وعارف معارف یقین‌السیدمحمد صالح، آنجناب برادراعیانی‌منبرعلی- شاه وفاضلی ازهمه جاآگاه است .

در بستان‌السیاحه مسطور است جمعی از علمای زمان را دیده و بصحبت عرفای عصر رسیده ومرید عارف ربانی حسینعلی‌شاه اصفهانی گردیده‌است بغایت زیرك وداناوبرعواقب اموربینا است .

راقم‌آنجناب را ازغایت زیرکی که دارد زیرك جهان خطاب میکند الحق گنجایش هم دارد. درمعانی بسیارممتازو بمصاهرت هدایتعلی‌شاه سرافرازاست .

میرزا عبدالحمید شیرازی بهجت

مولانا میرزا عبدالحمید بن عبدالغفار الشیرازی المتخلص بهجت، والدش از علماء مقدسین آن دیار بوده و آنجناب خود درریعان شباب وعنفوان جوانی ازعلوم متداول بهره‌ور گردید و بمفاد الخط لاهل العلم جمال خط نسخ را خوب نوشت و معیشت از زحمت بنان و رنج نویسندگی نمود و منت از حاتم طائی نکشید و همیشه مایل بصحبت ارباب کمال و اصحاب حال بود.

درریاض العارفین مذکوراست که مدتها باجناب حاجی زین العابدین شروانی معاشرت واظهارخلوص مینمود وبا جناب حاجی محمد حسین آمد و شد میکند گاهی شعری میگوید واین چندبیت ازاو نوشته شد:

چه جلوه کرد ندانم نگارعشوه گرم　　که هر که را نگرم روی اوست در نظرم

***

اسرار خرابات و رموز دل عشاق　　گفتن بر بیگانه سزاوار نباشد

عارف اصفهانی

آقامحمدتقی اصفهانی عارف تخلص، مولدش دارالسلطنه اصفهان، موطنش بلده طیبه شیراز. امرمعاش خود را بطریق تجارت انتظام میداده ودراوایل حال بجوانکی عطار گرفتار وبه کمند عشقش مشام دل را معطرمینموده وآخرالامر بمفادالمجاز قنطرة الحقیقة جذبات شوق الهی درکانون دلش جلوات نمود وبخدمت جناب مستعلیشاه رسید وحلقه ارادتش‌را درگوش جان ودل نمود ودرزمرهٔ فقیران صداقت کیش و درویشان ارادت اندیش گردید و این اشعارازافکارو قطره‌یی ازبحر وخوشه‌یی ازخرمن اوست:

تا دلم با درد عشقش کرد خوی　　دردهایم جمله درمانی گرفت
تا که شور عشق او در سر فتاد　　این سر شوریده سامانی گرفت

***

برروی مهت زلف سیه ریخته دیدم　　روز وشب خود را بهم‌آمیخته دیدم
این بودامیدم که کشی زارم وافسوس　　درکوی توخون دگران ریخته‌دیدم
در زیر پرخویش کشیدست سراز غم　　هرمرغ که از دام توبگریخته‌دیدم

انور محلاتی

میرزا اسحق محلاتی المتخلص انور ازسالکین آگاه و عارفین بالله است اشعار خوب دارد واین رباعی ازوی آورده می شود:

انور که زسر وحدت آگاهی یافت　　از دولت فقر ملکت شاهی یافت

شد خاك گدایـان در مستعلی — تاره به بساط نعمة اللهی یافت

درحدود سال هزار ودویست وشصت درطهران وفات یافت .

میرزا کاظم خان محلاتی

میرزا کاظم خان محلاتی معلم کل علوم طبیعی در مدرسه دارالفنون همشیره زاده آن جناب است والده اش ازجمله عارفات و مرحوم میرزا کاظم در طریقت غلوی داشت باآنکه سالها در پاریس درس شیمیائی وفیزیك خوانده نهایت محبت را با فقیر اظهار مینمود تا آنکه روز بیست ویکم شوال سال هزاروسیصدوسیزده وفات یافت رحمة الله علیه. مقرب الخاقان میرزا محمود خان که از اطباء حاذق فن جدید است نعم الخلف آن مرحوم بارث درویشی را داراست .

آقا محمد تقی خوئی

جناب آقا محمدتقی خوئی الملقب منصورعلی همشیره زاده مطلوب علی است که سبق ذکر یافت. درهجده سالگی ازخال خود بعضی اوراد گرفت و بعد از آن خدمت مستعلی شاه توبه وتلقین یافت وازانفاس قدسی اساس آنجناب بدرجات سالکین الی الله رسید وهفت سال طریق ریاضت ومجاهده پیمود بکمال واصلین نایل گردید .

ازبعضی چنین شنیده شد که آقا فتح الله خلف مطلوبعلی باوی هردواز حضور مجذوبعلی شاه و مستعلی شاه بهره ور گردیده اند وآقا فتح الله را صدرالممالك اجازهٔ دستگیری داده والعلم عندالله. وفات آن جناب دربلده خوی درسال هزارودویست وهفتادوچهار بوده وهمانجا بخاك سپردند.

و جناب آقا تقی را برادری بوده نامش آقا عبدالکریم معروف بقاضی البکاء خدمت صدراردبیلی بطریقه حقه نایل گردیده ولقب شیرعلی دارد ودرحدود سال هزار ودویست و هفتاد واندی درطهران وفات یافت ودربقعه امام جمعه مشهور بقبرآقا مدفون گردید وازوی خلفی است مسمی باقا محمد ملقب بعین القضاة حکایات ازعم خویش وروایات دارد سالهاست دردستگاه نواب والارکن الدوله محمدتقی میرزا پورقطب السلاطین محمدشاه غازی بتعلم بنات وبنین اشتغال مینماید، باراقم مراوده دارد در ظاهرش عیب ندیدم و از باطنش غیب نمیدانم. مولدش خوی، میلادش چهارشنبه هیجدهم ذیقعده هزارودویست وپنجاه وپنج بوده وازخدمت عم خویش و حاجی رجبعلی نیلی که ترجمهٔ وی مذکور شد اتصال بسلسله علیه یافته گاهی طبع لطیفش بسخن موزون مایل است .

من رباعیاته:

عالم چوحروف ازالف مؤتلف است — تألیف همه عالم ازآن یك الف است

از پرتو نور او هویداست دو کون | یك آینه است و عکسها مختلف است

من غزلیاته :

ماهمه موج وحبابیم و تو دریای محیط | دوراین موج وحباب ازتو چودریا نشود
در گلستان وجودت نبود خاردوئی | بی وجود تو بگلزار گلی وانشود

ثابتعلی قهفرخی

میرزا علی الملقب ثابتعلی القهفرخی، درحرف قاف بستان السیاحیه مذکوراست باین عبارت: عارف معارف دین وعارج معارج یقین صاحب فضایل انسانی وکمالات نفسانی الواثق بلطف الخفی والجلی درویش ثابتعلی از قریه قهفرخ(۱) ظهور نموده قبل ازاین ذکر خیرآن فرزند مکرم درموقع خود شده است و در حرف صاد بمناسبت سلاسل صوفیه و سلسله علیه نعمة اللهیه باین عبارت مسطور است :

اکنون بدانکه فرزند سعادتمند مکرم فضایل وکمالات توأم الواثق بلطف الخفی والجلی جناب میرزا علی ملقب بثابتعلی قهفرخی اسامی مشایخ سلسله علیه را براین نهج نظم نموده است هشتادوهفت بیت بنحومثنوی صیقل الارواح مولانا جلال الدین یعنی هرمصراع بردوفاعلات ویك فاعل تقطیع است :

بندهٔ درگاه سلطان ولی | چاکر اهل صفا ثابت علی
چون رخ ازهردوجهان برتافتم | این لقب از پیر کامل یافتم

الی آخره .

امیرالشعراء رضاقلی خان هدایتعلی

فخرالادباء تذکرة العرفاء امیرالشعراء رضا قلی خان، گوش مادر گیتی همالش نشنیده ودیدهٔ روزگار مثالش کمتر دیده چنانچه نشاطی در مدح وی گفته :

تا کهشعر ایجاد شدآمد دوشاعردروجود | امرؤالقیس ازعرب خان هدایت در عجم

وقاآنی راست :

نائب السلطنه را کیست اتابك دانی | آنکه صدگنج نهانیش نهان دردولب است
جوهر فضل هدایت که سراپای جهان | زآتش فکر فروزندهٔ او ملتهب است

ومیرزا سید محمد شمس الادباء راست :

بعهد خویش ازاین پیش تا بمشردهم | ندیده چشم خرد ناشنیده ازهشیار
چوذات پاك هدایت یگانه شخص کمال | عمید فضل و عماد هنر جهان وقار

۱ــ قهفرخ قریه‌ایست ازقرای چهارمحال اصفهان همسایه لرستان ازجماعت بختیاری.

وسلطان کرمانشاهانی حسینقلی خان بن مصطفی قلیخان کلهر قصیده در مدح او انشا نموده از آن است :

الهام خدا سزد سخندان را | تا مدح کند رضا قلیخان را
فرهنگ خرد که نام میمونش | برهان هدایت است ایمان را
یکتا گهر وجود مسعودش | شد زیب صدف چهار ارکان را

هنرمندان سخندان هر دیار زبان دلشان گوید :

هر زمان انت الذی احییتنا ودرویشان بی نشان گوشه نشین بالسان حال بدین مقال مترنم:

ترا عالـم درین عـالم دگر عالـم ثنایت را

زبان جز این زبان شاید دهان جز این دهان باید

وحق دراحیای نام عرفا وشعرای متأخرین حق عظیم دارد چنانچه ریاض العارفینش شاهدی است صادق ومجمع الفصحایش در جمع شعرا برهانیست ناطق و اصول الفصولش فی حصول الوصول پروانه ایست عاشق .

وجناب مستعلیشاه در کتاب ریاض السیاحه ترجمه خانرا مختصری فرموده و خلاصه احوالات جنابش بعنوان هدایت طبرستانی خود در مجمع الفصحا و ریاض العارفین ترجمه نموده ودر اصول الفصول ارادت خودرا بحضرت شروانی ثابت فرموده چنانچه درصدر ترجمه جناب مستعلیشاه بعبارت سبق ذکر یافت .

وصور اسماء کتب مؤلفه آنجناب نظماً و نثراً در اول کتاب ریاض العارفین با شمایلش طبع نموده‌اند، ولادتش درطهران نیمه محرم الحرام هزار ودویست وپانزده بوده وقرب سی سال بشیراز میبوده وفاتش نیز بطهران ماه ربیع الاول سال هزار و دویست و هشتاد و هشت است چنانچه این بیت برلوح مزارش از جمله اشعار مرحوم میرزا محمود خان ملك الشعرا منقور:

همی بدانی تاریخ رحلتش بدرست | دوازده چو کنی از هزار وسیصد کم

مدفنش در تکیه مخصوص که فرزندان پاك گوهرش وزیر بی نظیر علیقلیخان مخبر الدوله وزیر علوم وجناب جعفرقلیخان نیرالملك بنا نموده‌اند واقع ومقام با فیض است که داخل شهر طهران ودرشمال آنجا واقع است سمت دروازه دولت وهمه ساله در رثای خامس آل عبا ده روز باز ماندگانش مجلس خلد مونس منعقد می‌فمایند و مردمان تبرکات برند و الحق خانواده آن مرحوم را درنیکی فطرت وعلو همت مانندی نیست و زیاده بربن در وصف آن خانواده درترجمه اخلاف بیخلاف مکارم ومحامد اوصاف آنجناب که راقم را به مضمون الحب یتوارث با آنها محبت موروثی درمیان است گفته آید بعونه تعالی.

و محض تیمن چندفرد از قصیده‌یی که در مدح ائمه انام علیهم السلام استقبال قصیده حکیم سنائی فرموده نقل می‌شود که دراین اوراق هم خوشه‌یی از آن خرمن وگلی از آن گلشن

چیده شود :

به دانش‌کوش ای نادان و بینش جوی ای دانـا
که دانش سروری ذیشأن و بینش خسروی والا

جهان شیرین نمودت در نـظر و آوخ نمیدانی
که‌چون فرهادکش پیریست این فرتوت چهرآرا

چه بندی دل بدان دلبر که هر دم باکس دیگر
چه جویی وصل‌آن شاهد که هرساعت به دیگرجا

مشو خرم ممان غمگین‌گرت عزت ورت ذلـت
مگو تلخ و مجو شیرین‌گرت حنظل ورت حلوا

نماند دیر در دوران اگر راحت وگـر زحمت
بباید بـاز درکیهان اگر مسکین وگـر دارا

به راه بندگی میپو چه در دیر و چه در مسجد
نشان بی نشان میجوچه از پیر و چه از برنـا

گرازپندار خود رستی‌چه درگلشن چه درگلخن
ور از صهبای او مستی چه در خاك و چه بر دیبا

نباشد غیر کـوی او اگـر بتخانـه ور کعبه
نجویـد غیر روی او اگـر فـرزانه ور شـیدا

به معنی راه او پـوید اگـر مؤمن وگـر کـافر
به باطن قرب او جوید اگر هندو وگر تـرسا

چوکویش‌را شدی‌راغب‌چه‌قـطنطین چه‌کالنجر(۱)
چو رویش‌را شدی طالب چـه جابلقا چـه جابلسا

بجز او نیست‌کس جانان چه درظاهرچه درباطن
بجو او نیست‌کس سلطان چه درپنهان چه درپیدا

یکی باشد بـر صادق اگر زهر و اگـر شکر
یکی بـاشد بر عاشق اگر خار و اگر خـرمـا

بـرو راه پیمبر گیـر گرداری سـر بینش
کـه جـز راه هدایت نیست راه ایزد یکتا

ده و دو شمس برج جان ده‌و دو برج شمس حق
فروزان زان ده و دو برج یك مهر جهان آرا

---

۱ ـ کالنجر بفتح لام وجیم قلعه‌ایست در هندوستان که نیل ازآنجا آورند .

به ویژه مهدی غایب مر آن احرار را نایب
که پیش بینش صایب نهان از دیده و پیدا

عباس خان ایروانی متخلص فخری

فخرالمحققین وقدوةالسالکین الوزیرالشهیر عباس‌ابن مسلم‌الایروانی المدعو بحاج میرزا آقاسی المتخلص فخری نسبته الی استاده فخرالدین عبدالصمدالهمدانی پدرش‌میرزا مسلم ازطایفه بیات ایروان وعلمای‌آن سامان‌بوده ،فرزند خودرا برای کسب کمالات ظاهری وتحصیل علوم عقلی ونقلی درسن جوانی به همراه خود بعتبات عالیات برد ونظر بجامعیت فنون معقولات ومنقولات جناب ملا عبدالصمد که مسلم آن‌عهد بود اورا بوی سپرد وپس‌از چندی خود بدرود عالم فانی نمود ومحقق همدانی درتربیت او کوشید وبرحسب قابلیت و استعداد ذاتی دراندك زمانی در زمرهٔ فضلا وپایهٔ علما رسید تا آنکه سال هزار ودویست‌و شانزده درماه ذی‌الحجه جناب ملا عبدالصمد ملا عباس را طلبید وفرمود ای فرزندمژدهٔ شهادتی که بمن داده‌اند زمانش نزدیك است و ترا وصیت می‌نمایم بعد از تجهیز من عیال مرا به همدان برسان ودرعوض رنجها ومشقتهایی که متحمل شده مقدر است که چند سال به تعلیم ابناء ملوك بسربری با عزت‌وبه درجه وزارت مملکت ایران برسی‌دروقتی که اکبر آنها به سلطنت رسیده باشند .

وچون روز عید غدیرطایفه طاغیه وهابیه کربلا را فروگرفتند وقتل وغارت نمودند مولانا در زمره شهدا واقع شدو چنانکه سبق ذکریافت‌کلمه بغدیر تاریخ شد .

و مولانا عباس پس از رفع آن غایله با مشقت تمام حسب الوصیه عیال استاد را بهمدان رسانید وخود به آذربایجان آمد وبعزم سیاحت بلاد وزیارت‌بیت‌الله‌الحرام بالباس فقرپیاده به مکه معظمه ومدینه منوره مشرف گردید وبعد ازچندی عود به تبریز نمودعلما وامرای‌آن حدود خدمتش‌را محترم داشتند وبه تعلیم میرزا موسی‌خان برادر قائم‌مقام‌ثانی وی‌راگماشتند وصیت فضلش بگوش ولیعهد نائب‌السلطنه عباس میرزارسید درتوقیرش‌کوشید.

از مرحوم سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه پور حضرت ولیعهد شنیدم که می‌فرمود سالی درتبریزوبا بود وماها یعنی برادران بحکم پدر باطراف بلوکات مجتمع بودیم‌ومعلم نبود وچنانچه رسم‌جوانی‌است روزهارا ببازی قمار میگذرانیدیم و چون‌منهیان شغل ما را بعرض نائب‌السلطنه رسانیدند البته برنجید زیراکه آنحضرت‌کمال سعی را در تربیت ما برادران میفرمود که روزگارمان به تحصیل علوم واکتساب ادبیات بگذرد نه لهو و لعب چون معلمین حاضرنبودند فرمودنددراین‌آبادیها جویا شوید عالمی باشد بیاورید که‌موقتاً شاهزادگان راآموزگارباشد برحسب اتفاق درآن نزدیکی جناب حاجی را یافتند ودر

منزلی که برای ما معین بودآوردند ورسم ما برادران این بود که بترتیب هر کس اسن بود مقدم می‌نشست ومحمد میرزا برهمه والا بود چون‌حاجی وارد شد درمقابل صف شاهزادگان محاذات شاه مرحوم نشست .

فرمودند شما کیستید؟ چیستید؟ حاجی باین‌کلمات‌جواب نمود: ارسطوهستم در طلب اسکندرآمدم وبزرگمهرم جویای انوشیروان باشم .

ازاین سخنان دلربا توجه شاه بوی افزود وربودهٔ حاجی شد و رسید بدان مقام که رسید. خلاصه درآن ایام چنانکه ازمشایخ بدورسیده بود وازبزرگان شنیده داشت بنواب امیرزاده معظم محمد میرزا وعدهٔ سلطنت کبری داد چون جلوس برتخت فرمود چنانچه ظهورالحق را تاریخ گفتند پس از چند ماه که ازقائم‌مقام خاطر مبارك رنجید حاجی بر مسند وزارت تمکن نمود وقرب چهارده‌سال درنهایت اقتدار به امورات مملکتی پرداخت ودراجرای قنوات وبنای عمارات وبساتین و احداث مزارع ساعی بود وکرورها هنوز از قراء ومیاه حاجی‌درحومه طهران باقیست که همه راتقدیم حضرت شاهنشاه‌فرمود ودرلوازم جنگ از قبیل توپ وتفنگ وقورخانه واسلحه برای مصلحه بحدی‌کوشید که هنوز بقیة‌ـ السیف آن باقیست .

علی‌الجمله نیك وبد وخوب وزشت‌آن‌اوقات درتاریخ مشروح است‌وچون درسنه‌هزار ودویست وشصت وچهار شهریار طریقت شعار حق‌پرست بحق پیوست امنای دولت بروی او بیرون آمدند اونیز روی بعتبات عالیات‌نهاده معتکف شد ودررمضان هزار ودویست وشصت وپنج بی مرض صوری وصیت‌کرده درگذشت .

آنجناب با مرحوم مستعلی شاه‌صحبتها نموده ودر بعضی اسفار همراه‌بوده‌وحاجی‌را اشعار خوب ومؤلفات مرغوب نفیسه بوده‌که غالباً ازمیان رفته واز بعض اشعار ورسایل‌که باز مانده چندکلمه آورده می‌شود .

من قصایده :

گفتم به چرخ مقصد توچیست زین شتاب تقبیل آستان ملك‌گفت در جواب
دارای روزگار محمد شه آنکه هست چون بخت کامکار و چو افلاك کامیاب

من غزلیاته :

شکسته دل‌گهی از زلف وگه از چشم مست افتد
ظفر مشکل چو قلبی را شکست اندر شکست افتد

نداند حال دل‌را در خم زلفش گرفتاری
مگرآن مرغ وآن ماهی که اندر دام وشست افتد

چنانش مست میخواهم به محفل کز سر مستی
بپا خیزد صراحی ریزد و جامش ز دست افتد

من مثنویاته :

باز اندر سر هوای کوی یـار — سوی تبریزم کشد بی اختیار
من‌چومجنون‌روز وشب‌در کوه‌ودشت — بهر لیلی هستم اندر سیر وگشت
طال هجری علنی داء النوی — دق جسمی ذاب من نارالهوی

من رباعیاته :

بر چهره پریشانی آن زلف سیاه — ابریست کـه گاه گاه پوشد رخ ماه
گفتم که پریشان ز چـه رویی گفتا — سلطان حبش کشیده بر روم سپاه

وازکلمات حکمت بینات آن جناب است که باختصار ده فصل نگاشته‌اند :

فصل اول ـ در بدو نظر آنچه مشهود میگردد وجود است و دراین مطلقاً خفایی نیست که مورد هل بسیطه هم آن‌است وهمه ذاتیات وعرضیات بعد ازادراك وجودمدرك شوند پس هوالاول و بعد ازتحقق وتعمق باز معلوم شودکه تحقق با وجود است پس هوالاخر .

فصل دوم ـ وجودواجب لنفسه‌است زیرا که باعدم که نقیض‌اوست‌جمع نشودالنقیضان لایجتمعان و لیس محل یتواردان علیه وحکم نقیض اینست که یکی از نقیضان به محلی که وارد شد آن نقیض دیگر باید مرتفع شده باشد وقبل ازوجود محل موجود نیست والاتقدم شیء برنفس لازم آید .

فصل سیم ـ وجود بسیط است زیرا که اگر مرکب باشد اجزاء آن باید مقدم از آن باشد پس وجود قبل از وجود باشد واین تقدم شیء است برنفس و همچنین لازم‌آید که مرکب واجب لنفسه باشد نظر به‌آنکه هرمرکب مرکبی خواهد واحتیاج باجزا داردپس لازم‌آید که بسیط باشد .

فصل چهارم ـ حقیقت‌واجب اگر غیر وجود باشد لازم‌آید که‌عدم باشد وهمچنین بواسطه ترکیب ممکن شود .

فصل پنجم ـ سوای وجود عدم است زیرا که‌غیرشیء شیء نمیشودوهمچنین‌لازم‌آید که نقیض دیگر عین نقیض آخر باشد .

فصل ششم ـ معنی خلقت از این قرار ظهور حق باشد بانحاء مختلفه هرچه آثار قوی‌تر مشهودآید آن ظهور وکمال دارد وهرچه‌آثارضعیف‌تراست معلوم‌است که حجابات دارد حدیث کمیل‌مشهور است .

فصل هفتم ـ رسالت تجلی حق است کمشکوة فیها مصباح المصباح فی‌زجاجة و تفاوت بجهت شدت وضعف تجلی است که تلك‌الرسل فضلنا بعضهم علی بعض .

فصل هشتم - علم نبوت اطلاع و بیان حقایق‌ولوازم مظاهر است‌واین به‌شهوداست حکما خواسته‌اند که علم کسی را مماثل علم شهودی به استعلام مجهولات‌ازمعلومات بطرقی که دارند حاصل کنند و این اکثر اوقات تخلف کند زیرا که خیال با عالم شهود و تحقق یکی نمیشود بلی هرمعلومی منتهی ببدیهی باید باشد و ابده بدیهیات مبصرات است و آن بالقطع در ادراك خود خطا کند لهم‌اعین لایبصرون بها شنیده‌اند که تخم مرغ رادرحرارت مماثل‌حرارت سینه مرغ تربیت کنند بچه مرغ درآید امّا مماثلت را ادراك کردن درنهایت اشکال است .

فصل نهم - تمیز ذاتیات ازعرضیات درغیر مجهولات غایت صعوبت دارد زیراکه اطلاع ازحقیقت آن نداریم .

فصل دهم - چون علم نبوت بطریق شهود است وراء آن امیت است .

قال الله تعالی **بعث فی الامیین رسولا یتلو علیهم آیاته** این تعلیم بطرق کسب واستدلال نیست خانه نادانها خراب شود که ما را معطل کردند خذ هذا وکن من الشاکرین.

ومن تحقیقاته قدس‌سره بدانکه بینندگان بصیر نظر بکثرات کرده عالم نام گذاشته‌اند وهریك را منشأ اثری یافته موجودات گفته‌اند وفنا بعد ازبقا برای حوادث ملاحظه نموده‌اند ممکن دانسته‌اند ممکنات را محتاج بعلت پیداکرده‌اند علت را سبب وجود معلول گویند علل ممکنه را منتهی بواجب میدانند زیراکه لوکانت غیر متناهیه بی ایجاد صورت تحقق نپذیرد و ایجاد مانع قدم است و مستلزم حدوث واجب را بسیط دانسته‌اند لان الترکیب یستلزم الاحتیاج .

درصدور کثرات از بسیط من‌جمیع الجهات که مستلزم کثرت جهت صدور است آراء اختلاف پذیرفته بعضی صادراول را متکثر گفته‌اند وبجهت عدم جواز تخلف معلول ازعلت گروهی صادراول راقدیم نامیده‌اند وپاره‌ای‌تخلف معلول‌را ازعلت جایزشمرده‌اند وحادث دانسته و فرقه بوحدت کثرات قائل گشته‌اند تا این غوایل را رفع نمایند. الحاصل طریق تعقل را میدان وسیع وبارگاه تخیل‌را ساحت فسیح است .

عالم‌چیست؟ بعضی گویند منحصر بجسمانیات‌است وگروهی گویند سوای‌این‌موجودات مخلوقی هست‌که آنرا جن گویند باز اختلاف دارند که آن‌نیز بسیط است یامرکب وجزو ناری‌آن غالب وگروهی گویند مخلوقی هست که جزوهوایی آن غالب‌است یا صرف هوااند وآنرا هاتف نامیده‌اند وسبب اینها این‌است که معلولاتی مشاهده‌میکنند وعلل‌آنهارامشهود نیافته‌اند برخی به تأثیر اجرام علویه قائل شده‌اند وگروهی آنها را صاحب نفوس مربیه می‌انگارند وگروهی‌بروحانیات دیگرمؤثره‌اعتقاددارند وبعضی‌بعقول‌عشره متشبث گشته‌اند برخی انسان را مدبر موجودات میدانند درشرع واجب را بهاسم نورموسوم کرده‌اند الله

نورالسموات والارض کلامیین لفظ نور را بظاهر لنفسه ومظهر لغیره تعبیر میکنند ومتشرعین نورراگاه جوهر میدانند گاه عرض مثل اینکه در تفسیر و جعل الشمس ضیاء و القمر نورا بقول بعضی خود قمررا نور گویند وقمر جوهر است .

و در شرح دعا گفته‌اند : و نور بك الظلم ای افاض منك النور الی الظلم و اناره لازم آید که بیان اقوال شود و این مقدمه میخواهد در آن بیان نسبت معلول بعلت گوییم که بینهما تباین است یا وحدت صرفه یا تباین من جهة ووحدت من جهة اخری تباین نمیشود زیرا که نسبت علت به همه اعیار مساوی است پس همه معلولات باید ازعلت صادر شود تا ترجیح بلامرجح لازم نیاید .

وحدت صرفه نمی شود زیرا که آن هنگام چه علت ومعلول بلکه اثر آن علت ومعلول بتمامه مثل هم باید بوده باشند وحال اینکه آثار صادره از علت ازمعلول حاصل نیست .

واینکه وحدت ازجهتی باشد وتباین ازجهتی جهة وحدت را وجه شیء امند وجهة تباین را شیء نامند به مفاد کلشیء هالك الاوجهه پس جهة تباین را ماهیت بگوییم وجهة وحدت را وجود اصطلاحی خواهد اما بااین اصطلاح پوشیده مضمون حدیث شیء لاکالاشیاء اختلال پذیرد با اینکه شیئیت باوجود مساوق گفته‌اند که معلول طوری از اطوار علت است وعلت به نحو اشرف معلول را دارد وچنین بنظر می‌آید که جهة تباین راگوییم صادرازعلت نیست به همان قاعده که ذکر رفته گفته‌اند الاعیان الثابتة ماشمت رایحة الوجود وجهة وحدت را مظهر علت خوانیم که اثری از آثار علت دارد پس طرف وحدت را نور گوییم زیرا که مظهر علت است ومصدر بعضی آثار علت کالمرآت التی تحکی الصورة وجهة تباین راظلمت گوییم که خود معدوم است وعدم مصدر اثری نیست بلکه مانع پاره‌یی ظهور آثاراست ازمعلول وتحدید جهة وحدت ازاین راه است ومحدود عین مطلق نمیشود قال کلام‌الله الناطق علیه وآله السلام نور یطلع من صبح الازل فیلوح آثاره علی هیاکل التوحید ومراد سپاسیان یعنی صابئین ازنور وظلمت اینست برخی ازآنها نفهمیده هردورا مبدأ گویند صادر اول راگفته‌اند که باید دارای جمیع صفات مبدأ اول باشد تا مستلزم عجز وبخل ونقصان مبدأ اول نباشد زیرا که کمال بی‌ظهور نقص است مرآت تامه برای مبدأ اول لازم است .

درحدیث نبوی علیه‌الصلوة والسلام است من رآنی فقد رای الحق و صادر اول باید ابداعی باشد دربعضی احادیث به اینطور وارد است که شق من نوره نور او بطریق نورانیت ایجاد ماسوی رابیان فرموده ودردیگری بطریق خلق درة بیضاء فنظر الیها فصارت ماء وخلق منه‌الاشیاء مادهٔ اشیاء را ماء قرارداده وظاهر است که بعدازاین ترکیب میشود نه ابداع زیرا که منه منافات به ابداع دارد پس صادراول قابلیت ابداع داشته وسایر قابلیت ابداع نداشته‌اند ازآن جهة ابداع در همه آنها محال بوده وترکیب خلقت بظهور رسیده ونظر بـه اینکه

ابداع در همه جا مستبعد ملحوظ گشته چرا که همه عقول ادراك تركيب را توانند وابداع را مشکل ادراك ميكنند صادر اول ابداعى نفرموده بلكه شق من نوره نوراً يا خلق درة بيضاء فرموده که درساير موافق ادراك عقول تركيب بدانند واستبعاد نكنند .

بالجمله هريك خيالی کرده وآيات واحاديث را تطبيق اعتقاد خيالی نموده وصفاتی برای وجود قرار داده بنظر تعمق اگر نگاه کنند همه صفات ازجهة عدميه برخاسته زيرا كه عدم باعث تحديد گشته وموصوف است ازآنجهة مبدأرا که تجديد نداردوصف نتوان کرد. قال عليه‌السلام وكمال‌التوحيد نفی‌الصفات عنه پس ناقد بصيراگر صفات را بدانـد خلقت را فهمد وواجب وممکن را شناسد .

سیه‌رویی زممکن دردو عالم نشد هرگز جدا و الله اعلم

ابتدا وانتها ومبدأ و معاد را ندانند و بيهوده حرف رانند « من چه گويم يك رگم هيشار نيست»

والاولی تعدد جنم است ومال همه بفنای مطلق جذب الاحدية بصفة التوحيد اختلاف دارند که روح بعد ازتحليل اجزای بدن چه ميشود اگرجنم خود را تمام نکرده وسيرهای خود را به‌آخر نرسانيده باز درعالمی ازعوالم است وتا تجلی مقدور است جنم لازم‌ميباشد حق فاعل بالغرض وبالقصد وبالعنايه نيست چنانکه گفته‌اند بلکه عاشق خود وطالب ظهور است نه فاعل .

چشم بگشا که جلوه دلدار متجلی است از در و ديـوار

ما رأيت شيئاً الا ورأيت الله قبله ومعه وبعده انتهى .

و آنجناب را در تبيين معانی طويله مفصله بالفاظ قصيره مجمله قدرتی کامل است چنانکه دررساله چهل فصل موسوم بشيم فخری تمام مطالب شريعت وطريقت وحقيقت در نهايت ايجاز ووضوح به فارسی متداوله نگاشته که بعضی را نيز بعبارته در اين‌اوراق نقل مينمايد فوايدش کثير وکلمات آن قصير است شيم‌فخری-سبحان ذی‌الملك والملكوت پاكاملكا تعالی شأنك وبهر برهانك ستايش درحضرتت چون شايد واز عهده ثنايت که برآيد .

مقدمة ـ موجودات منبسطه در صقع امکان ولوکانت‌غيرمتناهية‌محتاج بواجب‌ميباشد زيراکه وجود آنها از خود نيست و همچنين مرکب هستند زيراکه محلی ميبايد که امکان طاری شود ومحلی لازم است که وجوب بالغير عارض گردد پس‌عالم مرکب وهرمرکب‌حادث زيراکه فاعلی لازم دارد چون اجسام يا متحرك‌اند يا ساکن وحرکت وسکون مرجسم‌را مقتضای ذات نيست والا همه اجسام يا متحرك بودندی يا ساکن لاجرم محرك خارجی‌لازم است که فاعل حرکت باشد وچون نظام غير فمل‌است والا همه افعال بانظام بودندی‌لامحاله ناظم خارجی ضرور است .

پس چنانکه درانسان نفس محرك وعقل ناظم است درانسان کبیر که عالمست نفس محرك وعقل ناظم لازم است که محرك جسم آن و باعث بر نظم فعل باشد لهذا ارباب دانش نفس آنرا نفس کل وعقل آنرا عقل کل گویند و برخی عقل را قلم اعلی نامند زیرا که صورتهای عقلی را اندرنفس کلی که بمنزله لوح است نگارد چنانکه نفس کلی صورتهای جسمی را اندر هیولی نگارد .

فصل اول ـ عقل کل برزخ ما بین وجوب وامکان است وواسطهٔ میانهٔ او ومبدأ اول نیست لهذا گویند که خلقت آن ابداع است و هوطوروراء طور العقل و مرجع نفوس بنفس کل و مرجع آن بعقل کل میباشد پس مبدأ ومعاد عقل کل خواهد بود و چنانکه مبدأ اول بسیط الحقیقه من جمیع الجهات واز وصمت تعدد مبراست صادر اول نیز متعدد نتواند بودزیرا که صدور متعدد متخالف است وآن ترکیب مبدأ اول را مستلزم وبالبدیهه مستلزم محال محال باشد .

فصل دوم ـ فعل صانع حکیم را غایتی باید تافعل لغونگردد وحکیم ازآن مبراست وهمچنین فعل بعداز حصول غایت لغو باشد پس غایت صنعت عالم بختم ایجاد تعیین پذیرد و بالبدیهه غایت ایجاد عنصریه نیست زیرا که پس از آنها انسان است که جامع مراتب بسایط ومرکبات عنصریه ازنبات وحیوان ونفس وعقل مجرد است واکمل ازآن موجودی نه عیاناً مشهودآمده ونه آثاراً معلوم لهذا مؤید گشته که غایت فعل صانع حکیم از ایجاد این عالم انسان است وسایر موجود بالتبع باشند .

فصل سیم ـ قدمارادراین مسئله اختلاف بوده که اشرف موجودات افلاك وروحانیات است یا انسان گروهی که دوام اجسام علویه وتأثیرات آنها را در سفلیات وموالید وتجرد روحانیات وتأثیر آنهارادرجسمانیات ملاحظه نموده اندافلاك وروحانیات را اشرف دانسته اند واین فرقه رابزبان تازیان صابئین وبزبان پارسیان سپاسیان نامیده اندو طایفه یی که اختصاص افلاك وروحانیات راهریکی به فعل خاصی که ازآن تجاوز نکنند مشاهده کرده اند وانسانرا جامع جمیع مراتب روحانیة وجسمانیة یافته اند انسان را اشرف موجودات دانسته اند و این طایفه را حنفا خوانده اند ومحاجه هردوگروه و اجرای دلایل کثیره در کتب حکمیه مسطور وترجیح بین القولین مشهوراست وجواب تأثر انسان را از علویات چنین آورده اند که تأثیر افلاك وعلویات در نفوس وعقول کافه مسلم نبوده عکس این مشهور گشته است قال الله تعالی **وسخرلکم مافی السموات والارض** .

ونعم ما قیل :

آسمانها است درولایت جان　　　کار فرمای آسمان جهان

فصل چهارم ـ کمالات مبدأ اول را مظهری باید که آنچه درحجاب غیب الغیوب

مختفی است درآن جلوهٔ ظهور درآید زیراکه کمال بی‌ظهور مستلزم نقصان فیض وانقطاع فیض و عجز و بخل است تعالی شأنه عما یقولون وهرمرتبه‌یی ازمراتب امکان بقدر پایه‌محل آثار فیض مبدأ آمده واین ظهور اثر را خلقت نامند ونظر باینکه هیچیك از موجودات جز انسان جامع جمیع مراتب نیست پس باید که مظهرکامل آن باشد.

چنانکه ایزد تعالی فرماید: **انا عرضنا الامانة علی‌السموات والارض و - الجبال فابین ان یحملنهاواشفقن منهاوحملها الانسان انه‌کان ظلوماجهولا** ای ظلوما ومجهولا قدره للمفرطین والمفرطین لکونه فی غایةالعدل.

فصل پنجم - مراد از انسانی‌که مظهرکامل است نه هرفردی از افراداوست بل افرادیکه جامع کمال قوتین نظریه وعملیه فوق‌الغایة بحدی باشدکه اصلا نقص وقصوری‌در فعل نفس و نظم عقل اونباشد و چنین انسان اگر چه بحسب شخص یکجزو از اجزای عالم کبیر است اما در حقیقت نظر باین جامعیت جامع جمیع مراتب خود عالم‌کبیر است که‌هر جزئی از اجزای عالم مظهرشأنی از شئونات اوست لیس علی الله بمستنکر ان یجمع - العالم فی واحد وسایر افراد بواسطه عدم این جامعیت کل فی مرتبته باین اکمل افراد قرب و بعد معنوی دارد و نقصان آنها را ترك‌او تمرد و عصیان و فسق و کفر علی تفاوت مراتبهم نامند.

فصل ششم - مراد ازکمال ونقصان‌که مذکورآمد نه‌کمال و نقصان عادی است‌که بواسطه عادت‌فرقه‌یی بامری‌فاعل‌آنرا کامل‌وتارك‌آنرا ناقص‌دانندبلکه مرادآن است که‌مبدأ اول را بواسطه‌آثار صادره ازو صفتی‌کنند وآن صفت راکمال نامند و مخالف‌آنرا نقصان گویند پس هرموجودیکه اثرصادرازآن تناسب باآثارصادره ازمبدأ اول داردگویند مظهر کمال مبدأ اول است وکامل واگرتناسب ندارد بعید ازمبدأ اول‌است وناقص.

رسول هاشمی فرماید تخلقوا باخلاق‌الله.

فصل هفتم - مشهودآمده که بعضی ازکمالات درموجودات تکوینی‌است وبرخی‌از آنها صناعی چنانکه درمعادن ونباتات وحیوانات هویداست‌که افراد ناقصه را یعنی فاقد کمالات مختصه بنوع خودرا به‌صنعت‌کامل توان‌نمود وتربیت را درآنها اثرعظیمست انسان بواسطه‌کثرت استعداد تربیت وصنعت را زیادترقابل‌آمده است لهذامی‌بینیم‌که جاهل غبی آن باندك تربیت وصنعت عالم زکی‌شود ومحیط برحقایق واعراض اشیا گردد وبصر وسمع وقلب دیگربرای‌آن پیدا آیدکه قبل از تربیت هیچیك برای‌آن نبود مانند دانستن علوم ریاضیه وطبیعیه وغیرهما وهمچنین سایرصفات و افعال.

فصل هشتم - صفت تربیت افراد ناقصه انسان را طریقه متفاوته بیان کرده‌اند. بعضی تحصیل‌کمالات را منوط بنظر و استدلال دانسته‌اند که باستعلام مجهولات از

معلومات واخذ براهین احاطه بحقایق واعراض اشیاء کنند و تکمیل قوتین نظریه و عملیه بدلالت دلایل وممارست فضایل وفواصل نمایند واین فرقه را حکما نامند.

وبرخی بطریق ترك مشتهیات وانسلاخ ازلوازم طبیعت وتذکر وتفکر درمبادی عالیه خودرا متشبه بنفوس فلکیه وروحانیات سازند چنانکه صابئین را اعتقاد است و اینها بقدر مقدورحواس ظاهریه وقوای فاعله بدنیه را ازکاربازدارند بلکه بعادت حبس نفس رابجایی رسانند که دوپاس وزیاده حبس نفس راتوانندنمود ومقصودآنها قطع تعلق نفس ازبدن است بطریقیکه موت وحیات برای ایشان یکسان باشد چون عاقبت‌کار همین خواهد بود و این فرقه را مؤبدبزبان‌فارسی ومرتاض بزبان تازی نامند.

وجمعی تقلیل مشتهیات با تذکروتفکرواستعمال قوای بدنیه وحواس ظاهریه را در تکمیل مراتب یافته ظاهروباطن راآراسته صفات مستحسنه کنند و متشبه باکمل افراد که مظهرمبدأ اول است شوند چنانکه حنفارا عقیده است وبخلاف صابئین آزارجاندار را روا دارند و این فرقه را عارف نامند که منظورآنها تکمیل همه مراتب مودعه در انسان است حتی تحصیل ریاست فاضله یعنی نظم‌مهام بلاد وعباد وسیاسات مدن را هم تکمیلات دانند «که ستانند ودهندافسرشاهنشاهی».

فصل نهم ـ شناسایی اکمل افراد برای تشبه بآن لا محاله لازم است و هرچه ملاحظه براهین ودلایل بیشترمیشود وتتبع اخباروآثار وکتب نصاری و یهود و سایر ملل وادیان بعمل‌می‌آید وازکلمات منقوله که دال‌بر کمال‌قائل‌است مستنبط می‌گردد هیچ‌احدی ازموجودات را بجزازنبی اسلام‌علیه‌الصلوة والسلام واهل‌بیت‌گرامش این‌مقام نیست.

عاریان ازانصاف وجاهدین ازاهل خلاف گویندکه این حرف ازعصبیت برخاسته یا خواهش نفسانی شاهد این مقال راآراسته زیراکه بعد ازتدقیق در اقوال و افعال ایشان بالبداهه هویداگردد که درافعال نفوس ونظم عقول ایشان‌اصلا نقص وقصوری ومنافی حق وعدل ومقتضی شرارت وفسادی نبوده غایتش اینست که منکر گوید کـه حکماانـد نه نبی و اولیاء، جواب گوییم که‌چون حکمت‌بالغه وقوت فاضله ایشان که عبارت از کمال قوتین‌نظریه وعملیه است کسبی و صناعتی نیست چنانکه مخالف ومؤالف اذعان دارند لهذا نبی واولیاء نامند نه‌حکما پس ایشان را حقیقت عقل کل وصادراول باشد چنانکه درفصول سابقه‌مسطور آمده وازاین جهت عارفین گفته‌اند که معرفت حق در این مظاهرحاصل‌است وجزاین‌عقیده بی‌شبهه خلاف حق و باطل.

فصل دهم ـ طریق شرع مصطفوی علیه الصلوة والسلام طریق حنفاست نه صابئین چنانکه فرموده بل‌نتبع‌ملةابراهیم حنیفاوهم‌چنین**وجهت وجهی للذی‌فطر السموات والارض حنیفا** مسلما و امثال اینها لهذا عبادات قلبیه و ظاهریـه بسیار دارد و برای

بقای شخص و بقای نوع وتهذیب اخلاق وتدبیرمنزل و سیاست مدن احکامی وضع کرده‌اند وآزارجانداررا دراین طریقه جایزداشته‌اند بخلاف صابئین واستعمال قوای‌بدنیه وحواس ظاهریه را درخیرات اهم عبادات شمرده‌اند و برخی از سالکین این طریقه چون ملاحظه کرده‌اند که تصرف درموادکاینات واصدار خوارق و کرامات در این طریقه بسهولت میسور نمی‌آید طریقه صابئین را با طریقه حنفا مخلوط ساخته مداومت اذکار خاصه قلبیه‌و ترک اکثرمباحات شرعیه را پیشنهاد نموده طریقه پیرومریدی و تشبه بروحانیات رابا انسان‌ پرستی جمع سازند .

فصل یازدهم ـ احکام شرعیه در طریق مصطفوی و روش مرتضوی علیهما السلام که احکام خمسه است نه‌احکام مجعوله غیرنفس‌الامریه میباشد کماقیل نظر باین که هر موجودی منشأ اثری است والاموجود نباشد وآن اثریا خود خیراست یا واسطه وصول بخیریاخودشر است یا واسطه وصول به شر بجهة اینکه یا موافق نظام مصلحت است یا مخالف‌آن و چون نبی وولی مظهر کامل مبدأ اولند بواسطه احاطه به حقایق‌جمیع موجودات امکانیه بحیث **لایعزب عنه مثقال ذرة فی‌السموات والارض ولااصغرمن‌ذلك ولا اکبرالافی کتاب مبین** خیر را از شر باز یافته و موافق را از مخالف سوا نموده لیمیز الله الخبیث من الطیب لهذا در افعال عباد بعضی را مأموربه ساخته و برخی را منهی عنه لئلا یلزم ـ البخل والظلم .

فصل دوازدهم ـ فعل عبد چون موافق نظام ومصلحت‌آمد وعبدرا متصف بصفات کامله مبدأ سازدکه انراکمال وقرب نامند و چون مخالف نظام و مصلحت آمد وعبد را متصف بصفات ناقصه سازدکه مبدأ ازآن مبراست و آن را نقصان وبعد نامند بی‌شبهه‌آثار این قرب وبعد درنشأیی‌ازنشآت ظهور خواهد یافت وگاه باشد که فعلی درنشأیی‌مستحسن بنظرآید امادرنشأیی دیگرموجب‌آلام‌وعذاب گردد **وعسی ان‌تکرهوا شیئاً وهوخیر لکم‌و عسی ان‌تحبواشیئاوهوشرلکم** لهذا متابعت کامل بصیر برحقایق درفعل وترک لازم‌خواهدبود نه‌جاهل وبی‌خبر که «سالك بیخبرنبود زراه ورسم‌منزلها»

فصل سیزدهم ـ مصاحبت ومجالست اخیار را در تکمیل ناقصین تأثیر بسیار است و همچنین خلاف‌آن زیراکه طبایع انسانی مجبول به انس باشد و میل بافعال مصاحبین بیشتر نماید ازاین جهت مشهوربین‌الناس گشته که طبیعت دزدباشد وتحرزاز ناقصین رانفع عظیم دیگراین است‌که سبب ضلالت طالبین نگردد زیراکه ارباب معرفت گفته‌اند الانسان قیاسی‌الطبع پس بمفاد یعرف‌المرء بقرینه‌کمال رانقصان پندارند وبضلالت افتند .

فصل چهاردهم ـ منظورازمجالست ومصاحبت اخیارکه تخلق بفضایل وتحرز از رذایل است هنگامی میسرآیدکه پیوسته تفکروتدبردرافعال واقوال‌کامله ایشان رامنظور

نظر بصیرت سازند والا نفعی ازمجالست متصور نخواهد بود .

قال الله تعالی **کونوا مع الصادقین ای تعلموا الصدق فی الاقوال والافعال منهم** واگرطالب فضایل تواند که غفلتی از ایشان نداشته باشد اصلا پیرامون رذایل نگردد :

گر تو سنگ صخرهٔ مرمرشوی چون بصاحب‌دل رسی گوهر شوی

فصل پانزدهم - نفس انسانی درصدورهرفعلی لامحاله متکیف به کیفیتی می گردد زیرا که درادراك وتعقل اتحاد لازم است کما ذهب الیه المحققون والا همه غیرخودرا مدرك خواهدبود چه نسبت اغیار با اومساوی است وادراك بعضی دون بعضی ترجیح بلامرجح را لازم دارد نگویند که اتحاد با بعضی دون بعضی مستلزم ترجیح بلامر حج است زیرا که گوییم اتحاد بواسطه تناسب باشد و غیریت تناسب نخواهد پس بعد از اتحاد علم نفس بآن معقول عین علم بخود خواهد بود وآن علم حضوری است لهذا تکیف نفس بواسطه آن تعقل موجب کمال یا نقص میشود واگر تعقل مکرر بود ملکه می گردد و کتاب مرقوم سجین و علیین که مأثوراست این باشد.

قال الله تعالی **فمن یعمل مثقال ذرة شراً یره** و بجهة بقای این کیفیت با نفس بعد ازانحلال بدن وترکیب موجب ظهورتنعمات نعیم و یا نقمات جحیم می گردد و زوالی برای آنها نخواهدشد بلکه باوجود ترکیب بدن نیزنعمت ونقمت هردوحاصل است اما برای اومخفی میباشد **وان جهنم لمحیطة بالکافرین**.

فصل شانزدهم - از فصول سابقه مشخص شد که تکالیف که عبارت از فعل مأموربه وترك منهی عنه است برای این است که به‌صنعت تربیت ناقصین بعمل آمده کامل گردند ونفس متکیف به کیفیات حسنه‌شود واگرسابقاً متکیف بکیفیات سیئه ورذیله باشد به‌ممارست و مزاولت حسنات غفلتی از سیئات و زلات حاصل گشته بالمره محو گردد **ان الحسنات یذهبن السیئات** .

پس توبه عبارت است ازتحلی نفس بفضایل بعدازتخلی آن از رذایل و اگر کیفیتی از کیفیات کبایر یعنی موجب مفاسد کلیه درنظم مهام معاش و معاد درنفس باقی باشد توبه واقعی متحقق نخواهد شد وکسانی که مؤید من عندالله هستند که فضایل آنها فطری و از آغازتا انجام نفس ایشان آلوده برذایل نگشته کمال ایشان ذاتیست و صنعت تربیت را در حال ایشان مدخلی نیست لهذا مقتدای دیگران باشند وموسوم باسم ولایت و نبوت گردند و اولی بتصرف در اموال و اعراض وانفس سایرین شوند زیراکه حقایق اشیاء را مطلع شده‌اند و عصمتشان مانع ازارتکاب بخلاف حق میباشد و تائبین را این پایه نیست بجهت اینکه زمانی نفس را ازاتصاف بفضایل و اجتناب از رذایل بازداشته و هیچ فعلی از افعال عوض آن نتواند بود لهذا فرموده‌اند التائب من الذنب کمن لاذنب له و مشبه به اقوی از

مشبه می باشد.

فصل هفدهم - عمده اسباب ترقی نفس و اقتناء فضایل میان افعال مأموره به نحویکه ارباب تجربت وفراست واهالی معرفت وریاضت یافته‌اند کتب اصحاب ملل ونحل سیما آیات واحادیث اهل بیت علم وعمل بآن مشحون است تذکرمبدأ وتفکردرآثار واقتفا به اخبارمی‌باشد چنانکه از مقالات سابقه مستفادآمد.

اما تذکر، پس آن توجه قلب است بمبدأ با نفی ماسوی بوساطت معنی از معانی که مشعرباشد ازآثار مختصه بمبدأو تعبیر ازآن بهرلفظی از الفاظ لغات مختلفه باشد منافات ندارد سپاسیان را به مثال «نیست هستی مگریزدان» و حنفا را بمانند لااله‌الاالله است.

صاحب جوك گفته که بشست برامچند گفت که اسم مظهری از مظاهر هستی مطلق را ورد خود ساختم وآن اسم لفظ برسنگ‌بودو معنی آن آدمی شیر است و این سخن مطابق آمده که انسان متصف بصفت شیرانسان‌کامل باشد ومظهرکل واکمل ازمیان مظاهر مبدأ متحقق‌نخواهدبود ازین جهت لقب ولی مطلق اسدالله الغالب است.

اماتفکر، پس‌آن مشاهده ظهورآثارحق است ازخلق وهرقدرتعمق درتفکرحاصل‌آید انبساط قلب وانکشاف حجب افزاید.

واما اقتفا به اخبار، پس‌آن عدم غفلت‌ازافعال واخلاق واقوال‌کاملین‌است سیماکاملی که سبب هدایت و متوجه تربیت سالك می‌باشد.

ونعم ماقال‌العارف الشیرازی رحمةالله علیه:

نیست برلوح دلم جزالف قامت یار — چکنم حرف دگـر یاد نداد استادم

فصل هیجدهم - اکتفا به واجبات وترك مستحبات بالکلیه درشرع مصطفی حرام است برخی اهتمام درامتثال اوامرواجبه دارند و اهمال در اوامر مستحبه کنند اما عارف داند که امتثال اوامرمستحبه درترقیات نفس به حدی مؤثر است که بعضی واجبات آنـرا مشابه نمیباشد مانند اینکه گریه به شهادت‌جناب‌سیدالشهدا که‌قطره‌یی از آنرا سبب وجوب دخول جنت فرموده‌اند و جالس میان اذان و اقامه نماز مغرب را مماثل متشرط بدمـه فی‌سبیل‌الله گفته‌اند بلکه طالب فضایل باید بهریك ازمأمورات‌مستحبه چنان اشتغال نماید که فرقی فیمابین واجبه ومستحبه بعمل نیاید واقلا درمدت عمریك مرتبه‌به‌آن پردازد تا امتثال اوامرمکملین محقق گردد و هریك ازآنها که باعث یك نحو ترقی نفس است مهمل نماند وفی‌الحدیث القدسی‌ان‌العبد یتقرب الی بالنوافل حتی احبه ارباب سلوك دراشتغال مستحبات منافع معاش ومعاد بسیار مشاهده کرده‌اند.

فصل نوزدهم - چون افعال صادره سبب تکیف نفس بـه کیفیات است و چنانکه مسطورآمد تکرر افعال باعث برحصول ملکات و استحکام کیفیات خواهد بود تابه حدیکه

بهیچوجه زوال نپذیرد و معلوم است که افعال شاقه‌تعقل زیاد را لازم دارد لهذا اگرافعال شاقه را مکرر به عمل آورند ملکه حاصله از آنها سخت‌تر و قوی‌تر گردد فرموده‌اند افضل ـ الاعمال احمزها .

و نظر به اینکه دراشتغال بافعال مأموره آمر پیوسته در نظراست و از آن غفلت مقدور نمی‌شود تکالیف را منسوب بمبدأ اول کرده‌اند که همیشه تذکر مبدأ حاصل آید. بعضی اعمال مستلزم تذکر یومیست مانند صلوة و بعضی مستلزم تذکرشهری است مانند صوم و بعضی مستلزم سنویست مانند حج پس امر باین قسم اعمال برای تذکر مبدأ خواهد بود قال‌الله تعالی شأنه **ولذکرالله اکبر واقم الصلوة لذکری** .

لهذا سپاسیان بغیراز تذکراشتغال به اعمال دیگر نمی کنند وحنفا چون قوای بدنیه واعضای ظاهریه را نیز مشغول تکالیف سازند بـه اینگونه اعمال بیشتر پردازند تا انواع افعال در تذکر بعمل آورند .

فصل بیستم ـ احتراع اسباب تکمیل ازخود که مبنای آنها برامر کامل محیط بر حقایق نباشد بلکه مبتنی برهوای نفس با استماع ازمخترعی باشد که مطلع بر راه و رسم ترقیات نفس نبود سبب خروج ازطریقه تکمیل است اگرچه بعضی باعث بر قوت نفس بحدی شود که نفس را متصرف در بعضی مـواد سازد چون کرامات اما نظر باینکه از معرفت که حقیقت تکمیل نفس عبارت از آنست خالی باشد نفعی در نشات اخرویه نخواهدداد .

و نعم مـا قال العارف الشیرازی قدس سره العزیز « غره مشو کـه گـربهٔ عابد نماز کرد » .

فصل بیست ویکمـ طایفه‌یی به جهت قصورفهم‌متابعت‌کامل وناموس‌الهی‌را منحصر به بعضی اعمال سازند مثل کف نفس ازاکل وشرب ضروری و ترك نوم که موجب رفع کلال ازقوای بدنیه است واین را ریاضت نامند .

و همچنین تحمل مشاق کثرت صلوة وپیاده به حج و زیارات رفتن و بدن راکه‌آلت ترقی نفس است بالکلیه ازقوت انداختن که مطلقاً قدرت براعمال دیگر نداشته باشد واین را ورع نام گذارند .

وهمچنین اهتمام به امرغیررا اهم ازاشتغال به تکمیل خود پنداشتن وبالمره ازسایر طاعات بازماندن که غفلت ازتحلیه نفس به سایرفضایل است واین را برخوانند و ندانند که تکمیل نفس انحصار بـه این مطلب ندارد والا طالبین حـق را مکلف بتکالیف دیگـر نساختندی قال‌الله تعالی **تعاونوا علی البر والتقوی** پس بر بی‌تقوی به منزلهٔ مرغ یك بال باشد که قادر بر پریدن نخواهد بود.

فصل بیست ودوم ـ چون تکمیل نفس دراین‌نشأه محتاج به بقای بدن وسلامتی

آلات است پس معاشی را ضرورداردکه درحفظ بدن بدل مایتحلل را باورساندودرصیانت ازمنافیات مثل سرما وگرما ولباس شعارودثار وامثال آن برای اومهیاکند و نظر به اینکه تحصیل این همه مایحتاج برای انسان ضروراست ناچاراست ازصنعت، ومثل سایرحیوانات نیست‌که چندان احتیاج به‌صنعت ندارند حکما گفته‌اند :

که میباید هزار ویکتن آراست | که تا یك لقمه آید در دهن راست

لهذا به‌کسب وفلاحت وتمدن ومعاونت یکدیگرمحتاج باشند و این اشتغال به امر معیشت‌که سبب بقای فرداست یابقای نوع وتولید مثل اگرچه نفس‌را ازاشتغال بعالم قدس بازدارد ولیکن بجهت اینکه واسطه وصول خود به‌کمال یاتکمیل غیر است ازاهم عبادات محسوب خواهد شد .

فصل بیست وسیم ـ چون مقصود اصلی تکمیل نفس‌است وتحصیل معیشت‌برای‌بقای فرد یا برای بقای نوع ولوازم‌آنها ضروراست بقدرکفایت این مهم بلکه فی الجمله توسعه وانفاق برعاجزین ازتحصیل‌آن مستحسن میباشد وزیاده ازآن موجب فوت مقصودخواهد بود لهذا عقل وشرع‌آنرا مذموم داشته‌اند تا مانع ازتکمیل نفس نباشد ایزد تعالی‌فرموده **اذا نودی‌الصلوة من‌یوم‌الجمعه فاسعوا الی‌ذکرالله وذروا البیع** زیراکه‌تذکر مبدأ اهم‌است وبازفرموده : **فاذا قضیت الصلوة فانتشروا فی الارض وابتغوا من فضل‌الله** که تحصیل‌معیشت تالی عبادت‌است زیراکه واسطه‌آن است بازفرموده **واذکروا الله‌کثیراًلعلکم تفلحون** که‌کثرت‌کسب ازتذکرمبدأ بازندارد و نعم ماقال :

هرآنکس غافل‌ازحق یك زمان است | درآن دم‌کافـر است اما نهان است
اگـر آن کافـری پیوسته بودی | در اسلام بر وی بسته بودی

قال‌الله تعالی **انما‌الدنیا لعب ولهو وتکاثرفی الاموال والاولاد**

حضرت رسول فرموده حب‌الدنیا رأس‌کل خطیئة .

فصل بیست وچهارم ـ درتعاون وتمدن کثرت حقوق منوط بکثرت اعمال نیست زیراکه‌گاه باشدکه عمل قلیل متضمن منافع کثیره گردد چنانکه حکما در این باب مثال بنا ومعمارراآورده‌اندکه یکساعت عمل معمارمقابل عمل چندین سال بنا باشد و منافع‌آن زیادتر، پس بعضی که ازراه جهالت بواسطه عمل کثیرخود را مستحق حقوق‌کثیره دانـد و مباشرین‌اعمال قلیله را درتمدن ظالم‌انگارد خود ظالم‌باشد لهذااکابربتعاون وتمدن بقدر کفایت وتعادل پرداخته‌اند.

فصل بیست وپنجمـ اجتماع درمنزل واحد مستلزم این نیست که یك‌نفس‌متکفل جمیع مهام اشخاص مجتمعه باشد وآنراآنها ازاشتغال‌بتذکرمبدأ بازدارند بلکه باید ولد با والد وزوجه با زوج معاونت نماید مگراینکه قادرنباشد واگرکفیل ازعهده جمیع‌امور

مجتمعین درمنزل نتواند برآید قناعت به‌اقل مایقنع نمایند وباعث برتکلیف وتحمل مشاق کفیل نگردند والا برکفیل تجردلازم باشد که بواسطه اشتغال بتولید مثل و بقای نوع خود را ازمقامات عالیه وتکمیل نفس بازندارد.

رسول هاشمی(ص)می‌فرماید سیأتی زمان‌تحل‌العزوبة فیه، لهذا بسیاری‌ازاکابرتجرد اختیارفرموده‌اند قال‌الله تعالی **تلهکم‌اموالکم ولااولادکم عن‌ذکرالله ومن‌یفعل ذلك فاؤلئك هم الخاسرون**.

فصل بیست وششم- درتمدن وتعاون که امرمعاش است ودرسلوك‌بطریق عبادت که امرمعاد است بعضی‌خادم وبعضی مخدوم باشدوحق خدمت آنست که خادم درخدمات‌مرجوعه تهاون وتکاسل رواندارد بلکه اگررضای مخدوم را درپاره‌ی‌اموراستنباط نماید بی اظهار بعمل‌آورد وافعال مستحسنه را بنام مخدوم تمام کند اگـرچه خود مباشرآن باشد وافعال نامرضیه را بخود نسبت دهد اگرچه خود مطلع از آن نباشد و در محافل بذکر اوصاف حمیده مخدوم پردازد ونشرمحامد اورابطرقی کند که مشعرازخوف وتملق‌نشود که این‌عین ذم درلباس مدح خواهدبود والکنایة اوقع فی‌النفوس ازتصریح‌است وپیوسته باصلاح نفوس منزجره ازمخدوم کوشد ومن ذاالذی ترضی سجایاه‌کلها.

ومسطورنیست که غالب‌نفوس‌را بواسطهٔ شوق‌بجلب منافع که حق‌خودنیست‌راضی‌نتوان ساخت، نبینی که اکثرناس شکوه وشکایت ازرب‌العالمین‌دارند بااینکه ارحم‌الراحمین است پس هرچند مخدوم ازقبایح بری‌باشد بازابنای زمان ازاوراضی نخواهندشد.

ونیزبرخادم لازم است که همه‌جا رعایت ادب را درهمه‌حال سیما در حضور دیگران نگاه دارد تاوقع مخدوم را ازنظر اغیار برندارد که عین خیانت بلکه مخدوم را بی‌عرضه ساختن است وبسبب کثرت التفات مخدوم خادم باید غره نگردد وچنان ننماید که مخدوم مطیع ومغلوب من می‌باشد زیراکه این‌مطلب هردورا بی‌عظم کند و اغیار را چنان جری سازدکه معاندین درمحافل گویندکه اینها فاعل و مفعولند نه خادم و مخدوم واگرگاهی التفات ازمخدوم نسبت به خادم نشود ازآن منزجرنشود زیراکه‌گاه باشد برای امتحان یا تربیت که قبض‌وبسطی وریاضت‌نفسی درخادم حاصل‌آید بی‌التفاتی نماید:

گربه‌هرزخمی‌توپرکینه شوی پس کجا بی‌صیقل‌آیینه‌شوی

وخادم هرقدرتواند بارمعیشت خود را بردوش مخدوم نگذارد بلکه بواسطه مخدوم خود امرمعیشت‌خودراچنان‌گذراندکه‌آن مهم‌ساخته‌آیدبی‌آنکه درنظرهاجلوه کند «یارب مبادکس را مخدوم بی‌عنایت».

واگرفعلی ازافعال مخدوم درنظراومستغرب یاخارج ازقاعده نماید برفق‌یاکنایت یا تمثیل وکنایت‌سبب‌آنرا ازاواستفسارکند وتعرض مانند مقدمه خضروموسی‌علیهماالسلام

نکند که بواسطه سئوال مستحق هذا فراق بینی و بینک گردد .

ومرا اعتقاد چنان است که تا عشق حقیقی میان خادم و مخدوم محقق نباشد نه امر معاش نه امر معاد خادم صورت کمال می پذیرد گفته‌اند طرق العشق کلها آداب .

عاشق جان دهد تا معشوق را عزت فزاید و بی رضای او کاری نکند تا نقاری بخاطر او نیاید:

ای دل بهوای دوست جان را در باز | جان را چه محل هر دو جهان را در باز
بسیار نگویمت فلان را در باز | با هرچه دلت خوشست آن را در باز

هر طالبی بدیده بصیرت به‌رفتار برگزیده داور جناب مالك اشتر علیه سلام الله الملك الاکبر در حضرت ولی مطلق صلوات الله علیه وآله نگرد داند که راه ارادت و بندگی را چگونه پویند ورضای مخدوم را چه نحو جویند من اراد فلیرجع الی کتب السیر والاحادیث.

فصل بیست وهفتمـ مخدوم باید متکفل جمیع مهام معاش خادم گردد تا اشتغال بمعیشت اورا ازاهتمام بخدمت بازندارد ودرتقدیم خدمات مستحسنه التفات جدیدی باو نماید تا باعث مزید شوق او بخدمت باشد وبرای زلات قلیله که غالباً ناقصین ازآنها خالی نباشند اورا مورد سیاسات کثیره ننماید واگر اواظهار ندامت ازافعال قبیحه خود کند قرین عفو واغماض کند واگر بی جهة کسی با او بمعادات برآید او را حمایت رساند و به بسیاری خدمات اورا بازندارد که نشانه عدم التفات خواهد بود زیرا که او بتقدیم خدمات ترقیات حاصل کرده به فیضها خواهد رسید محروم ازترقی وفیض نماند وگاهی در فکرآسایش او باشد که ملال از خدمت برای او رو ننماید قال الله تعالی شأنه **ما انزلنا علیك القرآن لتشقی** وقال ایضاً **علم ان سیکون منکم مرضی** .

فصل بیست و هشتم ـ سلطان عادل اگر خود محیط برحقایق اشیاء است تعدیل حقوق کما ینبغی خود تواند کرد وآن سلطان را ولی و ناموس الهی خوانند و اگر احاطه وعلم برجمله حقایق اشیاء ندارد لابد است که در تعدیل حقوق و حفظ بلاد و عباد متابعت ناموس الهی نماید والا باجهل بحقایق تربیت متحقق نگردد اگرچه درنظر جهال عدالت نماید زیرا که کثرت حقوق به‌کثرت اعمال نیست و اگرمن غیر شعور اتفاقاً گاه باشد که تعدیل بعمل آورد لیکن عموم ودوام نخواهدداشت .

مولوی معنوی درنقل روباه وافتادن او به‌خم رنگرزی گوید :

بانگ طاوسان کنی گفتا که لا | پس نیی طاوس خواجه بوالعلی

قال الله تعالی **افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لایهدی الا ان یهدی**

ای بسا ابلیس آدم رو که هست | پس به‌هردستی نشاید داد دست

فصل بیست ونهم ـ ولی محیط برحقایق اشیا مظهر مبدأ اول و عقل کل باشد

تصرف اودرعالم تصرف حق و بسط یدش بظاهروباطن مطلق بود :

گر بگویم تا قیامت نعت‌او | هیچ اورا مخلص ومقطع مجو
دربشر روپوش کرده آفتاب | فهم کن والله اعلـم بالصواب

هدایت وکمال اقتدا با اوست ونجات درنشأتین تشیع وتشبه باواست و مخالفت او کفروضلال است و عدم اطاعتش نقمت ونکال زیراکه منافی حق باطل باشد واگر صحبت و خدمت اومیسرنگردد تابعین اوکه تربیت یافته توجه اویند بمضمون المؤمن مرآة المؤمن بازظلال و عکس اومی‌باشند متابعت ایشان مانند متابعت اوبل عین اطاعت او خواهد بود .

قال الله تعالی شأنه **من یتبع غیر سبیل المؤمنین نوله ماتولی ونصله جهنم وسائت مصیراً .**

مردان خدا زخاندان دگرند **ومن یضلل الله فلن تجدله ولیاًمرشداً.**

فصل سی‌ام - چون کمالات ولی‌مطلق تکوینی و ذاتیست وکمالات تابعین صناعی و تحصیلی است پس سلسلهٔ کمالات مترتب وبه هم مرتب است وممنعن ویدا بید از ولی‌مطلق فایض می‌باشد وچنانکه‌ازمقالات سابقه مستفاد شد جمیع مراسم عقل وشرع وسلوك طریق معرفت کمال تحصیل کمال است‌هرنفسی که دارای‌این مقام‌است‌کامل ومستوجب مرتبه‌مطاعیت است وهرکسی که جامع‌این کمالات‌نیست‌اگرچه متصرف دربعضی‌مواد باشدوصاحب کرامات نماید صاحب این مقام نخواهد بود متابعت او مثمرثمرنمی‌باشد .

از نسخه‌یی که حاضربود تا به اینجابعین عبارت نقل‌نمود وآنجناب رارساله‌دیگری است وتحریر میشود :

بسم‌الله العلی الغالب برعارفان‌مسائل طبیعی پوشیده نیست‌که مرکباب جسمانیه را که درعالم سفلی واقعند بردوقسم‌گرفته‌اند مرکبات تامه و مرکبات غیرتامه .

مرکبات تامه آنست‌که حفظ صور نوعیه خودشان رامدت معتدبها میتوانند بنمایند وغیر تامه خلاف آنست مثل دخان و بخار و ترکیب را بعضی چنان دانسته‌اندکه اجزای عنصریه درمرکبات‌صورنوعیه خودراگذارند وصورت علیحده‌گیرند و بعضی چنان یافته‌اند که صورنوعیه عناصرباقی است اما بواسطه‌تصغروتماس‌بیکدیگر اثرهیچکدام ظاهرنمیشود واینها را اصحاب خلیط‌گویند وارباب صنایع که مرکبات‌راتحلیل به بسایط دهندمشاهده کرده‌اندکه اجزاء ناریه وهوائیه ومائیه‌وترابیه‌ازمرکبات حاصل‌آید وهریك راازدیگری جداکنند وآثار عناصر را ازآن تحصیل نمایند مثل اینکه اجزای ناریه را جمع‌کنند و اشیاء را به‌آن‌احراق‌کنند بلکه حرارت نفس‌انسانی راچنان یافته‌اندکه بمرتبه‌یی حرارت داردکه‌آهن میتواند آب‌کند وجاری سازد وقس علی‌هذا .

هریك ازکیفیات عناصرمحلله راقدر وپایه یافته‌اندکه در صدر فعلی از افعال شود

این تحلیل یافتن مرکبات به عناصر اربعه را دلیل یافته‌اند که مرکبات تامه مرکب از عناصر اربعه میباشد وحال اینکه مانع را رسد که گوید شاید ازیك عنصر ودو عنصر ترکیب یافته باشد اما وقت تحلیل منحل به اربعه شود زیرا که تبدیل عنصری بعنصر دیگر مشهود آمده واستدلال باینکه دوعنصر قوهٔ فاعله‌زیاد دارند ودو عنصر قوهٔ منفعله زیاددارند مردوداست زیرا که درهمه هردو قوه‌هست واین درکاسرو منکسر ظاهراست‌وهمچنین چه میشود که‌عنصر خامس هم باشد اما هنگام تحلیل یکی بالمرة فانی یا مبدل به دیگری شود و این عناصر مشهوده لاشك مرکباتند نه بسایط، همین‌بحث نیز درآنهاجاریست علی ای‌التقادیر حکمای طبیعی گفته‌اند که بسایط جزء بدن نمیشود واین‌غلط محض است این مطلب راتفصیلی‌لازم است پس رحم‌الله امرأ سمع ووعا .

بیا ای شیخ در خمخانهٔ مـا شرابی خور که‌در کوثر نباشد

بدانکه‌غذای وارد برابدان‌حیوانات واصول‌واغصان‌نباتات‌آن راگویند که صورنوعیه مرکبه راگذارد ومستحیل‌باجزاء حیوانیه ونباتیه‌گشته ساری دراجزاءآن گردد وبحیثیتی تداخل کند که آن اجزاء را در ابعاد ثلاثه یا بعض آنها زیاد کند یا بدل مایتحلل منها شود وبخلاف‌آن دواء است نه غذا حال‌گوییم غذا اگرمرکب باشد نه بسیط پس هیچ غذا نباید باشدزیراکه به مشاهده مشهودآمده که‌اجزای عنصریه‌بصورتها درمرکبات باقی‌است.

دیگرآنکه پاره‌یی‌ازنباتات دربهار مشاهده میشود بی‌آنکه اجزاء مائیه وترابیه باو برسد نمومیکند مانند پیاز، پس معلوم است که اجزاء هوائیه جزء آنها میشود والا نمو بی‌معنی‌خواهدبود واگرگویید‌آن‌هوامرکب‌است‌گوییم پس‌اشیایی‌راکه درتراب دفن‌میکنند باید نموکنند زیراکه تراب هم مرکب است وحال آنکه محتاج آب میباشند .

دیگرآنکه بوی‌کباب وامثال‌آن بمنزله غذا تقویت ضعیف را می‌نمایند اگرنه غذا شودپس‌چراتقویت مینماید بلکه مشهودگشته‌که اغلب‌طباخان ازبوی طعام سیرشوند وازرغبت بطعام باز میمانند بلکه تنفس نیز در اکثرحیوانات مدد غذاست نمی‌بینی که بتدریج ترك طعام‌کنند ونباتات بجهة شبنم سبز وخرم شوند بلکه از ریاح بارده تقویت و نموکنند که بقلیل غذایی اکتفا توان نمود همچنین‌بتدریج نفس راچنان عادت میتوان کردکه بدو پاس یا سه پاس احتیاج تنفس نباشد اگرتنفس بجهة ترویج روح حیوانی‌تنها باشد این‌عادت را نتوان‌کرد زیراکه‌حرارت از روح حیوانی منفك نخواهد شد وحبس نفس مقدور نخواهد گشت‌غایتش‌اینست که‌هواوماء دربعضی‌ازحیوانات‌اسباب‌کفایت به بدل‌مایتحلل‌نشود اماقول باینکه هیچ دخیل‌نباشد یابسایط غذا نشوند قولیست نا تمام پس مضمون و **خلقنا الانسان من طین‌لازب** وهمچنین**وجعلنامن‌الماء کل‌شیءحی** دردست خواهدآمد **وخلقنا الجان من‌قبل من نارالسموم** وامثال این‌آیات را حمل برجزء قالب نباید کرد والله‌الموفق.

یا آنکه گوییم که خلقت آدم ازطین مرکب طبقه اولی اززمین که همه عناصررا دارد وهمچنین جان از نار ترکیب داشته بعمل آمده باشد نه تراب خالص ونار خالص پس هم-چنانکه سایرحیوانات تولد وتوالدی دارند انسان که نوعی ازحیوانات است تولدی وتوالدی باید داشته باشند نهایتش اینست که قلیل مشهود آمده نمی بینی که درهر فصلی وهرقرنی نوعی ازحیوانات بظهور آیند بعد چنان مفقود شوند که یك فردی از آنها پیدا نیست و همچنین میان جزایر بحور سباع درنده بسیاره مشهود گشته ومعلوم است که آنها را از یکماهه راه ازکشتی بآنجا نقل نکرده‌اند وتکون آنها ازهمان طبقه اولی از زمین است و تراب و ماء آن همه مرکب است چنانکه در تحلیل مشهود میگردد لهذا حضرت رب‌العالمین ازخلقت انسان وجان باین عبارت ادافرموده یا اینکه میتوانیم بگوییم که ازعنصر خالص مخلوق شده.

چنانکه قول رسول‌الله کنت نبیاً وآدم بین‌الماء والطین و ماقال بین النار والهواء و ما بین‌النار والماء وغیرذلك ظاهر دراین است که خلقت آدم ازآب خالص وطین خالص بوده واگرمرکب مقصود بود میفرمودند کنت نبیاً وآدم کان طیناً، تدبر فافهم.

وآنجناب رادرعلم جغرافیا نیز رساله‌ایست موسوم به نگارنامه وبعضی ازآن درناسخ-التواریخ مرقوم است.

آقا علی آقا برادر زاده مرحوم حاجی میرزا آقاسی

جناب معارف آداب آقا علی آقا اخوی زادهٔ حاجی از افاضل عرفای این عهد و ساکن خوی چندان وقتی نیست که رحلت نموده‌است.

ملا محمد باقر صحبت لاری

آخوند ملا محمد باقرصحبت تخلص درتذکره دلگشا مذکور است اصلش ازبیرم لار فارس است ودربدایت حال بهشیرازآمده و اکتساب فنون فضایل نموده وعود بوطن مألوف فرموده کثرت حافظه واستقامت سلیقه داشته و اهل لار او را مطاع و امام جمعه و جماعت میدانسته‌اند ومشرب عذب صافی دارد.

ودر فارس نامه ناصری ترجمهٔ آنجناب مشروح است وازآن جمله است که در اواخر عمرچشمش پوشیده گشت ودرسال هزارودویست وپنجاه ویك برحمت ایزدی پیوست ودیوان اشعارش از سی‌هزار بیت گذشته است وازاوست:

ای بـه ولای تـو تولای من — از خود و اغیار تبرای مـن
بود تـو پیدایی پیدای مـن — گر بشکافند سرا پـای مـن
جز تو نیابند در اعضای من

سایهٔ عشق ار بکلیسا فتد — ولوله در مسجد اقصی فتد
زلزله در طاق سکوبا فتد — پس نه ترا لرزه در اعضا فتد
بر سر منبر رسد ارپای من

وفرمودهٔ اوست :

لمعات وجهك اشرقت و شعاع طلعتك اعتلی
ز چه رو الست بربکم نزنی بزن که بلی بلی

به جواب طبل الست او ز ولا چوکوس بلی زدم
همه خیمه زد به در دلم سپه غم وحشم بلا

چوشنید نالهٔ مرگ من پی‌سازمن شد وبرگ من
فمشی الی مهرولا و بکی علی مجلجلا

چو خوش آنکه آتش حیرتی زدیم بقلهٔ طور دل
فصککته و دککته متدکدکا متزلزلا

پی خوان دعوت عشق هوهمه شب زخیل کروبیان
رسد این صدای مهیمنی که گروه غم زده الصلا

من ومهرآن مه خوب روکه چوزد صلای بلابراو
به نشاط و قهقهه شد فروکه انا الشهید بکربلا

توکه فلس ماهی حیرتی چه زنی زبحر وجود دم
بنشین چو صحبت و دمبدم بشنو خروش نهنگ لا

ومخفی نماناد دربعضی ازجنگها دیده شدکه این اشعار را به دختر شوشتری طوطی تخلص نسبت داده ومصراع اخیر را «بنشین چوطوطی ودمبدم» نوشته .

وجه تسمیه قرة‌العین

وبعضی معاصرین این ابیات را بدختر حاجی ملا محمد صالح برغانی ملقبه‌بقرة‌العین نسبت داده واین لقب را میگویند مرحوم حاجی سیدکاظم رشتی بوی مرحمت نموده دراوقاتی که درمجلس درس مخصوص حاضر بوده جناب سید بوی یاقرة عینی میفرموده و حاجی ملا محمد صالح برادر حاجی ملا محمد تقی بود و قرةالعین را برای پسر خود گرفت وچون تصدیق به‌باب ننمود سحرگاه که حاجی پدرشوهر بمسجد رفت قرةالعین با اصحاب باب برسراو ریختند وشهیدش‌نمودند واین‌رجزرا درآنحال گفته: انکحت وزوجت قدفرمن البیدا .

وحاجی ملامحمد صالح وحاجی ملا محمد تقی ازعلماء ابرار واخیار قزوین‌بودند ومزار هردو درآنجاست .

شیخ اسمعیل بن قره العین

شیخ اسمعیل بن آقا محمدبن الحاج مولی تقی‌الشهید باآنکه مادرش قرةالعین بابیه مذکوره درتواریخ است خود درتقوی وفضل صاحب مقامی‌سامی ودر منبرلسانی‌ملیح‌دارد.

ملا محمد باقر مجتهد لاری

آخوند ملا محمد باقر مجتهد لاری سمی صحبت که اونیز از افاضل علماءآن خطه است واسفار عدیده نموده باعرفاء هردیار صحبت داشته غیر ازآنجناب است وفاتش درسال هزار ودویست وهشتادوهشت یا نه بوده .

حاجی آخوند محلاتی

مرحـوم حاجی ملا زین‌العابدین المشتهر بحاج آخوند محلاتی در زمرۀ نیکان و اهل عرفان است جناب حاجی سید محمد تقی پشت مشهدی کاشانی و حاجی محمد حسن نایینی را دیده وازبزرگان این سلسله بوی نظری شده وجمعی از اعیان نهایت اخلاص و ارادت به آنجناب اظهار می‌نمودند مزارکثیرالانوارش درباغ ابن بابویه علیه‌الرحمه آثار نیکو وبنیان مینودارد یزارویتبرك. وفاتش‌درحدود هزارودویست وشصت‌روی داد ومرحوم میرزا عبدالباقی گیلانی منجم باشی‌ازمریدان اوست وخاقان مغفور نسبت‌به منجم‌باشی کمال مرحمت داشت به ملاحظاتی که پدر اودرهنگامه گیلان خدمت نمایان، بدولت قاجار نموده نواب خان بی بی خانم که از بطن خیرالنسا خانم بلباسیه بود بمنجم باشی مذکور دادند ومیرزا مهدی خان منجم باشی خلف‌الصدق میرزا عبدالباقی‌است، رفته رفته منجم باشی هم لقب‌آن خانواده شده است وحال‌آنکه ازعلم نجوم بی‌خبراند.

و میرزا عیسی خان منجم باشی نـوادۀ میرزا عبدالباقی ساکن لنگرود گیلان است اوقاتی که فقیرسیاحت گیلان رفته‌بود یك دو روزی‌ملاقاتش‌دست‌دادجوانیست متمول. خلاصه مرحوم حاجی‌آخوند را فرزندی است نامش حاجی محمد کاظم بملاحظه ارادت میرزا ـ عبدالباقی به‌لنگرود رفت و اجلش همانجا رسیده مدفون‌گردید ومزار وی درآن ده کـه ییلاق‌آن بلوك است معروف است وجمعی ازاولاد واعقاب حاجی مذکوررا باحقیر رابطه و دوستی درمیان است مانند مقرب‌الخاقان‌میرزا علیرضاخان سرتیپ پستخانه ومرحوم‌حاجی آخوند را فرزند دیگری بوده حاجی ملامحمدتقی درحدود سال هزار ودویست وهشتاد و اندی وفات یافت امم‌الخلف اومیرزا زین‌العابدین معروف بحاجی‌آخونداست باآنکه‌بمکه نرفته ودرزمره عرفای شامخین وقدوه معاصرین است .

حاجی آقا میر مؤمن شاهد

حاجی آقا میرمؤمن شاهد تخلص اصلا ازسادات رضوی خراسان بوده و اجدادش در ایزدخواست آباده فارس متوطن شدند. درریاض العارفین ومجمع الفصحا ترجمه وی مذکور. ودرریاض العارفین باین عبارت مسطوراست: مولدش قریه ایزدخواست من توابع فارس والد ماجدش جناب مقدس القاب مغفور آقاسید ابوالقاسم را سه فرزند ارجمند بل سه گوهر بی مانند است:

یکی جناب فضیلت مآب سیدعالم عامل آقاسیدمحمد معلم برادرمهتر جناب آقامیرمؤمن ودرشیرازتوطن دارند ومخلصان خدمت ایشان را غنیمت میشمارند درحسن خلق وسلامت نفس ولطافت طبع مسلم است وحسب الاستدعای جمعی دریکی ازمساجد امامت می فرماید.

ودیگری جناب سید میرزا برادر کهتر ایشان است که درقریه مذکوره ساکن وگاهی بعزم ملاقات بشیراز آمده پس ازچندی توقف مراجعت می نماید. غرض جناب میرصافی ضمیر درشیراز تحصیل علوم فرموده ومدتها بدان مشغول بود تا از کمالات صوری مستغنی گردید اینك بکمالات معنوی راغب وتکمیل نفس را طالب است، بیشتر اوقات بمعاشرت ومصاحبت احبای صدیق واخلای شفیق خورسند وازمشرب محبت وذوق بهره مند است ابنای زمان در تعظیم وتکریمش می کوشند وملك زادگان بوفق ورفق با وی میجوشند.

فقیررا بخدمتش اخلاص تمام واورا بامن الطاف مالا کلام است بیشتر ایام بایکدیگریم وازحالات هم باخبریم گاهی شعری میفرماید ازآن جمله است:

قیمت وصل ندانسته خریدار شدم — دل زکف رفت ونیامد بکفم دامن دوست

ودرفارس نامه ناصری است که وفات این سه نفر برادردرسال هزارودویست وشصت و شصت ویك وهفتاد وپنج اتفاق یافته. راقم گوید مرحوم حاجی آقامیرمؤمن رااخلاف نیکو بود: حاجی میرزاحسن، حاجی میرزاحسین آقا، میرزامحمدصادق ومیرزاعلی وباحاجی میرزاحسین راقم را نهایت الفت بود ولادتش درسال هزار ودویست وپنجاه ودو بشیراز بود وفاتش در طهران سال هزاروسیصدوشش. دوپسر نیك سیر ازوی یادگاراست.

حاجی شیخ محمد خزاعی شیرازی سافر

زبدةالعلماء تاج العرفا حاج شیخ محمد خلف الصدق مرحمت مآب شیخ مؤمن اصل والدش ازاعزه اعراب خزاعی است. نظر بکمال ذاتی و علوم اکتسابی و صفات حمیده در جامع عتیق شیرازامام راتب شد باآنکه مقید به امامت بود در قید اسم ورسم نبود بمقدار روزی مقدرقانع آمده وچون همگنان طامع نگشته.

ودرتذکره دلگشا مذکوراست ساغرتخلص می‌نموده والدش پسرعمه این حقیر الی آخروالحق زاهدی بی‌ریب وریاوعارفی باصدق وصفابوده نظر به عوالم دانش وعرفان گاهی شعری میفرموده وازآنجمله است :

ای دل اقبال و سعادت نـه بسعی و طلب است
بجهان کام روایـی نـه به عقل و ادب است
روز و شب را بکف اهـل هنر نیست زمـام
ورنه دیدی که شب و روزکه روز است و شب است

وقصیده برفیه کمال اسمعیل را جوابی ببحرف گفته وازآن است :

بنگر که رفته رفته کران تا کران گرفت — دور زمانـه را سپه بیکـران برف
داریم داستان نمایـان بسی بـه پیش — باشد اگر حیات پس از داستان برف
ساغر ترا چه شکوه ز طغیان فصل دی — میخواره را چه‌کار به این‌وبه‌آن برف

ولـه

گر بربت بصدق دل عرضه دهی نیازرا — به که بزرق در حرم جلوه دهی نمازرا
گرچه برای بندگی‌ساکن مسجدم‌ولی — بندگی خـدای کوبنده حرص وآز را

***

ای‌سوی کعبه‌ره‌سپر بین بکجاست‌روی‌دل — شاه مشوکـه همرهی قافلـه حجاز را

محمد زمان‌خان قاجار شیرازی منصف

محمد زمان‌خان خلف‌الصدق فضلعلی‌خان قاجارقوانلوالمتخلص‌منصف‌شیرازی‌المولد والمنشأ بوده ودرتجریش شمیران طهران مسکن‌داشت بااینکه پدرانش از امراء بزرگ و مناصب عالیه داشته‌اند خودآن ستوده خصال همواره‌به‌عزلت وانزوا و با ارباب معرفت و صفا بسرمی‌برده وپیوسته به تهذیب اخلاق ورفع علایق ساعی بوده وبریاضات شرعیه جاهد ازبرکات انفاس بزرگان گول عجوز دهررانخورد و به‌رخسارهٔ پیراسته‌اش ننگرید، درونش خالی‌ازنفاق ومکنونش مملو ازوفاق، خط شکسته را چون زلف نگارپیچیده نوشتی وسخن موزون رابی‌اندازه نکوگفتی .

میلادش چهارشنبهٔ روزغدیرسال هزار ودویست وبیست‌وهفت، وفاتش‌سال‌هزارودویست وشصت وچهار خدایش بیامرزاد. انواع شعررا نیکوگفتی واین‌دوبیت اوراست :

درسینه دلم‌گم شده تهمت بکه بندم — غیرازتودراین خانه‌کسی راه ندارد
می‌نوشد وپنهان کند ازمن‌سخنش‌را — کوقدرت آن تاکه ببویم دهنش را

وآن را برادری است خرد ترازخود مقیم تخلص می‌نماید یك شعراز یوسف‌زلیخای اوکه درمسکنت زلیخاگفته نقل میشود :

براهش خانه‌یی از نی بنا کرد
درون نی بسان ناله جا کرد

آقا محمد حیدری

آقا محمد از نجبای دارالعلم وادبای باحلم از کثرت عقل و دانش مرحوم حسینعلی میرزا فرمانفرما امورمملکت حیدری خانهٔ شیراز که امری بود در آن زمان خطیر به رأی رزین او گذاشت و تربیت فرزند خود شاهرخ میرزا را بوی رجوع فرمود. خط نستعلیق را خوب نوشتی وشعررا نمکین گفتی، اوراست :

روزگار من دلداده پریشان نشدی
گر مرا باسر زلف توسرو کار نبود

سید حسین نیاز

عمدة السادات سید حسین ازسادات طباطبائی وازاحفاد میرشاه تقی جوشقانی است که درخدمت سلیمان شاه صفوی معتبر بوده، خط نسخ را بسیار خوب نوشتی ودرمعانی را بـا سلیقه مستقیم وطبع سلیم نیکوسفتی. در شعرتخلصش نیاز وازنیازمندان کوی معارف وارباب نیاز است واین ابیات جرعه‌یی ازسبوی اوست :

دل پـریشان به‌خم‌طـرهٔ او شـد آری
در چنین تیره شبی جای پریشانی بود

نیست معلوم که دلها ز غم او چون شد
این قدرهست که پرخون‌شده دامانی چند

بیقدریم نگر که بهیچم خرید و مـن
شرمنده‌ام هنوز خریـدار خویش را

بگوچگونه فروشم غم ترا به دو عالم
که‌شادی دوجهان دادم وغم تو خریدم

شانه کمترزن که ترسم تار زلفت بگسلد
تار زلف تو است اما رشته جان منست

اما حزینی شاشی (۱) که از مریدان سلطان لوندان‌قاسم‌گاهی بوده وی قبل ازسنه الف است این بیت را بهتر گفته :

بسکه دلهای‌کسان بستهٔ آن زلف دو تاست
شانه را راه‌گـذر نیسـت ز بسیاری دل

میرزا سید علی نیاز

قدوة‌السادات میرزا سید علی المتخلص نیاز خلف‌الصدق مرحمت پناه میرزاحسنعلی طبیب شیرازی که فلاطون عصربوده درتذکره دلگشا ترجمهٔ وی مذکور است وازطرف مادر منتهی میشود بحضرات سید صدرالدین ومیر غیاث‌الدین که فضایل این دوسبق ذکریافت .

---

۱ ـ شاش معرب چاچ است که نام شهری است در توران و او را تاشکند خوانند و کمان چاچی از آنجا آرند

خلاصه مرحوم نیاز ازمراتب عقلی بانصیبی وافر وازعلم طبش حظی متکاثر بوده و لیکن ازمعالجات بیشتراحتراز مینموده طبعی سلیم ودلی‌رحیم وخلقی کریم داشته وهمواره بصحبت نیکان ودرویشان مأنوس واز اهل دنیا مأیوس چندی بسیاحت هندوستان‌رفته و بازگشته صاحب‌دیوان ومثنوی ببحر خسرو وشیرین مشتمل برقصه متخیله فیروز ونسرین‌دارد واین بیت اوراست :

گفتم زکوی دوست خبرگیرم از نیاز | مسکین‌زخودچوآمدازآن کوخبرنداشت

واین بیت ازقصیده‌ایست که دروصف زلزله که در شیراز بسال هزار ودویست و چهل واقع شده گفته است :

کرد در خواب عدم پروردگان را مام دهر

بسکه جنبانید مهد ارض را از زلزله

وفاتش درسال هزار ودویست وشصت وسه بمرض وبا بشیراز بوده ولادتش بسال هزار ویکصد ونود وهفت بوده وبتفصیل ترجمه‌اش درفارس نامه‌است .

نواب محمد رضا میرزا افسر

نواب اسعد والامحمد رضامیرزا ابن السلطان فتحعلی شاه دربستان‌السیاحه‌میفرماید اگرچه فرزند فتحعلی‌شاه وازاولاد ملوك است امامرید حضرت سید نعمةالله واز اهل‌سلوك است مدت هفده سال میشودکه راقم را بخدمت آن نورحدقه‌سلطنت‌الفت ومحبت وآن خلف خلافت رابااین‌فقیر کمال‌مودت وخلت است بحمدالله‌روزبروزرشته‌الفت محکمتر، کتاب‌ریاض السیاحه بنام نامی‌آن شهریارمزین گردیده وباسم سامی ملازمان‌معرفت شعار بانجام‌رسیده است شمه‌یی‌درآن کتاب‌بیان اوصاف‌آن کامکار شده هرکه خواهد بدانجا رجوع نماید.

کسی چه‌گوید ازخصایل آنجناب وچه نویسد از فضایل آن مالك رقاب که با حسن صورت وکمال وشوکت ودرریعان‌جوانی وعنفوان زندگانی‌ازاین‌وآن گذشته وباحق‌سبحانه آشناگشته‌وبااهل عرفان قرین وبا ارباب ایقان همنشین شده ودرتعظیم‌علماساعی ودرتکریم عرفا داعی هم پافتادگان را دستگیر و هم دلدادگان را ظهیر است. اگرچه شعر وشاعری مرتبه‌یی‌دون ونسبت بفطرت‌عالیش‌زبون است اما چون طبع کرامیش موزون وسلیقه‌سامیش بنظم‌گفتن مقرون است لهذاگاهی‌جهت طبع آزمایی‌اشعارآبدار میفرماید این ابیات‌ازآن جامع کمالات است :

جستیم تـرا زهی تمنا | دیـدیـم تـرا زهی تماشا
نقش تـو درون دیده مـا | چون گوهر پاك وقعر دریـا
یکدم بگذار تـا نشینیم | درسایه‌ات ای درخت طوبی

***

ای جذبهٔ خیالت برهر خیال غالب
تا درحضور مایی ما ازخودیم غایب
برخاست ازسرجان آن کو نشست با تو
ببرید از دوعالم آن کو تراست طالب
شمشادوسرو بیداست قد تو نخل طوبی
خورشیدوماه ذره است روی تو نجم ثاقب

***

تا عکس تو در دو دیدهٔ ماست
ما را بدو کون دیده بیناست
در دیدهٔ ما نمی نهی پای
پیداست که بیم غرق دریاست
بیم است که خلق را بسوزد
آبی که در آتش تو پیداست
ما را تو بهشت نقد امروز
گر وعدهٔ دیگران به فرداست

***

تو سست عهدی وماسخت روی درطلبیم
ترا تمام طرب ما تمام در تعبیم
به زلف پرگرهت اوفتاده‌ایم عجب
تو‌یی چوماه چرا ما بعقدهٔ ذنبیم
خراب آن لب میگون وچشم مخموریم
نه همچو خلق اسیر سلالهٔ عنبیم
به پیش حکم تو از فرق تا قدم گوشیم
برای ذکر تو ازپای تا به فرق لبیم
زکیمیای محبت که ریخت در دل ما
عجب نباشداگر زرد روی چون ذهبیم
اگر نه مهررخت سر زند ز مشرق دل
سیاه روی چو شامیم وتیره دل چوشبیم
به نخل عشق توآویختیم ولیك چه سود
که دست کوته ازآن شاخهای پر رطبیم
مکش تو خط خطا بروجود ناقص ما
که ما به دفترعشاق فرد و منتخبیم

انتهی ملخصاً .

راقم گوید نواب والا تخلص افسر مینموده ودر عنوان مرحوم مجذوبعلی شاه مذکور شدکه قریب پنجسال ازطرف خاقان مغفورحکومت خطه گیلان داشت وبتقریبی که سبق ذکر یافت بعدمعزولش فرمودوباهمه آنکه مدعیان درحضرت خاقانی سعایت نمودند درجه اعتبارش نکاست و پسرش رضاقلی میرزا در جرکه شاهزادگان کشیك عمارت چشمه است که منزلگاه خاقان مغفور بود وتفصیل این کشیك درتاریخ عضدی مشروح است .

وفات محمدرضامیرزادرسال هزاردویست وهفتاد وهفت بوده وازاولاد رضاقلی میرزا شاهرخ میرزاووالده رکن السلطنه پور ناصرالدین شاه شهیداست. ودیگروالده نواب اسعدوالا عبدالله میرزا حشمت الدوله ودیگر از اولاد بلافصل نواب محمد رضا میرزا است یکی نواب محمد هاشم میرزاملقب بجناب از ارباب حال واصحاب کمال گردید وازاجله تلامذه فیلسوف اعظم جناب حاجی ملاهادی سبزواری بود موطن و مدفنش در همان دیار حکمت آثار است دیگری موسوم به حسام الدین میرزا معروف به آقاجان سلطان است ساکن کرمانشاهان و

درحوزهٔ فقرای نعمة اللهی داخل قریب یکسال است فوت شده ودیگرجمال الدین میرزا .

وعجب آنستکه با آنکه خاقان مغفور معروف است که با اهل عرفان وایقان التفاتی چندان نداشته اندجمعی ازامراء بزرگ و بعضی ازشاهزادگان سترك وبسیاری ازسرپوشیدگان وبنات سلطنت نهایت ارادت واخلاص خدمت بزرگان اینطایفه داشته اند وبا این وصف کمال تقرب را بخدمتش دارا ومورد الطاف ازحضرتش بودند و ضمناً در عناوین سابقه اشارتی شد از ترجمهٔ آنها .

ذکر عارفان که صبایای خاقان مغفره بوده‌اند

دراین موقع بمناسبت نواب والا محمد رضا میرزا طاب ثراه ازهمشیره‌های آن والاجاه اشارتی شود نواب حسن جهان خانم ملقبه بوالیه درتاریخ عضدی است که ازدختران سنبل خانم است که درصباحت منظرولطف خاطر وسماحت بنان وفصاحت بیان نظیرش بسیار کم بود سبك عرفان داشت واز اهل سیر وسلوك، شعرخوب میگفت این بیت او راست :

از لبت یافتم حقیقت می　　　　و من الماء کـل شیء حـی

سالها درکردستان شخصاً باکمال استقلال حکومت کرده است .

نواب بیگم خانم ملقبه بجانباجی ازبطن بدرجهان خانم دختر قادرخان عرب بسطامی است ودراحوال جناب کوثرعلی شاه ارادت آن مخدره ذکر شد .

نواب زبیده خانم ازبطن ماه آفرین خانم شیرازیه است درتاریخ عضدی است که زبیدهٔ عصرخویش است . رستم خان قراگوزلو برای پسرش علیخان نصرت الملك آن مخـدره را خواستگار شد با نهایت احترام عروسی نمود .

زبیده خانم درسلك عرفان واز مریدان مرحوم حاجی میرزا علینقی همدانی است کمتر وقتی فراغت از اوراد خفیه وجلیه دارد. درمدت شصت سال توقف در همدان از این ذات محترمه احدی رنجش حاصل نکرده است با آنکه صاحب همه قسم ریاست وهمه طور حکمش جاری بود .

بزیارت حرمین شریفین مشرف شده بیست کرت بمشاهد متبرکه عراق وده نوبت به زیارت مشهدمقدس رضوی رفته هیچوقت در سفرها اسباب تجمل ظاهری را مایل نیست ولی بذل وبخشش باطنی که احدی نداند ومخفی که کسی نشناسد بسیار داشته و دارد درویش و فقیر وسید وملای عرب وعجم ازسماحت وکرم این شاهزاده خانم مؤمنه مقدسه درسفر وحضر بهره ورشده اند کمتر سائلی رامحروم گذاشته اند، ازمنافع املاك ومقرری خودهمه ساله مقداری مخصوص برای مخارج شخصی میگذارد وبقیه بمصرف انعام واطعام فقرا وایتام میرسد .

احدی منکر تقوی وپرهیزکاری وصفات جمیله والده حسینخان حسام الملك نیست همهٔ شاهزادگان اورا بلقب فرشته میخوانند درتمام دخترهای خاقان مغفور گویا ازین حاجیه

شاهزاده کسی آسوده تر نباشد واین طوراسباب عزت‌وسعادت واستغنای ذاتی با انضمام‌احترام خود وثروت واولادوطول عمروخلوص‌نیت برای احدی ازآنهامجتمع نشده‌است. سن‌ایشان اکنون که سنه یکهزار وسیصد وچهارهجری است قریب هشتاد سال میباشد، ازتمام بنین و بنات خاقان که الان دراین نشأهٔ فانی هستند بزرگتر است .

درهنگام مرض وناخوشیها ابداً بطبیب رجوع ننموده آنچه ازمرشد خود شنیده‌است بجهة معالجات رفتار مینماید وآنچه از مرشد نشنیده به‌استخاره تسبیح اکتفامینماید. شب زنده‌داری وحتی‌الامکان ریاضت بدن ونخوردن حیوانی وسایرآداب که مقدمه تزکیه‌نفس‌و بی اعتنایی بعالم فانی است منظور میدارند . در مخارج تعزیه داری ائمه هدی و اقامه مجلس ذکر مصائب ومناقب ایشان بی‌اختیار است .

کاروانسرایی مدوربوضع مخصوص برای اقامت زوار درقریهٔ تاج‌آباد متعلق باحفاد مرحوم حاجی‌ملارضای همدانی بشراکت مرشد خودحاجی میرزا علی‌نقی پسرمرحوم‌حاجی ملارضا وبگفتهٔ ایشان ساخته که هفت یا هشت هزارتومان‌درآن خرج شده وهنوزفی‌الجمله نا تمامی دارد .

پلی‌درنزدیکی روان که رود عظیمی درآنجاروان است ساخته، برای مخارج این‌پل امیر زاده احتشام الدوله سلطان اویس میرزا زمانیکه حاکم همدان بود شرکت نموده است دودانگ قریه لاله چین را برای تعزیه داری وروشنایی کربلای معلی وقف نموده‌اند .

ازحاجیه شاهزاده بعضی کرامات‌وخارق عادات هم حکایت میکنند آنچه خودمشاهده کردم وشاید بعضی بگویند اتفاقی افتاده این‌است که‌بیان می‌شود وبرمردمان‌مجرب‌مخفی نیست که هرگاه بنای ظهور آثار ازاین خلق محجوب باشد تفاوتی درمیان ذکوروانات‌و فقیر وغنی نیست . هیچ خواهنده از این در نرود بی‌مقصود .

وقتی درسفر مشهد باشاهزاده محترمه همسفر بودم و هوا دراعلی درجه حرارت‌بود در منزل میامی‌دونفر زوار ناخوش بودند قدری یخ درپیش‌آبدار من بود حاجیه شاهزاده برای آن مریضهای زوار یخ خواست قدری‌ازآن را فرستادم ثانیاً فرستادندویخ خواستند پیغام دادم که برای خودمان در این هوای‌گرم لازم است جـواب داده بودند که یخ برای همراهان ناخوش لازمتر است مضایقه نکنید فردا بجهة شما یخ‌فراوان خواهد رسید یخ را هرچه‌بود فرستادم وبطورتعجب وتعریض گفتم یقین‌ازیخ یخچالهای همدان فردایخ خواهد رسید صبح‌همان‌شب‌حاکم‌سبزوار نیرالدوله پرویزمیرزا باستقبال آمده یخ بسیارهمراه‌آوردند.

روزی درمشهدمقدس‌بدیدن اورفتم‌تنباکوی‌حاجیه شاهزاده بدبودیك کیسه‌تنباکوی خوب ازمنزل برایش فرستادم. سه روزبعد سه کیسه تنباکو آصف‌الدوله برای من فرستاد .

ازجمله خیرات او همه ساله مبلغی برای متولی وقاری وروشنایی بقعهٔ بابا طاهر که

مدفن حاجی میرزا علینقی مرشدشان نیز در آنجا میباشد مقرر است بقعه وصحن امامزاده یحیی واقع درهمدان را حسام الملك بخواهش ایشان عمارت نموده مبلغی مصروف آن داشته‌اند اشعار بسیار از مراثی وقصاید وغزلیات در دیوان اودیده شده که بعضی ازآن دراین اوراق درج میشود. دراشعار جهان تخلص میکند ازجمله اشعار او این است :

دوده به من‌ای ساقی زان می‌دو سه پیمانه — کزسوز درون گویم شعری دو سه مستانه
خواهم که دراین مستی خود نیز روم ازیاد — غیر از تو نماند کس نه خویش و نه بیگانه
ازعشق رخ جانان گشته است جهان حیران — مستانه سخن گوید این عاشق دیوانه

***

گفتند خوش درگوش دل چون عاشقی دیوانه شو
گر وصل او خواهی ز خود بیگانه شو بیگانه شو
در عشق او گر صادقی باید بسوزی خویشتن
در شعلهٔ عشقش دلا پروانه شو پروانه شو
اندر دل هر عارفی زین می بود میخانه‌ها
خواهی دلا عارف شوی میخانه شو میخانه شو

***

در شب هجران گدازم همچو شمع — روز وصلت سر فرازم همچو شمع
در رهت استاده‌ام از شوق دل — تا بیائی جان ببازم همچو شمع
از غمت با آتش هجران همی — که بسوزم که بسازم همچو شمع

***

خواهم از ساقی مهوش تا نماید لطف عام
هر زمان ریزد به‌کام خشك من جامی دگر
گرچه نتوان لنگ لنگان پانهم درکوی دوست
لطف او گر شامل آید مینهم گامی دگر

نواب سرو جهان خانم ازبنات محترمه حضرت خاقانی محسوب میشود ازبطن فاطمه خانم پس ازآنکه شاه خلیل‌الله را اشرار یزد به اغوای ملاحسین شهید کردند مورد سخط پادشاهی شدند محض حفظ آن خانواده وپاس زحمات میرابوالحسن خان پدر شاه خلیل‌الله که خود تا زنده بود لطفعلی‌خان زند راباآن رشادت به کرمان راه نداد. سروجهان‌خانم را به مرحوم حسینعلی خان معروف به‌آقاخان محلاتی پسرشاه خلیل‌الله مزبورداده که آقا علی شاه مرحوم ازبطن آن مخدره است .

درتاریخ عضدی مذکور است بعد ازآنکه شاه خلیل‌الله پیشوای اسماعیلیه را اهل یزد

بقتل رسانیدند حضرت خاقان باعلی درجه خونخواهی ومؤاخذه قتل سید مزبور را فرمودند وبجهة دلجویی آن سلسله دختر خودشان را به آقاخان پسر شاه خلیل‌الله داده که آن‌سلسله دل شکسته وگسسته نشوند .

راقم گوید اجمالی از تفصیل ارادت آقا خان وشاهزاده وفرزندش علیشاه دراحوال والد مذکور گردد. وفات شاهزاده دربمبئی سال هزار وسیصد جنازه‌اش حمل بکربلا جنب باب قبله درحجره مخصوصه دفن شد .

نواب خورشید کلاه ملقبه شمس‌الدوله ازبطن تاج‌الدوله‌زوجه میرزا علی محمدخان نظام‌الدوله پسرعبدالله‌خان امین‌الدوله نواده‌صدراصفهانی، تفصیل عروسی وفرارنمودن آنها بعتبات عالیات درتاریخ عضدی مشروح است .

راقم گوید این مخدره سالها درنجف‌اشرف مجاور بوده تا آنکه درسال هزاروسیصد وشش درهمان مکان شریف رحلت نمود واین قطعه دراین مورد گفته شده :

کان فینا شمس سعد افـلت　　افلان نبکی علیها ولـهـا
مشد انشد فی تـاریخها　　شمس سعد کورت فابکوالها

خدایش رحمت کناد با درویشان حقیقت نشان کمال خلوص عقیدت داشت و اظهار ارادت مینمود و اخلاف محامدوا صاف ذکوراً واناثاً ازآن مخدره باقی است از آن جمله است نواب حاجیه شمس‌الملوك که مرحوم آقاعلی شاه را دخت خاله وجفت وسلطان محمد شاه راامام وقومی را امام است .

ودر کتاب تحفةالحرمین شمه‌یی‌ازاوصاف حمیده آن‌خلاصه دودمان نظام‌الدوله‌مذکور است واوقات سفراول وثانی که راقم بسیاحت هندوستان رفته وگذارش ازبمبئی بود نهایت بزرگی ووداد ازاو مشاهده نمود وشاید دراحوال خویش‌ادای سخن‌وارادت کهن گفته آید.

واز آنجمله است نواب ماه‌تابان خانم قمرالسلطنه ازبطن نوش آفرین خانم دختر بدرخان زند وآن مخدره همشیره ماه نوش لب‌خانم‌افتخارالسلطنه وزوجه میرزا حسینخان مشیرالدوله صدراعظم بود ودرسال هزار وسیصد و هشت وفات یافت طبع موزونی داشته و غزل ماه تاج خانم مخفی تخلص هندیه را بخوبی جواب داده، این‌است ازمخفی :

باده نوش جان‌کن شد خون عاشقان نوشی　　بعد ازاین‌چه سان‌با او میتوان زدن‌جوشی
هرکجا به من برخورد من زعمربرخوردم　　رشك مـاه نو طفلی پـای تـا سرآغوشی
همچو پنجهٔ مژگان عاشق از هـواگیری　　همچو چشم مست خود نکته سنج خاموشی
بزم تیره بختان را پـر ز شمع فانوسی　　طره طلا بر سر جـامه یـك تهی پوشی
راك خان بصدرنگی‌با تلنگ خوش‌خوانی　　در چمن صبوحی زن برگ گل بناگوشی
هرکجا کـه خـواهی آی لا ابالی آئینی　　پند نـاصحان مشنو حرف کس مکن گوشی

بوسه‌اش فقیران را بی سئوال منعم کن / غافل از کسی مگذر با اشاره هم دوشی

در جهان ندارد یاد هیچکس ز مهرویان / دیر روز خاطرها زودکن فراموشی

مخفی از کفم برده‌ست دل ز گوشهٔ چشمی / عنبرین خط و خالی نازنین برو دوشی

از نواب قمرالسلطنه این است:

کاش در جهان بودی یك سخن شنو گوشی / تا بیان نمایم من رازهای خاموشی

حاصل همه عالم زحمت است و بدبختی / بخت نیك آن داردکش تو اندر آغوشی

نواب عالیه عفت خانم خواهرصلبی وبطنی مرحوم حسینعلی میرزافرمانفرمای فارس بوده پیوسته درتزکیه نفس وریاضت مجاهدت مینموده ازعلم نجوم وهیئت ومقدمات عربی بهره داشته، خط نستعلیق‌وشکسته را درست مینوشته شعررا نیز نیکوسروده، چون‌سبك‌عرفان را پسندیده واغلب مثنوی‌را میخوانده وبطرزمثنوی مولانا گاهی‌نظمی گفته وازآن جمله‌است :

میل خاطرمیکشد تازه به‌آن / تاز نوآرم حدیثی در میان

هست در شهر محبت تازه‌ها / در کتاب دوستی شیرازه‌ها

غیر عشقم هیچ در تقریر نه / دل ز یاد عشق هرگز سیر نه

تشنگان را نیست‌لذت‌غیرآب / خستگان‌را نیست‌راحت‌غیرخواب

غرقه‌دردریا نخواهدجز کنار / درزمستان‌هرکسی‌جویدبهار

هر که راباشدبهاری‌درجهان / عشق میباشد بهار عاشقان

میرزا عبدالنبی شریفی ذهبی شیرازی

میرزا عبدالنبی ذهبی شریفی نسبت‌به‌میرسید شریف است ابن‌میرزا ابوالقاسم وی را دوخلف صالح است یکی میرزا محمد حسین شریفی که صاحب اختیارفارس گردید وخواهر زاده اومیرزا محمد بمرتبهٔ کلانتری‌آن خطه رسید ودیگرمیرزا عبدالنبی است که ارادت به آقا هاشم ذهبی شیرازی داشته و داماد وی گردید .

ونواده‌آن جناب در کتاب تام‌الحکمه دیباچه کتاب قوائم‌پدرخود چنین‌عبارتی‌نوشته که‌آقا هاشم فرموده بدانید که سلسله علیه ذهبیه پس‌ازمدتهای بعیده از دخترك من فاطمه ظاهرخواهد شد وپس ازرحلت بدارسرور وجه‌فرمایشات فی‌الجمله ظاهر گردید که جناب مستطاب‌آقا میرزا عبدالنبی دامادآقا هاشم وجد فقیرمیرزا جلال‌الدین که خودآن جناب اقدام بوصلت فرموده بودند بجهة ظهور مزیت بر همگنان از بزرگان اهل طریق شخصی بوده‌اند عمیق‌المشرب بسیارملایم وخاموش‌کالبحرالمحیط که ازغایت حرکت‌ساکن‌مینماید وسکوت ایشان در اظهار طریق مورث ظهورجلالت میرزای سکوت میرزاابوالقاسم شیرازی گردید تاآنکه دوره منتهی شدبمرحوم والدی ازبطن‌فاطمه الی‌آخرماقال .

میرزا فضل الله شریفی ذهبی خاوری شیرازی

خلاصه میرزا عبدالنبی را دو پسر بود میرزا فضل‌الله الشریفی الحسینی خاوری تخلص و دیگر میرزا ابوالقاسم راز تخلص مشهور بمیرزا بابای درویش ذهبی. ترجمهٔ آن جناب در زمره معاصرین منورعلی شاه بیاید.

آقا میرزا فضل‌الله خاوری شیرازی چنانچه در تذکره دلگشا مرحوم نواب نوشته اینست ازشیراز رخت بجانب طهران بست ودرآنجا با بزرگانش نشست و برخاست دست داد و در خدمت میرزا شفیع مازندرانی که وزیری بود فلاطون ضمیرودبیری عطارد نظیر راه واعتباری یافته محل اعتماد گردید و بتحریر رسائل وتسطیر فرمایشات اومشغول گشت ورفته رفته معروف حضرت شاهنشاهی ومنظور رأفت ظل اللهی گردید وبعد ازفوت میرزا شفیع برحسب امر اقدس شهریاری بوزارت شاهزاده همایون میرزا متخلص حشمت والی نواحی نهاوند برقرار گردید.

وازبدایت سن اخترسخن را طبعش خاور وخاور فکرت را ضمیرش اختر، صاحب دیوان است ودرقصیده سرایی استاد ودرمجمع الفصحا ترجمهٔ او مسطور واز آن جمله او را تاریخی است دردولت قاجاریه تا خاقان صاحبقران برنگاشته ونام آنرا ذوالقرنین گذاشته.

درفارسنامهٔ ناصری مذکوراست که درحدود سال هزارو صدو نود واند درشیراز متولد شده بعداز کسب کمالات ندیم مخصوص حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس گردید پس مسافرت بجانب طهران نمود این تاریخ رادرجلوس محمد شاه ثانی فرموده.

از پس فتحعلی شه شد محمد شه بتخت ‌ ‌ ‌ رفت سلطانی جلیل وخسروی آگه نشست
خاوری بنوشت تاریخش که از تخت شهان ‌ ‌ ‌ شد برون فتحعلی شه پس محمد شه نشست

و نیز گفته است:

محمد شاه را تاریخ دولت ‌ ‌ ‌ ازاین اخراج وادخال است حاصل
چو شد فتحعلی از تخت خارج ‌ ‌ ‌ محمد شاه دوم گشت داخل

وازادخال واخراج حاصل میشود مطابق عدد کلمهٔ ظهورالحق وسابقاً گفته شد وازجمله قصاید اوست قصیده‌یی که درمدح رسول اکرم گفته وبعضی از آن این است:

زهی رزاق انس وجان زهی خلاق جان بخشا ‌ ‌ ‌ خداوند خداوندان جهان بان و جهان آرا
خمار از اوست درسرها نشاط از اوست دردلها ‌ ‌ ‌ هم اومینا هم اوساغرهم اوساقی هم او صهبا
تقاضای نظام این شد که تلخی زاید از حنظل ‌ ‌ ‌ تمنای قوام این شد که زردی زاید از صفرا

وگرنه دارد این قدرت که آرد زرد گل سوری
وگرنه دارد این شوکت که بخشد خار بن خرما
ز لطفش هردلی خرم ز فیضش هرتنی راضی
براهش هرکسی پویان بذکرش هرلبی گویا
همه خواهان یك مقصدهمه جویای یك منزل
یکی عارف یکی عامی یکی مؤمن یکی ترسا
همه آثار یك جنبش همه آیات یك قدرت
یکی هندی یکی رومی یکی زشت ویکی زیبا
مثالی بست و خواندش عالم ارواح در پنهان
خیالی پخت و گفتش عالم اجسام در پیدا
معلق کرد بی بنیان سپهری مجتمع ارکان
مطبق ساخت بی آلت زمینی متصل اجزا
نخستین گوهری کامد طفیلش عالم و آدم
نخستین خلقتی کامد مراد از آدم و حوا
بود ذات شریف شهریار خطه امکان
بود نور وجود شهسوار عرصهٔ لولا
محمد زبدهٔ امکان حبیب حضرت یزدان
کفیل رزق انس و جان وکیل خالق یکتا

ومن غزلياته:

غرقه چنان به که نجوید کنار — بسته چنان به که نگردد رها
زخم چنان زن که نیابد علاج — درد چنان ده که نجوید دوا

میرزا ابوالحسن دست غیبی شیرازی فردوس

فردوس نامش میرزاابوالحسن ازسادات دست غیب دارالعلم شیرازجنت طراز و بـا مرحوم میرزا ابوالقاسم صامت درطریق همقدم وشفیق ومتولی بقعهٔ متبرکه سیدمیرمحمدبن موسی الکاظم علیه السلام است چنانچه دراین بیت خودگوید :

فرزند دین محمد موسی که ازشرف — دربانیش بود شرف و افتخار من

درسال هزارویکصد وهفتاد متولدگردیده ودردویست وبیست بفردوس برین شتافته و بعداز وفاتش بسیاراشعارش ازمیان رفته .

وله:

ای که منعم ز ناله فرمایی ناله فرماست عشق جانانم

وله :

مگر آن چاک پیراهن گشادند که از بوی گلم دیوانه کردند
زمی ساقی چراغی پیش ره گیر که مستان گمره میخانه کردند

وله :

بود پیچیده طوماری دل از غم که هر حرفیش باشد دفتری چند
جفا کم کن بمرغان گرفتار چه میخواهی ز بی بال و پری چند

مخفی نماناد که سلسلهٔ دست غیب از قدیم سادات حسنی حسینی نگاشته‌اند ووجه تسمیه راقم را معلوم نیست درهرحال همیشه مردمان فاضل دراین سلسله بوده وهستند.

میرزا ابوالحسن دست غیبی تمنا

وازآن جمله میرزا ابوالحسن دست غیب تمنا تخلص درزمان شاه سلطان حسین صفوی بوده ودرهزارویکصد وهجده فوت شده، دیوانش قریب بده هزار بیت میشود وازاوست :

حیات جاودان بخشد بعاشق چشم شهلایش
ز رفتن باز دارد عمر را مژگان گیرایش

میرزا ابوالحسن دست غیبی دست غیب

وازآن جمله‌است فاضل معاصر، ناهج مناهج عربیه، جامع اسالیب ادبیه، حاوی فنون حکمیه، مؤمن ممتحن میرزا ابوالحسن دست غیب دام فضله که ماه رمضان سال هزارودویست وشصت ودودرشیرازمتولد شده و تولیت بقعهٔ متبرکه امامزاده ،ذکور بااوست چنانچه عماره درآن سلسله برقراربوده. اشعاروخطب عربی بسیاردارد حواشی براسفاراربعه صدرالمتألهین وشرحی برکلمات قصارعلوی ازمصنفات اوست. صاحب اخلاق حمیده و اوصاف ستوده‌است گاهی برای طبع آزمایی سخن فارسی موزون هم گفته دست غیب تخلص نموده و از آن جمله است :

کنت کنزاً بودپس احببت‌ان‌اعرف سرود شکر کزاین آرزو آخر نه برخوردار بود

میرزا عنایةالله اعتمادالتولیه دست غیبی

وآن‌جناب را فرزند ارجمندی‌است نام شریفش‌عنایت‌الله لقبش‌اعتمادالتولیه‌دررمضان هزارودویست ونودودو بدنیاآمده درفنون علوم مرسومه حظی‌کامل‌تحصیل‌نموده طبعی‌موزون دارد و این غزل لسان الغیب را که حاجی سبزواری استقبال نموده ایشان نیز اقتداء

فرموده درماه صفر سیصد و هفده این است :

درره عشق تو بیم خطری نیست که نیست
سوده بر خاک درت هیچ دری نیست که نیست

میرزا محمد علی گلشن شیرازی

زبده اصحاب دانش و کمال، نخبهٔ ارباب بینش و حال میرزا محمدعلی گلشن تخلص اصلا ازطایفهٔ زنگنهٔ کرمانشاهان ودردارالعلم شیراز متولد ودرآن خاک پاك نشو ونما یافته شاعریست سخندان ودیوانش گلستان، ازعلوم رسمی با بهره بوده ودرفن عروض وقوافی و قواعد شعری بااطلاع وبا اصحاب معرفت وارباب حال نشستی و در خلوت به روی اغیار بستی و درمدایح ائمه طاهرین ورثاء حضرت حسین(ع) درهای گران بها سفتی از اشعار اوست:

ز بیداد تو هر کس جان دهد هست او گناه من
که تن دادم به بیداد و ترا بیدادگر کردم
کنون عمری است بامن سر گران پیر مغان گلشن
بجرم اینکه روزی بر در مسجد گذر کردم

الحاج میرزا محب علی

وآن مرحوم را اخلاف نیکو اوصاف بروزگار یادگاراست یکی عمدة العلماحاج میرزا محب علی که درفن حدیث واخبار ماهر ودرسلك اهل ظاهر با مناجاتیان صاحب سبحه وسجاده وعمرخود را بموعظه خلق صرف نموده درعتبات عالیات مجاور بود وازآن مرحوم دو گوهر پاك امروزدر کره خاك مفخر افلاك میباشند .

آقا میرزا محمد علی

یکی عمدة المجتهدین علام فهام آقا میرزا محمد علی سمی جده که در شیراز مجلس افاده و استفاده دارند و طلاب را مستفیض مینمایند و ایام ماه مبارك خلایق را موعظه میفرمایند بعلاوه علوم متداوله اجتهادیه درعلم حروف وفن شعر بی بهره نیستند راقم قدری ازکتاب مکاسب مرحوم شیخ مرتضی را خدمت آن جناب خوانده است .

آقا میرزا محمدتقی مجتهد

دیگر قدوة الفقها آقا میرزا محمد تقی برادر بزرگتر جناب میرزا محمد علی است که ازافاضل تلامیذ فاضل اردکانی بوددر کربلا بعد ازارتحال استادبه سر من رای رفت وازخدمت میرزا تکمیل یافت وامروزدرآن دیارشخص اول علم است وراقم اصول معالم را خدمت او تلمذ نموده است. درطبع موزون بنظم دری و تازی کامل‌اند والحال چیزی در خاطر ندارد

باريتعالی هردو برادر را مؤيد بدارد .

ميرزا حبيب قاآنی شيرازی

فرزند ديگر ميرزای گلشن که با خراباتيان طالب باده وساده وبا برادر مهتر طرف نقيض است. ميرزا حبيب‌الله قاآنی که طاير فکرتش را شاخسار مضامين بلند مأوی ودر گلشن سخن عندليبی است خوش نوا فرهنگ سينه‌اش لغات پارسی را برهانيست قاطع و از طور سينای سينه‌اش انوار قبسات کنايات واستعارات لامع وازمطالع سخنان نظم و نثرش حکمت يونان طالع ودرمحبت با خاندان رسالت وپيروی پيران طريقت آيتی است ساطع اگرچه بيشتر به قصيده سرايی مايل ولی دراقسام سخن چون اساتيد اواخر واوايل در ابتدای امر به اسم تخلص می‌نمود .

بعدازآنکه نواب حسينعلی ميرزا شجاع السلطنه برادر صلبی وبطنی حسينعلی ميرزا فرمانفرمای ازايالت ولايت خراسان استعفا نمود بملاقات برادر به شيراز آمده قاآنی را بخت مساعد گشت در سفروحضراز جمله خواص نديمان حضرتش محسوب داشته‌ازآن دارای قاآن شوکت به‌قاآنی متخلص گرديد وچون برحسب تقدير بدارالخلافه وطن نموداهل‌وعيال را ازشهرشيراز بدارالخلافه طهران خواست .

وفاتش بقولی سال هزار و دويست وهفتاد و بروايتی هفتاد وسه بوده ديوان او را مکرر باسمه‌بی‌و بطبع رسيده واشهرازآن‌است که درين اوراق ذکری شود ولی محض اينکه‌از آن گلشن هم گلی چيده وازآن خمخانه هم ملی‌چشيده چند فردی ازاين قصيده آورده شد تا شامه مطالعه کنندگان را معطر دارد :

عاشق بی کفر در شرع طريقت کافر است — کافری بگزين دلا گرشور عشقت درسراست
کفر دانی چيست آزادی زقيد کفرو دين — آوخا زين قيد آزادی که قيد ديگراست
کفر صورت چيست درد فقر و سوز عاشقی — دردآن‌وسوزاين‌الحق‌عجب جان‌پروراست
نفس را کامل نمايد درد فقر و سوز عشق — بانگ کوس‌ازضرب‌است‌وبوی‌عوداز‌آذراست
عکسهای فطرت تست‌آنچه اندر عالم است — نقشهای‌فکرت تست‌آنچه اندر دفتر است
هست يك خورشيدرخشان‌وآنچه بينی‌روزن‌است — هست يك هستی‌مطلق وآنچه‌يابی مظهراست
ترك اوصاف طبيعت گود لاکز روی طبع — هرچه‌خيزد ناقص‌است‌وهرچه‌زايدابتراست
خلق نيکی کز طبيعت می بزايد مرد را — پيکری‌بيجان بسان صورت صورتگراست
فکرو ذکر اختياری چيست دام مکروشيد — کان که بی‌می‌مستی‌آرددرپی‌شوروشراست
اژدهای نفس نگذارد که رو آری بگنج — اژدها کش شوکرت درسرهوای گوهراست
شيرحق آن اژدها را کشت اندر عهد مهد — لاجرم هرآدمی کوحيه درشد حيدر است

میرزا حسن سامان

قاآنی رافرزندی بودمیرزا حسن نام سامانی تخلص، چون‌ازشیراز بر آمد درمدرسهٔ دارالفنون درآمد بتعلیم حساب وهندسه وحکمت جدید پرداخت درلغت فرانسه دانا شدو درفن موروثی وشیوه سخن سرایی توانا چون روی درترقی کمال آورد اجل مهلتش نداد روی بسرای بی‌زوال نهاد بسال هزار ودویست وهشتاد وپنج قصاید و مسمطات خوب دارد واین موقع دو سه فردآورده میشود :

تلخ کم گو پی آزار دل همچو منی — همه‌کس راست‌مسلم که توشیرین سخنی

***

سر فـراز است پیش هـر نظری — هر که در پای دوست داد سری

جـلوه‌یی کرد آتش رخ یـار — بدو گیتی نمانـد خشك و تری

شیخ محمد قانع

شیخ محمد ابن شیخ علی، والدش از بحرین به‌شیرازآمده درد‌ارالعلم مسکن‌ساخت و همشیره مرحوم میرزاگلشن را بحباله نکاح درآورد وشیخ محمد بظهور رسید وآن جناب ازبدوشباب بتحصیل علوم رسمی فیض‌یاب ودرمدرسهٔ حکیم مقیم گردید وخدمت ارباب‌حال واصحاب معرفت رسید ودرصفای باطن کوشید وبمفادولدالحلال یشبه بالخال طبع سرشارو قدرت سخن موزون داشت وبملاحظهٔ تجرید وگوشه‌گیری وقناعت تأهل اختیارننمود وبا تنگدستی با دوستان گشاده رو بود وتخلصش چون وصفش قانع واین اشعارازگفتاراوست .

بگذر ز سرجان و دل ودین بره عشق — خواهی اگر این راه کنی طی بسلامت

باشد بسرم شوق خرابات که عمریست — حاصل نشد از مدرسه‌ام غیر ندامت

***

چه حاصل گر کند دیگر نگاهی — که از اول نگاهش رفتم از هوش

ندانم قـانع از لعلش چـه بشنید — که با چندین زبان گردید خاموش

میرزا امین خاکی شاه شیرازی

میرزا محمد امین شیرازی‌الملقب خاکی شاه. ترجمهٔ وی در ریاض‌العارفین است و دراینجا ازتذکره مجمع‌الفصحاآورده میشود. دربدوحال مکسبی داشت بعداز طلب طالب صحبت اصحاب حال شد و به محب علی شاه چشتی رسید و دل بست وبتصفیه نفس پرداخت زحمتهای شاقه را تحمل‌کرد وازاعادی زحمات بسیاردید بملامت تن دردادوملالت نیافت

چندی هم درعراقین سیاحت کرد، درقلمرو علی شکر جمعی ارادتش گزیدند دیگرباره بشیراز آمده متوقف شد علمای عهد محمدعلی شاه راتکفیر وازشیراز اخراج کردند ودرحالت خروج مؤلف بخدمتش رسید پیری معمر، معمم، موقر، مکرم بود. علی ای حال میرزا چندی درتکیه هفت تنان خارج شهرصومعه وخانقاه داشت ومکرر رفیض صحبتش روزی میشد.

بسیار آزموده وسوخته وپخته وخلیق بود در عین فقر قناعت ودر کمال عجز مناعت داشت دراواخرعمر بطهران آمده مدتی بماند تا رحلت نمود در مقبره خارج شهر طهران جسمش مدفون شد وجمعی ازمریدانش ازاو کرامتها بیان کردند علی الجمله وی خاکی شاه لقب داشت وبرطریقه حقه ثابت بود گاهی برحسب ذوق بنظمی میپرداخت ولی مدون نمیساخت اوراست :

ای دل اگردمی ز خودی با خدا شوی — از پای تا بسر همه نور و ضیا شوی
گفتی کز اختلاف جهان نیستم خلاص — هستت خلاص گر بخلافش رضا شوی
یابی فراغتی ز ستمهای نفس اگر — با سالکان راه صفا آشنا شوی

***

چندی پی علم و مذهب و کیش شدم — یك چند دگر طالب درویش شدم
دیدم دل بوده مبدأ هر فیضی — بر گشتم و عاشق دل خویش شدم

آقا عبدالله طبیب شیرازی

محامد نصاب آقا عبدالله طبیب شیرازی خلف الصدق حاج علی اصغر درمجمع الفصحا است که وی مردی فاضل نکته دان وسالك صفوت بنیان بود، دراخلاق حسنه معروف وبه صفات حمیده موصوف. درایام توطن وتوقف من بنده به شیراز که کمتر از قرنی نبود غالب آن ایام بامن قرین ومنش همنشین سالی سه چهاراست که درگذشته، انتهی.

درریاض العارفین است که درخدمت علما وفضلا اکتساب کمالات نموددرعقلیات تلمیذ ملااحمد یزدی وسایر الهیین معاصرین بود وحکمت طبیعی را درخدمت جناب فضیلت مآب حاج میرزا سید رضی که الحق حکیمی عیسوی وطبیبی مبارك قدم بوداقتباس فرمود. پس از تکمیل کمالات بتحصیل حالات مایل شدمدتی بتهذیب اخلاق ومجاهده نفسانیه بسرآوردوبا فضلاوعرفا معاشرت کرد، غرض مردیست طالب ترك وتجرید وجاذب حال وتوحیدشایق صحبت فقیران وعزیزان وازمصاحبت اعیان وامراگریزان غالب اوقاتش صرف تعبد وطاعات واکثر معالجاتش محضاًلله پاکی فطرتش ازحصول قربت اهل دنیا مانع وعلوهمتش بوصول معیشت مقرری قانع فقیر رابخدمتش کمال اخلاص است این ابیات ازاوست :

خوش گفت پیرعقلم دوش ازسر کرامت — عشق بتان ندارد حاصل بجز ندامت

از حادثات گیتی ایمن شوی و فـارغ
در کوی می فروشان سازی اگر اقامت

***

برهرچه نظر میکنم ازوی اثری هست
اندر دل هر قطره ز بحرش گهری هست
بیهوده مرو در پی هر زاهد و واعظ
کز آن خبری نیست که باا‌وخبری‌هست

رباعی

ای آنکه ز هر ذره نمایان شده‌یی
از هر طرفی چو مهرتابان شده‌یی
در کعبه ودیر جمله را روی بتوست
تو مقصد کافر و مسلمان شده‌یی

الشیخ احمدالاحسائی

الشیخ‌الامجد احمدبن‌زین‌الدین بن‌الشیخ‌ابراهیم‌الاحسائی‌روح‌الله روحه‌قال‌المحدث النیسابوری‌المعروف بمیرزا محمدالاخباری فی رجاله احمدبن زین‌الدین الاحسائی‌القاری فقیه‌محدث عارف‌وحید‌فی‌معرفة‌الاصول الدینیة له‌رسائل‌وثیقة اجتمعنا معه‌بمشهدالحسین(ع) لاشك فی‌ثقته جلالته انشاءالله، انتهی .

ودرروضات‌الجنات بنحوتفصیل ترجمهٔ‌آن جناب وطرق روایات واسامی کتب ورسائل مؤلفه اوذکرشده اجمالش‌آنکه ازخدمت امیرسید علی طباطبایی صاحب ریاض وشیخ جعفر صاحب کشف‌الغطاء ومیرزا مهدی‌شهرستانی‌وازجماعتی‌ازعلماء قطیف وبحرین‌اجازه‌روایتی داشته ودراواسط عمربممالك عجم‌آمد وبیشتردردارالعباده یزد بماند واز آنجا به اصفهان روانه شد ومدتی نیزدرآنجاتوقف فرمود وازآنجا برای مراجعت بموطن‌خویش‌یعنی کربلا حرکت نمود چون به‌کرمانشاهان رسید نواب محمد علی میرزا پورخاقان حاکم‌آن دیار بود امر بتوقف شیخ نمود .

وبعد ازوفات محمد علی میرزابجانب عتبات روان‌گردید وبقصد مجاورت و تصریف بقیه عمردرآن مکان شریف واشتغال بتألیف وتصنیف رحل اقامت انداخت وجمعی ازاطراف وجوانب به ارادتش روی‌آوردند وبسیاری درطعن اوسخن گفتند وهرچند شیخ عقاید خود را تقریرنمود واجوبه مسائل‌راتحریرفرمود وردفلاسفه وصوفیه رانشرداد مفیدنیفتادوجمعی نادان نوشتجات شیخ راکه ضرر عمومی داشت بنظر پاشای بغداد رسانیدند بمضمون کلام ابن زبیردروقعهٔ جمل اقتلوابی‌ومالکا‌آتش فتنه را مشتعل داشتند .

لهذا شیخ مایملك خودرا ازمنقول وغیرمنقول بفروخت وباتمام بنات وبنین واهل و عیال روانه بیت‌الله‌گردید وبواسطه ضعف بنیه وپیری‌که تقریباً سن‌شریفش نودبود درمنزل هدیه‌که سه‌منزلی مدینه‌منوره است وفات‌یافت ومرغ‌روحش ازتنگنای قفس ناسوتی بعوالم ملکوتی طیران‌نمود وکان ذلك فی‌اوایل سنه ثلث واربعین ومأتین بعدالالف ودفن بالمدینة

المشرفه فی جوارائمه البقیع .

راقم گوید دراواخرمحرم سال هزاروسیصدوشش درمدینه طیبه مشرف بودم وبزیارت ائمه بقیع فایزشدم مزار کثیرالانوار شیخ بیرون بقعهٔ ائمه متصل بدیوار در مقابل بیت ـ الاحزان است وشباکی ازآهن بدورلوحه منصوب است وبرلوحی که روی قبر است فقراتی منقوروازآنجمله است این بیت :

فزت بالفردوس فوزا یابن زین الدین احمد قدسئلت الفکرعن تاریخه یوما فانشد

و نیزدرروضات الجنات است که ازبرای شیخ دوپسرفاضل عالم بوده محمدوعلی وشیخ محمد شدیدالانکار برطریقه پدربوده وهروقت از پدرسخنی در میان بوده میگفته کذا فهم عفی‌الله عنه مگراینکه تلمیذ عزیز اوقدوه ارباب فهم و تمیزالحاج سید کاظم ابن‌الامیر سید قاسم‌الحسینی الجیلانی الرشتی که نائب مناب اوست لقد اطراء وافرط فی‌الثناء علی هذا الشیخ انتهی ملخصاً .

راقم گوید در زهد و تقوی و پرهیزکاری شیخ شرحی از پدرم رحمةالله علیه استماع نموده ومیفرمود ششماه درکرمانشاهان غالب لیالی وایام باآنجناب محشور بودم وعلی‌الجمله پس از فوت مرحوم شیخ و سید قدس سرهما جمعی که پیروان دو بزرگوار بودند متفرق بدوفرقه شدند وهردوطرفی نقیض یکی بنام رکنیه خوانده شود ودیگری بابیه .

اما مرحوم میرزا حسن گوهر که ازخواص مرحوم سید بود انکارهردوفرقه مینمود ومرحوم‌آقا میرزا ابراهیم شیرازی که ازبنی‌اعمام والداست ومریدجناب گوهرنقل فرمود که میرزا را عقیده‌آنست که اینها ابداً بمرحوم سید و شیخ انتساب ندارند و محض دکان خودرا بآن دوبسته‌اند .

آقا میرزا ابراهیم راکتابی است مسمی‌به رجوم‌الشیاطین‌فی‌ردالباب والمتشیخین و جمعی‌ازعلماء بالاسری‌وپشت سری‌درظهرآن کتاب تصدیق برصحت‌آن نوشته‌اند وحجةالاسلام میرزای شیرازی باین عبارت نوشته تلك حجتنا اتیناها .

ابراهیم میرزای‌گوهررا اشعارخوب است واین بیت ازجواهراواست :

چون نکودیدم‌توهم‌همدست‌جور روزگاری ملجأت‌پنداشتم‌ازدست‌جورروزگاران

و مرحوم سید قدس روحه را فرزند نیك اختری بود سمی جدش احمد اوقاتیکه راقم مجاورت عتبات داشت مکررصحبت باحضرتش دست‌داد. بزرگوارمردی‌بود دراصلاح امور مردم خودداری نداشت باآنکه چندان علوم رسمی نمیدانست خانه‌اش ملجأ افاضل بود. درشب دوشنبه هفدهم جمادی‌الاولی‌سال‌هزارو دویست ونود وپنج بعد ازاداء فریضتین مغرب وعشا ازصحن مقدس بباب معروف بسدر بیرون‌آمد که شریری بضربتی پهلوش را شکافت وباجدادش ملحق گردید وخلف‌الصدقش‌آقا سیدقاسم بجای پدر نامور است .

تنبیه

جناب سیادت مآب معارف آداب مجدالاشراف میرزا جلال الدین ذهبی دام مجده دیباچه‌یی بنام تام الحکمه بر کتاب شرایط الطریقه وقوام الانوار مرحوم والد شریفش میرزا ابوالقاسم معروف بمیرزا بابای ذهبی شریفی مرقوم داشته و ازاوایل آن چندکلمه‌یی بعبارته آورده میشود ازروی نسخه‌یی که در تبریز سال هزار وسیصدویك باسمه‌یی شده است: دوره منتهی بجناب سیدی سید قطب الدین محمد اقدس سره العزیز گردید وجمعی کثیر درخدمت ذی موهبت اکسیرخاصیت تربیت شده عموماً و ازخواص حاضرین حوزهٔ مبارکه چند نفری از رجال بنهایت رتبه علم و عمل و حال فایض آمده بنحویکه صاحب یرلیغ ولایت و اجـازه معنویه گردیده هریك نفر را بسمتی مأمور فرموده وصیت نموده بآنها که حکمت مبتدعه فلاسفه یونانیه ازازمنه سابقه درمیان خلق بیخبر ازحقیقت باقی مانده و با قواعد این دین مبین تطبیق ندارد. جناب شامخ الالقاب آخوند ملا محراب گیلانی را قـدس سره العزیز باصفهان وعراق عجم مأمورفرموده وجنابان مستطابان مولانا آقا سیدمهدی بحرالعلوم ومولانا شیخ جعفر نجفی فقیه قدس سرهما در سمت عتبات عالیات علی مشرفها السلام والتحیات و عراق عرب مقرر فرموده و جناب شامخ الفضایل والاوصاف شیخ الشیوخ شیخ احمد احسائی قدس سره العزیز را باطراف ایران مأمور که درحرکت باشند وجناب مستطاب کروبی انتساب آقای آقا محمدهاشم قدس سره العزیز داماد خود وجد فقیر را بسمت فارس امر فرموده و بطور انصاف هریك ازاین بزرگواران کمال بذل جهد و اجتهاد خود را فرموده بحول الله تعالی وعنایاته حکمت معصومیه الهیه را درایران بل توران رواج دادند، انتهی.

راقم گوید درترجمهٔ سید قطب بعضی سخنان گذشت لایلزم الاعاده، ومخفی نماناد که کسانی که جناب مستعلیشاه با ایشان صحبت داشته بسیارند و ذکر تمام آنها بمناسبت نام هرشهری دربستان السیاحه وریاض وحدایق مسطوراست واگردراین اوراق نقل آن اشخاص وسخنان ایشان نماید مثنوی هفتاد من کاغذ شود و چون نسخه بستان باسمه و بطبع رسیده لازم بتذکار وتکرار ندارد.

حضرت رحمتعلی شاه شیرازی

شیخنا وشیخ شیوخنا وقدوتنا وسیدنا ذوالسیر الجمیله والمناقب الجلیله والبرکات الباهره والمکاشفات الظاهره والکرامات الخارقه والانفاس الصادقه صاحب المعارف والعلوم والاداب والرسوم الطالع من مشارق النفوس القدسیه التی هی من مشکوة انوار الحضرت الربوبیة ومن افاض الفیاض المطلق علیه من اشعة انواره ما اعده له فکشف له حجب الجلال والجمال

واطلعه علی مکنون المعارف والاحوال وجعله فی سلوك الطریقه منقطع القرین و فی الجمع بین الشریعة والحقیقة ذا التخصیص والتمکین مظهر رحمته اعلی العالمین قطب العارفین الحاج زین العابدین رحمتعلیشاه بن الحاج معصوم بن الحاج محمد حسن ابن الحاج معصوم علیه وعلیهم رحمة الله الحی القیوم .

ملجأ الزوار کهف الحاج ینبوع الوقار شیخنا المعروف اعنی الحاج زین العابدین :

نائب الصدر مکرم بوالوفا رحمتعلی — کش معین شد رحمت حق انه نعم المعین

مات قبل الموت موتا قد نشت منه الحیوة — فهو باق فی بقاء الحق من بعده لسنین

قطب اهل فقر حاجی میرزا کوچك که بود — درمعانی بی نظیر و در مکارم بی قرین

لم یزل مستنجدا من حب آل المصطفی — عائذا بالعروة الوثقی و بالحبل المتین

ودراین عنوان گرامی وترجمه حضرت سامی مقدم میدارد ذکر آباء عظام وخانواده کرام آن ولایت مقام را :

ظاهراً آن شاخ اصل میوه است — باطناً بهر ثمر شد شاخ هست

پس بمعنی آن شجر ازمیوه داد — گر بصورت ازشجر بودش نهاد

بهراین فرموده است آن ذوالفنون — رمز نحن الاخرون السابقون

اول فکر آخر آمد در عمل — خاصه فکری کو بود وصف ازل

الحاج محمد حسن المجتهد

جدنا العلم الاعلم والنحریر الافخم علامة زمانه ونادرة عصره واوانه الدارج الی رحمة ربه الحی القیوم الحاج محمد حسن ابن الحاج معصوم القزوینی اصلا الحایری المنشأ والتحصیل والشیرازی الموطن .

قال فی روضات الجنات کان فاضلا نبیلا ومجتهدا جلیلا هادیا من الهادین و مروجاً للدین جامعا للمعقول والمنقول و مشتهرا بالمهارة فی الاصول من تلامذه شیخ مشایخنا مولانا محمد باقر البهبهانی فائقا علی سایر الائمة والاقران فی بسطة اللسان و عذوبة البیان والقیام بحق الموعظة الحسنة للعوام والخروج عن عهدة ارشاد الامة بطیب الکلام کما نقلنه جملة ممن حضر مجلسه الشریف وسعد باستماع مواعظه الشافیة من السمع اللطیف .

له کتاب مصابیح الهدایة فی شرح البدایة للشیخ حر العاملی فی الفقه عندنا نسخة من طهارته فرغ منها فی ذی القعدة سنه ثلثین ومأتین بعد الالف وتنقیح المقاصد الاصولیه فی اصول الفقه و کتاب کشف الغطا وکانه فی اصول الکلام اقول هو فی الاخلاق صنفة قبل کتابه الاتی ذکره کما قال فی ابتدائه مشیرا الی ما قاله فی کشف الغطا و کتاب تلخیص الفواید وهو بمنزلة الشرح علی کتاب فوائد استاده العتیق کبیر مشتمل علی کثیر من التحقیق و مناظرات

کثیره مع جملة من فضلاء زمانه اقول قال جدنا فی اوایل کتابه هذا وسمیته بملخص الفواید السنیه وقال فی شرحه سمیته بتنقیح المقاصد الاصولیه فی شرح ملخص الفواید الحایریه فقد لخصها اولا فی حیوة استاده وشرحها ثانیا بعد وفاته وقال فی آخر المتن .

و فزع من الفها العبد الضعیف المستجیر برحمة ربة الحی القیوم اقل طلبة العلوم محمد حسن بن المرحوم الحاج معصوم القزوینی اصلا والحایری موطنا و فقه الله لتحصیل مرضاته حال حیوته وعفی عن معاصیه وسیئاته بعد مماته وحشره مع موالیه الاخیار محمد وعترته الاطهار فی جناته ضحوة یوم الاثنین الرابع والعشرین من شهر جمادی الاولی من السنة الثانیة بعد المأتین والالف من الهجرة علی مهاجرها الف سلام و ثناء و تحیه مصلیا مسلما مستغفراً .

وقال فی خاتمة الشرح والحمدلله رب العالمین الذی وفقنی مع کثرة همومی واشتغالی وتفرق بالی وتراکم بلبالی لاتمام شرحه و تنقیحه والاهتمام فی تهذیبه و تصحیحه بالقدر المقدور والنهج المیسور والمسئول ممن نظر ان لاینسانی من صالح الدعوات و یصفح عما فیه من الزلات والمرجو من الله العلیم ان یجعله خالصا لوجهه الکریم وان یجعله ذخرالی فی یوم لایسئل حمیما حمیم و وقع الفراغ منه فی یوم الجمعه ثامن شهر جمادی الاولی من شهور السنة السادسة عشر بعد المأتین والالف من الهجرة النبویة والحمدلله رب العالمین .

رجعنا الی ماترجمة صاحب الروضات قال وله رسائل متفرقة فی کثیر من المسائل و کتاب کبیر بالفارسیة سماه ریاض الشهادة فی ذکر مصائب السادة وضعه فی مجلدین و ثلثین مجلسا یشرح فی الاول سهما المشتمل علی اربعة منها احوال الاربعة الاول من آل العبا علیهم السلام وفی ثانی المجلدین المسکفل لتفصیل سایر المجالس جمیع مایتعلق بمجاری حالات خامس آل العباء واصحابه الشهداء واولاده الائمة الامناء ولعمر الاحبة انه لقد تجاوز فیه الغایة وبلغ النهایة من تنقیح ذلک الشأن و تشیید ذلک لسان و شاعت النسخ منه علی ایدی الشیعة فی هذا الزمان شیاع احسن ماقد کتب فی امثال تلک المعان ویظهر من مطاوی ذلک الکتاب انه کان مضافا الی مافیه من الفضایل والکمال شاعراً ماهراً و ادیباً باهراً حسن المعرفة بلطایف التقریر وطرائف مایلتفت الیه الفاضل النحریر من دقائق نکات التحریر .

وله ایضاً کتاب آخر سماه نور العیون مختصراً من کتابه الریاض یشتمل علی اربعین مجلسا من ذکر مصائب اهل البیت و کانت وفاته فی العشر الثالث من هذه المائه رحمة الله علیه، انتهی .

اقول وله کتاب جمع فیه خطبه الفصیحة التی فی غایة البلاغة للعیدین والجمعة و عقد النکاح و مجالس وعظه وهذه الخطب غیر ما انشده فی کتاب ریاضه و اوایل مصنفاته تم انه ارتحل روحه القدسی الی حضرت القدس سنة اربعین ومائتین بعد الف و نقل جسده الشریف

الی‌مشهدالحسین(ع) ودفن بقرب استاده فی‌الرواق عنداقدام‌الشهداء وزرناه مرارا بپارسی گویم جمله احوال آنجناب را ومحض‌اتمام سخن‌صاحب روضات بتازی‌کلمه‌یی گفته شد.

چون درسال هزارویک‌صدوهفتاد وپنج حاج معصوم وحاج زین‌العابدین والد ماجد وعم حاج محمدحسن که یکی درزمرهٔ تجارابراورویکی درشمارهٔ معارف اخیار بود باتمام سرمایه وجمیع اهل وعیال ازدارالسلطنه قزوین بقصد مجاورت عتبه مشهد حضرت حسین بیرون آمدند ودرکربلا رحل اقامت افکندند وبارتجارت گشودند حاج معصوم پسر خود را برای تکمیل علوم برای خویش واگذاشت وآنجناب درحوزه طلاب مجددثانی و روضه درس محقق بهبهانی آقا محمدباقردرآمد فقه واصول را بکمال‌رسانید وچون پدرش‌بدرود عالم فانی نمود برحسب وصیت آنچه‌گفته بودکوتاهی ننمود اموالی که تعدادش ازالـوف بکرور رسیده درراه خدا انفاق فرمود.

حاج زین‌العابدین چون این همت را ازبرادرزاده دید درآن انجمن که علماحضور داشتند وخوان یغما بود اموال خودراکه ازتکرارالف متجاوزمی‌نمود بوی بخشود وصبیه ثیب خود را بعقد وی درآورد وآن زن را سه فرزندکوچك از شوهـر متوفی اول که نیز ابن‌عم بود بود یکی عبدالغفارودیگرعبدالمجید ودیگرعبدالحمید وذکراعقاب اینها بموقع بشود وبقلیل فاصله حاج زین‌العابدین برحمت حق فایزشد.

وچون حاج محمدحسن مشغول تعلیم وتعلم وتصنیف وتألیف بود وکلایی چند برای رسیدگی امورتجارت برقرارفرمود وخود درهفته یکروز بمحاسبات‌آنها میرسید و ازآن صبیه بنت عم‌اورا دوگوهرپاك‌بظهوررسید، اکبرحاج‌معصوم‌وکهترحاج محمد حسین وهردو درآن ولایت نشوونما نموده واشتغال بتحصیل علوم‌نمودند وچون حاج معصوم بسن بلوغ و رشد رسید ودرفقه متفقه‌گردید بمضمون کلام تمام الفقه ثم‌المستجرمبلغی سرمایه رابفرزند ارشد واگذاشت وبرای سهولت امورتجارت و اکمال مراتب تحصیل حاج معصوم بکاظمین علیهماالسلام‌آمد وازمیرزا محمد علی شعرباف خانه‌یی را بمبلغ دوهزار وهشتصد قروش ابتیاع نمود وصبیه عفیفه جناب حاج محمد حسین تاجر خراسانی را مسماة عزت نسابیگم بعقد ازدواج درآورد وکان ذلك فی جمادی الاخره من شهور سنه سبع و مأتین بعدالف و اعیانی‌که درآن مجلس خلد مونس حضور داشته‌اند شیخ محمدکلید دار و دیگرشیخ محمد امین نجل شیخ محمودکاظمی والسید محسن ابن‌السید حسن وغیرهم یطول ذکرهم.

وازبطن این نجیبه درآن موطن اعلی سه‌پسر و دودختر حضرت خالق بوی عنایت نمود بدین‌اسامی: حاج زین‌العابدین والد ماجد راقم در چهاردهم ربیع‌المولـود هزار و دویست وهشت بعالم ناسوت قدم‌نهاد، حاج محمدتقی، حاج محمدکاظم، حاجیه فاطمه‌بیگم، حاجیه سکینه بیگم.

چون درروزغدیرسال هزارودویست وشانزده که‌کلمه بغدیر تاریخ شد سعود نامسعود وهابی بقتل وغارت کربلا ورود کرد وبنیان اموززندگانی مجاورین که باقی مانده بودند خفایا وزوایا بودند بعدازتسکین‌آن فتنه درهم وبرهم گردید. مرحوم حاج محمد حسن با متعلقات ومتعلقین برای انتظام امورتجارت ورسیدگی بحساب وکلا بکاظمین‌آمد و چون رشته محاسبات به‌بصره وحلیج فارس منتهی‌بود ومال‌التجاره درسواحل‌آن بحرمتفرق خود به‌بصره آمد و درترجمهٔ غزالی حکایتی ازبابت کتاب سرالعالمین منسوب بوی و دکان کتاب فروشی بصره ازجد امجد مرقوم شد .

خلاصه پس ازچندی ازبصره به‌بندربوشهرآمد وبرحسب‌تقدیروقصد زیارت حضرت رضا رخت بشیرازبرکشید مردمان‌آن دیارمقدمش را مغتنم وطلاب علوم حضرتش رامحترم و استدعای توقف و توطن نمودند لهذا برای ترویج شرع مبین و تدریس علوم دین تکلیف خود را درتوطن شیرازدانست واز سرمایه خویش بنای عمارت و حمام و سایرلوازمات‌آن بیوتات نهاد ودراستحکام تالاروسرداب‌آن عمارت‌همین بس که باوصف زلازل وسایرحوادث که غالب سنوات سردابهاآب انبارمیشود طاق ورواقش تاکنون مثل‌آنستکه بتازگی‌ساخته شده وبرای تفرج وتفریح طلاب درنیم‌فرسنگی شهربطرف مغرب از باغات معروفه بمسجد بردی باغی‌بنام خیرآباد ودیگری حسن‌آباد احداث فرمود وبحاج‌معصوم امربحرکت‌دادن اولاد واهل وعیال بجانب شیرازنمود .

جناب حاج معصوم املاك کربلا وکاظمین را اجاره‌داد وطومارمحاسبات تجارتی را ازآن حدود پیچید وباعلایق پدروخویش بخلیج‌فارس رسیدورشته تجارت خودراکه‌موضوع ازپدربود بوکلا سپرد و بشیراز خدمت پدرآمد وچون اولاد وجمعیت و بسط تجارت وی بسیاروموضوع‌ازمحاسبات ومایملك پدربود درهمان محله نزدیك بوالدخانه‌ها ترتیب داد وپدربزرگوارش را رسم این بود نمازیومیه و لیلیه را در جامع جدید معروف بمسجد نو بامامت جماعت گذاشته وایام رمضان را تماماً وسایراوقات را غالباً منبرمیرفت و بنصایح بلیغه ومواعظ حسنه مردم را متذکرمیفرمود وهرروز فضلا وعلما در مجلس درسش مستفید ومستفیض بودند وذکربعضی اعیان تلامذه‌آنجناب بیاید .

ایام بهاروروزهای تعطیل جوقه جوقه طلاب علوم وسایراعیان وابرار درآن باغات مینوآیات دعوت داشتند وازبوئیدن گلهای گلستان خیرآباد وحسن‌آباد شامه را وازشنیدن اصوات مرغان چمن سامعه را و از نوشیدن آبهای خوشگوار واغذیه لذیذه بدور سفره‌بی انتظارذائقه را محظوظ مینمودند. هنیئاالاهل‌الدیرکم سکروابها .

وبا این‌وصف بساط تجارتش‌درهندوستان وعراق وخلیج‌فارس مبسوط وخسروگرجی که ملك یمین بوده بر سر حساب و جمع‌آوری اقساط مقرر فرموده وآغا خسرو خیلی با

اقتدارحرکت مینموده وپس ازچندی آن مرحوم بعزم مشهد مقدس ازسمت یزدحرکت نمود وبعد از ادراك طوف آستان رضوی در مراجعت بیزد از خانواده اصیل زنی خواستگاری و بعقد دوام درآورد وبه‌محل توطن بازگشت فرمود وازبطن آن عفیفه درسال هزار ودویست وبیست وچهارجناب حاج آقا محمد بدنیاآمد ونیزسه صبیه دیگرازآن مخدره بود وچهار صبیه دیگر از امهات متفرقه که مادر بعضی گرجیه بودند و باغ حسن آباد را بدختران واگذاشت که درمیان طایفه معروف است بباغ هفت‌دختران واز اعقاب صبایا جماعتی ذکور واناث موجودند وباغ خیرآباد وخانه وعمارت شهر را بحاجی محمد حسین و حاجی آقا محمد بالمناصفه بخشید وازکتب علمیه که کتابخانه بسیارمبارکی است وقریب هزارنسخه خطی که غالب آنها قیمتی است وقف عموم طلاب است بشروطی که درظهرهر کتاب نوشته‌شده وتولیت آن با اعلم وارشد اولاد ذکوراست بطناً بعدبطن.

وآنجناب را علاقه ملکی درمملکت فارس جزآن خانه وباغ نبود ومیفرموده مبلغ چهارتومان که خراج باغ است بمباشرین دیوان در اول سال بدهند فرمانفرما حسینعلی میرزا ووزرای اوهرقدر باکمال ارادت ابا میکردند جواب میدادند نمی‌خواهم همین‌قدر هم ممنون شما باشم اما ربائب آنجناب چون بسن‌بلوغ ورشد رسیدند اموالی که از پدر و مادربارث مستحق بودند بتصرف آنان داد وهریك برای خویش بنای لانه وخانه جداگانه وتجارتی علیحده نهادند وازخانوادهٔ نجبا عیالات بردند وصاحب بنات وبنین گردیدند.

حاجی عبدالغفاررا دوپسروسه دختربظهوررسید آقا محمدصالح اورادوپسرودودختر بود یك پسرودختر به تبریزساکن‌شدند والحال اولادآنها ذکوراً واناثاً درآن‌ولایت ترکند وازفارس بیخبریك دختراوامروزدرشیرازاست پسری دارد نامش‌یوسفعلی چندی‌ارسی‌دوزی رفت وحال چندی‌است درویش یوسفعلی‌شده .

آقا محمدهادی ازوی امروزیك صبیه ودوپسر که حاجی‌حسینعلی وآقاحسنعلی‌باشند باقی‌است اما صبایا یکی بحاجی محمدتقی که ازجمله تجارذوی‌الاعتبارشهرت‌داشت شوهر نمود وحاجی ابوالقاسم تاجرساکن نجف‌اشرف ازبطن‌آن عفیفه بود در سال هزار وسیصد وهشت درهمان مکان وفات یافت میرزا احمد ویکدو همشیرهٔ او اخلاف وی متوطن‌اند یار شرافت آثارندخدایش رحمت کناد اوقاتیکه راقم بعزم زیارت وتحصیل علوم بعتبات مشرف میشد از شیراز تا به کربلا با هم بودیم و متحمل زحمات فقیر بسیار میشد و همچنین دراوقات مجاورت .

صبیه بزرگ حاجی عبدالغفاررا مرحوم حاجی محمدحسن برای نواده خودحاجی زین‌العابدین رحمتعلی‌شاه عقدنمود وازبطن این‌مخدره یك صبیه بیش نیامد و سرپوشیده دیگر کهتر را برای‌فرزند خود حاج آقا محمد ترویج فرمود وازاین‌نجیبه سه ذکور وسه

اناث بوجودآمده ترجمه این دوهمشیره واعقاب آنها بعدازاین بیاید .

حاجی عبدالمجید را دوپسر بودآقا میرزا ابراهیم ازافاضل عهد وساکن کربلا ودر فنون علوم با بهره و غالب خطوط را خوش مینوشت شرحی بر زیارت هفتم حضرت امیر نوشته وکتاب رجوم‌الشیاطین ازمؤلفات اوست و با آنکه مرید مرحوم میرزا حسن گوهر بود ومذاق مرحوم شیخ احمد را مقلد و با عموم صوفیه مغرض با حقیر مودت داشت و از والدم تمجید مینمود ودرحدود سال هزاروسیصدوشش وفات یافت ودرهمان مقام‌شریف‌دفن گردید ویك نفر پسر بنام‌آقا میرزا محمد حسین صاحب فضل و چون پدر غالب خطوط را خوب مینویسد بعلاوه طبع شعرفارسی وتازی دارد و داماد حاجی ابوالقاسم مذکور است و دوسه سال است بطهران‌آمده و در زوایای خمول است حضرت باری انجام مقاصدش را بزودی بفرماید وسالماً بسمت مشهد عزی ملحق باهل وعیال گردد.

فرزند دیگر حاجی عبدالمجید حاجی مهدی در شغل تذهیب استاد بود و سالها در مشهد طوس مجاوروهم‌آنجا وفات‌نمود ازوی سه‌پسریادگاربود یکی مرحوم کربلایی‌محمد-علی درسال هزاروسیصد ودوازده وفات یافت. یك‌صبیه ویك پسرنیکوسیرمحمد علی راست نامش‌احمد علی‌جوانیست بامحبت وهروقت راقم‌بآستان‌حضرت رضامشرف شده‌آنی‌ازحضور مهجور نیست .

پسردوم حاجی‌مهدی‌آقا محمدجعفرمانند پدردرصنعت‌تذهیب بیعدیل‌است‌سال گذشته پسری‌بسن سی‌سال ازوی رفت بعالم باقی بااین‌سبب‌آن بی‌چاره را حالی ومالی نیست .

پسرسیم حاجی‌مهدی حاجی محمدرضا مدتی‌است سرمایه اندوخته ومعروف بصراف است وعجب است‌که ازحال برادروسایرارحام تغافل مینماید چهارپسردارد: محمدحسین، محمدباقر، ابوالقاسم نام دیگری فراموش شده ، صبایا هم دارد وتمام اولاد حاجی مهدی درآستانه مقدسه رضوی مجاوروخدمتی را مفتخرند .

آقا خلیل مدرس شیرازی

حاجی عبدالحمید را نواده پسری بود بنام جدش عبدالحمید در زمره مجانین یا مجذوبین غالباً با اموات حشرمینمود. اما معارف وتلامذه‌آنجناب یکی‌مرحوم‌فضایل‌مآب حاجی میرزا هادی امام جمعه شیرازاست‌که مسجد موسوم بنام وی درمحله میدان شاه از بنای اوست .

ودیگرقدوه دودمان آقاخلیل‌مدرس حاجی‌اکبر نواب اجمالی‌ازآنچه خوددرتذکره دلگشا فرموده‌آنکه اصل سلسله جلیله مدرسها از خراسان بوده ودرعهد صفویه به اصفهان متوقف بوده ودرفتنه افغان بشیرازمتوطن گردیده علی‌الجمله چون‌آقا خلیل‌درجوارمدرسه

حکیم منزلی گرفت تدریس آنجا بوی ثابت گردید وملقب بمدرس شد واین لقب بارث درآن دودمان جاری است تاکنون وچون آقا خلیل ازین عالم فانی روی تافت نعم الخلفش آقا محمد اسمعیل بجای پدر نشست واورا دونفر پسر یادگار بماند آقا خلیل وچون نام جدش بود احتراماً اورا آقا بزرگ خواندند وبدان معروف شد وعمر خود را بعبادات وریاضات مصروف داشت وبه آقا هاشم شیرازی ذهبی ارادت داشته وجمعی بذیل اودست ارادت زدند ومرضی را در استشفای بوی وطلب ادعیه توسل بوده واولاد واعقاب از نسل آن جناب تاکنون بسیارند و در کمال احترام روزگار میگذرانند .

پسر دوم آقا اسمعیل مدرس آقا علی است سالك مسالك شریعت وطریقت بوده وارادت به جناب مولانا عبدالحسین کازرونی نوربخشی ناظر تخلص داشته ورتق وفتق تکایای خارج شیراز بوی راجع بود .

حاجی علی اکبر نواب شیرازی بسمل

آنجناب را سه نفر پسر است که هریك در فنون فضایل گنجینهٔ گهرند اول ایشان است جامع المعقول والمنقول حاوی الفروع والاصول حاجی علی اکبر نواب لقب وبسمل تخلص درزمره متأخرین کمتری بجامعیت اودیده شده درفنون فقه واصول تلمذ خدمت جد اعلی راقم نموده است ودر محضر حسینعلی میرزا فرمانفرما تقربی فوق العاده بهمرسانید ویکی از بنات نواب والارا بازدواج درآورد وملقب بنواب گردید .

خلاصه در فنون ترسلات نظماً ونثراً عربیاً وفارسیاً خامه‌اش گوهرفشان است و این بیت خود اوست که حقیقة درست فرموده است :

اصفهان فخرباو دارد و شیراز به من
بسمل امروز منم در همه آفاق ونشاط

وچنانچه درترجمه نورعلیشاه سبق ذکر یافت ملاقات اورا نموده وبا مرحوم والد و عم وجد راقم الفت ومحبت بی اندازه درمیان بوده وقطعه دررثاء جده یعنی والدهٔ والد از تاریخ طبع نقاد اواست وذکرش بیاید وتألیفات آنجناب بسیاراست :

تذکره دلگشا در ذکر شعرای معاصر تألیف آنرا درسال هزار و دویست و سی و هفت نموده ، رساله دراثبات واجب ، نورالهدایه دراثبات نبوت خاصه ، شرح برسی فصل محقق طوسی، حاشیه مدارك درفقه ، حاشیه برتفسیر قاضی بیضاوی ، تفسیر فارسی ، اندرزنامه ، تحفة السفر فی المعانی والبیان ، سفینة النجاة .

ولادتش درسال هزاروصد وهشتادوهفت بوده ودرسال هزارودویست وشصت وسه برحمت ایزدی پیوسته درجوار امامزاده میرسیدمحمد مدفون گردید وحاجی میرزا عبدالرحیم عشرت تخلص درفوت او گفته است :

چون غم فوتش زغمهای دگر افزون بدی
عقل تاریخ وفاتش را غم اکبر گرفت

وازدیوان جناب نواب این دو بیت آورده میشود :

چون ابر کنم گریه بر احوال دل زار
هر گه نگرم کشتهٔ بی حاصل خود را

سعی ازپی ویرانی دل اینهمه ازچیست
ویران‌تر ازاین چند کنی منزل خودرا

آقا علی اشرف شیرازی آگه

پسردوم آقا علی مدرس آقا علی‌اشرف است تخلص آگه. در تذکرهٔ دلگشا مسطوراست باین عبارت: آگه اسمش آقا علی‌اشرف برادر کهتر حقیراست ازدفاتر عرفا باخبر وازقواعد ارباب تصوف مستحضر اززخارف دنیوی بقلیل قانع ازکثیروپیروصوفیان صافی ضمیراو را از علوم ظاهری نصیبی‌است ومونس هر بی کس غریبی، خط شکسته را خوب می‌نویسد وگاهی شعر میگوید .

درریاض‌العارفین‌است که همارهٔ طالب راه یقین وجویای تحقیق دین مبین بوده آخرالامر دست ارادت به جناب حاجی میرزا ابوالقاسم شیرازی معروف بسکوت داده ودرسال هزار ودویست وچهل و چهار درشیراز برحمت حق پیوست واشعارمعارف بسیارفرموده و از آن جمله است :

یاری نه و مبتلا دل ما
برقی نه و سوخت حاصل ما

در کعبه و سومنات نبود
جـز روی تو در مقابل ما

دوای دردخودازهر که‌جستم
حوالت بر در میخانه کردند

مرا از یك نگاه آشنایی
زخود وزعالمی بیگانه کردند

براه‌عشق‌عقل‌ارگشت‌سرگردان‌عجب‌نبود
که هر کس بوددانا تردراینره‌زودتر گم‌شد

غبار رهگذاری دیده‌ام را داشتی روشن
ولی‌عمریست کانراهم نشانا زچشم‌تر گم‌شد

آقا لطف علی مدرس شیرازی فکار

پسر سیم آقا علی مدرس آقا لطفعلی‌المتخلص‌فکارترجمهٔ آنجناب درتذکره دلگشا به این‌عبارت مسطور است: فکاراسمش آقا لطفعلی‌حقیررا برادر کهترواز آگه کوچکتر، جوانی است درنهایت ذکاواستعداد، کمالاتش درترقی‌وازدیاد همواره بتحصیل‌علوم واکتساب حدود ورسوم بوده اکثراوقاتش مصروف فقه و اصول ودراین دوفن‌بانصیبی است وافی و در فنون دیگرکافی، ازمراتب عقلی‌باخبروازقواعد حکمامستحضر، خط نسخ راخوش‌نویسد وباقتضای طبع موزون شعربسیاری گفته و میگوید.

ودرفارسنامه ناصری‌است که درخدمت حجةالاسلام فی‌زمانه حاجی‌محمدحسن‌مجتهد تکمیل علم فقه واصول‌را نموده بزیور اجتهاد زینت‌یافت ودرسال هزار ودویست و شصت و شش درشیرازعالم فانی رابدرود نمود .

راقم‌گوید بعلاوه استادی وشاگردی نسبت مصاهرت هم در میان بوده وصبیه‌یی‌که از بطن والده مرحوم حاجی آقامحمد بود زوجه او گردید خلاصه درفنون سخندانی وطبع موزون‌کمتری بدان پایه میرسند واین قصیده در مدح عمارت‌کاخ همایون که بحکم حسین علی میرزا فرمانفرما احداث شده وگویاالحال باتمام رسیده فرموده است :

آن کش زمین وآسمان در زیر فرمان‌آمده
مالك رقاب جم نشان از فضل یزدان‌آمده

دارای اسکندرخدم اسکندر دارا حشم
کش ملك عالم از قدم در زیر فرمان آمده

کلك فکار نکته دان بنوشت در تاریخ آن
کیوان براوج آسمان زین‌قصرحیران‌آمده

واوراست دروصف زلزله‌که درسال هزارودویست وچهل‌واقع‌شده :

اختران را زورق اندرانقلاب اززلزله
آسمان‌را جان‌ودل‌درپیچ‌وتاب‌اززلزله

جز بیوت‌آسمان کز او ندارد کس خبر
خانه‌یی نبودکه نبود اوخراب اززلزله

وازغزلیات اوست :

خط چوفکارسرزند بررخ همچوماه او
فرق‌کند ز بوالهوس عاشق پاك باز را

گناه چشم نظر باز ماست هر چه رسد
وگرنه غمزه شوخ ترا گناهی نیست

حکایت ملا فرزی و احضار بعضی ارواح کاملین

ودراواخرعمرمرحوم‌حاج محمد حسن‌طاب‌ثراه مردمك هردودیده‌اش ازدیدارمردم چشم پوشید وهرکس ازاطبا چیزی‌گفتند و درمعالجه‌کوشیدند مفید نیفتاد .

ودراین مقام راقم را طرفه‌حکایتی است از مرحوم عم امجد والد جناب حاجی آقا محمدکراراً استماع نمود ومی‌فرمود مقارن اینکه اطباء یأس‌ازعلاج حاصل نمودند شخصی مسمی بملافرزی وارددارالعلم‌گردید ومدعی تسخیرارواح بود و هرکس چیزی می‌گفت و برحسب اتفاق مابین‌جمعی ازافاضل در این شعرمولانا رومی‌که :

عقل اول راند بر عقل دوم
ماهی‌ازسر گنده گردد نی‌زدم

مباحثه بلکه مشاجره بود ازآنجمله مرحوم نواب سابق‌الذکر گنده بضم کاف بمعنی بزرگ میخواندند یعنی ماهی از طرف سر بزرگ میشود ونی از طرف دنباله و ساق و

مرحوم آقا لطف علی برادر ایشان گنده میخواندند باین معنی که ماهی چنانچه مسلم است از سر گندیده میشود نه از دم و انجمنها دراین باب فراهم میآوردند تا آنکه آراء برآن قرار گرفت که بدون آنکه احدی ازمقصد مطلع شود آخرهمان خصیصین ملافرزی را حاضر نموده درخلوت جناب حاجی‌محمدحسن ودرآن مجلس‌هشت نفربودندمرحوم حاجی‌محمد حسن ، نواب حاجی‌علی اکبرآقا ، لطفعلی ، حاجی محمد حسین اخوی ، وصال و من و دیگری که نامش فراموش شده وملافرزی در بیرون اطاق عبایی برسر کشیده ابتداء سئوالی نوشتند و در زیرمسند نهادند. بعدازچند دقیقه ملافرزی گفت مرد بسیارمجلل و بافرشتگان وانوارالهی نمایان‌است . قدری گذشت گفت حضرت مولاناجلال‌الدین محمدالبلخی‌الرومی برکرسی‌نورنشسته‌ومیفرمایند عقل اول تاآخرشعرولی بنحوی میگفت ملا فرزی مانند آنکه کلمه‌کلمه دیگری میگوید باو واوبازمیگوید وگنده بفتح گاف خواند.

سئوال دیگرنوشته ومثل اول بدون اطلاع ملافرزی درزیرمسند نهادند بهمان نحو تراخی نمود وگفت جناب افلاطون الهی تشریف آورده‌اند و میفرمایند جناب حاج محمد حسن را سبب ندیدن چشم آنست که روزی درحمام بودند وکیسه را دلاك بربدنی که‌سودای معروف داشته زده وهمان را بربدن ایشان دلك نموده وموضعی ازبدن را زخم نموده وآن مرض بتوسط دم بچشم ریخته و معالجات اطباء برضد است واین دواها رابااین دستورالعمل استعمال نمایند بزودی رفع شده وچشم روشن گردد و اسامی دواها را به لغت یونانی گفت یك‌دوسئوال‌دیگرهم‌نمودند ازصاحب ولایت‌کلیه وضدش‌مردورا ازشدت نورونار ونعیم‌وجحیم نتوانست باسم ورسم بگوید همینقدرگفت کرا خواسته‌اید که ازشدت انوار جلال وجمال او قدرت‌نزدیك رفتن نیست واز شدت ملائکه عذاب قهرالهی‌مرانجات دهید سئوال‌را بردارید والله اعلم بحقایق‌الامور .

ومرحوم حکیم الهی‌آقا علی‌مدرس که ترجمه‌اش دراحوال راقم مذکورشود میفرمود زمانیکه معتمدالدوله منوچهرخان دراصفهان بودپای دردی سخت عارض‌اوشد وصعب‌العلاج گردید یکی ازمحارم اوگفت شخصی‌است‌آشنا واومیتواند ازارواح قدماء حکمای یونانی علاج را سئوال نماید بهرنحوبودآن شخص را حاضرنمودندگفت طفلی غیرممیزرا بیاورید وعبایی برسراوکشیدند واومشغول ادعیه خودشد ومعتمدالدوله سئوال نمود یعنی مطلبی که خودمیدانست نوشت ونزد خودش‌بود .

آن‌طفل بعدازچند دقیقه‌گفت آثارحضورمردی نورانی بااصحاب نمایان‌است باین‌نشان که عمامه مولوی برسرداردوشعری‌میخواند ودیگران‌بعدازآنکه اوتمام‌مینمایدمتفقاً تکرار مینمایند نام اورا باصرار و ابرام پرسیدندگفت مولانا است واین شعر که ترنم میفرمایند این است :

ز من نام و نشان نگذاشت یار بی نشان من
به بی نام و نشانی ماند در عالم نشان من

آن شخص گفت بنا بود برای استعلاج یکی ازحکما را بخواهید معتمدالدوله فرمود راست است ولی محض اینکه اطمینان حاصل شود امتحانی شد ومعذرت میخواهم . خلاصه سئوالی دیگر نوشت ونگاه داشت بعدازلحظهٔ بی طفلك گفت یکی ازاساطین حکمت است وبزرگان قدیم باصرارنامش را خواستیم گفت میفرمایند بقراط است وعلاج دردپاطلای سورنجان وگلاب دیگرنام ونشان شخص را نفهمیدیم که همان ملافرزی است یا دیگری و برحسب اتفاق ازآن دوا پای منوچهرخان خوب شد.

اشکال بر مسئله احضار و رفع آن و تحقیق عالم مثال

ترشیح

درمسئله بقاء روح بعد خراب البدن وتسخیرارواح اشکالات بسیار نموده‌اند و ملیین را دراصل مطلب سخنی نیست ولی کلام درآنستکه نفوس ضعیفه چگونه متصور است ارواح کاملین را احضارنمایند ودانی را بعالی احاطه ممکن نیست .

راقم گوید این مسئله یکی از فروع ثبوت عالم مثال است و اجمالش آنستکه حکماء رواقیین که مقدم ایشان است فیلسوف اول‌اعظم فیثاغورث وافلاطون الهی واشراقیه وزمرهٔ صوفیه عالمی میانهٔ عالم غیب که عالم عقول‌است وملکوت اعلی وملکوت ادنی که عالم‌نفوس مجرده است و عالم شهادت که عالم محسوس ملك است اثبات کرده‌اند بلکه از بعضی‌کلمات ارسطالیس قدوهٔ مشائین نیز ظاهرمیشود و درمقدمات این کتاب درترجمه حکما بیان‌عبارت آنجناب شد وآنرا باسامی‌عدیده خوانده‌اندچون هورقلیا وعالم شهادت مضاف و عالم‌اشباح وعالم برزخ واقلیم ثامن وارض حقیقت وخیال منفصل و گفته‌اند که خیالات انسانی متصل‌و نهری ازبحرخیال منفصل است وجابلقا وجابلسا ازشهرهای‌آنجاست واینعالم ازطرفی‌متصل بعالم عقول و ازسمتی اتصال بعالم‌حس‌دارد ودرمیانهٔ این دوعالم بدایع وعجایب‌غیرمتناهیه ودرجات غیرعدیده است وهرچه درعالم‌محسوسات است‌ازصورواجسام‌ومقادیروابعاد واوضاع وهیأت وحرکات و طعوم وروایح واصوات وغیرذلك مثال همه درآن عالم قائم بذات ومعلق لافی مادة ومحل‌است واز حشرجسمانی و مواعید نبوات ومثوبات وعقوبات جسدانیه وآلام و لذات بدنیه که تنزیل کریم الهی واحادیث شارعین بتفصیل وارد شده بآن مستقیم‌آید چه بدن مثالی درحکم‌بدن حسی‌است فی‌جمیع هذه‌الاحکام وهمچنین‌امرمنامات وغرایب‌معجزات وخوارق عادات وطی مسافات بی‌تمادی مدت وحضورامکنه مختلفه و بلدان بعیده در وقت واحد وحاصل‌آنکه عالم مثال عندالمثبتین این شد عالم موجودغیرقائم بالقوی‌الجسمانیه بل

انما تکون القوی مظاهر له ومایری الانسان فی النوم وامثاله انما تکون فی هذا العالم و بعضی عالم مثال را الطف طبقات و اشرف مراتب عالم شهادت میگیرند و گفته‌اند هم چنانکه هرصورت ازصور عالم محسوس را که عالم شهادت است مثالی هست در عالم مثال که شهادت مضافش مینامند هم چنین هرماده‌یی ازمواد آن عالم را مثالی لامحاله دراین عالم خواهد بود پس صورت مثالی به مادهٔ مثالی قائم بوده باشد ومواد مثالیه وصور مثالیه عالم برزخ درازای مواد هیولانیه وصور مادیه عالم حس است والهیین گفته‌اند التسبیح والتقدیس غذاء الروحانیین وغذاء کل موجود هو مما خلق منه ذلك الموجود ولاتحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتاً بل احیاء عند ربهم یرزقون پس بقوت یقین و ایمان وریاضت شرعیه اهل نعیم را درنعیم واصحاب جحیم را در جحیم میتوان دید بلکه بمطلق ریاضات اتصال بملکوت علو وسفل که عالم عقول ونفوس است توان بهم رسانید واخبار ازآنها میشود داد ولفظ تسخیر واحضار ازجهة مسامحه و در واقع حضور دانی است عندالعالی نه احضار دانی عالی را واتصال متناهی است بغیر متناهی نه احاطه متناهی لایتناهی را.

درمعنی جابلقا وجابلسا

تتمیم ــ جابلقا وجابلسا دراخبار آمده که اول نام شهری است درمشرق ودوم نام شهری است درمغرب ودرتعریف این دوشهر چندان نوشته‌اند که عقل درحیرت است ازآنجمله گویند هریك ازاین دوشهر هزار دروازه دارد درهر دروازه یی هزار پاسبان نشسته است وتاکنون جغرافیا دانان وسیاحان کسی آن شهرها را ندیده و بحکم حدیث بساط حضرت مرتضی بچند نفر ازخواص خود نموده است وحکیم سنائی راست:

سخن کز بهر حق گویی چه عبرانی چه سریانی

مکان کز بهر او جویی چه جابلقا چه جابلسا

وفرقه صوفیه برآنند که این دوشهر درعالم مثال است ونیز سنائی راست:

آسمانهاست در ولایت جان — کارفرمای آسمان جهان

در ره روح پست و بالاهاست — کوههای بلند و دریا هاست

ومحققین برآنند که جابلقا منزل اول سالك است درسعی وصول بحقیقت و جابلسا منزل آخر سالك باشد درسعی وصول قید باطلاق ومرکز بمحیط وشیخ محمود شبستری در گلشن‌راز اشاره باین دومنزل فرموده:

بیا بنماکه جابلقا کدام است — جهان شهر جابلسا چه نام است

شیخ محمد لاهیجی شارح گلشن درشرح این بیت گوید و ارباب تأویل دراین باب سخنان بسیار گفته‌اند وآنچه برخاطر این فقیر قرار گرفته بی تقلید غیری بطریق اشاره دوچیز است یکی آنکه جابلقا عالم مثال است که درجانب شرق ارواح واقعست که برزخ است

میان غیب وشهادة ومشتمل‌است برصورعالم‌پس هرآینه شهری‌باشد درغایت بزرگی‌وجابلسا عالم مثال وعالم برزخی‌است که ارواح بعدازمفارقت‌نشأهٔدنیویه درآنجا باشند وصورجمیع اخلاق‌واعمال وافعال حسنه‌وسیئه که درنشأهٔدنیا کسب‌آن کرده‌اند چنانکه درآیات‌واحادیث وارداست درآنجا باشند واین برزخ درجانب مغرب اجسام واقع‌است وهرآینه شهری است درغایت بزرگی ودرمقابل جابلقا است و خلق شهر جابلقا الطف واصفی‌اند زیراکه خلق شهرجابلسا بحسب اعمال واخلاق‌ردیه که درنشأهٔ دنیویه‌کسب کرده‌اند بیشترآنستکه‌صور بصورمظلمه باشند واکثرخلایق را تصورآنستکه این هردوبرزخ یکی‌است.

فاما باید دانست که برزخی‌که بعد ازمفارقت نشأه دنیا ارواح دراوخواهندبود غیر ازبرزخی است که میان ارواح مجرده واجسام واقع است زیراکه مراتب تنزلات وجود و معارج او دوریست چه اتصال نقطهٔ اخیره بنقطه اولیه جز در حرکت دوری منصور نیست وآن برزخی‌که بعد از نشأهٔ دنیویه است از مراتب تنزلات است واورا نسبت بانشأهٔ دنیا اولیت است وآن برزخی که بعداز نشأهٔ دنیویست از مراتب معارج است و او را نسبت بانشأهٔدنیوی‌آخریت است.دیگرآنکه صوریکه لاحق ارواح دربرزخ اخیرمیشوند صوراعمال و نتایج‌اخلاق وافعال‌وملکات است که درنشأهٔ دنیوی حاصل‌شده بخلاف صوربرزخ اول پس هریکی غیرآن‌دیگرباشد فاما دراینکه هردو عالم روحانی‌اند و جوهر نورانی غیر مادی و مشتمل برمثال صورعالمند مشترك باشند.

وشیخ داود قیصری نقل میکند که شیخ محیی‌الدین قدس سره در فتوحات تصریح کرده است که البته این برزخ اخیرغیراول است و تسمیه اول بغیب امکانی و اخیر بغیب محالی فرموده‌اند بواسطهٔآنکه هرصورت که دربرزخ اول‌است ممکن است درشهادت ظاهر شود و صوریکه در برزخ اخیرند ممتنع است که رجوع بشهادت کنند مگـردرآخرت واز مکاشفان بسیارند که صوربرزخ اول برایشان ظاهرمیشود و میدانند که در عالم از حوادث چه واقع میشود فاما براحوال موتی کم کسی ازمکاشفات مطلع میشود ومعنی‌دوم‌آنکه شهر جابلقا مرتبه الهیه که مجمع‌البحرین وجوب وامکان است باشد که صوراعیان جمیع اشیاء ازمراتب‌کلیه وجزویه ولطائف وکثائف واعمال وافعال وحرکات وسکنات دراوست ومحیط است بماکان ومایکون ودرمشرق است زیراکه دریکی مرتبهٔ ذات است وفاصله بینهما نیست وشموس واقمار ونجوم اسماء و صفات واعیان ازمشرق ذات طلوع نموده و تابان‌گشته‌اند و شهر جابلسا نشأهٔ انسانی است‌که مجلای جمیع حقایق اسماء الهیه و حقایق‌کونیه است وهرچه ازمشرق ذات طلوع‌کرده درمغرب تعین انسانی غروب نموده است و درصورت او مختفی‌گشته :

با مغربی مغارب اسرارگشته‌ایم بی مغربی مشارق انواربوده‌ایم

واین دوسواد اعظمند درمقابل یکدیگروخلق هردورا بحقیقت نهایتی نیست.
رجعنا الی بقیة ترجمة صاحب العنوان وچون درماه جمادی الاولی سال هزارودویست وچهل مرغ روحش ازقفس ناسوتی بعالم ملکوتی پرواز نمود قالبش را بعتبات بردند و سبق ذکر یافت و اولاد ذکور آنجناب که هریك گلی منحصردرفرد بودند قائم مقام پدر ورونق افزای محراب ومنبر گردیدند وآغا خسروگرجی تمام آنچه مال التجاره آن مرحوم بود بقوت منوچهرخان تملك نمود واگرچه اوخیر ندید اما بوارث هم چیزی نرسید.

حاج محمد حسین عم رحمتعلیشاه حسینی

ذکرجناب حاوی معقول ومنقول فخرالعارفین وزبدةالواصلین وزائرالحرمین الحاج محمد حسین ابن مجتهدالزمن حاج محمدحسن، درمجمع الفصحا ترجمه آنجناب مذکور و درریاض العارفین باین عبارت مسطوراست وآنجناب درزمان شباب از علوم معقول و منقول کامیاب وبحکم ذوق فطری از طلب عز و جاه دنیوی گذشته طالب صحبت عارفان بالله گشته بخدمت جمعی از اکابر طریق و اماجد اهل تحقیق رسیده کامش حاصل نگردیده مدتها بمسافرت وریاضت راضی و بسیرانوار واطوار قلبیه دل خوش کرده بود تا عاقبت الامر به خدمت حضرت قطب الموحدین حاجی میرزا ابوالقاسم شیرازی مستفیض شد ودست ارادت بدامن تولایش زده اقتباس انوارذوق وحال واکتساب اطوار کمال ازمشکوة جمعیت حضور موفورالسرور آنجناب نمود وعیون سر برمشاهده شواهد حقایق و معارف توحید وجودی وشهودی گشودازاضطراب وانقلاب آرام گرفته از موانع و علایق عقلیه روی دل تافته سالی چند پریشان ودرایران وهندوستان مصاحب درویشان بود بعد بشیرازمراجعت کردچندگاه دیگرنیزدرخدمت آن بزرگوارمی بودتا آنکه آنجناب رحلت فرمود بعد ازچندی والدایشان وفات یافته وباستدعای جمعی بامامت ووعظ وافاده کمالات مشغول شدند اکنون اهل ظاهر وباطن هردورا مرادوازغایت کمال واخلاق باهمه اش وداد است .

بهارعالم حسنش دل وجان زنده میدارد   برنگ اصحاب صورت را. به بوارباب معنی را

آنجناب را درفن شعر نیزپایه بی عالیست وبغیر از قصاید پنجشش مثنوی در سلك نظم کشیده: الهی نامه، اشترنامه ، مهروماه ، وامق وعذرا ، وصف الحال . قطع نظرازمطالب عالیه نهایت فصاحت و بلاغت دارد غرض وجود شریفش مربی اصحاب و ذات خجسته اش مفرح احباب، دردیده حق بین شاهدش مشهود وموجدش موجود، لوح ضمیرش بی نقش ونگار وجان منیرش مستغرق نقش ونگاراست فقیررا درخدمتش مکررصحبت دست داده و صحبتش ابواب فیوضات بروی دل گشاده .

حکایت جناب حاجی محمد حسین با درویش دزد

راقم گوید ازمرحوم حاجی‌آقا محمد برادرایشان وعم‌دیگروالد حکایاتی وروایاتی ازآنجناب دارد واکتفا بدو نقل مینماید .

یکی آنکه گفتند دریکی ازمنازل میانه فارس واصفهان بردرویشی که پیاده راه سپر بود رسیدم مرا بر وی رقت‌آمد و توانایی پیاده رفتن در خود ندیدم باو گفتم بمنزل که رسیدی نزد من‌آی وازصحبت خویش دریغ مدار، توانایی تحمل مخارج تومعلوم‌است اگر قوه پیاده‌رفتن معدوم وبالجمله یك دوروزی باهم‌بودیم وقطع مسافت مینمودیم وماحضررا ازاوپنهان روانداشتم ومختصرلوازم سفروچند اشرفی درکیف کمر بمحضراوگشوده وبسته میشد وغذا بمیل خاطر اوتهیه میگردید .

تاآنکه روزی بسرایی رسیدیم که‌کاروان بار نینداخت و برای‌آنکه نهایت کسالت از بیخوابی شب وعروض تب‌داشتم درآنجا افتاده وازسخن مولانا غفلت نموده: «مجهول‌مروبا غول مرو زنهار سفر با قافله کن» و بواسطهٔ ضعف و ناتوانی در یکی از زوایا فرود آمده خفتم .

ناگاه ازسنگینی سینه بیدارشدم دیدم نادرویش گرگ‌بلباس میش بـرروی سینهٔ من نشسته وباحربه‌ئی که داشت خیال جدا نمودن سرمن ازتن دارد. گفتم این چه جفا است که برمن‌رواداری وازخدا شرم نداری؟ گفت حقیقت‌آن است که قوه‌ریاضت وتحمل‌مشقت نداری میخواهم‌آسوده‌ات نمایم ازرنج و زحمت. دست برد به‌گریبان و حلقومم ملهم شدم که‌آن غول بیابان برای معدودی زرکه برای خرج سفر درکمراست میخواهد مرا بکشد گفتم دست نگاه‌دارکه من خودراآسوده مینمایم این‌کیسه وآن‌کاسه بردار وبرودست از ما بدار بهرطرف خواهی برو.

دیگرآنکه چون بجای پدرعالیقدربالتماس مخلصین درجامع جدید نمازرا بجماعت قیام مینمود وخلایق را بموعظه وهدایت امام بودگروه‌گروه ازمحلات دوروونزدیك درپایهٔ منبرش حاضربودند وصیت بزرگواریش باطراف همی بردند معرضین از حق و مغرضین با خلق درکنکاش وبا اراذل واوباش‌همداستان‌شدند که‌کلمات کفریهٔ صوفیه رابرمنبرهمیگوید هنگامه دبن مرد صوفی بمیرد کوفی بسوزد بلند شد اعیان و اشراف و رجال که همگی طوق ارادت وی را درکردن داشتند بمخاصمه برخاستند نزدیك شدکه فتنهٔ عظیم واراقهٔ دماء شود.

حاکم فارس میانجی‌شد وقراردادند اشخاصی که اهل علم هستند ازفریقین انجمنی نمایند و منکرین ایراداتی که بخیال خودشان صورت علمی دارد مجله کنند و یك یك را

درآن مجلس بعد از ثبوت جواب شنوند و فرقـه ثالثه را بتصدیق طرفین مصدق صحت و سقم ادله مورد ومجیب ترتیب دادند وروزموعود اجتماع خواص بنظارت حکومت احتصاص یافت. کسانی که بامرحوم حاجی‌محمد حسین‌بودند فقط مرحوم وصال ومن بودیم‌اشخاصیکه بیاری متفقهه‌آمده بودندآخوند ملامحمدتقی حکیم وحاجی میرزا ابراهیم فسوی واززمرهٔ بی‌طرفان مرحوم حاج علی‌اکبر نواب وآقا لطفعلی. بعد از انعقاد مجلس‌بنابرآن شدکه ازهرفرقه یکنفراعلم وانطق‌اختیار کنندکه تقریر مطالب نموده در سئوال و جواب. دستهٔ متفقهه گفتند چون مطالب متعلق باصول دین است و براهین منطقی در میان است جناب فیلسوف وقت لسان ما و گفتهٔ اوگفته ماست ، اما جناب حاجی محمد حسین فـرمود خود حاضرم برای جواب ووکالت باحدی نداد .

ابتداآخوندگفت میگویند شما روی منبرتقریرمسئله وحدت وجود نموده‌اید و خود هم معلوم است بآن رفته‌اید .

حاجی‌گفت ضررمسئله وحدت وجود چیست؟ حکیم‌گفت باتفاق و ضرورت‌کفر است حاجی‌گفت ایراد اول همین‌است؟ گفتند بلی .

گفت جناب حکیم شما میگویید که میگویند روی منبرمسئله وحدت وجود راتقریر نموده‌ام اولا میگویند ثبوت این نسبت از کجا ، ثانیاً لوفرض‌که من تقریر مسئله وحدت را نموده‌ام نقل‌اقوال شیوهٔ اهل علم‌است. ثالثاً اتفاق وضرورت برکفرازکجا. رابعاً اعتقاد من برآن ازچه معلوم، خامساً جناب حکیم اگرمن روزی روی منبربقول‌شما مسئله‌وحدت را تقریرنموده‌ام اما شما همه‌روزه بادله و براهین مسئله وحدت را درس میدهید و ثابت میکنید بسیط‌الحقیقة کل‌الاشیا والوجودحقیقة واحده دراین صورت‌بفرمودهٔ خودتان‌باتفاق وضرورت‌کافرترازمن هستید حال حکم با مصدقین است .

مرحوم حاجی آقا محمد میفرمود چون این تقریررا برادرم نمود تمام حاضرین از مورد و مصدق را حالت عجیب دست داد و مهـر خاموشی بردهان بود . قدوقع علی رؤسهم الطیر .

چون ساعتی براین منوال گذشت‌اخوی گفتند دیگرچه‌ایرادی‌است؟ مدعیان درکمال خجلت و شرمساری گفتند والعذر عندکرام‌الناس مقبول و بهمین سؤال و جواب مجلس ختام یافت .

وفات مرحوم حاج محمد حسین طاب ثراه به‌نیمه ذی الحجة الحرام سال هزار و دویست وچهل ونه درشیراز روی‌داد ودربقعهٔ مبارک‌که امامزاده سید میر احمد نزدیك مزار مرحوم حاج میرزا ابوالقاسم سکوت دفن نمودند و آنمرحوم را ذکوراً و اناثاً اخلاف نیکو بماند .

حاجی عبدالوهاب ابن‌الحاج محمد حسین

ازآنجمله حاجی عبدالوهاب است مدتی بطهران بماند و مرحوم عمدةالعلما آقا محمودابن‌آقا محمدعلی مجتهدرا با ایشان کمال خلوص بود وصبیهٔ عفیفهٔ صالحه خود را به‌عقد اودرآورد ومیفرمود چون پدرم با این طایفه خوش رفتاری ننمود من باید جبران آن نمایم وچون درسال هزارودویست‌وشصت ونه یا هفتاد ویك آقا محموددرشمیران طهران وفات نمود جنازه‌اش را بکربلای معلی نقل ودررواق پایین‌پای شهدا نزدیك جدش مجدد ثانی آقا محمد باقر دفن نمودند. حاجی عبدالوهاب مجاورعتبات عرش درجات گردید و درحدود سال هزارودویست و هشتاد روحش بعالم بقا خرامید و کالبدش درآن مکان عرش مکین قرارگرفت .

ومرحوم حاجی محمد مهدی خلف‌الصدق‌آقا محمود کراماتی از حاجی عبدالوهاب نقل می‌نمود یکی ازآنها این بودکه اخبار ازهنگام وفات داد و در وقت رحیل دیدم که بدنش حاجب ماورا نبود و آن مرحوم را ازصبیه‌آقا محمود مخدره‌ایست که مجاور نجف اشرف است وسبق ذکریافت که زوجهٔ حاجی ابوالقاسم مذکوربود و او را نیز صبیه دیگر است ازملك یمین مجاور کربلا ویك پسراست از بطن بنات ملوك مسمی به‌شیخ محمد علی متوطن شیرازازفضایل‌علمی ومعارف انسانی بی‌بهره نیست وجناب حاج محمدحسین‌چنانچه اشارت شد طبع موزون داشته‌اند و حسینی تخلص میفرموده و مثنویـات خمسه‌اش بعلاوهٔ مطالب واشتمال بردقایق‌معارف درنهایت فصاحت وبلاغت است وتیمناً ازهریك چند فردی ذکر میشود :

وامق وعذرا

ای خدای ذوالجلال ذوالمنن / ای کـریـم مستغاث مؤتمن
ای‌خدای پرده ساز پـرده سوز / پرده بردار از رخ گیتی فروز
تا جهانـی بیسرو سامان شوند / عالمی سرگشته و حیران شوند
آن چوعذرا خیمه برصحرا زند / زاشك خونین غوطه دردریا زند
این چووامق روسوی‌هامون کند / طرف هامون غیرت جیحون کند
یك تجلی کـن ز روی دلنواز / یك گـره بگشا زگیسوی دراز
پس جهانی را بخون‌آغشته بین / عالمی را والـه و سرگشته بین
این سرازسودای وصلش‌پی‌سپار / آن دل از غوغای عشقش بی‌قرار
آن بخون خویشتن دامن کشان / این بجان خویشتن دامن فشان
آن خـراب بـادهٔ رخشان تو / این اسیر زلف مشك افشان تـو

فتنه‌یی سر کن ز خال سحر فن / حلقه‌یی بنما ز زلف پرشکن
پس جهانی را فکن سر در کمند / عالمیرا بین اسیر و مستمند
آن دوچار خال جادو فن نگر / این شکار زلف صید افکن نگر
آن غلام هندی و خونخوار بین / این اسیر طرهٔ طرار بین
محفل‌آرا شو ز لعل می پرست / باده پیما شو ز چشم نیم مست
پس جهانی بر در میخانه بین / عالمی شو دیده و دیوانه بین
آن قدح پیما ز لعل سرخوشت / این‌خراب ازنرگس مردم کشت
آن حریف جام لعل خوش‌گوار / این خراب چشم مست پر خمار
تیغ بر گیر از نگاه مست خویش / مست بگذر بر سر پابست خویش
پس جهانی بی‌دل و بی‌جان نگر / عالمی در خاك‌وخون‌غلطان نگر
آن هلاك از بازوی چالاك بین / این طپان از غمزهٔ بیباك بین
این‌چه باشد طایری بسمل شده / چیست این‌صیدی زخودغافل‌شده
جلوه فرما شو ز سرو سرفراز / روح فرسا شو ز مژگان دراز
پس جهانی را بخاك وخون‌نگر / عالمی را واله و مفتون نگر
شوق جانان بر سرآن پا یکوب / عشق دلبر دردل این خانه‌روب
گردن آن در خم زنجیر عشق / مو بموی این نشان تیر عشق
یك نظر کن جانب افکار خویش / یك سخن‌گو با اسیر زارخویش
پس جهانی را زبان خاموش‌بین / عالمی را چشم بنگر گوش بین
چشم‌آن بر روی جانان دوخته / گوش این اسرار غیب آموخته
چشم آن نادیده جز دیدار تو / گوش این نشنیده جز گفتار تو
یك نگه زان نرگس عاشق شکار / یك گره زان طرهٔ آشفته تار
کشوری‌را تیره‌سازد روز و شب / عالمی را آورد در تاب و تب
زان‌فسونگرجادوی سحرآفرین / غمزهٔ آسیب کفر آشوب دین
ای بهر سوزی ترا ساز دگر / وی بهر سازی ترا راز دگر
نغمه‌یی در هر خم تاریت هست / نوگلی درهر بن خاریت هست
دردو گیتی‌هرچه هست‌آیات تست / جمله اسماء و صفات ذات تست
انت کالشمس و نحن کالغمام / انت کالبدر و نحن کالظلام
انت کالبحر و نحن کالزبد / انت کالروح و نحن کالجسد
نی‌توچون‌بحری‌وماچون‌قطره‌ایم / نی‌توچون‌مهری‌وماچون‌ذره‌ایم
قطره بادریاکجا هم سنگ شد / ذره با خورشید کی‌هم‌رنگ‌شد

از عدم ز الطاف بی اندازه‌ام
میدهی هر دم وجود تازه‌ام

در عدم بودیم چون گنجی نهان
جز تو کس آگه نه‌زان گنج گران

حیله ها و مکر ها کردی بکار
تا که گشت آن گنج پنهان آشکار

سکهٔ هستی بنام ما زدی
سنگ ناکامی بجام ما زدی

مهر و ماه

درعرض حاجات با حضرت رافع‌الدرجات وشکایت ارباب غرض با یکتای بی عوض که دافع جیش اشرارورافع رایت اخیاراست یریدون لیطفؤا نورالله بافواهم والله متم نوره ولوکره المشرکون .

الهی لنس لی رب سواکا
احب عبداً اتاك بما دعاکا

الهی لاتکلنی فی اموری
الی نفسی فنزل بی شروری

ولیس سواك غوث لی ولارب
ولا عون الیه النفس یهرب

وانت‌العون لی فی کل حال
بغیرك یا الهی لاابالی

فان القیتنی فی‌النار قهرا
وان اسکنتنی فی‌الخلددهرا

فلا ادعو ولا ارجو سواکا
واصبر فی هواك علی هواکا

الهی جئت ملهوفا ببابك
فلا تطردلهیفك عن جنابك

قد اصفر من‌الاشواق لونی
اریدمنك یا غوثی وعونی

یضاعف من‌فراقك فی‌شجونی
لهیف قد تضاعف من جنونی

وحزنی‌غالب والقلب مغلوب
وعینی‌مدمع‌والدمع‌مسکوب

غمومی کالتلال الراسخات
همومی کالجبال الشامخات

فنم الغم من بثی و غمی
وهم الهم من حزنی وهمی

الهی ان قومی قوم سوء
و منهم صاربومی یوم سوء

ولست بزاجر ان یزجرونی
ولا بمکفر ان یکفرونی

صحبت الناس قوماً بعد قوم
خدمت‌القوم یوماً بعد یوم

وقفت‌الباب‌من‌حول الی‌حول
وصفت‌القوم من قول‌الی‌قول

مدحت الکل من قل و جل
صرفت العمر فی عجز و دل

نقلت‌الزادمن‌داری‌الی‌الجار
صرفت‌النفس‌من‌فخری‌الی‌العار

شربت المر کأسا بعد کأس
ملئت الصدر بأسا بعد بأس

لقیت من الاحبة ما لقیت
رویت من البلیة ما رویت

حبیبی قد سقانی ما سقانی
جلیسی قد ارانی ما ارانی

دواما کنت فیه من البلایا
وما استولی علی‌من‌الزرایا

فما اقتربوا لدی بدون مکر ... ولا صنعوا الی بغیر غدر
سکنت الدار حتی لا اراهم ... و کنت کرهت رؤیة من یراهم
فقالوا قد سکنت الدار حتی ... تکون لدی الخلایق کابن متی
قد اجتمعوا علی من الجوانب ... جموعاً کالاکالب والارانب
جموعاً هم قوائم للاباطیل ... جموعاً هم دعائم للاضالیل
جموعاً کالعقارب الاقارب ... جموعاً کالسحائب للثواقب
جموعاً کالسباع من الوحوش ... عبیداً للهیاکل والنقوش
جموعاً فی المدارس کالمواشی ... ولکن للمجامع کالحواشی
فمنهم من تشبه بالاکابر ... ویعلو کالشیوخ علی المنابر
ومنهم من تحنک بالعمامه ... وصیرها لخبرته علامه
ومنهم من تقول فی المکائد ... و صار له مکائده قلائد
فلما اجمعوا جیش الاباطیل ... تقول بعضهم بعض الاقاویل
قد اتهموا رجالا هم حدایق ... حدایق للحقایق والدقایق
رجالا هم نجوم للسلاطین ... رجالا هم رجوم للشیاطین
رجالا هم کهوف للانام ... لوامع کالشوارق فی الظلام
رجالا یعرجون بلامدارج ... وقد وصلوا الی اعلی المعارج
رجالا کالجبال لدی العواصف ... اذاهبوا و ان هب القواصف
فمنهم من تحلی بالفضایل ... و نزهه الاله عن الرزایل
فبالغ فی الوصول الی المعالی ... و عاین ما یعانیه الاعالی
و منهم من تولی بالهداة ... واعرض عن معاشرة العداة
فعالج جرحه نحو الالیاء ... وداوی دائه شبه الاطباء
ومنهم من تفکر فی النصوص ... وحوله النصوص الی الخلوص
فجرده النصوص عن العلایق ... وفرده الخلوص من الخلایق
و منهم من تشرف بالفناء ... و مال من الفناء الی البقاء
فعاد الی نعیم لایزول ... و شاهد ما یشاهده بالعقول
و منهم من تعلم للوصول ... وفرمن الفروع الی الاصول
فاعرض عن ملازمة الطبیعة ... واولع فی متابعة الشریعة
بلا عذر و مکر عاتبونی ... بلا ذنب و جرم عاقبونی
و قالوا قد کفرت بما لدینا ... فلا ترکن ولاتقبل الینا
بکفرک قد حکمنا استماعا ... لقتلک قد جمعنا اجتماعا

و ذبحك عندنا كالصوم لازم … لانك لم تزل فی الدهر الصائم
وصوم الدهر من اقوی الدلائل … علی التلبیس وهو من الرذائل
و قتلك كالصلـوة لنا عبادة … لشوقك فی السعادة بالشهادة
نشارك فی القتالـه اجمعینا … لیرحمنا الـه العالـمینا
ورجمك فی الشریعة كالجهاد … لانك لست من اهل الفساد
سدادك موجب لارادة الناس … ولست لهم كخضر اوكالیاس
و دفعك عندنا عین الدفاع … لانك لست منا فی الخداع
وفاقك لایعود الـی الشقاق … و انـا راغبون الی النفاق
فقلت لهم ذرونی قبل رحمی … احن لعترتی ابكی لنجمی
فقالوا للسیوف الشاهرات … دموع كالنجوم الزاهرات
فقلت لهم ذرونی قبل ذبحی … افكر كی اری خسری وربحی
فقالوا الا بذبحك یحصل الربح … لان الربح للاخیار فی الذبح
فقلت لهم ذرونی قبل صلبی … اعالج سقم ایجابی بسلبی
فقالوا لا بصلبك یسلب الروح … وباب الصلب للمصلوب مفتوح
فقلت لهم ذرونی قبل سلخی … افر الی بخـاراء و بلخ
فقالوا لا الشرب حشیش بلخ … تفرو لست تشرب قبل سلخ
الهی انت اعلم بالضمایر … وما تخفی الضمایر والسرایر
فان ادعو سواك فلاتجبنی … وان ارجو لقاك فلا تحبنی
فانت المشتكی والیك اشكو … وانت المرتجی ولقاك ارجو
الهی قد شكوت الیك حزنی … فمن ذنبی الذی اذنبت جزنی
فكن لی یا الهی غیر زاجر … اذاكان القلوب لدی الحناجر
وشفع لی اذا بتلی السرایر … نبیك یا علیماً بالضمایر
وصل علی نبیك مهبط الوحی … وحاكم محكمات الامر والنهی
وصل علی ولیك معدن الجود … و مولود لبنتیك خیر مولود
وصل علـی المطهرة النقیه … و مقصود الا له من البقیة
وصل علی الولاة الانجبینا … حماة الدیـن كـلا اجمعینا

ومنه فی صفة العشق

یكی سیل استچون دریا خروشان … ز شور او دل افسرده جوشان
یكی شوراست در دلها شرر ریز … شرارش شعله خیز وآتش انگیز

ندانم نام او عشق است یا درد
همی دانم که انگیزد زجان گرد
ندانم نام او ذوق است یا شوق
همی دانم که بر گردن نهد طوق
ندانم نام او میل است یـا مهر
همی دانم که آلاید بخون چهر
غرض عشقی که درجان‌است مارا
وزوجان جای جانان است مارا
برون ازدانش اصحاب قال‌است
فزون از بینش ارباب حال است
نداند کس نشان و منزل او
برون‌است از دوعالم محفل او
ز عشق آمیزش‌جان باجسد بین
عیان در احمد انوار احد بین
احد باشد مسمی احمد اسمش
حقیقت گنجی وصورت طلسمش
زوحدت‌کثرت وهمی‌عیان است
بکثرت وحدت ذاتی نهان است
چووهم کثرت ازاوصاف‌هستیست
فنای هستی اندرعشق ومستیست
کمال‌عقل درعشق ای حکیم‌است
چرا کان‌حادث‌است‌واین قدیم‌است
دراین مشهد صدور این مصادر
ندارد باعثی جـز میل صادر
چومیل صادر ازذاتش جدانیست
جزاومشکل‌جزاومشکل گشانیست
همان میل است زاول تا بانجام
می ومیخانه و ارواح و اجسام

اشتر نامه

تاکه‌نشان‌ازدل‌وازدلبر است
نام خدا زینت هر دفتراست
حاکم احکام قضا و قدر
مبدع اطباق جنان و سقر
مطلع انوار حدوث و قدم
مقطع اطوار وجود و عدم
پاچو بر اورنگ تقدس زده
خیمه برآفاق وبرانفس زده
کرده پدید ازعدم اشباح را
داده باشباح ره ارواح را
روح مجـرد متجسد شده
واحد بیچون متعدد شده
ای در تو مقصد و مقصود ما
وی رخ تو شاهد ومشهود ما
نقد غمت مایهٔ هر شادیی
بندگیت به ز هر آزادیی
خیز شتربان که دمید آفتاب
وقت‌رحیل‌است نه‌هنگام‌خواب
تا نگری ازهمه وامانده‌ای
قافله رفته‌است‌وبجامانده‌ای
خیز ونوای حدی آغازکن
مست شدم زمزمه‌یی سازکن
خیز وشتربان که من ناتوان
میشوم اینك ز پی دل روان
تا دل سرگشته کجا روکند
تابکه‌این شیفته‌جان خوکند
خیز بیار آن شتر برد بـار
تاکشدم رخت سوی کوی‌یار
رخت بسر منزل سلمـی کشم
تـا ز ثری سر به ثریا کشم

خیز شتربان که ز افسانه‌ام سوخت بحالم دل دیوانه‌ام
عاشق دل سوخته دیوانه شد ترك خرد گفت و بمیخانه شد
سلسله زآن زلف دوتا بایدم ورنه بسی سلسله ها بایدم
ای زده بر خرمن صبر آتشم سوزم و زین آتش سوزان خوشم
خیز شتربان که شترهای مست سر نشناسند ز پا پا زدست
شیفته جانی که گرفتار اوست آرزوی او همه دیدار اوست

درخطاب زمین بوس بندهٔ چاپلوس با خواجه لولاك که کمترین وصفش لم اعبد ربالم اره وبرترین مقامش ما عرفناك است زیرا که میان هستی و نیستی فرق کالفرق بین‌الغرب والشرق است دیدن نشانهٔ هستی وشدن نشانهٔ مستی ونابودن دلیل نیستی‌است.

ای بطفیل توجهان را وجود خاك درت کعبهٔ اهل شهود
درگه تو سجده‌که اهل دل مهر ومه ازپرتورویت خجل
جهل‌دل ازفضل‌تومبدل بعلم غیظ تن ازفیض تومنجر بحلم
از قدمت چرخ مرصع کمر وز کمرت خاك ملمع شجر
تا تو بتأیید گرفتی جهان تا تو بتوحید گشادی زبان
یوسف تجرید درآمد ز چاه یونس تفرید بر آمد به ماه
تاتوشدی مرحله پیمای‌چرخ شدقدمت مرتبه افزای چرخ
چرخ‌چه‌داند که‌مسیحیش‌هست تاخبرازچون‌توفصیحیش‌هست
با همه امیت و ناخواندنت دست بهرنیك وبد افشاندنت
افصح و ابلغ بزبان و بیان ازتوندیده است بخاك‌آسمان
خاك زتو رونق دیگر گرفت تا زرخت پرده فلك‌بر گرفت
آری‌ازآن‌چهره فروزدجهان هم نگذاری‌تو که سوزدجهان
از تو زمین‌گشت سپهر دگر ماه دگر هرگل و مهردگر
داشت‌چوذات تووفادرسرشت گشت‌صفاشخص‌تورا سرنوشت
از تو صفا راست بهای دگر وز تو وقار است صفای دگر
فضل‌توشدغمخورغمخوارگان پشت و پناه همه بیچارگان
چون تو کنی‌چاره‌نخواهیم‌کس تاکس‌وکس راست‌عطای توبس
چشم عطا چون بتو داریم ما حاجت خود با توگذاریم ما
هرچه بود مصلحت ما در او آن رسدازلطف توبی‌جستجو
هرچه‌صلاح‌من‌مضطردراوست مصلحت مؤمن وکافردراوست
ازتو برآید که تویی دادگر دادگر مـردم بیدادگر

آن کنی ازعدل که باشد جزا / وآن دهی از لطف که باشد سزا
زین بود آرایش اصحاب قال / وآن بود آسایش ارباب حال
حال ترا جان حسینی محل / وز تو مخلی دل او از خلل

الهی نامه

بنام خداوند بالا و پست / که مخمور او یند هشیار و مست
نه درهوشیاری بهوش از ویند / نه در باده خواری بجوش از ویند
جزاو کیست تا خود نمایی کند / بکام دل خود خدایی کند
بصورت خداوند ومابندگان / ولیکن بمعنی همین و همان
ز اسما گذر در صفاتش نگر / صفاتش همه عین ذاتش نگر
موحد ازآن کرده نفی صفات / که باشد صفات خدا عین ذات
بجز عشق او هرچه در دل بود / چو حایل بود به که زایل بود
رهی را که زاهد بسالی رود / بیك گام شوریده حالی رود
ولی ترك سر شرط شوری یکیست / با ین میتوان یافت شوریده کیست
خوشا وقت آنان که مست وی اند / بلند جهانند و پست ویند
همان به که با نیستی ایستی / که زیبا بود هستی و نیستی
همه عین خود یاب چه خود چه غیر / همه محو خود بین چه مسجد چه دیر

درمنقبت سروری که عالم پرتواند وز مهر جمال عالم افروز وخاکسار درگه فلک دربانش وآدم خوشه‌چین خرمن فضل واحسان بی‌پایانش بوده وپیوسته ماه وانجم در صحن این هفت طارم کسب نوروضیا ازروی نیکوی عالم‌آرای اونموده خوان جودش در احسان به روی عالم وعالمیان گشوده وجلالش گوی سبقت ازآدم‌وآدمیان ربوده، همنام خداوند بیهمتا علی ولی‌اعلی صلوات‌الله وسلامه علیه وعلی من‌تولی بحضرته .

بیا ساقی آن راح ریحان شمیم / که ریحان شمیم است وعنبر نسیم
بمن ده که دارم دماغی ضعیف / دماغی ضعیف و مزاجی نحیف
لبالب کن از می ایاغ مرا / کند باده تـا تر دماغ مرا
که انجام تمجید پیغمبر است / گه مدحت ساقی کوثر است
علی ولی شاه کشور گشای / وصـی پیمبر امـین خدای
خداوند دین پرور دادگر / سوی داد و دین خلق را راهبر
بفرق فلك سایـهٔ رایـتش / به گوش ملك نغمهٔ آیتش
دلش معدن رازهـای نهان / کفش مخزن گنجهای گران
فروغ مـه از آفتاب رخش / حیات ابد درج در پاسخش

مه معرفت اختر برج او
حیات ابد درج در درج او
حضیض درش اوج هفتم سپهر
ز عکس رخش پرتو ماه و مهر
دل عارفان شادکام از غمش
غم عاشقان انبساط از دمش
بود قهر او زهر و لطفش نبات
بآن توأمان موت و با این‌حیات
فضای جهان عرض میدان او
سر نه فلك گوی چوگان او
سر انبیا گرم سودای او
دل اولیا وقف ایمای او
خم گیسویش دام ارباب دل
ز رویش گل باغ رضوان خجل
دم عیسی از تاب لعلش تفی
کف موسی از بحر نورش کفی
مقالات او در گوش فلك
روایات او حرز جان ملك

وصف‌الحال

ای ز نام تو نامه پر زیور
وی ز شکر تو خامه پر شکر
خامهٔ من که چنك خوش‌سخن‌است
چنگ نه طوطی شکرشکن است
چون بشکر تو گشت شکر بار
چکد آب حیاتش از منقار
تو مبری ز چندی و چونی
نه کمی باشدت نه افزونی
کم و بیش ازتو رنگ هستی‌جست
سر بلندی و زیردستی جست
تو خداوندی و همه بنده
عاجز و خسته و سرافکنده
نظری سویم از عنایت کن
وز عنایت مرا هدایت کن
گر وفادار و گر جفا کارم
به درت چشم بر عطا دارم
چون حسینی در این مقام بود
هر که مردود خاص و عام بود
احمد مرسل آفتاب ازل
مه و خورشید برج علم و عمل
غرض از خلقت مکان و مکین
آن امین زمان امان زمین
اول اصفیا به نیر ذات
آخر انبیا به نور صفات
بندهٔ او چه ماه و چه برجیس
واله او چه نوح و چه ادریس
زو بلندی بلند و پستی پست
نیستی نیست بلکه هستی هست
اولیا ز انبیا مدد یابند
که رهایی ز نیك و بد یابند
ز اولیا آنکه راه دان باشد
مقتدای جهانیان باشد
علی عالی آن ستودهٔ حق
که به بینش ز خلق برده سبق
مردهٔ او نه خضر آب حیات
تشنهٔ او نه نوح لجهٔ ذات
کف موسی کفی ز دریایش
دم عیسی دمی ز دمهایش
یك دم جان فزای او آدم
یك دم دلگشای او عالم

ای مبرا ز پاك و ناپاکی
وی معرا ز باك و بی باکی
پاك و ناپاکی از توگشت پدید
باك وبی باکی ازتوگشت پدید
پرده بردار و خود نمایی کن
فاش تر دعوی خدایی کن
هر نبی را طریقت دیگر
گرچه نبود حقیقت دیگر
اولیا نیز بر همین منوال
متحد اصل و مختلف احوال
همه از نور حق سرشته بگل
رشك مهر و مه فرشته بدل
خاصه خورشید آسمان صفا
ماه تابندهٔ سپهر وفا
قطب اقطاب دهر ابوالقاسم
آن ز خود فانی و بحق قائم
هستی از وی نه او زهستی زاد
مستی از وی نه او ز مستی شاد

میرزای وصال و ابناء کرام او

وچون قدوهٔ ارباب فضل وکمال وزبدهٔ اصحاب وجد و حال ابواحمد میرزا کوچك محمد شفیع المتخلص وصال با جناب حاج محمدحسین برادرطریق ورفیق شفیق بودند مختصر ترجمهٔ آن عدیم المثال را مناسب دیداتصال بوی ذکر نماید ودررياض العارفين باین عبارت مسطوراست: وصال شیرازی و هوزبدة السالکین والعارفین و افصح المتأخرین والمعاصرین میرزا محمد شفیع الشهیر بمیرزاکوچك ووالد ماجدش محمداسمعیل بن محمد شفیع بن محمد اسمعیل ازاعزه واشراف آن شهرومیرزا قاسم عمش مرید مرحوم آقا هاشم شیرازی وازمشایخ ذهبیه بوده وچندی قبل ازاین وفات نموده .

جناب میرزا درآغازحال درنزد علما وحکمای معاصرین تحصیل علوم نموده وصحبت عرفای زمان رانیزطالب بودچندتن ازاین طایفه راعهد،وعاقبت ارادت حضرت شیخ الواصلین واوحدالموحدین حاج میرزا ابوالقاسم شیرازی راگزیده وباین خدمت آنحضرت بمقامات وحالات عالیه رسیده واکنون درکنج عزلت بافاده کمالات وکتابت کلام الله اشتغال دارند و احبا صحبت ایشان را مغتنم میدارند.

آنجناب راکمالات چند حاصل است که درهریك ازآنها مسلم وکامل است اولاجمعیت فنون علم وحکمت ادبیه، دیگرحصول صوت حسن وصورت مستحسن، دیگر مکارم اخلاق و استحضارازعلوم انفس وآفاق، دیگرسلیقه مستقیم وطبع سلیم،دیگراینکه همه خطوطراخوش مینگارد ودرخط نسخ برمتقدمین ومتأخرین املحیت دارد. ازولایات بعیده طالب نوشتجات وی شده بشیرازآمده هدیه نموده میبرند. الحق سالها است که درمملکت ایران چنین وجود شریفی که مجموعه کمالات صوری ومعنوی باشد ازکتم عدم بعرصهٔ وجود نخرامیده درهنگام نگارش این مطلب این قطعه گفته شد :

طرفه حالیست اینکه مردم دهر مردگان را بزنده فضل دهند
تا نمیرند جمله اهل کمال خود ز انکار ناقصان نرهند

غرض آنجناب شاعری است فاضل و سالکی است کامل عارفی است عاشق و عاشقی است صادق، حکیمی است نحریر و ندیمی است بی‌نظیر، فصیحی است خردمند و دبیری است بی‌مانند. خطاً و ربطاً، عربیاً و فارسیاً، نظماً و نثراً ماهر و جامعیت کمالاتش بر صاحبنظران ظاهر.

آنجناب را مثنوی است مسمی ببزم وصال مشتمل بر اصناف کمال و نهایت امتیاز دارد و مثنوی فرهاد و شیرین وحشی را تمام فرموده و کمال فصاحت ظاهر نموده و بمراتب به از وحشی گفته و رسالهٔ اطواق‌الذهب زمخشری را بفارسی ترجمه نموده و بخطوط پسندیده رقم فرموده و بعد از تصحیح و تشریح و توضیح بقطعه‌یی از خیالات خود مناسب مقام تلمیح کرده که موقوف بدیدن است.

و در کتاب مجمع‌الفصحا در آخر ترجمه‌اش مذکور است که در سنوات توطن فارس غالباً صحبتش میسر می‌شد. اکنون هشت سال است که مرا در ری فراق از وصال است. گویند صدمات روزگارش شکسته و بکنجی نشسته اکنون که سنه هزار و دویست و شصت و دوهجری است خبر فوتش رسید، رحمةالله علیه.

و در فارس نامهٔ ناصری است که در سال هزار و صد و نود و هفت در شیراز بعرصهٔ وجود آمد و چون سن شریفش به شصت و چهار رسید آبی در چشمش پدید گشت که یکسال نابینا بماند و در آن حال صابر و شاکر بود. پس از یکسال مرد کحالی از کرمانشاهان بیامد و چشمش را میل زده معالجه نمود شهری را خرم و شادان نموده از غایت شوق بخواندن و نوشتن هنوز مادهٔ فساد دفع نگشته چشم را بکار خواندن و نوشتن واگذاشت، پس از چند روزی دیگر باره مرض عود نمود و این نوبت امید علاج نبود و در ماه رجب سال هزار و دویست و دوازده اخشیجان رشته بشیدستان پیوست و در بقعهٔ مبارکهٔ حضرت سید میراحمد مشهور به شاه چراغ در جوار مزار پیر بزرگوار مدفون گردید. سقی‌الله ثراه.

و از اشعار آبدار حضرت وصال نزدیك بسی هزار بیت بیادگار بمانده است مشتمل بر قصاید و غزلیات و مراثی و ترجیعات و مثنویات و دیوان غزل آنجناب برسه گونه است آنچه در جواب غزلیات خواجه حافظ فرموده دفتری جداگانه است و آنچه برطرز شیخ سعدی گفته دفتری علیحده است و آنچه متفرق گفته شده دفتری دیگر است و مراثی نزدیك بدو هزار بیت است در رثاء حضرت سیدالشهداء فرموده اکنون در تمامی ممالك اسلام مشهور و معروف است.

از جمله مثنویات آنجناب کتابیست مسمی بسفینه تبیان آن کتاب بر این نهج است که چهل حدیث از احادیث قدسیه را انتخاب فرموده حدیثی را عنوان نموده معنی آن حدیث و تحقیق آن مطلب و داستانی مناسب آن مقام فرموده و باز حدیثی دیگر آغاز نماید و آن کتاب

ناتمام بماند و منباب تبرك بعضی ازسخنان منظوم آنجناب ذکر می‌شود ، ازآنجمله قصیده موسومه به‌آب زندگانی درتحقیقات عرفانیه ومدح عارف کامل حاج میرزا ابوالقاسم فرموده وازآن است :

خضر راگفتم این میقات گاه کیست کاندرآن
کند جان موسبی پیکر درختی سینه سینایی
بگفتا این محیط فیض خدا خلوتگه احمد
امیر یثربی سلطان مکی شاه بطحایی
نبینی ساکنانش را چو احمد دره کوشش
نباشد رهب رهبانی نیابـد ترس ترسایی
بنص من رآنی پیر را احمد شمر کز وی
دل از توحید آرایی درون از شرك پیرایی
بگفتم این قدر دانم که نفس واحدند اینان
ولی توضیح را خواهم بیانی نغز بنمایی
بگفتا این قدر دانم که خورشید حقیقت را
نکرد انکار خفاشان ظلمانی گـل اندایی
ز روی لطف هرآنی کند بر خاکیان جلوه
ولی این اخفشان را تا زیان ناید به بینایی
ز راه جذب جنسیت وسایط سازد از انسان
کندبرشکل‌خویش ازکشی ونغزی و زیبایی
بچشمش سرمه‌یی راند بگوشش آیتی خواند
بخود بستاید آنگاهش به بینایی و شنوایی
نیابد واسطه جاوید و لطف او نگردد طی
که آنرا وصف‌ترکیبی‌است‌واینرا نعت‌یکتایی
چو این دانی یکی دانی‌مسیح‌وموسی واحمد
که این اسماء نباشد جز شئونات مسمایی
کنون در قبه یزدان نبینی جز ابوالقاسم
به شرط آنکه هم یزدانت بخشد این شناسایی
جهان را نیز لامع خدا را مظهر جامع
که مانندش نهان بد تاکنون زآغاز پیدایی

سپهر عالم معنی که رای اوست خورشیدی
که هم در عالم معنی نماید عالم آرایی

بلند ایوان قدر او بود از پایهٔ گردون
که گردونش میان ازکهکشان بندد بجوزایی

نشاط افزای خلق او بود از رتبه فردوسی
که فردوسش جبین بر آستان ساید بمولایی

اگر ادریس را بویی رسد از جنت خلقش
بگردون طوق آهن گرددش گیسوی حورایی

گرآتش بر خلیل‌الله گل شد باد لطف او
دماند زآتش جهل کسان گلهای دانایی

اگر داود را آهن بدست اندر چو موم آمد
ازو چون موم شد آهن‌صفت دل‌های خارایی

هم از قانون احمد یافت جمعیت که بنوازد
ز چنگ لی مع‌اللهی نوای یاحمیرایی

عروس دهر گوآذین مکن کاین نیست آن یوسف
که ذیل عصمت آلاید به بهتان زلیخایی

وصال این نظم کآب زندگانی کرده‌ام نامش
زصاف چشمهٔ خضر است نی از لای خودلایی

چوروح‌الله گر برمرده زین گفتار جان بخشم
عجب نبود که من نی بودم وروح‌القدس‌نایی

واین قصیده خاقانی راکه یك فردش این‌است :
مبالا گر توانی دست از این آلایش دنیا
که دنیاسنگ‌استنجاست آلوده‌است‌شیطانش

نیزدرمدح حاج میرزا ابوالقاسم استقبال نموده این‌چند فرد ازآن است :
همه بر صورت یاران ولی بر سیرت ماران
کجا ماراست از شیرین زبانی زهردندانش

شده‌هریك‌چواشتر پشم‌پوش‌و کف‌بلفج(۱)اما
بکول‌ازبار کچکول است‌کوهی جای‌کوهانش

۱ـ لفج بفتح‌اول وسکون ثانی‌وجیم بمعنی‌لب گنده وسطبر باشد مانندلب شتر(برهان).

قرینم گر نبودی لطف حق و همت پیران
بهریك شان قرین بودم کنون بودم زاقرانش
که دین و کفر مر جان رالباسی مستعار آمد
اگر زیور کنی زانیش وگر خلعت دهی زآنش
شنیدم پیری و عاشق شدم بر نام مسعودش
شنیدم خضری وعطشان شدم بر آب حیوانش
چوخوردم آب اودیدم خضر را نیز عطشانش
چودیدم روی اودیدم خرد را نیز حیرانش
نه مردی ژرف دریایی نه پیری پود کیهانی
بهریك قطره دریادرج دیگر گونه کیهانش
بکانون درونش آذری دیدم فروزنده
ز پیرایی آن آذر یکی بد باگلستانش
دمار از مارنفس عالم ادبارش برآورده
عصاگردیده ثعبان نی عصاگردیده ثعبانش
مقیم کوی اوگشتم چو در باغ جنان آدم
دریغ آن باغ کآخر داغ کرد افسون شیطانش
بهشتی بود ودرمن لوث هستی دید وشددوزخ
بمن بامارو کژدم شدبدل حوری وغلمانش
چوجان فرسودم ازهجران دگرره خواندم ازاحسان
نه ازشایستگی کآن نیز نوعی بود زاحسانش
نمود آنرخ کزآن برچشم من عالم دگرگون شد
مگر صبح قیامت سر زد از چاك گریبانش
چوگم گشتم دراودیدم همان پیر نخستینش
که اندر جامه‌اش میدیدم وامروز عریانش
همان عنوان منشور قدم یعنی ابوالقاسم
که برمنشورهستی شد حقیقت نقش عنوانش
یکی چرخ است پراختر یکی کان است پر گوهر
حقایق اختر چرخش معارف گوهر کانش
چوحسن تن بجان بد یار عاجز بودم از وصفش
کنون چون جان محض آمدچه وصف آرد سخندانش

ولی‌آن مردم چشم ار نهفت از مردم چشمم
بجانش کز درون دل بود پیوند با جانش

همه در باغ رضوان خواستم گفتم مکان اورا
چو اودرقبه یزدان چه حاجت باغ رضوانش

واین‌دوبیت‌ازاو درمدح‌عمارت‌حسینعلی‌میرزافرمان‌فرماکه درفارس‌ساخته ونامش‌کاخ همایون است بریکی ازدرهای‌آن عمارت بخط خوش خویش نوشته است :

سر دشمن و دوست براین در است ولی هر یکی از ره دیگر است
یکی خواست‌که افسر نهد سر نهاد یکی سر نهاد آنکه افسر نهاد

چندولعل‌نظام‌الملك دكنی ممدوح وصال ونیری شیرازی

وچون درمملکت دکن ازممالك هندوستان مهاراج راجه بود لعل ملقب نظام‌الملك صاحب اختیار وپیشکار بود و درشیوهٔ مرضیهٔ‌کرم حاتم ثانی وبقدرشناسی ارباب‌کمال مسلم وخودنیزصاحب طبع موزون‌بوده قریب چهارصد شاعرسخندان ازهرطایفه درخدمتش‌مجاور وهمواره ازخوان‌کرمش ریزه خواربودند وازآن‌جمله میرزا طاهرشیرازی متخلص نیری‌در ایام جوانی رخت سفر بجانب هندوستان بسته در ملك دکن فیض صحبت خواجه معظم را دریافته با مجاوران‌آن دیارواصحاب دانش معاشرت نموده وقصایدبسیاردرمدح‌نظام‌الملك چندولعل‌گفته وازاوست :

چه بود این دودآتش‌دم کزوشد شیب زی بالا
ز عکس کوه هامون شد نهان در نیلگون دنیا

نه دوزخ‌باشد وباشد هزارش شعله چون دوزخ
نه دریا باشد و باشد هزارش سیل چون دریا

تو گفتی نیلگون خرگاهی اطنابش بمرکز بر
همی افراخت آخشیجان بزیر گنبد خضرا

و یا اندر هوا آمد روان پیلان که پیکر
فرو افراخته زنجیرهای شیمسان در پا

گهی از جامهٔ احرام سازد کوه را محرم
گهی در خانه راهب نماید خویش را ترسا

هوا زان تیره و تاریك آمد چون دل احمق
زمین زان خرم وخندان شود چون خاطر دانا

زمین مستسقی و درمانش آب چشم او لیکن
عجب آمد که آب آمد علاج درد استسقا
دلبری تیرش از زیبق سواری رخشش از صرصر
نه تیرش را بود پیکان نه رخشش را بود هرا
نه چون طبع حسود من گراید جانب پستی
همی چون همت صدر جهان باشد فلك پیما
نظام‌الملك چندو لعل کز انگشت و کلك او
فلك فرمان بود خاتم قدر قدرت بود طغرا
سرود مطرب بزمش درود مجلس قدسی
غبار مرکب عزمش بخور مجمر بیضا

خلاصه ده سال درخدمت وزیر پاك ضمیر بود و برای دیدن ارحام عود بشیراز نمود: بعداز چندی توقف دروطن معاودت بهندوستان کرد وآخرالامر درسال هزارودویست وپنجاه وشش در همان دیار وفات یافت. لغات فارسی ودری وحکایات سلف را ازبرو با ارباب حال و اصحاب معرفت و کمال که‌ازجمله حضرت وصال بودنهایت ارادت واخلاص داشته‌وعلی‌الجمله مرحوم وصال بواسطه نیری‌با نظام‌الملك چندولعل مکالمات داشته‌اند و وزیرقدردان تحفه وهدایا برای مرحوم وصال میفرستاده واین قصیده را مرحوم میرزا دریکی ازآن‌مواقع‌در مدح چندولعل‌فرستاده :

بخواب دوش چنین دیدمی که دریایی
زمانه طول و خرد عرض و وهم پهنایی
همی نمود سپهر حباب شکل بر او
بدان صفت که حبابی به روی دریایی
همی فشاند گهرها بمن که پرتوشان
نماند فرق میان نهان و پیدایی
ازآن گذشته دگر دیدمی که فردوسی
نشاط پرور و غم‌کاه و شادی افزایی
دمیده سرخ گل از شاخسار خرم او
چو یاد گلرخی اندر ضمیر دانایی
مرا ازآنهمه گل‌جیب ودامن‌آموده(۱)
چو غازیی به‌بدخشان فکنده یغمایی
زخواب جستم وزین هردوهیچ‌بامن نه
چنان شدم که سراسیمه‌یی و شیدایی
که ناگهان بمن‌آمد ز دار ملك دکن
ججسته فال بریدی فرشته سیمایی
نوید اوهمه این‌کز محیط جود و سخا
ترا سفینه‌یی آمد بمایه دریایی
بکلك‌وبرد بجیب اندرون چوموسی‌است
برون کشید به همراه دست بیضایی
منش گرفتم و بوسید و بر نهاد به سر
که بدز طرفه خدیوی شگرف تمغایی

واین قصیده را مرحوم وصال درهجران میرزا طاهر نیری بدکن فرستاده :

۱ـ آموده بروزن‌آسوده لعل ومروارید وامثال‌آن راگویندکه در رشته‌کشیده شده.

رفتی و رفت روشنی چشم تر مرا — رخت سفر تو بستی و رنج سفر مرا
ای‌مهربان‌سمیر(۱) سماری (۲) نشین بیا — وز غم چو بحر بین بتلاطم سمر(۳) مرا
این خود منم که براثرت ناله می‌کنم — واندر نظر که ناله کنی بر اثر مرا
گرمیل گوهر وزرت ازمن جدا فکند — اینك سرشك گوهر ورخساره زر مرا
بس کآفتاب مدح تو طالع شود ز من — گردون همی خطاب کند باختر مرا
تا در خور تو گوهری آورده‌ام به کف — بس گوهر سخن که بشد پی سپر مرا
شاعر مخوان سکندر گیتی سپارخوان — زینسان که پی سپرشده هرسوگهر مرا
اما نه‌آن سکندر محروم ازآب خضر — اینك ببین بگفته حیات بشر مرا
تا آفتاب مدح توام در ضمیر تافت — بر خود نهد بطوع فضیلت سحر مرا
نزدیك و دور نیست به تاب‌آفتاب را — گردورم از در تو بدان پیش در مرا

ونیری‌این‌قصیده را درجواب فرستاده است :

ای ز فلك در رسیده جانت غبرا — هم فلك اندازه‌یی و هم ملك آسا
نزل نزول ترا چه هدیه گذارم — یا خلف الوحی مرحبا بـك صلا
از چه ره آیا بمن نزول تو باشد — من نه پیمبر نه هند یثرب و بطحا
خط توازرنگ چون‌غراب شب‌آمد — کش بنهانی در است بیضهٔ بیضا
شارع شرع سخن وصال که فکرش — هست چو جبریل در تعلم و القا
ای سخنت از گزاف و حشو منزه — ای قلمت از خطا و سهو مبرا
خدمتی آراستی چو روی نگارین — صدر جهان را زهی قصیدهٔ غرا
من به‌حضورش به‌گاه عرض کواکب — بردم و انشاد را کشید مساوا
گرم‌نمودم دلش به مهرتوزآن نظم — گرم بدان سان که مرد کینه بهیجا

وازجناب وصال شش‌پسر نیکوخصال وگوهرپاك واخترتابناك که درجهات‌سته فضایل انسانی‌هریك گلی منحصردرفردند بماند، نخستین ایشان‌درهمه‌کمال سمی‌حضرت خاتم‌میرزا احمد متخلص وقاراست درسال‌هزارودویست وسی‌ودوبه نوروجودش خاك فارس رامنور نمود درجمله علوم ادبیه‌وحکمت یمانیه دراندك زمانی‌ازپدرعالیقدر گذرانید وشیوهٔ خط نسخ را چون‌احمد نیریزی بمنتهی‌رسانید. درسخندانی‌واقسام نظم‌ماننداساتید سلف‌قادروتوانا گردید درسنه هزارودویست‌وشصت وشش‌به سیاحت خطه هندوستان رفت وقریب یکسال‌درآن‌مملکت

۱ـ سمیرچون امیر هم صحبت .
۲ـ سماری چون بخاری کشتی‌وجهاز راگویند .
۳ـ سمرچون قمرصحبت وافسانه گفتن است .

بعزت زیست و کتاب مثنوی صیقل الارواح مولانا جلال الدین رومی بلخی قدس سره که نسخه صحیحش درممالك ایران کمیاب بود بخط مبارکش بطبع رسانید والحق آن کتاب ازجواهر شاهوار است وبعداز آن هنوز بااینهمه تکرار باسمه به آن خوبی خط وصحت دیده نشده .

نواب اسعدوالا نصرت الدوله فیروزمیرزا درحکمرانی فارس آنجناب را از بمبئی بخواست ومقدمش راغنیمت شمرد وشیرازرا شیرازه بکار آمد وخزان هجرانش بنوربهار وصال مبدل گردید ودرسال هزار ودویست وهفتاد وچهار که سنین عمرش بچهل ودو رسیده بود بدارالخلافه طهران سفر نموداز حضور اعلیحضرت ناصرالدین شاه پایه جاهش افزود، مورد توجهات ملوکانه گردیدبا خلعت ومرسوم بوطن باز گردید ومدتها به افاده واستفاده اشتغال داشت وبتصنیف وتألیف وکتابت کتاب حق وادعیه مأثوره روزگاری بسر برد ودرحدود سال هزارودویست و نودبعزم زیارت عتبات عالیات ازطرف بوشهر حرکت فرمود پس از ادراك زیارت آستان امناءرحمان ازسمت کرمانشاهان ثانیاً بطهران ورودنمود ونیزمورد عنایت پادشاهی وامناء دولت گردید بعداز یك سال دیگر بفارس آمد وآخرالامر درشوال سال هزار ودویست ونود وهشت روان پاکش بجنات عدن خرامید وکالبدش درجوار سیدمیر احمد بدخمهٔ پدرسپردند رحمة الله علیه .

راقم را باحضرتش الفتی عظیم بود وازصحبتش فواید جسم ادراك نمود، نصایح مشفقانه‌اش و اندرزهای پدرانه‌اش درگوش دل جای دارد هرگاه بخواهد نوشت دفتری جدا باید استغفرالله .

کتاب فضل ترا آب بحر کافی نیست که تر کنی سر انگشت وصفحه بشماری

چه روزها وشبها وباغ وصحراها درحوزهٔ آنجناب وروضهٔ اطیاب باحضورش انجمنی واز خدمتش دوستان را حال وچمنی بود حقیقت پس ازفوتش شیرازه دوستان گسیخت وشیراز خاك نکبت برسر بیخت ودرتفرقهٔ یاران رنگ نفاق ریخت، رحم الله معشر الماضین.

اسامی کتب نظم ونثر آنجناب درفارسنامهٔ ناصری مسطور وترجمه‌اش با بعضی اشعار درمجمع الفصحا مذکور است ودراین موقع بهمین یك فرد اکتفا میرود :

ای وقار ار عارفی خون میخور وخاموش باش
ور ز معنی واقفی با بخردی بیهوش باش

اخلاف میرزای وقار

ازمرحوم وقارطاب ثراه امروزه دوپسر فروزنده گوهر ودواختر بلقیس سیرت است جناب فضایل نصاب میرزا علاءالدین حسین تخلص همت در سال هزارودویست وهفتاد وشش بدنیا آمده بحمدالله در کمالات صوری ومعنوی پدررا نعم الخلف ودوستان راملاقاتش موجب

شعف‌وعم اکرم خود فرهنگ راداماد .

وبرادر کوچك ایشان‌است‌جناب میرزامحمد شفیع‌عشرت تخلص. درسال‌هزارودویست ونودودو متولد وباسم جدش نام‌نهادند درکمالات موروثی واکتسابی بمقامات‌عالیه رسیده واین‌غزل نمی‌ازیم وقطره‌یی ازقلزم فکرت جناب همت‌است :

این همه جور وستم جانا سزای ما نبود — زآنکه جزمهرو وفاداری‌خطای‌ما نبود
از رخ او غیر نومیدی نصیب ما نشد — کاش دیگر چشم خلق اندرقفای ما نبود
سربصحرا می‌نهادیم‌ازغمت دیوانه وار — رشتهٔ زنجیر زلفت‌گر بپای ما نبود
کردم ازآن شاه خوبان‌التماس‌بوسه‌یی — گفت این‌ابرام‌هرگز درگدای مانبود
دامن قاتل نمیدادم بآسانی ز دست — گر ملاقات جمالش خون‌بهای مانبود
اندرآن‌شبها که ازهجررخش‌میسوختیم — باخبر جز شمع‌کس ازماجرای مانبود
مازخود بیگانه‌گشتیم‌ازغمش وآن‌سنگدل — آشنای دیگران بود آشنای ما نبود
دیدهٔ حق‌بین‌چنین‌روشن‌نمیشد بیگمان — گرغبارکوی جانان توتیای مانبود
بد طبیب درد بی درمان ما لعل لبش — جان برفت‌ازدست‌چون‌فکردوای‌ما نبود
چون‌رضای دوست‌باشدغم نمیبایست‌خورد — کارهای این جهان‌گربر رضای‌ما نبود
همتا چون‌راه میبردم‌بسوی‌کوی دوست — همت پیر مغان‌گر رهنمای مانبود

ومیرزای همت‌را ازسر پوشیده حضرت فرهنگ سه‌ذکور ویك‌اناث است ارشدواکبر سمی جدش‌احمد ملقب ناصرالدین وتخلص ناصری. ششم صفرالخیربدنیا آمده بسال هزار ودویست ونودونه .

دومین فرزنداوست‌سمی‌عم والدش‌اسمعیل، میلادش‌چهاردهم‌جمادی‌الاخره سیصدوچهار سیمین ابناءوی است‌هم‌نام امام‌هفتم‌دهم‌رمضان المبارك‌سیصد وهفت‌قدم‌به‌کشورناسوت نهاده، حفظهم‌الله جمیعا.

حکیم ابن الوصال

دومین فرزند حضرت وصال سپهرکمال میرزا محمود حکیم تخلص است‌که حقیقت مسمایش ازاسم مبارکش هویداوپایهٔ معرفتش‌ازتخلصش‌آشکارا، ولادت باسعادتش سال‌هزار ودویست وسی‌وچهار بشیراز مینوطراز بوده وپس‌از تکمیل فضایل نفسانی وتحصیل حکمت یونانی درمعارف حقایق انسانی‌کوشید وبامرحوم رحمتعلی شاه‌طریق ارادت‌ورزید وبمقام بلند سالکین الهی‌رسید وبعلاوه نسب‌باطنی نسبت صوری مصاهرت حاصل‌نمود .

واین‌چند فرداز‌قصیدهٔ اودرحکمت وموعظه خوشه‌یی‌ازخرمن وگلی‌ازگلشن مقامات عالیات اواست :

بنفس اگر کسی بیابد ظفر / دگر ز هیچ کس نبیند ضرر
بخویشتن جفا همه خودکنی / شکایت از زمانه کمتر شمر
چو نیست شادمانی اندر جهان / ببند از جهان و کاورش نظر
تو تا تویی نیابی آسودگی / ز خود گذر که غم نیابی دگر
تو از دیار قدسیان آمدی / ازین سیاه خاکدان درگذر
چنان زخود گریزی در نیستی / که کس گر نیارد از تو خبر

ودر روزگار شاهنشاه مبرور محمدشاه طاب‌ثراه بدارالخلافه طهران حرکت فرمود ازشاه درویش دوست واولیای حضرتش ملاطفت بی‌اندازه دید وعود بوطن مألوف کرد واین قصیده‌را درهنگام توقف آن‌ملك بنحوشکایت از غربت گفته :

تا چند به ری برنج درمانم / ای دهر نه کافرم مسلمانم
سالی شد و چار مه زسال افزون / تا درکف غم بملك طهرانم
با دانش وفضل گر ترا خصمی است / من بفکنم این دورا مرنجانم
ازیار و دیار دورم افکندند / در پیش رهی پر از مغیلانم
نه صبر میسراست نی دیدار / امید نمانده جز بیزدانم

ودرسنهٔ مذکوره با برادر کامکارش وقار بخطه هندوستان‌سفر نمودودیوان خواجه حافظ شیرازی علیه‌الرحمه رابخط خوش خویش بامرکب چاپ‌نوشت وبطبع رسانید وتاریخ اتمام آن‌چنانچه درآخررقم نموده سال‌هزارودویست وشصت وهفت‌بوده‌الحق والانصاف بآن‌مرکب وخفی بودن قلم‌باین پایه‌چیز نوشتن نهایت قدرت‌را میرساند .

وهم‌با برادر بزرگوار مراجعت بشیراز کرد ودربحبوحه زندگانی که قریب چهل‌از مراحل عمرش بیش نگذشته‌بود بمرض وبادر شهر محرم‌الحرام سال هزار ودویست وهفتاد وچهار بدرود عالم‌فانی رانمود، درجوار امام‌زاده سیدمیراحمد پهلوی‌پدر بزرگوارش دفن شدواینکه درمجمع الفصحا ومآثر ناصری رقم‌وفاتش راسال شصت و هشت نوشته‌اند‌اشتباه است ومرحوم وقار علیه‌الرحمه درتاریخ وفات‌برادر عجب ملهم شده «عاقبت محمودشدکار حکیم ۱۲۷٤» .

ومرحوم والدرا ازفوت‌او بحدی ملال‌روی داده که عدی نداشته وآنجناب رایك‌نفر پسر که واحد کالف‌است بیادگاراست. نام‌شریفش عبدالله‌تخلص‌رحمت میفرماید میلادسعادت بنیادآن قدوهٔ ارباب رشادسال دویست وهفتادودو بوده سناً اگرچه دوسال ازراقم کهترولی درهمه احوال ازحقیر بهترومهتر، جامع کمالات نیاکان‌مام‌وپدر شهدالله‌آیتی‌است ازحضرت رحمتعلی شاه‌وعلامتی است ازوصال دل‌آگاه دروصفش آنچه نویسند کم نوشته ودر مدحش هرچه گویند هیچ نگفته .

درخط نسخ خصوص قلم‌خفی برخطوط سالفین قلم نسخ کشیده ودر حکمت طبیعی و فن‌طب قدیم وجدید به پایه جالینوس وحکیم پولاك رسیده وفنون الهیات و حکمت ایمانی یمانی‌را بکمال رسانیده درعلم عروض وقافیه استاد ودر سخن موزون گفتن باقسامه قادرو توانا. مرحوم‌وقاررا‌صهروجناب میرزامصطفی‌راومیرزایوسف راپدربامهر،حقیررا درابتدای عمربا خدمتش الفتی‌بود وباعلیاحضرت والده‌اش ارادتی که باسایرهمشیره وهمشیره زادگان چنان‌نبود فیاسبحان الله‌باهمه اتحادکه داشتیم روزگاربخیل مارا باختیار نگذاشت وجمع رابتفریق‌انداخت ورحنم‌بطهران‌افکندومدت شانزده سال‌است که‌ازملاقاتشان محروم‌نمود روزگاروهرچه‌دروی‌هست بس‌ناپایداراست ای‌شب‌هجران‌تو‌پنداری برون‌ازروزگاری

باری‌عزنصره یاری‌نماید که دربهترحالی‌وخجسته روزگاری چشم‌را بدیدارآن‌عارفه کبری وفرزند بی‌مانندش‌عبدالله دام‌عمرهما روشن‌نماید وهجران بوصال مبدل‌فرماید واین غزل‌ازطبع وقاد وی ثبت مینماید:

ساقیابر خیز و بپیمای شراب تاکی تا مگر باده‌کند چارهٔ این غمناکی
زآتش باده بر افروز چراغ دل ما تا بآبی بفروشیم وجود خاکی
پند واعظ مشنو بادهٔ دیرینه بیار که بود پند وی از غایت بی ادراکی
جامه جان‌که بلوث غم دهر آلوده‌ست بجز از بادهٔ تاکی نپذیرد پاکی
رشتهٔ زلف تو وسوزن مژگان خواهم تامگربخیه زنم سینه باین صد چاکی
کی‌دل ایمن شوداز چشم تووزلف‌سیاه شب‌بدین تیرگی ودزد بدین چالاکی
چشم‌خونخوارتوخون همه مسکینان‌ریخت ترك مخمور ندیدیم بدین سفاکی
من نه‌آنم‌که زکوی تو بدشنام روم که‌کند زهر تو اندر دل ما تریاکی
دولت وصل تو ورحمت مسکین هیهات مرد خاکی چکند با ملك افلاکی

داوری ابن وصال

سیمین فرزند جناب وصال‌است فلك‌المعالی مقرب‌الباری میرزا محمدداوری عطرالله مرقده، میلادش‌سال‌هزارودویست وسی‌وهشت بشیرازبوده. درمجمع‌الفصحامذکوراست‌که در کمالات صوری ومعنوی‌تمام ودرحسن‌خلق‌نادره ایام،درعلوم‌ادبیه وعربیه رنجی‌برده وحظی موفورحاصل‌آورده، درخطوط نیزقدرتی‌داردوشکسته ونستعلیق را خوش مینگارد ودر علوم نقاشی مهارتی حاصل‌کرده .

راقم گوید کتاب شاهنامه حکیم‌فردوسی‌را برحسب خواهش‌مرحوم‌ایلخانی‌فارس‌محمد قلیخان‌ابن‌جانی‌خان ایلخانی‌نوشته‌اند ومصور شده وحقیقة اعجاز نموده واز جمله جواهر بی‌قیمتی‌است وآن‌کتاب به وسایط عدیده‌امروزه‌بدست فتح‌الله‌خان بیگلر بیگی گیلان افتاده

کمصحف فی بیت زندیق این فقیر قریب دوماه به تعلیم خط نستعلیق به خدمتش مشرف میشد که بستر ناتوانی خفت وازخطوط شریفش که بیادگار لطف نموده موجوداست ودرسال هشتادوسه به مرض دق وفواق روحش ازجهان پر نفاق روی بهعالم پاك نهاد وپیکرش را درپهلوی مرحوم میرزای سکوت بخاك سپردند .

ازآن بزرگوار درصفحه روزگار خلفی نماند مگرهنر وازآنجمله است دیوان اشعار که قریب سیهزار بیت میشوددرانواع شعرازقصیده ومسمط وغزل وقطعه ومرثیه ومثنوی سیما بسبك شاهنامه خیلی قادروتوانا بلکه روانی سخن سرایی اوبهتراز قدما گردیده و درآخرشاهنامه مذکوراشعاری فرموده بعضیازآن آورده میشود :

بدین نامه چون دست بردم فراز — بمن بر در رنجها گشت باز
بسر بر بسی گشت گردان سپهر — سته گشتم از گردش ماه ومهر
بروز جوانی مرا کرد پیر — کمانیشد ازرنج بالای تیر
بماندم زهرکار وهر پیشهیی — جز انجام آنم نه اندیشهیی
سپاسم ز یزدان نیکی دهش — کهازسرچنین بر نوشت از بوش(۱)
که این نامهٔ نغزدل خواسته — شد از داوری یکسر آراسته
بسر گرمهم گشت دو بار سی — بسر بردم این نامه پارسی
همه در شگفتی فرو ماندند — بمن برهمیآفرین خواندند
چوکلك نی ازدست بگذاشتم — همان کلك موبینه برداشتم
شگفتی بسی بردم آنجا بکار — چوازخامه بر نامه بستم نگار
کنابیشد آراسته چون عروس — دراوزنگیان چیره برملك روس
دو رویه سپاه ازدر کارزار — کمان گیرو ناچخزن وتیغدار
سر واوها گرزهٔ گاو سار — دم دالها خنجر آبدار
خم میمها تابداده کمند — سرکافها چون درفش بلند
سرشین چوچنگال جنگی پلنك — کهناخن برآورده ازبهرجنك
دم میمها تا زمین ریخته — گره بر زده سرش آویخته
الفها کشیده سرازهر کران — شها نامه چون دشت نیزهوران
جهانداری شه ناصرالدین که بخت — بدو نازد و افسروتاج وتخت
امیران اورا به ایران زمین — دهدباج چیپال وخاقان چین
یکی کز همه نام بردارتر — ز هر کس بهرکار هشیارتر
شدایندرایگان گنجرا خواستار — بنام وی این نامه شد نامدار

---

۱ - بفتح اول وکسر ثانی و سکون شین بمعنی تقدیر باشد وبه ضم اول وکسرثانی بمعنی هستی وبودن باشد (برهان) .

من این نامه را آسمانی کنم / در آن یادی از ایلخانی کنم
محمد قلیخان یل نیك رای / بترکان کشور مهین کدخدای
ببزم اندرون گلشن جانفزای / برزم اندرون آتش جانگزای
همی‌تا برین لاجوردی سپهر / فروزان بود مشعل ماه ومهر
بدوشمع دولت فروزنده باد / تن دشمنش شمع سوزنده باد

و نیز بعضی از قصیده یی که درمدح نبی(ص) گفته آورده می‌شود:

در این صحرا یکی دزداست چابکدست و آتش پی
که با این پهن پیدا ای‌عجب تنگ‌است میدانش
بنازم پهلوانی را که با یك زخم مردانه
بهم بشکست خودش را زهم بگسیخت خفتانش
که هست آن دزد نفس‌شوم و آن‌مرداحمد مرسل
که جز آن نامور مردی نباشد مرد میدانش
بسی با هم بپیچیدند در غار حری و آخر
چنان زدبرزمین‌اوراکه درهم کوفت سنخوانش
تونیز ای داوری گر خائفی زین نفس پتیاره
توسل بر پیمبر جوی و دست افکن بدامانش

ودرنعت ولی(ع)گوید :

مادح شاهنشه دینست پنداری شکوفه
کآسمان کرده‌است یکجا اختران خودنثارش
شاه شیراوژن علی‌ابن ابیطالب که گردون
درشکم دزدیده ناف ازبیم نوك ذوالفقارش
دست حق‌بازوی احمدپشت ملت روی‌ایمان
کآبروی دین فزود ار آب تیغ آبدارش
یافت نساج فلك با غولش این‌نیلی‌سرادق
ورنه دیری بودمیدیدی گسسته پود وتارش
اختیار جمله هستی حق بدست او نهاده
چون نبوده نیم جوبرهستی خود اختیارش

ونیز درمنقبت شاه ولایت گفته :

دراین سرسال نو وین‌رونق فروردین / رونق بفزا بر عید از مدحت شاه دین
آیین همه بربستند برحجره و دکان‌ها / ما نام علی سازیم بر دکهٔ شعر آیین

شیرینی عیدی را جز درد گلویی نیست | ازمدحت مولی‌ساز کام‌ودل‌وجان شیرین
ای‌تاج شهنشاهان وی هادی گمراهان | وی مقصد آگاهان در ملت و در آیین
ای صورت تومقصود ازمعنی‌کاف ونون | وی معنی تو پنهان درصورت ماء وطین
تو واسطهٔ فیضی ز امکان بقدم ورنه | کس بی‌مدد کشتی تا هند نرفت ازچین
یکروزفروماند ه زاشکستن نان خشك | بشکسته بدیگر روز صفها بصف صفین
برداوریت از لطف هرروزه عنایت باد | ازماست دعا گفتن‌از روح‌القدس آمین

وازغزلیات‌آنجناب است :

در دل تنگ نخواهم که هوای تو بود | حیفم‌آید که دراین غمکده جای توبود
چون سرم لایق همسایگی زلف تونیست | چون سر زلف توآن به‌که بپای تو بود
تو که بر روی نکو زلف معنبر داری | نوبهاری که شب و روز برابر داری
بجز آیینه ترا هیچ نیاید در چشم | گر به رخسار خود آیینه برابر داری

***

هرسحری که بگذرد بادصبا بکوی تو | عظم رمیم عاشقان زنده کند ببوی تو
دربرمیرداوری عرض هنر چه می‌کنی | کآینه فاش میکند عیب تو روبروی تو

فرهنك بن الوصال

چهارمین فرزندجناب میرزای وصال‌است‌آفتاب‌برج دانش وبینش وکمال‌ودرخشنده اختر اوج حشمت و رفعت واجلال فرهومند فرهمندفرهنج با فر و هنگ میرزا ابوالقاسم فرهنگ روح‌الله مرقده .

معروف چنان است که چون مرحوم وصال رانخستین‌فرزندبعرصه وجودآمدازجناب قطب‌العارفین‌مرشدخودحاجی‌میرزاابوالقاسم‌صامت‌تسمیهٔ‌آن‌مولودرامسئلت نمودحضرتش‌این عبارت فرمود: احمد محمدمحمود ابوالقاسم وازاین کلام‌بشارت‌انجام‌نام‌هریك رابدینترتیب ملهم شد ومعلوم فرمود که جناب سکوت اسم‌خودرابفرزند چهارم بخشیده وقبل‌ازآن‌مولود جهان‌رابدرودخواهد نمود وچنان بود .

خلاصه ولادت میرزای‌فرهنگ درماه رمضان‌المبارك‌سال‌هزارودویست وچهل‌ودوبوده کسب‌کمالات درخدمت پدرنمود وبرحسب استعداد فطری درانداك زمانی ازعلوم ادبیه‌بهرهٔ وافی یافت ودرخط نسخ وشکسته وتعلیق‌وثلث ورقاع از استادان‌گوی مسابقت ربود و در سخن‌سرایی‌طبع موزونش‌بانواع شعرقادروتوانا وضمیرمنیرش باانوارالهی روشن وبینا واز خدمت رحمت علیشاه بفیض روح‌القدس مستمد ومقترن وبمصاهرت حضرتش نائل و واصل گردید، عجبا روزگاری دراز بنهایت محبت بایکدیگر دمسازوعمری باکمال مودت والفت

روزها بشب آوردیم .

دریغا که با همه استحکام عهد وقدمت مجد کلام ناصح‌الدین احمد ارجانی درصنعت قلب صادق آمد .

مودته تدوم لکل هول　　وهل کل مودته تدوم

بواسطه شقاق ارباب نفاق آن قدوه اصحاب وفاق ارتغییراخلاق روی داد وبنده رابه دارالخلافه مسکن افتاد ووفات آنجناب درسال‌هزاروسیصد ونه بشیرازبوده ودرجوار سید میر محمد برادر سید میراحمد مدفون گردید و میرزای رحمت در تاریخ وفات عم امجد به نظم گفته :

فاز بقول‌المالك القدیم　　ان الابـرار لـفی نعیم

از مؤلفات آنجناب است شرح حدائق‌السحر رشید وطواط که از پانزده هزار بیت متجاوزاست وبطرز واسلوب چهارمقاله عروضی نظامی نوشته شده ودیگر لغتی است مسمی بفرهنگ فرهنگ که عنوان ازلغات مصطلحه مختلفه استاعم ازفارسی وعربی وترکی‌ودر تلوآن‌آنچه لغت‌فارسی خالص‌بوده ثبت‌شده وتاا کنون بدین‌روش لغتی‌دیده‌نشده بسیارمفید است ودیوان اشعارقریب بدوازده هزاربیت میشود ازقصاید ومسمطات وغزلیات وغیره واز آنجمله دروصف زلزله که درماه رجب سال‌هزارودویست وشصت‌ونه بشیرازآمده فرموده:

ازین منازل ویران واین دیار خراب　　غریب نیست گر آید همی غریو غراب
دریغ و درد ز مه طلعتان زهره جبین　　که‌بسته‌اند زخون‌بر‌بدست وپای‌خضاب
دریغ لاله رخانی کزین جهان رفتند　　چو لاله داغ نهادند بردل احباب
همی بلرزد از بومهن زمین هر دم　　بدان صفت که بلرزد بر آینه سیماب
چنان خراب شدآثار این دیار که‌کس　　نشان‌کعبه نداند مگر باصطرلاب
بیاد آریم از عیشهای عهد قدیم　　چنانکه پیرکند یاد روزگار شباب

وازآنجمله قصیده‌یی‌درنعت حضرت ولایت مآب علیه‌السلام انشانموده بعضی‌ازآنست:

هله شمع بزم صفوت در درج لافتایی　　گل‌گلشن ولایت مه برج هل اتایی
که وسیلهٔ نجاتی وسفینهٔ وجودی　　و خلیفهٔ رسولی و لطیفهٔ خدایی
همه خلت وصفایی که خلیل را سلیلی　　همه رفعت و علایی که علی مرتضایی
بغلط نرفته آنکس که تراخدای داند　　که خدا نبی ولی آینهٔ خدانمایی
من اگر چه درنیایم بشمار بندگانت　　بخداکه عاردارم زشهی از این گدایی
بهمه دیار رفتم ز همه نشان‌گرفتم　　نه‌کس‌ازتوام‌نشان‌دادونه‌گفت‌ازکجایی
زکست‌نشان‌چه جویم که‌تودرمیان‌جانی　　ز دلت سراغ‌گیرم‌که تو بادل آشنایی
من کم‌بهای فرهنگ‌چگونه زرتوان‌شد　　نکند اگر غبار قدم تو کیمیایی

وآنحضرت را دو پسر فرشته‌سیر ودودختر ناهید منزلت خجسته آیت بعد از خود یادگاراست . نخستین اولاد ذکوراست جناب لب‌الالباب ونتیجة الاطیاب قدوه ارباب فضل و کمال سلاله دودمان رحمتعلی ووصال سمی‌عمش میرزا محمود والمتخلص اورنگ دام‌ایام افضاله. میلادش بسال هزارودویست وهشتاد وشش، باجوانی دراخلاق حمیده پیرودر کمالات صوری ومعنوی بی‌نظیر، خط نستعلیق‌راخوب مینویسد وانواع‌شعررانیکو گوید پس‌ازفوت‌پدر پدربزرگوارباجمعی‌ازاخوان‌الصفا بزیارت عتبات عالیات مشرف گردید وشش‌ماه‌درروضات ائمه انام علیه‌السلام ادراك فیوضات نمود وعود بوطن‌مألوف فرمود و دراوایل ربیع‌الاخر سال‌هزاروسیصد وسیزده بطهران‌آمد وتااواخرچهارده بدارالخلافه ماند ازدریافت‌خدمتش روانی‌تازه گرفتم وازفیض صحبتش حظی بی‌اندازه یافتم. امناء دولت علیه مقدمش رامغتنم شمردند وحضرتش‌رامحترم‌داشتند مخصوص صدرات عظمی‌آنجناب رابصلات‌کبری وعطیات بی‌منتهی نوازش فرمود وفرامین مرسوم بوطن مألوف مراجعت نمود ازیزدان پاك پیوسته درخواست‌چنین‌است که باردیگربدیدارآن بزرگواردیده‌ام راروشن فرماید واین غزل گلی ازبوستان‌آن قدوه دوستان است :

پری رخان دمی ازپرده روی بازکنید
مرا ز جنت فردوس بی نیاز کنید
بدین جمال دل آرا و قامت موزون
به ماه طعنه زنید و بسرو ناز کنید
دو بوسه ازلب‌جانبخش‌خودبمن بخشید
مرا میانـهٔ عشاق سرفـراز کنید
نخست دست بشوئید عاشقان از جان
سپس. بچهرهٔ معشوق دیده باز کنید
صباح وصل مگوئید قصهٔ شب هجر
به پیش دوست نشاید سخن دراز کنید
برغم شیخ گشادند دوش میکده را
خبر به باده گساران پاکباز کنید
نصیحتی کنم ای میکشان ز من شنوید
ز زاهدان ریـاپیشه احتراز کنید
ز خلق دیدهٔ امید خود فرو بندید
به عجز روی به درگاه بی نیاز کنید
به بزم دوست رفیقان اگر رهی یابید
ز راه لطف درآن دم که قصه ساز کنید
حکایت غم او رنگ در میان آرید
حـدیث غصه محمود با ایاز کنید

میرزا محمد آهنگ

دومین‌فرزند میرزای فرهنگ‌است سمی‌عمش میرزامحمد متخلص به‌آهنگ درسال‌هزار ودویست ونودوسه بدنیا قدم‌نهاد ودراکتساب فضایل نفسانی وفواضل انسانی کوشید وبمقام نیاکان رسیدقریب شانزده سال‌است که بهجرانش مبتلا و از دیدارش محروم مانده‌ام و این شعرپدرعالی‌قدرش درحق بنده واوصادق .

بی تو من زار و دل‌افکار و تو بی‌من خوشدل
خود بگو تا دل تو سخت بود یا دل من

واین غزل خوشه‌یی ازخرمن و نمونه‌یی از گلشن میرزای آهنگ ثبت مینماید :

هر که را دل گشت پا بست سر گیسوی دوست
شد سیه روزو پریشان حال همچون موی دوست

بی گمان زاهد بهشت نسیه بفروشد به نقد
یك نظر گر باز بیند طلعت نیکوی دوست

باغبان در باغ از پای افکند سرو سهی
یك ره ار بیند خرامان قامت دلجوی دوست

ساقیا می بر حریفان بخش و قسم ما بهل
سر خوشیم امشب ز دور نرگس جادوی دوست

همچو شب یکباره گشت از چارسو روزم سیاه
تا بدیدم طره و خال و خط و ابروی دوست

جان و سر آهنگ سوزد از طرب پروانه وار
گر فروزان بیند اندر بزم شمع روی دوست

توحید ابن الوصال

پنجمین فرزند مرحوم میرزای وصال پیشوای اصحاب وجد وحال میرزا اسماعیل توحید است. درسال هزارودویست وچهل وشش بعالم شهود آمده، درجمله کمالات سیما خط نسخ بقلم بسیار خفی وحید چنانچه چند مصحف را بروی کاغذهای بسیار نازك وپوست آهو درنهایت زیرکی چنان نوشته که تا کنون هیچیك ازاستادان ننوشته وعجب آنکه چندان روشن وخواناست که چشم را صدمه نمیزند واین معجز کم از شق القمر نیست .

وآن مرحوم راآوازی خوش وصوتی دلکش بود که گاه ترنم بجان مستمعان آتش فکندی ودراین کمال موروثی ازدیگراخوان الصفا انحصارداشت. وقتی ازآن غفران مآب عم والدحاجی آقامحمدشنیدم که میفرمود درفصل بهاری ازاصحاب برادرم حاج محمدحسین درهفت تنان شیراز انجمنی بودند سحرگاهی که ارباب نیاز بدرگاه بی نیاز درراز بودند منهم به گوشه‌یی رفتم که باناله دمسازشوم، دیدم مرحوم وصال بدان مکان سبقت نموده وباحالی خوش مناجاتی بازمزمه میخواند پای رفتنم نماند آهسته نشستم دیدم گلهای زبان درقفا که درآن باغچه بود متمایل است بطرف اووهرزمان که ساکت میشودآن گلها بجای خودقرارمیگرفتند .

خلاصه درجوانی گرفتاردرد دندان بود وغالب راکشید بحکم حکیم سنائی چنانچه در حدیقه فرماید :

در دهان دار تا بود خندان — چون گرانی کند بکن دندان

ومولانا درمثنوی این مضمون راچنین آورده :

چونکه دندان ترا کرم اوفتاد — نیست دندان بر کنش ای اوستاد

تا که باقی تن نگردد زارازو — گرچه بود آن تو شو بیزارازو

وخود آن مرحوم قصیده یی درشکایت ازدرد دندان گفته که بعضی از آن است :

بدین مثابه که من دستگیر دندانم — ز درد دندان آخر بلب رسد جانم

دریغ دور جوانی و روزگار شباب — که سال و مه بسر آید بدرد دندانم

سی ودو دشمن خونخوار درسرای منند — که روزو شب بکمینند از پی جانم

بکام من شده دندان سیاه چون انگشت — ز بس گذشته بر آن آه آتش افشانم

زبسکه بر سر دندان کشیده ام تیمار — که نوشتن از شکل سین هراسانم

ودرسال هفتاد وهفت با برادرا کبراعظم وقار بطهران رفت و این قصیده را در مدح شاهنشاه درآنجا گفت :

چو بر کشید مؤذن ببام داد بگاه — ندای اشهد ان لااله الاالله

پی نماز بجستم زجا و کردم روی — بدرگهی که بر آن خسروان نهند جباه

پس ازادای نوافل بعادتیکه مراست — ز روی صدق بخواندم دعای دولتشاه

بناگه ازدرم آن ترك ماه روی رسید — چودولتی که کند رو بمفلسی ناگاه

ز روی مهر بپرسید حال من که ترا — چگونه میگذرد روزوشب درین دوسه ماه

عجب زشومی بختت که چار ماه ترا — نداد راه بدرگاه خویش شاهنشاه

بگفتمش من ودرگاه شاه این عجب است — چگونه قالب خاکی برد بگردون راه

از آن گذشته بهرجا وسیلتی باید — علی الخصوص بدرگاه شاه گردون جاه

بگفت بر در شاهت هنر وسیلت بس — به ارهنرچه بدرگاه ناصرالدین شاه

آخرالامردرسال هزارودویست وهشتاد وشش بمرض وبای عام بدرود این عالم نمود مطابق کلمه غفور، ودرپهلوی برادرش داوری مدفون است وخلفی ازوی نماند بلکه روزگارچندین امانش نداد که تأهل اختیار نماید ودربحبوحهٔ شباب نخل قامتش بقیامت سر بر کشید خدایش پیوسته بر روانش رحمت فرستد . بسیار خلیق و مهربان و رفیق شفیق نکته دان بود از غزلیات اوست :

بکوی عاشقی آندم سفر توانی کرد — که ترك دین ودل جان وسر توانی کرد

گرم بتیغ جفا میکشی دلم شاداست — که باز زنده ام از یکنظر توانی کرد

***

ازتوای دوست بهررهگذری می بینم — با دل سوخته یا چشم تری می بینم

با بدو نیك جهان دل بنه ایخواجه که من — این بدو نیك بدست دگری می بینم

شاهی آنستکه سردرقدم دوست دهند — ورنه در تاج شهی دردسری می‌بینم

***

درخرابات مغان گرقدحی باده زنی — پست برخرقه کنی پای بسجاده کنی

خرمی قسمت مانیست بکیتی توحید — دست وپا چندپی قسمت ننهاده زنی

یزدانی ابن الوصال

ششمین فرزند جناب وصال است بندهٔ خاص سبحانی میرعماد ثانی میرزا عبدالوهاب یزدانی دام افاضاته المتعالی، سال میلاد شریفش هزارودویست وپنجاه ودوبوده سنین عمرش بده رسید که دریتیم گردید و این اولین مصائب اوست سپس فوت برادران که فرقت هر یك کوههای آلام ودریاهای اسقام بود خاصه چنان برادرانی که حقیقت اخوان الصفا بودند که گوئی یك روان درشش پیکرجلوه نمود ودریك کلبه روز وشب باهم زیستند و چون روزگار بدسگال بهیچ حیله نتوانست آن جمع را تفریق کند بچنگال اجل یك یك را جدا نمود ودرخاك هلاك سپرد .

خلاصه آن بقیه ماضین وکمیهٔ باقین باهمه افسردگی طبعی موزون وروان داردوخط نستعلیق راچنان نویسد که باخطوط استادان ماضی مهرهٔ فن تمیز نمیدهند سفری با مرحوم وقار بعتبات عالیات وازآنجا بعد ازتلثیم اعتاب آستان امناءوحی وتنزیل بدارالخلافه رفت وعودبوطن مألوف فرمود وتااکنون بحمدالله تعالی بجای اسلاف تکیه‌زده ومخلصین راتکیه گاه آمده دوسال تمام راقم درروز های دوشنبه که این رسم ازمرحوم میرزای وصال برای تعلیم تلامیذدرآن دودمان باقی است بخدمتش مشرف میشدوبه‌علاوه اکتساب فیوضات صوری ومعنوی ازحضرتش مینمود ازقادر متعال پیوسته بقاءآن عدیم المثال رامسئلت مینماید وازیزدان بی همال باردیگرزیارت جمال یزدانی رابااحسن حال متمنی است واین غزل قطره بی ازیم فکرت اوست

بوی بهشت میوزد از سر خاك کوی تو — دست صبا مگر که زد شانه بتارموی تو

ابناء جناب یزدانی

وآنجناب راحضرت باری فرزندان صالح مذکور وسه اناث مرحمت فرموده ونخستین ذکور که دومین اولادست نام شریفش علی است تخلص لطیفش روحانی. درسال هزارودویست ونودوچهار بعرصهٔ وجود قدم نهادوبنای تکمیل نموده نستعلیق راخوشتر ازغالب خوشنویسان معاصرین نویسد ازنقاشی هم بی اطلاع نیست واین غزل زاده طبع وقاداوست :

درپس زلف چو رخسار هویدا دارد — دل خلقی همه آشفته وشیدا دارد

چینی از زلف سیه گر بگشاید داند — که گرفتار بهر تار چه دلها دارد

هرکه بیند خط سبز وگل رخسار ترا — کی دگر سیرگل و سبزه تمنا دارد

شکوه‌از جور وجفای تو نمودن بیجاست — نازنینی و بما هرچه کنی جا دارد
زاهد شهر که دی منع من‌ازمی میکرد — چه شد امروز بکف ساغر صهبا دارد
کرد از فرقت خود کام مراتلخ چوزهر — آن پری رخ که لب لعل شکرخا دارد
تا که‌شد روی نکوی تو زروحانی دور — ز غمت دامنی از اشك چو دریا دارد

دومین پسر که چهارمین اولادجناب‌یزدانی است میرزا ابراهیم‌نام‌دارد ودرسال سیصد ویك‌متولد گشته اشتغال‌بتحصیل کمال دارد .

سومین اولاد ذکور آنجناب مسمی میرزا مهدی است در سیصد و پانزده بدنیا آمده حفظهم‌الله جمیعاً .

جناب حاج معصوم والد رحمتعلی‌شاه

العالم العامل والمحدث الکامل جامع‌العلوم الحاج معصوم سمی‌جده جدجدنا طاب ثراه‌ارشد واسن‌اولاد حاج‌محمدحسن‌بود وبواسطهٔ سبق‌تاریخ‌وفات حاج‌محمد حسین‌ترجمهٔ آنجناب رامؤخرداشت وچنانچه دراحوال‌والدش ذکریافت بااهل‌وعیال شدرحال ازکاظمین بشیراز نمود هم‌تدریس وامامت داشت وهم‌تقدیس وتجارت همگی اهل‌فارس بزهد و تقوی وهمت وسخای اومعترف‌اند وچون عیال محترمه اش‌جده‌راقم درسال‌هزار ودویست وبیست وهشت وفات یافت .

مرحوم حاجی علی‌اکبر نواب بسمل تخلص که ترجمه اش‌سبق ذکر یافت‌این قطعه رادر تاریخ آن‌مخدره گفته وبرلوحهٔ مزارش‌که بباب سلم شیراز واقع منقوراست .

آه کز جور آسمان ناگاه — کرد عزت‌نسا بخاك مکان
گشت از جور چرخ نا هنجار — نخل عمرش زباد فتنه خزان
بود خورشید آسمان حیا — کش‌چواو درجهان نداده‌نشان
بلبل گلستان عصمت بود — بست از جور روزگار زبان
بود ماهی ببرج عفت لیك — شد بزیر سحاب خاك نهان
کلك بسمل برای تاریخش — با دلی پرملال وبا افغان
دل ز عزت‌گرفت و گفت فسوس — کرد عزت‌نسا مکان به‌جنان (۱۲۲۷)

واولاد سعادت نهاد که ازبطن آن‌مخدره بوجود آمده‌اند اسامی هریك مذکور شد که‌از آنجمله والد ماجدراقم‌است وتازمان حیات‌آن عفیفه‌عیال دیگر نداشته وبعداز فوتش زوجات عدیده داشته و اولادی که ازآنها بظهور رسیده باین اسامی‌است: آقامحمدباقر از گرجیه ،آقااسدالله نیزاز ملك‌یمین . حاجی‌آقا ، آقامحمود ، آقا احمد ، بدر جهان از بطن یك مادرند .

امور معیشت آنجناب از تجارت میگذشت و وکلا درهمه جا داشتند که حساب آنها را سال بسال رسیدگی مینمودند ودر اواخر عمر که عمده تجارت بندر بوشهر ودشتی بود تمام از دست رفت، اجمالش آنکه وکیل بوشهر بنای تقلب گذارد و برای رسیدگی به حساب او به بوشهر رفت چون وارد شد آن وکیل که ظاهراً نامش حاجی مهدی بود خلاصه اموال ودفاتر محاسبات را بار در بار نمود ودر کشتی فرارقرار گرفت وچیزی در بساط نماند ازجمعی ثقات بوشهر شنیدم که چون حاجی معصوم لب دریا آمد ودید که اوضاع چنین است مردمان کشتی را که حاجی مهدی از اموال جناب حاجی معصوم پر نموده وخود با نقود ودفاتر درآن نشسته بود و بادبان کشیده بطرف مسقط میرفت نشان دادند. فرمود حاجی مهدی آتش بگیری که مرا آتش زدی ناگاه دیدیم که دامن شراع کشتی آتش گرفته وباندك زمانی همه جا لسین واموال کشتی سوخت وجز یك نفر ملاح که به تخته پاره چسبیده فردا بخشکی رسید هیچ کس سلامت نماند. اما مال التجاره دشتی وکلا گفتند طلب از خوانین دشتی داریم واز آنها بدرشتی نمیتوان مطالبه نمود و بملایمت هم فایده ندارد وبالاخره چیزی عاید نشد.

مرحوم حاجی آقامحمد میگفتند حسن اخلاقی که ازمرحوم اخوی دیدم مگر انبیا درباره سایرین ناس ممکن نیست تصورشود حال برادرم دروقتیکه آنهمه مال ومنال داشت با آنوقت که هیچ نداشت باکثرت عیال بی تفاوت بود، درکمال بشاشت وخرمی باموز تدریس و امامت اشتغال مینمود. راقم گوید رقعه بی بخط آنمرحوم دیدم که بحاجی آقای پسرشان وقتی که بدشتی رفته برای مطالبه طلب این عبارت نوشته بودند: نورچشمی بهر نحواست ازطلب من چیزی وصول نموده بفرست که برای پول حمام ومخارج شام معطل مانده‌ام. وسر این عسرت وگرفتاری دراحوال والد معلوم میشود که چه بوده.

خلاصه آنجناب درسال هزار ودویست وشصت وسه با فرزند اکبرارشد خود حاج زین العابدین رحمتعلی شاه از طرف بوشهر بعتبات مشرف واز آنجا بعزم زیارت امام ثامن روانه طوس شدند، درراه مزاج شریفش علیل شد ودر دومنزل بشهرمانده وفات یافت وکان وقوع ذلك سنه اربع وستین ومأتین بعدالالف ودرآن اوقات مسئله قلعه بندی وحصار شهر مشهد در میان وهرج ومرج دراطراف خراسان ووقعه سالار بود مجال دفن در بقعهٔ مبارکه وحجرات نبود درصحن پایین پای مبارك که معروف بصحن نو واز بناهای فتحعلی شاه است چون ازدرب قبله وارد شوند شش حجره بطرف دست چپ بشمرند مقابل آن حجره بفاصله یك ذرع مزار آن قدوه اخیار است مکرر زیارت نموده.

سیمین فرزند حاجی محمد حسن نورالله مضجعه حاجی آقامحمد است قدس سره بعداز ترجمه والد مذکور گردد. رجعنا الی من هوالمقصود.

دربستان السیاحه ترجمهٔ آنحضرت رابا این عبارت تحریر نموده: سالك مسالك یقین

الحاج میرزا زین العابدین بن الحاج معصوم لقب گرامیش رحمتعلی است. آن بزرگوار از دیار قزوین است زبده اولاد حاج محمد حسن بل قدوه اخیار آن دیار واگر جمیع سالکان عراق وفارس بوجودش افتخار کنند سزاست، بزیور فضایل انسانی آراسته و بحلیهٔ کمالات نفسانی پیراسته. بواسطهٔ فقیر مرید قطب العارفین مجذوبعلی‌شاه قدس سره است و بشرف صحبت آنحضرت رسیده وجمعی ازمشایخ عصر را نیز دیده وبسیاری علماء زمان راملاقات نموده وطریق سفر عراقین و خراسان وعمان وحجاز ویثرب پیموده ومشقت بیشمار از ابنای روزگار کشیده و زهرملامت ازدست بیگانه وخویش وتوانگر ودرویش چشیده، خصوص ازقاسم خان رنج بسیار دیدوباری تعالی او را نپسندید وازاثر رنجش خاطراو بزودی بدارجزا خرامید.

تا دل مردخدا نامد بدرد هیچ قومی را خدا رسوا نکرد

مدت چهارده‌سال میشود که اکثر اوقات جلیس وهمدم وانیس ومحرم فقیراست وعمر گرامیش در استرضای خاطر حقیر میگذردودر ترفیه حال فقرا ومساکین ورعایت عموم سالکین اشتغال دارد. دانندهٔ خیرورسانندهٔ راحت ومظهر رحمت ومصدرشفقت است، زیرك وکاردان وعارف معارف عرفان وصادق بسیار مهربان ومؤدب ومتواضع وسخی وقانع است وقلب ذاکر وتن صابر ولسان شاکر اوراملازم وصدق وصفاوشرم وحیااو راخادم اند، از صحبت دونان وبدگوهران احتراز دارد واز معاشرت اهل فساد وافساد اجتناب لازم شمارد، واز سخنان معرفت بنیان اوست: که‌سالك دربدوحال باید کتب مشایخ رانخواند ومقالات عرفارا نشنود زیرا که چون‌سالك قبل‌ازسیر ومشاهده اگر کتب این فرقه رابخواند برآنکس فایده نبخشد بلکه‌در خیالات پریشان افتدواز روی اندیشه وخیال سلوك نماید وصاحب احوال ومقامات نگردد، اما اگرسالك بطریقی که شیخ فرماید سلوك نماید ودرتحلیه وتصفیه کوشد وقطع مراحل وطی منازل کند وآنچه فرموده‌اند به‌رأی‌العین مشاهده نماید آنگاه بر کتب ایشان نظراندازد وباسیر وسلوك خویش مطابق‌سازد هرآینه‌فایده‌ها بیندومزید صفای سرواطمینان خاطرشود واین بدان ماند که سیاحان بلادی که دیده‌اند بایکدیگر بیان کنندوازآن تقریرات محظوظ ومسرور شوند.

ودیگر فرموده که سخنان اهل‌صورت مانند طبخ‌بازاراست که رنگ ورو دارد وطعم ولذت ندارد، انتهی.

راقم گوید ولادت آنجناب ولایت مآب چنانچه اشارت نمود چهاردهم ربیع المولود سال‌هزار ودویست هشت هجری درکاظمین علیهما السلام‌بوده واواسط سنهٔ هزار ودویست و هفده‌بتقریب مذکور باوالد ماجد ووالده‌واخوان بشیراز آمدند ودرنزدجد خود بتکمیل‌علوم عقلیه‌ونقلیه اشتغال نمودند ووالده محترمه‌اش عزت نسابیگم درسال هزار ودویست وبیست وهشت چنانچه ذکرشد دل ازجهان فانی بر داشت وبعالم باقی خرامید.

وچون سالها درعلوم مرسوم زحمت کشید وازظواهر الفاظ‌جز مظنه حاصل نگردید واز براهین فلسفه غیر از خیال موهوم معلومی نیافت درپی تحصیل مراتب حقیقت انسانی وطریق معرفت سبحانی برآمد وهرگوشه وکنارکه ازابرار واخیار ومتخلقین باخلاق الله نشانی می‌یافت بدان‌صوب می‌شتافت چنانچه نصیحت لسان‌الغیب است :

تا فضل و علم بینی بی‌معرفت نشینی — یك نکته ات بگویم خودرا مبین که‌رستی

تاآنکه سال‌هزار ودویست‌وسی‌وچهار جناب‌حاجی زین‌العابدین‌شروانی بشیرازآمده ودربقعهٔ باباکوهی که ترجمه‌اش دراحوال شیخ‌عبدالله‌خفیف گذشت توقف نمود. روزی برسبیل گردش وتماشاوسیروکشف باجمعی‌طلاب وتلمیذبه‌آن کوه رفته وچون‌داخل‌صحن‌وبقعه‌شدند جمعی‌را بدور شمعی پروانه‌وار حلقه‌دیدند.

در سرای مغان رفته بودوآب زده — نشسته پیر وصلایی بشیخ وشاب زده

گرفته ساغر عشرت فرشتهٔ رحمت — زجرعه بررخ حور وپری گلاب زده

بی‌اختیار بجانب‌آن مجلس خلد مونس روانه‌گردید هرقدر همراهان ازراه نصح منع‌نمودند مفید نیفتاد وچون درآن حوزه‌وروضه داخل شدند بعداز تحیت وسلام وتهنیت واکرام جناب شروانی بنحوملاطفت بیت‌شمس الدین حافظ شیرازی راخواندند :

زاهد ازکوچه رندان بسلامت بگذر — تا خرابت نکند صحبت بدنامی چند

وآنجناب گفته حافظ‌علی غوربانی راپاسخ داد :

حریم حرمت‌کوی تو جنت ابرار — شمیم نکهت موی تو راحت احرار

خواهشمندم که درشهرمنزل کنید ودررحمت‌بروی خلق‌باز نماییدقبول‌فرمودوبرحسب تقدیرجناب حاجی درسنه هزارودویست وسی‌وپنج تأهل‌اختیارنمود وتوطن شیرازراازسایر ولایات برگزیدچنانچه درترجمه آن جناب اشارت رفت. خلاصه ازآن روزباباکوهی روز بروزرشته الفت وصفا محکمتروآثارمودت وارادت‌بیشترواین رازسربمهربعالم سمروموجب رنجش جد و پدرگردید . «سینه سپر کرد پیش تیر ملامت» .

روزی جناب جدامجد وپدربزرگوارش‌پسرخودراحاضرنموده گفتنداین‌همه‌معلومات وحقایق‌علوم که تحصیل نموده‌یی بقدرسخن مردی سیاح نیست همانا تبری‌ازوی‌لازم‌وبرائت ازاوواجب است درجواب‌گفت ازعلم‌اکتساب علم رسمی‌جزتحصیل ظن حاصل نگشت و شما خودبه‌ادله وبراهین‌درس داده‌ایدکه باامکان حصول‌قطع ویقین عمل‌بظن سیما دراصول دین حرام‌است. ومرا ازهنگام معاشرت با این‌مرد وسیرحالت او وسخنان معرفت توأمانش یقین حاصل‌گردید ومضمون بیت حافظ علی‌درصنعت مقلوب مستوی بگفت :

دادما را درد ودردآرام داد — داد آرامی و وی ما را مراد

یالیت قومی یعلمون بما غفرلی ربی وجعلنی من‌المکرمین .

چون بسخن اورا منصرف و منحرف نتوانستند نمود چهل صباح در سرداب عمارت محبوسش داشتند **قال من السجن احب الی مما یدعوننی الیه** وچون اربعینش بپایان آمد وسجنش بیشتر محرك سلسله ارادت گردید درمحبس گشودند ولی ابواب معیشت برویش بستند، مقرری ومرسومی که ازپدرهمه ماهه داشت قطع نمودند. حاجیه بی‌بی رقیه بیگم زوجه اولیه پدرم که با مابرادران بلکه باتمام سالکان ازمادرمهربانتروالحق نادرهٔ زمان وعارفه دوران بود حکایت نمود که چون قوم وخویشان ازمن وپدرت مأیوس شدند که ترك تصوف گوییم وآنچه اثاث البیت که ازپدرشوهرم حاج معصوم وپدرم حاج عبدالغفار بتصرف ما بود پس گرفتند کارمعیشت ما بجایی رسید که من وپدروهمشیره‌ات خدیجه بیگم فرشمان منحصر بکهنه حصیری بودوفراشمان مندرس عبائی وقوتمان گرسنگی وبااین حال هیچوقت اظهارملال از پدر بزرگوارت ندیدم همیشه صائم النهاروشب زنده داربودو بعدازادای فریضهٔ صبح وفراغت ازادعیه واورادمأثوره یك حزب از کلام‌الله باتدبروتفکر قرائت مینمود وقیلوله بجامیآورد وگاهی یکی دوازه خلصین قرص نانی وقوت لایموتی میرسانیدند وچون روزگاری بدین منوال بسر آمد برحسب اشارهٔ غیبی روانهٔ بلدهٔ طیبه همدان شدند درسال هزارودویست وسی و شش بخدمت جناب مجذوب علی‌شاه رسیدند ومدتی درآستانش غنودند واهل فارس چون این حال مشاهده نمودند بنواب حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس چنانکه ذکرشد دراحوال مستعلیشاه عرض کردند که سیاح شروانی ضال ومضل وتوقف او درشیرازموجب اضلال خلق است، مثل اینکه عالم عامل و عابد زاهد زین العابدین بن حاج معصوم را فریفته وراغب وطالب فرقهٔ صوفیه نموده ومدتی است که همدان رفته خلاصه عذرجناب حاجی شروانی را خواستند وبا اهل وعیال بطرف اصفهان روانه گردید.

رفتن رحمت علی‌شاه بخدمت مجذوب علی شاه

ازپدربزرگوارم حضرت رحمت یاددارم که می‌فرمود درمقام نصیحت بجمعی ازحاضرین باین مضمون:

سعی ناکرده در این راه بجایی نرسی مزد اگر می‌طلبی طاعت استاد ببر

درهمدان درحجره‌یی که منزل داده بودند وبعبادت مشغول بوده علی الصباحی جناب مجذوبعلی‌شاه ازدردرآمده وفرمود ای فرزند بحمدالله مجاهدات و ریاضات شما دربارگاه الهی قبول افتاده وگنج مقصود بحصول ومفتاحش این کاغذ است که فوراً گرفته سوارشوی و ازاین راه پرخوف وخطر نیندیشی هرجا که حاجی شیروانی را دیدی باوبدهی وهمه جا با او باطناً همراهی نمایی واورا تنها نگذاری که این کارتراست که دوررحمت است.

من هم بزودی روانه تبریزم وطولی نکشد که ازمیانه برخیزم. بدون تکلم ودرنك دستش بوسید و برمرکب سوار با یقین ثابت وهادی توفیق رهسپارشد وازتوجه باوازالواروأشرار

آسیبی نرسید وهفت روزه بقومشهٔ اصفهان رسید دید جناب مستعلی شاه تازه با عیال وارد کاروانسرا شده‌اند، وهنوز ننشسته‌اند سلام گفته وکاغذ را رساند چون‌خواندند گفتند همه به شما سپرده‌اند ودیگرسخنی نگفته ازدرسرا پیاده بیرون رفتند.

اذیت وحبس نمودن قاسم خان رحمتعلی شاه را

ناگاه جمعی سواره بدرون‌کاروانسرا وارد شدند برای گرفتن وبستن وکشتن‌حاجی شروانی، چون اورا نیافتند آن‌جناب راگرفتند ودرغل وزنجیر کشیدند که تراازحال اوخبر است ودرکمال سختی نزد امیر قاسم خان پسر سلیمان خان اعتضادالدوله خالوی قهرمان ایران آقا محمد خان بردند وامیرقاسم خان بعلاوه دامادی خاقان مغفور اعتبار و اعتمادی تمام داشت وپدرمهد علیای ثالث است وبالذات با این‌طایفه کمال عداوت داشت.

خلاصه بانواع زجروشکنجه حضرتش‌را اذیت وآزارنمودند وحقیقت شرح‌آن مصائب را نتوان تحریرنمود وچون‌قدوة‌العلما میرمحمد مهدی امام جمعه اصفهان ازگرفتاری‌آن جناب وبی‌رحمی قاسم خان اطلاع یافت‌برآشفت با جمعی بمنزل حکومت رفت باوگفت‌از خدا بیخبراین شخصی که تو باین نحوصدمات بروجودش وارد آوردی میشناسی؟ گفت نه همین‌قدراست که‌گفته‌اند نامش حاج زین‌العابدین است اومیداند حاجی شروانی کجافرار نموده. تعجب حاضرین زیاد شده وگفتند که این بزرگوار کیست وچیست؟

ازسخنان ایشان آنجناب راازمحبس بیاوردند چون نظرحضار برآن‌مظهررحمت الهی افتادواورابدان‌حال بدیدندصدای گریه وزاری وناله وافغان ازمؤالف ومخالف بلندگردید. بی‌اختیارهمگی ازجای برخاستند واورا مقدم برخود زیر دست نشستند و میفرمود درآن حال وعده پیرروشن ضمیر ظاهرگشت وابواب‌گنجهای علوم بروی دل‌گشود.

ومع‌القصه چند روزی درمنزل‌امام جمعه‌آرام‌گرفتند وبعد از ایامی تدارک‌آمدن به شیراز رادیده عیال‌حاجی را بسلامتی بوطن مألوف رسانیده وقاسم خان بهمان زودی شبی درعالم‌بیهوشی‌ازدریچهٔ بالاخانه بزیرافتاد. بدار الجزا خرامید قبرش در شاهرضای قمشه معروف ومشهوراست وچون درسال‌هزارودویست وچهل ونه جد وعم‌آنجناب وفات یافتند و سبق ذکریافت‌آنجناب بقمشه اصفهان‌آمد وزمانی درآنجا ساکن گردید وبه محلات‌تشریف برد وخاقان مغفوردر اصفهان رحلت بآخرت نمود.

برای تعزیت وتهنیت شاهنشاه غازی محمد شاه‌ثانی‌به تبریزرفتند وباموکب‌سلطانی بطهران‌آمدند.

صدور فرمان قطب‌السلاطین محمد شاه ثانی دراختیاروظایف مملکت فارس بجناب رحمتعلی شاه و منصب نیابت صدارت

بعدازجلوس برسریرمعدلت مسیروانتظام جمله مهام امورمملکت نظرباخلاص وارادتی

که آن پادشاه با درویشان حقیقی ودعاگویان صمیمی داشت مخصوص با جناب رحتمعلی‌شاه فرمانی که عیناً نزد راقم موجوداست صادرفرمودند ووظایف فارس‌را باختیار آن‌قدوه‌ابرار نهادند وصورت آن ازفرمان بعین‌عبارات‌آورده میشود :

الملك‌لله تعالی: حکم همایون شدآنکه چون‌اکنون که بتأیید پروردگار بیچون صدرصفه سلطنت روز افزون بذات همایون ما زینت‌اندوز وتوقیع وقیع خلافت بیخلاف که اسلاف اروغ میمنت اوصاف ما را خلفابعد سلف مخلف ومسلم بوده به تجدیدنوبت ما عالم آرا وجهان افروزآمده باشاعت شعایر سپاس داری واذاعت شرایع حق‌گزاری ملزوم همت شهریاری داشته‌ایم که ازسالکان صراط‌المستقیم صداقت هریکی را با دعای دعا گویی دولت دردارالشرع ارادت‌ازاقامه عدلین‌قلب ولسان سجل‌خلوص‌نیت‌دردست باشد درمحفل‌اعتبارش شرف صدارت ارزانی داریم ودرارتقای مدارج اعزازش انظارالتفات‌گماریم ومنظورازاین نسبت‌آنستکه چون مراسم دیانت وصیانت و مراتب صدق ارادت جناب قدسی القاب ولایت مآب حقایق ومعارف انتساب مکارم ومحامد ایاب زبدةالمحققین قدوةالسالکین خیرالحاج والمعمرین حاجی زین‌العابدین مشهوروشهیر بمیرزاکوچك که بظهورحسن‌عقیدت معروف و بمعارف ظاهروباطن‌موصوف‌است واظهارهرگونه‌عواطف دربارهٔ اوملزوم رای‌عطوفت‌مألوف لهذا درهذه‌السنه قوی‌ئیل‌خجسته دلیل‌ومابعدهااورابمنصب نیابت‌صدارت خطه فارس‌منصوب وبه‌تشخیص‌وتقریرمقررات وادرارات ووظایف ومرسومات‌مملکت مزبوره منصوب داشتیم که همه ساله مستمریهای مقرره را که بموجب تفصیل است از مباشرین بحیطهٔ وصول رسانیده دروجه صاحبان ومستحقان عاید سازد و بواسطه بصیرت ودیانتی که دارد در تحصیل دعای خیربجهة دعای‌دولت قاهره مزید اهتمام بظهوررساند وهرساله یك عشرازمقررات مرقومه را بجهةمخارج ومعاش خود ضبط وصرف نموده درانتظام امر مزبور وتحصیل دعای خیر بجهة دولت ابد مقطوراهتمام معمول دارد. مقررآنکه حکام و مباشرین مهام فارس جناب مشارالیه را نائب‌الصدر بالاستقلال دانسته تصدی مهام وظایف و مقررات مفصله را بجناب مشارالیه مخصوص ویك عشر آنرا در وجه اومعین‌داشته عاید سازند المقررارباب مقررات مقرره حسب‌الحکم معمول ودر وصول وایصال وظایف بجناب مشارالیه رجوع نموده تخلف نورزند عالیجاهان رفیع‌جگاهان عزت و جلالت دستگاهان مقربی‌الخاقان‌مستوفیان عظام دیوان اعلی‌شرح فرمان مبارك را دردفاترخلود ثبت نموده ازشوایب تغیرمحروس دانند و در عهده شناسند سنه ۱۲۵۱ .

چون برحسب امرپادشاهی به فارس‌آمد ووظایف ومقررات را به نیکووجهی اداره نموده غالب مردمان‌آن ملك ازسادات وعلماکه باآنجناب آمیزش نداشتند بمضمون‌الناس علی دین ملوکهم نهایت اخلاص وارادت را بهمرسانیده وبرای امروظیفه ومستمری‌تملق‌را

از حد گذرانیده چنانکه قبل از این اگر فی‌المثل مجلسی بود که آنجناب بودند به‌اشاره می گفتند نی قلیان وفنجان‌را که بلب ایشان رسیده آب کشند بعدازآن درمحضر آنجناب به التماس ته فنجان وکاسه را خواهش مینمودند بدهید بنوشیم که شفا وسؤرمؤمن است .

خلاصه برای‌تمام آنهامستمری برقرار وعشری که برای‌خود منظوربود نیز باآنهاسهم نمودوچون مرحوم‌حاج‌معصوم بتقریبی که‌ذکرشد مال‌التجاره‌اش‌را که بدست وکلابودبردند وخوردند وگویاسر باطنی آن‌بود که فرزند گرامی خودراچنانچه مذکورشد بحسرت‌انداخت باری‌تعالی آنرا نپسندید محتاج پسر نمود وآن‌جناب مبلغ‌پانصد تومان درحق پدر برقرار فرمود و به‌علاوه قریه کچی راکه‌در حومه فارس است از اعلیحضرت پادشاهی برای ایشان فرمان گرفت وآن‌خیالاتی که موجب بی‌محبتی‌حاج‌معصوم بودزایل شدوپسررا به پدری‌قبول وارادت قلبی‌حصول نمود تا آنکه چنانچه‌اشاره‌شد درسال‌شصت‌وسه وچهار بایکدیگر بعتبات عالیات کربلا ونجف وازآنجا بمشهدرضا مشرف و در نزدیکی‌ارض اقدس پدروفات نمود، وبعداز ورود بآنجاودفن پدروا کمال زیارت برای‌انتظام امور دیوانی برادران بطهران آمد واعلیحضرت ناصرالدین‌شاه نظر بمحبت موروثی تفقدات ملوکانه فرمود ولباس تعزیت ایشان را امر نمود بیرون‌آوردند والبسهٔ تسلیت پوشانیدند وامیراتابك اعظم میرزاتقی‌خان فرامین واحکام که‌لازم داشتندبزودی صادرنمود وحرزی درخواست نمود ازایشان و دعایی باومرحمت نموده گفتند هیچ‌وقت ازخود دور ننمایید عجبا در حمام بامیررسید آنچه رسید که‌آن‌حرز جواد راباخود نداشت .

وچون درسال سی‌وهشت‌جناب مجذوبعلی شاه‌ودر سال‌پنجاه‌وسه مستعلی‌شاه چنانچه تحریریافت بعالم‌باقی ارتحال نمودند وکلیه وجزئیه امورسلسلهٔ علیهٔ نعمة اللهیه و انتظام رموزفقرا راجع بآنحضرت بوداز اطراف وجوانب ولایات دورونزدیك یکسره روی توجه بآن کعبه مدعی وآمال نهادند وگاهی خودبسرکشی و رسیدگی امور ایشان سفر میفرمود مخصوص بآستانه مبارکه ماه‌ماهان که بررئیس این‌سلسله فرض است مکررتشریف برده و برای مراکزهر ولایت نصب‌نایب وشیخی نموده وبوطن‌مألوف عودفرموده وعلی‌الجمله در تمام ممالك ایران وغالب‌خطهٔ هندوستان وبعضی‌ازشهرهای عربستان وهر کجاازفقرای‌نعمة‌اللهیه بودند حلقهٔ‌ارادتش رادرگوش داشتند ودر بزرگواری حضرتش متفق‌الکلام بودند واورا قدوة الانام میدانستند بلکه‌صاحبان هرمشرب ومسلك اعتراف به‌نیکی واقراربپاکی وتخلق‌او باخلاق الهی‌نمودند. درزهد وعبادت و کثرت طاعت‌وشدت بکاواستغراق بیادخدا مانندی نداشت .

نازنین‌تر ز قدت درچمن حسن نرست   خوشتر از نقش تو درعالم تصویر نبود

وچون تفصیل حالات وصفات حضرتش رابنویسد محتمل است‌بر محبت پدروفرزندی

حمل نمایند. دروصف او باین کلام حکمت فرجام که درنهج البلاغه است اختتام مینماید: ان اولی الناس بالانبیاء اعلمهم بماجاؤا بهان اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه وهذا النبی و الذین آمنوا وصحبوا الدنیا بابدان ارواحها معلقة بالمحل الاعلی اولئك خلفاء الله فی ارضه والدعاة الی دینه آه آه شوقاً الی رؤیتهم .

و شاید در ذکر بعضی اعیان مشرفین بخدمتش بمناسبت برخی از کلمات و خوارق عاداتش گفته آید وچون ازسنین عمرمبارکش هفتاد مرحله گذشت درشب یکشنبه هفدهم صفر هزار ودویست وهفتاد وهشت بعدازفراغ ازمجلس روضه خوانی واطعام که همه ساله مرسوم بوددر تمام آن دهه منعقد شودجمعی رفتند و با بعضی ازخواص فرمودند چه ضرر داردیك قلیان دیگر باهم بکشیم که شاید دیگر ممکن نشود همدگررا ببینیم. قریب یك ساعت توقف نمودند وبه حاضرین اندرزها فرمودند ودستورالعملها دادند وشش ساعت ازشب گذشته برخاستند و باهر کس بنحوه ملاطفت وداع فرمودند بحقیر که تاپله بام در خدمت بود گفتند بروید شمارا بخدا سپردم .

چون هوا گرم بودپشت بام بمنزل حاجیه بی بی تشریف بردند وهر کس بآرامگاه خویش رفتند. این بنده بطرف منزل والده آمدچون خستهٔ خدمت روز وشب مجلس رثابود خوابم ربود هنوز یك ساعت نگذشته بلکه جمعی فرصت خواب نکرده بجمع آوری اسباب مشغول بودند که خادمه آمد ومرا بیدار نمود که برخیز میگویند حال آقاخوب نیست، سراسیمه بر خاستم و بتعجیل روانه. ای کاش که بیدار نشده بودم **یالیتنی مت قبل هذا** .

وچون ازپله بالارفتم حاجیه بی بی را دیدم که گریه میکند چون مرا دید گفت فرزند یتیم شدی ومرادر آغوش کشید وزارزار میگریست . گفتم شمارا چه میشود واین چه گفتاری است ؛ گفت چون آقادر بستر بنحو مرسوم اوراد وقت خواب را خواندند دیگرصحبتی ننمودند قدری تأمل نموده ایشان راصدا زدم جواب ندادند پیش آمدم دیدم چنانکه می بینی بحال احتضار که سبحه دردست داشته وادعیه خواب راخوانده روح شریفش بعالم باقی شتافته .

نپنداری که جان را رایگان داد رخ شاه ولایت دید و جان داد

مقام درنگ نیست زودبرو برادرانت رابآرامی اطلاع ده وجناب حاجی آقا محمد را مستحضر نما، باری چه نویسم دازسوز سینه هردم دودم بسر برآمد » .

تااول آفتاب جمعیتی ازخویش وبیگانه گردآمدند وهنگامه یی بود. نواب مؤیدالدوله طهماسب میرزا حکمران فارس جمعی از اطباء وعلماءرا احضارفرمود وبالاخره بناشدتاظهر در تجهیز آنجناب تأخیر نمایند، بعد از آن جمعی ازاعیان فقراء نعمة اللهی به تغسیل وتکفین اشتغال نمودند وجناب حاجی آقا محمدنماز خواندندوکان مشهداً عظیماً یوم وفاته وجنازه نورانداز اش را برحسب وصیت که فرموده بود که اگراجل من در شیراز برسد در

قبرستان باب السلم صفه تربت نزد مادرم دفن نمایید، بدوش بردند و عصر آنروز همانجا بخاك سپردند و برلوح مزار فیض آثارش ابیاتی بخط خوش ثلث ونستعلیق میرزای فرهنگ ومیرزای یزدانی منقوراست وازآنجمله است :

گفت بهرسال تاریخ وفات او وقار   ره ببزم انس جست آن هادی راه یقین

ومؤلف فارس نامه ناصری ارتحال آنجناب را هفتاد وهفت نقل نموده و باشتباه است چه الف آن که در آن تاریخ است یك الف گرفته و باید دو الف حساب نمود چون ممدوده است. مزار فیض آثارش کعبه حاجات ارباب نیاز ومقصد اصحاب رازاست وبرای مخارج قاری قرآن سر تربت آنحضرت مبلغی همه ماهه ازمرحوم نواب مستطاب آقاعلی شاه ابن آقاخان محلاتی رحمةالله علیهما تااکنون برقراراست که بتوسط حقیر درشیرازمیرسانند وآنجناب را رسالهٔموجزی است درجواب ازسؤال وحدت وجود وآنرا درمشهد رضوی فی شهررجب سنه تسع و اربعین و مأتین بعدالالف مرقوم داشته وکتاب ادعیه‌ایست که بعضی را از مشایخ خود اخذ فرموده و بعضی رااز ثقات دیگر برای رفع امراض وقضاء حوایج وختوم وغیرذلك مجرب است وبعضی حواشی بر کتب عربیه وفقهیه نوشته‌اند که متفرق است ورساله ازسیدبحرالعلوم اعلی‌الله‌مقامه درعرفان بخط ایشان دیدم که جزو بهم شرح اربعینات خودرا ضمیمه فرموده بود برای مرحوم حاجی عبدالعظیم هراتی که اظهار ارادت خدمت آنحضرت مینموده واین رباعی وبیت را به آنجناب نسبت داده‌اند العهدة علی الراوی :

تا حق بدو چشم سر نبینم هر دم   از پای طلب نمی‌نشینم هر دم

گویند که حق بچشم سر نتوان دید   آن ایشانند من چنینم هر دم

***

نقش کردم رخ زیبای تو برخانهٔ دل   خانه‌ویران‌شدوآن نقش بدیوار بماند

ازواج و اولاد جناب رحمتعلی شاه

ذکرازواج واولادآن قدوهٔ اهل‌رشاد نخستین زوجاتش علیا جاه مخدره حاجیه رقیه بیگم صبیه حاجی عبدالغفار که ترجمه‌اش مذکورشده بود درسال هزارودویست وبیست‌وپنج به‌امرجد وپدر بعقدازدواج درآورده ومرحوم‌والد بااوبه کمال‌احترام‌رفتارمینمودازعارفات عهد وبا سیروسلوك وطریق مجاهدات وریاضت پیموده‌بود درغالب اسفاردرهمراهی آنجناب ملازم بود ودرسال هزارودویست وبیست وشش دررمضان‌المبارك علیا جناب حاجیه خدیجه بیگم ازبطن اوبظهوررسید ودیگراولادی‌ازوی پدیدنگشت‌تا آنکه دوسال بعدازآن آنجناب ارتحال نمود دربین مدینه منوره ومکه معظمه.

حاجیه خدیجه بیگم راآقا محمد حسن تاجر کرمانی ساکن شیرازخواستگارشد واز آن مخدره سه دختر ویك پسرمسمی بحاجی میرزا ابوالقاسم بوجودآمد و همگی بسن‌شباب

درگذشتند ونسلی نماند مگر ازیك صبیه که زوجه نواب فضل‌الله میرزا پورشیخ علی‌میرزا خلف خاقان مغفور بود. یك پسر از بطن آن عفیفه باقی است نامش محبعلی میرزا والحال درشیراز ساکن است خدایش باقی بدارد که ازطریقه پدروجد اعراض ننماید وجناب میرزای رحمت سلمه‌الله برای فوت حاجی میرزا ابوالقاسم مرثیه وتاریخی‌منظوم فرموده ازآنجمله است :

حیف از میرزا ابوالقاسم — زبدهٔ دودمان فضل و شعور
زایر قبر چارده معصوم — طایف بیت کردگار غفور
گشت‌از کلك‌رحمت‌این‌تاریخ — بر سر لوح گور او مسطور
بجهان چونکه بدمحب علی — با علی باد درجنان محشور (۱۲۹۳)

منصور بن علی رحمتعلی جناب نایب‌الصدر میرزا محمد حسین

دومین زوجات آنجناب‌است عمدة‌العفایف والمخدرات گوهرسلطان خانم اصفهانیه‌از خانواده جواهرفروشان‌آن‌دیاربوده، چون از حاجیه بی‌بی اولادی نمیشد درسفراصفهان به اصرارحاجیه آنرا درسال‌پنجاه ویك بعقد ازدواج درآورد وبشیرازآمدند ودرماه شوال‌سال پنجاه وسه علیا مخدره مکرمه والده جناب میرزای رحمت‌ازآن‌علیا جناب بظهوررسید ودر سال پنجاه وپنج فخرالعلماء والعرفاء والمحققین فخرالدین منصورعلی میرزا محمد حسین نائب‌الصدرطاب ثراه در شب دوشنبه دوم شعبان‌المعظم بعرصه وجود آمد شهدالله درکمالات نفسانی وفضایل انسانی وعلوم عقلیه و نقلیه وحکمت نظریه و عملیه‌کامل بود وخط نسخ و نستعلیق وترسلات را خوش نوشتی، وغالب جواب مکاتیب را مرحوم والد باومحول‌داشتی. درآداب سلوك واطلاع برقوانین ورسوم فقرازسایرین مقدم بود و رقم نیابت ونصب مشایخ درهرولایت بقلم اومقررفرموده بودند ورسیدگی بحال سلاك وخدمت ایام اربعینات به او تفویض نموده بودند .

درسال هزارودویست وهفتاد وسه درخدمت پدر به کرمان رفت و این آخرین سفر آنحضرت بود بدان‌صوب وبعداز ارتحال‌حضرت رحمت‌ازدارپرملال گرفتاررنج بسیاروام‌خواه بی‌شمار گردید وچون اشخاصی که اظهاراخلاص می‌نمودند در فکرخود افتاده‌بودند وقصهٔ ملوك‌الطوایف درمیان‌آمدووصیت‌پیرخود رافراموش کردند وازپدرذخیره‌یی‌جز قرض نبود مدتی بزحمت بود وکسی‌همراهی‌ننمود بطهران‌آمد ومرحوم حاجی‌میرزا رحیم که از مقربان شاه مرحوم ومعتمدان اعلیحضرت ناصرالدین شاه بود وارادتش بفقرا بحدکمال و هیچوقت خودداری نداشت مراتب لیاقت ویرا بعرض رسانید نهایت منظور نظر ظل‌اللهی گردید دوثلث‌از مرسومات مرحوم والدرا حکم شددرحق‌ورثه فرمان صادر کنندوآنجناب رابلقب نائب‌الصدری ومنصب پدری برقراردارند وعود بشیراز فرمود .

راقم جمله‌یی‌از کتب مقدمات‌ازکبری وحاشیه ملاعبدالله وشرح‌شمسیه درمنطق‌وسیوطی

درنحووفارسی هیئت وحساب را درخدمتش تحصیل نمود وکتاب مطول وکبری بخط خوش خویش بیادگار بحقیر مرحمت نمود وموجوداست. وچون طلبکاراصرار ازحد گذرانید خانه ولانه پدری بفروش رسید ومابین تفرقه افتاد وبرحسب تقدیرچند سالی فقیر بعتبات عالیات برای تحصیل توقف نمود وبازبشیرازآمد و با یکدیگربا مرحوم حاجی آقا محمد عم والد هزاردویست ونود وسه روانه دارالخلافه شدیم، جناب منصورعلی درطهران ماندند وبنده با عم امجد بمشهد مقدس رضوی مشرف شدچون بطهران عودکردیم توقف عم بطول انجامیدو مطالبی درمیان فقرابهم رسید که شرحش طولانی است، برادرم شب و روز دراصلاح آن کوشید بجایی نرسید و بحدی افسرده و ملول گردید که حدی نداشت و مکرر طلب مرگ از خدا نمود.

یك روزقبل ازآنکه گرفتارمرض موت شود بمن فرمود: ای معصوم لقدتمسکو ابالشجرة واضاعواالثمرة ومن ازخدا مرگ خود خواسته‌ام یعنی راحت خود وزحمت ترا، چنانچه منظور پدرم همین بود که درخواب دوشینه بمن فرمودآثارما ازمعصوم واوازآثارما باقی ماند. خلاصه تا ساعت چهاروپنج از شب با هم بودیم وفقیر باطاق مخصوص خود رفت هنگام صبحدم کسی که مواظب خدمتش بود ناله‌کنان نزدمن آمد وگفت صدای جناب نایب الصدربه یا علی، یا علی بلند شد. چون در اطاق رفتم حالش را دگرگون یافتم باری جناب عم وسایر احبا حاضرشدندواطباء راجمع نمودند وآنچه کوشیدند درعرض سه روزفایده نبخشید وروزهفدهم ماه صفرسال هزارودویست ونود وپنج ازرنج سرای سپنج راحت شد وروحش بعالم ملکوت و کالبدش رابه‌معصومه قم بردند درصحن پیش‌رو بخاك سپردند ومرحوم عم راحالت نمازخواندن نماند، مرحوم حاجی آقامحمد خلف‌الصدق آقا محمود مجتهد کرمانشاهی قیام بنماز نمود ودرفاتحه آنجناب غالب مردم طهران حاضربودند و درسوگواری شریك.

نظم:

گفت تاریخ وفاتش معصوم — به به آمد بررحمت منصور (۱۲۹۵)

آنجناب را حواشی بسیاربرکتب ادبیه ومنطق وحکمت و هیئت ونجوم است وجمع نشده بدورهمان کتابها است که درس می‌گفت واشعار فارسی وعربی بسیار گفته ولی مدون نفرموده ومنصورتخلص مینموده وبیش‌از چند فردی درخاطرفقیر نیست:

چه غم‌خوری که تراقسمت بدن چه‌رسد — بخواه قسمت جانرا مگو بتن چه رسد

مسافری‌تودراین‌خاکدان‌چه‌جویی گنج — سئوال کن که نصیب تودروطن چه رسد

نصیب جان بطلب یك دو روز تا بینی — که فیض‌دایمت‌ازلطف‌ذوالمنن چه رسد

شبان تیره من آیم به راه باد صبا — که تاپیامم ازآن زلف پرشکن‌چه رسد

جمال‌دوست چه پرواکند که‌درشب‌وروز — ز دود آه بخوکردهٔ محن چه رسد

عزیز مصر نپرسید سالها ز کسی — که ازفراق به یعقوب ممتحن چه رسد
به‌خوابگاه غرور آرمیده‌ای شب وروز — ندانی از دم صبح ازل بمن چه رسد
اگر نه همت پاکان مدد کند منصور — ترا بروز اجل حاصل از سخن‌چه رسد

***

گرچه پای‌المم خسته ز رنج طلب‌است — نکنم شکوه‌زجورت که نه شرط‌ادب است
یارب ازماچه خطارفت کزآن بی‌خبریم — وآن‌خطار نجش‌آن ترك ختاراسبب است

وآن‌جناب را دوفرزند ارجمند یکی‌پسر ونامش میرزا محمد حسن بافضل و علم است ومانند جد خویش‌وعم والدش لسان وعظ خوشی دارد، سخن موزون را نیزقادراست درسال نودبدنیاآمده قریب بیست و هفت سال‌عمردارد شانزده سال است از ملاقاتش بواسطه طلسم طهران محروم مانده‌ام، ودیگردختر نیك‌اختر عفت مآب وعصمت‌آیات دامت خدارتهاسیمین فرزندیکه از بطن‌آن مخدره بوجود آمد میرزا علی اکبراست میلادش ثلث آخرشب جمعه هفتم شوال‌سال‌هزارودویست وپنجاه وهشت بوده بعدازفوت والد دوسفر به‌طهران‌آمد ورفت نمود ورنج بسیار کشید وآخرالامردرسال دویست وهشتاد ونه ازدارفانی بمحل باقی رخت بربست ودرصفهٔ تربت درجوارپدرمدفون شد .

یك پسرازوی یادگاراست سمی جدش زین‌العابدین دام عمره درسنهٔ هشتاد و پنج به عالم ناسوت‌آمده از فضایل صوری ومعنوی بهرهٔ وافی دارد وخط نستعلیق را خوش نویسد مرحوم میرزای‌فرهنگ را داماد است دوپسردارد که یکی‌رانام پدربروی نهاده امید که‌آن بقیه ماضین وقرةالعین باقین گردد وروزگاری درازقرین اعزازندگانی نماید وآنچه پدر ناکامش بهره ازآن برنداشت اوبالمضاعف محظوظ وکامیاب گردد. ودرشب پنجشنبه هجدهم شعبان‌المعظم شصت ودونیزازآن مخدره دختری متولد گردید ونامش خاورسلطان نهادند و هم درزمان حیات پدربدرود این‌عالم نمود ونیزدرشب جمعه پانزدهم ذی‌القعدةالحرام‌سال شصت وهفت ازآن مکرمه مولودی بوجود آمد نامش‌فاطمه لقبش شمس‌جهان دامت‌خدارتها همیشه عمر گرفتارزحمت ومشقت وبواسطه کثرت اولاد مبتلا بعسرت خدایش‌ازبرکات رحمت زبانی شاکروقلبی صابرعنایت فرموده است .

سیمین زوجات آنحضرت است السیدةالجلیله والعفیفةالاصیلة ام‌الرضیةالمرضیه ذات مقامات علیه والدتی طاب ثراها وجعل‌الخلد مثواها اصل‌آن مخدره ازطرف پدر به جناب سلطان‌العلماء خلیفةالسلطان علاء الدوله والدنیا والدین حسین الحسینی‌الآملی الاصفهانی منتهی میشود که داماد شاه‌عباس صفوی ماضی است و ترجمه‌اش درضمن احوالات اولاد شاه نعمةالله ولی کرمانی‌مذکورشد وتاکنون سادات خلیفه سلطانی‌دراصفهان وتوابع‌آن‌بسیارند وازموقوفات پدری گذرانی مینمایند وچون مرحوم میرزا مهدی پدروالده برای‌علقهٔ ملکی

درنصرآباد جرقویه من مضافات اصفهان مسکن داشت ودرسال هزار و دویست و شصت که مرحوم والد برای رسیدگی امورفقهای مملکت اصفهان بدان صوب رفته بودند برحسب‌امر غیبی وبشارت لاریبی بمرحوم آقا صابرعلی که ترجمه‌اش بیاید فرموده بودند که‌مراازسادات این ولایت همسری مقدرنموده‌اند که فرزندی صاحب ولایت ازبطن اوبرحمت مرحمت شود خلاصه صبیه مرحوم میرزا مهدی حسینی‌خلیفه سلطانی را معقوده نموده وبشیرازآوردند و درشب شنبه هفدهم شهررمضان‌المبارك سنه هزارودویست وشصت ودو قدولدت منهاالمولودة العزیزةالمسماة بمرضیه بیگم مرضیة السجایا محمودة الخصایل.

این مخدره را گویا روزگار برای محنت وآزار پرورش داد و با همه‌آلام و اسقام وناسازگاری لیالی وایام دامان صبروشکیبایی را از دست نداد و در سرای عصمت بعبادت مشغول ازجفاهای بیشمارکه دررسید هیچوقت‌آهی نکشید خون جگرخورد وخاموش نشست تاآنکه بوادی خاموشان رخت بربست و در جوار تربت پدر بزرگوار بباب سلم صفه تربت قرار گرفت .

درفوت‌آن‌عارفه‌کامله بعربی وفارسی‌مراثی گفته‌اندازآنجمله فاضل‌المعی میرزا محمد حسین ابن مرحوم میرزا ابراهیم ساکن کربلاکه ترجمهٔآنجناب دراحوال جدا علی‌مرقوم شدگفته است :

قد صوت‌الناعی بفقد کریمة ‌ ‌ ‌ مـرضیة محبوبة افعـالها
صارت الی دارالقرار مقرها ‌ ‌ ‌ بشری لهامن دموع تدعی‌لها

و فاضل ادب طراز سخندان سخن‌گوی شیراز آقا محمد مهدی آسوده تخلص راست دام افضاله :

جزذات حی بیچون برهرچه رو نمایی ‌ ‌ ‌ بینی که در فنا روی دارد ز بی بقایی
ای‌خرم‌آنکه‌زین‌داربیگانه‌گشت‌وجاوید ‌ ‌ ‌ با جمع حوریان کرد در خلد آشنایی
چون‌آسمان عفت مرضیه‌کش روان داد ‌ ‌ ‌ مـرضیةالسجایـا از بند تـن رهـایی
مانا سرشته بودند ازآب رحمت او را ‌ ‌ ‌ کزشوق روی حق‌جست ازماسوا سوایی
آسوده گفت یاد آر تاریخ سال فوتش ‌ ‌ ‌ دل را چوتوأمان کرد با رحمت خدایی
پس‌جمع‌حوریان راازروی‌مژده‌برگوی ‌ ‌ ‌ مهری زجان بفردوس دم زد زروشنایی

وگویا دراین تاریخ منظورملفوظ بوده باشد نه مکتوب واولا روشنایی را باید دویا حساب نمود ونه سال زیادمی‌شود .

ونیز گفتهٔ میرزای‌آسوده است :

مایهٔ دوران چو نیست غیر زوال و فنا ‌ ‌ ‌ اهل صفا زان کنند روی بدار بقا
طاعت هرکس فزود قسمت اوشد فزون ‌ ‌ ‌ مرضیه آیین همی از کـرم کبریا

آیت رحمت که بود اختر عفت سپهر | خازن جنت که شد قرب وصالش عطا
ماتم او شد دریغ رنج روان در عیان | حسرت او شد فسوس محنت دل بر ملا
سال وفاتش چوجست ازخرد آسوده گفت | مرضیه کام جنان داد به کام از بها

وازآن مرحومه مغفوره امروزه سه‌دختر عصمت شعارویك پسر نیكوآثار بحمدالله یادگار نام نامیش میرزا عبدالحسین است وحضرت رحمتعلی ومنوراعلی راگوهرمرج البحرین فاضلی است گرانمایه وعالمی‌است بلندپایه وی‌را اسانی فصیح وبیانی‌ملیح است برسجاده تقوی آیتی ازپدرومادراست وبرفرازمنبرعلامتی ازپدرپدر.

دومین فرزندی که‌ازآن‌علویه عالیه‌متولد شد درربیع‌الاول شصت‌وهفت المولودة المسماة قمرسلطان وهم درحیات پدرازدارفانی بعالم باقی‌شتافت.

سیمین فرزندی که حضرت باری از بطن‌آن مخدره بجناب رحمت عنایت فرمود که آخرفرزند اوست راقم این کتاب مبین است که درخاتمه کتاب بیاید بعونه و کرمه.

وعلی‌الجمله درسال هزارودویست ونودوهفت که حقیرازشیرازعازم سیاحت هندوستان بود والده هم بعزم عتبات روانه شدند وتا بندر بوشهر در خدمتش بود، وایشان با والده مرحوم صاحب دیوان میرزا فتح علی‌خان درکشتی نشسته بسمت بصره‌روان شدند وحقیردر جهازدیگربطرف بمبئی وبعد ازدوسال درکربلا بخدمتش مشرف شده یازده ماه توقف‌نمود و مهمی پیش‌آمد که حقیربدارالخلافه باز رفت، در اوایل سیصد طهران بود که خبر وفات والده رانوشتند وقتی که باز بعتبات مشرف شد مزار آن مخدره را در صحن کوچك حایز حسینی زیارت نمود. خدایش‌همواره روانش‌را برحمت خویش‌مسروردارد وبرعلودرجاتش بیفزاید بسیارزحمت ما راکشیدودرشداید وسختی‌وتهی‌دستی ماصبرنمود وازجهالت ونادانی ما عفو نمود.

ذکرنواب وخلفای آن جناب وجمعی از معارف مشرفین خدمت رحمت علی شاه

آقا صابرعلی شاه نصر آبادی

عمدة‌السالکین‌وزبدة‌العارفین الناسکین آقاصابرعلی‌شاه نصرآبادی‌من توابع اصفهان. دربستان‌السیاحه ترجمهٔ آن عالی مقام باین عبارت مسطوراست: الواثق بلطف‌الخفی والجلی آقا صابرعلی بواسطهٔ فقیر مرید حضرت مجذوبعلی شاه قدس سره است درویشی در سلسله نعمةاللهیه مرتاض‌وراهروومجاهدفی‌سبیل‌الله است ودر صدق وصفا ومهروفا وجود و سخا ممتازودرکسرنفس وطهارت ذیل وصفوت ضمیروحسن معاشرت بامتیازاست امیدازکرم صاحب کرم چنان است که اورابکمال اولیاءالله مشرف گرداند وباعلی مراتب‌مقربان درگاه

برساند، انتهی .

راقم گوید که مرحوم آقا صابرعلی از بزرگان این سلسله وازارکان این طایفه است حجت عهد خویش وبرهان هردرویش بود مؤالف ومخالف بصدق وراستی اومعترف تکمیل ازخدمت رحمتعلی یافت وازآنجناب بهدایت وارشاد عباد مفتخر گردید الحق بیقرین وفقرا را حصن حصین وسالکان رایارومعین بود ودر نصرآباد ماه رمضان هزارودویست وشصت وهشت مرغ روحش بروضه رضوان طیران نمود وقفس کالبدش رادرهمانجا بخاك سپردند وقبره مشهور بها یزار ویتبرك .

وآن جناب رافرزند ذکور باقی ماند ارشد واکبرآنها میرزا جعفرخان است سالهادر شیرازوطهران با فقیرطریق مودت مسلوك داشت وکشکولی که ازمرحوم آقا صابرعلی بود برای حقیر آورد وموجوداست وآخرالامر درشیراز سال هزاروسیصد وچهارده وفات یافت ودو برادر دیگر او آقامحمد باقروحاجی زین العابدین در نصرآباد بزراعت امرمعیشت میگذرانند.

بعد از فوت آقا صابرعلی امورفقرای اصفهان درهم وبرهم شد ومرحوم رحمت علی شاه بزحمت افتاد چندی مرحوم آقامیرمحمد علی معروف بقناد که سالکی آگاه بود منصوب گردید ودرهمان نزدیکی وفات یافت .

آقا میرمحمد علی اصفهانی الشهیر بقناد

محمد حسنخان ادیب الدوله ناظم مدرسه دارالفنون حکایتی از مرحوم آقا صابرعلی نقل می‌نمود وآن چنین است که درعنفوان جوانی دراصفهان بمنزل یکی ازدوستان برای مهمی رفتم جمعی بودند وازآنجمله درویشی نشسته بود نمیدانستم کیست وموهای سبلت وشاربش ریخته وبسیار گردیده باخود اندیشه نمودم که این شخص چرا شاربش را نگرفته مقارن این خیال آن درویش روی بدیگری کرد وگفت فلانی شارب که درشریعت حکم باستحباب چیدن اوشده موهای گودی لب است. چون این احاطه را از وی دیدم درخدمتش کوچك شدم از نامش پرسیدم گفتند آقا صابرعلی است .

اقول و فی المجمع الشعرا وفی حدیث وصفه انه کان وافرالسبله وهی التحریك الشارب والجمع السبال کذافسره الجوهری وفی المجمع الشارب الشعرالذی یسیل علی الفم.

آقا محمد حسن زرگر اصفهانی

جناب محامد نصاب آقا محمد حسن زرگراصلش و موطنش خراسان شغلش زرگری ودرعالم درویشی توانگری داشت. ازخدمت مستعلیشاه ذکر گرفته سالهادرطریقت مرتضوی ازسرصدق وراستی وسلوك نمود وریاضات شاقه کشید وازخویش وبیگانه شربت ملامت چشید

وتحمل ناملایمات کرد وار بعینات بسر آورد وبدرجه تکمیل رسید واز جناب رحمتعلی شاه اجازهٔ دستگیری درارض اقدس یافت وفقرای خراسان سپرده باو بودند ودرتربیت آنها سعی نیکو نمود وآخرالامردرحدود سال هشتاد بعالم باقی روی نهاد ودرصحن نومدفون گردید .

وآن مرحوم را خلفی بود مسمی به آقا جواد درحدود سال سیصد وفات یافت واو را پسر نیك سیری است بسن بیست وپنجسال صبی بتشیخ ومخفی نما نادکه وی غیرازآقا محمد حسن زرگر اصفهانی است که در تذکرهٔ شعراء ترجمه شده و در هفتاد وفات یافته و نیز غیراز زرگر اصفهانی است که ترجمه‌اش درمعاصرین سید معصوم علی‌شاه گذشت وغیر ازآقا هاشم زرگراصفهانی است که درخط نسخ استاد ونامش درتمام بلاداسلام رفته‌است ونوادهٔاو میرزا عبدالوهاب محرم تخلص پسرمرحوم میرزا محمد علی‌محرم تخلص از معاصرین بود و درمدرسه دارالفنون طهران در زبان فرانسه تعلیم مینمود .

حاجی محمد کاظم سعادت علی شاه

قدوة‌السالکین وزبدة‌الواصلین وعمدة الکاملین العارف بالله سعادتعلی‌شاه نام گرامیش حاج محمدکاظم، مولد شریفش اصفهان‌ازسلسله شیخ زین‌الدین بود که ترجمه‌اش دراحوال قطب‌العارفین حسین علی شاه سبق‌ذکریافت لهذا معروف بشیخ زین‌الدین گردیده‌اند و در ابتدای جوانی اشتغال بتجارت داشت و چون توفیق نعم‌الرفیق ومیل صحبت این‌طایفه در دل اوحاصل گردید بصحبت جمعی رسید وآخرالامر از خدمت مستعلی شاه به شرف توبه و تلقین مشرف شد ودربعض اسفار بملازمت آنحضرت مستسعد بود .

بعد ازآن جناب بفیض شرافت حضوررحمتعلی شاه مستفیض وسلوك طریق مستقیم را پیمود وبدرجهٔ واصلین رسید و دراواخرشوال سال هزارودویست وهفتاد و یك اجازهٔ تلقین ذکرانفاسی واورادآن رابطالبین خطه اصفهان مرحمت نمود ودرسال هفتاد ودوثانیاً باجازهٔ تلقین ذکرحیات و اورادآن بنهجی که رسیده بود درهرجا طالبی باشد مفتخر گردید و در سال هفتاد و شش بلقب سعادت علی و اجازه تعلیم اذکار قلبیه سرافراز شد و صورت اجازه نامه اینست :

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم وبه ثقتی ورجائی ازحمد وثنای حضرت واهب‌العطایا درود و صلوات بی‌منتهی برروان پاك پیشوای‌اصفیا وسیدانبیاء وسلام وتحیات برروح پرفتوح خاتم اولیا وپیشوای اوصیا واولاد امجاد اوائمه هدی و پیروان اواعنی رهنمایان طریقت بیضا و مکشوف رای سعادت پیرای‌فقرای سلسله علیه نعمةاللهیه ورهروان طریقت رضویه‌مرتضویه میدارد که چون این فقیرصداقت تخمیردرویش رحمتعلی معروف بحاجی میرزا کوچك‌تکلیف طریقت‌خوددرآن دیده که هریك ازسالکین‌سلسله علیه راکه متصف به‌صفات صلاح و سداد و

قابل هدایت طالبین راه نجاح ورشاد یا بدمأذون در تلقین اوراد واذکار ومأمور به تبلیغ اسرار اولیاء عالیمقدار نماید، لهذا در این تاریخ که شهر شوال المکرم سنه ۱۲۷۶ هجری است مجدداً عالیجناب معارف اکتساب عوارف انتساب محامد و مکارم ومشایخ القاب آقا محمد کاظم معروف بشیخ زین الدین راکه بحیله اوصاف حمیده آراسته وازرذایل صفات نفسانی پیراسته است محکوم بارشاد طالبین و مأذون درتلقین وراد واذکار قلبیه و قالبیه مأثوره از اولیاء راشدین نمودم وایشان را در طریقت درویش سعادتعلی شاه ملقب ساختم تا طالبان سعادت ابدی ولب تشنگان زلال سرمدی ازبرکت صحبت ایشان بهره یاب واز چشمه سار فیوضات طیبه ایشان سیراب گردند. جناب مشارالیه باید همت اولیا راپیشنهاد نموده ازارشادطالبین وتربیت سالکان وانذارمنکرین دقیقه‌یی فروگذاشت ننمایند وفقرای سلسله علیهٔ نعمة اللهیه هم ازاطاعت وانقیاد ایشان خود را معاف ندارند ودرلیالی متبرکه فقرای صادق را جمع نموده بذکرخدا مشغول شوند وفقیررا ازدعای خیرفراموش ننمایند وانشاءالله پیوسته درازدیاد لوازم محبت وصفا واستحکام قواعد فقروفنا کوشش ننمایند انه ولی الاجابة و سلم علی من اتبع الهدی والتزم احکام المصطفی وائمة الهدی علیهم آلاف التحیه والثناء.

ودرسال هشتاد واندی برای آنجناب ناملایماتی روی داد که توقف دراصفهان متعذر بودجلای وطن نمود وبه‌طهران متوطن گردید ودرسال هشتاد ونه ازطریق باکو وتفلیس و اسلامبول بمکه معظمه ومدینه طیبه مشرف شد ودرماه ربیع المولود نودازطرف جبل بنجف اشرف وکربلای معلی وارد گردید درآن اوقات راقم مجاور عتبات بود تجدید ملاقات و شرف صحبتش روی داداگرچه علم صوری کسب ننموده بلکه امی بود ولکن درحقایق معانی ودقایق سیروسلوك کمترکسی باآنجناب برابری مینمود واز همراهان ایشان که درآن سفر بود عمدة التجار والاخیار حاجی محمد رضای یزدی ساکن طهران و حاجی محمد حسن اصفهانی معروف بخطیب دام عزهما وچون عودبه‌طهران نمودضعف مزاج درتزایدبودتاآنکه درسال هزارودویست ونود وسه ارتحال بدار بیزوال کرد.

و ملامحمد صادق روشن تخلص اصفهانی که ترجمه‌اش درمجمع الفصحا مذکوراست وفی الجمله ذکری ازاو دراحوال جدش ملاصادق معروف به‌پلوی شد در تاریخ فوت آنجناب گفته وبرلوح مزارش منقور:

جمع کن سال رحلتش میدان | علی و رحمت و سعادت را

مزارش فیض آثارش در حضرت عبدالعظیم بصحن امامزاده سیدحمزه حجرهٔ مخصوص است ودر مآثرالاثار اعتمادالسلطنه ترجمهٔ آنجناب باین عبارت مسطور است:

طاوس العرفا اصفهانی نامش حاج میرزاکاظم ازجمله معاریف عرفا و مرشدین طالبان طریقت بود درسلسله نعمة اللهیه زمانی درازدستگیریها وسرسپردگیها همه باعتبار واختیار او

بوقوع میرسید. شهرت این شخص درتمام ایران منبسط است، رحلتش در دارالخلافه اتفاق افتاده، انتهی.

راقم گوید در وجه‌تلقب وی بطاوس چنین استماع نموده که چون درجوانی خوش‌لباس ونیکوسیما بود ودرمجالس‌فقرا قیام بانجام مقاصد ومرام‌آنها داشته مرحوم شاهنشاه‌غازی محمدشاه ثانی بایشان‌لقب طاوس‌العرفا مرحمت‌فرمود. اولاد امجادش چهارنفر ذکور از امهات عدیده‌اند: ارشدآنهاست معارف نصاب‌آقا میرزامهدی ساکن اصفهان، حاجی‌میرزا علی‌محمد وآقامیرزا علیرضا وآقا میرزاآقا متوطن طهران وجناب عمدةالعلماء العاملین و زبدةالحکماء المتألهین حاج‌ملاسلطان محمد جنابدی‌را دعوی‌خلافت و ارشاد ازسعادتعلی شاه است وترجمهٔ‌آن بزرگوار دراحوال راقم بیاید.

نعمت‌علی‌شاه الحاج میرزا ابو الحسن الکرمانی

السیدالسندالرکن الممتحن‌الحاج میرزا ابوالحسن‌الکرمانی‌الملقب نعمت علی‌شاه ازسادات نیکوعادات‌کلانتری آن‌کشور است درابتدای جوانی بشغل دیوانی‌ونوشتن‌ترسلات وحظوظ نفسانی اشتغال‌داشت، شکسته‌را خوت مینوشت وشعررانیکومیگفت وچون بخدمت رحمت رسیدیکمرتبه ترک‌همه‌نمود پیمانه‌شکست وبرسرپیمان نشست‌وهرچه نه‌پیوند یاربود برید. معروف چنان است‌که چون‌رحمت را بخانه خویش دعوت‌نمود خمهای ملش خل‌واز مشاهده این کرامت برگذشته‌اش ندامت حاصل سر بر قدمش نهاد و بشرف توبه و تلقین واصل‌شد.

خلاصه درا‌ندک‌زمانی ازتوجهات پیرروشن‌ضمیر بلکه‌صدق ارادت‌آن درویش اخلاص کیش سیروسلوک‌ش بوصول کشیدوبلقب نعمت‌علی‌واجازه ارشادطالبین خطه دارالامان‌مفتخر گردید ودرخدمات مرجوعه ورسیدگی‌بحال‌فقراآنی‌غفلت نورزیدتا درسال هزارودویست‌و نودوسه وفات‌یافت مزارش‌در مشتاقیهٔ کرمان‌است واین‌مصراع تاریخ‌سال فوت‌اوشد:

«نعمةالله‌جوی‌از نعمتعلی». نوادهٔ‌آن مرحوم سمی‌اوامروزه در کرمان اززمرهٔ‌مستوفیان وقدوه‌دوستان است.

عبدعلی‌شاه الحاج محمد حسن نطنزی الکاشانی

العالم‌المؤتمن والمؤمن الممتحن مولاناالحاج‌محمدحسن‌ابن‌مولانا احمد النطنزی الکاشانی الملقب عبدالعلی شاه‌طاب ثراه والد آنجناب از فحول تلامذهٔ قدوة المحققین المجتهدین‌المتأخرین‌حاج‌ملااحمد نراقی‌است اعلی‌الله مقامه‌ونسبت مصاهرت بهمرسانید و از بطن آن‌مخدره دوگوهر تابناک بهمرسید و هما النوران النیران الفاضلان الکاملان و

العالمان العاملان الحسنان محمدحسن و محمدحسین این‌دوبزرگوار از دواحمد بظهور رسیده‌اند درمدرسه شاه کاشان نزدپدر بزرگوار وسایر فضلای تلامیذ جد اشتغال بتحصیل علوم نمودند وگوی سبقت ازهمگنان‌ربودند وچون‌بپایه اجتهاد رسیدند اخوی کوچك‌جناب حاجی ملاحسین شریعتمدار ظواهررا کافی ومستند وجواهر را وافی‌دانست، امروز یکی‌از ارکان علماء کاشان وفیصل قضایا بوجود ایشان است‌صحبت آن‌قدوهٔ ارباب علم درهمان دیار دست‌داد. جامع‌معقول ومنقول، خوشگو ونیکو وبااصحاب محبت و ولا خو دارند.

اما جناب حاجی‌ملا محمدحسن حصول ظن ازالفاظ راکافی دروصول بحقایق معانی ندانسته درطلب‌ارباب یقین کوشید ودر وادی‌صاحبان معرفت پوئید خرج‌من‌الکاشان‌خائفاً یترقب، پیاده‌با پای‌پرآبله بکرمان‌آمد وچندی درخدمت جناب زبدةالواصلین سیدمحمد منیرعلیشاه بود وخاتمهٔامرش‌محول بشیرازفرمودند وازحضرت رحمت‌تربیتهادیدوریاضتها کشید واربعینات بسرآورد.

راقم خاطردارد دراواخراربعین‌سوم‌در زاویه‌یی که معین‌بودباذن والدگاهی‌خدمتش میرسید و انجام فرمایش‌اورا مینمود غالباً خاموش ودلش بذکرحق در جوش‌بودکه شنیده میشد وبحدی ضعیف‌گردیده بودکه‌گویا تشریح است.

خلاصه چونکه ازسیرمبدأ ومنتهی وفناء ازفنا بحال بقاء بالله‌بازآمد بلقب‌عبدالعلی شاه واجازه ارشاد طالبین‌راه‌رشادمفتخر وآنروزکه عازم‌کاشانهٔ‌کاشان‌گردید هوادرکمال سردی بودموزه وپوستین‌براوپوشیدند وروانه‌گردید، بعد در چندسال‌قبل سفری‌نیزبشیراز آمد ومراجعت‌نمود دیگرخدمتش‌نرسید تاسال نودوچهار درکاشان هفته‌یی درمنزل ایشان مهمان‌بود وهنوزآن‌چکمه وپوستین‌را داشت وبدان تبرك‌میجست وچندی درطهران‌خدمتش مشرف میگردید الحق‌فقرای خوب ازحجر تربیتش بکمال‌رسیدند ودرسال هزار وسیصد و دو پانزدهم ربیع‌الاخر روح پاکش بعالم قدس رفت و کالبدش در کاشان بخاك سپردند و قبرهٔ‌هناك معروف یزارویتبرك.

مرثیه درتاریخ فوت‌آنجناب بعضی بنظم‌آورده‌اند ازآن است:

جست ز زندان تن حاج محمد حسن — رست زدار محن چون پری از اهرمن

بود ربیع دوم خمس عشر ناگهان — خرقه‌تهی کردورفت همچوگلی‌ازچمن

خواستم از پیر عقل من هله تاریخ او — گفت که رفت اوبنش سوی‌جنان‌ازجهن

(۱۳۰۲)

ازغم‌آن حق‌پرست پشت‌طریقت شکست — چند دهم‌شرح وبسط نیست مجال سخن

وآنجناب را اشعارعارفانه بسیاراست وجمع‌نموده دیوان‌خوبیست قریب ده‌هزار بیت میشود عبدعلی تخلص مینماید والحال‌چیزی درخاطر نداردازکاشان خواسته‌اگربفرستند

ثبت میشود وپسراز آن بزرگوار باقی است اکبر وارشد جناب معارف آداب آقامحمد است دام‌ولاه مدعی خلافت وارشاد ازپدرعالیقدراست، والله اعلم .

میرزا محمد حسین غفاری کاشانی محتاج علیشاه مشرقی

مقرب حضرت باری میرزامحمدحسین غفاری کاشانی تخلص‌شاعرانه‌اش مشرقی‌ونسب رابه سی‌ونه واسطه‌بذر ابن‌ابی‌ذر غفاری صحابی‌میرساند .

ازطایفهٔ بنی‌غفار درطهران‌وسایرممالك‌بسیار هستند که غالب مستخدمین دولت‌اند و ازامرا می‌باشند وبالجمله وی‌بعد ازتحصیل برخی ازمقدمات علمیه وتکمیل عربیه و ادبیه درهنگام ولایت عهد شاه شهید ناصرالدین شاه تبریزرفت وکمال تقرب جست وهمواره‌مورد مراحم والطاف‌بودچون‌آن شهریاردرشصت وچهاربرتخت موروثی‌جلوس فرمود وبراورنگ جهانبانی ارتقانمود مشرقی را نیز هوای سلطنت فقر درسرافتاد یکباره ترك منصب و جاه کرد وازیاران شبانه ورندان‌پیمانه احتراز ورووی دل‌باصحاب نیازآورد پیمانه شکست وبا حق پیمان بست بشیرازآمد وبدلالت حاج ملامحمد حسن عبدالعلی شاه از خدمت رحمتعلی شاه بشرف توبه وتلقین‌فایز، چنانکه خودگوید :

در کف لوای حیدر کرار آمدیم — با رحمت علی شه ابرار آمدیم

رحمتعلی‌است‌مقصد وعبدالعلی‌دلیل — با قافله بهمره سالار آمدیم

واشتغال بمراقبهٔ ذکردوام و فکرمدام نمود حالات عجیب و مقامات غریب مشاهده کرد. شیفتهٔ ،ولی وفریفتهٔ اهل‌ولاگردید وازآنجناب بلقب محتاج علی مفتخرشد وعود به کاشان نمودودربزرآباد(۱) که یکی‌ازقرای‌کاشان است ساکن وطرح‌خانقاه وباغچه‌انداخت درزاویه وکنج عزلت‌نشست ودربرروی‌اغیارداخلی‌وخارجی بست وگاهگاهی باشمارعارفانه طبع را مشغولی داشت ومحتاج علی درمقاطع نوشت واحوالی بطرز شاعرانه سخن موزون بافت ومشرقی تخلص نمود تاآنکه درسال هزارودویست ونودونه درهمانجا جهان فانی را وداع وبعالم جاودانی شتافت و برحسب وصیت در درب باغچه مذکوره به خاکش سپردند اینك مزارش منزلگه فقراست .

وازوی دودختردوپسر بجای ماند نام یك‌پسرش آقا علی عمامه برسروچندی‌اصفهان ماند وچون والده‌اش ازطایفه مرحوم‌آقا سید محمد تقی‌پشت مشهدی است لهذاساکن پشت مشهد است ومرحوم فتح‌الله‌خان‌کاشانی شیبانی که با وی، همقدم وبنی عم بود و در رثای او اشعاری سروده از آنجمله است :

درمشرق عشق‌مشرقی شاهی بود — در مملکت فقر شهنشاهی بود

۱ــ بروزن گرز نام قریه‌یی درشش‌فرسنگی کاشان است .

اینها بگذار آگهی دارم من | کاندر همه چیز مرد آگاهی بود
هم نام تودر حشر شفیع تو شود | وین باغ کنون باغ ربیع توشود
در حصن محبت علی جایت بود | وآنجای علی حصن منیع توشود

دیوان اشعار مشرقی را نواب علیه طلعة‌الدوله بنت جلال‌الدین میرزا پور خاقان مغفور زوجه میرزا نظام مهندس‌الممالك ابن عم مشرقی مخارج طبع را داده و باسمه شده بعضی از غزلیات محتاجیه‌اش آورده می‌شود و ضمناً پایه ارادت و مایهٔ صدق ولایت او روشن گردد:

تا روی بخاك در میخانه نهادیم | هر در که بدل بسته بدیدیم گشادیم
رحمتعلی آمد بطلب کار دل ما | محتاج چوبودیم بناچار بدادیم

***

بجز عشق این جهان هر پیشه‌یی دانی شود ضایع
بجز کیش مغان هر دین که می‌بینی بود باطل
چه در ظاهرچه در معنی چه در دنیا چه در عقبا
مشو محتاج از رحمت علی شاه جهان غافل

***

خاکپای پیر را کآن توتیای چشمهاست
تیر میسازند و اندر چشم احمق میزنند
پیر کبود رحمت علی شاه کو با علی
بادهٔ قرب حضوری از کف حق می‌زنند

***

ساقی خضر وقتی و اسکندر دوران
زآن چشمه به ظلمات دلم مشعله بفروز
ای یار بیا وعدهٔ دیدار به فردا
مگذار و غنیمت بشمار این دم امروز
کامروز شهم آید بر پرسش رندان
نوروز به ما گشته تو هم عشق نو آموز
رحمت علی آن شاه که از ناوك مژگان
بر سینه عاشق بزند تیر جگر دوز

***

یك جان فدایش می کنم صد جان دیگر می دهد
من از برای سود خود قربان دگر بارش کنم
شاه زمان رحمت علی مرآت نور منجلی
گر جان و سر خواهد ز من در دم بایثارش کنم

***

با مسیحی سر و کارم شد و دم بردم ما زد
چه بنالم چه بزارم دل مردار ندارم
رحمت شاه علی خضر زمین قطب زمانه
آنکه در مظهر حق همچو وی آثار ندارم

***

پیر کریم جواد بار دگر بر نهاد
بادهٔ صاف کهن بر کف مخمور عشق
رحمت شاه علی است در همه جا جلوه گر
هرچه نظر میکنم ناظر و منظور عشق

***

دوش رفتم پا برهنه تا در مولای عشق
حلقه بر در کوفتم کی حضرت والای عشق
گشته‌ام مخمور ما را دستگیری کن شها
یك دو جامی زان کهن صاف از می مینای عشق
گفت تا مستی نیاری شکر نعمت های ما
چون شوی مخمور یاد آری تو از مولای عشق
گفتمش ای شاه گر مستیم ما مست توایم
مست موی وروی و خط و عارض و بالای عشق
کوزه بی پر کرد و دادم کین بگیر و نوش کن
بیش از این قسمت نداری از خم صهبای عشق
کوزه را تا بن کشیدم بوسه بر دستش زدم
رب ارنی گو شدم تا سینهٔ سینای عشق
صد هزاران موسی آنجا دیدم و از هر طرف
آتشی دیگر در آن وادی بی پهنای عشق
از دل هر آتشی انی انالله شد بلند
کآن بیابان پر شد از آوازهٔ هیهای عشق

هرطرف کردم نظرازتخت وفوق‌ویمن‌ویسر
بود عالم پر ضیا از تابش سیمای عشق
تا که آوازی بگوشم آشنا آمد که گفت
وای‌عشق ووای عشق ووای عشق‌ووای عشق
گفتم آخر کیستی؟ گفتا منم رحمت علی
صاحب اورنگ شاهنشاهی و دارای عشق

***

بار دیگر ریخت ساقی درقدح افیون عشق
باز جنبانید زنجیر از بر مجنون عشق
چون‌شنیدم ذکرشان‌این‌بود کای سالک‌برو
بگذرازچون تا رسی دردولت بیچون عشق
گفتم‌آخرچیست‌دولت کیست‌بیچون‌ای‌مهان
تا کنم هستی خود یکبارگی مرهون عشق
گفتنم دولت بود اخلاص بیچونت مراد
رهنما رحمت علی شه پیر و افلاطون عشق

***

نور الله‌الصمد رحمتعلی شاه من است
مظهرفرد احد رحمتعلی شاه من است
آنکه‌گر دعوی کند حقم مجسم آمدم
والله اورامیرسد رحمتعلی‌شاه من است

***

رحمت شاه علی مظهر الله من است
مهرورزیدن او رسم من وراه من است
تا گدای سر کویش شده‌ام من بخدا
شاه را آرزوی پوزش درگاه من است
مرده بودم به صفت زنده شدم در آنی
آگه از سیر مقامات من الله من است
تا شدم خادم درگاه علی رحمت
بر سر قیصر رومی هوس جاه من است

***

رحمت شاه‌علی‌مرآت حق بین من‌است
هادی وپیرطریق و رهبردین من است
هر که خواهد بشنودمستانه میگویم بلند
عشق شه رحمتعلی دردهرآیین من است

***

کسب باب ما همه حب علی بوده‌است وبس
خیز اگر خواهی بروکسب پدررا پیشه کن
گفت شه رحمتعلی بامن‌اگرخواهی بهشت
در هوای حب حیدر روز و شب اندیشه کن

شیخ محمد حسن سیرجانی کرمانی صفا علیشاه قارانی

الشیخ محمد حسن السیرجانی الکرمانی المتخلص بقارانی اخلاق نیکو داشت و لقب خودرا نبی‌السارقین نهاده سجع مهرزوجه‌اش این بود :

من ازآن روی ام‌السارقینم   که با پیغمبر دزدان قرینم

هروقت حکام میخواستند کسی‌را که نسبت دزدی باوداده بودند نسق‌یا یسق کنند ناله و فریاد او بلند میشد و میگفت تا محقق نشود نمیگذارم بامت من صدمه وارد آید و گاه بود که تهمت زده بودند غرض باین وضعها وخوش طبعیها برای راحت بیچاره‌گان سببی و فرجی میشد .

حمله حیدری راباهنگ خوب میخواند وقصاید را بسبك نبی‌السارقینی درمدح‌حکام زیاد گفته است و علی‌الجمله از مخلصین ارادت اندیش بود وازآنحضرت به لقب صفا علی مفتخر گردید .

درسال‌هزارودویست وهفتاد وشش‌درحکومت نواب‌والاسلطان مرادمیرزاحسام‌السلطنه بشیرازآمد مکررصحبتش‌دست دادوبرای‌مرحوم والدگاهی‌حمله حیدری‌میخواند. عریضه‌یی که عیناً نقل‌مینماید با قصیده‌یی‌برای مرحوم والد فرستاده :

تصدق‌حضور آفتاب‌ظهورمبارکت‌شوم‌نه‌خط من‌خط شفیعاومیراست ونه‌انشای‌من‌انشای سحبان وجریرولی چون منظورم اظهاربندگی وودداد بودنة ابرازخط وسواد باآنکه عبارتم سرتاپا مغلوط است وپا تا سرهمه نامربوط محض یادآوری بهمین خط که توانستم دوصفحه را چون دل‌خودسیاه کردم استدعا دارم که رسم رأفت راازدست نداده ویادم‌رابرطاق نسیان ننهاده پس‌ازاین‌ازلوح نظرمبارك منطمس ومحوم نفرمایند بنده درگاه قارانی . بعضی از ابیات آن قصیده این است:

شبی من بودم وشمع وشراب‌وشاهد وساغر
خیال‌موی وروی وشکرین‌لب نرگس دلبر
بیاد ترك چشم مست شهر آشوب جادویش
گهی‌درخواب‌وبیداری‌وگه‌هشیارومست‌اندر
ز سمتی نغمهٔ چنگ و رباب وارغنون ونی
ز سویی نالهٔ بلبل ز جایی صوت ساروتر (۱)

---

۱ – بفتح اولی وسکون ثانی‌مرغی‌است کوچك و کم‌سکون وخوش‌آواز که بعربی‌صعوه گویند(برهان) .

همی از یاد خط و حسن آن شیرین دهان دیدم
هوای جنت و غلمان و حور و نشأهٔ کوثر

ولی با اینهمه ساز و نواز و عیش حالم چون
غمم افزون دلم پرخون دهانم خشك وچشمم تر

هنوز از ساغر چشمی ننوشیده لبم صهبا
که در بگشود وآمد ناگهان دلدارمن از در

نگاهی کرد وبر من دید می‌گرید و می‌سوزد
بحالم دیدهٔ سنگ و بر افغالم دل کافر

بمن گفت از دهان ونطق میریزی و می باری
به گاه نظم آرایی از آن شکر و زین گوهر

چرا از جام عشرت بادهٔ اندوه می‌نوشی
سرورت کار، عیشت یار، دلداری چومن دربر

کرم از حق، شفاعت از نبی، امداد ازحیدر
نوا از مطرب و من ساقی و توخیز و می‌آور

بنوشیم و بپوشیم و بکوشیم و به رقص آییم
می وسنجاب وقاقم درمعاصی مرد وزن یکسر

بعهد دولت رحمت علی شاه آن ولی‌الله
تغزل های قاآنی یکا یك را بخوان از بر

چو از دلدار بشنیدم نوید وصل را در دم
سپند آسا ز جا جستم کشیدم شعله چون آذر

سلیمان وش ز بخت ارجمندش هی دمان آید
جهان زیر نگینش بی معین و لشکر و یاور

پس ازفیض‌حضورش رسم جودش اربدست آری
ز هند و روم وچین وملك ایران سربسر بگذر

نه شه رابین نه‌مفتی‌را، عطا خواهی ثنایش گو
به هرشهر ودیار ومسجد و محراب و هرمنبر

اگرگوید که مال فارس ازدزدی است قاآنی
بگو که جمله دزدان امتند و بنده پیغمبر

ندزدد تا پدر گندم پسر کی دزد جو گردد
نخستین آدم و حوا شدند این راه را رهبر

نه این قانون دزدی در دیار فارس افتاده
جهانی سر بسر دزدند برارغام یکدیگر
یکی تیرو یکی مژگان یکی کفرو یکی ایمان
یکی زلف و خط و خال سیه از یار سیمین بر
یکی قوس و یکی آهو یکی چشم ویکی ابرو
یکی سیب و یکی غبغب یکی لعل ویکی شکر
یکی خط و یکی خضرا یکی جام ویکی صهبا
یکی سرو ویکی بالا یکی جوی و یکی کوثر

ودرحدود سال دویست ونود بعالم ابد رحلت نمود .

ذوالفقارخان عرب عامری بسطامی

مرحوم ذوالفقارخان عرب عامری بسطامی سالها درآنجاها بخدمات دیوانی اشتغال داشت وبرای خدمت زواروحفظ آنها از ترکمان اشراربجان خدمت مینمود وقلعه‌یی به دو فرسخی شاهرود مشتمل برخانه‌ها وحمام و سایرلوازم بنا نهاده با اهل وعیال درآن حصن حصین منزل داشت وازخواص ارادت‌کیشان مرحوم رحمتعلی‌شاه است بسیارمواظب طاعات وعبادات و اوراد وتهجد بود در خدمت بندگان روز وشب‌آورد و دربندگی اله شب‌بروز رسانید بعضی‌ادعیه‌بخط خودبرای مرحوم والد نوشته وباین عبارت رقم نموده :

کاتب دعای مبارك جلیل‌القدرعظیم‌الشأن بندهٔ شرمنده‌درگاه عرش جاه‌آسمان‌خرگاه حضرت مقتدای احرارذیجاه حضرت رحمتعلی شاه علیه‌السلام‌الله وروحی فداه تراب اقدام فقرای خدام‌آن شاه بندهٔ بندگان شاه ولی کمترین بنده ذوالفقارعلی عرب‌عامری‌بسطامی غفرالله ذنوبه هزار ودویست وشصت وپنج .

وآن مرحوم را چند نفر پسررشید بود اکبروار شد علی اکبرخان درجهٔ سرهنگی داشت ورئیس سوارهای‌آن‌حدودبود. راقم‌درسال‌هزارودویست ونود وسه که به‌مشهدرضا(ع) مشرف میشد چند شب‌درآن قلعه میهمان اوبوداشعاربسیارخوب ازمرحوم والدش میخواند درمدح ائمه انام ومشایخ عظام وهنگام حرکت خودبا برخی ازسوارها مشایعت نمودند تا میان دشت ودرپانزده سال‌قبل برای شغل دیوانی بطهران‌آمد تجدید عهد مودت گردید و بوطن مألوف عود نمود ودرحدود سیصد وهشت درآن دیاربدارقراررحلت‌نمودبازماندگان نیکو دارد .

درویش یوسفعلی سیرجانی

حاجی درویش یوسفعلی سیرجانی کرمانی ازارادت کیشان بود، احوالات نیکو داشت وصفات پسندیده جزاینکه زیاده ازحد درویشی وقدرحاجت جمع حطام دنیوی نموده بود ومحمد اسماعیل‌خان وکیل‌الملك نوری مازندرانی که سالها حکومت خطه کرمان داشت بعدازوفات حاجی درویش سهیم وارث گردید وازمتروکات بیش‌از همه قسمت برد تلك‌اذاً قسمة خیبری درسال هزارودویست وهشتاد ویك درسیرجان وفات نمود و کالبدش به مشهد رضوی حمل و دفن نمودند.

پنج پسرازوی باقی ماند: اکبرحاجی محمد ابراهیم معروف بدرویش منوربا بضاعت وثروت بارحام وبرادر زادگان معروفی نمیرسانید اولادذکورندارد، دوم آقا نجفعلی درسنه هزاروسیصد وچهارمرحوم شد، سیم میرزا ابوالحسن خط خوشی‌داشت ودرسال هزارودویست وهشتاد وهشت ارتحال نمود، چهارم آقا نصرالله، پنجم آقامحمدهادی درسیصد ودوازده فوت شد، ششم آقا موسی که درقید حیات است وجناب فخامت نصاب آقاشیخ محمدحسن‌سیرجانی ابن آقا نجفعلی نوادهٔ حاجی درویش جامع کمالات شرقی وغربی‌است چون اسمش خلق‌او حسن وفقیرش حسنعلی گفته در تعلیم زبان فرانسوی اولین معلم ایرانی است و تحریر خط ملتی را نیکومینماید، سالها بافقیرمراوده داشت درطهران واوقاتیکه بسیاحت گیلان رفته مشارالیه نیز درآنجا دارالتعلیم بر پا داشت و خوب وضعی اداره نموده در اندك زمانی شاگردها قادربرتحریر وتقریرلغت فرانسوی بودند حال یکسال‌است درپاریس رفته واز دولت فرانسه نشان‌علمی‌دارد تادرایران‌بود عمامه ولحیه‌بزرگ داشت وهرکس‌ازکمال او بیخبربود زاهدخشکش میپنداشت نمیدانم‌حال‌درآنجادرچه‌وضع است هیئت ولباس‌آن‌قلندر. خداش درهمه‌حال یار وتوفیق نعم‌الرفیق باشد.

میرزا غلامرضای خراسانی عنایت علی

میرزا غلامرضای خراسانی الملقب‌عنایتعلی ازنیکان وپاکان این‌طایفه‌وازدرویشان صداقت‌کیشان رحمتیه‌است. صاحب‌سیروسالك طریق‌خیر بود.

قربانعلی قهفرخی

قربانعلی قهفرخی آرمحالی از سلسله میرزا علی ثابت علی قهفرخی مذکور است جذبات‌داشت وجلوات مینمود.

میرزا حسینخان محلاتی نواده شاه خلیل‌الله و آقاعلیشاه

میرسید حسین‌خان ابن محمدتقی‌خان ابن شاه‌خلیل‌الله محلاتی اخوی زاده مرحوم آقاخان جنت‌مکان خلد آشیان .

نواب آقاعلی شاه ابن آقاخان محلاتی قبل از حرکت بهندوستان در کاظمین علیهما السلام چندی مجاور بودند. خود برای راقم حکایت کرد بدلالت آقاصابرعلی خدمت رحمتعلی شاه بشرف تلقین ذکر وفکر مشرف گشتم ودر تحفة الحرمین شمه یی از تراجم آن سلسله بزرگ تحریر یافته امید که درذکر احوال راقم شرحی نیز نگاشته شود .

آقا اسدالله شیرازی

آقااسدالله عم‌راقم واز بنی‌معصوم بلافصل ذکورهمین یك فرزند در قید حیات است واز مرحوم رحمتعلی شاه بلقب اسدعلی مفتخر است، پیر یست شکسته و رشته علایق گسسته بقناعت گذران مینماید، ادام‌الله بقاه.

الحاج محمدتقی عم راقم

غفران مآب حاج‌محمدتقی برادر اعیانی حضرت‌رجبعلی وعم‌راقم است از محدثین متفقهین بودوصورة بسیارمشابه مرحوم‌والد. درمنبرلسانی فصیح‌وبیانی‌ملیح داشت چندین سال درعتبات مجاوربود ودرفتنهٔ اخیر که بواسطه بعضی اشراردولت عثمانی‌مجبور شد بقوه جبریه ناریه قلعهٔ کربلای معلی راخراب نماید والواطراقلع وقمع بعدازآنکه شهرراعسکر رومی فراگرفتند حکم قتل‌عام تاچندساعت بود وتروخشك بآن‌آتش فتنه‌سوختند .

مرحوم‌عم‌امجد میفرمودند دومرتبه تفنگ برسینه من گذاردند وآتش‌چخماق بباروت داخل‌نرسید درمرتبه سوم‌ضعف کرده افتادم. وقتی‌بحال‌آمدم عساکررفته وحکم‌امان‌رسیده خلاصه بزیارت عتبات وائمه عراق‌وسلطان‌خراسان وبیت‌الله‌الحرام ومدینه طیبه‌مکررتوفیق یافته وآخرالامر بواسطه عیال بوشهریه ساکن بندربوشهر شدند .

راقم کراراً شرفیاب‌خدمتش‌درآنجا بوده غالب کتب فقهیه‌را بخط خوش‌خویش‌نوشته وکتابخانهٔ خوبی‌داشت ومجموعه‌یی بمناسبت‌هرروز ایام سنه‌ازاخبارو آثار برای‌صحبت منبر جمع‌نموده بودندبسیار خوش سلیقه واسلوب .

ولی‌آنجناب راسال نود وهفت که خدمت‌رسیدم حال‌جذبهٔ غریبی‌بود غیرازاوقاتی که منبر میرفتند دیگراز خانه بیرون‌نمی‌آمدند وبا احدی تکلم‌نمی‌نمودند قریب یکماه بنده درخدمتش لیلا ونهاراً بود. گاهی‌شبها بعضی‌فرمایشات حقایق آیات مینمودند وچند مطلب که خبر ازآیندهٔ احوال فقیربود فرمودندچنانچه همان‌طور عیان‌شد در سفرمکه معظمه با